قیام آذربایجان

در

انقلاب مشروطیت ایران

نگارش

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

با مقدمه

جناب آقای سید حسن تقی زاده

و

رضازاده شفق

ت

شرکت نسبی [illegible] محمد [illegible]ین اقبال و شرکاء

۱۳۳۲

*

قیام آذربایجان
در
انقلاب مشروطیت ایران

نگارش

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

با مقدمه

جناب آقای سید حسن تقی زاده

و

جناب آقای دکتر رضازاده شفق



از انتشارات

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

بروان پاك

شاد روانان، آخوند ملا كاظم خراسانی و آقا

میرسید محمد طباطبائی و آقا سید عبدالله

بهبهانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی

شهدای راه آزادی ایران

اهدا میگردد

فهرست مندرجات

فصل چهارم

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

فصل هفدهم

فصل هجدهم

شرح حال عده‌ای از خدمتگذاران مشروطیت ایران در آذربایجان

شرح عکسها و شمارهٔ صفحهٔ مربوطه

شرح عکسها و شماره صفحه مربوطه

مقدمه بقلم جناب آقای سید حسن تقی زاده

رئیس مجلس سنا

آقای مهندس کریم طاهرزاده بهزاد که در آذربایجان از بدو امر ازمجاهدت کنندگان غیور وفداکار وصمیمی در راه مشروطیت ایران بوده و در زمرهٔ انصار جانفشان ستارخان سردار ملی وازسردسته‌های احرار در جنگهای انقلاب سال ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ در تبریز بود مجموعه ای از گزارش آن دوره و بعد را بر حسب مشاهدات خود پرداخته است که از چندین جهت شایستهٔ جلب توجه عامه و آزادی طلبان و شایان قدردانی است ومخصوصا ازاین حیث که ازدوره اول مجاهدات ملی کمتر کسی از مهاجرین وانصار که خود شاهد عین آن وقایع بوده شرکت در عمل و سهمی در مجاهدت داشته وحاضروناظر جهاد آزادی در آذربایجان وواقف وبصیر درظواهر و بواطن امور باشند درقید حیات مانده است ارزش کتاب مضاعف است وبکارمورخین دوره اخیر ایران میخورد. اینجانب در آن مجاهدات سهمی نداشته وجزو اردوی آن مردان جانباز که با نثارخون یاورودرخطر، مشروطیت نوزاد را که از دست میرفت یا رفته بود احیاء کردند نبوده ام ولی باین مناسبت که از بقایای مستحاثهٔ آن زمان هستم و در همان عهد در بحبوحهٔ انقلاب در تبریز حاضر واگرچه جز دعا بفدائیان آزادی کاری نداشتم فقط ناظر بودم مؤلف محترم ازمن خواست که سطری چنددر دیباچهٔ کتاب گرانبهای ایشان بنویسم. اگرچه خودرا بهیچوجه قابل ولایق این افتخار نمی‌دانم محض تشکر از حسن ظن غیرمستحق بآقای بهزاد که نیت پاك ایشان مایهٔ اصلی زحمات شان است تقاضای ایشان را اجابت کردم.

از مروریکه بفهرست کتاب و گفتار های ۱۱۵ گانهٔ آن کردم بمندرجات آن پی بردم وآنرا شایستهٔ انتشاریافتم. مرور بتمام کتاب برای من میسر نشد والبته همه مضامین آن مخصوصا تا آنجا که مبنی برشهود است عین حقایق خواهدبود لکن چون

متوجه شدم که در ضمن کتاب ذکر خیری هم بیش از حقیقت و بلکه غلوی مبنی بر حسن عقیدت وظن وصفای نیت وخلوص محبت نسبت بمن شده باید بگویم که این ثنای لطف‌آمیز حاکی از عقیدهٔ شخصی ایشان است نه حقیقت وهمین نکته موجب تردید کلی اینجانب در نوشتن دیباچه میشد و امید وارم حمل بر تصدیق خود من از فضیلتی که به غیر استحقاق بمن نسبت داده شده نباشد و مرا جز تشکر قلبی حرفی راجع بآن حسن ظن و آن قسمت نمیتواند باشد.

اشخاص مستحق تکریم وقدردانی دوران انقلاب یعنی ۵ و ۶ سال اول مشروطیت آنهائی هستند که اثر فعالیت ایشان در ایجاد و نگهداری این نعمت که حالا هم باوجود بعضی نقائص از ثمرات آن برخوردار هستیم عظیم ودرجه اول دارد و این اشخاص بنظرمن در درجه اول مجاهدین تبریز وسرسلسله آنان ستارخان است سران عمدهٔ انقلابیون ومجاهدین مانند باقرخان سالارملی و سالاران اردوی آزادی فاتح تهران یعنی معزالسلطان (سردار محیی بعد) و میرزا علی‌محمد خان (تربیت) و یفرم‌خان و سپهدار تنکابنی (سپهسالار بعد) وحاجی علی قلیخان سردار اسعد بختیاری از یکطرف که بشمشیر آنان مشروطیت بفتح نائل شدو از طرف دیگر مرحوم آقاسیدعبداله بهبهانی وآقا میرسید محمد طباطبائی از تهران ومرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی (مخصوصا) و آقا شیخ عبداله مازندرانی و حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل تهرانی از نجف و خطبا و نویسندگان درجه اول مانند مرحوم آقا سید جمال الدین واعظ و حاج میرزا نصرالله ملك المتکلمین در تهران و آقا میرزا حسین واعظ و آقا شیخ سلیم وآقا میرزاعلی ویجویه ای در تبریز ومرحوم میرزاجهانگیر خان‌شیرازی مدیر روزنامه‌صور اسرافیل وآقا سید محمد رضای شیرازی مدیرروزنامهٔ مساوات‌و آقا میرزا علی اکبرخان دهخدا نویسنده عمدهٔ صور اسرافیل اطال اله بقاه (که از بازماندگان آن‌عهد است) هستند که عمال معنوی مؤثر نهضت‌بودند. البته مردان با حقیقت و فداکار بالنسبه کم شهرت دیگری هم زیاد بوده اند که اگر اسم مرحوم حاج‌میرزاابراهیم آقای‌تبریزی وکیل دوره اول‌مجلس شورای‌ملی‌رانبریم زینت‌این مقال کمتر میشودو دراثبات‌حق‌عظیم آن شهید بیمثال فروگذاری گمان تواندرفت.

از تهران ورشت وشیراز وخراسان عده ای را شاید بیست سی نفر میتوان

نام برد که اگر دردرجه اول نباشند دردرجه تالی ذیحق هستند لکن چون این کتاب
راجع بتاریخ انقلاب آذربایجان است و اینجانب خود نیز افتخار مباهات بمردان
جان نثار وزحمتکش آن خطه دارم گمان دارم بتهمت تعصب ولایتی منسوب نشوم
اگر اسم دو سه نفر از گذشتگان آنها را مانند مستشار الدوله و حاج مهدی آقا
کوزه کنانی و ثقة الاسلام (آقا میرزا علی) و شیخ محمد خیابانی را برسبیل مثال
ببرم ولی باید گفت که همهٔ ارباب مجاهدت درراه حق ومرام ملی بدون لزوم تبعیض
شایستهٔ قدردانی ودعای خیر ما و اخلاف و مصداق دولت جاوید یافته‌هستند. نسبت
بمساعی آقای مهندس بهزاد وثبت دوام آن اخیار واحرار فداکار برجریدهٔ عالم همهٔ
دلبستگان و علاقه‌مندان بافتخارات عصر مشروطیت مدیون خواهند بود و ما توفیق
ایشان را مسألت نموده شکران خودرا تقدیم میداریم.

مقدمه بقلم جناب آقای دکتر رضا زاده شفق
استاد دانشگاه

اگر درست است که یکی از دلایل لیاقت واستعداد اشخاص درصلاحیت خدمت بجامعه اینست که توانسته باشند اولا نسبت بمصالح خود مصدر کار و اقدامی گردند در اینصورت طاهر زاده بهزاد را باید یکی از آن اشخاص شایسته بشمار آورد که در روزگار جوانی بایك دست تنها بعد از جانفشانیها در راه آزادی ایران ومهاجرت اجباری از دار و دیار وپیوستن بدوستان وهم میهنان معدود خود که بتر کیه التجا جسته بودند وهمکاری با برادر هنرمندمهترش در آن دیار با پشتکار عجیب و هوش و کارآزمائی غریب توانسته است در دیار بیگانه بدون توقع کمك از کسی سالها اقامت کند و کسب هنر و فضیلت نماید و با ارمغانی بزرك بمیهن خود باز گردد و مصدر خدمات شایان شود. شرح زندگانی ایشان نوشته خواهد شد ولی مراجعتی زیاد بخواندن آن شرح نیست زیرا بچشم خودم مراتب لیاقت وپشتکار وهمت خستگی ناپذیر ایشان را دیده ام. شنیدن کی بود مانند دیدن.

آقای مهندس طاهرزاده بهزاد مردیست نیکدل ومآل اندیش ودوست پرور و یکی از فداکاران آذربایجان ودرتمام مدت عمر کارو کوشش وتشویق وخیرخواهی را پیشه خود قرارداده نه تنها خود وخانواده وفرزندان خود را در سایه عمل برای خدمت بخوبی پرورانده بلکه آنچه توانسته خوبی و خدمت در حق دیگران بجا آورده است.

اکنون ازقرار نامه ایکه درگوشه ای از آمریکا از ایشان باینجانب رسیده معلوم میشود در صددند تاریخی از انقلاب مشروطه ایران بخصوص آذربایجان که خودشان درآن سهمی داشته اند بطبع برسانند و از اینجانب خواسته اند مقدمه ای بعنوان ارمغان بنویسم بااینکه وسائل کارومراجع دراین محل ازایالت میشیگان که

هستم در اختیارم نیست و برای بعد هم میسور نخواهد بود باز بحکم ارادتیکه نسبت بایشان دارم و اهمیتیکه در نظر من ثبت تاریخ گذشته در زندگانی ملتها دارد کلمهٔ چند بروجه ذیل مینگارم و کامیابی ایشان را در تکمیل و طبع تاریخ از خداوند مسئلت می نمایم .

این چند کلمه در حقیقت عبارت خواهد بود از چند ملاحظهٔ عمومی در باب اهمیت وهدف و ارزش انقلاب مشروطیت ایران بخصوص آذربایجان .

ملاحظه اول آنکه در بعضی نوشتجات خارجی و داخلی در ضمن سخن از انقلاب مشروطیت ایران گفته شده که آن انقلاب واقعی ملی نبود زیرا اکثر ملت بیخبر و بی‌سواد بودند و نمیدانستند چه‌میخواستند و چه میکردند باوجود حقیقتی که در این نوشته است مبالغه در این باب جایز نیست، درست است که انقلاب ایران مقدمات و نهضتهای فکری و اجتماعی مهم بعضی انقلابهای دیگر مانند انقلاب فرانسه را نداشت از طرف دیگر در نتیجهٔ عوامل مختلف و متعدد مانند انقلاب فرانسه و جنگهای روس باترکیه و ایران درقرن نوزدهم و جنك روس و ژاپن و حوادث اجتماعی و سیاسی و مطبوعات ملل همجوار مانند روسیه و ترکیه و مصر و هند و توسعه روابط بین ایران و اروپا و شروع مدارس جدید و مطبوعات و روزنامه دراواسط قرن نوزدهم یعنی دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه و رفتن شاگردان باروپا و ظهور عده‌ای اشخاص دانشمند و بصیر و تجدد خواه از میان ایرانیان بدون تردید یك نهضت نوین فکری در ایران بوجود آورد و عده‌ای پیشوایان آزادی ظهور کردند و باوجود اینکه شمارهٔ آنان کم بود تأثیرشان زیاد بود و نام و خدمات آنان در تواریخ معدودیکه تاکنون بطبع رسیده ثبت وضبط ودر کتاب حاضرهم از بعضی آنان سخن بمیان خواهد آمد .

نکته دوم آنکه اکثر رهبران آزادی ایران که میخواستند دولت ایران از مطلقه به‌حکومت مشروطه ودمکراسی تبدیل یابد الحق دارای نهایت خلوص وحسن نیت وحاضر بهرگونه فداکاری مالی و جانی بودند چنانکه از ملاحظهٔ تاریخ پدید خواهد بود .

سوم آنکه نهضت مشروطیت ایران کاملا ملی بود وهیچگونه نفوذ خارجی در افکار و اذهان مردم وجود نداشت و اگر در ابتدای امر یکی از دولتین یعنی

انگلیس موافق ودیگری یعنی روس مخالف با مشروطیت ایران بودند ملت ایران بهیچوجه اتکاء بخارجی نکرده بود والان که این را مینویسم صدها جوانان خون گرم وفداکار آذربایجان در نظرم مجسم هستند که در آنروزگار هیچگونه نظر به سیاست هیچ دولت خارجی نداشتند واصلا چنان موضوعی ازخیالشان نمیگذشت و تنها عشق وعلاقه وخدمت وهمت آنان مصروف منافع میهن و ملت ایران بود لاغیر و خارجی چه برله چه برعلیه برای آنان خارجی بود .

پس نهضت مشروطیت ایران نهضتی بود ملی واز عمق قلوب مردان آگاه و میهن پرست ایرانی در آمده بود وهرگز نباید چند اجتماع نخستین تهرانیان درسفارت انگلیس اسباب اشتباه یاسوء تفسیر گردد هم عامه ملت ایران وهم رهبران مشروطیت بنهایت درجه ودرحد اعلای تقوی وپاکدامنی وفداکاری پیرو یك سیاست صد درصد ملی بودند. و هدف شرافتمندانه ایرانی واسلامی داشتند .

البته درسنوات تالی انقلاب بواسطه توسعه مطبوعات و توالی حادثات، مردم بسیاست دول مستعمره جوی وبخصوص سیاست غاصبانه و متجاوزانه روسیه تزاری و استعمار طلبی انگلیس که قرارداد ۱۹۰۷ بین دولتین نمونه‌ای از آن بود بیشتر آشنا شدند ودرنتیجه هر ایرانی از وضیع وشریف وباسواد و یا بیسواد باینگونه سیاست خارجی بنظر نفرت مینگریست وبطور کلی نسبت بدولتهای طماع و استعمار جوی بشدت بدبین بود .

هر کس اولین روزنامه‌ها واشعار منتشره در سنوات تالی مشروطیت را بدقت مطالعه کند این حقیقت را باروشنی تمام خواهد دید ومذاکرات اولین اجلاسات مجلس ملی هم این مطلب را باو عیان خواهد ساخت .

تردیدی نیست که این نفرت مخصوصاً در آذربایجان نسبت بدولت تزاری روسیه بسیار شدید بود خاصه بعد از فجایع و خونریزیهای وحشیانه سپاهیان آن دولت در تبریز واطراف که درسال ۱۳۳۰ هجری قمری آغاز وتقریبا تا دو سال دوام کرد و بزرگان وپیشوایان آزادی مانند ثقة‌الاسلام شهید بدست جلادان خون آشام روسی برسردار رفتند وبقیة‌السیف آزادیخواهان ازدار و دیار پراکنده و بترکیه پناهنده شدند ولی چند سال نگذشت که آه سوزان مظلومان سرتا سر روسیه را آتش زد

و آن آتش حتی خانوادهٔ امپراطوررا سوزاند واجساد آنان را بخاکستر تبدیل کرد و کشور بزرك امپراطوری را زیرورو نمود. فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب راسحر کند!

بااینکه فرصت کم و حوصله تنك وزمان کوتاه است نمیخواهم این مختصررا بدون ذکر نکتهٔ دیگر بپایان آورم و آن اندرزیست که بجوانان میهن پرست پاکسرشت ایران که آینده آنان درخشان باد تقدیم میدارم.

در این ایام آنچه مشهود است شمارهٔ از جوانان ما در نتیجه سوء تفاهم و سوء تبلیغات بیش ازاندازه آشفته ومنفی روش وعاصی شده‌اند تصور میکنند ترقی‌خواهی مستلزم آنست که شخص نسبت بتمام گذشته و گذشتگان سب وتلعین و در حق رهبران رنج برده وپیران سالخورده حتی در باره مردان سرور وپدر و مادر بدگوئی وتوهین کند فراموش میکنند که هیچ فرد وهیچ جامعه بدون تاریخ نمیتواند زندگی کند یك درخت تناور نتیجه مراحل سابق دوره بذر و نمو ورشد است - هر فرد در هر سنی هست نتیجه سنوات و تجارب سابق ولاحق خودش است، هر ملت نتیجه کارها و کردارها و گفتار های اسلاف خوداست فراموش نکنند که خودجوانان میوه رنج وزحمت اسلاف خود هستندودریغ ودرد اگرقدرزحمت ومرارت گذشتگان خودرا ندانند.

فراموش نکنند که درهمین عصرما در کلیه ممالك عالم حتی در آنجاها که تغییرات اجتماعی وسیاسی بنهایت خود رسیده وکلیه نظام جاری بهم خورده وزیرو زبر شده باز عدهٔ زیادی از پیشوایان درجه اول آنان که هستی ملتی را در کف قدرت خود دارند عبارتند از پیران وآموختگان وتجربه دیدگان.

جوانان فراموش نکنند که خودشان در زمان بسیار کوتاهی که مانند خواب خواهد گذشت پیرخواهند شد وموی سیاه رخشان آنان سفید خواهد گشت وموقع آن خواهد رسید که از تجاربیکه عمری بتلخی اندوخته اند ملت و میهن خود را برخوردار سازند والبته روا نخواهند دانست جوانان عصر آنان، همان معامله را با آنان کنند که آنان امروز با بزرگان خود میکنند.

ای جوانان ایران بیندیشید گوش بتبلیغات خانمان برافکن دشمنان ندهید درباره

مقدمه بقلم جناب آقای دکتر رضا زاده شفق

پیران و رهبران و بزرگان قوم بتهمت ها و دروغها باور نکنید که تهمت زنان و دروغگویان میخواهند رشته الفت حال وماضی را ازهم بگسلند جوانان و پیر را با هم در افکنند. بدانید شما هم عنقریب پیر میشوید و آرزو دارید ازشما هم قدردانی کنند نه اینکه نسبت بشما کینه ورزی نمایند.

بدانیدهرآنچه شما درحق اسلاف خود کنیداخلاف هم درباره شماخواهند کرد:

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر

کای نورچشم من بجز از کشته ندروی

تاریخ گذشته و داستان فداکاران کشور را برای تفنن نخوانید بلکه برای آموختن عبرت وشناختن رهبران فداکار ملت وتقدیر وتعظیم آنان و گزاردن حق بزرگان بخوانید حقیقت را باید جست و کشف کرد بسا که دون فطرتان روزگار و اوباش طرار میکوشند حقیقت را زشت ونادرست جلوه دهند دیده باز کنید و نور حق را ازپشت پرده های تار اغراض بر کشید و بالعیان مشاهده نمائید ومردانه درحفظ و اعلای آن بکوشید بدانید ملتیکه بگذشتهٔ خود پشت پا زند آینده هم نمی تواند داشته باشد.

تواریخ رامطالعه کنید درس عبرت ستانیدحق را از باطل تشخیص دهیدحقگزار وبحق پایدار باشید دورد بشماباد والسلام علی من اتبع الهدی

آمریکا- میشیگان ـ خلیج تراورس شهریور ماه ۱۳۳۲

دکتر رضا زاده شفق

آغاز سخن

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

نشر این کتاب مقارن با زمانیست که پنجاه سال از صدور فرمان مشروطیت ایران میگذرد .

در طی این مدت ، چه بسیار از ملل نیمه متمدن بذروهٔ تمدن وترقی رسیده ، و چه بسیار کشورها براثروقوع جنگ ویا ظهورسوانح طبیعی خراب وویران شده و دوباره آبادان گردیده اند .

توجه بعلوم وصنایع واکتشافات واختراعات امروز ، بخوبی نشان میدهد که در طی نیم قرن اخیر ، تحولات و تکاملات عظیمی در بعضی کشور ها و ملتها پدید آمده،متأسفانه ما در این مدت نه تنها قدمی پیش نگذاشته ایم ، بلکه بر اثر نادانی و بد اندیشی و غرض رانی و جاه طلبی و مال پرستی حکومتهای فاسد و نالایق و نمایندگان نادرست و ناجوانمرد سیر قهقرائی نموده ایم ، چنانکه حتی اعتبار و مقامی راکه در دوران شهریاری رضاشاه کبیر برهنمائی و پیشوائی آن نابغه بزرگ تحصیل کرده بودیم باورود سربازان بیگانگان بمیهن ما ازدست دادیم.

آزادمردان ومردمان غیوری که در راه بدست آوردن آزادی و مشروطیت ایران بی ترس از باختن جان ، فداکاری نمودند براین امید بودند که پس از برافتادن استبداد ، براین کشور کهنسال که دنیا بفرهنگ وتمدن باستانی آن مینازد و میبالد ، داد ودانش سایه گسترشود ومقام دیرین را بازیابد . اما فسوس ودریغ که جانبازی و فداکاری آن مردان غیرتمند ووطن پرست درنتیجه خیره‌رائی و بدخواهی مشتی بدگوهر ودغل - وبی خبری ونادانی مردم - بیهوده وباطل شد ، وبجای اینکه افراد دانا وراهبر وبزرگواری بخانهٔ ملت راه یابند که براثرهوش و نبوغ و راستکاری ایشان کشورآبادان گردد ، پس از پنجاه سال هنوز بیشتر کسانی بمجلس شوری

نفوذ میکنند که نه از فرهنك وتمدن وترقی چیزی می‌فهمند و نه دلبستگی بهستی و آبادانی میهن دارند .

چشم‌این گروه بی مایگانرا حب مال وتیرگی دل، چنان کور کرده که به هر نیرنك و تدبیر که میسر باشد صدای اقلیتی را که برای رهائی مردم ، تلاش و جهاد میکنند خفه مینمایند . اکنون امیدی دردلها نمانده مگراینکه معجزه‌ای ظاهر شود ومارا خلاص بخشد .

همواره درانتظارفرصت بودم

حقایق تاریخی با گذر زمان و با تحریف این و آن از بین میرود بنا بر این نشر یادداشتها و ذکرحوادث و زوایای جریان روز کمك ذی‌قیمتی به تاریخ نویسی می کند .نگارنده همواره در صددبودم که‌یادداشتهای‌زمان انقلاب مشروطیت‌ایران و بخصوص آذربایجان را بنویسم و حتی در سال ۱۹۳۳ جلساتی با حضور آقایان کاظم زاده ایرانشهر و دکتر شفق و میرزا رضا خان تربیت در برلن برای منظورفوق‌تشکیل داده ویاد داشتهائی نیز تهیه شد ولی‌پیش‌آمد هائی مانع انجام عمل گردید .

برای داشتن یك تاریخ صحیح از مشروطیت وظیفه کلیه آزادیخواهان و رجال صدر مشروطیت است که یاد داشتهای خود را انتشار دهند تا تاریخ صحیحی ازمجموعه آنها وآنچه که تاکنون انتشار پیدا کرده است بدست‌آید متاسفانه اغلب خدمتگزاران مشروطیت علاقه قلبی بانتشار این قبیل یادداشتها نشان نمیدهندو در مورداین کتاب نیز با اینکه از آنها تقاضا شده‌بود که اطلاعات و یادداشتهای خود را دراختیارنگارنده بگذارندجزعده معدودی که الحق شکرگذارآنها هستم دیگران استقبالی ننمودند .

منظور ازنوشتن این کتاب

اگر چه تالیفات مرحوم کسروی قسمت اعظم حقایق را روشن کرده و آنمرحوم نسبت بتاریخ انقلاب مشروطیت یکی از موثر ترین خدمات فرهنگی را انجام داده است همچنین آقای دکترمهدی ملك‌زاده با انتشار تالیفات خوداطلاعات ذیقیمت و سودمندی دردسترس جامعه گذاشته ولی آثارقلمی کسانیکه خودشخصاً در

انقلاب حضور داشته وماوقع را همانطوریکه مشاهده کرده اند مجسم نمایند تأثیر فراوانی خواهد داشت .

نگارنده سعی زیاد برده ام که این کار را انجام دهم . ووقایع و صحنه ها را همانطوری که بوده بقلم آورده ام ولی بکار بردن عبارات وجملات نغز که خود بر شیرینی داستانها می‌افزاید وظیفه تاریخ‌نویسی است که ازمجموع انتشارات و کتابها تاریخ مشروطیت را بنویسد .

انقلاب مشروطیت ایران آتشی بود که از خصایل آزادگی و تمدن نژادی ملت ایران سرچشمه گرفته و با مغلوب کردن اصول خودکامگی ووحشیگری ضحاك صفتان باردیگر اصالت نژادی وعظمت روحی خودرا آشکار ساخته است .

انقلاب پرثمر مشروطیت باردیگر خواب غفلت چندین‌صدساله را از چشمان ملت اصیل و بزرك منش ایران برگرفت وتوجه عالمیان را بخود جلب نمود .

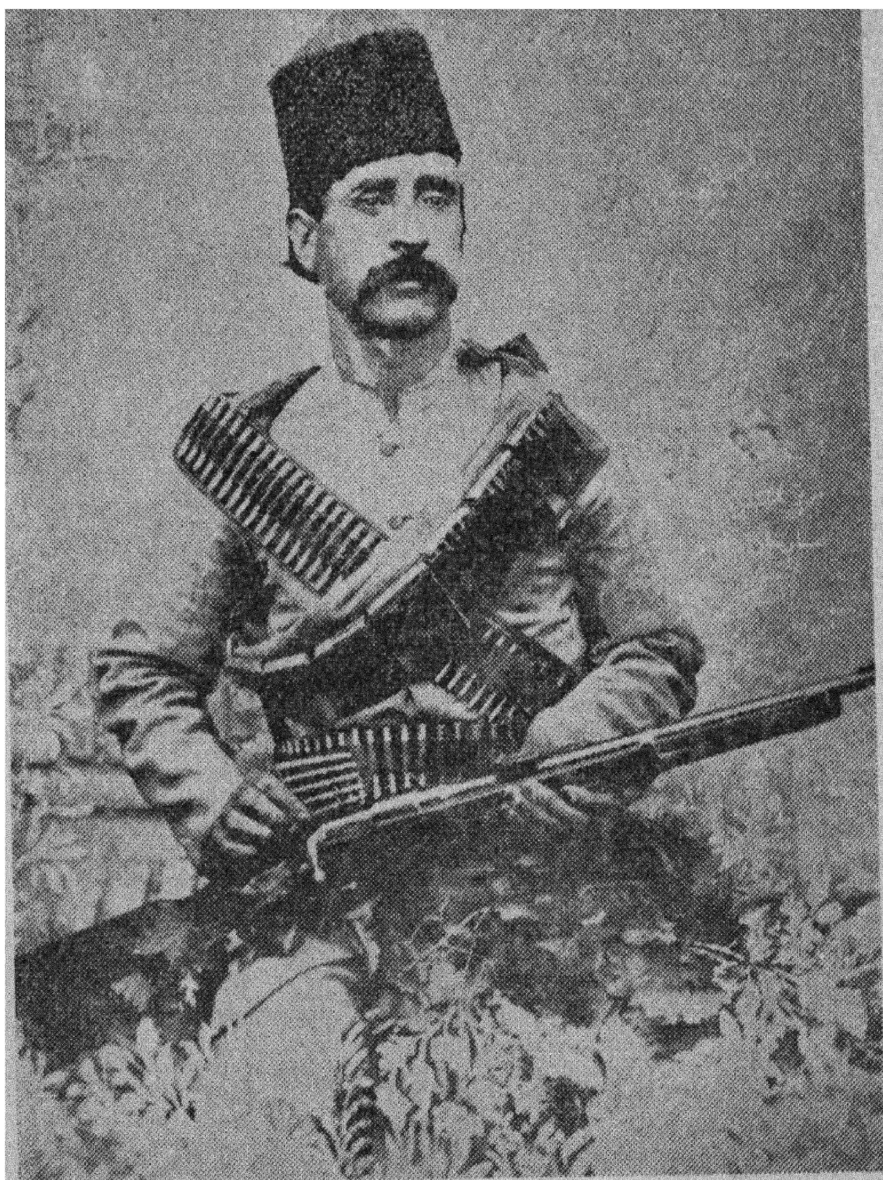
امید است انتشار این کتاب باعث تحریك عده ای ازدانشمندان و رجال صدر مشروطیت ایران گردد تا مهرسکوت را بشکنند ویادهای قیمتی خودرا برای تکمیل تاریخ وروشن کردن زوایای فراموش شده منتشر نمایند .

ازجناب آقای سیدحسن تقی‌زاده رئیس مجلس سنا که تقاضای بنده‌را باارسال مقدمه‌ای که زینت‌بخش کتاب شده است اجابت فرموده اند بی نهایت سپاسگزارم و همچنین از جناب آقای دکتر رضازاده شفق که یکی از خدمتگزاران حقیقی انقلاب مشروطیت ایران هستند و با تقبل خواهش اینجانب باوجوداینکه دورازمیهن بودند مقدمه‌ای ارسال فرموده‌اند تشکر می کنم .



در اینجا از آقایان اقبال یغمائی و فریدون بی باك و محمد صادق مینوئی و کیخسروی مقدم که‌درامور چاپ وتصحیح زحماتی کشیده‌اند ونیز ازآقای ابوتراب وکیلی طباطبائی که آلبوم‌عکسهای‌زمان انقلاب را دراختیارمن گذاشته‌اندوازآقای حمید نبوی صاحب عکاسخانه اطلس که در تهیه کپیهٔ عکسها سعی وافی کرده اند سپاسگذارم .

مهندس کریم طاهرزاده بهزاد - تیرماه ۱۳۳۴



(عکس ۱) فرزند رشید ایران ستارخان سردار ملی سردستهٔ آزادیخواهان آذربایجان

از کتاب پاسکال دو کست

فصل اول

گفتار اول

تبریز

تبریز از مهمترین شهرهای ایران مرکز خطه آذربایجان (سرزمین آتش مقدس) است . لفظ آذربایجان درآثار نویسندگان پیش ازمیلادمسیح (**آتروپاتن**) و در تألیفات قرن اول میلادی مورخین ارمنی آتروپاتکان نامیده شده است . از زمان پیشین این منطقه که مهد زردشت شناخته شده بمناسبت مدنیتی که داشته موقعیت مهمی درتاریخ ایران احراز کرده است . چنین بنظر میرسد که لااقل چند قرن یکی از شهرهای بزرگ این خطه بعنوان پایتخت مقر سلاطین ایران بوده است ولی این مسئله بین علمای جغرافیا مورد اختلاف میباشد زیرا هرگاه مرکز **آتروپاتن** را گازا و یا بقول **استرابن گازاکا** و بقول **بتولومه گازانکا** و بقول نویسندگان بیزانتن **گاندزاکا** و بقول مورخین ارمنی اکباتان دوم بدانیم کاملا با محل امروزی تبریز تطبیق میکندو نیزهرگاه مرکز این ایالت را بطوریکه بتولومه نوشته **گابریس** فرض کنیم شباهت وقرابت این کلمه باکلمه تبریز کاملا واضح وآشکار است (مراجعه شود بجغرافیای آسیا تألیف کارل ویتر جلد نهم ازصفحه ۷۷۵ به بعد)

ارزش این فرضیات هرچه میخواهد باشدآنچه که مسلم است اینست که بنا بشهادت مورخین عرب تبریز در عهد اسلام بوسیله شاهزاده زبیده دختر عمر وزن هارون-الرشید بسال ۱۷۵ هجری (مطابق ۷۹۱ میلادی) بنا شده است مورخین عرب در قرن دهم ویازدهم و دوازدهم میلاد مسیح تبریز را جزو شهر های کم اهمیتی یاد کرده اند .

سی‌و نه سال بعد از بنای تبریزآن شهر براثرزلزله‌ای ویران گشته ولی‌متوکل خلیفه عباسی درسال ۲٤۵ هجری (مطابق ۸۵۷ مسیحی) دو باره آنرا ساختمان کرده است . در حدود دویست سال بعد یعنی در سال ٤۳٤ هجری (مطابق ۱۰٤۲ میلادی) زلزله دیگری این شهر را باردیگر به ویرانه مبدل ساخته است . هربار که زمین لرزه این شهر را ویران کرده آبادش کرده اند و علی رغم زلزله هائیکه در طی‌چند قرن البته نه بشدت و بشومی زلزله‌های نخست دراین شهر اتفاق افتاده‌تبریز روز بروز از حیث وسعت ، جمعیت ، ثروت وازلحاظ سیاسی و تجاری توسعه یافته است . درسال ۱۷۲۲ زمین لرزه فوق العاده شدیدی در تبریز روی داده وبطوری که میگویند در اثر این زلزله هشتاد هزار نفر تلف گردیده است . این ویرانیها هرچند یکبار تکرار شده ولی البته شدت آنها کمتر بوده است .

علاوه برزمین لرزه ها اغلب اوقات و یا اقلا درقرنهای اول بنایش، این شهر دچار مصیبت سیل نیز میگشته ولی بنظر میرسد که سر انجام بوسیله حفر کانالهای متعدد مسیر آبهائی را که از کوههای اطراف سرازیر میشده منحرف و بدین‌وسیله علاج‌مصیبت سیل را کرده اند.

بخوبی میتوان دریافت که این مصائب تاچه اندازه برای بناهای این شهرشوم ونکبت بار بوده است بناهائیکه زهد وتقوای مسلمانان وسخاء وگشاد دستی‌سلاطین وبزرگان دراین شهر بوجودآورده بود.ازین روی تقریباً تمام ساختمانهای این‌شهر امروز ویران و باخاك یکسان گشته است .

پایتخت آذربایجان بترتیب تحت اداره خلفای عباسی ، آل بویه ، سلجوقیان ، اتابکان‌آذربایجان وشاهان خوارزم قرار گرفته وهربار بعدازمقاومتهای شدیداهالی تحت اختیار این سلسله ها می‌افتاده است . چنانکه قصائد غرائی در مدح مقاومتهای

مردانه وشجاعتهای مردم آذربایجان سروده شده است .(۱)

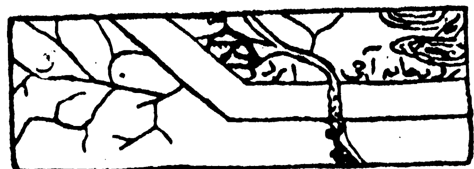
درخشان ترین دوره های تبریز تقریباً ازتاریخ برقراری سلطه مغول درایران شروع میشود زیرا بعلت اقامت آنان درفصل پائیز در مراغه اغلب اوقات حکامی که ازطرف اولادچنگیز درایران تعیین میشدند درتبریز اقامت میکردند . این وضع تاموقعی که سلطانیه بعنوان پایتخت جانشین تبریز گردید دوام داشت بعد ازسقوط اولادچنگیزخان درایران تبریزمدت کم دوامی هم پایتخت ملك اشرف که به ستمگری و ترسوئی معروف است میشود (رجوع شود به تفصیل درباره اصفهان) . با وصف این ، این شاهزاده که مانند خفاشی در محل تاریکی پناهنده شده ودر آنجا غذایش را جلوچشمش تهیه میکردند درنتیجهٔ اجبار ثروتمندان بایجاد بناهاومساجد و حمامها و باغها موجب وسعت و زیبائی تبریز شده است .

براثر حمله تیمورلنگ مدتی تبریز اهمیت خود را از دست داد . در دوره سلطهٔ سلسلهٔ ترکمانان مخصوصا در دوره حکومت قره قویونلوها (که تا تاریخ ۱٤٦۸ میلادی ادامه داشت) و آق قویونلوها تبریز بارها از دست سلسله‌ای بدست دیگری افتاده ولی بعد از آنکه صفویان با ابزار لیاقت ودرایت شاه اسماعیل براریکه سلطنت ایران مستقر شدند تبریز دوباره پایتخت تمام ایران شد . بعد از آن جانشین او شاه طهماسب پایتخت خود را به قزوین وسپس شاه عباس پایتخت را به اصفهان انتقال دادند . تبریز ازقرن ۱٦ میلادی تا دوره حاضر تنها مرکز آذربایجان بود ودر جنگهائی که بارها مابین ایران وعثمانی اتفاق افتاد دچار صدمات شدودردوره سلطنت فتحعلی شاه تبریز مقر پسراوعباس میرزاوارث تخت وتاج ایران گردید . این شاهزاده دوست داشت که سرداران وصنعتگران ودانشمندان اروپائی را دور خود جمع کند بر اثر تشویق وتوجهات این شاهزاده و بعلت وضع بازرگانی که بین ایران وترکیه و روسیه موجود بود شهر تبریز مهم و معتبر شد .

تبریز در وسط جلگه وسیعی دردامنه سلسله جبالی که در دامنه های جنوبی خود تشکیل تپه های مخروطی شکل زیادی میدهند قرار گرفته هنوز آثار حصار ها ویرانه ها واطلال زیادی دراینطرف وآنطرف این تپه ها بنظرمیرسد ورودخانه

---

۱ - دیوان قطران که اخیراً بهمت آقای حاج آقا محمد نخجوان چاپ شده پرده از ابهام بعضی قسمتهای تاریخ آذربایجان را برداشته است.





خریطه شهر تبریز حال انقلاب

غره شهر رمضان سنه ۱۳۲۶

LA CARTE DE TAURIS. PENDANT LA REVOLUTION. 27 SEPTEMBRE.

(1908)

علامات



مهران رود (میدان چائی) از آن میگذرد .

این رودخانه که آب آن بسیار گوارا است از کوههای سهند سرچشمه میگیرد هوای تبریز فوق‌العاده سالم است . ایرانیها عقیده دارند که وجه‌تسمیه این شهر اینست که دراین شهر تب می‌ریزد. آنچه که بیشتر بـه معروفیت سازگـاری هوای تبریز می‌افزاید چشمه های معدنی آب گرمی است که در نزدیکی تبریـز وجود دارد و بعضی بیماریها را درمان میکند .

اقلیم تبریز دارای زمستان بسیار شدید است . زمین آن بسیار حاصلخیز و مساعد برای کشت غلات و درختان میوه است . در اطراف تبریز معادن مرمر عقیقی بسیار خوبی وجود دارد .(۱) بازار و کاروانسرا های تبریز بسیار وسیع و اغلب مسقف و اکثر آنها باآجر ساخته شده اند. چون تبریز از بعضی جهات انبار تجارت اروپاو آسیاست فعالیت تجارتی بزرگی در آنجا بنظرمیرسد .

درفوق‌اشاره کردیم که درخشانترین دوره تبریز زمان استیلای چنگیزیان بوده است . معروفترین امرای چنگیزی غازان خان (متوفی درسال ۷۰۰ هجری مطابق ۱۳۰۰ میلادی) همچنانکه در سلطنت و ملکداری معروف است از لحاظ ذوق و استعداد سرشارش نیز اشتهار یـافته است در مدت پنجسال سلطنت غازان خان بـا ساختمان و بنای مدارس و بیمارستان ودانشگاه و کتابخانه عمومی ، حمامها ، استخر های آب وغیره که قسمت اعظم آن در تبریز ساخته شده کسب اشتهار کرده است . معروفترین ساختمانی که بوسیله غازان خان‌ساخته شده مقبره‌ای بوده که‌برای گور شخصی‌خودش درمحله (شنب‌غازان) جنوب شرقی تبریزساخته‌است. این‌مقبره بشکل دوازده ضلعی‌ساخته شده ودرنمای هرضلع آن‌شکل یك منطقه‌البروج وجود داشته. ارتفاع بنا اززمین تازیر گنبد از طرف داخل بنا بیش از ۱٤۰ متر و ارتفاع قبه در حدود ٤٥ متر ودور قبه ٥۰ متربوده است . هزار وسیصد نفر کارگر بدون وقفه‌در این‌ساختمان کارمیکرده‌اند ولی‌امروز جز ویرانه ای ازاین‌بناچیزی‌باقی نمانده‌است.

رشیدالدین مورخ مغولان دراین تاریخ وزیر غازان بوده آبادی نزدیکی‌در تبریز بنا کرده که بنام رشیدیه نامیده میشد ودر آنجا قلعه رشیدیه قرارداشت. بارها

۱ - مرمر مراغه یکی از بهترین مرمر ایران بشمار میآید .

اسم این قلعه در تاریخ شهر تبریز برده شده است ولی از آن جز پایه برج دواری که از آجر و سنگ ساخته شده چیزی بر جای نمانده است .

در جنوب تبریز آثار ساختمان عظیمی که از آجر قهوه رنگی ساخته شده بنام مسجد خواجه علی‌شاه دیده میشود . باقی ماندهٔ این بنا از طرف عباس میرزا به زراد خانه تبدیل شده در سال ۱۸۴۰ هنوز چند پارچه توپ و گلوله و بمب در آنجا دیده میشد .

معروفترین خرابه تبریز ویرانه مسجدی است که بعلت رنگ آجرهائیکه در تزئینات آن بکار رفته بنام‌مسجد کبود معروف‌است و نیز آنرامسجد سنی‌هم‌مینامند. این بنا در قرن ۱۵ میلادی بوسیله جهانشاه فرمانفرمای سلسله قره قویونلو ساخته شده است . زلزله‌هائی که درسال ۱۷۲۱ در تبریز رخ داد سقف ومناره‌های آن را خراب کرد ولی بازمیتوان درب بزرگ وقطعات کاشی هائی که پوشش آنرا تشکیل میدهند وطرحهای تزئیناتی را که بسبك عربی است در آنجا مشاهده کرد . لعاب و جلای این کاشیها از لعاب وجلای کاشیهائی که در عمارات زیبای اصفهان بکار رفته افزونتر میباشد. باوجود اینکه این کاشیها دارای ابعاد مختلف‌اندطوری جاگذاشته شده‌اند که کاملا باهم جور میآیند . این کاشیها روی یك پوشش‌سیمانی محکم قرار گرفته‌اند .

پی دیوارهای داخلی این مسجد از مرمرهای رگ‌دار عقیقی‌ساخته شده بود. این‌مرمرها از کوهی که تقریبا درشصت کیلو متری جنوب تبریز قرار گرفته آورده شده‌اند .

پی‌های‌نمای اصلی ازسنگهای زیبای آهکی‌محکم ورنگی‌ساخته شده‌است .

گفتار دوم

فشار زندگی بر مردم آذربایجان دردوران ولایتعهدی محمدعلی میرزا در تبریز

محمد علیمیرزا از روزیکه چشم گشوده بود، خودرا در محیط تعدی وتجاوز و ظلم و بیرحمی مشاهده کرده بود خود را مافوق همه ، وهمه‌را اسیر و زبون خود میدانست و به او اینطور تلقین کرده بودند که تسلط برمال ومنال و آزادی‌وناموس مردم حق‌طبیعی و بخشش آسمانی اوست . این‌تصور باطل ونخوت وغرور پوچ بزیر دستان او نیز انتقال یافته بودوهر فراشباشی و حتی فراش در حس وتفوق وبرتری خود را با ولیعهد همانند میدانست . فراموش نمیکنم همسایه ما که (نختاب) بود با پرداخت مبلغی یك نشان فراشی بدست آورده بود . پسر خردسال او بکلاه نشاندار پدرش نگاه کرده پرسیده بود پدر حالا ماهم میتوانیم سر ببریم ، پدرش خود را از تك و تا نینداخته ، بادی بگلو انداخته پاسخ داده بود که سر بریدن حق حضرت‌اقدس میباشد ولی ما میتوانیم کتك بزنیم وحبس بکنیم و فحش بدهیم . . . .

بخاطر دارم وشاید ۱٤ سال بیشتر نداشتم ترکه‌های فراشهای حضرت اقدس را نوش‌جان کردم وشرح آن بدینقرار است .

روزی از یکی‌از بازارچه‌ها عبورمیکردم که یك مرتبه صداهای گوش‌خراش فراشها بلندشده و این الفاظ شنیده میشد : اوهو مردك ، نرو ، برگرد ، وا ایستا ، نگاه‌نکن ، چشمهایت‌را ببند و فحشهای غلیظ هم پشت سر هم شنیده میشد ، از من بزرگترها که گویا سابقا این صداهارا شنیده بودند و میدانستند که چه بلائی نازل شده است پا بفرار گذاشتند ولی منکه از همه‌جا بی‌خبر بودم برگشتم که ببینم چه

خبر است و مشاهده کردم که صدها نفر فراش با نشانهای حضرت اقدس دردوسمت بازارچه صف بسته ودر وسط آنها در یك درشگه روباز زنی بدون حجاب با چادر نماز نشسته واطراف اوراعدهٔ فراشباشیها باکلاههای دنبکی و باکولیجه‌های ماهوتی باکمربند نقرهٔ که درسمت چپ قداره‌ای ودرسمت راست توپزهای ششلول آویزان بود با چماق‌های نقره‌ای درحرکتند . باکمال تعجب دیدم رهگذران حتی بانوانیکه با چادر و چاقچور ملبس بودند رو بدکاکین ایستاده و بعضی از آنها برای نجات ازشرفراشان دست روی چشمان خود گذاشته بودند باوجود این صدای ضربات ترکه ها و بزن و بگیر از هر طرف شنیده میشد . چند نفر از این جلادان مثل اجل معلق بطرف من دویده وباترکه ها آنچه که توانستند بسر و گردن من نواختند تا اجرای مقررات تشریفات عبور حرم ولیعهد گردون مهدرا بمن و بدیگران بیاموزند . پس از رد شدن این گروه شریر مردم در اطراف من جمع شده و اظهار همدردی میکردند ویکی گفت جای شکر باقی است که نکشتندت ......

محمد علیمیرزا با این رفتارهای غیر قابل تصور در ایام ولایتعهدی خود در آذربایجان مردم را ازخودمنزجرویك محیط ناسازگاری بادست خودبرای خود ایجاد کرده بود از یك طرف ساده رخان و رجاله ها واشخاص منفورجامعه اعضای محرم دربار او را تشکیل میدادند و از طرف دیگرمردم بی پناه و بیچاره تبریز برای حفظ خود ناچاراً مبلغی دستی داده خدمت مجانی اورا بدست می آوردند وهرشب صدهانفر دراطراف خوابگاه او کشیك میکشیدند . برای پرده پوشی این اعمال غیرقابل تحریر شبهای جمعه فخرالذاکرین که صدای دل انگیزی داشت در حسینیه ولیعهد روضه میخواند ودر ماه مبارك رمضان هم ابوالحسن خان اقبال السلطان آوازخوان معروف دربار مناجات میکرد. این نکته قابل توجه است که اینهمه فراش وفراشباشی هزینه لازم داشت ولی اعتباری برای این کارموجودنبود . بنابراین آنان هم مثل گرك گرسنه بجان مردم افتاده و با هزار بهانه جوئی جیب آنانرا خالی کرده و حصه خود و حضرت اقدس والا راهم تقدیم میکردند بطور خلاصه مردم آذربایجان در زیر فشار ظلم وستم اوضاع جهنمی خرد وخمیر شده بود وازشنیدن نام دربارولیعهد، فراشهای بیگلربیکی، فراشهای کدخدا ، ملاهای صاحب محکمه وعمامه بسرهای کلاش ، ونظایرآنهانفرت داشتند داستانهای حیرت آورحاج الهیار ـ حلاج اوغلی ـ زینب پاشا که باکمال رشادت

وجلادت وفداکاری در مقابل اصول استبداد ورفتار غیر انسانی این قبیل تشکیلات ایستادگی کرده ازفقرا ومردم بیدست وپا وخداپرست حمایت کرده وبا نابود کردن بیگلربیگی‌ها وفراشهاوفراشباشیها وسایرعمال ظلم انتقام مردم بی‌پناه را میگرفتند موروث این تعدی وفساد تشکیلات این طرز حکومتها بود مایه تأسف است که داستانهای حاج‌الهیار ، وحلاج اوغلی، وزینب پاشا و نظایرآنها که هر کدام‌درجای خود مثل اثر شیللر آلمانی ویلهلم تل ایران میباشد برشته تحریر کشیده نشده است. قلم شرم دارد که بنویسد هرخانه‌ای که دختریا پسرخوشگلی داشت مصیبتی برای رئیس‌عائله ایجاد میکرد . اکثر جوانان تا سبیلهای کشیده نداشتند کمتر درمجامع عمومی دیده میشدند .

موضوع دزدیده شدن بانوئی بنام صغرا که دختریکی ازعلمای مشهورتبریز بود از خاطر بزرگسالان محو نشده و تصنیف (صغرا بونشاندا بونشاندا - ولیعهدین عقلی‌گدر صغرا دانشاندا دانشاندا) هنوز در خاطر من باقی است و نیز کشته شدن صراف ثروتمند و معروف تبریز بنام حاجی هاشم که در محله لیلی آباد در عمارت معروف ملك قاسم میرزا بطرز دلخراشی در نصف‌شب بقتل‌رسید نمونه‌اي ازعدم امنیت آن ایام بود وفراموشم نشده است که زن حاجی هاشم مقتول در هر جا میگفت که وقتی‌دزدان وارد اطاق خواب او شدند حاجی کبریت روشن کرده و گفت یوزباشی من شما را شناختم ولی‌دیگر فرصت ندادند که بقیه حرفش را بزنند واو را تکه‌تکه کردند ، وتا از مرگش مطمئن نشدند از ضربات مکرر خود داری نکردند و پس از مدتی معروف شد که یك‌بخشی از ثروت او توسط دزدان در میان دولتیان‌تقسیم شده بود و دزدان قاتل که شناخته شده بودند وباکمال آزادی و کامروائی‌زندگی میکردند دلیل برحمایت آنان ازطرف حکومت وقت‌بود . علیقلی خان صفراف که عضو دستگاه محمد علیمیرزا بود ولی محرمانه با آزاد یخواهان همراهی داشته و خدمات ذیقیمتی انجام داده بود پسر اوصفرعلیخان که بعداً بانویسنده آشنا شده بود ویکی ازفدائیان‌بنام‌بشمار میرفت ازقول‌پدرش داستانهای‌غم انگیزی‌ازرشتکاریهای ولیعهد نقل میکرد و میگفت سازمانهای جاسوسی محمد علیمیرزا خیلی وسیع بود وشعب مختلفی داشته از آنجمله میزان ثروت ثروتمند ها را تحت نظر داشته وبرای

کشف دختران و پسران خوشگل‌جاسوسان زن‌دراختیارداشته وبرای کسب اطلاع از افکار و رفتار ملاهـای معروف از روضه خوانها و معممین استفاده میکرده و بطور کلی بعوض اینکه برای حفظ استقلال کشوروترقیات اقتصادیات وتقویت‌عظمت ایران بکوشد برای ادامه تسلط خود برمردم و افزایش ثروت خودمیکوشید.

کوتاه سخن‌اگراحوال اوراشرح بدهم‌بدرازا میکشدهمینقدر کافی است که بدانیم در نتیجه فشار وظلم بود که‌اکثرمردم ازتابعیت‌دولت خود روبرتافته وتابعیت دولت روس را میپذیرفتند(۱) تا از زیر فشار ظلم خود را نجات دهند و اگر توجه بشود اکثرثروتمندان‌تابعیت روس وانگلیس راپذیرفته‌بودند واگرآن اوضاع ادامه پیدا میکرد استقلال ضعیف کشورایران به مهلکه میافتاد.

محمد علیمیرزا از بیداری‌مردم سخت بیمناك شده بود و بعوض اینکه رفتار ناهنجار خود را عوض کرده و برای محبوبیت خود قدمهای مفیدی بردارد در سال ۱۳۲۴ قمری‌مانوریکه در آن ایام هفت لشگر مینامیدند ترتیب داده و آنطوریکه شایع شده بود هفتهزار سرباز در بیرون شهر مشغول تمرین بوده وگاه بیگاه ماهم با همکلاسان مدرسه حاجی آخوند برادر مرحوم رشدیه بتماشا میرفتیم پیش خود می‌گفتیم سربازان بی جیره با لباسهای مندرس و روح افسرده بچه درد می‌خورند. این بیچاره‌ها دزدکی در محلات تبریز با فروختن تخم مرغ و گوشت و نظایر آنها پولی بدست‌آورده وامرارمعاش میکردند حتی‌از آن مبلغ هم مجبور بودندبه‌افسران خود که آنان نیز بی‌جیره وبی حقوق وگرسنه بودند رشوه بدهند. تا از اشتغالات آنان جلوگیری نکنند. وضع این بیچاره ها باندازه رقت‌آور بود که باوجوداینکه محمد علیمیرزا آنانرا برای اخافه وایجاد وحشت‌مردم تبریز گردآورده بودباز مردم باعاطفه تبریـز اظهار همدردی کرده وآنچه که مقدور بودبه‌آنان کمك میکردند.

باوصول خبر فوت‌مرحوم مظفرالدین شاه ولیعهد رعیت آزار در ماه شوال ۱۳۲۴قمری بروایتی با چهارنفر بروایت دیگر باچهارهزار ازهمان سربازان‌وسواره ها بطرف‌تهران حرکت کرده وبرای مدت موقت‌تبریزیان را راحت گذاشت.

---

۱ - در زمان‌ریاست نظمیه سالارمویدکه‌سرلشگردیبای فعلی باشد مرحوم صاحب‌جمع تبریزی معاون نظمیه صورت تذکـره ها را میخواست وبا تأثر میگفت صورت اسامی مسافرین روسیه را بیاورید تا ببینم امروز چند نفر فروخته‌ایم! چون‌کسانیکه بروسیه میرفتند دیگر برنمیگشتند وبدون تردید هزاران هزار آذربایجانی بدین طریق تبعه روس شده‌اند.

گفتار سوم

ورود مردم بکنسولگری انگلیس

در تاریخ ۱٤ جمادی الثانی ۱۳۲٤ فرمان مشروطه از طرف مرحوم مظفرالدین شاه صادر شد ولی ولیعهد وقت که بنا به سنت دیرینه در تبریز اقامت داشت از انتشار آن در تبریز جلوگیری نمود این اقدام مردم آذربایجان را سخت رنجاند و خواب و آرام را از آنان ربود هرچه رهبران وسران آزادی وسایل رضایت ولیعهد را جستجو میکردند کمتر به نتیجه میرسیدند از طرف دیگر تشکیل مانور (هفت لشکر) برای تهدید واخافهٔ مردم بعمل آمده بود ولی برغم کوششها واقدامات شدید محمد علیمیرزا. سکنهٔ تبریز از کار نایستاده و برای وصول حق خود در غره ماه شعبان ۱۳۲٤ قمری شبانه در کنسولگری انگلیس بست نشستند !!

محمد علیمیرزا گرچه برای پیش بردن نظرخود فعالیت فراوان میکرد ولی دراثر کند ذهنی از تشخیص جریان سیاست عاجز بود، واکثراوقات برای حل وفصل معضلات سیاسی کشور بـه رمال وفالگیر متوسل میشد مثلا پس از خلع ازسلطنت ایران در برلن بمرحوم محمدتقی صادق اف که یکی از آزادیخواهان معروف بود متوسل شد ومدتها ازاو التماس میکرده تابا استعانت مجاهدین دوباره بسلطنت برسد و صادق اف مرحوم بطور تفصیل بنویسنده میگفت چون دیدم از من دست بردار نیست گفتم این کار به تنهائی از من ساخته نیست باید موافقت حیدرخان عمواوغلی را هم فراهم بیاوریم و پیشنهاد کردم که برویم عقب او .

شایان توجه است که محمدعلیمیرزا این پیشنهاد صادق اف را پذیرفته و باتفاق صادق اف بپاریس رفته مدتها با حیدرخان عمواوغلی مذاکره ، ومبلغ گزافی نیز

خرج کرد و پس از دوندگی بیهوده پی باشتباه خود برد و از ادامه اقدامات خویش صرفنظر نمود .

در تبریز هم وقتیکه شنید مردم وارد کنسولگری شده‌اند دست بتدلیس زد و برای عوام‌فریبی دستور داد درد کاکین نانوائی چراغ روشن کنند و به کنه موضوع پی نمیبرد که کار از این مرحله گذشته است و با ارزان کردن بهای نان و گوشت مردم قانع نخواهند شد و پرده عوام فریبی وظاهر سازی که از روی پیکر غول آسای ظلم وستم برافتاده و پرده کیان دچار شعله های عملیات خلاف عدالت و انصاف گذشته خود شده‌اند بآسانی آرام نخواهند شد؛ بالنتیجه اقدامات مضحك او جلوی تقلای آزادیخواهان را نگرفت .

خلاصه جریان کنسولگری بشرح زیر بوده است !

نام بعضی اشخاصیکه درروزهای اول وارد کنسولگری شده بودند اینست :

شیخ سلیم ـ میرهاشم ـ میرزاعلی اکبر مجاهد ـ میرزاجواد ناطق ـ حاج میرمناف ـ میرجلیل ـ حاج مهدی کوزه کنانی ـ حاج میرزا آقا فرشی ـ وعده دیگر ولی همه روزه عدهٔ زیادی به این عده افزوده میشد .

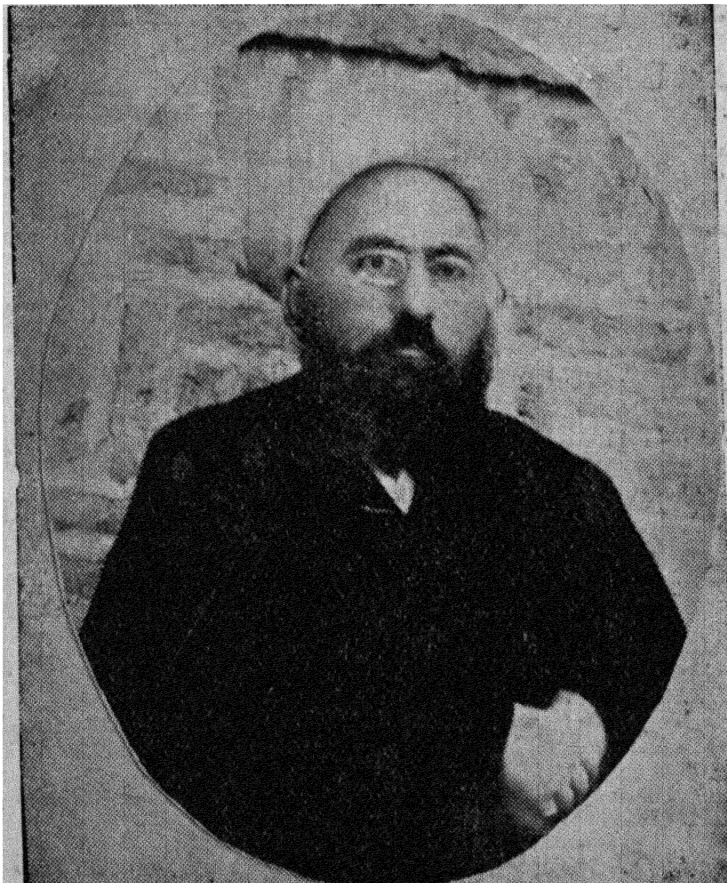
ورود اشخاص به کنسولگری انگلیس هیجان غیرقابل وصفی در مردم ایجاد کرد ، در آن ایام با اینکه سیم تلفن منحصر بدربار ولایتعهد و عده معدودی از شخصیتهای بزرگ بود ووسیله دیگری برای اشاعه اخبار هم موجود نبود معهذا در عرض چند روز کلیه مردم از جریان امر خبردار شدند !! نکته قابل توجه اینجا است که مردم نام آزادی ومشروطه را میشنیدند وبااینکه اغلب ازدرك مفهوم آن عاجز بودند از این اقدام خوشحال شده و با جان و دل استقبال میکردند . باید گفت مردم که در زیر بار ظلم وستم بتنگ آمده و کاسه صبر و شکیبائی شان لبریز شده بود از شنیدن ایجاد عدالتخانه سر ازپا نمیشناختند و بی اختیار در راه تقویت آن از بذل جان و مال مضایقه نمیکردند .

اوضاع تبریز در این روزها خیلی تماشائی وقابل توجه بود. تاچندروزقبل که مردم ناچار بفراشان و بمامورین ادارات دولتی احترام فراوان میکردند یکمرتبه

تغییر ماهیت داد و گروه مزبور مورد نفرت وقهروغضب مردم واقع شدند !! و آنان هم حیرت زده و باتردید باوضاع تماشا میکردند اهالی دسته دسته وارد کنسولگری شده و بسخنان ناطقین با کمال توجه و اشتیاق وشوق وذوق گوش میدادند . نویسنده که ۱۷سال بیش نداشتم با مرحوم علی‌جوان که درسال ۱۳۳۰ هجری قمری بشهادت رسید دفعه اول برای درك موضوع باتفاق وارد کنسولگری شده و با کمال حیرت نظم و ترتیب آنجا را مشاهده کرده و این بیت را از دهن یکنفر ملای لاغر اندام شنیدیم که میگفت:

مهر درخشنده چه پنهان شود ... شب پره بازیگر میدان شود

وتوضیح میداد که وقتیکه پیکره عدالت ونظم وترتیب ناتوان ومهجورشود هیکل ظلم وشقاوت جای اورا میگیرد ومابایدسعی کنیم که‌در کشورماعدالت وقانون حکومت بکند ! باید توجه داشت که این قبیل گفتار ها در تبریز تازگی داشت و حضار با علاقه مفرط بسخنان سخنگویان گوش داده عقایدآنها را تأئید میکردند . و



مرحوم شیخ علی ثقة الاسلام شهید راه آزادی

بعد شناختم که ناطق مذکور میرزا جواد بوده است در حیاط کنسولگری جای خالی نبود مردم دسته دسته میآمدند و در نتیجه‌نبودن جا و محل مراجعت می کردند بنا براین مسجد صمصام خان که در آن نزدیکی ها است انتخاب ومفروش کردند !! هر روزدر بالای منبر گفتار های پرشوروسخنان هیجان آمیزدراطراف لزوم اصول آزادی ومشروطیت شنیده میشد که‌تا آنوقت کسی جرئت‌اظهار آن مطالب رانداشت بست نشینی در تبریز از ۲۹ رجب تا ۸ شعبان سال ۱۳۲٤ بطول انجامید و در نتیجه تلگرافات متعددی بطهران مخابره شده از طرف مرحوم مظفرالدین شاه تلگراف مشروحه زیر توسط ولیعهد واصل گردید باین مضمون :

(تشکیل‌شورای ملی ونظام آنرا بشما اجازه مرحمت فرمودیم‌وو کلای تبریز و سایر ولایات بطهران بیایند وبه ترتیبات کارمشغول شوند و نسبت بعموم متحصنین کنسولگری انگلیس عفو عمومی شامل است) باوصول این تلگراف چراغانی مفصل وبی نظیری بعمل آمده‌ودر کلیه محلات‌جشنهاوسرورها برپا گردید وتبریکات و تهنیت ها گفته وشنیده شد خود این جشنها وسخنرانیها در بیداری مردم تأثیر فراوان داشت ولی در گفتارهای دیگراین کتاب خواهیم دید ولیعهد وقت از عمق و اصل حقایق بیخبر بوده واین اقدامات را زودگذر می‌پنداشت و باصطلاح به‌اصول مشروطه و آزادی ایمان نیاورده بود .

گفتار چهارم

منشاء الهامات آذربایجانیان

این موضوع مورد بحث است که محیط مردان بزرگ را تربیت میکند ویا دانشمندان محیط را نسبت بزمان تغییرمیدهند؛ دراطراف این موضوع شرحهای مفصلی نگاشته و دلایلی اقامه نموده‌اند که آوردن آنها در اینجا خارج از موضوع است همینقدر بایدبدانیم که شخصیتهای فوق‌العاده هم زائیده‌وپرورش یافتهٔ محیط هستند.

البته استعداد ونبوغ آنان جزوموهبت خدائی‌است و برای محیط هر کشوری تأثیر فراوانی دارد؛

حالا برگردیم بمحیط تبریز و به بینیم این تاج‌افتخاری که درمشروطه ایران برفرق آذربایجانیها گذاشته شده است با دست کدام زرگران واستادان سیاست‌تهیه شده است.

اگر چه پس از انتشار تاریخ مرحوم کسروی تألیفاتی راجع بتاریخ مشروطه ایران انتشاریافته وسعی شده است که ازاهمیت خدمات خدمتگذاران حقیقی‌ایام مشروطه کاسته شود و بعضی ها در تهیه شجره میباشندولی باید منصفانه قبول کرد که اگر برای‌مشروطه ایران شجره پیدا شودبزرگترین شاخهٔ آن که سایرشاخه‌ها رازیرسایه گرفته باشدشاخه آذربایجان میباشد.

یکی از بزرگترین نقاط ضعف تألیفات مرحوم کسروی عدم توجه وبررسی در اطراف رهبران آزادی وپیشوایان اصول مشروطیت میباشد البته صفای باغ و منظره دلنشین گلها احتیاج بکوشش و تجربیات و کاردانی باغبان دارد؛ ولی اگر سلیقه و مواظبت و تشویق صاحب باغ بحد کافی نباشد کوشش وزحمات باغبان به

به ثمر نخواهد رسید!

مرحوم کسروی وقتی پیکرهای مجاهدین را با آرایش جنگی دیده و گردنهای کشیدهٔ آنان رامشاهده نموده تصور کرده است که گردانندگان انقلاب هم آنها هستند ولی از پشت پرده غافل بوده‌اند؛ و گاهی از بعضی رهبران مشروطه خرده گرفته و آنانرا میوه چین نامیده و مثل این است که انتظار داشته است که آنان نیز تفنگ بردوش در سنگرها کشیك بکشند؛ ولی من خودم که یکی از افرادی بودم که پنجسال در انقلاب شرکت داشته ومشیت الهی این بوده است که زنده بمانم تاشرحی از مشاهدات خود را بنویسم با صراحت لهجه میگویم سر موفقیت مشروطه خواهان را در دو موضوع باید کاوش کرد: اول گردش روزگار برله آزادیخواهان بود؛ چنانکه مشروطه شدن دولت عثمانی در ابتدا موفقیت را بروی محمد علیمیرزا بست؛ دوم - نبوغ رهبران عالم وفاضل و مجاهدین فرمانبر آذربایجان را باید نام برد.

وقتیکه مخبر آمریکائی در جشن باغ ارامنه تبریز ازمحمدخان برادر زاده ستارخان که یك پایش را در جنگ از دست داده بود مصاحبه کرد محمدخان گفت اگرپایم را بزمین بزنم زمین میشکافد؛ مترجم هاج وواج شد که این مطلب را چگونه ترجمه کند زیرا محمدخان پانداشت که بزمین بکوبد؛ فوراً مرحوم حاج علی دوا فروش گفت میفرمایند پای مستبدین باین خاك نخواهد رسید؛ بدون تردید فکروقلم وسخن وتفنگ مشترکاً آن افتخار بزرگ را بآذربایجان داد ولی یکصدم حقگذاری وقدر شناسی در مقابل اینهمه فداکاری وازخودگذشتگی آزادیخواهان حقیقی انجام نگرفت؛ بازروح مرحوم سید احمد کسروی شاد، که اقلا دادسخن را در باره مجاهدین مدافع ادا کرده ولی مایهٔ تأسف است که باقی ماندگان مشروطه خواهان دست بقلم نزده و یادهای خود را ننوشته و در دریای یأس وسستی غوطه ورشدند؛ واگر گاه وبیگاه گوشه‌ای ازانقلاب آذربایجان با قلم بعضی از مجاهدین نگارش یافته بیطرفی رارعایت نکرده و کوشیده‌اند که خدمات خود را بسرخ‌مردم بکشند بدین سبب نوشتهٔ آنان زیادقابل اعتماد نیست.

ما وقتیکه به‌تاریخ مقاومت آذربایجان مراجعه میکنیم میبینیم‌ازتاریخ توپ بستن‌مجلس شورای ملی تا روز نهم ماه‌محرم ۱۳۳۰ قمری عده‌ای مجاهد وفدائی در

مقابل نیروی محمد علیشاه مقاومت کرده و بالاخره باورود وحمله نیروی بیگانه متلاشی شده اند ومایه تأسف است که تا امروز منبع الهام این فدائیان پاکباز کشف نشده ونمی‌شود و باید قبول کرد که درمقابل نیرنگ بازان داخلی وخارجی تدبیرستارخان وباقرخان کافی نبوده است ؛ ستارخان وباقرخان رهبران جنگی بوده‌اند وبدون تردید وظایف خود را بسیارخوب انجام داده‌اند ؛ ولی اداره سیاست روز را باید در جاهای دیگر جستجو کرد!

مثلث تبریز تهران واستامبول

مایهٔ تأسف است که تلگرافاتیکه قبل ازویرانی شورای ملی بین تبریز وتهران مبادله شده معلوم نیست کجا است آیا از بین رفته ویا کجا است ؛ میگویند در کتابخانه مجلس تلگرافاتی هست ؛ بهرصورت اطلاعات ناقصی که از تألیفات کسروی، پرفسور براون مؤیدالاسلام ، وویجویه‌ای وغیره بدست میآید رهبران آزادی تبریز الهامات خودرا در درجه اول از نمایندگان آذربایجان درتهران بدست میآوردند ؛ و امضای تلگرافات هم اکثر از طرف آقایان سید حسن تقی‌زاده - حاجی میرزا ابراهیم ومستشارالدوله بوده است .

۱ - تقی‌زاده تنها بمخابرات رسمی اکتفانکرده ومهمترین مطالب را باشخاص طرف اعتماد خود مینوشت وسردسته های مجاهدین آذربایجان دستورات تقی‌زاده را بدون کم و کسر انجام میدادند ؛

۲ - اگر بصورت نطقهای مجلس رجوع کنیم نطقهای سیدحسن تقی‌زاده بیش از دیگران مورد توجه قاطبه ملت ایران بوده ومیشود گفت که شهرت برق آسای تقی‌زاده از پدرباو ارث نرسیده بلکه نشر افکار روشن وسخنان محکمی که ازیك دهن گرم و آتشین بیرون میآمد اورامعروف کرد! معروف است میگویند محمدعلی شاه گفته بود که من ازصدای تقی‌زاده بیش ازصدای توپ میترسم ؛

۳- پس ازاینکه سیدحسن تقی‌زاده تهران راترك کرد وباستامبول رفت مرکز الهامات درشهرمذکور تشکیل شد! مرحوم میرزامحمدعلی خان تربیت اکثر درمسافرت بود مرحوم کسروی مسافرت او را از ترس مستبدین نمایانده و حال آنکه این

مسافرتها برای ملاقات باتقی زاده بوده و عمده وسیله ابلاغ و انتشار افکار ذیقیمت تقی‌زاده توسط برادران تربیت بوده و رضاتربیت مورد اعتماد کامل تقی‌زاده بوده‌است

علاوه بروجود تقی‌زاده دراستامبول، انجمن سعادت ، وعده زیادی ازایرانیان ساکن استامبول از هیچگونه همراهی وتشریك مساعی کوتاهی نداشتند ؛ و صد ها شخصیتهای مهم از تبریز که سرمایهٔ عمر را در راه آزادی وقف کرده بودند بطور دائم با مراکزالهامات خارج‌ازایران در ارتباط بوده و بدون تظاهر کار میکردند ؛



جناب آقای سید حسن تقی زاده یکی از بنیان‌گذاران معروف آزادی ومشروطیت‌درایران

گفتار پنجم

پیشروان انقلابات مشروطه در آذربایجان

حکومتهای سابق ایران همواره از وجود شخصیتهای بزرگ بیمناك بودند و بوسایل گوناگون بنابودی آنها میکوشیدند. تنها کسانی از کید و بهانه های عمال دولت رها بودند که لباس روحانی در بر داشتند و چون این گروه در امان بودند در جنبش مشروطه نیز بیش از دیگران مؤثر بوده و علناً در صف آزادیخواهان و مشروطه خواهان قرار گرفته اند. قبل از صدور فرمان مشروطیت ایران برای ملت دو راه در پیش بود راه نجات ویا راه فنا.

قرنها بود که خواب گران ملت را ربوده بود ولی عده‌ای بیدار بودند ودامن همت بکمر زدند که دیگران را هم بیدار نمایند اما این عمل محتاج تحمل زحمات زیاد بود یکجامعه خواب آلود وجامد محتاج تکانهای سختی است که از خواب غفلت ومذلت بیدار شود این نکبت و تیره روزی در سیصد سال قبل باین ملت بدبخت تحمیل شده بود همانطوریکه ریشهٔ درختی مورد حمله آب دزدك وساقهٔ آن درمعرض هجوم کرم و برگهای آن درمحل تجاوز ملخ قرار گرفت بآسانی دچار آفت و نیستی میشود ملت ایران هم از پادشاهان نالایق وخود کامه ودول همسایه حریص ومتجاوز و عمال نادان ومالکین متعدی در شرف اضمحلال وفنا بود خوشبختانه در آخرین فرصت بدست عده‌ای از مردان بیدار ومیهن پرست از خطر مرگ ونیستی نجات یافت این بیداران فقط انقلابیون وآزاد مردان مشروطیت ایران بودند!

چون اصل موضوع بحث ما وقایع انقلاب آذربایجان درمشروطیت ایران است

بنابراین منحصراً ازجریان انقلاب در آذربایجان بحث میکنیم (۱)

رهبران انقلاب آذربایجان را میشود بچهار گروه بقسمتهای زیرین تقسیم نمود.

۱- سیاسیون ومطلعین درجه اول. ۲- نویسندگان وواعظان وسخنورانی که شیفته و دلباخته آزادی بودند. ۳- تجار و کسبه. ٤- مجاهدین و مدافعین اصول آزادی.

سرآمدان این چهار گروه راجداگانه چنانکه از کتابهای تاریخ و یاد داشتها استخراج کرده واز حافظهٔ خود یاری گرفته‌ام درسطورزیرین نام میبرم:

۱- زبدهٔ سیاسیون اینان بودند: سیدحسن تقی‌زاده، محمدعلی تربیت، سیدحسن شریفزاده، علی مسیو، حاجی علی دوافروش، شیخ اسدالله ممقانی، ثقة‌الاسلام، سیدحسین خان عدالت، امام جمعه خوئی، حاج میرزا آقای فرشی

۲- نویسندگان عمده وسخنگویان بشرح زیر بودند: شیخ سلیم، میرزا حسین واعظ، رضازاده شفق، اسماعیل یکانی، سید محمد ابوالضیاء، میرزا جواد ناطق یوسف خزدوز، میرزا علی ویجویه‌ای، میرزا غفارواعظ چرندابی، میرزا علی اصغر لیلی آبادی، میرزا آقا بلوری، حسین طاهرزاده بهزاد، حیدر خان عمو اوغلی میرزا غفارزنوزی، شیخ محمد خیابانی، سعید سلماسی، میرزا محمود غنی زاده

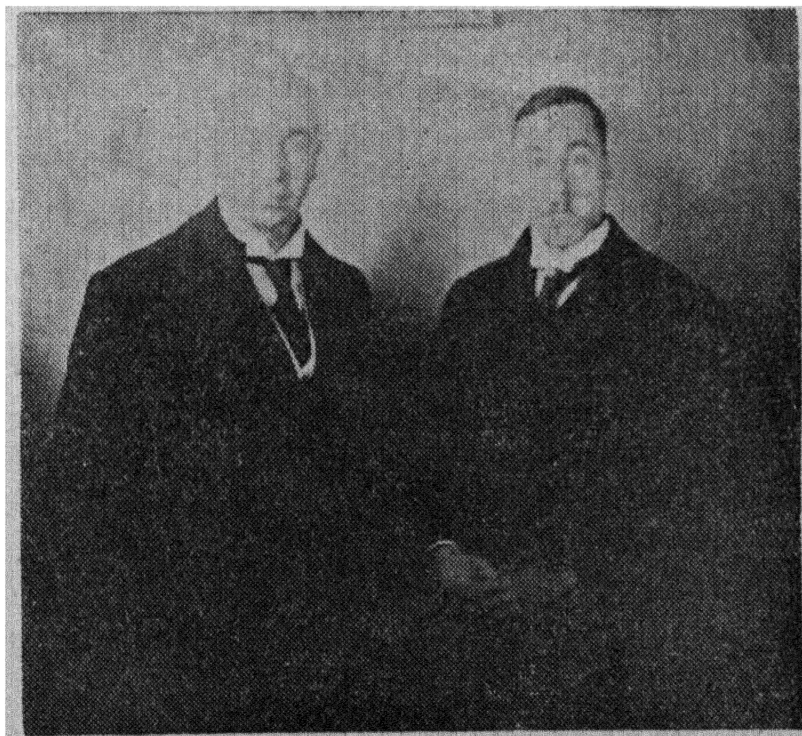
۱- جای شبهه و تردید نیست که مشوق وراهنمای حقیقی مجاهدین تبریز درایستادگی ومقاومت در مقابل نیروی شگرف استبداد عمده وصول احکام کتبی و نصایح وارشاد پیشوایان دینی ملت ایران بوده ومخصوصاً طرفداری شایان تقدیریکه از طرف شاد روانان آخوند ملاکاظم خراسانی وآقاشیخ عبداله مازندرانی و آقا سید عبداله بهبهانی وآقا میرسید محمد طباطبائی ازاصول مشروطیت میشد مردم رادر تعقیب راهیکه در پیش گرفته بودند راسختر وجدی ترمیکرد.

ازطرف دیگر نطقهائیکه توسط راهنمایان اصول آزادی ومشروطیت ازقبیل سید جمال‌الدین اصفهانی وملك المتکلمین ویامقالات وگفتارهائیکه باقلم مرحوم مؤیدالاسلام وشادروان جهانگیرخان صور اسرافیل و دانشمندنامی علی اکبر دهخدا و مرحوم سید محمدرضا شیرازی وسایر نویسندگان وگویندگان تحریر میبافت بسرعت باطلاع فدائیان تبریز رسیده ومورد تقدیر واحترام و تأئیدقاطبه مشروطه خواهان آنخطه واقع میشد!

ولی چون برنامه این کتاب محدود بشرح وقایع تبریز بوده و حتی از سایر شهرهای آذربایجان مثل ارومیه (رضائیه) وخوی وسردرود واردبیل وماکووسلماس (شاهپور) وغیره که محل وقوع جنگهای خونین بوده و برای تاریخ مشروطیت ایران نوشتن تفصیل آنها کمال ضرورت را داشت ومتأسفانه اسرار جریان آن تا امروز غیرمکشوف مانده نتوانستم جزو برنامه بیاورم چون خوشبختانه درکتب تاریخ مرحوم سید احمد کسروی و مرحوم حاجی میرزایحیی دولت آبادی ودوره شش جلدی آقای دکتر ملك زاده بطور تفصیل جریان انقلاب مشروطه درتهران وسایر شهرها نوشته شده است لهذا ذکرمختصر را زاید دانسته واز برنامه کتاب خارج نشدیم.

حاج میر عبدالا میر شیخ الاسلام ، میرزا محمد علی چرندابی ، ملا حمزه خیابانی

۳ – گروهی ازسران مجاهدین و فدائیان و مدافعین : ستارخان سردارملی، باقر خان سالار ملی ، محمد صادق خان چرندابی ، حسین خان باغبان ، میرزا آقا بالاخیابانی ، مشهدی هاشم اهرابی ، امیر حشمت نیساری ، اسد آقا چرندابی ، حسن آقای معروف بقفقازی چرندابی، میرهاشم خیابانی، حاجی محمد میراب لیلی آبادی، میرعلی اکبر پسر میرنصیر مقصودیه‌ای ، مشهدی محمد عمواوغلی سرخابی ، مشهدی محمد علی ناطق ، پاشابیك ، آیدین پاشا ، ابراهیم آقا ، مشهدی حسن خیاط معروف بقفقازی، حاجی خان پسرعلی مسیو . شاهزاده امان‌الله میرزا ، میرتقی قلیچ ، میرباقر ، مشهدی باقر خان ، خلیل خان علاف پاسدارارك ، پطروس خان ارمنی ، رجب خان سرابی، حاجی سطوت السلطنه، باسکرویل، یوزباشی تقی خیابانی، حسن کرد، مشهدی حسین کردرلو، حسین خان مارالانی ، زینال خان ، قوچعلی خان یکانی ، حاجی آقا قفقازی، میرزا علی اکبرمجاهد ، حاجی علی عمو (دیزی قایم) ، علیخان یاوراف ، فرج آقا زنوزی، گری (گرجی) ، نایب محمد آقا خیابانی (نجار) ، محمدخان برادر



مرحوم محمدعلی تربیت یکی ازخدمتگزاران معروف مشروطیت که چند دوره بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد

زاده ستارخان، عباسعلی پسراله مدد ، محمدآقا پسر حاتم بیك ، نوراله خان یکانی مشهدی‌هاشم حراجچی ، یارمحمد خان کرمانشاهی،یوسف خان نیکپور چرندابی ، اسماعیل سرابی، ایلدرم خان‌لیلی آبادی، بخشعلی خان‌یکانی، جعفرخان اریك آغاجی، حاجی‌خان قفقازی،حسن دلی(درشبیخون باسمنج کشته شد)، نایب حسین‌یاپوشقانچی، نـایب حسن یاپوشقانچی ، غلامخان اهرابی ، مشهدی علی جوان ،شاطـر محمد حسین چرندابی، مشهدی‌هاشم معروف بقفقازی نایب حسن عیسی بیکلو ،ودادبیك، نایب آقاجان سردسته محافظین انجمن ایالتی وغیره. . . . .

٤- بعضی از اشخاص خیرو تجارو کسبه : حاجی مهدی کوزه کنانی ، حاجی محمد علی بادامچی ، میرزا ابراهیم قند فروش، معتمد التجار ، امین‌التجار ، حاجی رحیم بادکوبه چی، میرزاآقاحسینی کنسول ایران در طرابزون ، مشهدی‌علی آقا ماهوتچی، حاجی رسول صدقیانی ، حـاجی حسینقلی‌شبستری (استامبول) ، حاجی میرزا آقای فرشی ، حاجی رحیم قزوینی ، حاجی یوسف قزوینی ، جعفر آقا خامنهٔ حاجی‌علینقی گنجه‌ای، میر کریم‌بزاز، حاجی‌محمد بالا ، آقا محمد ابراهیم قفقای‌چی حاجی‌محمد تقی، معین الرعایا ، حاجی‌جلیل مرندی، محمد تقی‌بنکدار، محمد صادق علیزاده ، حاجی‌حسن آقا کوزه کنانی ، حـاجی میرزا حسن شکوهی ، حاجی کاظم ارومیه چی، میرعلی اکبر سراج، حسن‌آقا علیزاده وغیره

نحوه خدمات‌این چهار گروه متفاوت‌بود ازآنجمله‌سیاسیون ورهبران‌آزادی بطور کلی‌درپشت پرده باتمام وسایل ممکنه از قبیل تشکیل احزاب سیاسی وانتشار جرایدو تعلیم‌و تربیت‌سخنوران‌انقلاب در بیداری‌ملت‌میکوشیدندو باتدبیرهمه‌مشکلات وموانع‌را ازمیان‌برمیداشتند وراه را برای رسیدن بهدف صاف وهموارمیکردند. نویسندگان وسخنگویان که الهامات خود را ازسران سیاسی‌میگرفتند بانیروی‌قلم وسحر سخن ملت خواب آلود را تکان میدادند وبا انتشار شبنامه‌های مهیج‌ارکان استبداد رامیلرزاندند وباگفتارهای نوید دهنده و سخنان حکمت آمیز بکالبد ملت روح شهامت و مردانگی میدمیدند ؛ تجار و کسبه که سالهای سال پایمـال ظلم و ستم عمال جاهل‌وفراش باشی های نادان بودندو در هیچ دوران وزمانی بر ملك و دارائی‌خود تسلط نداشتند با طیب خاطروحضورقلب ثروت خود را در راه‌آزادی

ومشروطیت صرف میکردند. ایستادگی پنج ساله ملیون درمقابل دولتیان با کمکهای مالی وصرف نقدینهٔ تجار و کسبه‌عملی شده است درمیان تجار و کسبه و مردان شریف و بخشنده بیش از حد بودند و اینان در انقلاب آزادی آذربایجان حصه بزرگی درعهده داشته‌اند و بجرئت میتوان گفت که این گروه وظیفه مهم خویش را بخوبی انجام داده‌اند

مدافعین ومجاهدین دوران مشروطه که پرورش یافتگان سیاسیون وسخنوران بودند در نتیجه احساسات درونی و هیجان روحی شور و غلیان مردانگی سر از پا نمیشناختند وبا بذل جان وریختن خون خود نهال آزادی را آبیاری میکردند. اگر نوشته شود که تلقینات اعجاز میکند مبالغه نشده است زیرا فدائیان وملیون در نتیجهٔ کنفرانسهای شبانه وتشویق وترغیب واعظان وسخنگویان در راه آزادی وفداکاری ودفاع از اصول مشروطیت باندازه‌ای حساس ومتهور وپردل شده بودند که در پشت پایهٔ یك دیوار ساعتها درمقابل دشمنان قوی پایداری کرده وپشت بدشمن نمیکردند.

به نظر نگارنده سر موفقیت وپیروزی آزادیخواهان مشروطیت آذربایجان در این نهفته بود که میان این چهار رکن اساسی انقلاب وحدتی وجود داشت واگر هم اختلاف نظر پیدا میشد باشور وتدبیر آنرا مرتفع میکردند.

گفتار ششم

اوضاع اجتماعی و فکری در آذربایجان قبل از انقلاب

یکی از مصیبتهای جبران ناپذیر یك ملت بیخبری از اوضاع دنیا و جریان سیاسی آنست ؛ بنظر بیاوریم که یك کشتی آتش گرفته وشعله های آن بآسمان صعود کرده ومسافرین غافل آن در سالن مشغول عیش و نوشند ؛ اوضاع آذربایجان قبل ازمشروطیت بی‌شباهت به چنین کشتی نبود ؛ تبریزیان در نتیجه نادانی کشتیبان در تاریکی و بی خبری و بی اطلاعی از اوضاع دنیا فرو رفته و بایك وضعیت مبهم بآینده خطرناکی نگاه میکردند ومنبع اطلاعات والهامات آنان منحصر بمواعیظ واعظان، واجتماعات دراین شهر درجه ۱ ایران منحصر به‌روضه خوانی وزنجیرزنی و شبیه گردانی جهال بود چنانکه دردهه اول ماه محرم سخنان این رهبران بی‌توشه منحصر بذکر مصیبت ودر ماه مبارك رمضان هم مواعیظ آنان دراطراف مزایای روزه گرفتن وشکیات نماز وطهارت غیر مطهر بود ولی چون مردم ازشنیدن مطالب مکرر خسته شده بودند ومیل داشتند گفتار های تازه بشنوند عقب گم شده خود میرفتند؛ وعظ وخطابه‌های واعظ معروف به‌عینکی درمسجدی بهمین نام بیش ازوعظ وخطابه دراصول وعقاید مذهبی شکل تآتر و تفریح را گرفته بود ودرهرسال درروزهای معین در موضوعات غیرمفید وغیرمانوس صحبت میکرد و مردم هم که وسائل اشتغالات فکری و یا تفریحی نداشتند با طیب خاطر روزهای وعظ آقای عینکی را تنها نگذاشته ودرپای منبراو حضور میافتند از آنجمله روزی که از نزول جبرائیل صحبت میکرد ووقتیکه رشته سخن را بفرود آمدن او میرساند یکمرتبه صد ها کبوتر سفید از دریچه های گنبد مسجد بداخل آن رهاشده وفضای مسجد باطنین پروبال آنها پرغلغه وپر هلهله شده وحضارهم پی درپی صلوات

میفرستادند ؛ هروقت هم واعظ میخواست دهنش را باز بکند باز هم صلوات میفرستادند و یا روزیکه معراج را وصف میکرد قبلا عده ای در زیر منبر پنهان شده در موقع مناسب منبر آقارا بلند کرده و حضار هم باز پشت سرهم صلوات میفرستادند و گاهی این عمل را بشکل دیگری انجام میدادند مثلا مفتولهائی به پایه‌های منبر بسته و یکمرتبه سرسیمها رااز پشت بام بالا کشیده ومنبر را تا گنبد بلند میکردند. و آقای عینکی هم عادت کرده و بدون عصبانیت و تأثر و با کمال خوشحالی در روی منبر می نشست و مریدان را تماشا میکرد . و یا در روزیکه راجع بشدت آتش جهنم و شعله‌های جانسوز آن ذکر میکرد صدها منقلهای کوچك که قبلا با تخته های خشك و آلوده بنفت آماده نگه داشته بودند روشن کرده وفضای مسجد را ازشعله و دود آتش انباشته و نمونه از جهنم کوچك ایجاد میکردند ؛ و حضار هم همصدا شده دستها را بآسمان بلند وفریاد واجهنما واجهنما می کشیدند ؛ روزیکه از آمادگی لشگر زعفرجنی صحبت میکرد چند تا عقربیکه قبلا در توی قوطی های کبریت آماده کرده بودند بـه کف مسجد رها کرده وپشت سر آنها باصدای بلندبلند هش‌هش میکردند (توضیح آنکه مردم تبریـزهم به عقرب هش‌هش میگویند هم به‌الاغ) روزیکه صحبت ازشکیات نماز بود صدها نفراطراف منبر را احاطه کرده وازشکیات نماز پرسشهای غیر محدود میکردند و این پرسشها پایان نداشت بهمان اندازه که پرسشها بی‌سر و سامان بود پاسخهای آقای عینکی هم بهمان اندازه بی‌سروته درعین حال بالطف و با مزه و شیرین بود . از همه مضحکتر وعظ او درباره طهارت و نظافت زنانه بـود که شرح آن بـا یك کتاب جدی مناسب نیست و باید صرف نظر شود .

این تـوضیحات از وضع اجتماعی وفکری تبریز قبل از مشروطه و آزادی مشتی از خروار وقطره‌ای ازدریا محسوب میشود .

وچنانکه هرعمل عکس‌العملی تولید میکند این‌اوضاع هم عکس‌العملی پدید آوردومردم چند سال درمقابل نیروی محمدعلی شاه سینه سپر کرده وهزاران جوانان خود را قربانی کردند وتحولات عظیمی در ایران بوجود آوردند ؛

گفتار هفتم

نقش مطبوعات در انقلاب مشروطیت در آذربایجان

تبریز مثل کلیه شهرهای ایران دردریای بیخبری و بی اطلاعی غوطه ور و تألیفات وانتشارات منحصر برسالات وشکیات وطهارت وازدواج وطلاق بود و گاهگاهی هم بحکمت وفلسفه یونان میپرداختند ؛ ولی ازعلوم جدیده اثروخبری نبود ! واگرچند نفر مدارسی هم برای بیداری افراد تأسیس میکردند مثل مرحوم رشدیه و کمال ، وسعادت میرزا ابراهیم شمس آوری، طلاب نادان نیمکتهای آنهارا شکسته ومعلمین وشاگردان را فراری میدادند !. . . . . . . این بود وضعیت آذربایجان !

مردم آذربایجان طالب روزنامه بودند !

هر نسخه از روزنامه های حبل المتین ویاملانصرالدین ویا قانون بدست مردم میرسید دست بدست میشد ومردم باشوق ورغبت غیرقابل وصف میخواندند ! وبی سواد هاهم با رغبت زیاد بمطالب آن گوش میدادند .

مرحوم حاجی آخوند مدیر مدرسهٔ بهمان نام برادر مرحوم رشدیه جنت مکان راعلم الیقین نام نهاده بود ؛ میرزا ابراهیم مکتب دار که یکنفر مرد معمم بود مشتاق ودلداده ملانصرالدین بود ؛ بطور کلی نفوذ مقال و گفتار این دوروزنامه در مزرع دلها و افکار عمومی شیار های عمیقی ایجاد میکرد و بخصوص لطیفه های سیاسی ودوپهلو و تصاویر رنگین پرمعنی ملانصرالدین در بیداری و هوشیاری مردم نقش بزرگی بازی میکرد . باوجود اینکه مردم ازطرف بعضی ملاها میشنیدند که خواندن روزنامه ها شرعاً جایز نیست ولی همین گفتار ها بیشتر مردم را تشویق میکرد که



انجمن اتحادیه شاگردان مدارس (شکل ٦)

بیشتر بخوانند و به بینند از چه جهت مقالات آنها با اصول دین و مذهب مباینت دارد.

شوخی های ملانصرالدین باشیخ الاسلام قفقاز و تشریح اعمال روزانهٔ او برای مردم بهترین سرگرمی بود. مردم مطالب و مقالات را با رفتار و کردار و اخلاق و طرز زندگانی پیشوایان مذهبی خود مقایسه نموده کم کم خودرا از زیر بار نفوذ آنان آزاد میکردند. و اگر از جهات سیاسی موضوع بگذریم میتوان گفت که یکی از محرکین اصلی تاراج رفتن منزل نظام العلما که در تاریخ ۱۳۱۶ قمری در ایام حکومت امیرنظام گروسی واقع شده تأثیر مقالات روزنامه ها بوده است.

این دو روزنامه در دو محیط آزاد یکی در کلکته باقلم مرحوم مؤیدالاسلام و دیگری در قفقاز با قلم میرزا جلیل تحریر مییافت و اکثر دانشمندانیکه در محیط تیره و تار ایران قادر بانتشار مقالات خود نبودند با نام مستعار گفتارهای خود را در جراید فوق الذکر انتشار میدادند.

مقارن همان ایام روزنامه اختر بقلم پدر حسن خان اختر در اسلامبول و روزنامه حکمت بقلم میرزا مهدی خان تبریزی در قاهره و ثریا و پرورش بقلم میرزا علی محمد خان کاشانی در مصر انتشار مییافت. و جراید مذبور در تبریز خوانندگان زیاد داشت

مجله (گنجینهٔ فنون)

متعاقب ایام مذکور آقای سید حسن تقی زاده با مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت مجله گنجینهٔ فنون رادر تبریز بنیاد گذاشتند و مرحوم سید حسین خان عدالت نیز یکی از اعضای انجمن سری همقدم آقایان فوق بود و روزنامه عدالت را مینوشت.

مطبوعات پس از صدور فرمان مشروطه در آذربایجان

روزنامهٔ مصور در ایران اولین بار در آذربایجان انتشار یافت. نام این روزنامه‌ها آذربایجان و حشرات الارض بود که مدیر مسئول آن حاجی میرزا آقا بلوری و نقاش آن حسین طاهرزاده (برادر اینجانب) بود و علیقلی خان صفراف و عده‌ای از دانشمندان مقالات آنها را می نوشتند.

در این ایام که هنوز محمد علیمیرزا ولیعهد در تبریز بود و با شدت از انتشار مطبوعات جلوگیری میکرد نویسندگان ناچار اکثر مطالب مهم را بوسیله شب نامه

نشر میکردند. شبنامه‌های مذکور نامهای مختلفی داشت، از قبیل ولیعهد درچه حال است؛ مست وخراب است؛ مشغول حساب است؛ ویا: مجتهد گاوآهن درچه‌حال است؛ درفکر دهات است. ویا امام جمعه درچه حال است. مشغول نفاق است.... دست بر گردن چاق‌است.

از طرف دیگر افکار عمومی ومقتضیات ایجاب میکرد که روزنامه هائی انتشاریابد بنابراین بامرور زمان روزنامه‌های انجمن‌ازطرف انجمن ایالتی‌وروزنامه شفق بقلم رضازاده شفق (دکترشفق فعلی) وروزنامه تبریز به قلم اسماعیل یکانی و محمود غنی‌زاده، و بعدها بقلم حسین آقا تبریزی. روزنامه ناله ملت بقلم مرحوم میرزاآقا ناله، مکافات بقلم میرزاآقا خان‌مکافات‌درخوی - ومساوات بقلم مرحوم سیدمحمد رضا مساوات وملاعمو ازطرف انجمن اسلامیه منتشر میشد وعلاوه براینها نشریات دیگری‌هم‌بود.

جرایدی‌که دراستانبول انتشار مییافت!

چنانکه سابقاً یاد آور شدم یکی از مراکز مهم ایرانیان آزاد یخواه شهر استانبول بود ودراین شهرآزاد روزنامه های شیدا. وخاوروشمس‌انتشار مییافت. روزنامه‌های مذکور بتمام شهرهای ایران میرسید و مورد استفاده قرارمیگرفت.

آثار قلمی‌میرزا عبدالرحیم طالب اف

آثار قلمی مرحوم طالب اف در بیداری افکار مردم ایران تأثیر فوق العاده داشته وکتاب احمد یا سفینه‌طالبی را درمدارس‌تدریس‌میکردند. تصاویر این کتاب راحسین طاهرزاده در شباب جوانی رسم کرده بود جالب توجه است که درآن ایام علاوه براینکه‌معلم نقاشی‌وجودنداشت وعامه نقاش را کافر میدانستند، درچنین‌ایامی نامبرده از خطر تکفیر نهراسید وتصاویر کتب مورد احتیاج را کشید.

سید محمدابوالضیاء

مرحوم سید محمدابوالضیاء شبستری یکی ازآزادیخواهانی میباشد که گفتار های نغزومثالهای نمکین اوسالهانقل مجالس ومحافل دانشمندان بود. مطالب معنی دار و دو پهلو ومثالهای خلق‌الساعهٔ آنمرحوم برای دیگران خالی از خطر نبود.

ولی چون او سید بود و سادات در امان بودند مردم از گفتار های نیشدار او اغماض میکردند با وصف این خدمت او هم رسیدند و به پاهای او چوب زدند. این مرد سیاسی و بذله گو روزنامه‌ای هم انتشار داد.

روزنامه **مجاهد** بقلم وی انتشار مییافت ومدتی هم روزنامه **اتحاد** بنام انجمن اتحاد که مرکز فعالیت مرحوم ستارخان بود بمدیریت او منتشر میشد.

سید حسن تقی‌زاده و محمد امین رسول زاده و روزنامه ایران نو

بعد از سال ۱۳۲٤ در تهران روزنامه‌ای بنام (ایران نو) انتشار یافت مؤسسین حقیقی این روزنامه آقایان فوق الذکر بودند مقالات روزنامه ایران نو که باسبك جدید و بی نظیر انتشار مییافته در مدت کمی در تمام شهرهای ایران شهرت بسزائی پیدا کرده است.

میرزا جهانگیرخان

روزنامه مشهور **صوراسرافیل** بقلم شهید راه آزادی میرزا جهانگیرخان و تصدی مرحوم میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل در تهران انتشار مییافت.

این شور که در سر است مارا
روزی برود که سر نباشد

وصیت نامه روزنامه نویس

معروف است میگویند در زمان انقلاب مشروطه ایران نویسندگان پیوسته در معرض خطر بوده و قبل از انتشار روزنامه وصیت نامه خود را امضاء میکردند. محمد علیشاه پس از توپ بستن مجلس شورایملی میرزا جهانگیرخان را بجرم نویسندگی و مرحوم ملك المتکلمین را باتهام سخن رانیها با کمال بیرحمی و شقاوت کشت. میگویند در حال غضب دستها را بهم میمالید و تأسف میخورد که تقی زاده را بدست نیاورده تا با کشتن او آتش خشم و کینه خود را فرو نشاند و بارها گفته که من از صدای نطق تقی زاده بیش از صدای توپ میترسم و در وقت خواستن شام میگفته است که ببینید تقی‌زاده اجازه میدهد که شام بخوریم؟!

این مطلب کنایه از آن بود که روزیکه صدراعظم وقت از طرف محمدعلیشاه در مجلس شورای ملی حاضر شد و گفت که آبدارخانه دربار جهت تهیه غذا پول ندارد

وحال که مجلس‌شورای ملی در کلیه کارهای کشور دخالت‌میکند باید کسری‌هزینه دربار راهم بپردازد . سید جوانی که ملبس به‌لباده وعبا بود بلند شد وبالحن متین و محکم گفت اولا ما از کجابدانیم که مطالبیکه گفتید ازطرف شخص شاه‌است‌خوب بوداین‌مطالب رااعلیحضرت همایونی‌مینوشتند تا مجلس‌شورای ملی کتباً پاسخ دهد ثانیاً مجلس‌شورای‌ملی از روی‌رقم وحساب بودجه‌ای برای دربارمعین کرده و خیلی بجا بود اعلیحضرت‌سازمان دربار راازروی بودجه مصوبه تنظیم مینمود تا آبدار خانه دربار بی پول نماند در اینصورت احتیاج باعزام صدر اعظم به مجلس شورای ملی نمیشد این‌سید بی‌باك تقی‌زاده بود .

نگارنده ازبعضی از نمایندگان وقت‌شنیدم که بیانات‌سید حسن تقی‌زاده‌روح تازه ای بمجلس شورای ملی بخشید و نمایندگان صدای اورا ندای غیبی‌نام گذارده وهمه‌یکصدا بیانات اورا بافریادهای صحیح‌است تصدیق‌نمودند وصدراعظم هم پس ازشنیدن‌بیانات تقی‌زاده ازتریبون‌پائین‌آمده مجلس راترك نمود این بودمحمدعلیشاه از روی کنایه میگفت به‌بینید اگرتقی‌زاده اجازه میدهد شام بدهند ! !

نطق مذکور بشهرت تقی‌زاده در ایران صد چندان افزود ومردم فهمیدندکه دروجود این سیدجوان چه جرئت وجسارت فوق‌العاده وسرعت انتقال موجود است از آن به‌بعد پیشقدمان مشروطه افکار ونظریات تقی‌زاده را منبع الهامات خود قرار داده وبدون شور باوی هیچ اقدامی نمیکردند .

محمد علیشاه از کاریکاتور روزنامه ها وحشت داشت

قبل ازانقلاب مشروطه مردم عوام شاه را ظل‌اله نامیده وجود اورا از گناهان مبری‌تصورمیکردند بعداز برقراری‌اصول‌مشروطه‌و بسط‌فرهنگ وانتشارروزنامه‌ها گاهگاهی تصاویر اورادر صفحات جراید بشکلهای مضحکی منعکس میکردند(۱)

۱ـ تاریخ مطبوعات ایران بقلم پرفسور براون در تاریخ ۱۹۱٤ درکمبریج‌چاپ شده‌است نقاشیهای روزنامه هائی‌که باقلم آقای حسین طاهرزاده بهزاد ترسیم شده بقرار زیر است .

تبریز ـ روزنامه آذربایجان شماره ٦ بتاریخ ۱۹۰۷ سوم ماه مسیحی بمدیریت حاجی‌میرزا آقای بلوری

تبریز ـ روزنامه حشرات الارض شماره ٤ بتاریخ ۱۹۰۷ شانزدهم ماه مسیحی و ۱۳۲۵ هجری بمدیریت علیقلیخان صفراف

استانبول ـ روزنامه شیدا شماره ۱۵ بتاریخ یکشنبه ۲ محرم ۱۳۳۰ هجری

ومحمدعلیشاه ازمشاهده آنها سخت عصبی میشد.

برادرم روزی که صحبت از انقلابات مشروطیت درمیان بود گفت وقتیکه درمرند

بقیهٔ پاورقی صفحه ۳۲

بعضی ازروزنامه های آذربایجان مثل این است که ازروزنامه ملانصرالدین الهام میگرفتند وهر دوبزبان ترکی چاپ میشد واشعار بامزه‌ای هم مبادله میکردند.

نویسندگان روزنامه آذربایجان که در محیط محدود آذربایجان زیست میکردند هرموفقیت کوچك را باشوخی برخ ملانصرالدین میکشیدند وملانصرالدین هم از دادن پاسخ عاجز نبود و ما بعضی از این اشعار را در اینجا میآوریم.

ملانصرالدین

هەدی گوروم نەاولدی بس   ای بالام ادعالرك
دوتمش ایدی یری کوکی   ناله لرك نوالرك
یوقسا قانوبدا عیبگی   بوشلا میسان ادالرك
شمدی حریف سوزهمان   من دین اولدی اولمادی؟

انجمن اهلنك قوچاق   سن دیمه دکمی بیرتکی
ورمیه جاك رضا کله   اولکه مزه اتابکی
نولدی که تیز بوشالدی بس   ایش گورن انجمن ده کی
کهنه قاپی همان دابان   من دین اولدی اولمادی

ازاین اشعار معلوم میشود که روزنامه آذربایجان نوشته بود که نخواهیم گذاشت که اتابك باولگه (جلگه) ایران پاگذارد ؛ وحالا پس از ورود اتابك برای ریشخند ویا تحریك ایرانیان اشعار بالارا چاپ کرده و روزنامه آذربایجان هم پس از کشته شدن اتابك اشعار زیرین را پاسخ داد.

هه گوره سن یرنده در   بر برادعا مزی
گورنجه مستجاب ایدوب   تاری بزیم دعامزی
ویردی کمال لطف ایله   مطلب و مدعامزی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو   من دین اولدی اولمادی؟
انجمن اهلنون دیدون   غیرت و همتی گرك
سن سایانی کناره قوی   گور نلری سایارفلك

من دیمدیم اتابکك   واردی باشندا برکلك
ایمدی نجه اولدی ملاعمو   من دین اولدی اولمادی
سالمشیدی تزلزله   جانمی وا وطن سسی
گلدی قولاغه ناگهان   قاصد خوش سخن سسی
نالا دیلر اتابکی   باتدی بونشئه دن سسی
ایمدی نجه اولدی ملاعمو   من دین اولدی اولمادی

ملانصرالدین باین اشعار پاسخ میدهد. اشعار ملا بسیار پرمعنی وقابل استفاده بوده است.

لوغالا شوب آگورمه مش   چوخدا بیله فریلداما!
تربیه سزاوشاق کمی   بوش بوشنا هریلداما
باش قولاغوك دوز لمیوب   چوخدا باسوب گوروولداما
دینمه دانشمایات بالام   من دین اولیموب هله!
منتظم اولماش عمل   رونق کارا ولورمی یا؟
صبح طلوع ایتمه میش   وقت نهار الورمی یا؟
برگل آچیلماق ایله ده   فصل بهار اولورمی یا؟
دینمه دانیشمایات بالام   سن دین اولیموب هله!!
قتل ایله دیگز اتابکی   منکه بوامری دانمیرام
وارگنه مین اتابکز   یوخسه عمللی قانمیرام

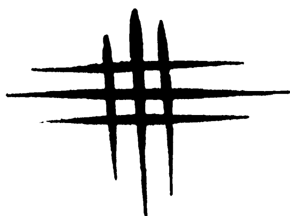
کهنی قاپی بوتزلگه   تازه لنه اینانمیرام
دینمه دانشمایات بالام   من دین اولیموب هله
گیرم اتابك اولدی ده   توپ تفنگز هانی
بحر عمیق حربده   کشتی جنگز هانی
اسکی حمام در اسکی تاس   پس یگی رنگز هانی
دینمه دانیشمایات بالام   من دین اولیموب هله!
سویسله منه وزارت   مالیه گزد و زه لدی می؟
یااوزون ال اوزون باپاخ   قسالا شوب گوده لدی می؟
الکه گزه شمندوفر   یول تا پابیلدی گلدی می؟
دینمه دانشمایات بالام   من دین اولیموب هله؛

روزنامه آذربایجان درپاسخ ملا اشعاری منتشر کرده است که اینها از آن جمله است.

چوخلری اولکه دن قراخ   باخدی بزه هریلدادی
اسکی قاپی دابانی تك   بر نفسه جریلدادی

دور زمانی گورمه دن   فرفراتك فیریلدادی
سنده که یوخدی حوصله   دینمه دانشما صبرایله

دست عمال شجاع نظام گرفتار شده بودم در اثنای بازپرسی مأمورین عقب نقاشی میگشتند که کاریکاتور شاه را ترسیم کرده بود . در این کاریکاتور که در روزنامه حشرات الارض چاپ شده بود شکل شاه را مثل قورباغه چاقی کشیده بودم و اگر می‌فهمیدند که من آنرا ترسیم کرده‌ام بی‌شك اعدامم میکردند چون شرح جراید فارسی در برلن از قبیل مجله کاوه و ایرانشهر بطور تفصیل در فصل مخصوص نوشته شده است در اینجا از شرح آن صرفنظر می‌شود .



فصل دوم

گفتار هشتم

نخستین انتخابات در تبریز

پس از وصول فرمان مشروطه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ از طرف مرحوم مظفرالدین شاه مردم تبریز با اشتیاق غیرقابل وصفی مشغول انتخابات بودند انتخابات دوره اول شورای ملی صنفی بود و چون شرح آن در کتب و تواریخ نوشته‌شده توضیح آنرا زاید میدانم. روحیات مردم امروز راجع بانتخابات بکلی نقطهٔ مقابل روحیات مردم زمان دوره اول مشروطیت میباشد فرضاً امروز مردم انتظار و امید زیادی از منتخبین خود ندارند! و کاندیدها هم عقیده و دلبستگی زیادی به برآوردن نیازهای مردم ندارند ولی برعکس در دوره اول قانونگزاری مردم پابند لیاقت و شایستگی و ملکات فاضله کاندید های خود بوده و با ایمان و وجدان بیدار عقب اشخاصی میگشتند که در تالار شورای ملی از حقوق ملت ایران دفاع کنند میخواستند شخصیت هائی برای اینکار انتخاب بکنند که بخواهند و بتوانند این قطعه زمینی را که ایران نام دارد واز چندین هزار سال قبل از این جزو ارثیه ملت ایران محسوب میشود نگهداری بکنند! کاندید ها هم میدانستند که تقبل و عهده گرفتن نمایندگی در شورای ملی وظیفه بس سنگینی میباشد واگر شایستگی این مقام را درخود نمیدیدنـد از قبول آن خودداری مینمودند تـا شخصیتهای برجسته تر ومطلع تری این جایگاه را اشغال بکنند!! شایان توجه است که هم نامزدها، وهم مردم متوجه سنگینی وظیفه بوده ودر مقابل هم بقرآن مجید قسم یاد میکردند که وظایف خود را انجام بدهند.

بطور خلاصه انتخابات آن زمان کاملا بی‌شائبه بود و برخلاف امروز ثروت نفوذ شخصی، تشبث، صرف پول، داشتن رعایا، و نظایر آن مورد توجه نبود بلکه صرفاً لیاقت شخصی وعقیده بانجام وظیفه وداشتن روح فدا کاری وعشق وعلاقه خدمت بمیهن مد نظر بوده است وبس!

منتخبین دوره اول مجلس شورای ملی در آذربایجان اشخاص نامبرده زیرین بوده‌اند ۱ - سیدحسن تقی‌زاده ۲- حاج میرزا ابراهیم ۳ - میرزا صادق مستشارالدوله ۴ - میرزا ابراهیم‌خان شرف‌الدوله ۵ - هدایت‌اله میرزا ۶ - حاج میرزا آقا فرشی ۷ - میرزا حسن‌خان احسن‌الدوله ۸ - حاج محمدآقا حریری ۹ - امام جمعه خوئی ۱۰ - میرزا عبدالرحیم طالبوف ۱۱ - میرهاشم شتربانی ۱۲ - میرزا فضلعلی آقا

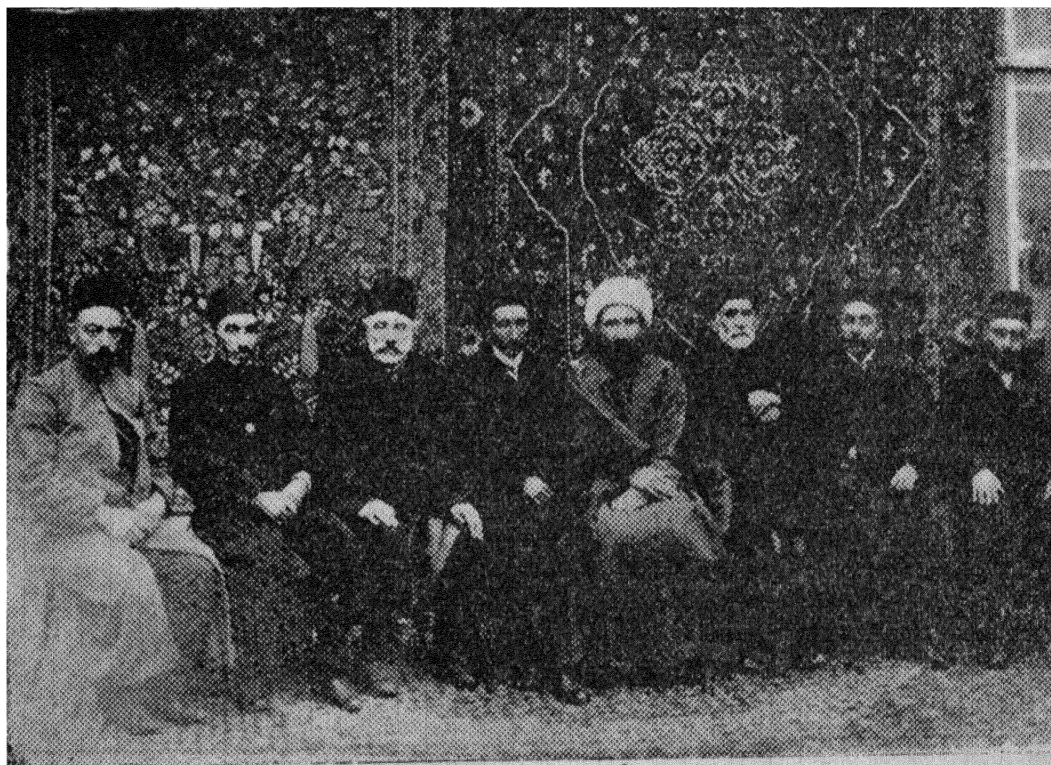
برای درك میزان خلوص نیت واستحکام عقیده مردم راجع بانتخابات کافی است که متذکر بشویم سه نفراز دوازده نفر منتخبین آقایان سید حسن تقی زاده و میرهاشم درتهران وطالیوف در بادکوبه بودند وبا وجود غیبت آنان، از تبریز انتخاب شده بودند یکی از روزهائیکه بایستی در وصف آن گفتارهای شایسته نوشته بشود روز حرکت ۷ نفرنمایندگان آذربایجان بسمت تهران میباشد (۱)

آن روزتاریخی مصادف باسه شنبه ۲۳ ذیحجه ۱۳۲٤ قمری بود در روزمذکور کلیه مردم دست از کسب و کارخود کشیده وبا شوروشعف زایدالوصف نمایندگان خود را مشایعت کردند در مسیر و معبرآنان طاق های نصرت بسته و در بالای آنها قرآنها گذاشته، و با صلوات ودعای خیر آنانرا از زیر طاق نصرت های مزبور عبور داده وبا هزار عظمت وشکوه نمایندگان خود را بدرقه کردند. نمایندگان نخست در انجمن ایالتی حضور یافته وتشریفات تودیع وخدا حافظی را از موکلین خود باهزاران رازونیاز بعمل آوردند وازطرف ناطقین وسردسته های آزادیخواهان نطقهای پر شوری در تأئید اصول مشروطیت بعمل آمده واز طرف نمایندگان هم پاسخهائی درتأئید وتحکیم عهد وپیمان گفته شد سپس از انجمن حرکت کرده، در تمام طول خیابانها مورد احترام قاطبه ملت قرار گرفته و جلوی مسجد امیر خیز که طاق نصرت بسته بودند مرحوم شیخ سلیم بالای منبر رفته وپس از خواندن خطبه

۱- آقایان سیدحسن تقی‌زاده میرهاشم وطالب اف در تبریز بوده ومرحوم امام جمعه خوئی و حاج محمدآقا حریری هم وسایل حرکت راآماده نکرده بودند.

نمایندگان را مخاطب قرار داده و بقرآن مجید قسم داد که بجز صلاح کشور ایران اقدامی نکنند و بغیر از نفع جامعه ایرانی حرفی نزنند و خارج از نیروی ایمان و قواعد شرح مبین اسلام و افکار عمومی تکیه گاه دیگری نداشته باشند. مرحوم شیخ سلیم آنچه که بنظرش میرسید و جزو وظایف نمایندگان تصور میکرد شرح میداد و تعهد میکرد و قرآن را شاهد میآورد که آذربایجانی ها باجان ومال پشتیبان و نگهبان آنان بوده ودر موقع لزوم وضرورت مجاهدین فداکار حاضرند تاتهران بروند ودر راه آزادی جانبازی کنند.

شیخ سلیم سپس چنین گفت، ای مردم ، این نمایندگان برگزیدگان شما هستند اول بامید پروردگار ودوم بامید پشتیبانی وحمایت شما جان بکف نهاده و بطرف تهران روانه هستند وظیفه شما است که دستورات آنانرا آویزه گوش قرار داده و بموقع اجرا بگذارید وبدانید بدون تقویت شما، از انجام وظیفه سنگینی که بآنان محول شده



(شکل ۷)

۸ نفر از نمایندگان دوره اول مجلس شورایملی از آذربایجان (از راست بچپ ۱ـ حاجی ابراهیم آقا ۲ـ مستشار الدوله ۳ـ طالب اف ۴ـ میرزا افضلعلی آقا ۵ـ شرف الدوله ۶ـ هدایت میرزا ۷ـ احسن الدوله ۸ـ حاج میرزا آقا فرشی

عاجز خواهند ماند ؛ آیا شما تعهد میسپارید که در وفا داری و نگهبانی آنان کوتاهی نکنید ؛ در این دقیقه غریو و هلهله از مردم برخاست و صدای مردم در فضای تبریز طنین انداز شده و دلها را تکان داد حضار قسم وفاداری یاد کرده و گفتند مادر عهد خود ثابت قدمیم و اگر موئی از سر نمایندگان ما در تهران کم شود تهران میآئیم و در حفظ جان آنان از جانبازی مضایقه نمیکنیم .

میرزا حسین واعظ نیز داد سخن داد و قرآن کریم را بالای دست نگهداشته و گفت ای مردم این کلام‌اله بین شما و نمایندگان شماحکم است و وظایفی را که هر دو گروه بعهده گرفته‌اید باید بطریق کاملی انجام دهید .

سخنان سخنوران درمیان شور و هلهله و فریادهای موافقت و شادی ادامه مییافت تا نمایندگان سوار درشکه شده حرکت نمودند .

برای درك این مطلب که آیا مردم تبریز و نمایندگان آنان وظایف و تعهدات خود را بطور شایسته انجام داده اند یا نه ؟ باید بمقاله‌ای (در میدان مشق چه خبر بود) مراجعه کرد .



گفتار نهم

یکی ازموفقیتهای بزرگ آزادیخواهان آذربایجان

چنانکه در فصل پنجم شرح داده‌شد ایستادگی آزادیخواهان طلسم را شکست پس از کشمکشهای مذکور محمد علیشاه ناچار شد که فرمان زیرین را صادر نماید.

جناب اشرف صدراعظم، سابق که دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آنرا خودمان ازشاه مرحوم انارالله برهانه گرفتیم بیش از آنست که ملت بتواند تصور کند این بدیهی است که ازهمانروز که فرمان شاه مبرور انارالله برهانه شرف صدور یافت امر به تأسیس مجلس شورا شد دولت ایران دراعداد دول مشروطه صاحب کنستوتسیون بشمار میآید منتهی ملاحظه‌ای که دولت داشته این بوده است که میخواسته قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه ها و دوائر حکومتی و مجالس بلدی سوابق شرع محمدی صل‌اله علیه نوشته و آنوقت بموقع اجرا گذاشته شود.

عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج‌الاسلام سلمه‌اله تعالی و مجلس شورای ملی ابلاغ نمائید.

۲۷ ذیحجة الحرام ۱۳۲۴

گفتار دهم

درخواستهای هفتگانه تبریز

تبریز در حالیکه خود در آتش انقلاب می‌سوخت ازاقدامات مفید و تذکرات بتهران کوتاهی نمیکرداز آنجمله پیشنهادتلگرافی درخواست قبولی هفت ماده‌زیرین یکی از پرارزش‌ترین پیش‌بینی‌های تبریز محسوب میشود :

۱ - شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نمایندکه دولت ایران مشروطه است .

۲ - عدد وزرای مسئول فعلا ازهشت عدد متجاوز نیست وهر گاه بعدها تشکیل یك وزارتخانه لازم گردد بامضای مجلس تشکیل داده خواهد شد .

۳ - از این به بعد از خارجه وزیر نبایدمعین ومقرر بشود .

٤ - درهرایالت وولایت بااطلاع مجلس شورای ملی انجمن محلی برقرار باشد

٥ - وزرای افتخاری ابدآ نباید باشد ؛ یعنی اسم وزارت بجز برهشت نفروزیر مسئول در دایره دولت نباید برده شود .

٦- عزل مسیو نوز وپریم ولاورس رئیس گمرگخانه تبریز فوراً لازم است .

۷ - عزل ساعد الملك .

گفتار یازدهم

میرهاشم باماموریت تازه به تبریز برمیگردد

محمدعلیشاه در تلگراف خود از یکطرف اصول مشروطه را تأئید کرده و از طرف دیگر اصول خود کامگی را خواستار بوده و در پی آن بود که زیر سپر عبارات اصول شرع مخفی و فرمان مشروطه را از محور اساسی منحرف نماید میرهاشم که یکی از بنیاد گذاران انقلاب آذربایجان بود و پس از مدت کوتاهی از ولیعهد فریب خورد و بر ضد مشروطیت گامهای خطرناکی برمیداشت و آذربایجانیها اورا از تبریز تبعید کرده بودند در انتخابات تبریز از طرف اهالی محلات شتربان و سرخاب که جبهه مخالف آزادی تشکیل داده بودند جزو ۱۲ نفر نمایندگان شورای ملی انتخاب شده و در طهران اقامت داشت در هفتم محرم ۱۳۲۵ وارد تبریز شد.

ورود او بتبریز افکار عمومی را متوجه خطرات جدیدی نمود؛ وطولی نکشید که آثار و علائم اقدامات ضد آزادی او ظاهر گردید و از آنجمله حاج میرزا حسن میلانی شب هنگام زخمی گردید و نیز حمله و قتل و غارت مردم بوسیلهٔ سواره‌های دولتی در شهرستانهای آذربایجان شدت یافت. و این عملیات نشان میداد که بهار آینده صحنه‌های پرخطری مشاهده خواهد شد در این هنگام فعالیت مرحوم یوسف خزدوز که یکی از سردستگان معروف مجاهدین بود شایان ذکر میباشد این مجاهد فعال روزی نبود که یك توطئه مجددی بر علیه اصول مشروطه کشف ننماند و هفته‌ای نبود که نامه‌های متبادله توسط قاصد ها بین تهران و عمال استبداد تبریز بدست او نیفتد نامبرده عین نامه ها را در انجمن ملی برای حضار و مجاهدین میخوانند و آتش احساسات میهن

پرستی وفداکاری آنان را شعله ورمیکرد دریك چنین ایام آشفته اخبارموثقی رسید که سواره های بیوك خان پسر رحیم خان و غیره در آبادیهای چند فرسخی تبریز مشغول چپاول وغارتگری هستند طولی نکشید که عده‌ای ازغارت شدگان با وضعیت تأثر آوری در انجمن ملی حاضر شده و حضوراً برای رفع مزاحمت داد خواهی نمودند در این ایام نظام الملك والی تبریز و نصر السلطان هم حاکم میانج بود شکایات شاکیان پرده از روی عملیات برداشت و معلوم گردید که موضوع قتل و غارت ده (قره‌چمن) بادستور نظام‌الملك وتوسط افرادنصرالسلطان حاکم میانج‌انجام گرفته است این خبرخواب و آرام را از آزادیخواهان تبریز ربود وفوراً مردم بازار رابسته در انجمن ملی‌اجتماع کرده علماء را هم بانجمن احضار کردند پس ازبررسی لازم‌نصرالسلطان‌حاکم میانج مجرم‌شناخته‌شدواوهم اظهار کرد که من‌این‌اقدام را مطابق دستور نظام‌الملك والی آذربایجان انجام داده‌ام و نظام‌الملك هم دستور کتبی حاج میرزا حسن مجتهد را ارائه داد .

در انجمن ایالتی مرحوم شیخ سلیم که خیلی احساساتی بود شدیداً از مجتهد ایرادگرفت و کار بمنازعه کشیده ومجتهد کشیده‌ای بصورت شیخ سلیم زد ومجلس بهم خورد وقتیکه این‌خبر بمجاهدین رسید با اسلحه درانجمن ملی حاضرشده اجازه میخواستند که توهین وارده بشیخ سلیم را که یکی ازرهبران آنان‌بود تلافی‌بکنند اعضای انجمن ملی جلسه‌ای تشکیل وپس از شور تصمیم اتخاذ نمودند که هیئتی از علماء وسران‌مجاهدین‌بقره چمن‌رفته وپس‌ازرسیدگی‌وتامین امنیت ورفع‌ظلم وستم ازسکنه آنجا دلجوئی کرده‌رضایت آنانرا جلب‌بکنند . این‌عمل هم‌تولیدعکس‌العمل کرد باین معنی که طرفداران حاج میرزا حسن مجتهد کرد هم آمده تقاضا کردند که شیخ سلیم ومیرزا علی ویجویه‌ای ومیرزا حسین‌واعظ وسایرسخنگویان آزادی را بعنوان محرك از تبریز تبعید کنند ولی توفیق حاصل نکردنـد . هرآن بنیروی مجاهدین وآزادیخواهان افزوده میشد و کار بجائی‌رسید که نمایندگان انجمن ملی از رفع تشنج عاجز ماندند. وبه حاج میرزا حسن مجتهد پیغام فرستادند که صلاح در این است که شهر را ترك کند والاحیات او دچار خطراست ،

این پیغام موثر افتاد ومجتهد بعنوان حسن نیت تبریز را ترك نمود درروز مزبورعده‌ایکه در پشت پرده برضد مشروطیت کارمیکردند جان خود را در خطر دیده وآنان نیز تبریز راترك کردند از قبیل: ملك‌التجار، مرتضوی، بصیرالسلطنه وغیره پس از رفتن آنها نظام‌السلطنه‌هم که حیاتش سخت درمعرض خطر بودتبریز را ترك کرد ولی انقلاب نخوابید وآتش در زیر خاکستر باقی ماند.



گفتار دوازدهم

نقش فرقه اجتماعیون عامیون در تبریز

انتشار فرمان مشروطه ایران در تاریخ ششم شهریور ماه ۱۲۸۵ - مطابق ۲۹ رجب ۱۳۲٤ در تبریز تولید وجد وسروری کرد که بیسابقه بود نویسنده کـه در آن تاریخ ۱۶ سال بیشتر نداشتم خاطر دارم تمام‌طبقات مردم از عوام تاخواص ازانتشار فرمان مشروطیت اظهار مسرت میکردند ؛ بدون اینکه معنی حقیقی آنرا بفهمند ولی طولی نکشید که اختلافات شدیدی بین طبقات بظهور رسید ؛ حتی بعضی از کسانیکه روزهای اول خودشان را بیرق دار آزادی میدانستند در این‌ایام در پس پرده برعلیه آن مشغول فعالیت شدند ؛ میر هاشم و میر ربیع برادر آن وامثال آنها دررأس این اغفال شدگان قرار گرفتندطولی نکشید که مستبدین و آزادیخواهان بکلی از هم جدا شده و دو گروه متخاصم تشکیل دادند این دوطبقه یکی‌عمال دولت و دیگری افراد تجار و کسبه واستادکار و کارگر وافراد غیراداری بودند . پس از توپ بستن مجلس شورای ملی (سه شنبه دوم تیرماه مطابق بیست وسوم جمادی الاول ۱۳۲۶) این اختلاف بنهایت شدت خود رسید

مناسب میدانم که طرز تشکیل اردوی ملی‌را شرح داده و توصیف کنم که‌مردم با چه احساساتی‌درسر دفترها حاضرشده و داوطلبانه‌نام نویسی میکردند و بنویسم که مردان‌با چه‌شوق وذوقی‌میخواستند هرچه زودتراسلحه برداشته و با اردوی ملی‌جهت نجات‌مجلس شورای ملی بطرف‌تهران حرکت‌بکنند ولی این‌شرح مهم را موکول به‌قلم‌نویسندگان زبردست مینمایم. (نگارنده‌هیجده ساله‌بودم و برای‌این کاربزرگ نام نویسی کرده بودم) باوجود همه‌این،احساسات اشخاص مطلع‌ودانشمند میدانستند

که بدون اتحاد و اتفاق و رعایت اصول حزبی این اقدامات بنتیجه نخواهد رسید باید اقدام اساسی کرد در چنین ایام که کارها سخت پریشان بود مردی قوی قلب و با تدبیر و مطلع مثل علی مسیو قد علم کرده وشالوده فرقه اجتماعیون عامیون را طرح ریزی کرد این مرد وطن پرست بافدا کاریهای فوق العاده سازمان این فرقه را که شرح آن مفصل است اداره میکرد .

مرکز فعالیت این حزب کاملا محرمانه بود بطوریکه نام او را مرکز غیبی میگفتند عده‌ای مثل مرحوم حاج رسول صدقیانی، حاج علی دوافروش، یوسف خزدوز حاج علی نقی گنجهٔ، میرعلی اکبر سراج، حکاك باشی وغیره بارهبری علی مسیو مرکزی را جهت انجام تعلیمات مهم تشکیل میدادند باید توجه داشت که این کمیته بافرقه‌هم نام خوددر قفقاز رابطه سیاسی داشت دردرجه دوم روسای حوزه‌هائی بودند که هر کدام در زیر دست خود ۱۱ نفر عضو داشتند این اعضاء مدت مدیدی ، جز در تاریکی (برای اینکه مبادا همدیگر را بشناسند) بایکدیگر روبرو نمی‌شدند یعنی هر ۱۱ نفر دستور حزبی را از سر پرست همان عده دریافت میکردند ؛ خطرناکترین دستورات کمیته مرکزی بـدون جزئی تخلف بموقع اجرا گذارده میشد؛. در روزهای اول تشکیل این حزب مورد تمسخر فراشها و فراشباشیها واقع شد وخیال میکردند این سازمان را بااقدام کوچکی میتوانند نابود کنند ولی طولی نکشید که بـاشتباه خود پی بردنـد و عملیات این حزب تزلزل غیرقابل وصفی درارکان تشکیلات کدخدا ها وافکارفراشها وفراشباشیها ایجاد کرد و اعمال ناصواب وظالمانه آنها را بی‌اثرو خنثی نمود .

امروز از کلمه فراش وفراشباشی طبقه جوان مامطلبی درك نمیکنند ولی آنهائی که خاطرات دلخراشی از آن‌دوره دارندو قتیکه نام فراش وفراشباشی میشنوند بخشم میآیند . کافی است که ازعملیات آنها مثالی دراینجاذ کرشود. کریم نامی که عضو حزب اجتماعیون بود ودر اجرای دستورات هیئت مرکزی بی باك و متهور بود در گردش شبانهٔ خود ازطرف دسته‌های فراشهای محله گرفتارشد فراشها این‌فدائی رابه پاتوق فراشباشی برده دریك زیرزمین چهارمیخ کردند وروی بدن او شمعهای زیادی نصب و روشن نمودند وتاپایان سوختن شمعها بازپرسی راادامه داده وخواسته بودند که اسرار حزب را فاش کند ولی وقتیکه موفقیت حاصل نکردند اوراقطعه‌قطعه کرده و بزندگی

این میهن پرست خاتمه دادند . مثال دیگر: حسن آقا نام مجاهد را زندانی کرده و یك پای آنرا در کند و زنجیر کرده و دستهای او را نیز بسته هر روز شلاق زده و پول میخواستند ؛ یك روز فراش فکر تازه کرده و از قوطی عقربی نزدیك پای زندانی انداخته و از زندانی پول خواست و التماس و خواهش حسن آقا بجائی نرسید بالاخره زندانی باپای چپ خود بایك ضربت عقرب را کشت ؛ فراش از این عمل سخت عصبی شده و او را شلاق زیاد زده و گفت : فلان فلان شده عقرب دولت را میکشی ؛ ای بابی عقرب دولت را میکشی ؛ این قبیل اعمال وحشیانه یکی دوتا نبود هرفردی از افراد این حزب که بدست فراشها میافتادسرنوشت مشابهی پیدا میکرد بنابراین درمقابل این تشکیلات مفصل آدم کشی و وحشیگری، یك حزبی که اعضای آن عبارت از عده کسبه و صنعتگر بودند چه فداکاری و چه رشادتهائی میبایست از خود بروز بدهند تا پی این کاخ وحشیگری و استبداد را و از گون بکنند .

حزب اجتماعیون و عامیون از دادن تلفات جانی و مالی مضایقه نکرده و خدمات غیر قابل شرح و توصیف انجام داد با نهایت تأثر باید بدانیم صدی نود این فدائیان حقیقی در راه آزادی نابود شدند و چراغ خانوادگی آنها بکلی خاموش گشت برای مثال مرحوم علی مسیو و یوسف خز دوز و شیخ سلیم و حسین خان باغبان و محمد صادقخان چرندابی و موسی خان عمو زاده نویسنده و صدها فدائیان دیگر را میشود نام برد باید دانست که اکثر خانواده های این شهدای راه آزادی هم تلف شدند

برای درود بروح پاك این فدائیان راه آزادی و سربلندی بازماندگان آنان بعضی از این مردان پاك را نام میبرم .

یوسف خزدوز، حاج محمد میراب، میرزا آقا بالامعروف به مکتب دار، ملاحمزه خیابانی، محمدصادق خان چرندابی، میرزا غفار واعظ چرندابی، میرعلی اکبر لیلی آبادی، شیخ الاسلام ششگلانی، حسین خان باغبان، میرعلی اکبرویجویهٔ، حسن آقا چرندابی یکعده دیگرهم که از تبریز به قفقاز مسافرت کرده و در آن ایام مجدداً بنام مجاهدین قفقاز وارد تبریز شده بودند بدینقرار بودند.

مشهدی محمد علی ناطق (داروغه)، تقی اف، علی اکبرخان برادر میرزا جلیل ملانصرالدین، مشهدی اسماعیل (نابود کننده شجاع نظام)، اسدخان، صادق عمواغلی

بالاحسن وداد بیك (که بادو نفر گرجی درشبیخونی که باردوی عین‌الدوله در باسمنج زدند بشهادت رسیدند)

مشهدی محمد صادق خان، مشهدی‌حسن معروف بخیاط کـه بنام حاجی‌خان



(عکس ۸)

مرحوم کربلائی‌علی (معروف به‌مسیو)

معروف شد. واسد آقا (بغیر از اسد آقای معروف که در جنگ سمیتقو شهید شد) و صادق عمواوغلی وعده دیگر باستثنای چند نفر گرجی وعلی اکبر خان برادر میرزا جلیل هیچکدام از اینها قفقازی نبوده ولی لباس قفقازی در تن داشتند. چون معروف بود این اشخاص بمب ساز و بمب انداز هستند بنابراین در نظر گروه مستبدین اهمیت فوق العاده پیدا کرده بودند این بود که با مرور زمان عده زیادی هم از مجاهدین تبریز در شکل لباس قفقاز لباس دوخته و باینها ملحق شدند.

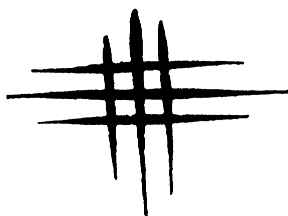
تشکیلات دیگری برضد مشروطه خواهان درمحله دوه چی بنام انجمن اسلامیه بعمل آمده وتوسط میرهاشم معروف وامام جمعه وحاجی میرمناف وغیره باحمایت و وپول محمد علی شاه مشغول فعالیت بودند محلات شتربان وسرخاب تا مغازه های مجدالملك که در انقلاب آذربایجان شاهد جنگها و کشتار های فراوانی میباشد در دست مستبدین بود. این مغازه ها سابقاً دردست مجاهدین بوده ولی در نتیجه زدوخورد سه روز بدست مستبدین افتاده بود. از تاریخ اولین جنگ که بین شتربانیها و آزادی خواهان بوقوع پیوست ببعد آزادیخواهان مجاهد نامیده شده وطرفداران محمدعلی شاه وانجمن اسلامیه هم مستبد نامیده میشدند. ولی اعضاء انجمن اسلامیه، مجاهدین را بابی نامیده وجنگجویان خودشان را طرفدارشرع اسلام مینامیدند. (۱)

این فرقه درحدود ۱۳۲۵ قمری تشکیل شده وتاورود سربازان روسیه تزاری (اواخر ۱۳۳۹ قمری فعالیت داشت) متأسفانه دراواخر عده زیادی از فراشها وفراشباشیها

۱- ازتاریخ ۱۳۱۶ هجری درتبریز مجالسی تشکیل میشد ودر ضمن ادای رسوم عزاداری دریك اطاق مخصوصی عده ای مینشستند و دربارهٔ وضع قوانین صحبت میکردند در تاریخ هزار و سیصد وبیست و دوهجری که فاضل شربیانی وفات نمود حوادثی در شهر رخ دادکه مردم را وادار باقدامات اساسی نمودوهیئتی انتخاب نمودند واساسنامهٔ بنام اجتماعیون عامیون نوشته اسامی انتخاب شدگان میرزا محمد علیخان تربیت ـ میرزا ابوالحسن خان ـ حاج علی دوا فروش حاجی رسول صدقیانی میرابوالحسن میراب ـ میر جلیل ـ آقا موسی، مرتضوی میرزا ـ سیدحسن خان عدالت ـ کربلائی علی مسیو ـ درانتخابات هیئت رئیسه کربلای علی میسو را رابط قرار دادند وبایك اصول مقبولی تشکیل شعبات شروع گردید درتاریخ ۱۳۲۳ هجری علیقلی خان را یورتچی باشی داشبانه دستگیر وبخانه مرحوم شیخ اسماعیل هشترودی آوردند وپس ازچند ساعت مذاکره وتهدید او را نیز باخودشان همراه نمودندکه گزارشها را بولیعهد وقت طوری میدادکه بخیر تشکیلات میشد ـ یوسف خزدار و حاج احمد نقاش جزو دسته های شعب بودندکه هردو مرتکب بعضی اقدامات شده بودندکه خلاف اصول تشکیلات بود یوسف خزدار راکشتند وحاج احمد نقاش بواسطه بعضی تقریرات محاکمه ای تبرئه شد بشرط باقی بودن در عضویت جمعیت تبعید شدکه او را فرستادند از راه روسیه برشت ومسئله

بعبارت‌دیگر گروه‌ناپاك با تغییر لباس و نام وارد این‌حزب شدند و بنام پاك این حزب صدماتی وارد کردند.

قسمتی‌از نامه آقای‌حسین آقافشنگچی(تبریزی) مدیرروزنامه‌تبریزرا که ارتباطی با سازمان‌حزب اجتماعیون دارد بدون اظهار نظر در زیر صفحه۴۸(مقابل)میآوریم تـا شاید موردا‌ستفاده تاریخ نویسان باشد.



بقیهٔ پاورقی‌صفحه ۴۸

آقا بالاخان را خاتمه داد و یك روزنامه بنام شورای ایران مینوشتندکه در مغازه های مجیدالملك کوچهٔ بن‌بست ادارهٔ روزنامه بود . این مختصر بود ازگزارشات مقدماتی انقلاب‌که تا تاریخ ۲۹ رجب ۱۳۲۴که تعطیل عمومی شد ودر مدت ۹ روز فرمان مشروطیت صادر گردیـد تـا در اواخر ۱۳۲۵که مجلس بمباران شد حزب اجتماعیون عامیون‌که از اشخاص اخلاقی تشکیل یافته بود مبدل باشخاص جنگی گردید و بعضی از افرادآنها از حزب اجتماعیون بودند که اولش در شعبه امیرخیز ستارخان بوده وطبعاً جمعیت منحل شد . . . . . .

گفتار سیزدهم

آذربایجان قانون اساسی میخواهد !!

خدمات آذربایجانیها و تاکید آنان در تحریر و تدوین و تصویب قانون اساسی کمتر از ایستادگی و جنگ در مقابل نیروی دولت استبداد نبوده است !

اگر تلگرافات روزانهٔ پر از اصرار و ابرام آذربایجانیها نبود تهیه و تدوین قانون اساسی را طول داده و بالاخره هم بطور ناقص بتصویب میرسانیدند .

چقدر مایه تأسف است که جریان روزانه اجتماعات تلگرافخانه تبریز نوشته نشده و صورت مخابرات را نتوانسته‌اند نگهداری کنند تا معلوم شود دلدادگان آزادی چه فداکاریها و از خودگذشتگی‌ها برای وصول قانون اساسی از خود بروز داده‌اند . ماهها زبدهٔ آذربایجانیها از کسب و کار و تجارت خود دست کشیده و در حیاط تلگرافخانه اجتماع نموده و از تهران قانون اساسی میخواستند .

این فکر برای هرشخص منصف تولید میشود که اگر تلگرافات پر ارج و گفتار های آتشین رهبران مشروطه تبریز، عشق و علاقه فعالیت نمایندگان خود را در تهران بجوش نیاورده و آنان هم ساکت و بدون جوش و خروش مثل سایر نمایندگان با محافظه کاری و احتیاط رفتار میکردند حتماً با آن عجله و شتاب و کار کردن شب و روز مشغول تهیه و تدوین قانون اساسی نمیشدند !

و همچنین اگر راهنمائیها و نامه‌ها و تلگرافات سید حسن تقی‌زاده احساسات نمایندگان انجمنهای تبریز را بهیجان نمیآورد آنان این همه ایستادگی و اصرار نمیورزیدند اگر چه کسانیکه شخصاً در آن روزها در تلگرافخانه تبریز حضور نداشته و آن شور و ولوله و هیجان مردم را مشاهده نکرده باشند میزان اثر آنرا در تهران نمیتوانند درك کنند ؛ باوصف این برای روشن شدن ذهن خوانندگان چند تلگراف در زیر نقل میشود تا خوانندگان محترم با همیت موضوع پی ببرند .

حضور مبارک آقایان حجج‌الاسلام ووکلای آذربایجان دامت برکاتهم .
تلگرانف مبارک برای عموم‌علمای اعلام وقاطبه ملت که بازارود کاکین را بسته و در تلگرافخانه مبارکه حاضرند قرائت و جواب عموم آقایان علما و ملت خواستن قانون است ؛ مادامیکه قانون‌نامه رابطرف آذربایجان حرکت ندهند (ارسال نکنند) بازارودکاکین باز نخواهد شد ؛ و ازتلگرافخانه مبارکه بیرون‌نخواهیم رفت (انجمن ملی تبریز)



(عکس۹) جناب آقای‌سیدحسن تقی‌زاده در دورهٔ اول مجلس شورا

خلاصه پاسخ تلگرافی تهران

از طهران پاسخی رسیده است که تهیه و تدوین قانون اساسی محتاج وقت بیشتری است و خوب است که اهالی محترم قدری بیشتر صبر و حوصله داشته باشند و بیجهت در تلگرافخانه معطل نشده و بروند عقب تجارت و کسب خودشان ! تا مجلس شورای ملی بافراغت کار خودش را انجام دهد .

مضمون تلگراف مزبور در تبریز حسن اثر بخشیده و تلگراف زیر را مخابره نمودند

خدمت وکلای محترم خودمان زحمت میدهیم تلگراف مبسوط و مفصل جنابان عالی زیارت شد و از اینکه ترتیب و تدوین و تصحیح قانون اساسی را شرح فرموده اید نهایت تشکر را داریم ! معلوم میشود ملت آذربایجان را این قدر ابله و نفهم بجا آورده اند که آنچه را خواسته و مستدعی شده اند ازروی نفهمی و عدم اطلاع تلقی نموده اند جا دارد که باین حسن ظن جنابا نعالی نسبت بمو کلین خودتان تحسین و تمجید کنیم و حال آنکه ملت آذربایجان با این هیجان عمومی تمام نقاط مملکت شکر خدا را چنان در روی نقشه صحیح حرکت کرده اند که مورد تعجب و تحسین تمام عقلا و سیاسیون واقع شده اند و بحمدالله تعالی تا امروز اتفاقی نشده که موجب انفعال و سرافکندگی وکلای محترم خودمان گردد و با این مقدمات هیچ انتظار چنین بیمهری از وکلای محترم خودمان نداشتیم و چون برای نیل مقصود ازهمه چیزمان صرفنظر کرده و متحمل همه نوع ناملایمات شده ایم باز قوه تحمل و طاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان ذخیره سعادت و نیك بختی ملت و مملکت دانسته با کمال عجز خواهانیم و اصرار هم نداریم که همین حالا تمام شده و بصحه همایونی موشح شود و اگر بعد از این مدت اطاله باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تا هرمدتی برای تتمیم قانون اساسی وقت لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم ازتمامی امورات شخصی وغیره تعطیل کرده در تلگرافخانه دولت و توپخانه مبارك که حریم آنست و فعلا مشغول چادر زدن هستیم نشسته منتظر اتمام قانون اساسی خواهیم بود و اینکه پاره اتفاقات ووقایع را مانع تتمیم قانون قرار میدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایند همه حوادث واقعه وانقلاب بواسطه تأخیر قانون اساسی وعدم تعیین تکالیف عامه بوده که هیچکس قانونا محکوم بحدود معین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل و هیجان عمومی و تحصن ملت در تلگرافخانه واطراف آن تعبیر باغتشاش و بلوائی در مجلس محترم دارالشوری کبرای ملی نشود صریحاً عرض میکنیم تاهر مدتیکه این ملت بیچاره تعطیل از کار کرده و در تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من الوجوه حرکات واتفاق نامناسبی رو نخواهد داد اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی که مدتی است تمام شده وهنوز بصحه همایونی موشح نشده چه میفرمائید علت تأخیر آن چیست وچرا باید وزراء عظام در امضاء وصحه همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرضی است که عرضه میداریم تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن

های ایالتی بامضای دولت نرسد از تعطیل وهیجان مظلومانه منصرف نخواهیم شد(عموم ملت آذربایجان)

پاسخ نمایندگان آذربایجان از تهران

مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواسته نسبت نقصان فهم بموکلین محترم وارد آوردن نبود غرض توضیح وتشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی بود که محض احتراز از سوء شهرتیکه درباب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لابد آقایان علماء اعلام به مداقه کامل هریك از مواد آنرا بتحت نظر میآورند به تفصیلی که امروز صبح عرض شده درباب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقا اهمال و مسامحه ازطرف دولت ملحوظ نیست سه چهارروز بیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده بـه صحه هم فرستاده شده است مجلس و وزراء باجد وجهد تمام مشغول رویت آن است انشاالله تا دوسه روز ازصحه همایونی میگذرد وعلاوه براینها کمیسیونی دیگرهرروزدرمجلس مشغول تصحیح نظامنامه حکام است که مرکب از پانزده ماده است حسن رفتار ملت آذربایجان در این مدت چنانکه موجب تحسین و تمجید عموم بوده بـاعث تشکر وسربلندی وکلای آذربایجان شده است غالباً عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات هیجان عمومی ورفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت وامتیازیکه آذربایجان کسب نموده است بوده نخواسته‌ایم و نمیخواهیم که چنین افتخار بزرگ را بسهولت از دست دهیم واین موقع هم اطمینان کامل بـرنجات ملت محترم آذربایجان داریم هیچوقت علویت وشرف ومقصود خودشانراهرگز به پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب ومکدر نخواهند کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست ازکسب وکار خود کشیده دراطراف تلگرافخانه سرگردان بمانند بدیهی است حسیات وکالت ومقتضیات نگرانی از طرف مجلس ودولت فراغت خاطری در هیئت وکلاء نخواهد گذاشت که باحواس جمع مشغول خدمات محوله باشند و لابد عوض اشتغال به تنظیم وتدوین نظامنامه ها باید در تلگرافخانه بالتماس و التجاء امرار وقت شود واگر این ترتیب صرفه وصلاح عمومی را تـأمین مینمایند ما هم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم که اسباب تسریع وتتمیم فرمایشات راجعه بنظامنامه‌ها تدارك نمائیم التماس آخراین است کـه که اهالی محترم هم باماهمراهی نموده و بیجهت پریشانی حواس وافکـاررا باعث نشوند . (وکلای آذربایجان)

تلگراف ازتبریز بتهران

خدمت جنابان آقایان وکلای محترم آذربایجان بانهایت احترام عرض می کنیم ـ

ازدیروزتابحال آنچه راتصور بفرمائید اقدامات لازم بهرلسان و بیان بملت عرضه شدهیچ تدبیردرمقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشدمخصوصاًلایحه قریب باین مضمون نوشته باعضاء انجمن داده‌اند که دراین مدت هرچه شمسا

وکلای محترم بملت فرموده‌اید وصلاح دانسته‌اید تمرد ازقبول فرمایشات مقرره نکرده‌ایم تاجان داریم باقتضای انسانیت ووکالتیکه داده‌ایم تحاشی وتمرد نخواهیم داشت ولیکن دراین چند روز اخیره برماملت ثابت شده وقراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عرایض شما اعضای انجمن هم درتهران پیشرفت ندارد زیرا تابامروز درهرقسم مطلبی که بتوسط وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم معروض داشته‌اید ابداً اعتنائی نکرده‌اند بلکه قابل استماع ندانسته‌اندو ومـاملت نمیفهمیم معنی مجلس دارالشوری کبری وانجمنهای ایـالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تاقانون اساسی بامضای دولت و شخص سلطنت نرسیده ازتعطیل عموم منصرف نخواهیم شدوازشماو کلای خودمان هم استدعای مخصوص داریم دیگردراین مسئله تجدید مطلب نفرموده و برخودتان زحمت ندهید انتهی حالا باین ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت وهمه انبیا واولیاء قسم است که اشکالات اهالی ومتقاعد کردن عامه ازقدرت این بندگان خارج است ازجنابانعالی مستدعی هستیم تفضلا اقدام صحیحی بفرمائید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای خودشان کرده وآناماناً مشغول استحکـام اساس تحصن ومطالبهٔ قانون اساسی میباشند چه ضرردارد مجلس دارالشوری واولیاء دولت وضع حالیه شهر وهیجان عامه را محرمانه ازتلگرافخانه سئوال فرمایند تامعلوم شودآنچه راعرض کرده‌ایم عشری ازاعشارازهزاریك ماوقع نیست دیگررأی و اختیار باجنابانعالی است وفعلا ازاین بندگان غیرازعـرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیراوعده ونوید این مدت یکمرتبه وبکلی اعتبارات بندگان رادرپیش ملت برده وروی اظهار هیچگونـه مطلبی بملت نداریم وچون درتلگراف حضوری دیروزفرموده بودید که مجلس دارالشوری برای رعایت سلیقه ومسلك یکقطعه‌ایران ازملاحظات عمومی صرفنظر نمیتوانند بکنند جواب ملت این است که مگرملت آذربایجان دراقدامات خودشان ملاحظه صرفه خودشان راداشته‌اند که باخدای نکرده سایراهالی نقاط ممالك محروسه ایران رادرمستدعیات خودشان سهیم وشریك ندانسته‌اند که مجلس دارالشوری این نسبت رابآذربایجانی میدهد. (انجمن ملی تبریز)

تلگراف از تهران به تبریز

علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض کـردیم کـه کمسیونی منتخب شده دوماه تمام مشغول ترتیب آن شد درثانی کمسیونی دیگر چند روز بتنقیح آن مشغول گشت لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل بودلهذا کمسیونی ثانی مرکب ازآقایان حجج الاسلام وچندنفردیگر ازعلمای اعـلام و ودانشمندان و وکلای آذربـایجان وغیره چند روزاست بتطبیق آن باموازین شرعیه سعی وجهددارند اگرمقصود ازوضع قانون این است که لایجری بماند سهل است مجلس رامتهم بعدم اعتناء شرع مطهر نمایند صریح بفرمـائید همین امروزمداخله باآقایان علماء اعلام راقطع نموده وبصحه همایونی برسانیم اگر استفاده ازقوانین منحصر بتأمین اجرا است باسوء شهرتیکه مسبوق شده است

قبل از تطبیق باقوانین شرع مقدس چنین قانونی درمملکت اسلام هرگز بموقع اجرا نخواهدرسید پس تکلیف قطعی مارامعین فرمائید یاهیجان عمومی ساکت شده واهالی بسر کارخود رفته امان دهند بسرفرصت‌هم بشود بمجلـه آقایـان علماء اعلام تکلیف خودرا اداکنند واین سوء شهرت مرتفع گردد ویا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا باشرع انور بیان وامرفرمایند فوراً اطاعت کرده بامضاء همیونی بفرستیم.

حاضرین تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمداسماعیل)

تلگراف ازتبریز بتهران

مفهوم تلگرافات جنابانعالی بر این است که ازبرای اتمام قانون اساسی چند روزاستمهال شود بسیارخوب عموم ملت عرض میکنند تاچند روز قانون اساسی تمام و بصحه مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین و تصریح فرمائیدکه عموماً درتلگراف خانه بکمال سکوت وآرام نشسته منتظر شوند و بجنابانعالی‌هم دردسر ندهند تااینکه قانون اساسی راتمام نموده بصحه مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند. (انجمن ملی تبریز)

تلگراف مجدد ازتبریز بتهران

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تائیداتهم (دستی‌ازدور برآتش دارید)

انقلاب وهیجان عمومی در مطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروزتابحال مرحمت نفرموده‌اید تأخیر جواب را حمل برعدم اعتناء میکنند مستدعی آنکه تشریف فرمای تلگرافخانه شویـد وجـواب را حضوراً بفرمائید.

(انجمن ملی تبریز)

تلگراف ازتهران بتبریز

خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین وبامضاءرسانیدن آنهاازتکالیف حتمیه وکلای ملت‌است خصوصاً آنکه هموطنان عزیزوبرادران غیرتمند مابرای مطالبه این قانون درهیجان فوق‌العاده وزحمت وخسارت‌فوق الطاقه باشند خداوند شاهد است دراین چند روزکه اهالی غیور تبریز بـرای اخذحقی ازحقوق مسلمه خود سلب راحت ازخود نموده‌اند بکلی فراغت خاطر وراحت آسایش جسمانی وروحانی‌ازمامنسلب‌است لیکن بشرحیکه مکررعرض شده است قانون اساسی هنوزبتصویب مجلس نرسیده است کـه بامضاء بـرود سوء شهرت که درآذربایجان ازبابت قانون اساسی متوجه مجلس دارالشوری بوده لازم آوردکه مجلسی مرکب ازحضرات حجج‌الاسلام وعلماء اعلام مواد آنرا بشرع انورتطبیق نماید چند روزاست مشغول مطابقه هستند حال‌خادمان ملت درتکلیف خود متحیریم نه‌باآقایان علماء اعلام میتوانیم گفت که از مطابقه صرف نظر فرمایند ونه برادران عزیز تبریزی خواهش‌مارا قبول میکنند که

چند روز دیگر سرداد وستد خود رفته فرصت بدهند که قانون اساسی ازاین مرحله خلاص‌شده بامضاء برود.(یحیی) (تقی‌زاده)(حاجی میرزاابراهیم) (محمد) (میرزاآقا) (مشتشارالدوله)

تلگراف از تبریز بطهران

واله باله این بندگان شریك دردو زحمت جنابا نعالی هستیم لیکن تأسف داریم که فرمایش جنابا نعالی وعرایض بندگانرا ملت نمیپذیرند چنانکه دیروز عرض کردیم قانون اساسی تا چند روز دیگر ازامعان نظرآقایان حجج‌الاسلام خواهد گذشت که بالزام مدت را اسکات‌نموده وبنویند امضای آن بسکوت و سکون درتلگرافخانه نشسته‌منتظر بشارت‌امضاء قانون اساسی باشند(انجمن ملی تبریز)

تلگراف از تهران به تبریز

برای اینکه کمیسیون مطابقه با شرع انور کار خود را تمام نموده بعد در مجلس قرائت شده بعداز تصویب‌پاکنویس شده بامضاء برود ودرآنجا هیئت وزراء نظرنموده بامضای‌همایونی برسداقلا ۲۰روزمدت‌لازم‌است سعی‌تمام داریم‌بلکه انشاءاله زودترتمام نموده آسایش هموطنان عزیز رافراهم‌بیاوریم الساعه بمجلس میرویم که مشغول انجام‌همین خدمت باشیم ولی چون‌نمیتوانیم راضی باشیم که برادران محترم از داد وستد مشاغل خود بازمانده گرفتاراین همه زحمت وخسارت‌باشند بانگرانی کلی میروم‌واستدعا داریم وکلای‌محترم‌در اسکات هیجان‌عمومی بذل‌همت‌فرمایند.(مستشارالدوله) (یحیی)(فضلعلی) (تقی‌زاده) (شرف‌الدوله) (ابراهیم) (محمد) (میرزاآقا)

تلگراف ازتبریز بطهران

خدمت وکلای آذربایجان‌دامت تائیداتهم .

وضع انقلاب شهر از امروز صبح بتحریر نمیآید تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان بابچه های شیرخواره در مساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی وبیصبری راباعلی درجه رسانده‌تسکین وتسلی‌اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید . (انجمن‌ملی تبریز)

از تهران تلگرافاًچنین پاسخ میرسد.

انجمن محترم ملی- با اینکه‌حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آقای سید عبداله مجتهد دامت برکاته کسالت دارند بنا باستدعای جمعی باطبیب ودوا از صبح‌تشریف آورده وباتفاق حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای سید محمدمجتهد دامت برکاته وآقایان‌علمای اعلام مشغول تطبیق هستند ! وتا کار مطابقه‌تمام نشود وهرچندشب لازم شود درمجلس بسر برده وبدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود ! امیدواریم باجدیتیکه همگی دراین باب دارندتطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شود حضرات آقایان حجج‌الاسلام دامت تأئیداتهم و مجلس‌شورای‌ملی‌مساعی کامله‌تعهد میفرمایند که‌تصویب‌دولت وامضای‌همایونی

بطول نیانجامیده وهرچه‌زودترهموطنان عزیزرااز شداید انتظار وهیجان‌خلاص فرمایند لهذا (استدعای) چند روزی را مکررمیکنیم که برادران غیرتمند بسر داد وستد خود رفته فراغت خاطری بخادمان ملت‌احسان فرمایند که از نهایت اضطراب و نگرانی خلاص شده ومشغول خدمت باشیم !

حاضرین مجلس : **فضعلی - مستشارالدوله - تقی‌زاده - ابراهیم**

این تلگراف نمونه‌ای بیش‌نیست واگر نامه‌های خصوصی‌وپیامهائیکه‌توسط قاصد واصل‌گردیده و کلیه تلگرافات جمع‌آوری میشد یك جلد کتاب جداگانه را تشکیل‌میداد ! ومتأسفانه‌این قبیل اسناد از بین رفته ویا در جاهائی مانده است که ما دست رسی بآنها نداریم .

از مفاد این تلگرافات میشود بمیزان شدت احساسات و تأثیر غیر قابل‌انکار آن در افکار عمومی تهران پی بردوخوانندگان نباید تلگرافات پی درپی واصرار لاینقطع انجمن ملی تبریز را برای وصول قانون اساسی ساده تلقی نموده ودلیل به بی حوصله‌گی آنان بدانند ! وبدون تردیدآنان توسط آقای سید حسن تقی‌زاده و سایر نمایندگان‌آذربایجان از پشت پرده اطلاع داشته ومیدانستند که تاخیردرتدوین وتصویب قانون‌اساسی ممکن است که به از بین رفتن اساس‌مشروطه و آزادی منتهی شود . بنا براین اقدامات آذربایجانیها در این موضوع هم مثل ایستادگی در مقابل نیروی دولت استبداد تهران شایان همه‌گونه قدردانی وقدرشناسی میباشد .



فصل سوم

گفتار چهاردهم

چگونه میتوانستیم از ورود رحیم‌خان جلوگیری کنیم

از پیش آمد های اواسط سال ۱۳۲۵

بچهٔ کوچکی بودم واز شنیدن صدای موسیقی نظامی وحشت میکردم ؛ دائی من مرا دلداری میداد ومیگفت صدای موسیقی هفت لشکراست وترتیبات اورا برای من شرح میداد.

از پانزده سالگی هوس صیدوشکاردراحساسات من تولید شده بود ؛ مخصوصاً در فصل زمستان روزهائیکه برف در روی زمین مینشست اغلب روزها از سحرگاه با همدوشان خود شهر تبریزرا پشت سر گذارده ودر دامنه کوههای جنوب تبریز عقب شکار میدویدیم بعید نیست تعریف وتوصیفی که از ابراز رشادت ومهارت دراسب سواری پدران خودشنیده بودیم هوس شکاردرافکارمن پیداشده بود بهرصورت ازاول شباب جوانی همسایه های محله مرابا تفنك دیده و شناخته بودند ؛ در یك چنین ایامی (۲۹ رجب ۱۳۲٤) صحبت از بست نشستن عده‌ای در کنسولخانه انگلیس در میان بود؛ازاین صحبتها(بجزعده‌ای معدودی) نه گویندگان چیزی میفهمیدند نه شنوندگان طولی نکشید درتاریخ ۸ شعبان ۱۳۲٤ قمری جشن وچراغانی باشکوهی بعمل آورده وگفتند قبله عالم برای ملت خودفرمان آزادی ومشروطه اعطا فرموده‌اند ؛ ازاین هم چیزی نفهمیدیم ما که جوان وبی‌تجربه بودیم حتی سالخوردگان بجزعدهٔ معدودی هم نفهمیدند ؛ طولی نکشید (درتاریخ ۲۳ ذیقعده ۱۳۲٤) ۱۲ نفر نماینده انتخاب

و بسمت تهران حرکت کردند ! بعد از حرکت نمایندگان گاهگاهی مطالبی شنیده میشد ولی نه روزنامه ای وجود داشت و نه خواننده !! در همان ایام شنیده میشد که شبنامه هائی نوشته میشود. یکروز صفرعلی خان که بعد ها فهمیدیم که پسر میرزا علیقلی خان راپورتچی باشی ولیعهد بوده است باحتیاط و محرمانه حکایت میکرد که از طرف مجاهدین نامه‌ای بعنوان محمد علی میرزا ولیعهد نوشته و شب زیر بالش رختخواب او گذاشته‌اند و این عمل او را خیلی متوحش کرده است از مضمون نامه چیز زیادی نمیگفت همانقدر میگفت که گویا او را تهدید کرده‌اند که خلاف اصول مشروطه رفتار نکند برای دفعه اول بود که کلمه مجاهد را شنیدیم . پس از فوت مرحوم مظفرالدین‌شاه محمد علیمیرزا ولیعهد او در ماه شوال بطرف تهران حرکت و پادشاهی او اعلان گردید در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ شایع شد که مجلس را توپ بسته و نابود کرده‌انـد اگر چه اکثریت مردم نه از کلمه مشروطه چیزی میفهمیدند و نه از مجلس. ولی روح صمیمیت درمیان مردم ایمـان و اطمینانی نسبت بهمدیگر تولید و همه را همفکر و هم‌عقیده کرده بود ! یکعده اشخاصیکه بعنوان ریش‌سفید یاسردسته یامشروطه خواه معروف‌شده بودند حرفهای آنها درمیان جامعه فوق‌العاده مؤثر بود و هرچه آنها اظهار میکردند جامعه اطاعت میکرد . جای حیرت و تعجب در اینجابود که نه قانون وجود داشت و نه مقررات نه رئیس و نه مرئوس ، دستور ها فقط جنبه اخلاقی داشت ولی این دستورات اخلاقی بافدا کردن جان استقبال میشد. حیرت در اینجا است که بدون تشکیلات و بدون وسائل تبلیغات درعرض‌مدت دوروز در میان مردم شور و هیجانی بوجود آمد که قویترین دلها را بتکان میاورد .

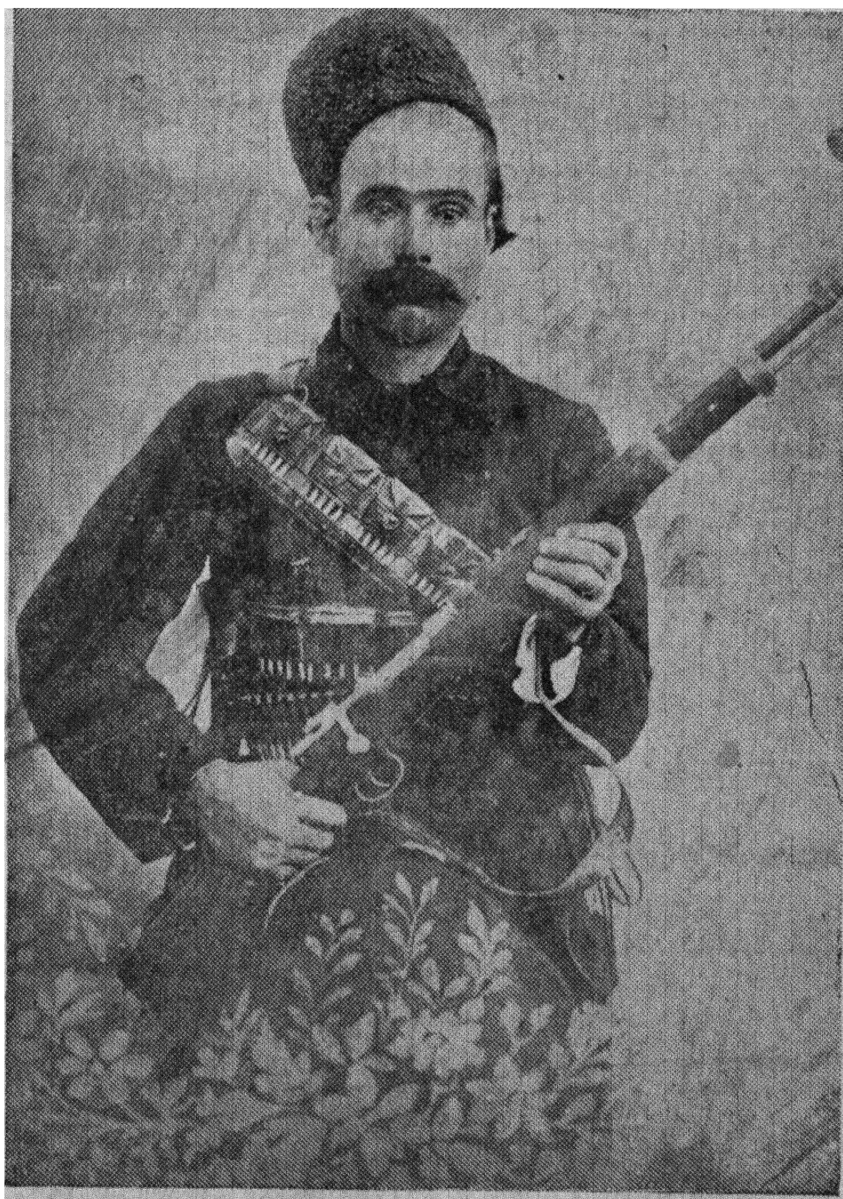
در سربازخانه داوطلب مینویسند !

همسالان بمن اطلاع دادند که در سربازخانـه دفتر گذاشته شده و داوطلبان برای حرکت بتهران نام‌نویسی میکنند وماهم برویم اسم خودمان را بنویسیم من که با تفنگ انس گـرفته بـودم از این پیشنهاد بدم نیامده و متفقاراه افتاده و وقتیکه وارد سر باز خانه شدیم جوش و خروشی مشاهده کردیم که قلم از وصف او عاجز است پیر مردی بالای سکوی آب انبار رفته و با صدای رسا و محکم میگفت ای

مردان غیور تبریز مگر شما نبودید که تقبل کردید و بقرآن قسم خوردید که جان نمایندگان خود را حفظ کنید اینك جان نمایندگان شما دچار خطر است فقط ابراز رشادت ومردانگی شما است که آنها را از خطر نجات میدهد و این یك بیت را با شور وهیجانی گفت که مردم بی اختیار گریه کردند .

عشق شیری است قوی پنجه و میگوید فاش
هر که از جان گذرد بگذرد از بیشه ما

میگفت، مردم آذربایجان از روز نخست قدم بر عرصهٔ جانبازی و فدا کاری گذاشته اند، صفات تاریخی آذربایجانی این نیست که قدم را پس بکشد یا باید، مردانه



(عکس ۱۰) باقر خان سالار ملی، مدافع جانباز تبریز

جان بدهیم و یا آنچه که را خواسته ایم بگیریم من متأسفم که این پیرمرد را نشناختم. خاطر دارم مرحوم علی جوان که بعد ها شهید شد با چشم پر از اشك دست مرا گرفت و گفت دیگر معطل چه هستیم بیا نام نویسی کنیم. همینقدر پس از نام نویسی گفته شد تا سه روز دیگر خودمانرا آماده حرکت کنیم. باشادی تمام و با یك احساسات پراز غرور ملی بخانه مراجعت و مشغول تهیه وسایل حرکت شدیم. فردای آنروز برای کسب توضیحات بیشتری در محل سرباز خانه حاضر شدیم و دیدیم گرده اول صف کشیده و با اسب و تفنگ آماده حرکت هستند و رشید الملك هم رئیس قوم معین شده است. در آنجا برای دفعه اول بود که نام باقرخان و ستارخان راشنیدیم ! و بااشتیاق و احساسات پراز فداکاری آنانرا بدرقه کردیم. من قبلا تفنگ داشتم ولی رفقای من مثل علی جوان و مشهد عبد الرحمن و میر ابوطالب و مشهدی رضا و چند نفر دیگر مشغول تهیه تفنك و فشنك و قطار و غیره گردیدند. چند روزی طول نکشید که اوضاع تبریز دگرگون شد فراشهای خون آشام دست بکار شده و برای گرفتن آتش چشم مردم عده ای را دستگیر و بسیاه چال انداختند رهبران صلاح در این دیدند مجاهدینی را که تاباسمنج رفته بودند بشهر برگردانند. چون خود تبریز سخت دچار خطر شده بود. درهمان ایام دفعه اول بود که در سربازخانه یك جوان لاغر اندام آتشین زبان و معمم را دیدم که در بالای سکوی آب انبار سربازخانه اینطور سخن آغاز کرد:

ای اهالی غیور تبریز رشادت و جوانمردی شما کجا رفته است محمدعلی شاه که او میبایستی حقوق ما را حفظ کند کعبهٔ آمال ما یعنی مجلس شورای ما را بتوپ بسته است اگر کوچکترین سستی و مسامحه از خود بروز بدهید کشتار در اینجا هم شروع خواهد شد در این اثنا بود که صدا و یك آواز رعدآسا از مردم بلند شد و فریاد کشیدند ما برای فداکاری و جانبازی حاضریم !!

این مرد میرزا جواد ناطق بود فردای آن روز مرحوم شریف زاده هم نطق کرده و مردم را برای فداکاری و ابراز رشادت دعوت نمود! روزها همانطور با شور و هیجان میگذشت و هر روز اتفاقاتی میافتاد. از یکطرف کدخداها و فراشباشیها و فراشها و دوله ها و سلطنه ها و خلوت ها و نظایر آنها ابراز فعالیت میکردند ! اینها

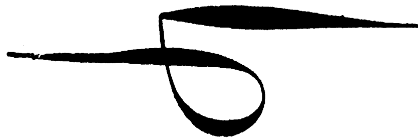
از حیث وسایل کار و قدرت و قساوت قلب و آزمودگی کاملا مجهز بودند. از طرف دیگر عده انگشت شمار از اشخاصیکه بخارجه مسافرت کرده و اطلاعات ناقصی از اصول مشروطیت بدست آورده بودند مثل علی میسو ، حاجی علی دوافروش ، حاجی رسول صدقیانی، شریف‌زاده و نظایر آنها و بعضی از تجار و کسبه از قبیل حاجی مهدی کوزه‌کنانی ، میرعلی‌اکبر سراج ، حاجی امین‌التجار ، یوسف خزدوز ، حاجی احمد نقاش وقلعه‌بان باشی ، میرزا ابراهیم قند فروش وعده‌ای اشخاص پیروجوان ساده و بی‌تجربه که در عمر خود بغیر از چشیدن طعم زجروشکنجه‌وتوسری خوردن و مظلوم‌واقع شدن مزه‌ای از حیات نچشیده بودند جان خود را در طبق اخلاص گذاشته و آماده جانبازی بودند. هنوز هم من دچار حیرت هستم که این گروه دوم بچه امید و بچه جسارت و به اتکای چه نیروئی درمقابل آن خونخواران و مستبدین ووحشی های دو آتشه صف آرائی کرده بودند آیا همان افراد بی‌پناه نبودند که تا چند ماه قبل دچار هرگونه جور وستم وظلم وشکنجه و بی‌عدالتی شده و کوچکترین صدائی از خود بروز نمیدادند؟ پاسخ این سئوال را در گفتار دیگری خواهیم‌داد و خواهیم دید که‌عشق و علاقه و روح فداکاری و تجربیات چگونه مردان عاجز و ترسو ور نجور و بی دست و پا را تبدیل بمردان فداکار و شیردل و نترس میکنند و نیز نتیجه صف آرائی گروه ستمدیده را در گفتار های بعد خواهیم دید .

گفتار پانزدهم

چگونه وارد فرقه اجتماعیون عامیون شدیم !

چنانکه در بالا اسم بردیم مشهدی علی معروف به جوان که پسر مشهدی اسماعیل قورخانه چی بود و پدرش در سانحه حریق قورخانه چشمهای خود را از دست داده بود جوان باشور و فداکاری بوده و در این کشمکش و غلیان، از همه بیشتر بهر مکانی رفته و بهر محفلی سرزده واز هر کسی مطلبی میشنید با رفقا در میان میگذاشت ؛ روزی به نگارنده گفت میگویند کسانی هستند که نام آنها را فدائی گذاشته اند و اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت بیا ماهم فدائی بشویم !! من پاسخ دادم که فدائی هستیم دیگر فدائی شدن مثل فراش شدن ولیعهد نیست که مبلغی بدهیم و یك نشان حضرت اقدس بکلاهمان بزنیم (کسانیکه بخاطر دارند میدانند که در آن ایام ولیعهد ایران همه وقت در آذربایجان ساکن بود نشانهائی به فراشها میداد و بدینوسیله مجاز میشدند بمال و جان و ناموس مردم همه گونه تجاوز و تطاول بکنند و اسم آن نشانها را نشان حضرت اقدس مینامیدند) مشهدی علی بمن توضیح داد که این موضوع اینطور نیست و اظهار کرد که یك مرکز غیبی وجود دارد که آنجا را هیچکس نمیشناسد ودستورات را همهمان مرکز غیبی میدهد! و پذیرفتن عضو هم با این شرایط است که پس از اینکه تحقیقات کاملی در اطراف اخلاق داوطلب خوشنامی فامیل او بعمل آمد ورقه عضویت صادر میکنند وما باید درخواستی نوشته و بآن مرکز غیبی بفرستیم تا شاید پذیرفته بشویم ! این درخواست تهیه و تسلیم کردید پس از مدتی برگهای عضویت بشمارهٔ ۲۶ و ۲۷ بدست ما رسید وما را بمرکز غیبی دعوت کردند و با کمال حیرت و تعجب مشاهده کردیم که بداخل خانه ای دلالت شدیم که بهیچ عنوان روشنائی نداشت

و کسانیکه باما صحبت می کردند در تاریکی برق اسلحه آنان مشاهده میشد و در ظلمت تاریکی کوچکترین علامتی جهت شناسائی از آنها مشاهده نکردیم و تعهدات کتبی از ما گرفته . و معرفی چند نفر جوان پاك ورشید و فداکار را از ما خواستار شدند و علاوه کردند که فدائیان باید اجرای اوامر مرکز غیبی را بدون مسامحه و تعلل انجام دهند؛ حفظ اسرار مرکز غیبی و انجام امریکه باقرعه بیکنفر اصابت و صادر میشد جزو شرایط اساسی بود ؛ عدم تعدی و تجاوز بمردم و برعکس ابراز محبت و همدردی بـا آنان و حفظ اخلاق حسنه و رفتار پسندیده توصیه شده و عدم تماس با مستبدین و امثال آنها را تاکید کردند . این تعهدات را کتباً از ما گرفتند و گفتند وقتیکه تعداد شما بده نفر برسد حفاظت و حراست محله شما در شبها بشما واگذار خواهد شد سپس خانه مرکز غیبی را ترك و بمنزل خود برگشتیم .



گفتار شانزدهم

فدائیان با چه شرایط انتخاب میشدند

چنانکه در بالا نوشتیم فدائیان در تحت شرایط دقیقی انتخاب میشدند صرف نظر از اینکه خودشخص داوطلب باشد یا او را دعوت بکنند قبل‌ازمذاکره مستقیم با خودداوطلب محرمانه‌دراطراف اخلاق اووافرادعائله‌او بررسیهای کاملی میکردند پس از اینکه گزارش رضایت بخش میرسید آنوقت مذاکرات شفاهی شروع شده و در درجه سوم تعهدات کتبی گرفته‌میشد. یکی از سنگینترین شرایط این بوده که پس از تعهد ودریافت عنوان فدائی ملزم بود کلیه اسرار را حفظ بکنند .

اگرخلاف او ثابت میشد جانش دچار خطربود چنانکه بعدها خواهیم دید یوسف خز دوز راباتهام بروز دادن اسرار در روزروشن گلوله‌باران کردند

بنا بتوضیح بالا انتخاب ومعرفی فدائی محتاج بررسیهای کامل بودپس‌ازتحمل زحمات فوق العاده اشخاص ذیل وپذیرفته شدند .

۱ - میرابوطالب (هنوز زنده‌است) ۲ - مشهدی‌علی‌جوان (کشته‌شده است) ۳-شاطرخلیل (زخمی‌شده) ٤-محمدحسین برادرشاطرخلیل ٥ - مشهدی‌عبدالرحمن (زخمی‌شده) ٦ - کربلای رحیم معروف‌بقورخانه‌چی ۷ - کربلای رضا (کشته‌شد) ۸ - محمدآقا عموزاده اینجانب(کشته شد) ۹ - شاطررضا(کشته شد) .

۱۰ - موسی‌خان (نوه عموی اینجانب) (کشته‌شد) ۱۱ - شاطرمحمد حسین برادرمحمدصادق‌خان‌معروف که‌بعدأرئیس‌مجاهدین‌محله‌ماشد(کشته‌شد)۱۲-حضری گوران (کشته شد) ۱۳ - قاسم گوران (اولین قربانی‌مجاهدین) ١٤- اینجانب(دو دفعه زخم برداشتم) .

چنانکه ملاحظه میشود از ١٤ نفرهشت نفربامروزمان شربت شهادت نوشیدند وچند نفردیگرهم زخم برداشتند وتاآنجائیکه‌اطلاع دارم بجزاینجانب‌میرابوطالب همه‌وفات یافته‌اند از تاریخ ورودا‌شخاص فوق‌الذکر ببعد درمحله چرنداب پاسداری درشبها برقرار گردید .

گفتار هفدهم

طرز پاسداری و علامت مخصوص فدائیان

بامرور زمان دراکثر محله‌های تبریز فدائیان پاسداری میکردند و بطور محرمانه حدود محلات معین شده بود وهیچ دسته مجاز نبود که از آن حدود تجاوز بکند دراین ایام که هنوز کلانتریهای سابق که توسط کدخدا وفراشباشی و وفراش اداره میشد گاهگاهی بین‌فدائیان ودسته های‌فراش بنام گزمه تصادمات خونینی‌پیش میامد دسته های فدائیان که در اثنای گردش وپاسداری باهمدیگر مصادف می‌شدند میبایست توسط رمزی همدیگر را بشناسند !! این علامت جمله (یاعلی‌الاعلی) بود ولی بعد ها فراشها این رمز را بدست آورده وسوء استفاده ها کردند چنانکه شبی در خیابانیکه منتهی بباغ معروف به توماس میشد دسته پنج نفری ما با دسته فراشها مصادف شدند وهمان رمزرا گفتند و بی‌پروا خیلی نزدیک‌آمده تاده قدمی رسیدنــد وقتیکه عده دسته مارا کمتر یافتند بدون درنگ باششلول ما را هدف تیرقراردادند تیر کلاه مرا سوراخ کرده تا خواستم بجنبم دیدم‌پشت سرمن کسی‌بخاك افتاده‌است. چون در آئین فدائی فرار یکی از جرمهای سنگین بود بدون اینکه بخود ترس و واهمه راه بدهم فرصت ندادم که حریف تیردوم را خالی بکند قاتل راگرفتیم وبقیه فرار کردند قاتل‌خان علی نام داشت که خود اوهم گوران بود سپس درتاریکی شب تشخیص دادیم که قاسم‌خان که پشت سر اینجانب بوده از پیشانیش تیر خورده و در حال اغماء میباشد وقبل از اینکه بمنزلش‌برسانیم جان سپرد. درتبریز‌قاسم خان‌اولین قربانی مشروطه بعد از تشکیلات فدائیان بودخان علی را مطابق‌دستور مرکزغیبی ویا بعبارت دیگر مرحوم علی مسیو بارك تسلیم کردیم . کلاه سوراخ من‌هم وسیله



(عکس ۱۱) شجاع نظام آماده حمله میشود

تفریح دوستان گردید . بعداز این علاوه برذکریاعلی الاعلی هرشب اسم شب علاحده بما میدادند. این گرفتاری خانعلی کـه خودش یکی از لوطی های معروف محسوب و دارای سوابق قتل و جنایت زیادی بود شهرت پیدا کرده وتأثیر عمیقی بخشید و بخصوص فراشها که فدائیان را ندیده و نمی شناختند بیشتر دچار رعب و هراس گردیدند بنابراین مدتهای طولانی کدخدا ها وفراش بـاشی ها بـدون نتیجه زحمت میکشیدند تا بتوانند فدائیان رابشناسند وموفق نمیشدند. چنانکه میدانیم هـر عمل سری تأثیرش صد برابر کارهای آشکار میباشد لهذا یکعده جوانهای بیتجربه و یـا مردان ستمدیده وترسو وبی دست وپای دیروزی درنتیجه سازمان صحیح ودستورالعمل های بیریا ولوله وتزلزل وهراس غیرقابل وصفی درارکـان متصدیـان ظلم وستم و جنایتکاران دیروزی بنام فراش وتشکیلات استبدادی انداخت ایامی رسید کـه این فراشها شبها جرئت نداشتند که از محل مأموریت خودشان خارج بشونـد بخصوص بامرور زمان بتعداد فدائیان افزوده شد وفراشان بکلی منزوی شدند!



گفتار هیجدهم

انجام مأموریتهای خطرناك

ممکن است عده‌ای این یادداشتها را مثل رمان تلقی بکنند؛ ولی نگارنده عقیده دارم باید هر کس مشاهدات خود را بنویسد تا حقایق روشن شود اهمیت موضوع ازاین نقطه نظر است که عده معدودی از اشخاص مطلع و تاجر و یکعده کاسب کار و صنعتکار وخدمت گزار جزء دور یکدیگر جمع شده ومیخواستند باچهره‌های زرد و دستهای لرزان ودلهای خون وشکم گرسنه وجیب‌های خالی یك تشکیلات عظیم را بعنوان اصول استبداد وخودکامگی سرنگون بکنند !!! اگرچه دراین ایام سرتیپ های ما تیپ نداشتند وتفنگهای سربازان ما چندین سال بودزنك زده و از حیز استفاده خارج شده بود وفراشهای ما در اثر معتاد شدن بالکل و تریاك رشادت و مردانگی را از دست داده بودند باوصف این کلیه وسایل کار دردست آنها بود وآنها بودند که طبقه سوم وچهارم را قابل توجه و اعتنانمیدانستند، همانها بودند که سالهای سال در مقابل مظالم و عملیات جنایتکارانهٔ خود کوچکترین ایستادگی و حتی اعتراض را ندیده بودند !! وقتیکه می دیدند از مرکز غیبی نامه تهدید آمیزی بفلان شخص بانفوذ رسیده است سخت عصبانی شده و بردرندگی و بدکرداری خودمیافزودند ؛ ولی فدائیان مرعوب نمیشدند ؛ حسن جریان کاردرمیان فدائیان این بود که فدائیان دستور بده خود وبعبارت دیگر اعضای کمیته مرکزی را نمیشناختند و اینها را مافوق بشر تصور کرده وجود آنها رادور ازسهوواشتباه بشری میدانستند اینك دستور آنها را با جان ودل انجام میدادند . یکی از علل رعب‌آسای سازمان فدائیان سری‌ماندن کارهای آنها بودچنانکه بعدها خواهیم دید وقتیکه سازمان آنها آشکار شده وعنوان

مجاهدی بخود گرفتند آن تأثیر فوق‌العاده را ازدست داد .

حدود دستورات مرکز غیبی دردرجه اول با ارسال‌نامه‌ها واخطارهای کتبی بود که مستبدین را وادار میکردند که دست ازمخالفت‌های خود واقدامات خطرناك نسبت باصول‌مشروطیت بردارند - این نامه‌ها بااصول قرعه کشی توسط فدائیان‌ارسال میگردید‌وضمناً باقرعه دو نفررا بعنوان کمك مأمور انتخاب میکردند که‌مأمور اولی میبایستی بمحض اینکه تشخیص داد دراثنای انجام وظیفه گرفتار میشود فوراً‌خودرا بکشد و در صورتیکه در این کار موفقیت حاصل نکنند آن دو نفر کمك این وظیفه را انجام بدهند واگر مأموراصلی پس‌ازموفقیت دراجرای امریه دچار خطری‌میشد این کمك‌ها برای نجات‌او اقدام‌میکردند همچنین درجیب‌مأمورین نبایستی کوچکترین نوشته ویا علامت که معرف آنها باشد یافت شود ؛ این‌قبیل تعلیمات را شبها دراطاق های تاریك بفدائیان میدادند که همدیگر را نشناسند و نفهمند که دستور دهنده و معلمشان کیست ؛ همچنین بفدائیان تلقین شده بود که درصورت گرفتاری درمقابل زجر و شکنجه هم باشد اسرار را بروز ندهند .

چنانکه بعداً خواهیم دید بعضی فدائیان‌رادستگیر و چهارمیخ کشیده وصدها زجر و شکنجه‌های دور از بشریت در حق آنان اجرا کردند ولی این جوانمردان همهٔ آنهارا تحمل کرده و اسراررا نگفتند وجان سپردند . اینهارا مخصوصاً‌مینویسم تا بعضی اشخاص پول‌پرست و سست عنصر و شیاد که با حقه‌بازی تا مجلس شورای ملی راه یافته و بنام شهدای راه آزادی صحبت میکنند بخوانند و پیش خود خجل شوند و بدانند که درنتیجه چه فداکاریها این مجلس شورای ملی بوجود آمده‌است و الان دچار چه هرج و مرجی شده است و بترسند ازآنروزی که نسل آینده هم آزادی را ازانحصار این‌قبیل اشخاص ابن‌الوقت بی‌مسلك وناشایسته بیرون بیاورند.

گفتار نوزدهم

چند تابلو ازکارهای خنده‌دار فدائیان

فدائیان درنتیجه موفقیت‌های پی‌درپی شاد شده و گروه مستبدین را ازصحنه عملیات بشدت عقب زدند . درچنین‌ایامی خبر رسید که رحیم‌خان چلبیانلو مأموریت پیدا کرده است که وارد تبریز شده رهبران و فدائیان را دستگیر نماید این بود که بفدائیان تعلیماتی داده شد که هر دسته در محلهای خود بچند گروه تقسیم و سر راه‌های‌ورود بشهررا حفاظت و ازورود رحیم خان‌ممانعت بکنند . بنابراین شبها با کمال جدیت از تبریز پاسداری میشد ؛ فدائیان درمراحل اولی از این قبیل کارها بی‌تجربه و بعبارت دیگر خام بودند ؛ دومثال زیر درجهٔ سادگی‌و بی‌تجربه‌گی آنهارا نشان میدهد : شبی دسته فدائیان چرنداب و لیل آباد بگروه هائی تقسیم شده و ده نفری مأموریت پیدا کردیم که در سمت غربی باغ معروف به توماس پاسداری بکنیم . جایگاه پاسداری ما درخیابانی‌بود که ازسمتی بدهات جنوب شهر وازطرفی بطرف آبادیهای سردرود ویالیقوان و اسپراخون وانرجان وآخی‌جان و بالاخره به آبادی باسمنج منتهی میشد . درحینیکه شب تاریك بود و ما مشغول پاسداری بودیم یکمرتبه یکی از رفقای ما درتاریکی اشباحی را نشان داده وگفت که‌من‌سواره‌های رحیم‌خان را می‌بینم ، سپس اصرار کرده وگفت به‌بینید تفنگداران رحیم‌خان‌درآن طرف باغ در بالای دیوار مشاهده میشوند و عقیده داشت که اینها میخواهند ازاین باغ وارد شهر شوند ، درتاریکی‌شب مشاهده میکردیم که درانتهای خیابان اشکالی بشکل آدم بنظر میآیند وگاهی تکان هم میخورند : شروع بشور کردیم یکی‌ازما اظهار کرد که ما ده‌نفر درمقابل سپاه رحیم‌خان چکار بکنیم ؟ و پیشنهادات عجیب و

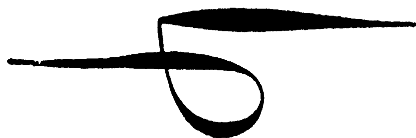
غریبی میکرد ، درهمین بین یکمرتبه یکی از رفقا دیوانه‌وار تیری بطرف آن‌هیاکل خالی کرد و بدون درنك دیگران هم تبعیت کرده و شروع به تیر اندازی کردند ، طولی نکشید که از کلیه سنگرهای پاسداری صدای تیراندازی شنیده میشد ، لابد درشهرهم خیال کردند که جنك با سپاه رحیمخان آغاز شده ولی با اینهمه درصف اشکال کوچکترین تغییری پیدا نشد ؛ بعقیده بعضی از فدائیان عدم تغییر اشکال هم دلیل بر عدم مهارت در تیراندازی تشخیص داده و میگفتند که در شب تاریك قراول رفتن ما غلط است ولی تعجب‌میکردیم که چرا سواران رحیمخان پاسخ تیرهای مارا نمیدهند ؟ و اینراهم حمل بروزیدگی و رشادت آنها میکردیم لیکن روشنائی صبح مارا از اشتباه بیرون آورد و دیدیم اینها بجز سر درختان چیزی دیگر نبودند .

مثال دیگر : شب دیگر سنگر پاسداری ما جلو سردرب باغ عین‌الدوله بود این خیابان نسبتا راه زنده‌ئی بود که دهقانان آمد و رفت میکردند ، تا نصف شب آسوده بوده و برای هم قصه میگفتیم ، از فداکاری فدائیان رشید تعریف کرده و بروان کشتگان درود میفرستادیم . مخفی نماند نظر باینکه من جوانترین فدائیان بودم برای رفع این‌نقیصه سبیلهای مصنوعی داشتم تا درتاریکی شب درمیان‌فدائیان حرفم اثر داشته باشد ؛ یکی از فدائیان که نسبتاً تجربه دیده و سفر کرده بود گفت که درشبها صدای پای اسب را باگوش‌دادن بزمین از چند فرسخ میشود شنید و برای اثبات ادعای خود روی زمین خوابیده وگوش را روی زمین گذاشت و بما گفت که من صدای سم اسب را میشنوم !! صدای خنده بلند شد ، همه او را مسخره کردند ولی‌او قسم خورد آنچه میگوید راست‌است ، همه حضار دراز کشیده و گوش‌بزمین گذاشتند وباکمال تعجب حرف اورا تصدیق کردند ، مدتی‌طول کشید ولی‌باکمال حیرت صدا هردقیقه قویترمیشد وبالاخره شبح اسب‌سوار ازانتهای‌خیابان درتاریکی مشاهده گردیدآنوقت‌ماحدس‌زدیم که این‌پیش‌قراول‌سپاه‌رحیم‌خان است‌شروع بشور کردیم گاهی بدوقسمت‌تقسیم‌شده پنج‌نفرآنطرف خیابان و پنج‌نفر این طرف‌خیابان موضع گرفتیم . بعد یکی از فدائیان وضعیت رااصلاح ندیده گفت یکجا باشیم و همان کار را کردیم پس از چند دقیقه گفت این شوخی نیست ونمیشود با این وضع جلو سپاه راگرفت باید درتوی باغ بایستیم پایه های سر درب باغ را سنگر قرار دهیم

بالاخره وارد باغ شدیم پس از چند دقیقه یکی از رفقا گفت شما هیچ تجربیاتی ندارید و نمیدانید افراد رحیم‌خان ما را با این وضع فوراً تلف میکنند. باید درب را ببندیم آنوقت هر کس جلو تر آمد بزنیم این پیشنهاد را هم گوش کرده و بکار بستیم.

پس از چند دقیقه یکی دیگر از فدائیان گفت در مقابل هجوم سواران رحیم خان با این وضع نمیشود مدافعه کرد این در را فوراً میشکنند بایست پشت در را با چیدن سنگهائی محکم بکنیم و بالاخره اینکار راهم کردیم. تا این وقت اسب سوار صد متری رسیده بود با کمال دست پاچگی تفنگها را پر کرده و قراول رفته آماده جنگ شدیم.

اسب سوار به چند قدمی رسید یکی ازما ها بخودش جرئت داده گفت شما کی هستید؟ اسب سوار که هیچ انتظار همچو صدائی وهمچو پرسشی دردل شب نداشت وحشت زده فریاد کشید که من شیر فروشم ازده شیر میآورم. وقتیکه این پاسخ شیر فروش را شنیدیم سنگها را از پشت در برداشتیم.



گفتار بیستم

اولین نطق علی مسیو برای فدائیان

بما خبر دادند که در محله ارمنستان با رمز مخصوصی همدیگر را به بینیم مطابق دستور میبایستی ازهر گروه فقط دو نفر انتخاب و حاضر بشوند ؛ساعت مقرر درمحله ارمنستان درسالن بزرگی حاضرشده مطابق معمول در تاریکی مطلق شخص ناشناسی برای حضار صحبت کرد و با این بیت آغاز سخن نمود :

ندیدی که چون گربه عاجز شود   بر آرد بچنگال چشم پلنگ

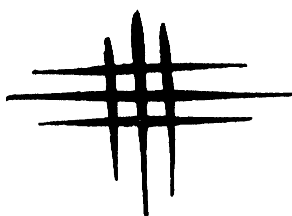
و گفت ما از خطر نمیترسیم چون مستغرق درخطریم !! ما که اسلحه برداشته‌ایم مثل مستبدین میل نداریم کسی را بدون تقصیر بکشیم ما وظیفه سنگین بعهده گرفته‌ایم ولی بیاری خدا این وظیفه را انجام خواهیم داد . دشمنان ما خیلی قوی هستند ولی ایمان بکار های خودشان ندارند و بر عکس ما ظاهراً خیلی ضعیف بوده ولی از روی ایمان اقدام میکنیم ! ای هم مسلکان عزیز باید بدانید درچه راه پرخطری قدم گذاشته‌اید ! برای هموار کردن شاهراه آزادی باید جان نثار کرد ! عنوان فدائی را برایگان نمیشود بدست آورد !! باید در واقع فدائی شد ! اگر کسانی در میان شما هستند که از جان یا از ثروت خود میترسند فوراً باید استعفا بدهند . زیرا این کار کار پرخطری است ممکن است به شماها مأموریتهای پر خطر تری داده شود انجام این مأموریتها اجباری است درصورت مسامحه یا ارفاق یاهر فکری که منتهی بعدم انجام وظیفه باشد مسامحه کار محسوب وسخت مجازات خواهد شد . شما باید از هفتاد ودو تن شهدای کربلا سرمشق بگیرید . با اینکه آنها میدانستند کشته خواهند شد قدم عقب نگذاشتند . شما هم وارد میدان جانبازی شده اید و باید بدانید شما ها برای



(عکس ۱۲) دسته تفنگداران سرخاب

خوردن و آشامیدن وعیش و نـوش دعوت نشده اید بلکه برای گرفتن حق حیات و آزادی خودتان در میدان جانبازی قدم گذاشته اید .

ملت ایران چندین صدسال است که اسیراست ، شما دورهم شده اید که زنجیر اسارت را پاره کنید . ولی باید بدانید شما تنها و بی یارویاور نیستید . ازآن روزیکه قدم باین راه گذاشته اید از دور چشمانی ناظر کردار، و گوشهائی سامع گفتار شما است چنانکه یك خطری در حق یکی ازهم مسلکان شما پیش بیاید وجانش تلف شود مطلقا قاتل او کشته خواهد شد و بازماندگان او ازطرف فدائیان هم مسلك خودنگهداری وپرستاری خواهند شد وتاریخ نام اورا با احترام وتجلیل خواهد نوشت ناطق سپس از جریان انقلاب کبیر فرانسه شرحی داده و بسخنان خود خاتمه داد و حضار متفرق شدند . بعد ها فهمیدیم که سخنور مرحوم علی مسیو بوده است .



فصل چهارم

توپ بستن مجلس شورای ملی

تجزیه و تحلیل

برای اینکه روشن شود چرا محمدعلیشاه از تاریخ ٤ جمادی الاول تا ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲٦ بباغ شاه نقل مکان کرده و وسایل نابودی مجلس شورای ملی را فراهم و به آسانی هم موفق شد . ولی پس از یازده ماه محاصره تبریز وعدم موفقیت ازسلطنت ایران خلع واز ایران تبعید گردید . لازم آمدسیر وجریان این موضوع قدری شرح داده شود .

قبلا خوب است اوضاع محیط تبریز قبل‌ازمشروطه را بااوضاع محیط تهران مقایسه وعوامل آنها را بررسی نمود .

بنظر اینجانب چهار بخش زیر را باید مطالعه کرد:

بخش ۱ ـ اوضاع تبریز قبل‌ازمشروطه ومظالم محمد علیمیرزا در آذربایجان

بخش ۲ ـ تأثیر همسایگی روسیه در آذربایجان و فشار زندگی در محیط آزاد مردان .

بخش ۳ ـ تأثیر توقف محمد علیمیرزا در تبریز وسعی دولت روسیه در جلب توجه او بسوی روسیه .

بخش ٤ ـ لیاخوف از محیط خوب آلود تهران استفاده کرده ومجلسیان را غافلگیر کرد .



(عکس ۱۳) محمد علیشاه

بخش اول ازفصل چهارم

اوضاع تبریز قبل از مشروطیت

اگرقدری بعقب برگردیم واوراق تاریخ آذربایجان را ورق بزنیم خواهیم دید که محیط تبریز هیچوقت آرام نبود ومردم بیدار تبریز از اوضاع حکومتهای سست پایه ایران ناراضی بودند . این عدم رضایت را باید در وقایع ایام جستجو کرد . اگر چه داستانهای شور انگیز حاجی اله یار - حلاج اوغلی وزینب پاشا تا امروز نوشته نشده است ولی دهان بدهان بنسل معاصر رسیده و کم وزیاد هر کس ازهنرنمائیهای آنان مستحضر است. این داستانها(که آلمانیها فولك لر میگویند) حماسه های پر ارزش رشادت وهنرنمائیهای سواره های (شوارسه هـزارین) اطریشی وآلمانـی رابخاطر میآورد . (۱) .

حاجی اله یارهم مثل سواره‌های مذکور تازنده بودبابیگلربیگی‌هاو کدخدا ها می‌جنگید وچندین بیگلربیگی را درمحل حکومتی خود او بقتل رسانیده بود و همه وقت قضات راتهدید میکرد که در صدور رای خود حقوق ضعفا و بیچارگان را رعایت نمایند وبالاخره دراین راه بادست حکومت جابر بقتل رسید .

باید باین موضوع توجه مخصوصی داشت که حاجی اله یار را افکار عمومی تقویت مینمود وعده‌ای ازجوانمردان ویرا حمایت وهزینه زندگیش را مردم بطورمحرمانه تأمین میکردند پس از کشته شدن حاجی‌اله‌یار افکارعمومی حلاج اوغلی رابمخالفت باحکومت جابر وادار نموده است .

(۱) یکعده مردان فداکار که لباس سیاه پوشیده وشبها برعلیه حکومت جابری که برنفع ملل بیگانه کار میکردند حمله برده و روزها مجدداً دردامنه کوهها وغارها زندگی میکرده‌اند !

گفتار بیست و یکم

حلاج اوغلی (۱)

حلاج اوغلی از محلهٔ خیابان بوده ودر آنجاشهرتی بدست آورده و کم وزیاد در سبک حاجی اله یاردست بکار شده وحتی یکقدم هم فراتر گذاشته واز ثروتمندان پول گرفته و بفقراو بیوه زنان و یتیمان میداد واز مفهوم قصه ها معلوم میشود که طرفدار تعدیل ثروت بوده است .

---

(۱) حلاج اوغلی چون ریش نداشت

شانه راچنان محکم بگوشت صورت خود کوبید که شانه جاگرفت! درمحله ما پیرمردی بنام مشهدی علی معروف به بیم بود (چون تکیه کلامش بیم بود لهذا مشهدی علی بیم میگفتند) او یکی ازهمقدمان حلاج اوغلی بوده وشانس آورده وزنده مانده بود !

این پیر مرد زنده دل هیچوقت ریشش بیرنك وحنا نبوده وباگردن افراشته وچشمان نافذبا قدمهائی سنجیده ومتین طی طریق میکرد ! او عاشق جوانمردی های حلاج اوغلی بوده وخودش هم دارای صفات حسنه بود !کسی از زبان او دروغ نشنیده واحدی سراغ نداشت کـه حق کسی راضایع کرده باشد باوجود پیری کارمیکرد وبا دست رنج خود نان میخورد! درسخن این مرد اثرسحرآمیزی وجود داشت . نگاه نافذ او مردم را باطاعت واداروا ختلافات مردم را باکدخدامنشی حل وفصل کرده و درمیان مردم احترام فوق العاده داشت و اورا پدر بزرك مینامیدند .

در ایام انقلاب مشروطه پا در میان آزادیخواهان داشت و اندرز های او برای جوانان مجاهدتأثیر شگرفی داشت . فدائیان سرگذشتهای حلاج اوغلی را باکمال میل ازربان او میشنیدند بخاطردارم شبی چنین گفت : در میان جوانمردان رسم بود هرجوانیکه میخواست اعلان جوانمردی وقداره بندی نماید میبایست درمحله خیابان پاشنه کفش خود را درروی پیکر شیر سنگی بکشد ولوطی های آنزمان هم برای امتحان سعی میکردند که پاشنه های اورا بخوابانند وبعبارت دیگر جرات و چالاکی او را بیازمایند ! روزی حلاج اوغلی درپهلوی مجسمه شیرسنگی که سنبل و علامت پهلوانی بود حاضر شده وپاشنه های گیوه خودرا کشید طولی نکشیدعده‌ای قداره بند اطراف اوراگرفته ورئیس آنان گفت اگر میخواهید وارد جرگه ما بشوید باید مراحل لازم را طی بکنید ووقتی که حلاج اوغلی را جوان وبدون ریش دیدند سخت عصبانی شده ومن باب بهانه (درآن ایام جوان وبیریش حق دخول در جرگه جوانمردان را نداشت) رئیس آنان شانهٔ از جیب خود بیرون آورده وگفت رفقا این شانه

داستان حلاج اوغلی خیلی مفصل است میگویند در روز روشن کسی او را نمیدید ولی شب که میشد در همه جا حاضر و ناظر بوده و با کثر پشت بامها میرفت وازسوراخ بخاری‌ها بصحبتهای مردم گوش میداد و نیازهای مردم را لبیك میگفت.

من جوان بودم مشهدی علی یکی ازهمراهان حلاج اوغلی که زنده مانده بود حکایت میکرد که درمحله ماشبی درمنزل بیوه زنی در میان سه نفرصحبت از حلاج اوغلی بود بیوه زن میگوید اگرحلاج اوغلی درپشت بام است خواهش میکنم فردا یك بار ذغال برای من بفرستد که این سرمای زمستان را سپری کنم ویك دختر بزرك سالی هم میگوید من که شوهر نکرده‌ام آرزوی من این است که حلاج اوغلی مرا بیکی از همراهان خود بزنی بدهد بشرطیکه خرج عروسی را هم خودش قبول بکند . و سومی اظهار میکند که اگر حلاج اوغلی مرد با غیرتی است بایدشرفراشباشی را از سرما کم بکند و باید بداند که ناموس کمتر زنی است که از دستبرد این مرد شرور درامان باشد و هریك دراطراف تقاضای خود شرح مفصلی میدهند ! راوی میگفت حرف آخری تمام نشده بود که در باز شده مرد خوش قیافه‌ای باچهره خندان وارد اطاق شد و با کمال مهربانی انجام خواهشهای آنانرا قبول کرده و راجع بظلم وستم فراشباشی توضیحات بیشتری خواست و پس از اینکه صدق بیان زن را ادراك کرد قول داد که تا یکهفته دیگر حساب اورا تصفیه نماید . وفردای آنروز یکبار زغال بصاحبخانه فرستاد و چند روز دیگر هم عروسی زن دیگرانجام وخرج عروسی را هم حلاج اوغلی

بقیهٔ پاورقی صفحه ۸۰

در ریش هرکس بند نشود جزای او راکف دستش خواهیم گذاشت این پیشنهاد ازطرف لوطیها بـا خوشحالی تلقی گردید ! وهمه متوجه حلاج اوغلی شدند که ببینند چه عکس‌العملی نشان خواهد داد . حلاج اوغلی یك نگاه عمیقی بحریفان کرده و نگاهی هم بدسته شیر ماهی خنجر خود نموده و شرط را پذیرفت ! حضار یکی یکی شانه راگرفته وبه‌ریش انبوه خود میزدند تا نوبت به حلاج اوغلی رسید او ریش نداشت سهل است هنوز مورچه درصورت وی بند نمیشد ! از هر طرف گوشه چشمها متوجه او بود ! ودلها به طپش افتاده بود که ببینند عاقبت کار بکجا خواهد رسید ! حلاج اوغلی فکرخودش را کرده بود وآنان را زیاد در انتظار نگذاشت شانه راگرفته وورندازکرده واو را طوری محکم و قایم بصورت خود زد که دندانه های شانه بگوشت صورتش فرورفته وبا برجا ماند مشهدی علی بیم که خودش یکی ازحضار آن مجلس بودمیگفت این تصمیم ناگهانی وانجام آن باندازه‌ای غیر منتظره و فاتحانه بودکه همه جوانمردان خجلت زده شده وعرق سرد از سروصورت آنان سرازیر شد ! و با اشاره سردسته لوطیان حضاردستشان را بطرف حاج اوغلی درازکرده واورا بحلقه زنجیر جوانمردان پذیرفتند مشهدی علی بیم میگفت تا حلاج اوغلی زنده بود جای زخم تیغه های شانه در طرف راست صورت او مشاهده میشد .

میدهد یکهفته پایان نیافته بود که فراشباشی از آلت رجولیت محروم گردید. میگفت پس از اینکه داستان فراشباشی به گوش بیگلربیکی رسید دستورداد پنجاه نفر ازمعروفترین ششلول بند ها را دعوت نموده و بهمه آنان تفنك و فشنك بدهند تـا حلاج اوغلی را بگیرنـد . بارها خود بیگلربیکی شبها درمیان تفنگچی ها حاضرشده و بآنان تعلیمات دستگیری حلاج اوغلی را میداد دریکی از همان شبها غفلتاً در تالار بازشده حلاج اوغلی وارد سالن میشود رنك از رخسار فـراشها میپرد دلها می طپد همه بیحرف و سر خجلت راپائین انداخته ومثل قالب بیروح درانتظارعاقبت شوم خود دقیقه‌شماری میکنند. حلاج اوغلی میگوید آقایان من شنیدم که شمامامور یت پیدا کرده‌اید که‌عقب من بیائید ولی من خودم آمده‌ام که برای شما زحمت نباشد وجناب بیگلربیکی هم اکنون تشریف میآورند که حضوراً دستور بدهند. دراین اثنافراشها بیگلربیکی رادست بسته بین لنگه‌های دردرحالی مشاهده میکنند که وی درمیان برادران حلاج اوغلی ایستاده‌و از کثرت ترس وخجلت سرش راپائین انداخته است این منظره کافی بود که تفنگچیهای بیگلربیکی تسلیم شده واسلحه خود را تحویل بدهند حلاج اوغلی بـرای شوخی و مزاح دستور میدهد بیگلربیکی راخوابانده وروی سینه پرموی‌او مقداری جوریخته وبخورد بز گرسنه ای بدهند وپس از تماشای این صحنه و بدست آوردن مقداری تفنك و فشنك تالار را ترك میکنند .

از سخاوت حلاج اوغلی هم قصه‌های زیادی تعریف کرده و میگفت حلاج اوغلی اگردر راه آبادیها برهگذر فقیر یا خارکن یـا پیرزن دهاتی برخورد میکرده سکه طلائی کف دست او میگذاشته ومیگفته اگر مرااز تو پرسیدند شتر دیدی ندیدی این موضوع بعلت این بوده است که بیست‌وچهارساعته عقب حلاج اوغلی میگشتند .

ضمناً از رفتارغیرانسانـی ووحشت آور فراشها قصه هـای بیشماری حکایت میکرد ازآنجمله میگفت فراشهاوقتیکه‌سراغ حلاج‌اوغلی را در کوچه‌ای‌میگرفتند ازترس اووارد آن کوچه‌نشده و عمداً بکوچه دیگرحمله کرده وفرصت میدادند که حلاج اوغلی فرار کند وضمناً درچنین مواردی فرصتی بدست آورده وبعنوان اینکه بحلاج اوغلی کمك کرده‌اند خانه‌های اشخاص متفرقه که تنها تقصیر آنها ثروت آنان بود غارت کرده وخودآنان را نیز درسیاهچالها زنجیر میکردند و تـا آخرین دارائی

اورا از دستش نمیگرفتند آزادشان نمیکردند .

گوینده اظهار میداشت هرعائله‌ایکه یکدختر ویاپسری خوشگل‌داشت‌برای رهائی ازدست جاسوسان بیگلربیگی وولیعهد آنانرا در زیر زمینها و مکانهائیکه ازنظر هاپنهان بود نگاه‌میداشت تا بتوانند ناموس خود را حفظ بکنند !

هریك از این وقایع دهن بدهن مردم میگشته و ازخدا میخواستند که بحلاج اوغلی قدرت بیشتری عطا فرماید تابتواند ریشه ظلم و ستم را براندازد باوجودیکه دراین‌موقع بیست سال از تاریخ قتل حلاج اوغلی گذشته بود باز مردم باگریه وتأثر واقعه قتل این مرد فداکار را حکایت میکردند .

بطوریکه میگفتند داستان قتل‌اوهم‌آخرین صحنه جوانمردی اورا نشان‌داده است‌ابتداجاسوسان دولت محل‌او را به بیگلربیگی‌اطلاع داده واز نصف شب اورا محاصره وصبح زود تیراندازی آغاز میشود . چون تعداد نفرات او نسبت بفراشها خیلی کم بوده بنابراین افرادش تلف میشوند ضمن جنك وگریز چندین باغ عوض کرده‌وسعی‌میکند که مثل‌همیشه خودش‌را نجات دهد ولی‌طولی نکشیده که برادرش زخم سنگینی برداشته وقادر براه رفتن نمیشود حلاج‌اوغلی حاضر نمیشود برادر زخمی خود را بدشمن بدهد واو را هم در دوش خود می‌برد میگفتند حتی از بلند ترین دیوارهاهم‌باهمان وضع بالارفته وخودو برادرش‌رانجات میداده‌است ولی‌طولی نمیکشد خودش هم زخمی گردیده و ناچارمیشود اطاق باغ را سنگر کند با وجود این صدها فراش وسرباز جرات نمیکنند که وارداطاق شوند و بالاخره ناجوانمردانه سقف اطاق را سوراخ ، و علوفه آلوده به نفت راپائین ریخته وآتش میزنند و بدین قسم بحیات سرتاپا رنج حلاج اوغلی که ارکان حکومت ظلم و بیدادگری رامتزلزل کرده‌بود خاتمه میدهند .

پس‌ازاین فاجعه دراغلب‌منازل‌مردم‌عزای‌عمومی برپا شده وبرای‌حلاج اوغلی اشك میریختند وعقیده داشتند که روح پرفتوح او بعرش اعلا صعود کرده وهمه وقت ناظر مظلومان و بی‌پناهان میباشد .

گفتار بیست و دوم

داستان زینب پاشا

هنوز هم نام زینب پاشا ورد زبان مردم آذربایجان است و هر زنی که ابراز رشادت ودلاوری نماید میگویند زنی است مثل زینب پاشا.

بطوریکه شنیده‌ام شهرت زینب پاشا از واقعه رژی توتون ببعد بوده است چنانکه تاریخ ضبط کرده است. موقعیکه ناصرالدین شاه امتیاز توتون را بانگلیسها داده بود در آذربایجان مردم از اجرای این امتیاز مانع شده بودند. در آن ایام مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد معروف وروحانی سیاسی که نفوذ فوق‌العاده داشته مریدان خودرا به بازار اعزام ومردم را دعوت کرده بودند که دکاکین خودرا ببندند ومردم هم اطاعت کرده بودند پس از چند روز دولتیان مردم را مرعوب نموده و عرصه را بآنان تنگ نموده بودند در چنین روزگاری یکمرتبه عده زنان مسلح و باچادر نماز که گوشه های اورا بکمر بسته بودند در بازار ظاهر شده دست باسلحه برده و بازار را مجدداً بستند.

پس از این واقعه هروقتیکه ظلم و ستم حکومت جابر از حد میگذشته دسته زنها به سرپرستی زینب پاشا خروج و کانون فساد را ویران نموده وپس از آن از نظرها پنهان میشدند و کسی هم بهویت آنان پی نمیبرد.

باید دانست که ظهور زنها در اجتماعات آنروز بغیر از امروز بود. در آن ایام زنها درمیان جامعه احترام فوق‌العاده داشته وهر مرد وظیفه داشت که شئونات آنان را حتی بافدا کردن جان خود حفظ نماید ووقتیکه عده‌ای از زنان بعنوان جهاد در بازار ظاهر میشدند احساسات مردم شعله ور گشته وسر از پا نشناخته و در یك مدت قلیل بزرگترین مانع را از میان برمیداشتند. این غلیان وقتی بشدت اشد خود میرسیده است که یکی

از آن زنها لچك خود را بعنوان استمداد بطرف مردان پرتاب بکند آنوقت بود که محشری برپا شده ومحکمترین خانه ها از بن و اساس ویران میگردید!

بعضی ها عقیده داشتند که زینب پاشا وهمقدمان او زن نبوده و بلکه همه آنها مرد بوده و لباس زن پوشیده بودندتا شناخته نشوند مسلماً این گروه هم در نتیجه فشار وظلم و ستم بی پایان حکومتهای وقت قدم بعرصه جانبازی و فداکاری گذاشته بودند. یکی از شاهکارهای زینب پاشا این بوده است که در ایام قحطی مصنوعی تبریز انبارهای گندم مالکین را کشف ودر ها را باز نموده و دراختیار فقراء وضعفاء میگذاشته است و کسی هم یارای جلو گیری نداشته است.

آخرین صحنه زینب پاشا، تاراج خانه نظام العلماء بوده کـه درزمان حکومت امیر نظام گروسی اتفاق افتاده بود وتفصیل آن بدین قرار است: در آنزمان که نویسنده شاگرد مدرسه بودم شنیدم که خانه نظام العلماء را آتش زده اند از دائی خودم خواستم که مـرا همراه برده ومحـل غـارت شده را نشان دهد هنوز هـم منظره آن خانه ویران شده را فراموش نکرده ام وخلاصه مشاهدات اینطور بوده: خانه مذکور در کنار میدان چائی واقع شده یکی از نوکرهای نظام العلما که درپشت بام مسلحانه درحال مدافعه بوده تیر خورده و کشته شده بودوخون اوروی ایوان خانه مشاهده میشد وازدر و پیکر خانه ویران شده هنوز هم بوی آتش سوزی بمشام میرسید امیر نظام گروسی که میگویند در این بلوادست داشته دستورداده بود یکعراده توپ هم تاروی پل میدان چائی آورده بودند ولی گویا از او استفاده نکرده بودند!

بطور کلی این وقایع طلیعه تحولات بزرگی بوده وچنانکه میبینیم پس از ختم یك غائله آثار عائلهٔ دیگری نمایان بوده است. گویا خانه ملکی نیز درهمان ایام غارت شده بود.

بخش دوم از فصل چهارم

تأثیر همسایگی روسیه در آذربایجان

گفتار بیست و سوم

رودیك اولین پادشاه روسیه

ملت روس همسایه شمالی ایران است و کلمه روس باغلب احتمال کلمه‌ای است فینی که بمعنی پاروزن است.

من یقین دارم هر ایرانی وطن‌دوستی میل دارد بفهمد که روسیه در ایام سلطنت سلسه پادشاهان ماد که کشور لیدی را به مملکت خود ملحق کردند درچه حال بوده است ویا لااقل بفهمد که در ایام پادشاهان ساسانی اوضاع سیاسی واقتصادی آنان از چه‌قرار بوده است.

ولی متأسفانه برنامه این کتاب اجازه نمیدهد که پاسخ این پرسشها را بنویسم واگر توجه داشته باشیم که روسیه در زمان حکومت (اوزون حسن) از سلسله پادشاهان آن قویونلو در هرج ومرج داخلی غوطه وربوده وامنیت اجتماعی وجود خارجی نداشته وخان‌خانی کاملا حکم فرمائی میکرده‌است مبالغه نکرده‌ایم.

در کتب فارسی قدیمی که کلمه‌روس ذکرشده درمقدمه‌شاهنامهٔ‌فردوسی است موردبحث مانیست که شرح بدهیم درچه تاریخ‌حکومت روسیه تأسیس‌شده‌همین‌قدر بایدبدانیم که تشکیل سلطنت روس‌ازتاریخ ۲۴۸ هجری آغاز میشودونخسین پادشاه روس(رودیك) نام داشته که از سال ۲۴۸ تا ۲۶۶ سلطنت کرده وپس ازاو (الیك)

نامی جانشین او شده که‌تاسال ۳۰۰ هجری درحیات بوده است .

در دوران حکومت رودیك دونفراز کسان وی بطرف جنوب مسافرت کرده وپس از مدتی برشهر کیف دست‌یافته واو را از دست خزر ها که مالك شهر مزبور بوده اند خارج ساخته است .

یکی‌از آن دونفر که (اسگلد) نام داشته تا سال ۲۶۹ هجری در کیف‌سلطنت کرده و درسال (۲۵۱) با ۳۶۰ کشتی بشهرقسطنطنیه حمله برده وتا این ایام ساحل ایران مصون و محفوظ بوده است ولی حمله او بایران‌در سالهای ۲۶۶-۲۶۷ انجام گرفته است.

در تاریخ طبرستان - رویان - مازندران تألیف سیدظهیرالدین مرعشی مذکور است که داعی...در عقب یعقوب بتعجیل برفت‌چون بگرگان رسید برادرش‌محمدبن زید هم بدو پیوست درآن اثنا خبرآمد که کفار بدهستان آمده‌اند داعی بمقابله کفار به‌جهاد رفت ودر شوره دهستان غزا کرده ودوهزارنفر کافر رابقتل رسانید. اگرچه در این شرح نام روس ذکر نشده است ولی از قراین باید همان حمله اسگلد را قبول کرد

از اواخر قرن سوم تا ششم هجری روسها برای تحکیم مبانی حکومت خود سخت کوشیده وبرای ایجاد سلطنت واحد وقوی قطعات‌مختلف روسیه را بهم متصل میکردند. در زمان سلطنت (یاروسلاو) درسال۴۴۶ که‌مثل رودیك که‌از نسل بیگانه نبود موفقیتهای مهمی نصیب او شد .

ولی‌پس‌ازفوت اواولادش‌نتوانستند کشوررا اداره بکنندوزحمات پدرخودرا بهدردادند واین اوضاع تا استیلای مغول یعنی ۶۲۰ ادامه داشته وحکومت مرکزی وجود نداشته است .

درزمان سلطهٔ مغول

در زمان سلطه مغول دوسر کرده بنام (جبه‌نویان) و (سبتای) از کوههای ققفاز عبور و بحدود شبه جزیزه قریم رسیده و دسته دیگر اکثر نقاط روسیه‌را در نوردیدند .

علاءالدین جوینی مولف کتاب مهم تاریخ جهانگشای که در سال ۶۵۸ تألیف نموده در خصوص فتح شهر مسکو چنین مینویسد : از آنجا (بلغار) متوجه بلاد

روس گردید و تا شهر مسکو که خلق آن بعدد مور و ملخ بود و جوانب آن جنگل و بیشه بود که مار از میان آن بدشواری عبور میکرد باتفاق پادشاهزادگان حمله برده... و در مدت چند روز در آن شهر جز هم نام آن نگذاشتند و غنائم بسیار یافتند و فرمان رسانیدند تا گوشهای راست با مردم باز کردند و دویست و هفتاد هزار گوش در شمار آمد......

(رامبو) مورخ فرانسوی مینویسد.... خاك روسیه باستثنای (نوگورود) و قسمت شمال غربی آن در زیر ربقه اطاعت قوم تاتار در آمد.

ایوان سوم

وضعیت روسیه بهمین منوال بود تا اینکه درسال ۸۶۷ ایوان سوم شاهزاده بزرگ مسکو نامیده شد. ایوان سوم در فرستادن خراج معمولی بدربار پادشاهی سید احمد خان که ظاهراً درسال ۸۵۰ بسلطنت رسیده بود مسامحه کرد. سید احمد خان که پادشاهی باعزم و اراده بود جداً خواستار خراج گردیده وروسیه را مورد تهدید قرار داد. دراین تاریخ مخاصمت وجنك بین روسیه وپادشاه مذکور شروع گردید. در همین ایام ایوان سوم سفیری بایران فرستاد که شاید بتواند ایران را نیز برعلیه سید احمد خان برانگیزاند؛ میتوان حدس زد که این اولین دفعه بوده که روسیه بایران سفیر فرستاده است. دراین ایام بیش از دوقرن و نیم بوده است که ایران باسلطنت امرای مغول چنگیزی و گورگانی اداره میشده است.

ما درجای دیگر مآخذ خود را میخوانیم که دردنبالهٔ پیش آمدهای سابق الذکر درسال ۸۸۵ بین سید احمد خان وایوان سوم جنگی واقع گردیده و سید احمد خان در موقع مراجعت بخاك خود بسبب غنیمت بسیار که با خود میآورد بتحریك طمع مورد هجوم ایل شیبان واقع شده وسید احمد خان مقتول گردیده است و از آن پس ملت روسیه یکباره از تبعیت دویست وپنجاه ساله قوم مغول نجات یافته است.

ایوان چهارم یا ایوان مخوف

بعدها جانشینان ایوان سوم مرتباً وپیوسته برعظمت روسیه افزودند وپسرزاده ایوان چهارم که درتاریخ ایوان مخوف نامیده میشد در سال ۹۳۹-۹۹۲ رسماً تزار

یعنی امپراطور روس خوانده شد و درسال (۹۵۹ - ۱۲ ماه شوال) غازان را گرفته بسلطنت خوانین غازان پایان داد.

دوسال پس‌ازآن بحاجی طرخان نیز دست یافت و دامنهٔ تسلط روس تا ساحل شمالی دریای خزر رسید و رود خانه مشهور (ولگا) که درساحل آن خرابه‌های بسی ازشهرهای معظم قدیمی مانند(اتل) که پایتخت کشور خزر بود و بلغار که‌مقر سلطنت بلغارستان که مرکز حکمرانی خوانین (التون) اردو و دشت قپچاق بود بدست روس افتاد. همینکه سایه عقاب روسیه برصفحه نیلگون دریای خزر افتاد راه نفوذ روس برقلمرو ممالك ایران نیز باز شد وفوراً امرا و خوانین سست عنصر قفقاز که مدام با یکدیگر و یاباتاتارهای قدیم درزد وخورد بودند خواستار همدستی واتحاد با امپراطورهای روس گردیدند.

خروج شاه اسمعیل صفوی

بموجب نوشته ها چون درموقعیکه حاجی طرخان بدست روسها افتاد عده زیادی ازبازرگانان ایرانی درآنجا اقامت داشتند وتوسط آنان روابطی بین ایران و روس پیدا شدکه معلوم است این مناسبات بیشتر تجارتی بوده نه سیاسی.

مقارن همین اوقات در اوضاع ایران نیز تغییرات مهمی روی داده بود. باین معنی که یکی از اولاد و اخلاف شیخ صفی الدین اردبیلی موسوم باسماعیل میرزا (۸۹۲-۹۳۰) که مادرش دخترامیرحسن بك که درتاریخ اوزون حسن نامیده‌میشود بخونخواهی پدرخود (حیدر) قد علم نموده وسپاهی گرد آورده و بطرف شیروان روان بود.

اسماعیل‌میرزا بزودی شیروان شاه فرخ یسار را شکست داده ومقتول‌ساخت (۹۰۶) سپس خویش را رسماً پادشاه خواند و بتدریج مراد بیك آخرین پادشاهان سلسله آق قویونلو رامقتول وسپس آذربایجان وعراق‌عجم وفارس و کرمان وقسمتی از آسیای صغیر و عراق عرب و خراسان وباکو و دربند را نیز جزو قلمرو خود گردانید.

ازآنجائیکه تشکیل سلطنت صفویه مقارن با آزادی روسیه از تسلط مغول بود بعبارت دیگر هردو ملت رو بترقی میرفتند بنابراین همچشمی شدیدی میان آنها

پیدا شده بود ولی چون هردو کشور هنوز گرفتاریهای دیگری در پیش داشتند لهذا لازم میدانستند که دست اتحاد بهمدیگر بدهند و بهمین مناسبت مبادله سفرا و تبادل نظر دارای اهمیت بوده است .

ولی این حسن روابط ظاهری جلوطمع پطر کبیر را نگرفت و پادشاه مزبور بخاك ایران و گیلان و مازندران و سواحل جنوبی و غربی دریای خزر نیرو وارد کرد . اما طولی نکشید این هجومها باظهور نادرشاه افشار، آن عنصر رشید ایرانی بی نتیجه ماند وایران ازخطر بزرگی نجات یافت .

بعد از این تاریخ صفحه جدیدی در مناسبات ایران و روسیه باز و تجارتخانه های مهمی در روسیه بقصد ایران تأسیس گردید ومیشود گفت از تاریخ سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴) رقابت تجارتی بین روسیه وانگلستان شدت یافته است .

فئودور اول(۱)

پس ازمرگ ایوان مخوف درسال ۹۹۲ سلطنت بپسر او فئودور اول رسید ولی درعهد او کاری ازپیش نرفت ودرحیات او کارها را بوریس (گودونوو) انجام میداد وپس از مرگ فئودور هم خود وی بسلطنت رسید .

فئودور اول معاصر شاه محمد صفوی بود شاه محمد پادشاه سست عنصر و ضعیف النفسی بود و درزمان اوعثمانیها مجدداً بایران تجاوز نمودند . شاه خدابنده سفیری بنام هادی بیك بانامه‌ای بدربار فئودور فرستاده ومضمون نامه‌هم دعوت باتحاد و اتفاق بود ؛

۱- دراین گفتارها ازمجله پرمایه کاوه استفاده شده است

گفتار بیست و چهارم

مناسبات ایران وروسیه درایام شاه عباس کبیر

شاه عباس کبیر ازسال ۹۹۵ تا ۱۰۳۷ سلطنت کرده و دراین مدت ایران را ازته ذلت بعوج عزت رسانده‌است کلیه مورخین‌صنعت کشورداری ورای وتدبیراورا میستایند وهمه متفق القولند که درنتیجه فکرصائب واندیشه صحیح اوست که ایران پس ازمصائب فراوانی که در دوره سلطنت مغول کلیه کشور را فراگرفته و این کشور بزرك را بحال رقت باری انداخته بود ازنو سروصورتی داده وآن عظمت‌از ازبین رفته را ازنو بدست آورده بود .

شاه‌عباس وقتی که بسلطنت رسید اولین‌اقدامش‌این‌بود که باکلیهٔ کشورهای دور ونزدیك مناسبات حسنه برقرار کرد .

سفیری که پدر مخلوعش شاه محمد خدا بنده بروسیه اعزام داشته بود هنوز در روسیه بود .

جالب توجه است که سفیرروسیه که بنا بدرخواست شاه‌محمد پدرشاه عباس بایران اعزام گشته ومعرفی‌نامه اوبنام شاه محمد بود ولی وقتی که هادی بیك وسفیر روس بنام واسیلچکوف بحاجی‌طرخان رسیده وازجلوس شاه عباس خبردار شدند سفیر مذکور بدون پروادراعتبارنامه‌خود نام شاه محمد را پاك کرده ونام‌شاه‌عباس را نوشت .

وقتی سفیر روس‌بقزوین رسید که شاه عباس (۹۹۶) درخراسان مشغول‌جنك با ازبکهابودخبر ورود سفیررا بشاه عباس نوشتند وسفیر روس درانتظاردستورشاه عباس در قزوین ماند

درهمان اوقات سفیر گرجستان که برای ملاقات شاه عباس بخراسان رفته‌بود بقزوین برگشت. نامبرده ضمن صحبت با سفیر روس اظهار داشت که از روسیه بگرجستان نیز سفیری آمده بود. چون واسیلیچیکوف مایل بود بداند سفرا چطور باید بحضور شاه عباس بروند وچه‌مراسمی درآنموقع معمول است. سفیر گرجستان جواب داد که وقتی من بحضور شاه عباس رفتم وی پای خودرا بمن داد که ببوسم و من هم بوسیدم!

سفیرروس ازشنیدن این مسئله خیلی اظهار تعجب کرد و گفت در دربار ما چنین رسمی نیست. ولی‌سفیر گرجستان بوی‌فهماند که در هر کشوری عاداتی‌مرسوم است وانسان نباید ازدیدن وشنیدن آن تعجب بکند!

واسیلیچیکوف پس‌ازشش هفته اقامت درقزوین اجازه دریافت کرد باصفهان رفته منتظر ورود شاه عباس شود ولی پس ازیکسال توقف دراصفهان شاه عباس وارد قزوین شده و اورا بقزوین احضار کرد.

در ورود بعمارت سلطنتی ازسفیر روس استقبالی بعمل نیامد. خودشاه‌عباس درایوانی نشسته بود وسفیر روس پس‌ازتعظیم و کرنش نامهٔ قیصر روس‌را گذراند ونطقی نمود. سپس شاه دست خودرا ببوسیدن بدو داد ووی نیز بوسیده و مترجم وی نیز که (شستاك ایوانوف) نام داشت ومنشی او بود دست شاه را بوسید و شاه عباس اجازه جلوس داد ومتصدی تشریفات ازطرف شاه ازآنها احوال پرسی نمود. سپس تحفه‌هارا تقدیم نمودندوشاه اظهار امتنان نموده و گفت ما برای‌ثبوت‌یگانگی با برادر خودمان امپراطور روسیه دربند وباکو راکه اکنون در دست ترکهاست باو میبخشیم ومیخواهیم با پادشاه شما همیشه دوست و برادر باشیم. سفرای‌مخصوص خودرا نیز با شما بروسیه همراه خواهیم فرستاد.

شاه عباس درتاریخ (۹۹۷) سفرائی بنام بوداغ بیك وهادی بیك باتفاق سفیر روس بروسیه اعزام داشت. نامه ایکه بامپراطور روس نوشته خیلی مفصل است و خلاصه اش اینست که روابط حسنه‌ای با روسیه ایجاد کرده باشند.

درتاریخ ۱۷ شعبان ۹۹۸ سفرای ایران بادریافت هدایا اجازه مرخصی گرفته وآماده حرکت شدند.

هنوز سفرای ایران بپایتخت روسیه نرسیده بودند که شاه عباس فرستاده دیگری بمسکو فرستاد وعلت اعزام سفیر مجدد این بوده‌است که احمد خان‌حاکم گیلان که بشاه عباس تمکین‌نمیکرد سفرا را در گیلان معطل کرده ومانع شده‌بود که از آنجا عبور نمایند.

دومین سفیر شاه عباس بروسیه در ۸ صفر ۱۰۰۱ بوده است که هفت نفر از اعیان کشور هم‌همراه بوده و دردریای خزر در یخ مانده وازطرف سربازان‌روسیه نجات یافته وبا احترامات فوق‌العاده بحاجی طرخان واردشده‌اند.

سومین فرستاده شاه‌عباس بروسیه یك ماه پس ازحرکت هیئت سفارت‌مزبور بمسکو بوده ونام اوحاجی اسکندر بوده است.



گفتار بیست و پنجم

آمدن دومین سفیر روس بدربار بایران

آمدن سفیر دوم روسیه بایران مقارن اوقاتی بوده است که ازطرف هانری چهارم پادشاه فرانسه (۹۹۲-۱۰۱۹) نماینده ای بدربار شاه عباس وارد شده بوده. سفیر دوم روس در ۷ محرم سال (۱۰۰۳) وارد ساحل گیلان شده و با احترامـات شایانی روبرو گردیده است.

آمدن سومین ایلچی روس بدربار شاه عباس بسال ۱۰۰۶ تصادف نمود و فئودورایوانویچ نامه‌مخصوصی بشاه نوشته و با سفیر تازه خود بنام شاهزاده‌واسیلی توفیاکین فرستاده بود .... تا اینجا مناسبات کشور ایران باکشور روسیه دوستانه بوده و ازاین تاریخ ببعد صفحه جدیدی باز شده است.

سلسله پادشاهان رومانوف موسوم به الکسی بوخارف در تاریخ ۱۹ ذیحجه ۱۰۲۲ با امیرعلی بیك نام که درهمان اوقات ازطرف شاه عباس بروسیه گسیل شده بود بسمت ایران‌حرکت کردند.

درتاریخ ۱۷ ذیقعده از سفیر روس در دربار ایران پذیرائی بعمل‌آمده و سفیر مزبور پس از بوسیدن دست شاه‌عباس‌نطقهای مفصلی‌نموده پس ازآنکه نامه قیصر قرائت گردید شاه عباس اجازه جلوس داد.

درتاریخ۲۳ ذیقعده که‌شاه عباس عازم گیلان بود سفیر روس را احضاروگفت بپادشاه خود بگوئیدآرزوی مانیز اینست که با شما برادرانه و دوستانه زیست کنیم وعلاوه نمود که اگر برادر معظم من درآنجاهائیکه سابقاً (قموقها) ویا (کموکها) سکنی داشتند در محال شونسا و کوبسا شهر هائیکه وجود داشت دو باره بما بدهد

کشورهای روس و ایران باهم مربوط میشوند و دیگر تا نواحی قریم بین آنها دشمنی حایل نمی‌ماند و مملکتین مزبور بآسانی میتوانستند با هم دست بدست داده و برضد دشمنان خود بجنگند.

قبل از بازگشت سفیر روس بمسکو میخائیل فئودورویچ رومانوف سفیر دیگری نزد شاه عباس فرستاد و قصد پادشاه روس را درفرستادن سفیر مجددمیتوان مربوط و منسوب بفتوحات عمده شاه عباس درقفقاز و شکستهای متواتری که وی بقشون عثمانی وارد آورده بود دانست . درهمان اوان حاجی طرخان بدست یکنفر یاغی افتاده بود . یاغی مزبور فرستاده ای نزد شاه عباس اعزام داشته و طلب یاری نموده و چون شاه عباس نیز دعوت‌اورا اجابت نموده و با اومحرمانه مساعدت‌نموده بود پادشاه روس لازم دانسته بود که ازاین امرجلوگیری نماید و دراین باب بسفیر خود دستور های‌لازم داده بود .



گفتار بیست و ششم

سومین ایلچی رومانوف بدربار ایران

درسال ۱۰۲۸ جنگ روسیه بالهستان وتقاضای حمایت شاهزادگان گرجستان از امپراطور روس برضد شاه عباس فئودورویچ را باعزام سفیر وادار نمود. سفیر روسیه مأموریت داشت که برای تـأمین استحکام دوستی مملکتین بـکوشد و نیز مأموریت داشت از شاه عباس کمك مالی در خواست نماید تا بتواند جنك را بر علیه لهستان ادامه بدهد واگرشاه عباس وعده کمك مالی میداد سفیر اجـازه داشت شهر حاجی‌طرخان را نیز بعنوان گرو وضمانت بدولت ایران واگذار نماید. ولی تاریخ در این بابت ساکت است و معلوم نیست که شاه عباس بـدولت روسیه کمك مـالی کرده است یا نه.

شاه عباس کبیر ۱۹ جمادی الاول سال ۱۳۰۷ وفات یافته و در دوره نواده و جانشین اوشاه صفی (۳۷-۱۰۵۲) واقعه مهمی راجع بروابط ایـران و روس رخ نداده است.

ولی پس از وفات شاه صفی درزمان پسر وجانشین او بنام شاه عباس ثانی که در ۱۶ صفر بسال ۱۰۵۲ بتخت سلطنت نشست مجدداً رفت وآمد سفرادربین ایران‌و روس شروع گردیده است.

یکی از وقایع مهم زمان شاه عباس ثانی خراب کردن قلعه (قوین‌لو) ازطرف نیروی ایران بوده است.

دراینجا شرح تخریب قلعه را از مجلهٔ کاوه نقل میکنیم.

گفتار بیست و هفتم

شرح تخریب استحکامات

چون والی ممالك اروس را در زمان گیتی ستان فردوس مکان (مقصود عهد شاه عباس کبیراست) تاغایت که اوان اهتزاز بهارستان دولت ظل رحمان است پیوسته باین دودمان نسبت دوستی وروابط آمد وشد مشید ومستحکم است وهمواره ایلچیان بپایه سریر خلافت وتخت شهریاری وسلطنت آمد وشد دارند وفرمانفرمایان این سلسله جلیله نیز مدام رعایت خاطر ایشان نموده وهمت والا بانجاح مطالب و مآرب ایشان مصروف میداشته اند . در آغاز زمان جلوس میمنت مأنوس پادشاه اروس قلعه ای در حوالی اترك است که سامان الکای روس وممالك محروسه است احداث نموده بود وبنا برمراعات مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته درایامیکه طهمورث والی سابق گرجستان چنانچه سبق ذکر یافت از یاس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان گردیده الکای متعلقه او برستم خان شفقت شد ازراه هم مذهبی متشبث بوالی اروس شده نواده کلان خودرا نزد اوفرستاده وطالب مظاهرت ومعاونت گردیده و بمصلحت دید مکروحیله آنهانمود که اگرچند قلعه دیگر درنواحی قلعه (قوین سو) یا(قوی سو) ساخته شود که راه آمد وشد چرکس بممالك محروسه مسدود شده اگر ازجانب اروس کمکی بالکای گرجستان آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب مینماید ووالی ممالك اروس نیز فریب غدراو خورده قلعه چند درمحال مزبوره احداث وجمعی را بحفاظت تعیین نموده بود و حقیقت این معنی را خسرو خان بیگلربیگی شیروان بموقف عرض رسانید.

ارقام مطاعه باسم حکام چخور سعد وقراباغ و اردبیل و آستارا وسایر محال

آذربایجان صادرشد که جمعیت نموده و نزد خسروخان حاضر گردند که آنچه مقتضی وقت ومصلحت دولت باشد بعمل آورد وامرای مسطور حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده وخسروخان بنیروی اقبال بیزوال شاهـی وتأیید جناب الهی باتفاق امرای مزبور وحاکم باب الابواب دربند وسرخای خان شمخال داغستان وعباسقلی خان اوسمی وجماعت ذاخوری وغیره روانه شده وباجماعت اروس وغیرهم که ازطرف والی اروس بحفاظت قلاع اشتغال داشتند بجنك و جدال اشتغال نموده وصفحه غبرا ازصدمه حوافر بادپایان وخروش کوس و کرنانمودار صحن قیامت گردید وغبار معرکه همچنان چون ناله مظلوم سربر ثریا کشید .

عاقبت نسیم فتح وظفر بر پرچم اعلام جنود مسعود شیروان و ایروان وزیده کفره مردود آواره دشت فرار گردیدند ولشکر منصور تمامت آن قلاع را ویران و با خاك یکسان ساخته مراجعت نمودند. چنین فتحی عظیم بسهولت وآسانی قرین حال اولیای دولت روز افزون گردید .

روسها مدتها پیش ازتاریخ مزبور درقفقاز شهرها بنا کرده بودند چنانکه پس ازآنکه درسال ۹۶۲ بعضی ازشاهزادگان چرکس در تحت اطـاعت دولت روسیه درآمده بودند .

روسها درسال ۹۷۶ در کنار رودخانه اترك شهری بنا نمودند و در سال ۹۷۹ که دولت روس (نووسیلزوف) نام را باستانبول گسیل داشت که بعثمانیها پیشنهـاد صلح نموده وازاینکه قشون عثمانی درحاجی طرخان خروج نموده بود شکایت نماید دولت عثمانی جواب داد که اگر روسها شهر مزبور را که در کنار رود خانه اتـرك ساخته اند تخلیه نموده ورها نمایند عثمانیها حاضر بقبول صلح خواهند بود .

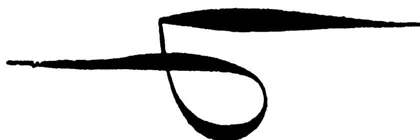
مدتی پس ازآنهم پادشاه روس (فئودورایوانویچ) سابق الذکر در۷ر بیع الثانی بسال ۱۰۰۲-۱۰۰۳ شاهزاده (خوورستنین) رامأمور کرد که باقشونی بطرف قفقار حرکت نموده ودرطرف خاك(ترك)سرحدات روس راتوسعه داده درمصب قویوسو شهری بنا نماید .

باحتمال قوی مقصود از قلعه‌ای هم که در بالا مذکور گردیده ودرسال ۱۰۶۳ ازطرف شاه عباس ثانی امر خراب نمودن آن صادر گردید همین شهر باشد .

محمدطاهر وحید در کتاب خود موسوم بتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال ۱۰٦٤ چنین مینویسد :

پس‌ازمراجعت شاه عباس ثانی ازشکار ایلچیان پادشاه روس را که دردرگاه جهان پناه بودند بانعامات وخلاع گرانمایه سر افرازساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند. خاندان قلی سلطان حاکم سابق (دورق) به ایلچیگری اروس مخصوص گشت .

در همان ایام طایفه قزاق که در نواحی شمال شرقی دریای خزرسکنی داشتند اغلب بقصد دزدی و راه زنی از طریق بحرخزر خود را بساحل جنوبی آن دریاچه رسانیده و اسباب زحمت وخسارت ساکنین را فراهم میآوردند



گفتار بیست وهشتم

شرح آمدن قزاق بایران

چون بعرض رسید که بعضی از کفره قزاق که در سالهای گذشته نیز بقصد راهزنی دریائی اکثر اوقات از سمت مسکو میآمده اند بدستور این اراده نموده خودرا در دریای تهلکه انداخته بهوای نفس سرکش راه این بحر پرخطر پیمودند اعلیحضرت ظل رحمن فرمودند که ارقام مطاعه باسم امراء ووزراء وعمال محال کناردریا از دارالمؤمنین استراباد الی دربند صادر گردد که بدستوری که دراوقات مظنه ورود آن گروه مخذول مقرر بوده که دیده بآنان و تفنگچیان محافظت بمحالی که گمان برآمدن ایشان از آن مکان بوده تعیین نموده و لوازم تیقظ و پاسداری میآورند بهمان طریق مهیا و آماده چنان نمایند که آن طایفه طاغیه دستبردی نتوانند نمود . بجهت نسق وضبط محال مازندران بهشت نشان مقرر شد که میرسید حسین شیروانی باتفاق مین باشیان وتفنگچیان نوری و کجوری ولاریجانی وهزار جریبی و غلامان خاصه شریفه ساکن مازندران جنت عنوان بکشیك قیام وغازیان صوفی باتفاق وزیر (پیه پیش)، (اسم محلی است) بدان امر اشتغال نمایند وغازیان چینی وحاکم (کهدم) (اسم محلی است) بحفاظت محال (پیه پس) و کسگرو بیکلربیکیان استرآباد وشیروان و حکام آستارا وقزل آغاج ودربند نیز محافظت محال متعلقه خود مأمور گردیدند و آن کفره فجره قبل ازاینکه مستحفظان وارد گردند نسبت ببعضی ازمحال (پیه پس) که قرب دریا بود دست درازی نموده و بعد ازرسیدن ایشان مراجعت نموده بودند . خبر جرأت و جسارت آن گروه بی ناموس بپادشاه والاجاه اروس رسیده وچون فیمابین آن پادشاه والاجاه وصاحبقران ملایك پاسبان روابط دوستی مشید ومستحکم است واین حرکت

بدون اذن ورضای آن پادشاه بصدور پیوسته بود .

جمعی ازمعتمدان خودرا تعیین نموده برجناح استعجال از دنبال بسرعت صباو شمال روان ساخته بود که آن جماعت را باز گردانند . بعون عنایت الهی و نیروی اقبال جهان پناهی نایره شروشور ایشان بآسانی تسکین یافت .

درتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال (۱۰۷۱) پس از ذکرشرح فوق راجع بخروج قزاقها بسواحل شمالی ایران شرحی راجع بآمدن سفیری از طرف قزاقها بدربار شاه عباس ثانی مذکوراست. قصه قزاقها را ازفرستادن ایلچی مذکور بدو مسئله میتوان مستند دانست .

یکی عذرخواهی از خروج سابق الذکر و دیگری یاری خواستن از دولت ایران برضد دولت روس . همانطور که سابقاً هم در عهد شاه عباس کبیر چنانکه بدان اشاره شد محرمانه روابطی بین شاه عباس وقزاقهائی که در ناحیه ولگا یاغی شده و برحاجی طرخان دست یافته بودند ایجادشده بودو بین شاه عباس و(سازوتسکوی) نام درباب تسلیم حاجی طرخان بایران مذاکراتی بعمل آمده وظاهراً ازطرف شاه عباس بعضی مساعدتها هم درباره او بعمل آمده بود . پس از واقعه مذکور باز قریب ۲۰ سال مطلب تازه‌ای رخ نداد تا آنکه درعهد قیصر روس موسوم به (الکسی میخائیلویچ) ۱۰۵۵ - ۱۰۸۷) که پسر و جانشین اولین پادشاهان سلسله رومانوفها بود .

درزمان الکسی مذکور که پدرپطر کبیرباشد سفیری بدربارایران آمد شاه عباس ثانی اول ازایلچی پذیرائی گرمی نموده و دراصفهان برای او وهمراهانش احتراماتی قائل شد ولی پس از اینکه مقاصد آنرا فهمید که بجز استفاده ازراه تجارت ندارد احترامات معموله را موقوف نموده و پس ازمدتی سفیر وهمراهانش عودت کردند.



گفتار بیست و نهم

مناسبات شاه سلیمان باقیصر روسیه

قیصر روس از عدم موفقیت ایلچی خود کدورتی در دل گرفته و منتظر فرصت انتقام بود، ولی تاشاه عباس زنده بود جرأت اقدام را نداشت تا شاه سلیمان بر تخت سلطنت نشست.

اولین اقدام قیصر درسال (۱۰۷۹)- ۶۰۰۰ تن از قزاقهائی را که در نزدیکی دریای سیاه ساکن بودند مأمور نمود و آنان را در ۴۰ کشتی که هر کدام بادوعراده توپ کوچك مسلح بود دریای خزررا نوردیده سپس ازساحل دور شدند. برای اینکه ایرانیان ملتفت نشوند که محرك آنها کیست چهارتن ازمیان خود برگزیده خواستند بعنوان نماینده بدربار شاه سلیمان گسیل دارند.

حاکم شماخی نیز نمایندگان آنها را با راهنما باصفهان فرستاد وقتی آنان باصفهان رسیدند خبر قتل وغارت رشت بآنجا رسیده بود. (قریب دوماه پس ازغارت رشت باصفهان رسیدند) معهذا باز باآنها خرشرفتاری شده منزل ومصارف همچنانکه درحق سفرامعمول بود بآنها دادند فقط خود شخص پادشاه نخواست ازآنها پذیرائی نماید. نمایندگان مذکور اظهار داشتند که بنمایندگی ۶۰۰۰ نفر قزاق به ایران آمده اند. ازطرف دیگر ازجانب قیصر روس نامه ای باصفهان رسید ومضمون آن از این قرار بود: چون معلوم میشود عده ای ازقزاقان که رعیت اوهستند در صدد میباشند که درتحت حمایت ایران درآیند از پادشاه ایران خواهش میشود که گوش بحرفهای باطل آنها نداده بدانند که آنان یاغی وفراری هستند.

ولی دربارایران قیصر روس را دراینکار بی مداخله نمیدانست. بسخنان نماینده

وی وقعی نگذاشته ونماینده قزاقها را با وعده ووعید پس فرستاد لهذا قزاقها دست از قتل وغارت برنداشته واندکی پس از آن در فرح آباد مازندران باسم تاجر پیاده شدند . در اول امر اسباب رضایت اهالی را فراهم آوردند و اجناس خود را بسیار ارزان‌می‌فروختند. درخریدهای خودسکه طلا (دوکا) را پنج شاهی حساب‌میکردند ولی روز ششم که عده کافی از قزاقهای مذکور در فرح آباد پیاده شدند ناگهان دست بشمشیر بجان اهالی افتادند و بهیچوجه ازقتل و غارت کوتاهی ننمودند و ۵۰۰ نفر را کشته وباز بکشتی نشسته وازساحل دور شدند .

یکی از غم‌انگیز ترین اعمال آنها در این موقع ویران نمودن قصر مشهور (جهان نما) بود درفرح آباد که بقول شاردن نویسنده معروف گنجی بود شایگان ازچینی های پربها وحوضچه های سنگ عقیق و از مرجان و کهربا و بلور که همه را یادرهم شکستند ویا باخود بردند .

فردای آنروز باز به فرح آباد پیاده شده قتل وغارت بقیه را آغاز نموده واین دفعه پس از کشتن ۷۰۰ نفر باز سوار کشتی شده ناپدید شدند .

شاه سلیمان ازرفتار قزاقها بسیار خشمناك شد و از دربار روس تقاضای تنبیه اشرار را نمود . دولت روس‌نیزپس از آنکه به (استنکارازین) رئیس‌واميرقزاقهای مذکور دست یافت درتاریخ ۳ صفر ۱۰۸۲ ویرا درمسکو دار زد .

شاردن پس‌از آنکه شرح مفصلی‌ازمیدان‌شاه اصفهان میدهد ومقدمات‌پذیرائی ورود سفیر(از گستان) بیان میکند بشرح ورود سفیر روس پرداخته مینویسد: سفیر مزبور که از فقر وفاقه وسیله آن نداشت که سوار اسبی آبرومند بشود بنا براین از اسبهای طویله شاهی استفاده مینمود .

در ۲ رجب ۱۰۸٤ صدراعظم خلعتهائی را که‌شاه سلیمان برای سفیرروس‌معین نموده بود فرستاد وبوی خبرداد که خلعت را پوشیده و برای اجازه مرخصی‌بحضور شاه بیاید.

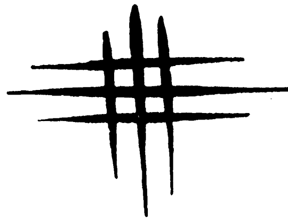
در۲۷ ربیع الثانی سفیر دیگری وارد اصفهان شد و ازطرف قیصر روس باو امرشده بود که از۱۵ روز بیشتر در دربار ایران توقف ننماید

علت این مأموریت فوری این‌بوده است که روسیه از دولت ایران بیست‌هزار

سرباز میخواسته است که با عثمانی بجنگد.

دولت روس قریب یکسال بود که مدام در این خصوص اصرار میورزید ولی از طرف دولت ایران اقدام مساعدی بعمل نیامده بود. لهذا این دفعه قیصرروس در نامه خود زبان تعرض گشوده و اظهار میداشت که این همه تأخیر و بی جوابی ایران رامجبور خواهد بود که حمل برنقض عهد نامه نموده و روابط خود را با ایران قطع نماید.

با این همه مجلسی که شاه سلیمان از اعیان و بزرگان در ۱۳ جمادی الاول (۱۰۸٦) برای مذاکره دراین باب بیار است عاقبت مجلس مذکور رای داد که منافع روس برای ایران دارای آن درجه اهمیت نیست که در آن راه دولت ایران داخل جنگ عثمانی بشود.



گفتار بیست و هفتم

شرح تخریب استحکامات

چون والی ممالك اروس را در زمان گیتی ستان فردوس مکان (مقصود عهد شاه عباس کبیراست) تاغایت که اوان اهتزاز بهارستان دولت ظل رحمان است پیوسته باین دودمان نسبت دوستی وروابط آمد وشد مشید ومستحکم است وهمواره ایلچیان بپایه سریر خلافت وتخت شهریاری وسلطنت آمد وشد دارند وفرمانفرمایان این سلسله جلیله نیز مدام رعایت خاطر ایشان نموده وهمت والا بانجاح مطالب و مآرب ایشان مصروف میداشته اند . در آغاز زمان جلوس میمنت مأنوس پادشاه اروس قلعه‌ای در حوالی اترك است که سامان الکای روس وممالك محروسه است احداث نموده بود و بنا برمراعات مراتب مسطوره باغماض مقرون گشته درایامیکه طهمورث والی سابق گرجستان چنانچه سبق ذکر یافت از یاس سطوت جیوش منصوره و جنود قاهره هراسان گردیده الکای متعلقه او برستم خان شفقت شد ازراه هم مذهبی متشبث بوالی اروس شده نواده کلان خودرا نزد اوفرستاده وطالب مظاهرت ومعاونت گردیده و بمصلحت دید مکروحیله آنهانمود که اگرچند قلعه دیگر درنواحی قلعه (قوین سو) یا(قوی سو) ساخته شود که راه آمد وشد چرکس بممالك محروسه مسدود شده اگر ازجانب اروس کمکی بالکای گرجستان آید بسهولت میسر باشد مقرون بصواب مینماید ووالی ممالك اروس نیز فریب غدراو خورده قلعه چند درمحال مزبوره احداث وجمعی را بحفاظت تعیین نموده بود و حقیقت این معنی را خسرو خان بیگلربیگی شیروان بموقف عرض رسانید.

ارقام مطاعه باسم حکام چخور سعد وقراباغ و اردبیل و آستارا وسایر محال

آذربایجان صادرشد که جمعیت نموده و نزد خسروخان حاضر گردند که آنچه مقتضی وقت ومصلحت دولت باشد بعمل آورد وامرای مسطور حسب الفرمان واجب الاذعان در وقت مقرر جمعیت نموده وخسروخان بنیروی اقبال بیزوال شاهی وتأیید جناب الهی باتفاق امرای مزبور وحاکم باب الابواب دربند وسرخای خان شمخال داغستان وعباسقلی خان اوسمی وجماعت ذاخوری وغیره روانه شده وباجماعت اروس وغیرهم که ازطرف والی اروس بحفاظت قلاع اشتغال داشتند بجنك و جدال اشتغال نموده وصفحه غبرا ازصدمه حوافر بادپایان وخروش کوس و کرنانمودار صحن قیامت گردید وغبار معرکه همچنان چون ناله مظلوم سربر ثریا کشید.

عاقبت نسیم فتح وظفر بر پرچم اعلام جنود مسعود شیروان و ایروان وزیده کفره مردود آواره دشت فرار گردیدند ولشکر منصور تمامت آن قلاع را ویران و با خاك یکسان ساخته مراجعت نمودند. چنین فتحی عظیم بسهولت وآسانی قرین حال اولیای دولت روز افزون گردید.

روسها مدتها پیش ازتاریخ مزبور درقفقاز شهرها بنا کرده بودند چنانکه پس ازآنکه درسال ۹۶۲ بعضی ازشاهزادگان چرکس در تحت اطاعت دولت روسیه درآمده بودند.

روسها درسال ۹۷۶ در کنار رودخانه اترك شهری بنا نمودند و در سال ۹۷۹ که دولت روس (نووسیلزوف) نام را باستانبول گسیل داشت که بعثمانیها پیشنهاد صلح نموده وازاینکه قشون عثمانی درحاجی طرخان خروج نموده بود شکایت نماید دولت عثمانی جواب داد که اگر روسها شهر مزبور را که در کنار رود خانه اترك ساخته اند تخلیه نموده ورها نمایند عثمانیها حاضر بقبول صلح خواهند بود.

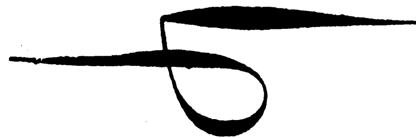
مدتی پس ازآنهم پادشاه روس (فئودورایوانویچ) سابق الذکر در۷ر بیع الثانی بسال ۱۰۰۲-۱۰۰۳ شاهزاده (خووروستنین) راما مور کرد که باقشونی بطرف قفقاز حرکت نموده ودرطرف خلك(ترك) سرحدات روس راتوسعه داده درمصب قویوسو شهری بنا نماید.

باحتمال قوی مقصود از قلعه‌ای هم که در بالا مذکور گردیده ودرسال ۱۰۶۳ ازطرف شاه عباس ثانی امر خراب نمودن آن صادر گردید همین شهر باشد.

محمدطاهر وحید در کتاب خود موسوم بتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال ۱۰٦٤ چنین مینویسد :

پس‌ازمراجعت شاه عباس ثانی ازشکار ایلچیان پادشاه روس را که دردرگاه جهان پناه بودند بانعامات وخلاع گرانمایه سر افرازساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند . خاندان قلی سلطان حاکم سابق (دورق) به ایلچیگری اروس مخصوص گشت .

در همان ایام طایفه قزاق که در نواحی شمال شرقی دریای خزرسکنی داشتند اغلب بقصد دزدی و راه زنی از طریق بحرخزر خود را بساحل جنوبی آن دریاچه رسانیده و اسباب زحمت وخسارت ساکنین را فراهم میآوردند .



گفتار بیست و هشتم

شرح آمدن قزاق بایران

چون بعرض رسید که بعضی از کفره قزاق که در سالهای گذشته نیز بقصد راهزنی دریائی اکثر اوقات از سمت مسکو میآمده اند بدستور این اراده نموده خودرا در دریای تهلکه انداخته بهوای نفس سر کش راه این بحر پرخطر پیموده‌اند اعلیحضرت ظل رحمن فرمودند که ارقام مطاعه باسم امراء و وزراء و عمال محال کناردریا از دارالمؤمنین استراباد الی دربند صادر گردد که بدستوری که دراوقات مظنه ورود آن گروه مخذول مقرر بوده که دیده بآنان و تفنگچیان محافظت بمحالی که گمان برآمدن ایشان از آن مکان بوده تعیین نموده و لوازم تیقظ و پاسداری میآورند بهمان طریق مهیا و آماده چنان نمایند که آن طایفه طاغیه دستبردی نتوانند نمود. بجهت نسق وضبط محال مازندران بهشت نشان مقرر شد که میرسید حسین شیروانی باتفاق مین باشیان وتفنگچیان نوری و کجوری ولاریجانی وهزار جریبی و غلامان خاصه شریفه ساکن مازندران جنت عنوان بکشیك قیام وغازیان صوفی باتفاق وزیر (پیه پیش)، (اسم محلی است) بدان امر اشتغال نمایند وغازیان چینی وحاکم (کهدم) (اسم محلی است) بحفاظت محال (پیه پس) و کسگرو بیکلربیکیان استرآباد وشیروان و حکام آستارا وقزل آغاج ودربند نیز محافظت محال متعلقه خود مأمور گردیدند و آن کفره فجره قبل ازاینکه مستحفظان وارد گردند نسبت ببعضی ازمحال (پیه پس) که قرب دریا بود دست درازی نموده وبعد ازرسیدن ایشان مراجعت نموده بودند. خبر جرأت و جسارت آن گروه بی ناموس بپادشاه والاجاه اروس رسیده وچون فیمابین آن پادشاه والاجاه وصاحبقران ملایك پاسبان روابط دوستی مشید ومستحکم است واین حرکت

بدون اذن ورضای آن پادشاه بصدور پیوسته بود .

جمعی ازمعتمدان خودرا تعیین نموده برجناح استعجال از دنبال بسرعت صباو شمال روان ساخته بود که آن جماعت را باز گردانند . بعون عنایت الهی و نیروی اقبال جهان پناهی نایره شروشور ایشان بآسانی تسکین یافت .

درتاریخ شاه عباس ثانی در ضمن وقایع سال (۱۰۷۱) پس از ذکرشرح فوق راجع بخروج قزاقها بسواحل شمالی ایران شرحی راجع بآمدن سفیری از طرف قزاقها بدربار شاه عباس ثانی مذکوراست. قصه قزاقها را ازفرستادن ایلچی مذکور بدو مسئله میتوان مستند دانست .

یکی عذرخواهی از خروج سابق الذکر و دیگری یاری خواستن از دولت ایران برضد دولت روس . همانطور که سابقاً هم در عهد شاه عباس کبیر چنانکه بدان اشاره شد محرمانه روابطی بین شاه عباس وقزاقهائی که در ناحیه ولگا یاغی شده و برحاجی طرخان دست یافته بودند ایجادشده بودو بین شاه عباس و(سازوتسکوی) نام درباب تسلیم حاجی طرخان بایران مذاکراتی بعمل آمده وظاهراً ازطرف شاه عباس بعضی مساعدتها هم درباره او بعمل آمده بود . پس از واقعه مذکور باز قریب ۲۰ سال مطلب تازه‌ای رخ نداد تا آنکه درعهد قیصر روس موسوم به (الکسی میخائیلویچ ۱۰۵۵- ۱۰۸۷) که پسر و جانشین اولین پادشاهان سلسله رومانوفها بود .

درزمان الکسی مذکور که پدرپطر کبیر باشد سفیری بدربار ایران آمد شاه عباس ثانی اول ازایلچی پذیرائی گرمی نموده و دراصفهان برای او وهمراهانش احتراماتی قائل شد ولی پس از اینکه مقاصد آنرا فهمید که بجز استفاده ازراه تجارت ندارد احترامات معموله را موقوف نموده و پس ازمدتی سفیر وهمراهانش عودت کردند.



گفتار بیست و نهم

مناسبات شاه سلیمان باقیصر روسیه

قیصر روس از عدم موفقیت ایلچی خود کدورتی دردل گرفته ومنتظر فرصت انتقام بود ، ولی تاشاه عباس زنده بود جرأت اقدام را نداشت تا شاه سلیمان بر تخت سلطنت نشست .

اولین اقدام قیصر درسال (۱۰۷۹)- ۶۰۰۰ تن از قزاقهائی را که در نزدیکی دریای سیاه ساکن بودند مأمور نمود و آنان را در ۴۰ کشتی که هر کدام بادوعراده توپ کوچك مسلح بود دریای خزررا نوردیده سپس ازساحل دور شدند . برای اینکه ایرانیان ملتفت نشوند که محرك آنها کیست چهارتن ازمیان خود بر گزیده خواستند بعنوان نماینده بدربار شاه سلیمان گسیل دارند .

حاکم شماخی نیز نمایندگان آنها را با راهنما باصفهان فرستاد وقتی آنان باصفهان رسیدند خبر قتل وغارت رشت بآنجا رسیده بود . (قریب دوماه پس ازغارت رشت باصفهان رسیدند) معهذا باز باآنها خرشرفتاری شده منزل ومصارف همچنانکه درحق سفرامعمول بود بآنها دادند فقط خود شخص پادشاه نخواست ازآنها پذیرائی نماید . نمایندگان مذکور اظهار داشتند که بنمایندگی ۶۰۰۰ نفر قزاق به ایران آمده اند . ازطرف دیگر ازجانب قیصر روس نامه ای باصفهان رسید ومضمون آن از این قرار بود : چون معلوم میشود عده ای ازقزاقان که رعیت اوهستند در صدد میباشند که درتحت حمایت ایران درآیند از پادشاه ایران خواهش میشود که گوش بحرفهای باطل آنها نداده بدانند که آنان یاغی وفراری هستند .

ولی دربارایران قیصر روس را دراینکاربی مداخله نمیدانست . بسخنان نماینده

وی وقعی نگذاشته ونماینده قزاقها را با وعده ووعید پس فرستاد لهذا قزاقها دست از قتل وغارت برنداشته واندکی پس از آن در فرح آباد مازندران باسم تاجر پیاده شدند . در اول امر اسباب رضایت اهالی را فراهم آوردند و اجناس خود را بسیار ارزان می‌فروختند. درخریدهای خودسکه طلا (دوکا) را پنج شاهی حساب‌میکردند ولی روز ششم که عده کافی از قزاقهای مذکور در فرح آباد پیاده شدند ناگهان دست بشمشیر بجان اهالی افتادند و بهیچوجه ازقتل و غارت کوتاهی ننمودند و ۵۰۰ نفر را کشته وباز بکشتی نشسته وازساحل دور شدند .

یکی از غم انگیز ترین اعمال آنها در این موقع ویران نمودن قصر مشهور (جهان نما) بود درفرح آباد که بقول شاردن نویسنده معروف گنجی بود شلیگان از چینی های پربها وحوضچه های سنگ عقیق و از مرجان و کهربا و بلور که همه را یادرهم شکستند ویا باخود بردند .

فردای آنروز باز به فرح آباد پیاده شده قتل وغارت بقیه را آغاز نموده واین دفعه پس از کشتن ۷۰۰ نفر باز سوار کشتی شده ناپدید شدند .

شاه سلیمان ازرفتار قزاقها بسیار خشمناك شد و از دربار روس تقاضای تنبیه اشرار را نمود . دولت روس‌نیزپس از آنکه به (استنکارازین) رئیس‌وامیرقزاقهای مذکور دست یافت درتاریخ ۳ صفر ۱۰۸۲ ویرا درمسکو دار زد .

شاردن پس‌ازآنکه شرح مفصلی‌ازمیدان‌شاه اصفهان میدهد ومقدمات‌پذیرائی ورود سفیر(لزگستان) بیان میکند بشرح ورود سفیر روس پرداخته مینویسد: سفیر مزبور که از فقر وفاقه وسیله آن نداشت که سوار اسبی آبرومند بشود بنا براین از اسبهای طویله شاهی استفاده مینمود .

در ۲ رجب ۱۰۸٤ صدراعظم خلعتهائی را که‌شاه سلیمان برای سفیرروس‌معین نموده بود فرستاد وبوی خبرداد که خلعت را پوشیده وبرای اجازه مرخصی‌بحضور شاه بیاید.

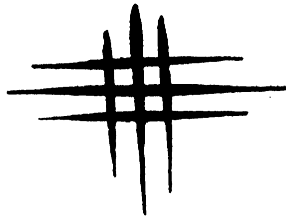
در۲۷ ربیع الثانی سفیر دیگری وارد اصفهان شد و ازطرف قیصر روس باو امرشده بود که از۱۵ روز بیشتر در دربار ایران توقف ننماید

علت این مأموریت فوری این‌بوده است که روسیه از دولت ایران بیست‌هزار

سرباز میخواسته است که با عثمانی بجنگد .

دولت روس قریب یکسال بود که مدام در این خصوص اصرار میورزید ولی از طرف دولت ایران اقدام مساعدی بعمل نیامده بود . لهذا این دفعه قیصرروس در نامه خود زبان تعرض گشوده و اظهار میداشت که این همه تأخیر و بی جوابی ایران رامجبور خواهد بود کـه حمل برنقض عهد نـامه نموده و روابط خود را با ایران قطع نماید .

با این همه مجلسی که شاه سلیمان از اعیان و بزرگان در ۱۳ جمادی الاول (۱۰۸٦) برای مذاکره دراین باب بیار است عاقبت مجلس مذکور رای داد که منافع روس برای ایران دارای آن درجه اهمیت نیست که در آن راه دولت ایران داخل جنگ عثمانی بشود .



گفتار سی و چهارم

نتایج وخیم پیمان ترکمن چائی

معاهده ترکمن چائی که بیش از یکقرن دستور روابط ایران و روس بوده اهمیت زیادی از نقطه نظر سیاسی واقتصادی داشته است . این معاهده هسته یك سلسله مداخلات و تجاوزات سیاسی وقضائی واقتصادی روسیه درایران میباشد ؛ بغیر ازشهرها و ایالاتیکه این عهد نامه ازپیکر ایران منتزع نموده وبجز غرامت هنگفت جنگی که بر ایران تحمیل کرده اند پیمان مذکورایرانرا ازحیث سیاست و اقتصاد نیز زیر نفوذ دولت روس قرار داد و بعد از این معاهده ایران دیگر نتوانست دربرابر روسیه قوی پنجه قد علم کند وآماده دفاع باشد. این عهدنامه سرآغاز انحطاط سیاسی و اقتصادی ایرانست .

(دریوه) مورخ معروف در کتاب خود بعنوان مسئلهٔ شرق میگوید : ایران در منطقهٔ نفوذ روس غرق شد.

دارمستتر در کتاب خود موسوم به نظری بتاریخ ایران مینویسد : سفیر تزار درتهران درحکم یکنفر سرپرست نزد یك راجه هندی میباشد .

تصرف قفقازیه شرقی بدست روسها برای ایران تنهافقدان یك قسمت ازمتصرفانش نبود بلکه دری را ازخانه اوبروی دشمن بازمینمود واینکه مورخین شهر دربند را درشمال قفقاز دروازه ایران نامیده اند بیجهت نبوده است .

سرجان مك نیل مؤلف کتاب (پیشرفت روسیه درشرق) بمناسبت تسخیرقفقاز از طرف روسها چنین گفته است : این پیش آمد موازنه قواء را دردنیا تغییر می دهد.

گفتار سی و پنجم

نامه پاسگویچ به عباس میرزا

. . . . شاه معظم پدر شما میخواهد شروع بجنگ نماید. ولایت سرحدی ما جزساخلوی قلعه جات نیروئی برای دفاع ندارد. پس شما میتوانید درماه ژوئن وارد کشور بیدفاع ما بشوید و آنرا غارت کنید ولی نمی توانید استحکامات آنرا تصرف نمائید وجرأت پیش رفتن ودر قفا گذاشتن این استحکامات خو فناك را نخواهیدنمود درماه اکتبر وقتی که کوهها درزیر برف است من بطرف تبریز حمله خواهم برد و آذربایجان را خواهم گرفت بدون اینکه هرگز آنرا بشما پس بدهم و دیگر امید رسیدن بتخت وتاج سلطنت از برای شما نخواهد ماند؛ سالی بیش نخواهد گذشت که سلسله قاجاریـه از سلطنت محروم گردد؛ استقلال سیاسی شما در دست ما است؛ امیدواری های شما باید بروسیه باشد؛ روسیه میتوانـد خرابی شما را تسریع کند؛ تنها روسیه میتواند شما را حمایت نماید . . . . نه وعده های انگلستان و نه بیانـات عثمانیها؛ هیچکدام را باور نکنید؛ انگلیسیها ازشما دفاع نخواهند کرد؛ سیاست آنها چون مستملکات هندوستان چیز دیگری در نظر ندارد. ما میتوانیم در آسیا مملکتی رامسخر نمائیم و هیچکس هـمغمی بخود راه نخواهد داد در فـرنگستان هرگره زمین ممکن است باعث جنگهای خونین بشود؛ عثمانی برای موازنه اروپا لازم است؛ ولی دول اروپا نگاه نمیکنند به بینند کی درایران حکومت میکند.

نامه پاسگویچ مطالب را بی‌پرده آشکار ساخته ومثل اینکه یك گوشه ای از نقشه‌آینده روسیه را بطور وضوح بدولت خواب آلود ایران بازگوئی کرده است وبدون تردید دولت روسیه از اوضاع دربار فتحعلیشاه وچهارصد زن او باخبربوده و میدانسته است کـه یك چنین پادشاهی هرگز نخواهد توانست که خـاك کشور

خود را حراست نماید.

در اواخر سلطنت فتحعلیشاه روسها دارای نفوذ زیادی شده وانگلیسیهااز این حیث نگران شده و برای اینکه خطر را ازهندوستان دور نمایند درسال ۱۸۳۴ با روسهایادداشتهائی رد و بدل کرده وقراری گذاشتند که استقلال ایران راطرفین محترم شمارند. این اقدام تا اندازه ای جلو تجاوزات سیاسی روس را گرفت ولی تجاوزات اقتصادی را نتوانست مسدود نماید.

روسیه در زمان محمد شاه برای رسیدن بمقاصدخود درقفقاز و ترکستان محتاج بدوستی ایران بود. دراین ایام کوهستانی های مسلمان قفقاز بمخالفت شدیدومقاومت طولانی با روسها مینمودند قهرمان این معرکه یکنفر ازرؤسای داغستانی بنام امام شامل علی بود که بانظم وشجاعت قابل تحسینی مدت ۲۵ سال با آنها جنك و گریز میکرد تا روسها مجبور شدند دویست هزار نفر نیرو بقفقاز فرستاده و از این راه خسارات فراوانی بدولت خود وارد آورند تاآنکه درسال ۱۸۵۹ با تسلیم شامل علی جنك خاتمه یافت واین همان علی نامی است که دریکی از کتب نویسنده معروف فرانسه (آلکساندر دوما) بطور تفصیل درباره او قلم فرسائی شده است.

موقعیکه نیکلای اول بقفقاز مسافرت کرد بملاقات محمد شاه نیز اظهار تمایل نمود. محمد شاه هم پسرخود ناصرالدین میرزا را (که بعد ها ناصرلدین شاه شد و درآنوقت هفت ساله بود) بایروان نزد نامبرده فرستاد وتزار هم شاهزاده رابامحبت زیاد پذیرفت.

درزمان سلطنت ناصرالدین شاه نفوذ روسیه زیاد تر گردید. ملاحظه میشود که از دوران سلطنت پادشاهی به پادشاه دیگر نفوذ روسیه رو بازدیاد گذاشته وهمان روسیه که روزی برای دریافت کمك دست التماس بشاه عباس کبیر دراز کرده بود چگونه ایران را محتاج کمك های اقتصادی خود قرار داده وبالاخره کار را بجائی رساند که محمد علیمیرزا ولیعهد ایران درتبریز بپوشیدن لباس قزاقی افتخارمیکرد

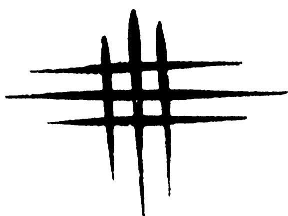
یکی ازصدمات غیرقابل جبران تسلط و نفوذ روسیه در ایران این بود که در نتیجه بحران اقتصادی ومالی، مردم دراثر بیکاری و بی پولی ترك یا رودبارخودنموده وبروسیه جهت پیدا کردن کار عزیمت مینمودندو اکثر این قبیل اشخاص دیگر بمیهن

خودعودت نمی کردند ومیتوان گفت یکی از جهات کسر نفوس ایران انتقال سکنه ایران بروسیه میباشد .

بریکاد قزاق در ایران

پس از اینکه پنجه های تیز سیاسی و اقتصادی روسیه در بدن مریض ایران فرو رفت برای تثبیت این نفوذ غیرقابل وصف باین خیال افتادند که در ایران بریکاد قزاق تشکیل دهند .

مقدمه اینکار قبلا انجام گرفته ودر کلیه شهرهای ایران رفتار ملایم قزاقها رضایت ملت ایران را جلب کرده بود بنابراین یك مؤسسه نظامی باپول وافرادایرانی ولی بفرماندهی صاحبمنصبان روس درسال ۱۸۷۹ در زمان سلطنت ناصر الدین شاه در ایران تشکیل گردید .



بخش سوم از فصل چهارم

گفتار سی و ششم

تأثیر توقف محمد علیمیرزا در تبریز

دردوران سلطنت قاجاریه، ولیعهد درتبریز اقامت میکرد و این موضوع خیلی بجاهم بود.

اولا - شهر تبریز اولین شهر تجاری ایران بود.

ثانیاً - آذبایجان در همسایگی کشور بزرگی مثل روسیه واقع شده بود که هیچوقت و درهیچ ایام چشم طمع آن نسبت بآذربایجان بسته نشده بود.

ثالثاً - از نقطه نظر نفوس و سکنه و حاصل خیزی زمین و بالاخره سجایای اخلاقی وصفات پسندیده ساکنین آن ایجاب میکرد که ولیعهد نشین بشود.

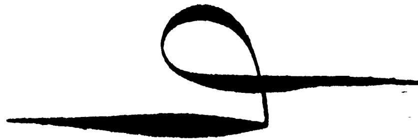
روسیه که همیشه در آذربایجان نظریات سیاسی داشته وبتفصیل در فصل قبل‌از آن بحث کردیم‌همه وقت سعی میکرد که بوسایلی‌ولیعهد را بطرف خود جلب کرده بدین وسیله در تأمین نظریات خود سهولتی‌بدست آورده باشد وموفقیتی‌هم حاصل کرده‌بود بطوریکه در کتب تاریخ میخوانیم محمد علیمیرزا حفظ‌ظاهر راهم‌نکرده با لباس قزاقی دیده میشود. بنا براین جای تعجب باقی نمیماند که چرا پیشنهادات لیاخوف را بدون تأمل وپروا می‌پذیرفته است.

در این ایام جاسوسان روسیه تزاری دربار ولیعهد را دراختیار خود گرفته و مانع این بودند که مردم بیدار ومطلع آذربایجان‌اورا ملاقات وازخواب غفلت بیدار کنند.

اکثر خانه های تجار تبعه روس مرکز جاسوسی بود و راپورتها مثل سیل بطرف کنسولگری روسیه ارسال میگردید. ولی آذربایجانی بیدار از نفوذ روسیه باخبر بود و همه وقت علیه آن میکوشید.

باید دانست که بعضی از علمای برجسته آذربایجان مثل مرحوم حاجی میرزا جواد و پسر او حاجی میرزا آقا بشدت علیه این نفوذ میکوشیدند و مردم طبقه دوم وسوم هم بشدت از تجری روسیه در آذربایجان متنفر بودند کسانیکه تبعه روس شده بودند درمیان جامعه منفور ومغضوب بودند.

نویسنده خاطر دارم که مردم علنا به تاجر باشی و به بابایوفها و امثال آنها نفرین میکردند و خود این اوضاع مردم را ناراضی کرده و همه اینها را از ضعف نفس وهوس بازی های محمد علیمیرزا می‌دانستند ومی‌شود گفت همواره آذربایجانی آماده فرصت بود که این اوضاع تأسف آور و سازمان پوشالی حکومت ایران را از بیخ و بن براندازد.



بخش چهارم از فصل چهارم

گفتار سی و هفتم

لیاخوف از محیط خواب آلود تهران استفاده کرد

در برنامه این کتاب بنا نبود که از تهران گفتاری نوشته شود ولی در اینجا ناچاریم به اقدامات لیاخوف که ارتباط کاملی با اقدامات روسیه در تبریز داشت اشاره بکنیم

حکومت روسیه برای تحبیب ولیعهد ایران در تبریز از هیچ عملی کوتاهی نمیکرد و اورا کاملا زیر نفوذ گرفته بود.

محمد علیمیرزا که در تبریز توقف کرده بود بروحیات مردم رشید و یك دنده و میهن پرست آذربایجان آشنائی کامل داشته مشاهده کرده بود که آذربایجانی زحمت کش در هر حرفه وشغل روزها کار میکند و شب پهلوی زن و بچه خودش استراحت کرده وهیچوقت در افکار خود بعیش و نوش وهوسبازی های بی‌معنی و سخن پرا کنی‌های پوچ ابراز علاقه نکرده وتامین عظمت وشوکت کشور ایران را در کار و کوشش میداند بنابراین هیچوقت بخود اجازه نمیداد که اقدام متهورانه‌ای بکند ولی پس از جلوس باریکه پادشاهی ومشاهده اخلاق متلون اطرافیان ودرباریان و استماع چاپلوسی های بیحد و حصر متصدیان بوقلمون صفت عمال دولت و رجز خوانی های لیاخوف کم کم بهوس افتاد که بقول خودش زبان فضول آغاسی ها را قطع کند. ولی میترسید که ایستادگی آذربایجانی تهرانی را هم بسر غیرت بیاورد. لیاخوف که کلیهٔ دستورات را از روسیه میگرفت و محرمانه وسایل تخریب مجلس شورای ملی را تهیه میکرد نقشه را طوری ماهرانه تهیه کرد که محمد علیمیرزا



(عکس ۱۴) ستارخان سردار ملی باتفاق مدافعین جانباز تبریز

خود را یکدفعه درمحظور دید ونتوانست از اجرای نقشه مذکور جلوگیری بکند وکار بجائی رسید که این پادشاه نالایق وضعیف النفس ازلیاخوف خواهش میکرد که سعی بکنند تا خونریزی کم بشود. از طرف دیگر در محیط تهران بین سران آزادیخواهان اختلاف نظرشدیدی وجود داشت عده‌ای عقیده داشتند که آزادیخواهان نباید دست باسلحه بزنند بلکه با کمال صبر و بردباری مظلومیت خودرا بجهانیان ثابت کنند. ولی گروه دیگر عقیده داشتند که پاسخ منطق را باید با منطق وپاسخ تفنگ را باید با تفنگ داد. دسته دوم را افراطی میگفتند و برای تضعیف نیروی فکری آنان بوسایل مختلفه متوسل میشدند.

دراینجا بی‌مناسبت نیست که گفتار آقای سید محمد علی جمالزاده را بدون کم وکاست نقل کنیم. ایشان در برلن درمنزل اینجانب میان جمعی اینطور شرح دادند.

چند شب قبل ازتوپ بستن مجلس شورای ملی اول شب پدرم (مرحوم سید جمال الدین اصفهانی) مرا بمجلس شورا فرستاد تا پیغام اورا باآقای تقی زاده برسانم. وقتیکه بمجلس رسیدم دیدم که آقای تقی زاده شخصاً بمجاهدین تفنگ میدهد سلام کرده ایستادم ولی توجهی بمن نکردند. پس ازمدتی بازسلام کردم بازپاسخی نشنیدم این دفعه خسته شده و نزدیك رفته ویواشی گفتم پدرم پیغام فرستاد که امشب مجلس شورای ملی دچار خطر است وخوب است که بیایند بمنزل ما تا در اطراف موضوع شور بکنیم.

جمالزاده میگفت آقای تقی‌زاده حرفهای مرا گوش داد ولی کار خودش را ادامه داد و دیدم پیغام پدرم هیچ اثر نکرد و من باز تکرار کردم که پدرم منتظر شماست بیائید با هم برویم باز تقی‌زاده باچهره متین خود بمن نگاه کرد واصلا پاسخ نداد ومشغول توزیع تفنگ وفشنك بود و مجاهدین را با بیانات کوتاه و رسا بانجام وظایف محوله آگاه میساخت. من هرچه بیشتر ایستادم نتیجه نگرفتم ومراجعت کرده موضوع را بپدرم گفتم. این بیان جمالزاده باید مورد توجه قرار بگیرد.

وبدون تردید اگر چند نفر دیگر در تقویت جبهه آزادیخواهان با تقی زاده همفکری وهمقدمی میکردند بآن آسانی مجلس شورای ملی ویران نمیشد چنانکه صد برابر نیروی لیاخوف ها در یازده ماه‌محاصره تبریز کاری نتوانستند انجام‌دهند

واگر درست توجه بکنیم خواهیم دید دستور اقدامات آذربایجانیها را همان سید حسن تقی زاده میداده و مجاهدین در سنگرهای تبریز تقی زاده را می پرستیدند و فراموش نمی کنم شبها در سنگرها با صدای بلند می گفتند این تیر را بعشق تقی زاده بسمت دشمن می اندازیم.

اگر نوشته هائی را که تا امروز درباره جنك قزاق های لیاخوف و سربازان سیلاخوری وغیره در دسترس هست مطالعه کنیم می بینیم بطور کلی جبههٔ ملی در تهران از حیث تعداد و نفرات واسلحه خیلی ضعیف بوده و بعلاوه یك مرکز دستور ده و یا یکنفر شخصیت انقلابی مثل ستارخان و یا محمدصادق خان و یا خلیل خان ازك وجود نداشته است که عمل مدافعه مجلس شورای ملی را اداره کند بلکه چند گروه از آزادیخواهان بطور انفرادی و بعبارت ساده دلبخواه چند ساعتی جنگیده و بعد درمقابل نیرنگ لیاخوف جنگ را باخته و متواری شده اند. این غفلت در تعیین مرکز اداره کردن انقلابیون ویا عدم تعیین شخص شایسته و مسئولی برای اینکار ضررهای جبران ناپذیری برای کشور ایران وارد ساخته است.

اگرچه در تبریز هم جنگهای اول بدون سرپرست و بدون نظم و ترتیب شروع شد ولی افکار عمومی بسیار محکم بود و صحنه سازی های تهران در تبریز مورد توجه نبود و بعبارت دیگر در تبریز لیاخوف زیاد بود ولی نقشه آنان توی آب میافتاد و میللرها با آن هوش فوق العاده دم نتوانستند ستارخان بیسواد را اغفال کنند.
(یکی ازصفات برجسته ستارخان این بود که ازسران آزادیخواهان حرف میشنید و اطاعت میکرد ولی از مخالفین کوچکترین نصیحت را نمی شنید چنانکه بکنسول روس گفت من درزیر بیرق حضرت عباس هستم و بیرق روس را نمی خواهم)

گفتار سی و هشتم

مخالفت روسیه تزاری بامشروطیت ایران

نفوذ روز افزون روسیه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه را شرح دادیم باید دانست نفوذ مذکور درایام سلطنت مظفرالدین شاه افزون تر گردید .

مرحوم مظفرالدین شاه روزهای آخرعمر خود فرمان مشروطه را صادر نمود ولی مقارن همین ایام درپشت‌پرده نقشه پیمان سال (۱۹۰۷) بین دول انگلیس‌وروس درحال تدوین بود .

باید دانست تغییر رژیم ایران موافق نظر روسها نبود . آنها مایل نبودند در همسایگی کشور روسیه یك‌دولت مشروطه بوجود آید درعین حال میدانستند که خود کامگی دولت‌ایران هم قابل بقا نیست بنابراین‌قبلا محمد علیمیرزا ولیعهدایران را در تبریز زیر نفوذ درآورده وبحد کافی تلقیناتی کرده بودند وپس از جلوس او بتخت سلطنت میخواستند با دست اواساس‌نوبنیاد مشروطه ایران‌را واژگون‌سازند.

پس‌ازتوپ بستن مجلس شورای ملی تبریزیان مردانه قد علم کرده و ازاصول مشروطیت وآزادی بشدت حمایت نمودند. با اینکه روسیه در پشت پرده از اصول خود کامگی‌حمایت وفشارسیاسی‌سختی بگروه آزادیخواهان آذربایجان واردآورد معهذا به نتیجه مطلوبه نرسید و بالاخره بعنوان حمایت کنسولگری و اتباع روسیه درتاریخ ۲۹ آوریل۱۹۰۹به تبریزنیروی نظامی وارد کرده ودرمقابل اعتراض‌دولت ایران اطمینان رسمی داد که سربازان او در کار های داخلی تبریز دخالت نخواهند کرد ولی در همان ایام مطبوعات روسیه با انتشار مقالات متعدد نیات دولت خود را آشکارساخت. ازآنجمله نوشتند که روسیه درآذربایجان (حقوق تاریخی دارد) .

روسها برخلاف قول رسمی که داده بودند پس ازمدت کمی درشهر تبریزبنای



(عکس ۱۵) افسران روسی

تهدید وتجاوز بقوای ملی را گذاشتند وهرروز هم بشدت عمل خود میافزودند(۱)

(۱) قبلا نوشته شدکه رشیدالملك بریاست فدائیانیکه جهت نجات تهران تاباسمنج رفته بودندانتخاب شده بود ولی نامبرده بعدآراءراعوض ودرصف مخالفین مشروطیت قرارگرفت وبالنتیجه ازطرف مجاهدین گرفتارودرتبریز زندانی گردید وچندین مرتبه کنسول روس (میللر) آزادی او را از مخبرالسلطنه والی آذربایجان خواستار ولی سران آزادیخواهان باآزادی او سخت مخالفت کردند ولی روزی یکساعت بظهرمانده عده‌ای ازسربازان روس رشیدالملك را اززندان ربوده وباخود بردند این عمل که با هیچ قانون ونظامات ملل دنیا وفق نمیداد درتبریزعکس‌العملی تولید نموده ومردم درمجامع عمومی اجتماع ونطقهای آتشین و اعتراض‌آمیزی شروع کردند روزیکه آقای رضازاده شفق (دکتر شفق فعلی) مشغول نطق بود سالداتهای روس محل نطق را محاصره نموده وحضار را تهدید به تیراندازی نمودنداین محاصره مردم را سخت متاثرکرد همه دست باسمان بلندکرده وبافریادمیگفتند خدایا مادرخانه‌خود هم آزادی نداریم بیگانگان‌مارا آزادنمیگذارند درخانه‌خود دردهای‌خودرادرمان کنیم‌پس ماشکایت بکجا بریم رضازاده شفق‌فریادبرآورد وگفت‌ای‌آزادیخواهان وای روزنامه نگاران وای‌آزاد مردان جهان شما آگاه باشید وبدانید چگونه آزادی را از ماسلب می کنند من‌ازسخن‌گفتن دست نمیکشم وبه‌کشته شدن درمیهن خود باگلوله سربازان خارجی افتخار خواهم داشت مادر من

بقیه درصفحه بعد

پس از مقاومت آزادیخواهان وپیروزی تبریز سایر شهرهای ایران هم از تبریز الهـام گرفته و بیرق آزادی را باهتزاز در آوردند تا بـالاخره محمد علیمیرزا بـه کنسولگری روس پناهنده واز سلطنت خلع گردید وفرزندش احمد شـاه بسلطنت

در روی نعش من نبایدگریه‌کند بلکه باید خوشحال شود که خون پسر او روی خاك میهن و برای حفظ میهن ریخته شده است .

مرحوم سهیلی ششگلانی کـه از شدت تاثر وجودش میلرزید پیراهن خود را درید و سینه خود را بازکرده وگفت این سینه را بآماج تیردشمن وطن آماده‌کرده‌ام .

میرزا غفار چرندابی کـه بالاخره با دست خون آلود صمد خان شجاع‌الدوله جان داد نطق مؤثری نموده ومردم را بپوشیدن‌کفن دعوت نمود با اینکه‌سالداتها از این منظره متأثرشده بودند ولی دست از محاصره برنداشته وآماده تیراندازی وهدف‌گیری بودند معهذا مردم حاضر به متفرق شدند نبودند . چون موضوع بطول انجامید و هوا رو بتاریکی میرفت مردم با متانت متفرق شده و سالداتها رفتند .

فردای آنروز دوازده نفر سران مشروطه خواهان‌که بعضی‌از آنان‌نماینده انجمن ملی‌هم بودند در ادارهٔ‌ایالتی با مخبرالسلطنه والی آذربایجان‌مذاکره و اوراسئوال پیچ‌کردند ابتدا مرحوم سیدالمحققین سخن‌آغاز نمود ومرحوم بادامچی و حسین‌آقا فشنگچی و حاجی مهدی‌کوزه‌کنانی نیز صحبت‌کردند ؛ مرحوم میرزا اسماعیل نوبری خواستـار شدکه والی بدولت روسیه اعتراض شدیدی نماید ؛ مرحوم شیخ سلیم‌که ازشدت عصبانیت سخت ناراحت شده بود مکرراً میگفت این روسهاچه میگویند و چه میخواهند و چرا در کارهای ما دخالت میکنند ؛ و چرا نمیگذارند ما خائنین خود را زندانی بکنیم ؟ حکومت ایران یکنفر ایـرانی را زنـدانی‌میکندبحکومت اروس (روسیه) چه ربطی دارد ؟ ؛ و شما چرا جلو این تجاوزات را نمیگیرید ؟ مخبر السلطنه‌که مرد و عاقل و مآل اندیش بود با کمال صبر و متانت پاسخ حضار را با منطق قوی و استدلال صحیح میداد و توضیح میداد که اساس و فلسفه ورود سالداتها به تبریزمخالف‌حق حاکمیت ایران محسوب میشود ولی ما سخت دچار انقلاب داخلی شده وقوای نظامی‌ما تحلیل رفته وبجز صبر ومتانت وتحمل بـه ناگواریها فعلا چارهٔ دیگری نداریم ؛

اوضاع آشفته آذربایجان مخبرالسلطنه راخسته‌کرده ووقتیکه او مشاهده میکردکه ازحسن سیاست و حسن اداره او قدردانی نمیشود بسیار متأثر می‌شد بطـورکلی از حملات مرحـوم شیخ سلیم در زحمت بود بنا براین شکیبائی را از دست داده و نگـاه عمیقی بشیخ سلیم انداخته وگفت آقای شیخ سلیم اگر شما شطرنج‌باز بودید میدانستیدکه سرباز بجنگ فیل نمیرود ؛

روسها درمرکز شهر تبریز نیروی کافی دارند و در آنطرف رود ارس هم قوائی منتظر خبر میباشدکه وارد تبریز بشود و شب و روزکنسول روس عقب بهانه میگرددکه دست بکار شود ؛ مگر فراموش شدکه یکی از اتباع‌روس‌مست‌کرده و یکنفر افسر شهربانی ماا‌و را زندانی‌کرده بود کنسول روس‌کتباً درخواست‌کردکه افسر مزبور را باو تسلیم نمائیم ؛ و وقتیکه رئیس نظمیه پاسخ دادکه ما افسر مزبور را نمیشناسیم سالداتها فوراً اداره نظمیه را محاصره و مشهدی هاشم معاون کلانتری چرنداب راگرفت و سالار موید (سرلشگر دیبـای فعلی) رئیس نظمیه هم ناچار شدکـه استعفا دهد و مشهدی هاشم مزبور هم در حیاط نظمیه شصت ضربه شلاق خورد ؛ تا روسها دست از یقهٔ ما برداشتند حالا فهمیدید روسها چه میگویند؛ اگردرست متوجه نشدید من شما را متوجه‌نمایم؛ روسها میگویند زور .. زور .. زور .



(عکس١٦)یکی از تصاویر روزنامه شیدا (بقلم آقای حسین‌طاهرزاده)

رسید . با وجود اینکه دولتین انگلیس و روس تعهد کرده بودند که شاه مخلوع را ازهرگونه تحریکات سیاسی برضد ایران باز دارند معهذابطوریکه میدانیم درپشت پرده وسایل‌را برای عودت او آماده کرده وازراه ترکستان وارد خاك ایران‌نمودند علاوه برآن روسها بواسطه تحریکات خود کانون های فساد واغتشاش را درایران بوسیله اتباع وحمایت شدگان خود از قبیل داراب میرزا ، تاجر باشیها ، بابایوفها ، رحیم خان ، شجاع الدوله و امثال آنها تقویت و آتش هرج ومرج و جنك را دامن میزدند . اقدامات (میللر) کنسول روس درتبریز برعلیه مشروطه خواهان‌هم محتاج تدوین یك جلد کتاب علاحده میباشد .

گفتار سی و نهم

خونریزیهای روسها در تبریز

درهمان ایامیکه سفیر روس درتهران با اتمام حجتهای خود مشغول تضعیف حکومت مشروطه ایران بود دست مرموزی نیز در تبریز دست شجاع الدوله ، آن پیرمرد افیونی ومردنی را گرفته وشهر تبریز را دراختیاراومی گذاشت. وحشیگری های شجاع الدوله بوصف نمی آید.

نویسنده تقریباً بیست روز قبل‌ازواقعه بدار آویختن سران آزادی در تبریز با تغییر لباس ازشهر خارج شده بودم ولی بعضی‌از دوستان نزدیك وآزادیخواهم‌در درتبریز مانده وچندین ماه باهزاران مشقت و ترس و وحشت مخفی شده و بالاخره توانسته بودند جان بسلامت برده وخودرا باستامبول برسانند ضمن تعریف ازاختناق وفشاری که در تبریز حکمفرما بود حکایت میکردند که بعضی از مشروطه خواهان که مخفی شده بودند صاحب خانه ازترس اینکه فراشهای شجاع الدوله باخبر شده وخود اورا نیزدار بزنند خانه خودرا ترك کرده ومتواری میشدند و شخص پناهنده درمنزل تنها و گرسنه مانده وبالاخره ازگرسنگی مرده وبدن اومتلاشی شده وبوی گند محله را فراگرفته بود ولی مردم از ترس فراشها اقدام بدفن جنازه نمیکردند مرحوم مشهدی‌حسن معروف به قفقازی‌ازآن قبیل‌بوده است.من در اینجا نمیخواهم از صبر و متانت ثقة الاسلام و یا رشادت شیخ سلیم و یا میرزا ابراهیم قفقائی و یا شهامت میر کریم بزاز و یا ازجان گذشتگی حاجی علی دوا فروش ویا سهیلی و یا نیروی روحی‌میرزا علی‌ویجویه ای‌وغیره‌بحث بکنم ولی‌نمیتوانم ازاظهارمظلومیت حسن وقدیر دوفرزند مرحوم علی مسیو صرفنظر کنم.

حسن وقدیر راکه سالها آنان را در منزل خودشان در تحت سر پرستی پدر

بزرگوارشان دیده بودم ودراین ایام وحشت خیز بسن پانزده وهفده رسیده بودند بجرم اینکه پدرشان آزادیخواه بوده با کمال وحشیگری دار زدند پس از ورود صمدخان شجاع الدوله موقعیکه صدها نفر ازمجاهدین ومشروطه خواهان غافلگیر شده ومثل مرغان رشته برپا راه نجات بروی آنان مسدود شده بود.



(عکس ۱۷) برادرزادگان ستارخان در بالای دار

حسن وقدیر بخیال اینکه آنان بچه و بیگناه بوده و کسی بسراغ آنها نمیآید مضطرب نبودند ولی طولی نمیکشد که باشتباه خود پی برده وعقب پناهگاه میگردند. خانه پدری ازطرف روسها بغارت رفته و باخاك یکسان شده بود ناچار عقب منزل

خویشان و آشنایان میگردند. تمام شب بیهوده در خانه عمر و زید را کوبیده ولی هیچکس از ترس صمد خان با نان راه نمی دهد. این پسران مسلم ابن عقیل زمان بی‌پناه و معصوم فکری بخاطرشان میرسد و خیال میکنند که روسها هم مثل ایرانیها به پناهندگان امان‌می‌دهند. بنابراین یکراست بکنسولگری روس میروند و (میللر) کنسول روس بدون فوت وقت آن دو نفر فرشته بی‌تقصیر را پیش رئیس‌قشون‌روس میفرستدو فرمانده خون‌آشام هم بدون بررسی و محاکمه برخلاف قوانین کشورهای دنیادو صغیررا بعنوان مجرم سیاسی‌دارمیزند(۱)

اگرجراید آن زمان را مطالعه بکنیم قبح عمل وحشیانه دولت تزاری‌روس را بهتر و نیکوتر تشخیص میدهیم: اگر نوشته های پروفسور براون انگلیسی و (دمرنی) فرانسوی و (منچستر گاردین) و کتاب آبی وغیره را بخوانیم خواهیم فهمید که همسایگی بادولت تزاری روس‌یعنی چه؟ مخبرین جراید ازخودمیپرسیدند ملت ایران از دولت خود میخواست که رژیم خودرا مشروطه بکند در اثنای تغییر رژیم‌هم معمولا انقلاباتی‌رخ‌میدهد. ولی این امرچه ارتباطی‌بادولت‌روس داشته‌است که سرباز به تبریز وقزوین ومشهد وارد نموده وشهر های ایران را بتوپ ببندند.

مخبرین جراید مینویسند اعتراض دولت ایران را دولت روس نسبت بخود بی‌احترامی‌فرض کرده و نمیتوانست بخود هموار کند که یك‌دولت کوچك بیك‌دولت بزرك اعتراض بکند. ازهمه مهمتر این بود که آزادیخواهان ایرانرا وحشی‌خوانده وعملیات وحشیانه خودرا مصلحانه وجهت تقویت مذهب نام میگذاشتند.

بـا توضیحات بالا جای تعجب باقی نمی ماند که در انقلاب مشروطه ایـران

---

(۱) باستثنای‌شهدائیکه درجنگ با صمد خان و یامستقیماً باسربازان‌روس جنگ‌کرده‌وشربت شهادت نوشیده اند ونیز از دانشمندان و آزادیخواهان و مجاهدینیکه پس از خاتمه جنگ بـوسایل مختلفه در دست روسها وزیر دستان آنها افتخار شهادت را درك‌کرده اند در زیـر فقط بعضی از شهدای راه آزادی راکه پاکوبان و باءجوانمردی در میهن خود ازطرف خارجیها دربالای‌دارجان سپرده اند نام میبریم: قدیر و حسن پسران صغیر مرحوم علی مسیو - ضیاء العلماء - صادق الملك - ثقةالاسلام - آقـا محمد ابـراهیم معروف به قفقائی - شیـخ سلیم - میرزا آقـا بـالا معـروف به مکتب‌دار - پطرسخان ارمنی - محمد خان و کریمخان برادرزادگان ستارخان-میرکریم‌بزاز - مشهدی محمد عمواوغلی - میرزا علی ویجویه‌ای-حاجی‌صمد خیاط - مشهدی هاشم رئیس وسردسته مجاهدین محله اهراب - حاجی‌نقی - یکنفرگرجی -غلامخان اهرابی - حاجی علی دوافروش - مشهدی‌عباسعلی قندفروش- حاجی‌خان‌معروف بقفقازی - مشهدی‌شکور - مشهدی احمد برادرحاجی‌خان -نایب‌ممی(محمد)

آذربایجان نقش اساسی را بازی نموده و مرکز کلیه آزادیخواهان ایران بود اگر توجه داشته باشیم برای ما آشکار خواهد شد که در آن ایام قفقازیها با جان ودل با آزادیخواهان آذربایجان همکاری میکردند. ازجرایدی که در بیدار کردن مردم آذربایجان خدمات شایان تقدیری انجام داده روزنامه ملا نصر الدین در تفلیس بود . میرزا جلیل مدیر و نویسنده او خودش را ایرانی خالص میدانسته و با نیروی قلم افکار ملت ایران را بجهان آزاد متوجه میکرد. آقا یوف یکی دیگراز نویسندگان بنام، که بایران هم آمد و بعدها دراسلامبول رحل اقامت انداخت در اوایل انقلاب ایران قفقازیها را تشویق می کرد که با برادران آذربایجانی کمك کنند . آقای محمد امین رسول زاده که مؤسس حقیقی روز نامه معروف



(عکس ۱۷) آقای محمد امین رسول زاده

ایران نو در تهران بود و در اثنای انقلاب روسیه بریاست مجلس شورای ملی قفقاز انتخاب شده و بالاخره در ترکیه ساکن گردید یکی از خدمتگذاران حقیقی زمان انقلاب میباشد. محمد امین رسولزاده را باید از حیث اطلاعات واخلاق وشایستگی یکی از شخصیتهای برجسته مشرق زمین بشمار آورد مجله ایکه بنام (عصر میزین سیاوشی) در قفقاز انتشار داده میشد ومجموعه آن در کتابخانه نگارنده موجود است شاهد



(عکس ۱۸) میرزا جلیل ملا نصر الدین مدیر جریدهٔ ملا نصر الدین و همراهان او

گویای مقام نویسندگی او میباشد. علاوه براینها در انقلاب مشروطه ایران عدهٔ زیادی ازمسلمانان و گرجی و ارمنی (۱) قفقازی جان خودشان را در طبق اخلاص گذاشته ومردانه درسنگرهای تبریز بشهادت رسیدند!

۱ــ ازاسامی آنان که درخاطر مانده بقرار زیر است ..... گری - استپان استپانیان عکاس - قره یاپاق سردسته فدائیان ارمنی - بارون رستم بمب انداز - بلغار بمب‌ساز - صمصام خان سردسته - ارلستاکس سردسته فدائیان رضائیه.

فصل پنجم

سر موفقیت در آذربایجان

گفتار چهلم

مشق نظامی و هدف گیری مجاهدین تبریز

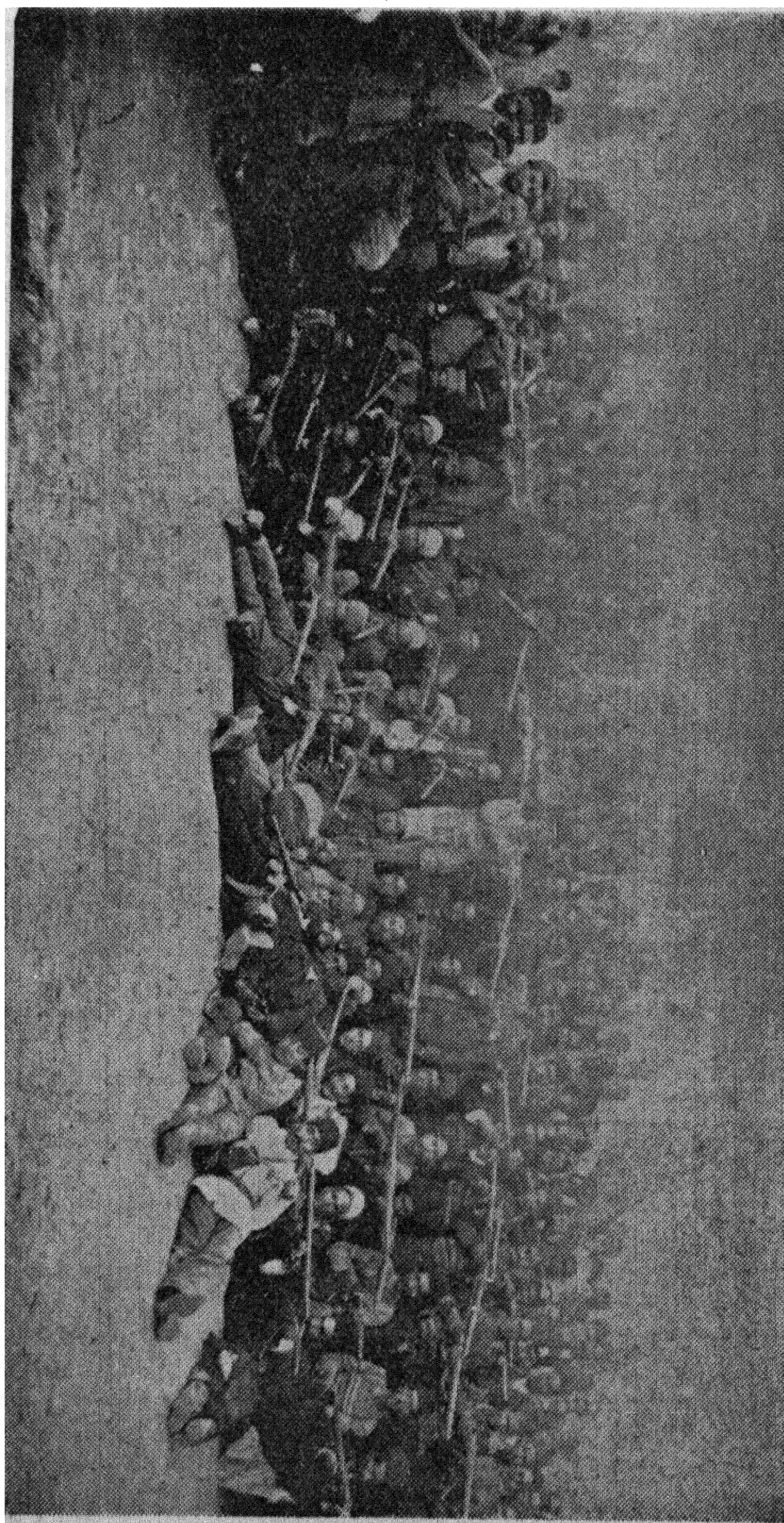
در ایام انقلاب تبریز هر عمل عکس العملی تولید میکرد. آمدن اکرام السلطان و گرفتاری اسدالله خان وافشاء شدن اسرار توطئه و بیدادگریهای بیوك خان (پسر رحیمخان) تردیدی باقی نگذاشت که نقشه هائی برای برچیدن مشروطیت ایران تهیه شده و قبل از همه میخواهند صدای فدائیان آذربایجان را خاموش گردانند. عکس العمل این توطئه ها بیداری رهبران واقدامات ضروری تر وشدیدتر آزادیخواهان گردید ابتدا فدائیان مخزن اسلحه ارك را تحویل گرفته و چنانکه درجای دیگر خواهد آمد مجاهدین و فدائیان محلات شهر تبریز را مسلح کردند (این اقدام در تاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ آغاز گردید)(۱).

سر موفقیت مشروطه خواهان آذربایجان را باید در حسن اداره جریان آن جستجو کرد. رهبران و سردسته های آزادیخواهان سعی میکردند الهامات خودرا حتی الامکان از منابع صحیح و مورد اطمینان بگیرند تا درهدایت و رهبری ملت

---

(۱) توزیع تفنگ درمحلات تبریز - چنانچه در بالا نوشتیم رهبران و سردسته های مجاهدین ارك راازوالی وقت(گویا حاج مخبرالسلطنه) تحویل گرفته و برای اینکه مطابق نظم و ترتیب بـه مجاهدین تفنگ بدهند از هرمحله یکی دو نفرشخصیتهای طرف اعتماد انتخاب کرده و تفنگهارادرمقابل قبض به آنان تسلیم کردند آنان نیز بمسئولیت خودتفنگهای مزبوررا درمقابل قبض رسید بمجاهـدین توزیع ردند (ضامن محله چرنداب آقای حسین طاهرزاده بهزاد اخوی نویسنده ومشهدی نجف بیك نام بعهده گرفتند.)

توفیق حاصل شود انقلابیون آذربایجان الهامات خودرا از تهران و اسلامبول و تفلیس میگرفتند. آقای سید حسن تقی‌زاده که در آن ایام در تهران بود پیش بینی هـای خودرا توسط برادران تربیت به تبریز میفرستاد و آنان نیز این پیش بینیها راتوسط



(عکس ۱۹) گروهی از مدافعین تبریز که پس از مشق نظامی راحت باش کرده‌اند

سخنگویان و هادیان بجامعه و بمجاهدین در بالای منابر و اجتماعات عمومی بیان میکردند از استانبول و تفلیس هم کمکهای فکری و عملی انجام میگرفت .

پس از تشکیل حزب اجتماعیون عامیون که مرکز آن در قفقاز بود بناشد مجاهدین امنیت تبریز راهم بعهده بگیرند بنابراین مسلح شدن آنان ضروری تشخیص داده شد و وعاظ هم از قبیل مرحوم شیخ سلیم و میرزا حسین واعظ و میرزا غفار زنوزی و میرزا علی ویجویهٔ و ملا حمزه خیابانی وغیره در بالای منابر لزوم تهیه اسلحه سرد و گرم را شرعاً مجاز معرفی کردند وقتی مرحوم شیخ علی چرندابی خود شخصاً کفن پوشیده و شمشیر بسته در کوچه و بازار ظاهر گردید این عمل او هیجان شدیدی در تبریز بوجود آورد و چون پیش بینی کردند که داشتن اسلحه بدون دارا بودن تعلیمات نظامی کافی نیست از تاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ مشق نظامی و هدف گیری معمول گردید.

بدین نحو در کلیه میادین تبریز مشق نظامی و تیراندازی معمول گردید و بعد از ظهرها جوانان لباس ملی در بر کرده پیکر های خودرا باقطار فشنك آراسته و مشغول تمرین سپاهیگری گردیدند. این اقدام فواید فراوانی داشت از آن جمله قبل از اینکه جنك و نبرد آغاز گردد جوانان ورزیده شده و بتفنك و فشنك عادت کرده و زنك ترس و واهمه از وجود آنان زدوده شده بود ضمناً اینان هم که در جامعه بارخت آزادی و مشروطیت شناخته شدند در مقابل عمال استبداد قرار گرفته و اخلاقا ملزم بانجام تعهد گردیدند .

در این ایام تبریز تماشائی بود و بعد از ظهرها که تجار و کسبه و استادو کارگر از اشتغالات روزانه فراغت پیدا میکردند در میادین حاضر میشدند. صدای شیپورو طبل از هرطرف بگوش میرسید و فریاد های (یك، دو ـ یك ، دو) شنوندگان را بوجد وطرب میانداخت و پس از پایان مشق نظامی تمرین هدف گیری او تیراندازی شروع میشد و تخته های نشانه و هدف گلوله ها رادرسینه خود جای میداد. هرتیری که بهدف اصابت میکرد مورد تحسین و آفرین حضار قرار میگرفت وهر تیری که بیش ازحد پرت و بخطا میرفت شلیك خنده از هرسمت بلند میشد .

باید متذکر شد که قبل ازتاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ هزینهٔ خرید اسلحه و

تهیه لباس و فشنگ از جیب خود مردم صرف میشد تنها پس از تاریخ مزبور بنابراتخاذ تصمیم کلی مجاهدین و مدافعین از ذخیره ارك و تفنگهای دولتی استفاده میکردند. مشق نظامی و تمرین تیراندازی باشوخی و تفریح و خنده آغاز گردید و لی طولی نکشید که هدفهای تخته ها مبدل بسینه های جنگاوران و شلیکهای خنده و شوخی بناله و فریاد های زخمیان و کشته گان گردید و سرود های مشقی هم تبدیل فرمانهای حمله و کشت و کشتار گردید که تفصیل آن در جای خود خواهد آمد.



(عکس ۲۰) مجاهدین محله چرنداب با محمد صادق خان و ستارخان

گفتار چهل و یکم

اکرام‌السلطان واسدالله خان مأموریت خطرناکی داشتند

فرمان مشروطه صادر شد ولی هنوز ابتکار عمل دردست مستبدین بود . عمال دولت خودکام اقدامات عدهٔ قلیلی آزادیخواهان را بحساب نمی آوردند . اقدامات آنها را حرکات مذبوحانه مینامیدند. هرروز دریك گوشه ایران فتنهٔ تـازه ایجاد و برای آزادیخواهان گرفتاریهای دیگری تهیه میکردند . بیش از تمام ایالات ایـران آذربایجان‌میدان فتنه وفساد شده بود. اکثر شهرهای آذربایجان در آتش بیدادگری میسوخت برای اطفاء بغض و کینه محمدعلیشاه یك‌مشت‌رعیت بیچاره آبادی(ازوم‌دیل) مورد حمله وقتل وغارت گردیده بودند هنوز تأثیر زهرآلود این کشت و کشتار از خاطر ها محو نشده بود وانجمن ایالتی آذربایجان مشغول تهیه نقشه جهت دفع فساد بیوك خان پسر رحیم خان عامل کشتار بود که پرده از روی فتنه دیگری بر داشته شد وازززیرنقاب چهره منحوس اکرام السلطان واسدالله خان ظاهر گردید .

مدتی بود مردم تبریز درتلگرافخانه اجتماع نموده وهرروز بانمایندگان‌شورای ملی مشغول مخابره حضوری بودند در چنین ایام آشفته ای که مردم سخت گرفتار بودند (ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۵) نزدیك غروب که معمولا سران آزادیخواهـان تلگرافخانه را ترك میکردند حضور سه نفر مرد مسلح ناشناس کنار درب خروجی تلگرافخانه توجه مجاهدین را جلب و بـرای رسیدگی بهویت آنان ازهر سو راهرا بمظنونین گرفتند محصورین بامشاهده خطر دست باسلحه برده و جسورانه مشغول مدافعه شدند طولی نکشید که یکی ازآنان که (آقا حاجی کرد) نامیده میشد کشته شده ویکی دیکر ازفرصت استفاده کرده فرار نمود سومی که ازهمه جسورتر و پر دلتر بود راهرا عوضی رفته یکمرتبه خودش را در اطاقی مشاهده کرد ولی خودرا

نباخته ودرها را بروی مجاهدین بست وانگشت بماشه تفنك آماده نبرد ایستاد. از مجاهدین کسی جرأت نکرد که وارد اطاق بشودولی‌ازمیان مردم کسی با قامتی‌بلند سیمای‌رشید باسبیلهای کشیده وباقدمهای آهسته نزدیك شده و داوطلب دستگیری مرد ناشناس گردید. این مرد نایب خلیل بود که بعدها معروف به ایت خلیل گردید و اسلحه همراه نداشت یکقبضه ده تیر (موزر) باو دادند و او پشت در رفته پس از معرفی خود گفت من تا امروز چندین مرتبه تیرخورده ونمرده ام وباکی هم اززخم برداشتن ندارم ازطرف دیگر تیرمن هم هیچوقت خطا نمیکند مطمئن باشید اگر انگشتتان تکان بخورد هدف تیر من قرارخواهی گرفت‌ولی‌اگرتسلیم شویدممکن است من درنجات شما کمك کنم ویا الله گویان باکمال رشادت با دست راست قراول و با دست چپ‌دررا باز کرده با پیکررشیدوچهرهٔ رعب‌آور وچشمانی نافذاسداله‌خان را مرعوب‌نموده و بتسلیم مجبورش کرد. این اقدام نایب خلیل مثل توپ صدا کرده ومحبوبیت فوق‌العاده ای در بین مجاهدین ایجاد کرد. ازاین تاریخ‌خلیل‌خان شهرت بیشتری پیدا کرده وبالاخره برای سردستگی فدائیان محله نوبر انتخاب گردیدولی بمثل معروف از کوزه‌برون همان‌تراود که‌دراوست درنتیجه رفتار ناپسند وحرکات غیرقابل تحمل وایجاد عدم رضایت مردم که منتهی بسلب مصونیت از طرف حزب اجتماعیون عامیون گردید بدستور مخبرالسلطنه گرفتار ودر زندان باکمال خواری با دستمال خیس خفه کردند.

اسدالله خان‌درابتدای امر پاسخی بباز‌پرسی نمیدادولی چون دیداین روش‌نتیجه نداردحقایق را گفت ومعلوم گردید که‌اکرام‌السلطان ازتهران مأموریت داشته‌است که سران آزادیخواهان تبریز را نابود کند. ضمن بازپرسی افشا گردید که نریمان پسرعمویش‌همدست او بوده وفرار کرده است ولی‌مجاهدین امان‌ندادند که‌نامبرده از تبریزهم فرار بکند ودرهمان شب درمحله چست دوزان پیدا کرده ونابودش کردند.

صورت بازپرسی‌اسدالله خان‌از کتاب‌مرحوم کسروی عیناً دراینجا نقل‌میشود.

بعد ازمراجعت از کینی اکرام السلطان مرا خواسته کفت اسب خوب سراغ داری گفتم‌قراباغی‌ها خواهندآمد ازآنها میخرم دوروز بعد کربلائی محمدنو کرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیمخان بود بعد از ورود بحیاط مرا

توی اطاق خواسته گفت کاری بتو رجوع خواهم کرد بکسی نگوئی بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت بهیچکس بروز ندهی . . . حکم است این چهار نفر باید کشته شوند. میرزا حسین آقا، شیخ سلیم، حاجی مهدی، حاجی محمد مؤمن پرسید تفنگ داری گفتم یك تفنگ ورندل دارم و یك تفنگ بردانقا. گفت با این تفنگها نمیتوانی کاری بکنی رفت یك تفنگ آلمانی با یك قطار فشنگ آورده بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز بعد اتصالا بتلگرافخانه آمده رفتم روز سوم باز آدم فرستاده مرا برد گفت چرا اقدامی در این باب نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است وجای این اشخاص را درست نمی‌دانم کجا است صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا اقدامی در این باب نمیکنی. گفتم ممکن نمیشود. گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از تهران هم باشدت بمن تأکید میکنند هرچه زودتر عمل را بانجام برسان پس حالا که اینطور است امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی از اینها را بکش و اگر هم توانستی که سه تیر درمیدان توپخانه خالی بکن. بعد آمده آقا میرزا حسین را درمیدان توپخانه دیده که با دو سه نفر و فانوس میخواهند بروند ازعقب آنها رفته و هرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه درتوی دربند رفته و منهم ازعقب سر او میرفتم دیدم امشب را امکان ندارد و نوکر را گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهم کرد دربازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم پشیمان شدم مرتبه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد از آن بخانه خود رفتم. صبح نوکر اکرام السلطان آمده قهوه خانه حاجی عبدالله کربلائی محمد نام آمده و باهم چائی خوردیم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاده خرج نمائید امشب کار را تمام نمائید بعد هرچه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام السلطان را به بینید عصری رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمی کنید معلوم میشود پشیمان شده اید. گفتم حضرات را پیدا نمیکنم دو شب است که آقا میرزا حسین در تلگرافخانه میخوابد، جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست بعد اصرار کرد مأموریت خودرا تمام کنی شب چهارشنبه آمدم تلگرافخانه گرفتار شدم. چهارشب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم درمیان تقریرات خود اظهار نمود یکشب هم بااشخاص مفصلة الذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتیم شاید اورا بزنیم

(تقی) (حاجی آقا) اسمعیل تقریر اسدالله خان درشب پنجشنبه (۱۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵) بهمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرد علی بن موسی - معین التجار - حاجی میرزا تقی آقا - دبیرالسلطنه - صادق - رفیع الدوله بیگلربیگی - محمد صادق خان پسر ساعد الملك - اقبال لشکر - محسن طباطبائی - آقای سید رضی - خازن لشکر - جعفر - امین التجار - بصیر السلطنه - انجمن ملی تبریز .



(عکس ۲۱) مرحوم حیدرخان عمو اغلی

اسدالله خان چون نظایر خود در ارك اعدام گردید . طرز اعدام درارك خیلی سهل وساده بود یکی از مجاهدین که اکثر اوقات چاپق محمد بود (بعد ها از طرف فراش های صمد خان باطرز فجیعی کشته شد) بمحکوم میگفت لوله تفنك مامور را فوت کند و اوهم خالی از ذهن اینکار را انجام میداد در این اثنا با حرکت انگشت و تکان ماشه کار محکوم خاتمه مییافت . کشف این توطئه هیجان مردم را صد چندان کرد و وقتیکه خبر قتل و غارت مجدد بیوك خان رسید این هیجان بشدت اعلای خود رسید .

آزادیخواهان دیدند از هرسمت خطر آنان را کمین کرده وجز عزم واراده وسیله دیگری جهت نجات ندارند بدون فوت وقت ارك دولتی را تصرف کرده و اسلحه های آنرا بین مجاهدین توزیع کردند و اینکار یکی از بهترین اقدامات سران آزادیخواهان بود .

گفتار چهل و دوم

یك تابلو از صحنه های جنك آزادی در تبریز
نمونه‌ای از هنرنمائیهای مشهدی محمد صادق خان

بنای تلگراف خانه دردست مجاهدین محله چرنداب بود

تلگرافخانه درایام انقلاب دارای اهمیت خاصی بود وهرروز مخابراتی بین تهران‌وتبریز انجام میگرفت. درهمان‌ایام کوزه کنانی‌ومیرزا حسین واعظ‌وشیخ سلیم ومیرزا علی ویجویه ای‌وغیره درهمین‌محل نطقهای آتشین میکردند وشتربانیهاسعی داشتند که وسایل مخابراتی موجود را بچنك آورند بنا براین از روی ناچاری جهت حفاظت وسایل مذکور تلگرافخانه تبدیل بجبههٔ جنك گردید

مدتیست خبیر السلطنه رئیس تلگراف خانه و مأمورین مخابرات در نتیجهٔ شدت جنك محل‌مأموریت خودشان راترك کرده و کلیه وسایل مخابرات بی‌سرپرست مانده بود. اکثر اوقات دستگاه های مخابراتی کار میکردند و معلوم بود که از تهران و سایر شهرها گزارشاتی میرسید ولی کسی نبود که از گرفتن و کشف رمز مخابرات‌اطلاعاتی داشته باشد ونتایج آنرا باستحضاررهبران برساند. ولی‌قابل‌توجه و تقدیراست که از اینهمه ماشین آلات واشیاء قیمتی که آنجا موجود بود یك پیچ و مهره هم حیف ومیل نمیشد. محل‌تلگراف خانه درسمت جنوبی باغ عالی‌قاپوواقع وازنقطه نظرجنك، حفظ آنجا دارای اشکالات فراوان بود واز این‌نقطه نظربود که یکی از رشید ترین سردسته های مجاهدین برای حفظ آنجا انتخاب شده بود.

این ایام‌خطرناکترین وپرهیجان ترین وسخت ترین روزهای تبریز بشمار بود مغازه های مجدالملك و کلیه بناهای سمت شرقی باغ علی‌قاپو دردست سواره های شجاع نظام و ضرغام و تفنگچی های انجمن اسلامیه بود و همیشه هم پیشرو جنك



(عکس ۲۲) محمد صادق خان باهمراهان خود

ضرغام بود وقبل ازهمه صدای ده تیر او شنیده میشد. ده‌تیر ضرغام هر تیرش که‌خالی میشد دو دفعه صدا میکرد (این صدای دو دفعه با انعکاس صوت اشتباه نشود) و بالاخره معلوم هم نشد که این چه جور اسلحه بوده است که بعوض یك صدا دوصدا می داد .

مجاهدین وقتیکه صدای‌اورا می‌شنیدند با کمال هشداری میگفتند که‌ضرغام شروع کرده وخودشان را آماده جنك میکردند. این مرد خونخوار وقتیکه‌شلیك میکرد هر ده تیر را بطور اتصال خالی میکرد که در واقع صدای او بیست دفعه شنیده میشد. اگرچه بعضیهااوایل تصور میکردند که این‌صدای دومی بعد ازاصابت بهدف وانفجار مجدد تولید میشود ولی بعدا بارها تیر های او بسنگر های ما حتی برفقای ما اصابت کرد و این حدسیات راتأئید نکرد. آنروز زودتر ازهرروزصدای ده تیر ضرغام شنیده‌شد و درپی آن از کلیه سنگرهای دولتیان صدای‌تیر تفنك‌آغاز گردید. آنروز روز جهنمی بود روزی بود که هیچکس امید به بقای حیات خود نداشت . صدای توپ وتفنك بصدای رعـد و برق بیشتر شباهت داشت دلها می‌طپید وسرها ببدنها سنگینی میکند از هرطرف باران گلوله میبارد و انسان گیج میشود ونمی‌داند باکدام سمت بجنگد .

عده مجاهدین‌تلگلرافخانه قریب پنجاه نفر بودند درساختمان‌خود تلگرافخانه و دراطراف خانه های همجوار سنگربندی کرده‌مشغول جنك شدند صدای‌تر کیدن گلوله‌های شراپنل‌وهلهله‌حمله کنندگان‌ازیکطرف‌وصدای‌شیپوروخروش‌مهاجمین ازطرف دیگر قویترین دلها را آب‌میکرد. از ترس دهنها خشکیده لبها تر کیده و چشمها ازحدقه بیرون‌آمده وبطور کلی مدافعین حال جنون پیدا کرده بودند چند نفر تاب مقاومت نیاورده پا بفرار گذاشته ولی زود تر از دیگران هدف تیر قـرار گرفته وشربت شهادت نوشیدند زیرا سنگرهای مجاهدین راه فرار نداشت.

طولی نکشید عده دیگر هم در سنگرها کشته شدند این مرد فولادین یعنی مشهدی محمد صادق خان درطبقه دوم‌می جنگید و ابدأترس وواهمه بخود راه‌نمیداد ولی‌ناله زخمی‌شدگان‌مجاهدین‌هرلحظه زیادترشد تامهاجمین توانستندواردخانه‌های روبروی تلگراف خانه شوند در این موقع فاصله بین طرفین ده پانزده متر بیشتر

نبود بطوریکه مهاجمین ومدافعین صدای همدیگر را میشناختند واز پشت سنگرها بهمدیگر فحش و ناسزا می گفتند حتی اسم همدیگررا هم می بردند. مشاهده‌زخمیها و کشتگان مجاهدین را سخت متأثر میکرد.

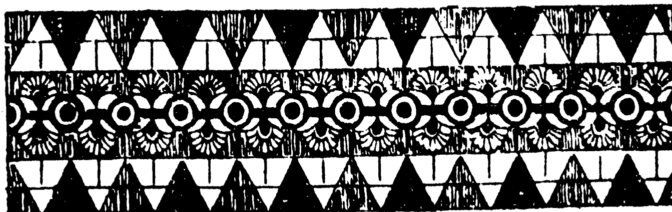
بعضی از زخمیها اصرار داشتند که خود مجاهدین آنها را راحت کنند تا با حال زخمی بدست مجاهدین نیفتند زیرا کسی فرصتی نداشت که آنان را نجات‌دهد. مجاهدین ناچار یکی پس‌از دیگری خانه های اطراف تلگرافخانه را از دست‌داده عقب نشستند مرتباً قطارهای فشنك هم خالی میشد. آخرین فشنك ها را درقطارها جا دادند ولی دیگر ذخیره موجود نبود.

مرحوم محمد آقا عموزاده من که یك مرد ساده و بی‌سیاست بود جهت پیشنهاد عقب نشینی پیش محمد صادق خان رفت. نگارنده از دور منظره وحشت‌آوری‌را مشاهده کرده ودیدم محمد صادق خان لوله ده تیررا محاذی پیشانی محمد آقا گرفته می گوید اگر یکدفعه دیگر این حرف را تکرار کنی مغزت را متلاشی میکنم. مرد غیرتمند نمی‌توانست کلمه عقب نشینی و فرار را بشنود میل داشت صد مرتبه کشته بشود ولی ازجلوی دشمن فرار نکند.

میان رفقای ما ملاقاسم نامی بود باهمان دستار ولباس ملائی درصف‌مجاهدین وارد شده بودازهمه مجاهدین‌مسن‌تر بود دراینوقت سرپرست مارا مخاطب‌قرارداده گفت از کشته شدن باکی نداریم‌ولی باکشته شدن به نتیجه نمیرسیم بایدزنده بمانیم که مردم‌را حفظ بکنیم. مشهدی‌محمدصادق‌خان باوضعی که ازشدت تاثروغضب‌سیاه شده بود گفت من‌حاضرم پیشنهاد شما راپبذیرم ولی راه عقب نشینی نداریم، ملاقاسم جواب داد چرا داریم واضافه کرد که حیاط تلگرافخانه بسمت غربی دری دارد که دارای قفلی است بایك تیرمیتوان اوراشکست وازآن حیاط هم بحیاط دیگرمیشود راهی پیدا کرد وبالاخره بدین‌وسیله ببازارچه خیابان رسید ودرآنجا سنگر دوم را ایجاد کرد.

محمد صادق خان گفت جنك را باید ادامه‌داد شما چند نفر بروید این راه را درست کنید. اول کشته ها وزخمی‌ها را ببرید وقتیکه آنها را نجات دادید بمن‌خبر بدهید. مأمورین مطابق نظراو اقدام وآخرین دیواری که می‌شکافتند دچار خطر

دیگری شدند. مجاهدین محلهٔ خیابان که در بازار بودند بتصور اینکه شتربانیها دیوار را میشکافند شروع بشلیك کردند بالاخره بادادن علامت حالی کردیم ما مجاهدین تلگرافخانه هستیم پس از انجام عمل و تهیه راه بـه مشهدی محمد صادق خان خبر دادیم تا بتوانیم مجاهدین را ازمرك حتمی نجات دهیم محمد صادق‌خان گفت همه‌تان راه بیفتیدمن پشت‌سرشما میآیم. مرد غیرتمنداز همه عقب‌ترمیآمدبا این ترتیب ماوارد بازار.چه خیابان‌جلوی حمام محمدصادق‌شدیم‌وقتیکه وارد بازارچه‌شدیم‌با کمال‌حیرت مشاهده کردیم که بیش‌ازسیصد نفرمجاهد آنجا اجتماع کرده‌اند ومرحوم سیدهاشم خیابانی معروف هم که بعداً شربت شهادت نوشید حضور داشت و باوجوداینکه این عده خبر داشتند که محمد صادق‌خان چهار ساعت‌بیشتر است که از هرسمت محاصره شده باز قدمی بکمك‌او برنداشته‌اند محمدصادق خان سخت بـرآشفت و حضار را مخاطب و مورد توبیخ قرار داد . همهمه از میان مجاهدیـن بلند شد ومـا ها تصور کردیم که از دست دشمن نجـات یافته و حالا در دست دوستـان کشته خواهیم شد ولی‌مرحوم سید هاشم گفت رفقا اگر من هم چهار ساعت بـا این شدت در محاصره بودم عصبانی شده و آنچه که نگفتنی است میگفتم دست محمدصادق‌خان را گرفته و دلجوئی کرد واظهار شادمانی کرد که بقیه مجاهدین نجات یـافته‌اند زخمی ها را به بیمارستان و کشته‌هارا به‌منازلشان فرستاده ومقداری نان‌سنگك‌بین‌مجاهدین‌نیمه‌جان تقسیم کردند وپس‌از کمی استراحت وشور نقشه‌حمله متقابله را تعیین‌و مجاهدین را تقسیم و با علامت مخصوص هجوم را بطریق زیر آغاز کردند .



گفتار چهل و سوم

هجوم متقابله مجاهدین

در نقشه هجوم متقابل هم بمجاهدین محله چرنداب مأموریت داده شد که بقوای دولتیان که در بازارچه مقدم باغ عالی‌قاپو پایگاه داشتند حمله بکنند و برای اقدام باین نقشه رفقای ما میبایستی از بازارچه نوبر وارد کوچهٔ مرحوم سید تقی پیشنماز(پدر آقای سیدحسن تقی‌زاده) شده از آنجا از خانه‌های مردم خودشان را به پشت بام بازارچه رسانده واز دریچه های گنبدهای بازارچه دفعتاً دست بتیراندازی بزنند؛ دراین اثنا تعداد رفقای ما به سی نفر میرسید بهر نحوی بود خـود را ببالای گنبد ها رسانده و سواره های شجاع نظام را که در بازارچه پراکنده بودند هدف قرار دادند. در این هجوم تیری خطا نرفت. یکی از رفقای ما که درپهلوی من وهم اسم من بود تهور کرده از بالای گنبد وقتیکه تفنگ را راست کرد که تیری خالی کند معلق‌زنان پائین افتاد وقتیکه او را گرفتیم معلوم گردید که تیر چندسانتیمتر پائینتر از قلبش اصابت واز مهرهٔ پشت بیرون آمده است برطبق معمول مجاهدین، دو نفر داوطلب شدند که او را ازرزمگاه خارج بکنند. کریم ناله کنان خواهش میکرد که اجازه بدهند واو را تکان ندهند وبگذارند راحت جان بدهد این گفتار اوهیچوقت از اعماق خاطرم محو نمیشود ولی خواهش او پذیرفته نشد بغل کردند که ببرند مرحوم روی دوش اسماعیل‌جان به‌جان آفرین‌تسلیم کرد این‌خبر که بمحله چرانداب رسیده بود همان‌شب بنام نگارنده درمسجد (آق‌مسجد) مجلس عزا ترتیب داده بودند باوصف‌این،منظره کشته شدگان ابداً جنگجویان‌رامرعوب نمیکرد. مردشیردل محمد صادق‌خان خطاب بمجاهدین گفت کارتان را انجام بدهید بامرده بازی نکنید کشته شدن دردست جلادان استبداد مایه افتخار ماست این دیگر تماشاندارد. هجوم راادامه‌دادند وطولی نکشید

بازارچه را دولتیان ترک کردند این موفقیت اولین رخنه بود که همان روز بصف دشمن وارد آمد. از پشت بام بازارچه مذکور پائین آمده دشمن راتعقیب کردند طولی نکشید باغ عالی قاپو هم بدست مجاهدین افتاد. مزه فتح بمذاق مجاهدین خوش آمده بود از پشت بام وارد بازارچه ارسی دوز ها شدند و یـاعلی گویـان هجوم را شروع کردند ولی متأسفانه در اینجا هم قربانی دیگری نصیب خانواده من شد.



(عکس ۲۳) نگارنده بانفرات خود

ردیف نشسته از راست بچپ:

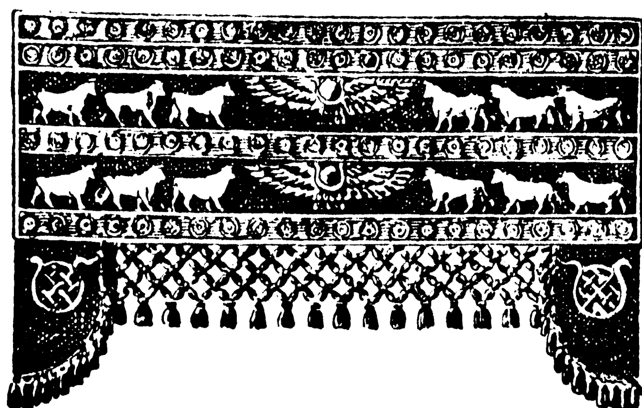
محمد ـ کریم طاهرزاده ـ عبدالرحیم پسر حاجی محمد بالای معروف ـ حسن پسر نصرالله

ردیف ایستاده از راست بچپ:

اصغر ـ محمد ـ حسن ـ ابوالفتح حاتمی ـ تقی پسر پوللی آقا علی

موسی از عموزاده های من که جوان فوق العاده خوش قیافـه و خوش چهره ولی در کارها خیلی بی رویه و بی سلیقه بوددر اینجا هم در نتیجه بی احتیاطی و بی پروائی جانش را باخت آنطوریکه بمن گفتند ایـن مرحوم جلوی دریچه گنبد نشسته و سرش را از دریچه بطرف پائین خم کرده و قراول رفته است که تیرش خطا نکند

در همانحال از دهنش تیرخورده بدون اینکه بتواند کلمه‌ای حرف بزند جان شیرین خودش را درراه آزادی از دست‌داد جنازه اورا هم توسط مرحوم محمدآقا عموزاده من (که او نیز بعدها شهیدشد) بایکنفر دیگر بمنزل فرستادیم محمدصادق خان مثل شیر ، بدون ابراز خستگی به‌ارشاد افراد خود ادامه میداد طولی نکشید بازارخالی شد واز آنجا پائین‌آمده وچون هوا تاریك میشد جنك شدت خود را ازدست داده و بالاخره خاتمه پیدا نمود ودوباره تلگراف خانه بدست رفقای‌ما‌افتاد . این بودجنك وگریز وسرگذشت یك روزمجاهدین وانقلابیون‌مشروطه. شاد بادارواح آن مردان دلیر وشهدای راه آزادی که مردانه برای وصول بهدف مقصود خود جان میدادند و ارزشی برای بقای حیات خود قائل نبودند سعادت آنها در این بود که باکمال افتخار شهید شده وبا خون خود نهال‌آزادی راآبیاری کردند .



فصل ششم

تشکیل انجمن ملی و انجمنهای محلات در تبریز

در تبریز پس از وصول فرمان مشروطیت مردم در تمام کوی و برزن و بازار جشن و چراغانی برپا و شادمانیها کرده و بیکدیگر تبریك و تهنیت ها گفتند مردم صاف دل کار را تمام شده تلقی نموده افق آیندهٔ ایران را با چشمانی پراز امید مینگریستند مطابق فرمان مشروطیت لازم بود انتخاب نمایندگان تبریز جهت شورای ملی آغاز گردد .

تا قبل ازوصول فرمان، اجتماع و شور مردم در مسجد صمصام خان انجام میگرفت بعد از آن صلاح دیدند که محل دیگری را انتخاب نمایند و نام این محل را انجمن ایالتی گذاشتند اگرچه پس ازخاتمه انتخابات واعزام نمایندگان بطهران محمد علیشاه انحلال انجمن را خواستار شد ولی توفیق نیافت **وانجمن همچنین بجلسات خود ادامه داد** ازطرف دیگر از هرمحله منتخبینی بنام رهبر آزادیخواهان و نمایندگان محلات من غیررسم در انجمن ملی حاضر شده و درجلسات آن اظهار نظر مینمودند واین روش اغلب مذاکرات را بجای بن بستی میرساند برای رفع اشکال نخست برای هرمحله در انجمن ملی اطاقی بنام همان محله تعیین شد که نمایندگان مربوط مذاکرات خود را انجام داده نتیجه آنرا کتباً بانجمن ملی تسلیم نمایند . پس از مدتی صلاح در این دیدند که انجمنهای فرعی مختلفی درخود محلات تشکیل دهند ازآنجمله درمحله مقصودیه (انجمن مساوات) در محله چرنداب (انجمن اتحاد) درمحله امیرخیز (انجمن حقیقت) در محله خیابان (انجمن خیابان) درمحله لیلی آباد انجمن (گویا بهمین نام) .

انجمنهای مذکور جلسات مرتبی داشته وبشکایات مردم رسیدگی نموده واقدام

لازم را بعمل میآوردند . از طرف دیگر پیشنهادات اصلاحی محله مربوط را بانجمن ایالتی ارسال میداشتند بهرصورت افتتاح انجمنهای محلات کمکهای فراوانی بانجمن ملی وتحکیم اصول مشروطیت و آزادی مینمود .

اعضای انجمن ملی وسایرانجمن‌ها از اشخاص آزادیخواه ومطلع و پاکبازانتخاب شدند .ازاعضای انجمن‌ملی شخصیتهای زیررا میتوان نام بردحاج مهدی کوزه کنانی شیخ‌سلیم ، معتمدالتجار، معین‌الرعایا ، میرزا اسماعیل‌نوبری ، میرزامحمدتقی ، میرزا علی النقی گنجهٔ ، شیخ‌محمد خیابانی ، میرزا حسین واعظ حاجی اسماعیل امیرخیزی حاج شیخ علی اصغرلیلی آبادی ، سید محققین .



(عکس۲۴) مرحوم حاجی میرزا ابراهیم آقا

گفتار چهل و چهارم

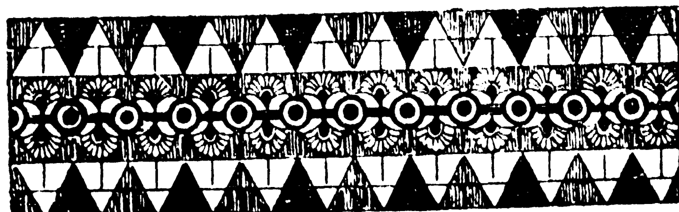
خدمات انجمن ملی تبریز

خدمات انجمن ملی در تبریز بحدی است که جادارد در اطراف آن کتاب علیحده نوشته شود. در واقع انجمن مذکور مدتها هستهٔ مرکزی سیاست ایران بشمار آمده ودرمقابل فشارهای حکومت خود کامه سخت ایستادگی مینمود درمدت ۱۱ ماه محاصره، تبریز تنها شهری بود که هنوز مشروطیت را حفظ و با رشادت غیر قابل وصفی در نگهداری آزادی پافشاری نموده و توجه ملل دنیارا بخود جلب کرده است. انجمن ملی تبریز یگانه محل شور و تمرکز قوای فکری وطرح نقشه های عاقلانه، کوتاه سخن دستورده به کلیه آزادیخواهان ایران بود.

در مقابل طوفانهای مخالف وفشارهای حکومت استبداد مرکزی که از هر طرف متوجه تبریز بود آزاد مردان شهر مذکور مردانه مقاومت کرده نگذاشتند که چراغ پرنور مشروطیت خاموش شود. وبعد از این تاریخ بود که انجمن ملی محور جریان مشروطیت ایران شد و کلیه پیش آمدها دراین مکان محکم وفولادین حل وفصل شده ووظایف شورای ملی را انجام میداد انجمن. ایالتی هم الهامات خود را از طرف عده محدودی از آنجمله جوان سیاس ودانشمند بی همتا (سید حسن تقی زاده) وعده دیگر بدست میآورد. گفتارهای این جوان ارکان استبداد را متزلزل نموده بود میگویند محمدعلی شاه میگفت به بینید تقی زاده اجازه میدهد شام بخوریم. هروقت بازاریها سید یعقوب را دست با سلحه میدیدند فوراً میفهمیدند که چه وظیفه دارند درهای مغازه خود را پائین کشیده بدون اینکه گفته شود میدانستند کجا باید بروند، راه بازار شیشه گرخانه راپیش گرفته ویکسر بانجمن ایالتی میرفتند. میرزا مهدی آن مرد میهن پرست که خانه پدری خود را در اختیار انجمن ملی گذاشته بود

وخود نیز همواره باجان ودل مهیای خدمت بملت بود و باچهره گشاده مردم را بسالنها هدایت میکرد .

انجمن ملی تبریز شاخص مشروطیت ایران معرفی شده بود مخبرین جراید دنیا رو بتبریز آورده اخبار ایران را ازانجمن ملی گرفته وبتمام اقطار جهان مخابره مینمودند اگرچه انجمن اسلامیه که برخلاف نام خود محل فساد وآشیانه خونخواران بوده وصدمات خطرناکی بانجمن ملی وباصول آزادی مشروطیت رسانید ولی در در مقابل عزم وارده مردانه آزادیخواهان پس از مدتی در تاریخ ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ قمری درنتیجه یك حمله رشیدانه فدائیان ویران گردید وبرای همیشه درش بسته گردید برای نمونه از خدمات میهن پرستانه وابراز رشادت وایستاگی انجمن ملی چندتا از تلگرافات متبادله را در گفتار زیر چاپ میکنیم .



گفتار چهل و پنجم

بعضی از تلگرافاتیکه مبادله شده است

بعداز عرض سلام واحوالپرسی خدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و آقایان علماء اعلام واعضای انجمن ملی دامت تائید اتهم دیروزاز آذربایجان تلگرافاً پرسیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکاته (۲۸) ماه وارد زنجان خواهندشد عقلای آنجا صلاح در دراین دیده اند که عموماً معظم له رامحترماً بتبریز معاودت دهند وکلای آذربایجان چه تصویب میفرمایند حضرات مستطابان آقایان حجج لاسلام دامت برکاتهم و این خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطرشریف آقایان حجج الاسلام وعلمای اعلام و آقایان ائمه جماعت واعضای انجمن محترم را مسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از آذربایجان و تشریف فرمائی ایشان بطهران وقم بملاحظات عدیده که توضیح آن درخدمت عقلای قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت است شرافت بقعهٔ شریفه حضرت معصومه که بالطبع جالب است اگراسباب خارجی هم محرك متنفذین قوم گردد دورنیست اجتماع آنها باطراف واحوال خالی ازاثرنباشد درموقعیکه احتیاج تمام براتحاد قلوب و اقوال داریم اختلاف کلمه واجتماع مشککین درمرکزایران باتقویت معنوی آن محل مقدس بعتبات عالیات ابد اصلاح نیست محض استحکام اساس مقدس مشروطیت که ترویج دین مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی برعموم مسلمین امروزفرض فوری است که دررفع هرقسم اختلاف بترك هر نوع شخصیات راضی شده تشیید مبانی اتحادرا خدمت کنند لهذا جمعاً متمنی هستیم که جنابان آقایان عظام ازآنجا وماها ازاینجا ترتیبات مراجعت دادن معظم له رافراهم بیاوریم

(محمد اسماعیل) (مرتضوی) (محسن) (حسن) (حسین) (وکلای آذربایجان) (احقر محمد الطباطبائی) (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان)

دراینجا پاسخ انجمن ملی مخابره شده که چون درگفتار ۱۳ چاپ شده از تکرارآن خودداری شد.

☆☆☆

تلگراف جنابانعالی جواب سئوال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت میشود وعوض یك مجلس هرروزمجلس دیگری هم برای تصحیح وتکمیل قانون باحضور آقایان

حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونیکه سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد بااین عجله واصرارمرتب نمیشود هیجان عمومی و بستن بازارودکاکین صورت لزوم ندارد مجلس مقدس درادای تکلیف خود بقدری ساعی ومجد است که احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود ازمزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام واعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد دامت برکاته بودو البته عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگراین مطلب اهمیت فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده وشمارا هم زحمت نمیدادیم حال که جواب مستقیم داده نمیشودووقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف آراء عوام گذاشته و رفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی (احقرفضل الله نوری) (مرتضوی) (محمد اسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان)

خدمت آقایان فخام وکلای ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم

مکرر درباب قانون اساسی عرض وهیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه گردید بالاخره بجائی منتهی شد که عموم ملت بستوه آمده از کسب وتجارت خود تعطیل و بازار را بسته تمام علماء واعیان وتجارواصناف وعموم اهالی درتلگرافخانه جمع ومنتظر جنابانعالی هستیم معجلا بتلگرافخانه تشریف بیاورید.

(انجمن ملی تبریز)

☆☆☆

از تبریز پیام زیررا فرستادند

خدمت ذیسعادت آقایان وکلای محترم آذربایجان دامت اجلالهم

درتلگراف دیروز عرض نمودیم حالیه هم عموم آقایان علماء اعلام مد ظلهم العالی وعموم ملت در تلگرافخانه مبارکه نشسته جدا و مصرا مطالبه قانون اساسی را که مدتها است وعده میفرمایند مینمائیم وصراحتاً عرض مینمائیم این مطالبه و این اجتماع عمومی که دخلی باجتماعهای سابق ندارد وتأخیرمرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیستو خدای نخواسته اگر بازهم تأخیرشود نتیجه او وخیم خواهد شد جمیع بازار ودکاکین بسته امورات تعطیل منتظرمرحمت قانون اساسی هستیم.

(انجمن ملی تبریز)

☆☆☆

از تهران پاسخ پائین رادادند.

دیروز عصر وکلای محترم آذربایجان برای مخابره مطلبی اعضاء انجمن محترم تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند و بعد ازمخابره مطلب معلوم شد بااینکه وکلای آذربایجان وسایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد ازمخابره چند روز قبل ونصایح ومواعظی که بادلایل و براهین تلگرافاً باعضاء انجمن محترم اظهارداشته‌اندلااقل تاچندی بعضی اقدامات بخاطر اهالی آذربایجان خطور نخواهد کرد باکمال سکون وطمانینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی درتتمیم قانون اساسی وترتیب قوانین دستورالعمل

حکام و تنظیمات ادارات وغیره خواهند بود ولی برخلاف انتظار معلوم میشود ازدیروز باز اهالی بازار ودکاکین را بسته و برای مطالبه تکمیل قانون اساسی درتلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر باعدم انتظار مجلس شورای ملی وفرط اشتغال بترتیب قانون اساسی و سایر مهمات فوق العاده مایه تعجب و حیرت شد بالاخره این اقدام و حرکات غیر مترقب براین محمول شد که شاید جزئیات وخصوصیات قانون اساسی در نظر اهالی آذربایجان درست معلوم ومکشوف نیست ولازم شد که دراین تلگراف تایك اندازه کیفیات و تقسیمات جزئیه قانون اساسی تشریح شود وموانعیکه برای پیشرفت آن جزئیات بااین عجله وشتاب درمیان است تصریحاً اظهار شود تا بدانند که مجلس شورای ملی ابداً از این موضوع کوتاهی و اهمالی نکرده اگروقایعی که مجلس ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما باوضاع حالیه مشگل بلکه محال مینمود اولا باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعد ازوضع فصولی درقانون اساسی مجلس شورای ملی بصحه همایونی موشح شده قسمت عمده ازبقیه آن که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح و حقیقت قانون اساسی همانست قسمتی است که راجع بحقوق عمومی ملیه و ترتیب قضاوت ومحاکمات عدلیه است ودرضمن این قسمت مطالب اساسیه ومهمی است که صرف نظر وسکوت ازتمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطلب درقانون اساسی درج نشود میتوان گفت باید ازقانون اساسی صرفنظر کرد وبهمان مقدار که درقانون مجلس شورای ملی نوشته شده قناعت نمود ودراین دو قسمت مطالب و فصولی است که درنظر اشخاص که بحقایق اسرارشرع مطاع واقف نیستند سهل قبول به نظر نمیآید مجلس شورای ملی ازاول این نکته رادر نظرداشت که باوجود معاندین قوی ودشمنان اجنبی وخانگی که برای این مشروع و مقدس داریم دشمن زیاد کردن ازطریقه عمل خارج وجلب قلوب عامه مردم ازشرایط عاقبت بینی مآل اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبور کرد که ازوضع و انتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران که از اعماق مطالب بکلی بیخبرو برای اجرای مقاصد خود بظواهر امور توسل میجویند احتراز کند این بود که ازچند روزقبل ازروزی که در تلگرافخانه باعضاء انجمن مخابره حضوری شد مجلسی مرکب ازبزرگان حجج الاسلام و محققین علماء اعلام دارالخلافه و دانشمندان و کلاء آذربایجان وطهران تشکیل داده شده وهرروز چند ساعت درموارد قانون اساسی با کمال بیغرضی ودقت فوق العاده مباحثه علنی میشود وبواسطه دقت امر واهمیت موضوع هرروزبیش ازدوسه ماده ازتحت نظرمباحثه خارج نمیشود ومخصوصاً درمجلس مزبور تمام مصالح وفوائدیکه نتیجه وضع این قانون است بحث وایراد میشود و انصافاً علماء اعلام با کمال جد وجهد مشغول تصحیح عبارات قانون هستند که معانی و حقایقی که مقصود است بالفاظی که درانظارعوام ومعاندین این اساس مقدس موهم نباشد تعبیرشود ودورنبود اگر بعضی موانع وعوائق خارجه ازقبیل انقلابات ولایات وفساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تاکنون قانون اساسی تکمیل وبصحه مقدسه همایونی نیزنرسیده بود ولی باکمال تأسف دیده میشودکه هروقت اعضای مجلس شورای ملی با هزارزحمت مجلس برای انجام

این امر فراهم میکنند وصول خبرفتنه از یکی اطراف زحمات را باطل و حواس را متفرق میکند مثل اینکه دیروز درموقعیکه ابداً انتظاراین مقدمه نبود خبر تبریز رسید و کلای محترم راامروز بآمدن تلگرافخانه مجبور کرد بالجمله بایددانست اگر باعضاء انجمن تبریز وسایراهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی من باب عدم مساعدت دولت یاشخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند یاد میشود که تااین ساعت ابداً عدم مساعدت دراین موضوع بخصوص از امناء دولت مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس ثابت است که هروقت فصول قانون اساسی درمجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد ازاقل مدتی بصحه همایون خواهد رسید و ابداً ازطرف قرین الشرف همایونی مضایقه وتأمل نخواهد رفت والبته اگر مضایقت ازآن طرف احساس شود مخفی ومستور نخواهد ماندآنوقت اهالی آذربایجان نیزدراین قبیل اقدامات مشئوم ومطعون نخواهند بود پس علت تاخیر غیراز همین ملاحظات دقیقه ومهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست و گمان میکنیم اگر اهالی آذربایجان هم بانظر صائب وفکر دور اندیش درقیانه امورنظر کنند این ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد ومساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزا نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواسته مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف برعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین مطلب مهم که بانواع مشکلات وملاحظات شرعیه و احتمالیه محاطاست مجبوریت حفظ احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورای ملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات است نمیتواند فقط بارعایت میل وسلیقه یك قطعه ایران ملاحظات کلیه را ترك کند معذور است از اینکه نظر بازدحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مخل آتیه وانتظارات این مقصود مورد ندارد باید انجمن محترم اهالی غیرتمند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول این اقناع کنند و یك چندی باعضاء مجلس شوری ملی وقت وفرصت بدهند که شاید بخواست خداوند بمعاینه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند (یحیی) (مرتضی قلی) (مستشار لدوله) (شرف الدوله) (وثوق الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن الدوله)

این امر فراهم میکنند وصول خبرفتنه از یکی اطراف زحمات را باطل و حواس را متفرق میکند مثل اینکه دیروز درموقعیکه ابداً انتظاراین مقدمه نبود خبر تبریز رسید و کلای محترم راامروز بآمدن تلگرافخانه مجبور کرد بالجمله بایددانست اگرباعضاء انجمن تبریز وسایراهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی من باب عدم مساعدت دولت یاشخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند یاد میشود که تااین ساعت ابداً عدم مساعدت دراین موضوع بخصوص از امناء دولت مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس ثابت است که هروقت فصول قانون اساسی درمجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد ازاقل مدتی بصحه همایون خواهد رسید و ابداً ازطرف قرین الشرف همایونی مضایقه وتأمل نخواهد رفت والبته اگر مضایقت ازآن طرف احساس شود مخفی ومستور نخواهد ماندآنوقت اهالی آذربایجان نیزدراین قبیل اقدامات مشئوم ومطعون نخواهند بود پس علت تاخیر غیراز همین ملاحظات دقیقه ومهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست و گمان میکنیم اگر اهالی آذربایجان هم بانظر صائب وفکر دور اندیش درقیانه امورنظر کنندایی ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد ومساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزا نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواسته مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف برعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین مطلب مهم که بانواع مشکلات وملاحظات شرعیه و احتمالیه محاط است مجبوریت حفظ احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورای ملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات است نمیتواند فقط بارعایت میل وسلیقه یك قطعه ایران ملاحظات کلیه را ترك کند معذور است از اینکه نظر بازدحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مخل آتیه وانتظارات این مقصود مورد ندارد باید انجمن محترم اهالی غیرتمند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول این اقناع کنند و یك چندی باعضاء مجلس شوری ملی وقت وفرصت بدهند که شاید بخواست خداوند بمعاینه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند **(یحیی) (مرتضی قلی) (مستشار لدوله) (شرف الدوله) (وثوق الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن الدوله)**

گفتار چهل و ششم

نفوذ معنوی انجمن ملی تبریز

انجمن ملی تبریز تاپاسخ مثبت ۷ ماده پیشنهادی خود را از تهران نگرفت از پا ننشست

یکی از اقدامات خوب وبجای آزادیخواهان تبریز این بود که پس از اعزام نمایندگان خود بتهران احتیاط را ازدست نداده واقدامات خود را بطوردقیق دنبال نمودند از یکطرف در استحکام انجمن ملی تبریز کوشیده از طرف دیگر جریان امور سیاسی تبریز را هم دقیقاً مطالعه ودر موارد ضروری پرده از تشبثات محرمانه مخالفین مشروطه برداشتند وآقای سیدحسن تقی‌زاده و بعضی‌از نمایندگان دیگرهم که در تهران‌بودند انجمن ملی‌تبریز رااز جریان مطلع نموده وازهیچگونه راهنمائی کوتاهی نمیکردند مثلا درنتیجه شایعات ضدو نقیض و مورد سوء ظنی که از تهران وصول شده بود روز چهارشنبه ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۴ در انجمن ملی تبریز تشنجی حکم فرماوفردای آنروز مردم در تلگرافخانه اجتماع نموده و تلگرافاً اجرای ۷ ماده زیرین را خواستار شدند :

۱ - شاه دستخط صادر نمایند که دولت ایران مشروطه تامه است .

۲ - شماره وزراء مسئول ازهشت نفر بیشتر نیست و ایجاد وزارتخانه جدیدی با اجازه شورای ملی باشد .

۳ - ازاین پس کسی از خارجیها بوزارت انتخاب نشود .

۴ - در هر یکی از ایالات وولایات با اطلاع مجلس شورای ملی انجمن ملی انتخاب شود .

۵ - وزرای افتخاری انتخاب نشود وازآن هشت نفر تجاورنکنند .



(عکس ۲۵) بعضی از نمایندگان انجمن ایالتی تبریز

۶ - عزل مسیو نوز و مسیو پریم و توقیف لاورس رئیس گمرک تبریز بی درنگ انجام شود.

۷ - ساعد الملك معزول شود.

تبریزیان در اجرای تقاضاهای خودشان سخت ایستادگی کردند(۱) پذیرفته‌شدن شرایط مذکور در آن ایام خارج از تصور بود باوجود این دربار خودش را ناچار دید که بعضی از تقاضاهای انجمن تبریز را بپذیرد و اولین پاسخ تهران باین مضمون بود.

چون فردا نمایندگان تبریز وارد تهران خواهند شد منتظر شوید پس‌از ورود آنان مطالب شما مورد مطالعه قرار گیرد این پاسخ سوء ظن (متحصنین) تلگرافخانه را بیشتر کرد و ناچار شدند اقدامات خود را تقویت کنند. روز جمعه تلگرافخانه منظره محشر را پیدا کرده و نطقهای آتشین مردم را بهیجان آورده بود در تمام روز ناطقین بالای منبر صحبت میکردند حضور شاگردان مدارس با بیرقها، با شعارهای معین هیجان مزبور را اصد چندان می کرد ازطرف دیگر آذربایجانیهای ساکن تهران وسایل استقبال نمایندگان تبریز را در تهران برای روز ۱۷ دیماه ۱۳۲۴ بطور باشکوهی فراهم کرده استقبال عظیمی در روز ورود نمایندگان بعمل آوردند.

مرحوم کسروی مینویسد: حاج صادق نامی دو پسر خرد سال خود را همراه آورده ومیخواست بعنوان ابراز علاقه و خیر مقدم زیرپای نمایندگان تبریز قربانی بکند این اقدام او ایجاد شور وولوله کرد ومرحوم حاج میرزا فضلعلی آقا یکی از نمایندگان آذربایجان نطق موثری کرده و گفت ما خودمان قربانی راه آزادی هستیم واین نونهالان باید بمانند و بزرگ شوند واین نهال آزادی را با فداکاریهای خود آبیاری نمایند.

نمایندگان آذربایجان بنا بخواهش حاجی محمد اسماعیل آقا تاجر آذربایجانی به خانه او وارد شدند. همانشب نمایندگان برای گفتگو پیش صدراعظم رفته وپس از مذاکرات فراوان پاسخهای نامساعد و تأثرآوری ازطرف صدراعظم شنیده بدون

۱- در تاریخ ۱۲ جادی‌الثانی ۱۳۲۵ مردم تبریزازورود اتابك بایران مستحضر شده‌وچون شایع بوده که اتابك مأموریت دارد اصول مشروطیت را بر چیند لهذا مردم در تلگرافخانه حاضر شده وجداً خواستار قانون اساسی میشوند.

اخذ نتیجه منزل او را ترك گفتند این خبر به تبریز رسید و متحصنین تلگرافخانه را در فکر خود را سختتر کرد و وسیله شد که هر روز جمعیت بیشتری حضور بهم رسانده و برای بدست آوردن خواسته های خود پافشاری بیشتری بنمایند .

روز یکشنبه ۱۹ ماه ۱۳۲٤ شورش تبریز شدید ترشد و کار بجائی رسید که نظام‌الملك والی آذربایجان هم برای تبعیت ظاهری از مردم در تلگرافخانه حضور بهم رسانید روز بیستم تلگراف زیر از طرف نمایندگان آذربایجان واصل شد باین مضمون :

الساعه از مجلس بهزارزحمت بیرون آمدیم از عصر - تهران ، کاشان ، اصفهان بسته است چهار هزارنفر در اینجا مجتمع بود آقایان حجج‌الاسلام بهزار التماس تا فردا مهلت گرفته‌اند ازمقاصد نوزوبریم تحصیل‌شددر باقی مطالب هنوزموافقت حاصل نشده صبح زود مجلس منعقد و باتفاق اهل تهران در تحصیل تمامی مقاصد خواهیم کوشید .

هرروز برشدت هیجان اهالی تبریزافزوده میگردید مالکین خانه‌های همجوار تلگرافخانه را هم خالی کرده و در اختیار مردم گذاشتند و باز جا کم بود از روی ناچاری در پشت بامها هم جا گرفتند در میان نطق های سخنوران بعضی ها اشعار مهیجی میخواندند از آنجمله اشعار زیرین را با آواز تأثرانگیزی میخواندند .

آه ای آزادگان‌ازدست استبداد داد — خانمان شش هزار ساله بربـاد داد
یکنفر کزمادرش‌هنگام زاد آزادزاد — بهر چه خـود را بجور استبداد داد
هردم از گوشه‌ای‌میآید این‌فریاد یاد — آه ای آزادگان ازدست‌استبداد داد
خانمان شش هزارساله را برباد داد

میرزا حسین واعظ این اشعار ادیب‌الممالك را که آنوقت تازه سروده بود با شور و علاقه که دلها را لبریزاز حس وطن پرستی میکرد بالای منبر میگفت :

مائیم که ازپـادشهان بـاج گرفتیم — زان‌پس که‌ازایشان کمروتاج گرفتیم
دیهیم و سریرازگهر و عاج گرفتیم — اموال و ذخایرشان تـاراج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم — مائیم کـه از دریـا امواج گرفتیم
واندیشه نکردیم ز طوفان و زتیمار

در چین وختن ولوله از هیبت ما بود
در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود
غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بـود
ثقلیه نهان در کنف رایت مـا بـود
فرمان همایون قضا آیت مـا بـود

جاری بزمـین و فلك و ثابت و سیار

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم
در دایره باخته انـدر شش و پنجیم
با ناله وافسوس در این دیر سپنجیم
چون زلف عروسان همه درچین وشکنجیم
هم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم
مائیم که در سوك وطرب قافیه سنجیم

جغدیم بویـرانه هـزاریم بگلزار

باز اززبان میرزا حسین واعظ

آمالمـز افکار مـز اقبال و طندر
سر حد مزه قلعه بزیـم خاك و طندر
دعوا گونی یکـر گورونن قانلو کفندر
ایرانلی لارخ جان ویره رخ نام آلارخ بیز
دعواده شهادتله هامی کام آلارخ بیز
قانیله قلج در گورونن بایـد اقمزده
جان قـورخوسی یـوخدرد لمزده جانمزده
هـر گوشه ده بیر شیریا توپ تپراقمزده
ایرانلی لارخ جان ویره رخ نام آلاوخ بیز
دعواده رشادتله هـامی کام آلارخ بیز
ایرانلی آدی هراوره گه لرزه سالاندر
ایـرانلی لرین هیبتی معروف جهاندر

ازمیرزا جواد ناطق

بلبلان وقت گل آمد که بنالد از شوق
نه کم از بلبل مستی تو بنال ای هشیار
خبرت هست که مرغان چمن میگویند
آخر ای خفته سراز بالش غفلت بردار
تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

فصل هفتم

گفتار چهل و هفتم

حزب اتحاد ترقی در ترکیه

تصور میرود دوستداران تاریخ بی میل نباشند بدانند که در ایام انقلاب مشروطیت ایران اوضاع سیاسی همسایه همکیش ما ترکیه از چه قرار بوده است لهذا این گفتار علاوه گردید

صفحات تاریخ سلطنت سلطان عبدالحمید پادشاه مستبد ترکیه پر از حوادث تاریخی است درمیان ملل دنیا استبداد وخود خواهی سلطان عبد الحمید ضرب المثل است . در زمـان این پادشاه کوچکترین ابراز احساسات ملـی و فکر آزادیخواهی مجازات مرك را داشت تلفظ کلمهٔ دماغ به بهای جان مردم تمام میشد چون دمـاغ سلطان مذکور بیش از حد بزرك بود و لفظ دماغ کنایه از دماغ شاه تلقی میشد و گویندهٔ آنرا باشد بدترین طرزی مجازات میکردند .

درسالهای بین ۱۸۹۹و۱۹۰۰ شدت فشار استبداد بـدرجه ای رسیده بود کـه فضای کشور ترکیه برای آزادیخواهان خفه کننده و غیر قابل تنفس گردیده بود تا درسال ۱۹۰۸ این فشار بی حد تولید انفجاری عظیم کرده و پی‌های کاخ استبداد را چنان متلاشی کرد که دیگرهیچوقت قابل تعمیر و تجدید نگردید .

چنانکه در بالا شرح دادیم در این ایام برای افراد ملت ترکیه کوچکترین روزنه امید فلاح ونجات مشهود نبود ولی قانون طبیعت درتغییراوضاع اعجازمی کند و بعبارت دیگر هیچ نیروئی قادر بجلوگیری سیرتکامل طبیعت نمیباشد دراین باره هم سیر وحرکت اوضاع جهان کار خود را کرده و در افکار سلطان مستبد تخمهائـی

پاشیده و او را وادار کرده بود که عده‌ای از جوانان ترك را برای تحصیل باروپا اعزام دارد همان جوانها پس از اتمام تحصیل و مشاهده کشورهای دیگر و مقایسه اوضاع سیاسی و فرهنگی کشورهای مختلف با اوضاع میهن خود و مشاهده اسارت و عدم آزادی درزاد و بوم خود بتدریج بیدارشده و در کشورهای مختلفه و آزاد بشور و تبادل نظر مشغول شده و بانتشار روزنامه هائی بنام (مشورت) عثمانلو - میزان - ترکیه - ترا کیا و نظایر آن به تنویر افکار مشغول شدند عده‌ای ازجوانان فارغ التحصیل همان گروه به میهن خود مراجعت و مطابق نقشه‌ای که با مطالعه کامل تهیه کرده بودند اساس يك انقلاب را گذارده و بالاخره در ایالت سلانیك برای اقدامات اساسی تهیه هائی دیده و منتظر فرصت نشسته و هرروز بر نیرو واتحاد خود میافزودند.

در رأس این گروه اشخاص نامبرده زیرقرار گرفته بودند. محمودشوکت بیك نیازی بیك، انور بیك، طلعت بیك، جمال بیك (بعداً خواهیم دید همه اینها بمقام پاشائی رسیده و آنهمه موفقیت ها را بدست آوردند).

در روزهای اول این جمعیت را (جوانان ترك) مینامیدند. سلانیك که نسبتاً يك ایالت دور دست واز نظر سلطان عبدالحمید يك شهرساكت و بدون سروصدا و بعبارت دیگراز انظار جاسوسان سلطان عبدالحمید نسبتاً آسوده بود بااقدام این جوانان یکمرتبه کانون آتشی شده وچنانکه خواهیم دید با اشتعال آن کلیه شهرهای ترکیه زیرورو گردید.

اقدامات این جوانان طولی نکشید بگوش سلطان مستبد رسید ولی غافلگیر شده بود تا خواست مثل همیشه جنبش ملی را بخواباند جوانان ترك بدروازه های اسلامبول رسیده بودند از آنجائیکه نیازی بیك وانور بیك فنون جنگی راتحصیل کرده بودند دراین هجوم ابرازلیاقت کرده وشهرت جهانی پیدا کردند ولی نیازی بیك پس از احراز موفقیت در اواخر همان هجوم کشته شد. جوانان ترك سلطان مستبد خود را گرفته و حبس کردند واین تحول عظیم در تاریخ ۱۳۲۷ هجری قمری انجام گرفت و دراین تاریخ سلطان محمد رشاد را به تخت سلطنت نشاندند.

نویسنده این سطور که ده روزقبل ازحلول سال ۱۳۳۰ هجری وارد اسلامبول شدم قصری را که سلطان عبدالحمید را زندانی کرده بودند و در کنار خیابان واقع

شده بود با دانشجویان از دور تماشا کرده ومیدیدیم که خودش در سالن نشسته و از پشت پنجره‌های آهنین بطرف خیابان تماشا میکرد .

پس از پیروزی نام جمعیت جوانان ترك مبدل به(حزب اتحاد ترقی) گردید و چنانکه در تواریخ مذکور است طلعت بیك با احراز مقام پاشائی به نخست وزیری وانور بیك بوزارت جنك جمال بیك بمقام دریاداری اتقاء یافته وحکومت ترکیه‌رادر جنك جهانی اول اداره میکردند . درواقع سلطان محمد رشاددرکارها دخالت نمیکرد زیرا بدون تصویب شورای ملی وموافقت طلعت پاشا وانور پاشا قادر بانجام کار نبود بامغلوبیت متحدین ودولت ترکیه پرده ضخیمی جلوی خدمات این جوانان ترك کشیده شده و این خدمات مهم از نظرها افتاد، این جانب که دراین ایام در استامبول مشغول تحصیل بودم ومنزلم نزدیك حیدر پاشا بود و بارها بندرمذکورموردهجوم کشتیهای جنگی انگلیسی واقع میگردید اوضاع جنك ترکیه را هرروز از نزدیك تماشامیکردم و اکثر بعد از ظهر ها از ایوان منزل خود آتش توپ را مثل آتش آتشبازی تماشا میکردم شاهد فداکاریها ومیهن پرستیهای این ملت رشید بودم میدیدم رهبران دولت وملت چگونه با ازجان گذشتگی شخصاً این جنك را اداره میکردند .

درایام هجوم کشتیهای جنگی انگلیسی به چناق قلعه معروف جزودانشجویان ترك مامور کمك سربازان زخمی بودیم و کشتگان زخمی ها را هر روز میدیدیم شاهد بودم که جوانان ترك چگونه مردانه جنگیده و کوچکترین هراسی از کشته شدن بخود راه نداده وباکوششهای جوانمردانه جلو دشمن‌را مسدود میکردند، اگر چه عدهٔ زیادی از بهترین جوانان خود را از دست دادند ولی در مقابل چنان قلعه را بدشمن جنگی خود تسلیم نکرده ودرتاریخ افتخارات زیادی بدست آوردند .

خلاصه دورهٔ حکومت حزب اتحاد ترقی در ترکیه صفحات تاریخ را پر کرده است ولی این حزب عاقبت خوبی نداشت وبا مغلوبیت دولت ترکیه درجنگ اول جهانی ازبین رفت و سران آنهم بکشورهای بیگانه پناه بردند و عاقبت رهبران اتحاد ترقی هم مثل اکثر رهبران فرقه ها وحزبها حزن انگیز ورقت خیزاست .

سرنوشت رهبران حزب اتحاد ترقی طولانی استوما دراینجا بطور خیلی خلاصه شرح میدهیم .

طلعت پاشا چندی قبل از ورود ارتش متفقین به اسلامبول که در ۱۹۱۸ مسیحی واقع شد اسلامبول را ترک کرده و در برلین در میدان (اشتاین پلاتس) بطور ناشناس محرمانه و خیلی ساده زندگی میکرد با اینکه گاهگاهی دیده می شد ولی او مایل نبود که کسی اورا بشناسد با وصف این زندگی محقر وساده هم زیاد طول نکشید و در ۱۵ مارس سال ۱۹۲۱ بطریقی که ذیلا شرح داده میشود کشته شد.

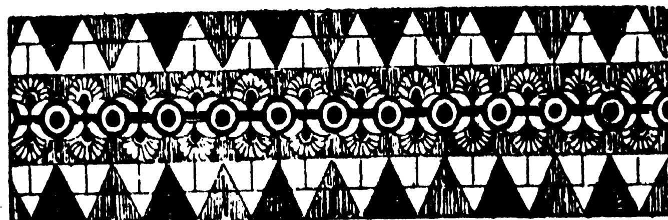
آن روز کمی بعد از ظهر طلعت پاشا ازمیدان اشتاین پلاتس عبور کرده ودر نزدیکی منزل خودش مشاهده می کند که یك نفر ناشناس اورا تعقیب میکند طلعت پاشاخطر را احساس کرده ودراین اثنا قدمها را تندتر کرده بجلوخان منزل خود میرسد درب منزل نامبرده از کف کوچه دارای چند پله بوده وبعد وارد سکوئی میشد ناشناس باعجله پشت سر طلعت پاشا درپای پله ها به طلعت پاشا میرسد و بزبان ترکی سلام میکند واحوال میپرسد طلعت پاشا که ازاین اوضاع ظنین شده بود پاسخ نمیدهد ناشناس با کمال آرامی میگوید. حضرت پاشا دقایق تصفیه حساب فرا رسیده وصلاح درین است پاسخ سئوالات مرا بدهید وسپس چند پرسشی میکند وقتیکه می بیند طلعت پاشا سعی میکند خودش را به بالای سکو رسانده و در را باز بکند فرصت را از دست نداده وبا چهار تیر اسلحه کمری او را از پای درمیآورد و فرار هم نمیکند تا گرفتار میشود. ولی در محکمه برلن گویا نظر بجریان اوضاع سیاسی جهان جوان ارمنی از خود دفاع کرده ومحکوم نمیشود وفقط بآمریکا تبعید میشود. فردای روزقتل طلعت پاشا موضوع قتل در کلیه مجالس برلن مورد بحث قرار گرفت وتشییع جنازه با حضور عده کثیری از سیاستمداران آلمانی و سفرای خارجی و نمایندگان کشور های بیگانه با نطقهای آتشین ولی بیرنك انجام گرفت درین سوگواری سیف آزاد بنام کلنی ایرانی سخن گفت ومرحوم نواب که حضورداشت ازطرز صحبت او ناراضی شده بود یکی از سخنوران این مجلس بهاءالدین بیك بود. ناطق مزبور دائی طلعت پاشا ودبیر حزب اتحاد ترقی بود ودراثنای نطق زبانش بند می آمد وباچشمان نگران اطراف خودش رامیپائید ومعلوم بود که به بقاء حیات خود اطمینان ندارد ترس او هم بی مورد نبوده یکهفته بعد انتظار او به پایان رسید خود اوهم در اول شب از طرف یك جوان ارمني دیگر کشته شد وبفاصله چند روزدیگر والي ازمیر نیز بقتل

رسید ولی قاتلین این دو نفر دستگیر نشدند. و بعید نیست که در دستگیری آنها کوششی بعمل نیامد.

سرنوشت انور پاشا بهتر از سرنوشت طلعت پاشا نبود بطلعت پاشا دولت آلمان بدون تضمین جانی پناه داده بود ولی بانور پاشا نماینده هیچ دولت پناه نداده بود آنطوریکه شنیده شد انور پاشا مدتها باهواپیما در آسمانها گردش کرده و بطور ناشناس در بعضی کشورها بسر میبرده و پس از خروج کمال بیك در اناطولی جنبش جوانان ترك را دنبالهٔ جنبش اتحاد ترقی دانسته و با اشتیاق خود را بآناطولی رسانیده و قصد داشته است که وارد جرگه انقلابیون بشود ولی سربازان از ورود او ممانعت کرده بودند.

با مشاهدهٔ این عمل فهمیده بود که دیگر درمیان جانبازان ترك محبوبیتی ندارد و از آنجا مراجعت کرده باز مدتی از نظرها پنهان بوده و نام وی شنیده نمی‌شد تا یکمرتبه خبر رسید که در بخارای شرقی او را بعنوان سرپرست جنك پذیرفته و در مقابل هجوم بلشویکها رهبری جنك را باو واگذار کرده‌اند ودر چند جنگ موفقیت های بزرگی نصیب او شده بود بالاخره دریك جنك خونینی که اواخر سنه ۱۹۲۲ مسیحی واقع و عده زیادی کشته شده بودند درمیان کشته های بیشماری تن بیروح اورا پیدا کرده و درنگین انکشتر او این نوشته را خوانده بودند. درجنك چالاك، درمرك بی باك، انور.

جمال پاشاهم که یکی از همقدمان رهبران اتحاد ترقی بود در تفلیس در سال ۱۹۲۲ از طرف چند نفر ناشناس بقتل رسید و بدین وسیله فاتحین استبداد سلطان عبدالحمید پس از طی راههای پرفراز ونشیب این دنیارا ترك کردند.



گفتار چهل و هشتم

سنگر بندی در تبریز چگونه آغاز گشت

اولین جنگ با توپ

نایب کاظم معروف به دواتگر اوغلی که یکی از سردسته های بنام انجمن اسلامیه بوده و با همراهان خود مغازه های مجدالملك را پاسداری میکرد هر روز با رفتار مستانه تیراندازی کرده عقب بهانه میگشت تا شکار تازه‌ای بدست آورد.

روزی اکبر اف آموزگار دبستان روس مورد حمله نایب کاظم مذکور قرار گرفته و پس ازخوردن کتك مفصل بازخم شدیدی از دست او خلاص میشود.

وقتیکه این خبر بکنسولگری روس میرسد کنسول روس بدون فوت وقت شخصاً و بدون اطلاع حکومت محلی با ۲۵ نفر قزاق بمحل مزبور تاخت آورده و بمردم و کسبه و رهگذر هرچه از دهنش بیرون میآید فحش و ناسزا میگوید وقزاقها هم تفنگها را پر کرده و آماده شلیك میشوند این اقدام وحشیانه در میان مردم وحشت عجیبی تولید میکند برای اینکه بهانه‌ای باو ندهند کسی مقابله نمی کند ولی کنسول موضوع را دنبال کرده و از والی مرتکب را خواستار میشود.

دراین ایام رئیس نظمیه سالار مویدبود(۱) و نامبرده مهلت خواست ولی پذیرفته نشد و کنسول روس که عقب یك چنین پاسخی می گشت فوراً دستور میدهدقزاقهای

---

(۱) سالار موید (سرلشگردیبای فعلی) داری شخصیت ممتازورفتارپسندیده بود درایامیکه شهر بکلی منقلب وآتش فتنه شعله و ربوده و دو صف متخاصم در مقابل هم در زدوخورد بودند و سیاست بازیهای نمایندگیهای خارجی هم آتشرفتنه راتیزتر میکرد درچنین ایامی که شهر محتاج افراد تجربه دیده ومیهن پرست بود و افراد نظمیه هم ازمجاهدین انتخاب شده واحتیاج بوجود سرپرستی داشت که دارای هوش فوق العاده واندیشه های پرارزشی داشته باشد تابتواند ازپیشآمدهای ناگوار جلوگیری نماید بنابراین سالار مویدبرای این مقام انتخاب شد ازجمله خدمات او این بوده که باپیشنهاد کسی که فعلا ازذکرنام او معذوریم برای آموزش و پرورش نظمیه ها وافسران و دفتریهای اداره نظمیه درس شبانه واجباری مقرر نموده و باکوشش فوق العاده بآنان خواندن و نوشتن را یادمیدادند.



(عکس ۲۶) نخستین جنگ باتوپ

روس ضارب اکبر اف را پیدا کنند و قزاقها دست به تفنك در خیابانها هو و جنجال راه انداخته وچند نفر ازاشخاص بی دست وپا را در خیابانها آزار میدهند آقای حاج مخبرالسلطنه والی آذربایجان از روی ناچاری رئیس نظمیه را تغییر داده و امیرحشمت نیساری را برای اینکار انتخاب نمود کنسول روس بعوض نایب کاظم شتربانی مشهدی هاشم مجاهد را که لباس قفقازی بتن داشته معرفی و مجازات او را خواستکار شد. مشهدی هاشم که ازموضوع اطلاع نداشت بعوض نایب کاظم توقیف ودرحیاط وسیع اداره نظمیه به چهار پایه بسته شد این جوانمردرشید ومعروف مثل یکنفر آفتابه دزد در پیش چشم مردم شصت ضربه شلاق خورد معهذا مجاهدین شکیبائی را پیش گرفته وبه این توهین و ناگواری تحمل کردند. اگرچه خود مشهدی هاشم برای رفع بهانه باین زجر وناروائی رضایت داده بود ولی همه وقت آتش کینه دردل او باقی مانده و بعداً در تمام جنگها سعی میکرد که انتقام این بی عدالتی را ازمستبدین بگیرد.

هر روز به کینهٔ طرفین افزوده شده بالاخره ماده منفجر ویك روز در جلوی مغازه های مجدالملك و در همان محلیکه نایب کاظم اکبراف را کتك زده بود جنك سختی در گرفته وپس ازساعتها زدوخورد و کشت‌و کشتارمجاهدین دست بهابتکاری زده توپی بمحل مذکور آوردندولی توپچیهای مجاهدین کشته‌شده وتوپ دروسطخیابان بدون متصدی ودرحالیکه پر بود باقیمانده و فقط احتیاج به آتش زدن فتیله بودوهر دوطرف سعی میکرد که توپ را بدست آورند چون فاصله سنگرها زیادنبودبار ها ازطرفین اشخاص ازجان گذشته ای با ده تیر شلیك کنان حمله ورشدند که توپ را تصرف نمایند ولی پس از لحظه‌ای تن سردشان بتعداد اجساد کشته شدگان افزوده میشد، منظرهٔ هولناکی بودبالاخره مشهد هاشم چاره‌ای اندیشیده و بزیردستان خود دستور داد که هجوم عمومی راآغاز نمایند وخودش هم با دونفرتوپچی توانست فتیله توپ راآتش زده ویکقسمت از سنگرهای نیروی انجمن اسلامیه را ویران نماید و بدینوسیله انتقام خودرا بگیرد.

ازاین تاریخ به بعد (نهم‌شوال ۱۳۲۵) بین‌محلات شتربان وسرخاب‌وششگلان وغیره از یکطرف وخیابان ونوبر وامیرخیز ولیلی آباد وچرنداب واهراب ازطرف دیگر آمد وشد بطور کلی قطع شده ومنتظر وقایع خطرناکتری شدند.

گفتار چهل و نهم

حزب داشناکسیون

حزب داشناکیسیون (۱) یك حزب ناسیونال سوسیالیست تند وانقلابی بوده‌و رهبران آن سعی داشتند مقاصد حزبی خود را با تولید وحشت وهراس بموقع اجرا بگذارند. این حزب در حدود سال ۱۸۹۰ مسیحی در ارمنستان روسیه تشکیل و با مرور زمان در کشورهائیکه ملت مذکورساکن بوده‌اند شعباتی تأسیس‌نموده است اساس این حزب طبق مرامنامه اش سوسیال ناسیونالیست بوده و قبل از سوسیال ناسیونالیست آلمان که(نازی) نامیده میشد وجود داشته است.

سر دسته موسسین این حزب کرستا فورمیکائیلیان بوده که با فعالیت خوددر پیشرفت حزب بموفقیتهائی نایل آمده است. تشکیل این حزب‌تقریباً پانزده سال‌قبل از مشروطه ایران بوده و بدون تردید درآن ایام این حزب در ایران به خصوص در آذربایجان فعالیت‌داشته‌است ومیشوداحتمال داد که‌فعالیت‌اعضای‌حزب داشناکسیون در بیداری مردم ایران بی‌تأثیرنبوده است.

داشناکسیونها عمده سه کشور یعنی روسیه تزاری وامپراطوری عثمانی و ایران مستبد مشغول فعالیت بوده اند ازآنجائیکه امپراطوری عثمانی از نقطه نظر اتصال آن بکشورهای اروپا برای‌فعالیت‌سیاسی‌وارتباط باآزادیخواهان‌این کشورها مناسبتر بوده است بنابراین درآنجا فعالیت بیشتری داشته‌اند ولی‌برعکس درروسیه تزاری که برای‌این‌قبیل فعالیتها زمینه‌ای موجود نبود دچاراشکالات فراوان‌بوده‌اند بهرحال اعضای‌حزب داشناکسیون بیشترفعالیت کرده و کمترنتیجه میگرفتند.

---

(۱) چون تعداد قابل توجهی از ارامنه باصفای باطن در انقلاب مشروطیت درآذربایجان با فدائیان مجاهدین تشریك مساعی میکردند لهذا ذکری از حزب فوق الذکر جهت روشن شدن جریان لازم آمد.

بیداری جوانان ترك و اعزام آنها برای تحصیلات در کشورهای اروپا و بالاخره تهیه یك نقشه آزادی و مشروطیت حزب داشناکسیون در ترکیه را بموفقیت خود امیدوار کرد .

بین این دو حزب انقلابی یعنی داشناکسیونها و جوانان ترك که بعداً مبدل باتحاد ترقی شد چه ارتباطی وجود داشته است معلوم نیست زیرا مرامنامه هردو حزب روی مبانی احساسات شدید ملی تنظیم شده علاوه بر این میان ارمنیها و ترکها اختلاف نظر سیاسی واقتصادی وفرهنگی زیادی موجود بوده است با وجود این بعید نیست عدم رضایت هردو حزب از اصول دیکتاتوری و استبداد سلطان عبدالحمید ، آنانرا بهمدیگر نزدیك کرده باشد بهرصورت پس از موفقیت جوانان ترك و گرفتن حق و داشتن شورای ملی که درسال ۱۹۰۸ بوقوع پیوسته است آثار و علائم فعالیت حزب داشناکسیون در اسلامبول بیشترمشاهده میشود . فرانس کارل آندرس در کتاب خود بنام (ترکیه) مینویسد : در تاریخ فوق برای ملل تابعه امپراطوری عثمانی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن اعطا شده و تعداد نمایندگان معینه بدین قرار باشند .

۱ - از ترکها ۱۰۷ نفر ۲ - از اعراب ٤٥ نفر ۳ - از یونانیها ۲۷ نفر ٤- از آلبانیها ۲۲ نفر ۵ - ازارمنیها ۱۰ نفر ٦ - از بلغارها ۵ نفر ۷ - ازصربها ٤ نفر ۸ - ازیهودیها ۳ نفر ۹- ازاکراد ۲ نفر ۱۰- ازرومانیها ۱ نفر ۱۱- ازتارامیها ۱ نفر ۱۲ - از بربرها ۱ نفر

چنانکه ملاحظه میشود برای نخستین دفعه بود که درامپراطوری عثمانی بارمنیها حق انتخاب شدن قائل شده واجازه داده اند که ده نفر نماینده درشورای ملی امپراطوری عثمانی داشته باشند ولی ارقرائن معلوم میشود که حزب داشناکسیون باحصول این حق قانع نشده و حقوق بیشتری مطالبه کرده است .

(پاول رور داخ) در کتاب خود بعنوان ارمنیها - شرح مفصلی داده و در آن درخواست کمیته حزب داشناکسیون رامنتشر کرده است . این درخواست در ۲۷ ماده تنظیم شده وعناوین مهم آن بدین قراراست .

۱ - تساوی حقوق درانتخابات.

۲ - حفظ حقوق ایالات در کلیه شئون

۳ - تساوی حقوق در کلیه شئون

٤ - تجدید نظر درقانون اساسی

٥ - آزادی سیاسی

٦ - موضوع تعلیم وتربیت و زبان

۷ - تدوین قوانین قضائی

۸ - موضوع خدمت نظام

۹ - موضوع خدمات دولتی

۱۰ - اصول کشاورزی

۱۱ - طرز وصول مالیات

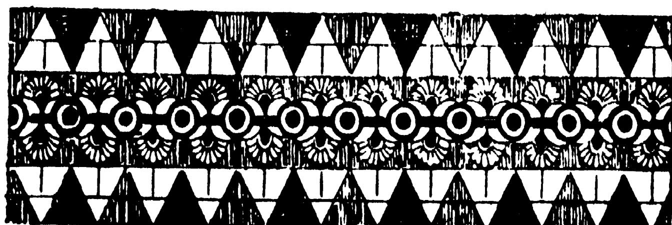
۱۲ - اصول استقراض داخلی

۱۳ - تنظیم مقررات وتدوین قواعد کار

این درخواست چنانکه در بالا ذکرشد بنام کمیته انقلابی حزب داشناکسیون در استانبول در اول ماه اکتبر ۱۹۰۸ تنظیم و تسلیم شده است.

در خاتمه این گفتار چند نفر از فدائیان ارامنه در انقلاب مشروطه ایران را که بعضی از آنها عضو فرقه داشناکسیون بوده‌اند ذیلا نام می‌بریم.

یفرم، آرشاك آلماریان، آ، سنسی، روستوم، روریان، ارشاگری، پطرس‌خان، پسیان، مـاردروس چاروق چیان، مقردیچ نجو، سارکن سار و خانیان، چال پاپاق مساك، جمشید قره پتیان، کوچك آوانس، راج سروپیان.



فصل هشتم

گفتار پنجاهم

آقای حاج مخبر السلطنه هدایت والی آذربایجان

درفهرست این کتاب پیش بینی کرده بودم که از خدمات آقای حاج مخبرالسلطنه هدایت که در بحرانی‌ترین ایام انقلاب والی آذربایجان بودند شرحی بنویسم‌وقتیکه کتاب خاطرات وخطرات منتشر شد بهتر دانستم که‌از کتاب مذکور استفاده نمایم و اینك از آن قسمتهائی که ارتباط با دوره مشروطه آذربایجان دارد بطور خلاصه در اینجا میآورم .

آقای‌مخبرالسلطنه‌هدایت که بعداًفقط هدایت‌خواهیم‌نوشت درمیان شعله‌های آتش انقلاب مشروطه درآذربایجان حکومت میکردند آقای هدایت به‌حسن‌تدبیر وتعقل معروف بودند ونویسنده که کمال ارادت راداشته ودارم انتظار داشتم‌اسناد و مدارك مهمی در کتاب خاطرات و خطرات انتشار یابد .

آقای هدایت چنانکه مینویسد درماه ربیع‌الاول ۱۳۲۶ بطرف تبریز حرکت و در۱۵ جمادی الثانی همان سال استعفا داده از راه تفلیس وباطوم باروپا رفته ودر شهرهای معروف مثل وین وبرلن وپاریس توقف نموده وپس از اینکه انقلاب‌تبریز مبدل بجنك رسمی‌میشود سران وسیاسیون ازقبیل آقای سید حسن تقی‌زاده وانجمن ایالتی تبریز وانجمن سعادت استامبول از ایشان دعوت میکنند که دوباره به تبریز بر گردند وبالاخره درسوم شعبان ۱۳۲۷ مجدداً وارد تبریز میشوند .

آقـای هدایت‌خاطرات و خطرات را بایك‌سبك مخصوص تحریرنموده‌اند که به‌سیاحتنامه سیاحان بی شباهت‌نیست فرضاً تلگراف‌مشیرالسلطنه را راجع باحضار

ایشان چاپ نموده‌اند ولی تلگراف استعفای خود را چاپ نکرده‌اند تا نظریات شخصی ایشان بجریان اوضاع آذربایجان معلوم گردد . برای خواننده خالی از اشکال نیست که از سطور آقای هدایت استنباطات تاریخی بنماید فرضاً اسلامیه را اسلامی امیرحشمت را امیرحشمه مینویسند ویامرحوم میرزا علیمحمدتربیت برادر میرزامحمد علیخان شوهرخواهر آقای تقی‌زاده را خواهرزاده آقای سیدحسن تقی‌زاده مینویسند .

بنا بر این باید با قرینه اصل مطلب را استخراج نمود فرضاً مینویسند ازعرض پرسیدم معلوم شد هشت نفراز اهل شهررا باید تبعید کرد : بصیرالسلطنه وشیخ‌سلیم را از انجمن ایالتی سایرین را از آنجمنهای دیگر- میرزا محمدعلیخان، شریف‌زاده، علی مسیو وغیره از ذکر نام سه نفر دیگر صرفنظر میکنند و تاریخ این واقعه مهم را ننوشته اند وضمناً ننوشته‌اند که چه کسانی تبعیدآنها راخواستار بوده‌اند .

دریك جای‌دیگرمینویسند : نه من حاکم دو محله ونه‌آقایان مجتهد دومحله و این بیان مطلب نشان میدهد که در این ایام که تاریخ آن معلوم نیست آقای هدایت تنها بدو محله ازشهر تبریز حکومت داشته‌اند وبقیه دردست طرفداران حکومت خودکامه بوده‌است وطول‌نمیکشد که آن‌دومحله هم‌ازدست آقای‌هدایت‌خارج میشود واخطار مقتدرالدوله گواه آنست؛ متن‌نامه: بعد ازعنوان... باز امروز(بی‌تاریخ) در خصوص‌نرفتن حضرت . . . اجل‌مذاکره مینمودند ومخصوصاً دراین مسئله‌ایستادگی دارند،مستدعیم امروزراهم تامل‌فرمایندتافرداانشاءاله اسباب‌حرکت‌و تشریف‌فرمائی حضرت اجل را فراهم بیاورم بسلامت تشریف میبرند زیاده عرض‌نیست .

درجای دیگر اینطورمینویسند: باقرخان پهلوان خیابان امانه‌تحصیل کرده در خانه ستارخان بتوسط قنسول امان خواست ندادند؛ با سیزده نفر در میرخیز سنگر دارد .

این‌موضوع برای تاریخ کمال‌اهمیت‌را‌دارا‌است بایدمعلوم کرد که‌ستارخان‌امان خواست وندادند ؟ ویاکنسول روس‌بمنزل اوآمد وگفت‌برای حفظ‌شمابیرق‌میفرستم و ستارخان گفت من زیر بیرق حضرت عباس هستم و ببیرق بیگانه احتیاج ندارم . این قبیل مطالب را نمیشود سرسری تلقی کرد .

آقای هدایت از منزل مشیر دفتر حرکت میکنند مشاهدات راه مسافرت و

مکاتبات خود را نیز مینویسند. درمیان نامه‌ها کارت آقای سیدحسن تقی‌زاده جلب توجه میکند. آقای تقی‌زاده تشویق میکنند که آقای هدایت به تبریز برگردد و مینویسد از تبریز اصرار دارند که من بشما بنویسم. ودرجای دیگر آقای هدایت چنین مینویسند: آقای تقی‌زاده درلندن بود ومذاکرات میکرد کاریکه از من ساخته بود روانه کردن سرداراسعد بود باصفهان که بحمداله از آن نتیجه گرفته شد نقشه. اصلاح بود ریشه فساد کنده شد......



(عکس ۲۷) باقرخان بامجاهدین

وسپس نامه انجمن ایالتی راچاپ کرده‌اند که بطورخلاصه نقل میشود.

حضرت اشرفا.... آذربایجان انتظار ورودشما را دارد. این نامه‌خیلی مفصل است وتاریخ آن ۱۳ ذیقعده ۱۳۲۶ میباشد آقای هدایت پاسخ میدهند که اگرتهوری شد به‌پشت گرمی مجلس بود والی درهرموقع برعجزخود واقف بودوچوگان این بنده

استطاعت آن میدان را ندارد. نامه انجمن سعادت مورخ سلخ جمادی الاول ۱۳۲۷ خیلی نارسا است بقرار زیراست:

رقیمه جوابیه جنابعالی زیارت شد درباب حکومت آقای علاءالدوله بآذربایجان درصورتیکه صلاح اینطور باشد جناب مستطابعالی وجناب احتشام السلطنه اطمینان حاصل فرموده وحرکت فرمایند. ازاین سطور منظور آقای هدایت معلوم نمیشود.

بالاخره تلگرافی از وزارت داخله باین جریان خاتمه داده و آقای هدایت از بانواشتوله قرض کرده وبطرف آذربایجان حرکت کرده ودر۳ شعبان ۱۳۲۷ مجدداً وارد تبریز میشوند.

ازخلال نوشته های آقای هدایت آشکار میشود که وقتی آقای هدایت تبریزرا ترك کرده‌اند که سه ربع تبریز در دست اشرار بوده ولی وقتیکه مجدداً وارد تبریز شده‌اندجنك داخلی تبریز خاتمه یافته وآزادیخواهان مشغول تصفیه شهرستانها مثل رضائیه وخوی واردبیل وغیره بوده اند.

ولی درپشت پرده مخالفتهای شدیدی ازنمایندگیهای خارجی اعمال میشده است چنانکه آقای هدایت اشاره کرده اند:

روزسوم ورود تلگرافی ازسرداراسعد رسید که سفارتین پادریك کفش کرده‌اند که شما درآذربایجان نباشید....

و درحقیقت هم خارجی ها هیچ مایل نبودند که یك شخص عاقل و مطلع در ایالت آذربایجان قرار بگیرد.

نامه آقای مخبرالملك هم این موضوع را تائید میکنند که مینویسد: روسها بحکومت شما درآذربایجان راضی نبودند واین کار را خودآذربایجانیها کردند،ازاین دومطلب بدست میاید نخست اینکه روسها مخالف آقای هدایت بوده اند دوم اینکه آذربایجانیها آقای مخبرالسلطنه را دوست میداشتند و بایشان عقیده مند بوده‌اند و درنتیجه اقدامات آنان مجدداً والی آذربایحان شده‌اند.

اعلان آقای هدایت جهت انجمنهای شهرستانها جالب توجه است.

اعلان

انجمن محترم ولایات بحمداله زحمات ملت نتیجه مطلوبه بخشید اگرصرف

جان ومال شد درعوض حقوق مشروعه ملت ثابت وحق نظارت ملت رااجرای احکام الهی وقوانین مجلس شورای ملی شیداله ارکانه برقرار گشت. حالا باید ذره‌ای از حدود قانون تجاوز نشود، انجمن مشغول وظایف خود و حکومت مشغول تکالیف خود باشد و هریك دیگری را درانجام وظیفه خودامداد کنند غیرازاداره حکومت وانجمن ولایتی درحدود نظامنامه خود هیچکس حق مداخله در امور ندارد واگر بکنندباید مانع شد.

قوای ملی که در این مدت آشوب مدافعه حقوق ملت را کرده‌اند از فدائی و مجاهد باید امروز در کمال اطاعت بدستور العمل حکام رفتار نمایند و تمرد نکنند وزحمات سابقه خود رابهدر ندهند اکثرآنها کاسب یازارع اند بایدپی کسب وزراعت خود بروند اگر معدودی بکار خدمات نظامی بخورند حکام مطابق دستورالعملیکه بآنها خواهد رسید از وجودآنها استفاده خواهند کرد البته کمال سعی را بکنند که روزبروز امور درتحت جریان قانونی باشد.

مخبرالسلطنه ۱۲ شعبان ۱۳۲۷

دراین اعلان چند نکته‌ای مورد توجه‌است: اولا آقای هدایت بجای مشروطه نوشته‌اند مشروعه؛ دوم قانون احکام الهی را باقوانین شورای ملی توام‌ذکر کرده وتذکرداده‌اند که نبایدازاجرای آن‌سرپیچی نمایند درحالتیکه هنوزمواد قانونی کافی بتصویب نرسیده بوده‌است، سوم تلویحاتصدیق کرده‌اند که اکثرمجاهدین یاکاسب ویا زارع و استاد کاربوده اند. چهارم باعبارات خشك تهدید آمیز اخطار کرده‌اند که مجاهدین عقب کار خود بروند واگرحکام صلاح دانستند ازآنان درکارهای اداری استفاده خواهند کرد. وبقول امروزیها این‌اعلان زیاد دموکراتیك نبوده است.

در کتاب خاطرات خطرات مذکور است که سردارملی‌داوطلبانه باردبیل‌رفته وهمه از او اطاعت کردند و عمران‌خان پسر حضرتقلی کدخدای حاج خواجه اونزد اوآمده است لیکن ستارخان با او بدرفتاری کرده و درنتیجه کدورتیکه پیدا کرده از او برگشته و درنتیجه ستارخان مجبور شده است که اردبیل را ترك کند.

گفتار پنجاه و یکم

اردوی تهران

در جای دیگر بازمینویسند :

ورود اردوی تهران بآذربایجان آبی روی آتش بود، امیرارشد تادو فرسخی تبریز آمده بیوك خان پسر رحیم‌خان هریس را گرفته وشجاع الدوله مشغول تدارك است، ازسالار ملی هم کاری ساخته نیست اقبال السلطنه فلسفه میبافد، سردارملی در شهر مزاحم است . درجای دیگر مینویسند .

اردو مستقیماً بسراب رفت، سردار بهادر پسرسردار اسعد بادویست نفر سوار بختیاری، یفرم باپنجاه نفر مجاهد،رضا خان سرتیپ با دویست نفرقزاق سرهنك هازه آلمانی با سه توپ مسلسل بهمه جهت ششصد نفربمجرد ورود بسراب بدون توجه و مراجعه شجاع الدوله مشغول جنك شدند وبه اهر رفتند و در هفته غائله رحیم خان تمام شد وبروسیه فرار کرد نزدیك پل خداآفرین عدهٔ روس ازسرحد تجاوز کردند و او را بطرف روس بردند .

شجاع الدوله وسالار ملی دنبال آنها باهر رفتند رحیم خان صفری بود مثبت کار کنان مجلس صفری منفی .

پیام قنسول انگلیس

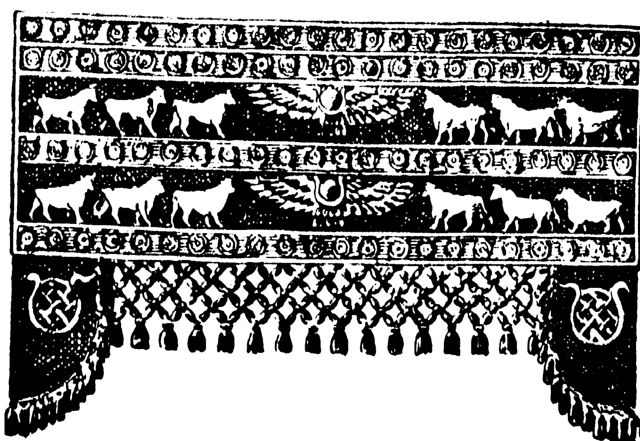
در بخش‌دیگر می نویسند:

دو ماه بعد ار ورود من قنسول انگلیس توسط استونس پیام داد کـه قنسول سلام رساندند و میگویند که ما بشما اطمینان نداریم زیرا شما طرفدارآلمان هستید

گفتم بقنسول سلام برسان و بگو من از دیپلوماسی این مقدار را دانسته‌ام که آلمان از ما و ما از آلمان استفاده نداریم ....

نامه سردار بهادر از اهر - لیله ۲۶ محرم ۱۳۲۸

بعد از عنوان بحمداله تعالی اردو خدمات خود را انجام داده و بطرف اهر مراجعت نمود . جناب آقای حاجی علی رضاخان در ۵ فرسخی قصبه رسیده ودرخدمت ایشان باهر آمدیم برای همه قسم اوامر حضرت اجل عالی حاضر هستند از قصبه کلیبر راپرت وقایع را بعرض رسانده بود، یوم بیستم همینکه رحیم خان شکست خورد فرارا بطرف (حسرتان) رفت شب در آنجا مانده صبح بیست و یکم یکعده روس به (حسرتان) آمده تمام اموال ودارائی رحیم خانرا با زن و بچه برداشته از رود ارس عبور داده بروسیه بردند جنابان رشیدالدوله و سعیدالممالك نوشته بودند الساعه که این راپرت رامینویسم روی خاك نشسته و بکلی اسباب زندگی خود را رحیم خان برده است و چیزی باقی نگذاشته .....



گفتار پنجاه و دوم

احضار ستارخان و باقرخان بتهران

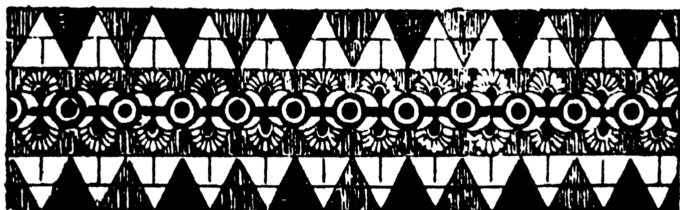
آقای هدایت راجع بسفر ستارخان و باقرخان بطهران بدون ذکر تاریخ اینطور مینـویسد

در سفر قبل ستارخان که کدخدای امیر خیز و باقر خان کدخـدای خیابان



(عکس ۲۸) مرحوم حسین خان باغبان

البته بمن معرفی شده بودند ولی من شناسائی باحوال آنها نداشتم. شهر تبریز در مقابل دولت مقاومت کرد ستارخان بدلاوری معروف شد ودلاورهم بود، باقرخان بواسطه وسعت محله خیابان اهمیتی حاصل کرده بود در نظرمن همان عظم کدخدائی را داشتند، ستارخان طبعاً مرد شریفی بود، باقرخان زحمتی چندان نمی‌دهد ستارخان دعاوی بیشتر دارد وعادات بد اجزای او مزاحم اهل شهرند وآسایش باوجوداین دو بزرگوار مشکل بنظر میآید لازم بودآنها را تا اردو در شهر است روانه طهران بکنیم، مجلس شورای ملی انجمن‌دادو به پندو تهدیدآخر آنهارا راضی کردند که بطرف تهران حرکت کنند ظاهراًدرتهران هم ازطرف سفارت بدولت درخواستن ستارخان بطهران تاکیدی میشده است. بسردار بهادر گفتم بسردار اسعد بنویس در تجلیل حضرات اندازه نگهدارند وچون ستارخانرا دوست میداشتم بسیار نصیحت کردم و راه نمودم پس از این مشروحه آقای هدایت حرکت اردو را بسمت اردبیل شرح داده ومغلوبیت مخالفین یعنی نصراله خان وامیر عشایر وحسنعلی خان فولاد لورا نوشته وعلاوه کرده اند که در جنك مذکور رضا قلی‌خان ازروسای معروف فولادلو مقتول شده است.



گفتار پنجاه و سوم

ورود شجاع الدوله به‌تبریز

آقای هدایت ورود شجاع الدوله را اینطورمینویسند : شجاع الدوله باعتبار مشی در حاشیه او خودش را از گناهان گذشته تطهیر کرده میداند و به تبریز آمده است ومنهم اورا پذیرفتم درشهرمنزلی گرفت نمیدانستم بین اوو ثقة الاسلام شکرابی هست که نزدیك بود آتش بیفروزد گفتند ثقةالاسلام قصد داشته است درمقابل خانه‌او مجلس روضه خوانی درست کند مردم بریزند و آسیبی باو برسانند چند روزیکه در تبریز بود .نظمیه میبایست بمحافظه‌شجاع‌الدوله مراقب باشد بحمداله سانحه‌رخ‌نداد آن نسبت هم به ثقةالاسلام مستبعدمینمود لیکن احتیاط شرط بود اگرمیدانستم کـه چه خبیثی است هرگز ازاو محافظه نمی کردم .

چرا شجاع الدوله را نکشتند

دراینجا لازم میدانم‌اطلاعات خودم رابنویسم . چنانکه‌آقای‌هدایت مینویسند در اطراف منزل شجاع الدوله افراد نظمیه پاس میدادند ونویسنده هم در همان ایام لباس افسر پاسبانی‌داشتم همان پاسبانانیکه دراطراف منزل او گردش میکردندا کثر از مجاهدینی بودند که بانفرات شجاع الدوله جنك کرده بودند وشبی وارد منزل او شده ومیخواستند بحیات اوخاتمه بدهند مشاهده یك منظره آنانرا از این اقـدام منع کرد وقتیکه یك پیرمردعلیل‌وافیونی ویك موجودیکه عبارت ازیك مشت استخوان وپوست را درمقابل خود مشاهده کردند ووقتیکه دیدند دریك چهره‌لاغرو گونه‌های برآمده و سبیلهای آویزان دو تا چشم ریز پر ازحیله‌بسمت آنهانگاه کُرده و آیات التماس و استدعا واستغاثه را در مردمك آنها مشاهده کردند اعصاب شان سست‌شده



(عکس۲۹) صمدخان شجاع‌الدوله - یکی از بدخواهان مشروطه

واسلحه هائیکه قراول رفته بودند پس گرفته وخنده کنان گفتند این روباه پیر بااین وضعیت مردنی چه کاری میتواند انجام بدهد وما بگذاریم این مرد افیونی درپهلوی منقل جان بسپارد این بود علل زنده ماندن شجاع الدوله .

گفتار پنجاه و چهارم

تفتیش کنسولگری روس درمنزل ثقة الاسلام

غره جمادی الاول ۱۳۲۸

آقای هدایت اینطور مینویسند .

از اردوی روس سربازی گم شده بمنزل ثقة الاسلام میرود مسلمان میشود ختنه‌اش میکنند و درمنزل ثقة‌الاسلام پنهان میشودلیکن شبها بالای بام آواز میخواند در عبور مرور شنیده میشود .

پلایف عضو نظامی کنسولگری باعدهٔ سالدات سرزده وارد منزل آقا میشوند صاحب خانه غایب است میخواهند برای تجسس به‌اندرون بروند دادو فریاد ازز نها بلند میشود بلایف برمیگردد روسها جدا سرباز را میخواهند که از در دیگرفرار کرده‌است کار به تهران پطرمیکشد ثقة‌الاسلام تلگراف شکایت به‌امپراطور کرددر نتیجه بلایف از ثقة‌الاسلام‌عذر خواست مطالبه سرباز بجای خود چند روز گرفتار این سانحه‌بودیم تا سرباز پیدا و تسلیم شد ومن‌این قضیه رادسیسه میدانم وهمان ثقة‌الاسلام رادر دهم محرم ۱۳۲۹ بدار آویختند وجای بس افسوس است رحمته‌اله علیه .

آمدن پسرهای رحیم خان

پسرهای رحیم خان بقرجه داغ آمدند جماعتی دور خود جمع کردند رو باهر نهادندحالا ما درتبریز نه تفنك حسابی داریم‌نه‌قورخانه نه‌وسایل حمل و نقل کار بجائی کشید که از دفاع مأیوس بودیم من بتوسط حاکم اهر که باحضرتقلی نسبتی دارد تلگرافی بحضرتقلی کردم که میدانم شما برای خدمتی حاضر هستید موقع رسیده است .

گفتار پنجاه و پنجم

مراسله جنرال قونسولگری به ایالت جلیله

مورخه ۹ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۸

جناب مستطاب اجل اکرم عالی دوستان استظهار مشفق مکرم محترماً . از مضمون مرقومه مورخه ۹ جمادی الثانی شماره ۲۵۰۱ آنجناب دوستان استظهاری استحضار حاصل وجواباباکمال‌توقیر واحترام زحمت افزامیشوم خاطرمبارك آنجناب مستطاب بخوبی مستحضر است از اینکه تاحال برحسب امر ایالتی در موقع اتفاق هر امری از تبعه روس نظمیه ها را لازم است که تفصیل امررا بجنرال‌قونسولگری اطلاع بدهند که اقدامات لازمه بعمل آید و از روی قاعده و قانون بطور اقتضای هر امری رفتار و تسویه شود و نظمیه ها خودشان مستقیماً نمیتوانند تبعه روس را محکوم یا دستگیر نمایند بناء علیهذا نهایت افسوس میخورم که این اتفاق غم انگیز خارج از وظیفه نظمیه ها شده آنجناب دوستان استظهاری و دوستدار را بزحمت و درد سرانداخته اند و تفصیل ناگوار این‌اتفاق این‌است که سه‌روزقبل‌برین چند نفر از نظمیه ها بسر یکنفر تبعه روس آقوب نام ریخته واورا دستگیر کرده کتك زنان و کشان کشان باداره نظمیه برده‌اند دوستدار بعد از اطلاع از تفصیل امر مطلب را با تلفون بایالت جلیله کبری اظهار نمودم که این تبعه روس ماندنش درآنجا بیقاعده است و بعد از دوساعت اصرار دوستدار آقوب را درحالت مردن بجنرال قونسولگری آوردند و درآن حالت بهیچوجه ممکن نبود استنطاق شود که کدام نظمیه ها اورا بآن حال انداخته‌اندبعد ازآن بتوسط جناب نایب اول جنرال قونسولگری مطلب‌را بان جناب دوستان استظهاری پیغام داده و ضمناً خواهش‌نمودم مقرر فرمایند تامدت بیست وچهار ساعت نظمیه هائیکه‌مرتکب‌این امر بیقاعده‌شده‌اند آنها را در ایالت

حاضر و با حضور نماینده جنرال قونسولگری استنطاق بشوند وتنبیه مجازات بعمل آید و تا اتمام مدت مزبور جواب مساعد صریحی بدوستدار نرسیده وجناب جلالتماب اجل آقای ناظم‌الملك که از طرف آنجناب مستطاب بدیدن دوستدار آمده بودنددر جواب این خواهش دوستدار فرمودند که همچوکاری امکان ندارد بشود فردای آنروز دوستدار منشی دوم این جنرال قونسولگری را بخدمت آنجناب مستطاب فرستاده و خواهش دیروزی را تکرار کردم باز جواب مساعدی نرسید وپنج وشش ساعت بعد از آن مجبور شده تفصیل امر را رجوع برئیس اردوی قشون روسی که محافظت عموم اتباع روس و تمام رعایای خارجه مقیم این شهر بعهده ایشان است نمودم و از طرف ایشان حکم شد از نظمیه های آن کوچه ها که این امر بیقاعده رویداده و در موقع اتفاق امر لابد از آنها در آنجا بوده و مرتکبین اصلی را میشناسند چند نفر گرفته شد که فعلا مشغول استنطاق میباشند وبضمیر منیر آنجناب مستطاب دوستان استظهاری معلوم و واضح است در صورتیکه از طرف ایالت جلیله در این خصوص اقدامات لازمه بعمل میامد ابداً احتیاجی باقدام قشون روسی نمیشداو قاتیکه‌شهرتبریز محصور بود و حاکم وفرمانفرما در اینجا نبود یك همچوحرکت بیرویه ازنظمیه و غیره نسبت باتباع روس و رعایای خارجه روی نداده نهایت افسوس میخورم حالا این نظمیه‌هائی که درتحت اطاعت فرمانروائی آن جناب‌مستطاب دوستان‌استظهاری که از هر جهت کافی و قانون دان میباشند اینطور حرکت بروز نماید لهذا باکمال توقیر و احترام از آنجناب دوستان استظهاری خواهش مینمایم که مقرر فرمایند مرتکبین این امر را در کارگذاری خارجه یا در عالی قاپو حاضر نمایند که حضور نماینده جنرال قونسولگری استنطاق بعمل‌آمده قرار تنبیه ومجازات آنها داده شود وهر روزوساعتی را که رأی‌مبارك علاقه میگیردباین امررسیدگی‌شود معین فرموده بدوستدار اطلاع بدهید وشرحیرا که در خصوص قزاق ایرانی مرقوم فرموده بودید جوابا باکمال‌توقیرواحترام‌اظهارمیدارم که دیشب‌جناب محمد خان امیر تومان‌بجنرال قونسولگری تشریف آورده و در آن باب مذاکره کردند دوستدار تفصیل‌را باتلفون از اردو جویا شدم‌جواب دادند که‌اینکار اشتباهی‌شده‌وقزاق‌را مرخص کرده‌اندوخود دوستدارازجناب امیرتومان‌لازمه عذر خواهی را بعمل‌آوردم این‌کارتمام وتسویه شد وقراولیکه این‌کار را کرده بود بموجب قانون لازمه ملامت باو شده موقع را مغتنم شمرده‌احترامات‌لایقه‌را‌بآن جناب‌دوستان‌استظهاری تجدید مینمایدزیاده‌زحمتی ندارد.

گفتار پنجاه و ششم

مراسله ایالت جلیله بجنرال قونسولگری روس
۱۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۸

جناب فخامت اکتناه دوستان استظهار امشفق مکرم محترما

مراسله جوابیه آنجناب دوستان استظهاری ۲۹۷ مورخه ۹ جمادی‌الاخره عصر دهم شهر حال عزوصول ارزانی داشت اینکه مرقوم رفته است بر حسب امر من در واقع اتفاقیه نسبت باتباع روس نظمیه ها را لازم است که تفصیل را بجنرال قونسولگری اطلاع بدهند چون این امر خلاف قانون و رویه است از طرف دوستدار چنین امری داده نشده است زیرا که نظمیه این حق را ندارد با یك جنرال قونسولگری طرف بشود فقط مطالب باید از مجاری خودش جاری گردد و اینکه مرقوم فرموده‌اند نظمیه ها نمیتوانند تبعه روس رامحکوم ویا دستگیر نمایند در قسمت اول که محکوم کردن باشدحق است وحسابی وهیچوقت هم واقع نشده است خاصه دراین موقع، اما قسمت دوم که دستگیر کردن باشد نظمیه هرمملکتی حق‌دارد هر تبعه‌را درموارد جنحه وجنایت (فلاکران دلی) دستگیر نمایند واین دوستدار خیلی تاسف‌دارم که دراین‌موقع که نظمیه بوظیفه خود رفتار کرده است وابداتخطی ازحدود وحقوق نکرده است بدون جهت این درد سراز برای آنجناب دوستان استظهاری واین دوستدار بعمل آمده است اینکه مرقوم فرموده‌اند دوسه روز قبل چند نفر نظمیه بسر یکنفر آقوب نام تبعه‌روس ریخته... الی آخر مطلب اینطور نیست اهل‌محل که ناظرقضیه بوده‌اندشهادت دادند ومطلب بطوری است که در مراسله ۲۵۰۱ اظهار شده است تلفون آنجناب دوستان استظهاری بدوستدار رسید چون این قضیه نزدیك قونسولگری واقع شده قبل از خبر تلفون آن جنرال قونسولگری ممکن نبود از راه دیگر بمن‌خبررسیده

باشد زیرا که میبایست از شعبه بمرکز و از مرکز بدوستدار اطلاع بدهند بـاری بمجرد رسیدن تلفون بمرکز سپردم که برحسب ترتیب آن تبعه را توسط کارگذاری بآن محترم جنرال قونسولگری تسلیم کنند و همینطور هم شد .

وقتیکه تبعه رابکارگذاری آورده بودند گماشته جنرال قونسولگری هم آنجا بود تسلیم اوشد واینکه مرقوم رفته است که درآن حال ممکن نبود استنطاق شود اولا بآن فوریت لازم هم نبود و آنگهی جناب دکتر سرکیس را که زحمت دادم و با حشمته السلطنه برای عیادت آن تبعه فرستادم هردو حالت آن تبعه راساختگی تشخیص دادند و آن اندازه کسالت که اظهار میکرده است در او نبوده حتی شکستگی دندهٔ او را هم دکتر سرکیس منکر شده است و گفته است اگر بقول من اعتماد ندارید طبیب دیگر هم که ثالث باشد بیاورید دکترهای دیگر همین استنباط را کرده‌اند و اما پیغامیکه جناب نایب آورد مشتمل بر چهار فقره بود یکی اینکه یکنفر از طرف دوستدار بآن جنرال قونسولگری آمده اظهار تأسف مرا از وقعه تقدیم کند قبول کردم دیگر اینکه اگر آن تبعه تا یك ساعت دیگر نمرد و زحمتیکه باو وارد شده است مستلزم مخارج فوق العاده شد با او مساعدتی بشود سوم آنکه یکنفر مأمور نظمیه از آن تبعه عذر خواهی کند چهارم آنکه در ظرف بیست و چهار ساعت نظمیه هائیکه در این کار شرکت کرده انـد با حضور نمایندگان جنرال قونسولگری تنبیه شود جناب جلالت ماب ناظم الملك را همان ساعت فرستادم مخارج لازمه را هم در صورت ضرورت قبول کردم . از برای انجام دو فقره دیگر هم با اینکه تضییق مدت نوعیکه از بی لطفی بود بشرط محاکمه حاضر شدم و اینکه میفرمایند تا اتمام مـدت مزبور جواب مساعد بآنجناب فخامت اکتناه دوستان استظهاری نرسیده است عرض میکنم که اولا جواب را بجناب نایب دادم و دو فقره را بدون گفتگو قبول کردم و یکفقره آنرا فوراً بعمل آوردم ودوفقره را موکول بمحاکمه نمودم اینکه میفرمایند ناظم الملك از طرف اینجانب گفته است که همچو کاری امکان ندارد که از محاکمه ومجازات مقصر تحاشی کنم یا بتوانم طفره بزنم .

اظهار جواب ناظم الملك هم راجع بسیاست بدون محاکمه بوده است امافردای آنروز قبل از ظهر منشی دوم آن جنرال قونسولگری آمد اظهارات آنجناب دوستان استظهاری

وا رساند اینکه میفرمایند جواب مساعد نشنید کمال بی لطفی است چه جوابی از این مساعدتر که نظر باحوال آقوب که میتواند استنطاق بدهد یاخیر گفتم اینکه خودم هنوز اطلاع نداده‌ام برای آنست که امروز ظهر بنا است اطبا ملاحظه احوال آقوب را بکنند منتظر بودم که نتیجه تشخیص آنها بدست بیاید حالا که شما آمده‌اید سلام عرض کنید اگر همین امروز را میخواهند عصر چه در عمارت ایالتی چه در کارگذاری حاضرم امروز نتوانید فردا با اینکه جمعه است مجلس فراهم میآورم خواستید هم برای روز شنبه بگذارید مختارید اگر این جواب مکفی نبوده است دوستدار متحیرم که دیگر جواب مکفی چیست وچه اقتضا داشته که متوسل برئیس اردوشوند و آنهمه اقدامات بکنند که در مقابل هر امر خطیری هم با روابط دوستی بین دولتین و با کمال مساعدت دوستدار در مطالب حقه اتباع دولت بهیه روس باز منافات داشت اما اینکه مرقوم رفته است که درصورت اقدام اینجانب ابداً محتاج باقدامات قشون روس نمیشد جدا در مقام برائت ذمه بر آمد نظر حق گذار آنجناب دوستان استظهاری را بمذاکرات واقعه معطوف میسازم و اگر منظور از اقدام مجازات وسیاست بدون محاکمه است در مورد تقی اوف هم حضوراً اظهار داشتم که بدون محاکمه سیاست قانونی نمیکنم و خود آنجناب دوستان استظهاری هم قبول فرمودند اما اینکه مرقوم رفته است در زمانیکه شهر تبریز محصور بود وفرمانفرمائی در شهر نبود چنین اتفاقی نیافتاده بود حالا که دوستدار بامراتب قانون دانی متصدی امرهستم اینگونه حرکت خلاف رویه اتفاق افتاده است خیلی متشکرم از اینکه اعمال وحرکت اهالی این شهر و نظمیه را در زمان بلوا و محاصره بصحت تصدیق فرموده‌اند واز روزی هم که دوستدار آمده‌ام خارجه وداخله معتقدند که روز بروز حال این شهر بهتر شده است حتی جناب موسیو سنارسکی در موقع ملاقات من بخصوص از اصلاحات نظمیه خیلی اظهار خوشوقتی کردند و اما دراین قضیه حادثه مجبور بتکرار هستم که نظمیه در این مورد هم بوظیفه خود رفتار کرده مطابق شرحیکه درمراسله ۲۵۰۱ عرض شده‌است آقوب خودش سبب این فتنه بوده درچنین موردی نظمیه حق گرفتن آشوبچی را دارد ومجرای تسلیم اوهم توسط اداره مرکزی و کارگذاری بوده‌است وهمینطور کرده‌اند امادرباب استنطاق ومجازات مقصرین که ایضاً اشاره فرموده‌اند در کارگذاری باعالی قاپو



(عکس ۳۰) کریم طاهر زاده بهزاد (در سال ۱۳۲۹ هجری)

حاضر و باحضور نماینده جنرال قونسولگری استنطاق بعمل آمده مکافات شوند اولا دوستدار آقوب را سبب فتنه وحضورش را لازم میداند ثانیاً همه وقت قبلا و بعداً از برای محاکمه عدل در هر موقع و هر ساعت حاضر بوده و هست و باید آقوب را ازطرف آن محترم جنرال قونسولگری حاضر کنند نظمیه را هم اداره حاضر کند بقانون عدل محاکمه شود وهمه این وقایع بیرویه که اتفاق افتاده است درضمن مورد رسیدگی گردد وقبل‌ازاین اقدام لازم‌است چنانکه‌از تهران هم برطبق قرارداد با سفارت بهیه روس تلگراف کرده اند و سواد آن لفا ارسال‌شده نظمیه‌هائیرا که بدون جهت ومن غیرحق اردوی نظامی روس گرفته است وبااظهار کمال بیگانگی

از میان شهر بباغ شمال برده است واز روز جمعه ۹ در باغ محبوس کرده آزاد بشوند اما در باب قزاق ایرانی بموجب راپرت جناب محمدخان امیرتومان مسئله آنطوریکه مرقوم فرموده‌اند تمام نیست و آن مطلب در نظر دوستدار تمام و تسویه نشده است وباکمال توقیر واحترام عرض میکنم که همان مسئله هم باید باحسن توجه آنجناب دوستان استظهاری درضمن همین قضیه محاکمه و تسویه شودموقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید مینمایم . (۱)



(۱) مقارن همین ایام نگارنده با ده نفر نظمیه از شهبندرخانه عثمانی مراجعت کرده بودم ناگهان خودرا درنزدیکی بازارچه مستشارالدوله ازطرف نیروی روس درمحاصره دیدم . اول خیال مدافعه داشتم ولی پس‌از تعمیق فکر و جلوگیری از بهانه‌جوئی بیگانگان دست به‌اسلحه نبرده ودر مقابل قضا و قدر تسلیم شدم ومرا مانند اسیر جنگی تا کلوپ افسران روس بردند ــ باکسب اجازه بوسیله تلفن با مرحوم اجلال‌الملك رئیس نظمیه تبریز صحبت کردم ، آنمرحوم پس‌از مذاکره با فرمانده نیروی روس بمن گفتند با فرمانده قرار گذاشتیم شما اسلحه را تسلیم نموده و خودتان آزاد شوید و بعداً اسلحه را پس میگیرم ـ ولی پس‌گرفتن اسلحه چند ماه طول کشید ــ اینهم‌یکی ازنمونه‌های رفتار نیروی بیگانه در تبریز بود .

گفتار پنجاه و هفتم

تلفن باغ شمال

هر روز در راپرت نظمیه میخوانم که روسها مقره تلفن را از باغ شمال به پل آجی بدیوار خانه‌های مردم بالا و پائین میکوبندفکر کردم یعنی چه .

رئیس نظمیه‌راخواستم گفتم به‌خانه دارهای این راه سفارش کن حرف نزنند آمد گفت خانه دارها بعضی میگویند که دیوار ما را خراب میکنند بعضی میگویند که ازسر دیوار بحیاط مینگرند گفتم بگو دیوار را من میفرستم تعمیر کنند و زنها چندی با چادر نماز در خانه حرکت کنند بهتراست از آنکه سر برهنه بیرون بروند حس کردم که پی بهانه میگردند . (۱)

تیراندازی

آقای حاج مخبرالسلطنه باز می‌نویسند :

شب ۱۷ جمادی الاولی ۲۸-۲۶ مه پس از شام سیگار میکشیدم صدای دو تیر آمد از مرکز نظمیه سئوال کردم گفتند در محلهٔ سرخاب بود معطل نشدم ازمرکز سرخاب پرسیدم گفتند از کوچه میرزاعلی‌اکبرخان منشی جنرال قونسولگری‌روس بود ودوشب است دوسالدات درخانه او میخوابند ازمرکز تکلیف خواسته‌ایم گفتم ابداً نزدیك نروید واگر پستی نزدیك دارید عقب بکشید درعمارت علاءالدوله قزاق بود فرستادم چهار قزاق یك نایب آمدند بمحل فرستادم به بینند چه بوده سالداتها هم بیرون آمده بودند قزاق میرسد تحقیقات میکنند نانوا که دکانش باز بوده میگوید تیرآمد بدیوار دکان خورد و خاکش را نشان میدهد و میگویند از خانه میرزا علی اکبرخان آمد .

---

(۱) چنانکه دربالا اشاره کردم خود ناظر عملیات بودم ولی فجایع سربازان بیگانه‌محتاج یك رساله علیحده‌ای میباشد .



(عکس ۳۱) حسن آقا ومشهدی هاشم از سران معروف مجاهدین

روز دیگر مسئله تعقیب ومدلل شده که از خانه منشی بوده ومعین کردند که سر تیغه دیوارخانه هم اندك خرابی داشته ۲۷مه‌از قونسولگری مینویسند دیشب چند تیر تفنگ بخانه میرزاعلی اکبرخان منشی جنرال قونسولگری انداخته‌اند من فوری چند قزاق برای حفظ خانه فرستادم خواهش دارم اقدامات لازم را برای حفظ صلح وآرامی درمحله که میرزاعلی اکبرخان هست بعمل بیاورند تمام‌مسئولیت بعهده شما خواهد بود اگر اتفاق سوئی بیافتد.

احترامات فائقه را تجدید میکنم ـ میلمر مدیر قونسولگری روس

من شبهه ندارم که کسیل کردن چندقزاق در آن موقع برای گرفتن نظمیه‌ها بود اگر نزدیك آمده بودند برخورد قزاق به قزاق ومعاینه خاکی که ازجای گلوله ریخته بود نقش را برهم زد ومن لازم ندانستم چیزی بنویسم.

دو روز بعد قونسول بدیدن من آمـد در ضمن گفت نظمیه بوظیفه خود عمل نمیکنند گفتم چطور گفت در کوچه میرزاعلی‌اکبرخان کـه تیر انـدازی شد نظمیه تفحص نکرد (۱) گفتم سفارش من بود نگاهی در من کـرد و گفت چـرا گفتم بیدار

(۱) به گفتار ۵۲ ـ (سنگربندی در تبریز چگونه آغاز شد) رجوع شود

بودم صدای تیر را شنیدم تحقیق کردم معلوم شد در کوچه منشی اول قونسولخانه بوده ولی گفته شده که دوشب است سالدات در خانه او میخوابد من دیدم ممکن است آن سالداتها هم بیرون بیایند وتفحص کنند نظمیه هنوز آنطور نظامی نیست قدغن کردم نظمیه نزدیك نرود قزاق فرستادم تحقیق بعمل آوردند دیگر هیچ نگفت و صحبت دیگر پیش آورد ومن عملا بقونسول حالی کردم که تیرها ازخانه خود منشی بوده است لیکن بروی او نیاوردم . راپرتهای قضیه جزو نوشتجات من ضبط است .

اگر رسومات هم تحت امر بود آن اتفاق نمیافتاد کتو(۱) گریخته را سفید مهر بدستش میدهند و دنبال کار میفرستند که در باطن حافظ مصلحت مانیست بلکه وابدا وظیفه ندارد در امور شور کند وتبعه ایران هم نیست .

یك دوهفته بعد دو نفر قراجه داغی را از پشت دیوار باغ شمال گرفتند سبب پرسیدم معلوم شد کناردیوار ادرار میکردند دو نفرخانم روسی میگذرند وبآنها احترام نمیکنند و به ادرار خاتمه نمیدهند مسئله قدری باریك است من هیچ نگفتم .

دوسه هفته گذشت میرزاعلی اکبرخان آمد که قنسول سلام رساندند گفتند دو کلمه درشفاعت بنویسید آنهارا رها کنند، گفتم نمینویسم هفته بعد آمد که شفاهی توسط کنید گفتم نمیکنم زور دارید هرکاری میخواهید بکنید رفت ودیگر زحمتی ازباغ شمال دیده نشد ،آمد وشد نظامی را به بعد از نصف شب قراردادند، آن صحبت با بصیرالسلطنه بعد از این قضایا بوده است .

غوغای قراجه داغ آرام گرفته است بهانه های تازه میجویند که تولید تشویش کنند وبرای دادوستد چند نفر از اهالی را معین کردند ، میللر قنسول ژنرال روس مرد سالمی است برخلاف پاخیتانف که مفسد بود .

---

(۱) گویا نام ارمنی باشد

گفتار پنجاه و هشتم

حکومت شما استبداد است یا مشروطه

فخرالسادات سرابی روزی ازمن سؤال کرد که این طرزحکومت تومشروطه است یا استبداد گفتم امربین امرین و بـه استبداد نزدیکتراست گفت میگویند حاکم مشروطه ، گفتم راست میگویند گفت چطورمیشودحاکم مشروطه بود و به استبداد حکومت کرد گفتم مردم حاضر نیستند و مشروطه نمیفهمند من لابد هستم باستبدادحفظ نظم بکنم لاکن درضمن مردم را بسوی مشروطه سوق میدهم حاکم مستبد شما را از مشروطه منصرف میخواهد، سید مرد شریفی است در سراب مـوردتعدی خوانین واقع شده است گفتم صبر باید کرد تا نظمی در کار بیاید شنیدعنایت السلطنه ازخوانین سراب سر براه تر است او را نفوذی دادم و کار سید اصلاح شد اسمعیل خان سرابی برادر اودر تبریز بود، اوقاتیکه من درمنزل مشیر دفتر بودم بیوك خان پسر رحیم خان وشجاع نظام برتبریز دست یافته بودند خود وچند نفر از کسان خود بصرافت طبع خویش برای حراست من مراقبت داشتند متأسفانه در بلوا بطرف دولتی ها رفته بوده است و کشته شده است مردی قابل استفاده بود شبهه نیست که بد اخلاقی مردم از بد اخلاقی دولت ما است صحت در کار نمی بینند مراقب صحت نیستند .

رقعه قنسول ژنرال روس ۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۸ تبریز

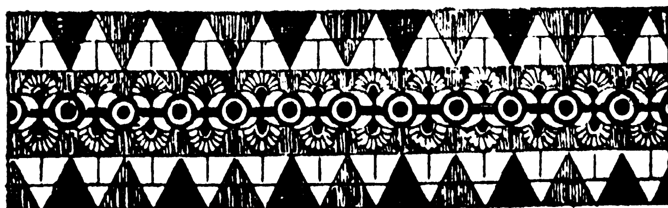
فدایت شوم رقیمه شریفه آنجناب با یادی احترام وصول ارزانـی داشت بنده ابداً خبر از بیرون رفتن از شهرعده قشون دولت بهیه ندارد یقین میداند که هیچ جا از تبریز هنوز حرکت نکرده اند و بی اطلاع آنجناب حرکت نخواهند کرد احتمال میرود که برای مشق یا گردش رفته بودند اگر واقعاً رفته اند از رئیس قشون سؤال نموده ام بعد از رسیدن جواب فوراً آن دوستدار را مطلع خواهم نمود یکساعت دیگر پنج نفر

قزاق خود این جنرال قنسولگری مع مشهدی محمد غلام به نعمت آباد برای گرفتن دو نفر که ازاردوی ما فرار کردند خواهد رفت زیاده چه زحمت اقل اسکندرمیللر .

جنجال برعلیه من ۲۰ ذیحجه ۲۸

میرزا آقای بلوری سیدالمحققین امیر حشمه مشغول دسته بندی شدند میرزا اسمعیل نوبری آتش افروز است روزی به نایب نظمیه که مراقب خدمات من است گفتم میرزا اسمعیل را ومیرزا آقا را اطلاع بدهد مرا ملاقات کنند حضرات باتفاق سیدالمحققین بانجمن رفتند وبست نشستند روز دیگر صاحب لقب در تبریز بود در انجمن حاضر شدند غیراز بشارت‌الدوله وناظم الدوله که در کابینه بودند وناظم الملك که رئیس کابینه بود (بشارت الدوله پیشکار آقای حاج مخبر السلطنه مرد با تدبیرو عاقلی بود)

تلگراف شکایت ازمن را رئیس عدلیه‌نوشت سردار فاخر برادر ممتازالدوله از همه غریب تر شرکت مشیردفتر بود که بعنوان استبداد عذراو را ازتبریزخواسته بودند و بسعی من برسرخانه وزندگیش آمد ومحترم بود از او پرسیده بودند توچرا؟ گفته بود روزی نزد ایالت‌رفتم ومرانپذیرفت! وآن روزی بود که انجمن ازمن وقت خواسته بود که در امور مالیاتی صحبت کنند گفتند مشیر دفتر است از انجمن اجازه خواستم که وارد شود رضاندادند گفتم‌تشریف داشته باشندبعد خدمت ایشان‌میرسم .



گفتار پنجاه و نهم

تلگراف بطهران

مقام منیع مجلس شورا شیدالله ارکانه کپیه هیئت محترم وزرای عظام دامت شوکتهم روزنامه ایران نوا گرچه بواسطه حسیات وطن پرورانه حالت حالیه آذربایجان و پیش آمد امور مملکت مشهود و نصب العین آن ذوات محترم است ولی بجهت تذکار با کمال بیغرضی از عرض و اظهار حالت کنونی درعالم مملکت دوستی و وطنخواهی خودمانرا را مجبور دیده با دل دردمند و امید بس بلند عرضه میداریم چنانچه همه اهالی ایران خاصه حضرات عالی مسبوقند آذربایجان آنچه دراین چند سال دچار صدمات و خسارات بوده وزحمات دیده خسارات کشیده قربانی داده تا به نعمت مشروطیت نائـل آمده بعد از مشروطیت این مملکت با همه بی اسبابی و نبودن حاکم رسمی بنوعی آرام بسر برده بعد از تعیین جناب مستطاب اجل آقای مخبرالسلطنه بایالت اینجا اهالی در شوق انتظام امور وتکمیل نواقص و تشکیل ادارات رسمی منتظر ورود ایشان بودیم با یك عالم وجد وسرور مقدم ایشانرا خیلی گرامی داشتیم بعد از ورودشان تاحال که شانزده ماه است اثری از کفایت ودرایت ایشان ندیده‌ایم سهل است روز بروز از نظم مملکت کاست و برعکس اختلاف افزود ادارات غیر مرتب قتل و غـارت در اطراف نهایت شیوع رادارد، ایالت جلیله وقتی راصرف رفاه عامه نکردند عوض اینکه قوانین مقرره را اجراء فرمـایند خودشان مکرر نقض قوانین کرده‌اند ، اگر عدلیه صحیح نیست از ایشان است که در نظمیه نقصی است از ایشان است اگر بلدیه نمیتواند بوظایف خود اقدام کرد از ایشان است اکرادوشاهسون را ایشان جری نموده‌انـد آنچه فهمیده میشود فکر دیگری درسر دارند این است با کمال صراحت عرضه میداریم هر چه زودتر چاره این مملکت رابفرمائید با باریکی موقع وحرکات خودسرانه این شخص محترم نتیجه وخیمه بنظر میاید که بالمآل اسباب زحمت واشتغال اولیای دولت و ملت خواهدشد .مگردرتهران یکنفرشخص صحیح وفعالی نیست که برای ایالت اینجامعین

واعزام شود مستدعی هستم یك توجه وعطف نظر مخصوص بحال ضعفاء وفقرای این مملکت بفرمائید والا لابدیم در تلگرافخانه متحصن عرایض خودمانرا باوسایل شرعیه بقبولانیم، عبدالعلی طباطبائی ،امیرحشمه،دبیرالسلطنه،رحیم صدقیانی،میرزا آقابلوری رفیع الدوله ، مشیرالسادات ، عباسعلی ناله ملت، معاون دفتر ، مدبرالسلطنه، مستشار-الممالك ، مشیر دفتر، سردار سطوت ، ظهیرالممالك ، وثوق حضرت ، سالار معزز، مستشار السلطنه،مرات السلطنه، ناصرالممالك،قوام الایاله،سطوت السلطنه،فتوح الدوله سعید السلطنه ، صدر الاشراف ، مـرتضی طباطبائـی ، امین دفتر ، تمجید السلطنه ، عضدالممالك ، وثوق نظام ، عدل الملك ، مکرم السلطنه ، صادق الملك ، شرف الدوله، صفاء الملك، معین حضرت ، باصر حضور ، احتشام حضور ،مشیرهمایون، ارفع الملك ، خازن لشکر،وثوق الممالك،ضیاء السلطان فتوح السلطنه ساعدالسلطنه،مسعودالدوله .

به محتشم السلطنه که وزیرخارجه است بارمزی که درارومی بااو داشتم گفتم وسفارش کردم شخصاً کشف فرمایند امیرحشمه را که توقیف کرده ام قطعاً درتدارك فساد بزرگ بوده است گرجی وقفقازی باخود داشته از نـوشتجات او بـا برادرش مشکوة درتهران معلوم میشود که آنجا هم دستی داشته از انقلابی وپارتی های دیگر هم احوالات بهمدیگر مینوشته‌اند سواد بعضی تلگرافات رمز را هم دبیر اسرار باو داده برای امیرحشمه میفرستاد و دیگر اطمینان ندارم رمزی بوزارت داخله عرض کنم حضرتعالی این فقره را شخصاً باآقای نایب السلطنه عرض کنید تا اقتضای رأی ایشان چه باشد.ابداً مورد توجه نشد از اکسفرد هم چیزی نفهمیدیم .

باخود گفتم رفقا را نمیشناسی میشناسی اوضاع را نمیدانی میدانی، تو که میتوانی در تهران درخانه خودت باشی ولامحاله وزراتی هم داشته باشی چرا خودت را باین مهالك گرفتار میکنی میبینی آنچه هم بزحمت میسازی خراب میکنند ونتیجه نمیدهد چه کنم .

ندانم مرا خود چه اندر دل است   مگر قسمتم جمله با مشکل است . . .

ازوسط تالار سر فرودآورد وچون بهم دست دادیم گفت این دیگر کودتابود گفتم از کارهای معمولی حکومتی است پیش میاید درخدا حافظی باز جلو درایستادم تاوسط اطاق روبمن داشت ومیرفت وادب میکرد امروز خودم را بتمام معنی حاکم دیدم نیکلا قنسول فرانسه به بصیرالسلطنه گفته بود راپرتی ازفلانی بوزارت خارجه داده‌ام ونمیگویم تاپنجاه سال دیگر درارشیو فرانسه چاپ میشود . «زماهرذره خاك افتاده جائی»(۱)

(۱) ازطرز کلام ستوان حدس زدم کنسول فرانسه طرف مذاکره بوده است

گفتار شصتم

عشایر طرفدار استبداد

در جای دیگر حاجی مخبرالسلطنه نامه زیر را درج کرده‌اند.

بسم‌اله‌الرحمن‌الرحیم. بتاریخ ۱۹ شوال المکرم ۱۳۲۷ این بندگان در گاه روسای ایالات و عشایر و لایات خمسه باقتضای تکلیف مذهبی و وظیفه شاه پرستی که برای اعاده امنیت و سلطنت ایران و دفع شر مفسدین و قلع و قمع معاندین دین مبین و ترویج مذهب جعفری علیه آلاف التحیة و الثناء اتحاد و اتفاق کرده و بدواً در این ولایت اردبیل اقدامات کرده‌ایم برای اصلاحات کلیه در آتیه و انجام این کار کلام‌اله ربانی را فیمابین خودمان شاهد قرار داده و شرایط میگذرانیم که با کمال مجاهدت از بدو اقدام تاختم و انجام، مالاً وجاناً تا آخرین قطره خون خودمان ساعی باشیم و حضرت اجل آقای سردار نصرت (۱) را برای خودمان سردار کل دانسته اجرای او امر ایشانرا برخود لازم بدانیم هرکس از این عهد تخلف کند ودست بچپاول بزند اورا ازجرگه رؤسا خارج کنیم حق ایلیت و مذهب صحیح ندارد این کلام‌اله مجید خانواده اورا برچینند باید عموماً و متفقاً دارائی اورا چاپیده و خودش رامقتول و معدوم نمائیم. (اصل مقصود چاپیدن است و بهانه بسیار).

سردار نصرة، امیرعشایر، سالار اسعد، سالار السلطان، سالار نصرة، لطف‌اله‌خان سرتیپ اقتدار نظام، اسعد السلطنه، هزارخان، فاتح‌الممالك، سالار عشایر، سیف‌السلطان، صارم‌السلطان، سالار فیروز، رشید الممالك، سالار دیوان، مستعان الملك، بدل‌خان، حسینقلی‌خان، عباداله خان، ابوالفتح بیك، قدرت‌خان، ماشاءاله‌خان، عزت اله خان، بدرخان، محمد قلی‌خان، محمدخان، جوادخان، انشاءالله خان، نصرت‌الله‌خان، آقابیك، فتح‌اله خان، محمد نصیرخان، هاشم خان.

معلم این جماعت بلایف عضو نظامی کنسولگری است، آن روحیه خوانین شهر، این روحیه خوانین ایلات، ساوجبلاغ هم خود دسته دیگری هستند باخیالات دیگر یکجا روس محرك است یکجا عثمانی.

---

(۱) سردار نصرت پسر رحیم خان بدفعات متعدد آبادیها را غارت کرده ودهقانان بی پناه را بهلاکت رسانده است، بنابراین اسامی مندرجه در بالا سردستگان اشرار ورهبران غارتگران میباشند.

گفتار شصت و یکم

آمدن رحیم‌خان بقراجه داغ

روس رحیم خانرا آزاد کرد (۱) بقراجه داغ آمد وامان خواست و پسرهای او در اهر هستند وشرارتی نمیکنند باو امان دادم به تبریز آمد درحیاط خواجه‌های مظفرالدین‌شاه مسکون شد ترتیب پذیرائی او را دادم پسر هفت ساله‌اش را همراه آورده است او را خواستم مهربانی کردم قلمدانی باو دادم و گماشتم مشغول تحصیل باشد چند نفری از اجزای رحیم‌خان بااوهستند واسلحه دارند من متعرض نشدم که برای او یاس از امنیت حاصل نشود . . . . .

درین‌موقع رحیم‌خان یکطرف وامیرحشمت(۲)درشمس‌العماره طرف دیگر

---

(۱) رحیم خان بروسیه پناهنده شده بود

(۲) شرح توقیف وزخمی شدن مرحوم امیرحشمت نیساری بقرار زیراست .

سالار مؤید با فشار کنسول روس از ریاست اداره نظمیه استعفا داد و مرحوم امیرحشمت جانشین او شد . مرحوم امیرحشمت ازسن جوانی به اسب سواری و ابراز رشادت خوگرفته و در انقلاب مشروطیت مصدر کار های مهم بود . نامبرده بین کلانتران محلات تبریز که همه آنها از مجاهدین رشید و جنك آزموده و بنام بودند محبوبیت شایانی بدست آورد ! مرحوم امیرحشمت همواره عده‌ای ازمجاهدین مسلح را همراه داشته و خود شخصاً هم مسلح به ماوزر بوده ودرحضور آقای حاجی مخبرالسلطنه هم مسلح حاضر میشدند . این رفتار والی آذربایجان را ناراضی کرده بود تا بالاخره منجر به‌تغییر آنمرحوم از ریاست نظمیه گردید .

جانشین امیرحشمت ازتهران انتخاب شد که نام اورا فراموش کرده‌ام ولی نام معاون او مرآت‌السلطان و رئیس دفتر او نعمت‌الله‌خان بود .

تغییر امیرحشمت دربین سردسته های مجاهدین که بالباس افسری نظمیه ملبس شده بودند تولید عدم رضایت کرده و رفته رفته منجر بدسته‌بندیها شد و حتی رئیس نظمیه جدید هم نتوانست از دسته بندیها جلوگیری بکند .

رفته‌رفته اختلافات شدت یافته و مرحوم میرزا اسماعیل نوبری و حاجی میرزا آقا بلوری وعدهٔ دیگر با امیر حشمت همدست ودر منزل ظفرالسلطنه اجتماع کردند و طولی نکشید که اجتماع مذکور توسعه یافت تمام سالنها وحیاط خانه پر از جمعیت گردیده وناطقین در بالای‌کرسی‌از اعمال والی شدیداً شروع به انتقادکردند. بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد



(عکس۳۲) رحیم خان و رشیدالملک

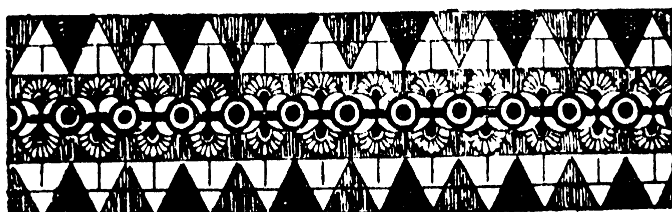
طولی نکشید این اقدامات بانجمن ایالتی هم سرایت کرده و بعضی از نمایندگان انجمن والی را ملاقات واظهار عدم رضایت مردم را باطلاع ایشان رسانیدند .

آفای حاجی مخبرالسلطنه هرچه سعی کردندکه موضوع با مصالحه برگزار شود توفیق حاصل نکردند و بالاخره بطورمحرمانه نایب محمدآقاکدخدای محله‌خیابان (یاباغ میشه) را احضار وازاوقول گرفتندکه امیرحشمت رادستگیرنماید نایب محمد آقا وقت سحر با عدهٔ نظمیه بمنزل مرحوم امیرحشمت رفته واو را بازبانی غافلگیرکرده و با پیراهن شب دستگیری باکمال خشونت جلونظمیه ها انداخت وبین راه هم از پشت سرآنمرحوم شلیك کرده وازگردن زخمی میکنند . این ماجرا در تبریز سخت تولید انزجارکرده وازمحبوبیت والی کاست . کاربجائی رسیدکه درهمان حالیکه روزنامه تبریز از این موضوع استمالت میکرد روزنامه شفق با دلایل محکم اقدام نایب محمد آقا را ناحق وبرخلاف عدالت وجوانمردی معرفی میکرد .

توقیفند رحیم آقا صدقیانی و دونفر دیگر از تجار و چهار نفر از کدخدایان شهر شب نزد من آمدند که از طرف شما خیال‌ما راحت نیست خیال داریم‌همین‌جا بخوابیم گفتم اثرخوشی نمیکند حافظ دیگری است باصرارمن رفتند و دونفراز کدخدایانرا در عمارت خوابانـدم باصرار تجار اسلحه‌ازرحیم‌خان و کسانش گرفته شد امیرحشمة را روانه خراسان کردم تبریز برحیم‌خان اعتماد ندارندبحق‌هم دارند مارزخمی است منهم چه کنم باو امنیت دادم .

رقعه حاجی‌محمد تقی شاهرودی ۲۳ ربیع‌الثانی ۲۹

اگرحال باطنی‌جناب مخبرالملك رابخواهید حال اغلب مردم که جگرهاشان ازدست کارهای‌مصادر امورخون است‌فرقه دموکرات‌بقدریکه میتوانند ازغلط کاری جلوگیری میکنند بنده مسلك بلد نیستم هر کس خیرخواه مردم باشد با او همراهم فرقه دمـوکرات فعلا لالحب علی بل لبغضی معاویـه خوب کـاری میکنند البته در امورات دموکراتهای واقعی لازم بود اظهار مرحمت بفرمائید وفرموده‌اند درتهران کار این فرقه مثل سیل پیش میرود از بابت آقای تقی‌زاده البته هرقسم صلاح‌دانستید از نوشتن کاغذی باواورا خواستن به تبریز باقسم دیگر رفتارخواهد کرد . اقل‌الحاج محمد شاهرودی ـ چه بگویم بهتر آن است که هیچ نگویم .



گفتار شصت ودوم

ضیاءالدوله (امان‌اله‌میرزا) رئیس قشون

آذربایجان ازسروصدا افتاده‌است مستاجرین‌خالصه وجه اجاره راپرداخته‌اند نودو سه هزار تومان فاضل بودجه داریم محل‌حقوق سه ماه اول سال سه هزار پیاده وسوار است که خبر کرده‌ام سیزده نوروزسان بدهند روز موعود بخارج شهر رفتم وسان دیده شد ودرهمان حال غلامی از قنسولگری پاکتی برای من آورد که راپرت وضعیت را ببرد دو ماه است که امان اله میرزا بسمت ریاست قشون به تبریز آمده است معروف شدکه درتهران گفته است میروم ومخبرالسلطنه را ازتبریز میپرانم .

انجمن اصرار داشتند که اورا راه ندهم گفتم‌یاغی که‌نیستم مامور رسمی است بهرحال آمد ومشغول شد با برادر شیخ سلیم دست یکی‌شدند ومشغول‌تحریك، دفع آنها برای‌من اشکال نداشت مگراینکه خودم مایل به‌پریدن‌بودم .

دل‌چوپرگار بهرسو دورانی‌میکرد ونددران‌دایره‌سرگشته‌وپابرجابود

از مراغه باید جنس برای آذوقه شهر برسد شجاع الدوله که در موقع ورود من از ترس از اطاق تو بتو بیرون نمیامد ته ترازو بزمین میزنـد و از حمل جنس جلوگیری میکند بصیرالسلطنه ازگوگان راپرت میدهدکه سپهسالار محرمانـه بشجاع الدوله دستورالعمل داده است که بامن کج تابی کند سالارالدوله بساوجبلاغ آمده است شرحی باو نصیحت نوشتم و تعهد کار او را کردم البته بگوشش باد بود درآذربایجان میدان‌نداشت بطرف بانه رفت تمام ایالات برای فتنه وشرارت حاضرند بسردار کل‌مکری دستور دادم که اورا به تدبیریکه به‌تبریز بیاورد اما بادستوریکه سالارالدوله دارد و نقشه کـه روی آن کار میکنند موافقت ایلات آشوب طلب چه میتواندبکند .

روزی با امـان‌اله میرزا تنهابودم پاکتی آوردند من پشت پاکت چند کلمه

نوشتم بردند بکابینه که جواب بنویسند نمیدانم چرا بامان‌اله میرزا گفتم شاهزاده تصور میکنی حکومت آذربایجان اشکالی ندارد پاکتی میاورند شخصی چند کلمه پشت آن مینویسد میبرند کابینه جواب را حاضر میکند این کار در عهده هر کسی است اینطور نیست روی این صندلی بادی میوزد که گرده مرا هم خسته کرده است آنکه بعد از من روی این صندلی بنشیند باد بجائیش خواهد انداخت که کلاهش را پیدا نخواهد کرد شقشقه هدرت .

اردبیل

پس از مراجعت سردار ملی از اردبیل چند روزی اردبیل بی حکومت ماند روسها از لنکران توپ وقورخانه به محمد قلیخان آلاری داده‌اند که مزاحم اردبیل باشد وترویج مسلك کند یعنی چپاول. شیخ علی اکبر حکم جهاد میدهد قرآن از یکطرف شمشیر از طرف دیگر حمایل میاندازد بمیدان میاید از ایلات چند هزار نفر دور اردبیل اجتماع میکنند این پرده هم برگزار میشود شاید صورتاً نمایشی بود لیکن سبب شد که روس سه هزار نفر قوه باردبیل بیاورند انجمن نادان شرحی بقنسول روس مینویسد و تقاضای آوردن قوه میکند در تبریز کسیکه بتوان به اردبیل فرستاد نیست رشیدالملك که با روسها دم خور بود به اردبیل فرستادم .

قوه خارجی نداریم قوای محلی همه بهم نان قرض میدهند و بپای دزدی یکدیگرند حکومت اردبیل در سابق چهار پنج هزار تومان تقدیمی ایالت داشته است من هزار تومان برشیدالملك دادم و بواسطه مداخلات روس باکراه رفت .

همه طوایف درتهران گماشته دارند و بهوای تهران مشی میکنند محمود خان خواجه ازطایفه قوجه بك لو است که قویترین طایفهٔ شاه سون است وطرف مغان سکنی دارند هرروز اخبار دروغ درتهران منتشر میکند واخبار دروغ بطوایف میرساند و برعلیه حاکم تحریکات مینماید که رشیدالملك روس پرست است هیچ نمیگویند باحضورسه هزار روس نمیشود مجاهد باردبیل فرستاد گوش مغرض را زیبق ریخته‌اند آخرکار رشیدالملك مقارن استعفای من بـه قوجه بـك لو بـزدوخورد کشید والبته بدبیراین نبود شکست خورد به اهر آمد .

گفتار شصت و سوم

استعفا

شیخ سلیم هرجا می نشیند میگوید اگر از مخبرالسلطنه دست برداریم چطور برداریم، برنداریم با مخالفت طهران چه کنیم و راست میگوید ولو کج میرود.

رحیم آقا را خواستم و خواهش کردم باستعفای من رضا بدهند چه مطلب همان است که شیخ سلیم میگوید او را متقاعد کردم با تلگراف سردار اسعد روز سوم ورود من بـه تبریز دو سال دوام آوردم پس از تلـگراف استعفا نوشتم و بـه تلگرافخانه فرستادم لازم بـود عرق حکومت را از خود بشویم حمام رفتم پس از حمام سرایدار مرا بچای دعوت کرد گفتم تطهیر کرده دیگر بآن منزل نمی آیم منزل نظام‌الدوله رفتم در راه از نظمیه راپرتی رسید که صادق را آورده‌اند. به تبریز خبر رسیده بود که صادق نامی مأموراست مرا بکشد و حرکت کرده است نظمیه مراقب شد در ارونق او را گرفتند بشهر آوردند گفتم بیاید در منزل حاج نظام‌الدوله سه روز در منزل حاجی نظام الدوله ماندم روز دوم سردار عشایر از بکانـات برگشته نزد من آمد پاکتی باد کرده روی میز گذارد دانستم در آن چیزی هست سر پاکت را باز کردم مکتوبی بود خواندم نوشته بود بطوریکه قول داده بـودم رفتم خدمت را انجام دادیم یك پیاله مس از کسی تصرف نکردیم نمایندگـان انجمن و حکومت هزار و پانصد منات ازدهات گرفتند هفتصد و پنجاه منات بمن دادند برای اینکه کارشکنی نکنند گرفتم در پاکت است این بود رفتار سر کـرده دویست نفر دزد، او را تمجید کرده و پاکت را بخودش دادم گفتم حلالت باشد طرز حکومت است که مردم را دزد میکند صادق هم آمد ملاقات شد گفتم اگر ماموری مهدیقلی را بکشی منم اگر ایالت آذربایجان را، من نیستم انکاری ابلغ من الا قرار کردا ین پرده هم گذشت.

حرکت از تبریز

سوم شعبان۲۷ من وارد تبریزشدم اواخرشعبان ۲۹ ازتبریزرفتم قبل‌ازآفتاب حرکت کردم کسی خبردار نشد با حاج نظام‌الدوله به پل آجی رفتیم بشارت‌الدوله و کاظم‌خان سرتیپ زاده سرپل‌منتظر بودند خدا حافظی آخر بعمل آمد مرخص‌شدم و همه را بانضمام خودم بخدا سپردم .

ازتفلیس‌بشارت الدوله و کاظم‌خان روانه‌تهران شدند من راه فرنگ راپیش گرفتم مقصد وینه است .



فصل نهم

گفتار شصت و چهارم

ورود رحیم خان بحومه تبریز

رحیم خان چلبیانلو در بیستم تیر ماه ۱۲۸۷ وارد باغ صاحب دیوان شده و پس از چندی وارد باغ‌شمال شد (۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) سبب عمده ورود رحیمخان به تبریز اوضاع درهم و برهم سیاسی و انقلابی ایران بود خبر ویران شدن مجلس شورایملی وشهادت بعضی نمایندگان صدمات غیرقابل جبران روحی بفدائیان تبریز وارد آورده بود ولی محمد علی شاه‌میخواست آخرین ضربت را بصف آزادیخواهان تبریز بزنند.

تشکیل انجمن اسلامیه در محله شتربان و اجتماع مجتهدین مشهور تبریز و مستبدین‌سرشناس درآن انجمن و کمکهای نمایندگان سیاسی‌مختلفه بگروه مستبدین و ورود رحیمخان جزو این نقشه بود.

تا آن ایام مجاهدین امیرخیز وستارخان دردرجه دوم اهمیت بودند درحالیکه گروه مجاهدین خیابان‌نسبت به مردان رشید وتعداد مجاهدین واهمیت استراتژیکی محله خیابان در درجه اول ومحله نوبرازنقطه نظرمحل سکونت علی مسیومؤسس فرقه اجتماعیون عامیون ورئیس‌حقیقی مجاهدین در درجه دوم ولیل‌آباد و چرنداب ازنقطه نظر وجود شخصیتهای برجسته دفاعی‌وجنگی در درجه سوم محسوب میشد البته مجاهدین رشید و فداکار محلات دیگر از قبیل اهراب و مارالان وقره آغاج وویجویه وچست دوزان وغیره مردانه‌گی‌ایستادگی میکردند. باوصف این درنتیجه تبلیغات ماهرانهٔ اعضای‌انجمن‌اسلامیه، رعب وهراسی‌احساسات کلیه آزادیخواهان را



(عکس ۳۲) گروهی از تفنگداران محله سیدحمزه

استیلا کرده بود اینها وعوامل پنهانی دیگر ورود رحیم‌خان را به تبریز تسهیل کرده بود والا بارها همان رحیمخان میخواست که واردتبریز بشود وموفق نمیشد باوجود این ، ورود رحیمخان نتوانسته بودآتش وطن پرستی وآزادیخواهی را درسینه ها خاموش کند بنا براین مستبدین بشدت مشغول عملی کردن نقشه های خود بودند در عین حال اقدامات سیاسی هم انجام میگرفت .

مقارن همین احوال میللر کنسول روس و حسن آقا تاجر باشی کوشیدند که باقرخان سالار ملی ومیر هاشم ویوزباشی تقی ومیرزا آقا بالا وغیره را اغفال وبا ورود رحیمخان موافق کنند اما موفق نشدند .

سکوت خیابانیها باندازهٔ غیر منتظره وناگهانی بود که مجاهدین و فدائیان سایر محلات را دچار حیرت کرد حالت انتظار آنها بهانه داد که عده‌ای از ثروتمندانیکه علاقه زیادی نسبت به مشروطه از خود نشان نمیدادند وسایل اغفال وسکوت بقیه مجاهدین را فراهم کنند .

ورود رحیم‌خان به باغ شمال

بعد از آنکه خیابانیهاسکوت اختیار کردند رحیمخان در تاریخ ۱۲-ع۲-۱۳۲۶ باجلال وطنطنه و کبر وغرور وارد باغ صاحب دیوان شد وپس از چند روز توقف از همان خیابانیکه شاهد مغلوبیت پسر رحیمخان یعنی بیوك خان سردار نصرت بود با تظاهرات رعب‌آور ونفرت خیز وارد باغ شمال گردید پس از ورود او بباغ شمال عده‌ای بعنوان ریش سفید محلات تبریز پیش اورفته راجع بمشی سیاسی واداری‌اش پرسشهائی کردند پاسخ رحیمخان رضایت بخش بود و گفته بود من برای تأمین امنیت ورفاه حال اهالی تبریز آمده‌ام و علاوه کرده بود که شرایط اول آن تسلیم اسلحه مجاهدین میباشد مردم هم بغیر ازامنیت چیز دیگر نمیخواستند بنابراین درهرمحله ریش‌سفیدان اجتماع وازمجاهدین‌خواهش کردند که اسلحه رابزمین گذاشته، دخالت درکارهای دیگر نکنند کار بجائی رسید که درنتیجه تلقینات مؤثرانجمن اسلامیه مردم از مجاهدین روگردان شدند ووجودآنها راباعث عدم امنیت تلقی میکردند این بود مجاهدین ناچار شدند تفنگها را پنهان و عقب کار خود بروند حتی عده‌ای در نتیجه حرفهای اغفال شدگان اسلحه خودشانرا به رحیمخان تسلیم نموده امیدوار بودند که قولهای رحیمخان حقیقت پیدا خواهد کرد .

گفتار شصت و پنجم

یوز باشی غلامعلی پیشکار رحیمخان شد !

رحیمخان پس از ورود به باغ شمال یوز باشی غلامعلی را احضار و طرف شور قرارداد. نامبرده درزمان ولایتعهدی محمد علیمیرزا در تبریز، فراشباشی او بود. این پیر مرد تجربه دیده بروحیات کلیهٔ طبقات تبریزیها واقف بود ودراین موقع رحیمخان بوجود چنین مردی احتیاج داشت لهذا اورا به پیشکاری خود انتخاب کرد و بعیدهم نبود که این انتخاب از طرف شخص محمد علی شاه بعمل آمده است .

یوز باشی غلامعلی که مردی با هوش و از جریان انقلاب آذربایجان کاملا مستحضر بود دست بکار شد پسران او نایب علی و نایب عباس و حسین که سابقاً هم فراشباشی محله چرنداب بودند برای کارهای مهم احضار شدند البته مردم تبریز از این انتخابات رحیمخان سخت دچار تردید شده بودند . طولی نکشید برخلاف انتظار یکروز صبح مشاهده کردند که در چهار راه ها وسه راهها سواره نظام گذاشته و به بهانه تفتیش اسلحه وسایل ایذاء و اذیت اهالی را فراهم آوردند . فدائیان ومجاهدین که راه نجات را بروی خود مسدود دیده و نیز تفنگ ها را زمین گذاشته واسلحه کمری همراه داشتند گرفتار کشمکش خونین شدند. از آنجمله پسر کوچك میرنصیر وبرادر میرعلی اکبر مجاهد و میرعلی اصغر کشته شدنـد . خلاصه شرحش بدین قرار است . (در روز مذکور درخیابان مقصودیه رو بروی خانه‌های عزبدفتر ها گرفتار سواره ها شده و پس از جنگ طولانی و ابراز رشادت مقتول گردیدند .)

موضوع تفتیش و بازبینی مردم با کمال شدت ادامه داشت و طولی نکشید که این تفتیش مبدل بغارت و تجاوز بمردم گردید چون در این قسمت هم مانع ورادع ندیدند بیشرمی ووقاحت را بیشتر کرده در کوچه وبازار زینت زنهارا نیزمیگرفتند وحتی تا لباس بچه های خرد سال هم ابقا نمیکردند متمولین وتجار که روزهای اول

با شنیدن حرفهای رحیمخان اغفال شده و با ورود او موافقت کرده بودند باشتباه خود پی برده ، سخت پشیمان شدند و عقب چاره میگشتند و پس از مشاهده فجایع سواران رحیمخان فهمیدند که تنها گروهیکه میتوانداز شر این خونخواران جلوگیری بکند همان فدائیان و مجاهدین میباشند برای اتخاذ تصمیم در مسجد صمصام خان گرد آمده از کلیه محله‌ها نماینده خواسته بشور و مذاکره پرداختند ودر نتیجه هیئتی از ریش‌سفیدان واشخاص‌معروف را انتخاب و پیش‌رحیمخان فرستاده و تقاضا کردند که جلوتجاوزات عمال خود را بگیرد .

این عده در روز ۲۶ تیر ۱۲۸۷ بباغ شمال رفته و با رحیمخان مذاکره و درخواستهای اهالی تبریز را باو ابلاغ کردند. این ملاقات ملاقات آخری بوده و مذاکرات دوساعت‌طول کشید عده زیادی با کمال بیصبری در بیرون باغ شمال‌منتظر وصول خبر بودندبالاخره نمایندگان بیرون آمدند حضار جلو آنهارا گرفته وخواستار شدند که پاسخی که رحیمخان داده بگویند .



گفتار شصت و ششم

رحیمخان تسلیم نود نفر را خواستار بود

اگرچه آنها ایستادگی کرده تا این پاسخ را درمسجد لیل آباد باطلاع مردم برسانند ولی درمقابل شور وهیجان مردم مجبور شده‌وشرایط پیشنهادی رحیمخان‌را راکه تسلیم نود نفر از آزادیخواهان بود باطلاع حضار رساندند(۱)

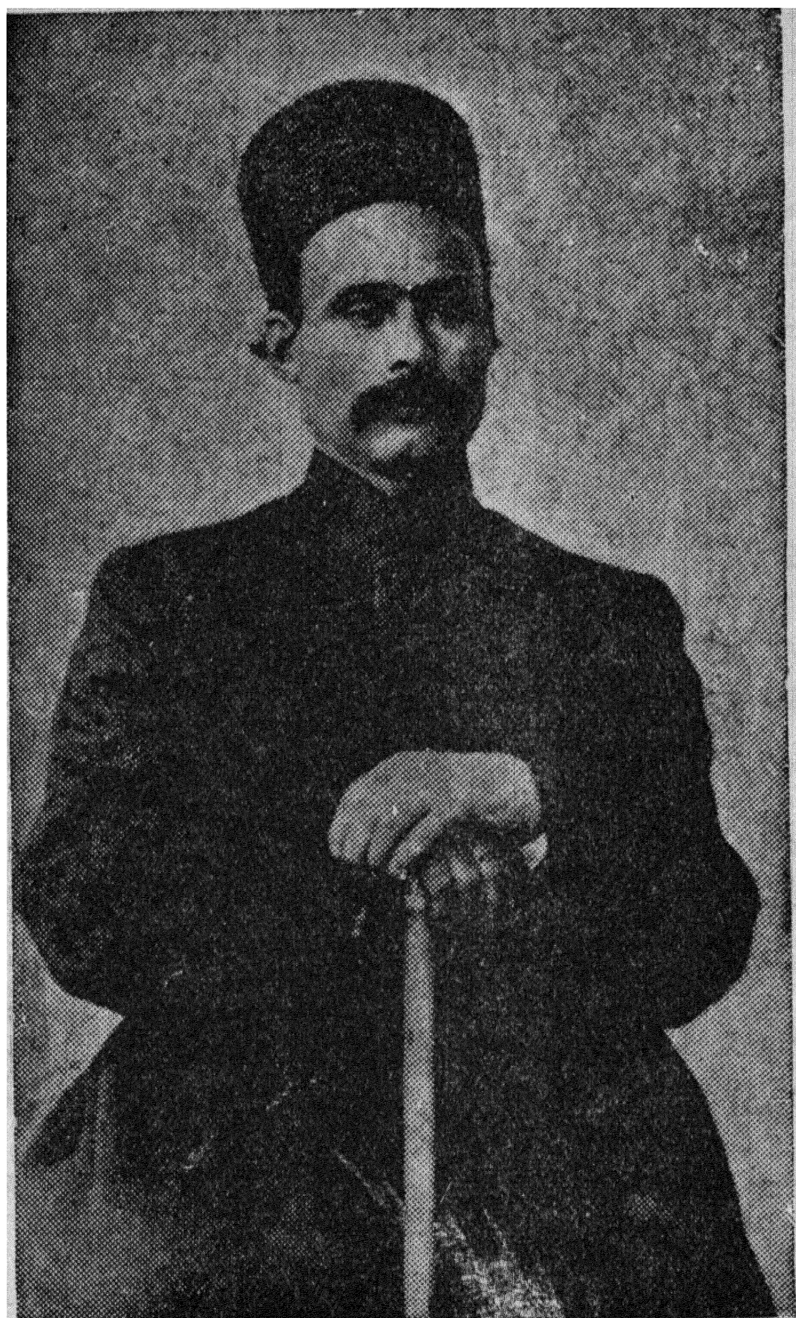
این ۹۰ نفر ازسرسلسله آزادیخواهان واز نمایندگان انجمنها واز نویسندگان وناطقین مشروطه خواه واز سردستگان فدائیان ومجاهدین بودند رحیم‌خان شرایط دیگری نیزداده بود ازآنجمله معاریف و تجار میبایست متفقاً تلگرافی بشاه مخابره و از مشروطیت و مشروطه خواهان اظهار انزجار بکنند، بقیه شرایط هم از همین قبیل بود.

نمیدانم چه الهامی واز چه مقامی وچه نیروی سحرآمیزی بود که بدون تلقین وتبلیغ یکمرتبه‌همه حضارهم صداشده وفریادی‌درآوردند که ما این اشخاص‌را نمیدهیم وچنین تلگرافی هم مخابره نمیکنیم وهرگز دست ازمشروطیت برنمیداریم. مردم با

---

(۱) نام بعضی ازکسانیکه درصورت درخواستی رحیمخان‌نوشته شده بود.

۱ - میرزا حسین واعظ ۲ - حاج مهدی کوزه‌کنانی ۳ - کربلائی علی مسیو ۴ - شیخ سلیم ۵ - میرزا اسماعیل‌نوبری ۶ - سید حسن شریف زاده ۷ - حاج علی دوافروش ۸ میرزا جواد ناطق ۹ - حاجی‌میرزا آقابلوری ۱۰ - حسین طاهرزاده ۱۱ - میرزامحمد علیخان‌تربیت ۱۲ - میرزارضا تربیت ۱۳ - اسماعیل یکانی ۱۴ - باقرخان ۱۵ - ستارخان ۱۶ - حاجی‌جلیل مرندی ۱۷ - میرجعفرخیابانی ۱۸ - میرزا آقا بالا مکتب دار ۱۹ - شیخ علی‌اصغر لیلی‌آبادی ۲۰ - میرعلی‌اکبر سراج ۲۱ - حاجی آقا رضازاده (دکترشفق) ۲۲ - حاجی رسول صدقیانی ۲۳ - میرزا علی ناطق ویجویه‌ای ۲۴ - غلامخان اهرابی ۲۵ - خلیل‌خان (پاسدارارك) ۲۶ - حسین خان‌باغبان ۲۷ - فرج آقازنوزی ۲۸ - شیخ محمد خیابانی ۲۹ - سید حسین خان عدالت ۳۰ - مشهدی محمد صادقخان چرندابی ۳۱ - میرزا محمود حکاك باشی ۳۲ - حاجی محمد علی بادامچی ۳۳ - سید رضا مساوات ۳۴ - میرزا محمودغنی‌زاده ۳۵ - سید محمد شبستری ۳۶ - میرزا غفار زنوزی ۳۷ - امیرحشمت نیساری ۳۸ - مشهدی علی ماهوتچی ۳۹ - حاجی علینقی گنجه‌ای ۴۰ - حاجی‌محمد میراب ۴۱ - حاجی‌محمدبالا ۴۲ - میرزا آقا ناله.



(عکس۳۳) باقر خان سردار ملی

این فریاد وافکار آتشین برگشته و بطرف لیل آباد روان شدند ولی صلاح در این دیدند که بعوض مسجد لیلی آباد در مسجد صمصام خان اجتماع بکنند . از آنروز ببعد مسجد صمصام خان در محله ارمنستان مجدداً جایگاه نطق و خطابه آزادیخواهان گردید برادر من میرزا حسین خان طاهرزاده که عضو انجمن چرنداب و نقاش روزنامه آذربایجان بود جزو صورت نود نفری بود من ناچار بودم این خبر را باو برسانم از طرف دیگر تردید نداشتم که همان شب در خانه های این نود نفر که محمد علی شاه

تسلیم آنها را خواستار بود برای زنده ها عزا داری برپا خواهد بود این عزا داری بینظیر بود زیرا میبایست برای زنده های مرده‌عزا بگیرند. دیگر تردیدی نبود که همان روزها سوارهای رحیمخان عقب این اشخاص خواهندآمد، جای شبهه نبود که این صورت دقیق را یوزباشی غلامعلی تهیه کرده بود. بدشانسی ما بیش ازدیگران بود زیرا یوز باشی غلامعلی از ساکنین محله ما بوده واز جزئیات خبر داشت اومیدانست تفنگهائیکه برای مجاهدین محله چرانداب از ارك گرفته شده بضمانت وامضای برادرم ومشهدی نجف نام انجام گرفته است این بود خطر بما از دیگران نزدیکتر بود بنا براین ناچار بمبارزه شدیم و بمصداق این بیت سعدی :

ندیدی که چون گربه عاجز شود   بـر آرد بچنگـال چشم پـلنك

قطارهای فشنك را به پیکر خود بسته تفنك را برداشته از اول شب تا وقت سحر پشت بام منزل‌قدم زنان در انتظار سواره های رحیم‌خان بودم وقت سحر برادرم بمن گفت اگر من خودم را سالم بمنزل یکیَ ازدوستان ارمنی که تبعه خارجه است و گویاآرشاك بودبرسانم گرفتار نخواهم‌بود ؛ چارۀدیگری‌نبودبیدرنگ‌هردوازمنزل خارج شده و با احتیاط خودمانرا تا آن منزل رسانیدیم و خوشبختانه در راه‌با کسی هم مصادف نشدیم پس از درزدن صاحبخانه حیرت زده در را باز کرد ومعلوم بوداز اوضاع‌سخت نگران شده ولی مردانه‌برادرم راپذیرفت همدیگر را درآغوش‌گرفته بی اختیار اشك از چشمان ما جاری شد؛ حق هم داشتیم که گریـه بکنیم زیرامعلوم نبود که بار دیگرهمدیگر را خواهیم دید یانه۱۹ سال بیشتر نداشتم وهنوزپا بمرحله آزمودگی نگذاشته بودیم‌ولی فشار روزگار مرا به بچۀ ببر تبدیل کرده‌حتماً خون جلو چشمانم‌را گرفته ومست بادۀ جنك بودم ؛ خاطر دارم باحال غیرعادی این عبارت ساده را گفته وخدا حافظی کردم : تو اینجاآسوده و درامان بمان من‌میروم یا کشته میشوم یا بهدف مقصود میرسیم !

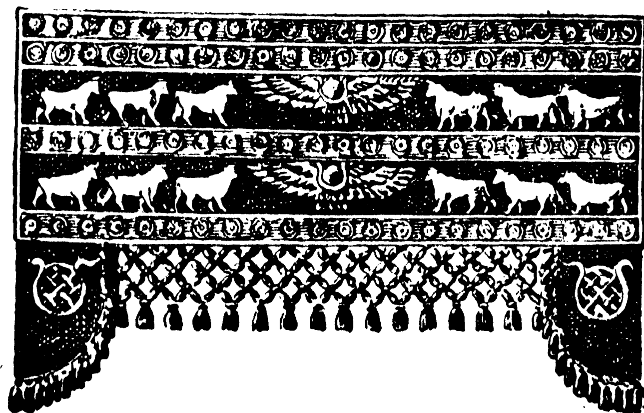
گفتار شصت و هفتم

مجاهدین بمرگ شرافتمندانه آماده بودند

بمنزل برگشتم اشیاء منزل را بخانه های خویشان خود فرستاده و مقداری ظروف وامثال آنها را هم در چاهها پنهان کردیم مادرو دختر بچه برادرم را بمنزل دائی‌ام فرستاده خودم تنها منتظر سواره های رحیمخان بودم هرروز صدیقترین‌دوستانم مثل مشهدی علی جوان وعمو زاده‌ام محمدآقا و کربلای رضا وغیره منزل من بوده وهرساعت اخبار وحشت‌آوری میآوردند از کثرت وحشت درا کثرخانه های‌محلات بیرقهای سفید مشاهده میشد سواره های‌رحیمخان بادلالت فراشهای تبریز ومستبدین دیگر خانه های مردم را غارت کرده و از هیچ اقدام و حشیانه وشرم آوری که در تاریخ قرون وسطی هم دیده نشده است فروگذاری نمیکردند مجاهدینی را که گرفتار میکردند بطریقی‌میکشتند که قلم از شرح آن شرم دارداین اوضاع واخبار روحیاتی‌برای مجاهدین ایجاد کرده بود که تا کسی نظائرآن را نبیند نمیتواند بمعنای واقعیش پی ببرد در این روز ها مجاهدین بمرگ شرافتمندانه حاضر بودند همان کسانیکه ازتکان‌سردرخت‌وحشت کرده وازصدای‌سم اسب شیرفروش‌پشت‌درپنهان میشدند امروز ورد زبانشان کشتن‌و کشته شدن بود. این گروه غیرتمندجلو چشم‌خود بغیر از شبح مرك چیز دیگری نمیدیدند، ازمال‌دنیا بغیرازتفنك وفشنك به‌چیزدیگر علاقه نداشتندزیراتنهاحافظ میهن وشرافت وآزادی آنان‌همان اسلحه‌بود؛ جوانانیکه سابقاً از دیدن شکل تفنك بخود میلرزیدند امروزازسیصد متری‌سیب‌راباتیرمیزنند. کسانیکه تا مدتی قبل از دیدن هیکل یکنفرفراش درمحله لرزه‌براندامشان میافتاد امروز آماده هجوم بسواره های رحیمخان بودند. دو روزبا بی خبری گذشت روز سوم یاد داشتی ازطرف برادرم رسید که من درخانه استونس نایب کنسول انگلیس هستم تو هم بدون تفنك زودخودت رابانیجا برسان این پیشنهادبرای من تکلیف شاق

بود ولی چون همه وقت نسبت ببرادرم عقیده مند بوده و اطاعت میکردم از امر او سر بر نتافتم منزل استونس در پهلوی ارك در کوچه‌ای که بطرف بازارچه مستشار منتهی‌میشد واقع بود بدون اتفاق ناگوار بآنجا رسیدم دوشبانه روز آنجا ماندم ولی خور وخواب نداشتیم از پشت بام‌خیابان‌ارك دیده میشود به‌فجایعیکه در خیابانها انجام میگرفت ناظر بودیم علی‌نامی را که یك آدم بی دست و پائی بود بگناه اینکه مدتی تفنك برداشته ووارد جرگه مجاهدین‌شده با اشاره‌چند نفر لات ازطرف سواره‌های رحیمخان در آن خیابان تکه تکه کردند و کسی جرات نکرد که او را نجات بدهد مردم باندازه‌ای بی پناه شده بودند کـه‌کافی بود چند نفر سر گذری کسی را مجاهد نامیده واو را بکشتن بدهند ولباس اورا بغارت ببرند غلام نام‌آن جوان آبله رو و آزادی خواه را به تهمت اینکه نو کرشه بندر خانه عثمانی است جلو خانه استونس بوسیله سالداتهای روس کتك مفصلی زده و نیمه جان بزمین انداختند و بـالاخره بدبخت توسط تقی خان نو کرا ستونس‌نجات یافت‌فجایعیکه من به‌آنها اشاره میکنم نمونه از کارهای سواره های رحیم خان و سایر فرماندهان خونخوار بود آیا تعجب دارد که بامشاهده این مناظر دلخراش یك شخص آبرومند آرزوی مرك شرافتمندانه را نکنند.

علاوه براینها مشاهده منظره‌ای قلوب کلیه آزادیخواهان‌وفدائیان‌راجریحه‌دار میکردو آن منظره محله امیر خیز ومحل سکونت ستارخان بود



گفتار شصت و هشتم

تمام محلات شهر بیرق سفید زده‌اند بجز امیر خیز

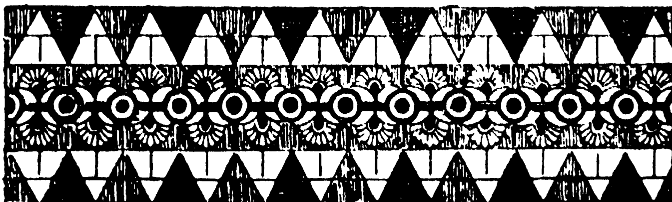
ستارخان که تا چندی قبل مورد توجه و احترام مخصوصی نبود امروز مورد توجه‌است جوانان کلیه محلات شهر و مجاهدین و فدائیان تسلیم‌شده و بیرق سفید که بیرق‌تسلیم است به در خانه خود نصب کرده‌اند بجز ستارخان. این ابراز رشادت در افکار مردم ایجاد احترام کرده است دوروز است شدت صدای توپ و تفنك و کثرت دود و گردو خاك در محل سکونت ستارخان بدرجه‌ای رسیده که همه را بوحشت انداخته است از کلیهٔ پشت بامها مردم بتماشا آمده‌اند با دلهای پر خون و افکار پریشان و باسردرگمی ساعتهای سختی را میگذرانند و امیدی به بقای ستارخان ندارند! متحیرند و نمیدانند آیا در همان جنك کشته خواهد شد و یا او را زنده دستگیر و برای عبرت دیگران بـا تشریفات مخصوصی تیرباران خواهند کرد. شدت هجوم بدرجه رسیده است که مردم امید ادامه نیمساعت جنك‌راهم ندارند چنانکه گفتم ستارخان دراین روزها یکمرتبه محبت و ارادت درتمام دلها پیدا کرده مرد و زن دست باسمان بلند کرده بقای‌او را از خدای بزرك طلب میکردند.

گلوله های توپ شراپنل درآسمان بالای سرستارخان‌میترکید‌صدای وحشت زای او خانه ها را تکان میداد زنها و بچه ها بی‌اختیار یا حسین یاحسین گویان گریه میکردند گاه و بیگاه صدای توپ و تفنك کاهش می‌یابد و مردم‌تصور میکنند کـه کار ستارخان تمام شد! حال‌نوبت بقتل غارت‌خواهد رسید! ولی‌دوباره شعله جنك‌افزونتر میشود! مردم دچار حیرت شده و یواش یواش مقاومت ستارخان را بصورت اعجاز تلقی‌میکردند ومیگفتند اگرچند خانه و نفرات حافظان‌آن ازفولادهم‌باشند درمقابل این شدت هجوم وشعله های‌آتش جنك‌وگلوله های شراپنل‌آب میشدند پس بـایـد عقیده پیدا کرد که‌گلوله توپ وتفنك بمجاهدین کارگر نیست. تا اول شب‌صدای‌توپ

وتفنك قطع نشد واین وضع دلیل برزنده بودن ستارخان بود فردای آنروز که گویا تاریخ دوم مرداد ۱۲۸۷ - ۱۳۲۶ قمری بود صدای تفنك شنیده نشد همه نگران شدند که شاید ستارخان کشته شده و یا گرفتار شده و یا فرار کرده است نزدیکیهای ظهر فقط صدای تفنك شنیده شد باز نورامید در دلها تابیدن گرفت ؛ من که بی‌اختیار پشت بام را ترك نمیکردم نزدیك سه بعد از ظهر بود غریوی شنیده ومتوجه خیابان ارك شده دیدم مردم فرار میکنند دنبالهٔ آن صدای سم اسب شنیدم بیشتر توجه من جلب شد در این میان یك دسته سواره‌هارا دیدم که چهار نعل از خیابان رد شدند با کمال تعجب مشاهده کردم که سواره‌ها بیرقهای کوچك قرمز همراه خود داشتند خیال کردم که‌این‌عده سواره‌های رحیم‌خان‌هستند باحیله بیرق سرخ برای غارت محله چرنداب ولیل‌آباد مأموریت پیدا کرده‌اند تقی خان نوکر استونس را که مرد خوش قلب و آزادیخواهی بود صدا کرده وازاو خواهش کردیم که برود خبرصحیحی‌ازسواره‌ها بیاورد .

چند دقیقه طول نکشید که تقی‌خان برگشت این مرد که‌خلقتاً چهرهٔ گلگونی داشت ایندفعه از شدت شادی چهره‌اش آتشین شده بود ؛ همین‌قدر بزبان ترکی گفت (گوزونه‌دونم ستارخان‌دی گلدی آق بیرقلری یخا یخا گدیر) فدایش شوم‌ستارخان بودآمد بیرقهای سفید را برداشته وبیرق سرخ‌بجای‌آنهامیزد این حرف تقی‌خان‌مرا منقلب کرد ؛ دلم طپید ؛ اشك شادی از چشمانم جاری شد این خبر غیر قابل تصور را به برادرم دادم ؛ موضوع باور نکردنی بود ؛ تمام شهر در دست مستبدین بود ؛ ستارخان باچه رشادتی محاصره را شکافته واز امیرخیز تا جلو ارك‌آمده و چگونه سالم مانده است ؛پس حتماً دست خدا پشت‌وپناه اوست وباید منهم خودرا بکمك او برسانم ؛ تخم ارادت به این فدائی شیردل در مزرعهٔ قلبم کاشته شد ؛آرام را ازدست دادم بحدی بی‌قرار شده بودم که تااول شب انتظار برای‌من غیرقابل تحمل شده بود درنظرم چند ساعت باندازه چند روز طولانی شده بود بهر صورت باصرار و ابرام برادرم گوش نداده اول‌شب‌پس‌از تودیع بیرون‌آمده و خودم‌را بمنزل رسانده‌اسلحه خودرا برداشته خودم را به ستارخان معرفی کردم ؛ حیرتم چند برابر شد وقتیکه ستارخان‌را خندان وآسوده وبدون دغدغه وترس‌حتی باللباس معمولی وبدون‌اسلحه

دیدم !! تأثیر حضور او به ضعیف‌ترین دلها نیروی شگرفی میبخشید من جریان را با زبان ساده باو حکایت کردم گفتم من برای کمك بشما نیامده‌ام چون از دستم چیزی بر نمی‌آید من آمدم عهد خود را ادا بکنم چون چند ساعت قبل آن رشادت شما را که دیدم عهد کردم که خودم‌را قربان شما کنم ستارخان متأثر شد بزبان ترکی گفت (اوغلوم‌وقتنده سن هامی‌دان چوخ منه کمك ایلیه‌جاقسان) پسرمن در فرصت‌خودش تو بیش‌ازدیگران بمن کمك خواهی کرد ولی حالا استراحت کنید و بعد از چندشب وروز دفعه اول بود که من با اشتها شام خوردم. در ۲٤ ساعت که اوضاع انقلابی ستار خان را از نزدیك مشاهده کردم دو چیز بحیرت من افزود یکی این بود که عده رفقای جنگی ستار خان بصد نفر نمیرسید دیگری این بود که مشاهده کردم کلیه رهبران آزادی و گردانندگان انقلاب مشروطه ازهر قبیل و دسته در آنجـا اجتماع کرده اند ازطرف دیگر باستثنای مجاهدین وجنگ‌آوران خیابان‌بعضی‌از مردان جنگی ورشید وتجربه دیده که مرگ خودرا حتمی‌میدانستند در آنجابودند. و آنوقت فهمیدم که روی‌چه‌اصل این‌آشیانه آزادی در مقابل این هجو مهامقاومت میکنند.



گفتار شصت و نهم

تأثیر درخواستهای رحیمخان در میان مردم

چنانکه در بالا شرح دادم مردم تبریز در نتیجه انقلاب طولانی از اوضاع بستوه آمده و خواهان آرامش بودند از یکطرف تبلیغات متظاهر بهدینداری اعضای انجمن اسلامیه، از طرف دیگر اظهارات خدعه آمیز روز اول رحیم خان مردم را اغفال کرده و دچار اشتباهات پر خطری کرده بود مردم اغفال شده تصور کرده بودند که این مجاهدین هستند که تولید انقلاب کرده و مایل هستند این انقلاب ادامه پیدا بکند ودر این کار حتماً مقصود استفادههای مادی دارند بنا بر این سخت شروع بانتقاد کرده مجاهدین را وادار میکردند که اسلحه‌را بزمین گذاشته پی کارخود بروند ولی روح سر کش وسرشت خشونت آمیز رحیم خان پرده سالوس او را زود پاره نموده و نیات پلید دشمنان آزادی آشکار گردید واز کشف تلگرافات اعضای انجمن اسلامیه به محمد علی شاه و پاسخ او باین گروه پرده تردید آزادیخواهان‌را یکباره پاره کرده و تبریزیان از خواب غفلت بیدار شدند. پس از اینکه رحیم خان تسلیم نود نفر را خواستار شد مردم فهمیدند که‌این قبیل درخواست‌ها دنباله خواهدداشت و وقتیکه صورت تلگراف محمد علی شاه به‌سردار نصرت یعنی همان رحیم خان را بدست آوردند فهمیدند که محمدعلی شاه میخواهد بازی صحنه مجلس شورا در تهران‌را در تبریز بشدت تکرار کند. متن تلگراف مزبور بقرار زیر است.

رحیمخان سردار نصرت ــ دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش نکرده حالا هم‌دستورالعمل میدهیم که درسر کوبی مخالفین دولت ازهیچ اقدامی فروگذار منما ؛ بقسمی بامخالفین دولت سلوك بنما که تادیر باز اهالی فراموش ننمایند ؛ از قتل و سزاهای عبرت آمیز و خرابی خانه‌ها و تاراج شهر فروگذار مکن که نزد احدی مسئول نیستی ؛ همان وضعیکه (کلنل لیاخوف) در تهران کرد و البته شنیده سرمشق خود قرار داده هرقدر زودتر شهررا امن نمودی ومخالفین دولت را بیشتر سر کوب کردی زیاده

مورد مراحم ملوکانه ما خواهی بود !

شرط و شروط مصالحت وتامل یعنی چه ؟ رعیت باید نزد حکام دولت تسلیم محض باشد ومخالفین دولت باید بامنتهی سختی سزای عبرت ناك بیابند ! مشورت باجنرال کنسول روسی بنماوبست و تحصن رابهیچ وجه مشمار ! (تلگراف در روزنامه انجمن تبریز منتشر شده است) (۱)



(۱) این تلگراف در ایامی مخابره شده است که نور آزادی مشروطیت درکلیه شهرهای ایران بجز تبریز خاموش شده ومحمد علیشاه در باره پیروزی تهران مست شده واین تلگراف غیر انسانی وحشت خیز را بدون دغدغه خاطر مخابره کرده وعجله داشته است که هرچه زودتر قیام آذربایجان را با ریختن خون مردم وویران کردن خانه های آنان خردکرده وبدون توجه بعواقب وخیم آن اجازه میدهدکه با همان وضعیکه کلنل لیاخوف درتهران عمل کرده رحیمخان هم درتبریز عمل کند باوصف این آیا جای حیرت نیست با موجود بودن این قبیل اسنادکه ملی بودن قیام آزادی و مشروطیت ایران را ثابت میکند عده معدودی هنوز هم تبلیغ میکنندکه مشروطیت ایران باکمك انگلیسها وصول شده است ؟

گفتار هفتادم

چگونه مرکز ثقل از محله خیابان به محله امیرخیز منتقل گردید

چنانکه از مضمون تلگراف مفهوم میشود محمد علیشاه شفاهاً اختیارات غیر محدودی برحیمخان داده بوده واو نیز مطابق دستور مرتکب این فجایع میگردید مردم دیدند اگر رحیمخان بیش ازاین‌هم قدرتی پیدا کند خشك وتر راباآتش بیدادو شقاوت خواهدسوزاند؛ مردم بارنجاندن مجاهدین ومحروم شدن‌از کمك‌های آنها راه چاره پیدا نمیکردند؛! در این روزها محلات شهر باستثنای امیر خیز دست دولتیان افتاده وکاملا مسلط شده ومجاهدین‌را وادار کرده بودند که اسلحه رابزمین گذاشته عقب کار خود بروند ورهبران آزادی‌هم خطر را در آستانه خود احساس وعده‌ای در کنسولخانه ها ویا خانه‌های اتباع خارجه پناهنده شده وعده‌ای دیگرهم متواری گردیده بودند! این بود وضعیت دلخراش سکنه شهر تبریز. اینکه‌مرحوم کسروی پناهنده شدن آقامیرزا حسین واعظ را با لحن غیرمنصفانه نوشته است اشتباه‌محض است فرضاًاگرمیرزا حسین‌پناهنده نشده و گرفتار و کشته‌شده بود چه‌فایده‌داشت! مرحوم کسروی‌خود رشید ومتهور بود واشخاص‌رشیدراهم دوست میداشته‌است‌ودر نظرآنمرحوم کشته شدن بزرگترین مراحل جانبازی است اینها کاملاصحیح‌وشایان تمجید میباشد ولی‌رشادت‌تنها در کشته‌شدن ونابود گردیدن‌نیست‌و برعکس کسانیکه زنده مانده‌اندو حفظ جان خودشان‌را برای‌انجام‌خدمات مهمتری‌نگهداشته‌و پنداشته‌اند خدمات بیشتری بملت ایران‌خواهند کردنیزلازم‌بوده است‌علاوه براین مثل‌این است که‌مرحوم کسروی‌در آن‌روزهای‌سیاه تبریز نبوده‌اند واگر رفتاروحشیانه‌دولتیان‌را می دیدند بپناهندگان‌حق حیات میدادند!! یکی‌دیگر از اشتباهات بزرگ‌مرحوم کسروی‌این است که‌آن‌مرحوم تصور کرده است که دراین روزهای سخت واوضاع جنگی تبریز تنها دونفر مردجنگی کلیه امور سیاسی وجنگی واداری را در عهده



(عکس ۳٤) ستار خان سردار ملی

گرفته بودند این موضوع صد در صد اشتباه است چنانکه در بالا نوشتم وقتیکه این طور عرصه برهبران آزادی تنگ شد ومرحوم ستار خان درهمان روزها مردانگی نشان داده وتسلیم نشده همه دیر یا زود خودشان را بانجمن حقیقت رسانده و آنجا را کانون آزادی قرار دادند وهمان کسانیکه مدت طولانی با کمال حزم و احتیاط با تدبیرو رشادت انقلاب را اداره کرده ویك اردوی فدائیان ومجاهدین بوجود آورده بودند با همان روح اینجا را هم اداره کردند. مثل معروفی است میگویند مناظر یکیست ولی هرعینك تاثیر دیگری دارد. مرحوم ستارخان دارای دو صف ممتاز

بود یکی رشادت و تهور فوق العاده و دیگری حزم و احتیاط و مهربانی او بود جالب دقت است که این مرد جنگجو با همان صفتی که در اکثر کشور های بزرك دنیا شهرت پیدا کرد در اوایل کار فوق‌العاده خوش‌محضر وصمیمی بود بعقیده‌اینجانب اگر دارای این صفت نبود موفقیت حاصل نمیکرد ویا بعبارت دیگر در نتیجه همان صفت خوش محضری بود که مرکز ثقل را از محله خیابان بامیرخیز منتقل نمود.

البته کسانیکه در جریان انقلاب بودند میدانند که اوایل انقلاب مرکز ثقل محله خیابان بود واز امیر خیز نامی شنیده نمیشد ولی چون مرحوم باقر خان زیاد حسن سلوك نداشت مردم احساساتی تبریز از حرفهای غیر اجتماعی وگاهی نیش دار باقرخان و یوز باشی‌تقی‌دلی‌خوش نداشتند؛ روی این‌اصل طولی نکشید که پایه‌های این مرکزیت درخیابان سست گردیده وبالاخره باآتش بس کردن‌مرحوم باقرخان و سایر سر دستگان خیابان از قوام افتاد و بر عکس ابراز رشادت های ستارخان وسیله شد که محله امیرخیز درمدت کمی مرکز مجاهدین ورهبران آزادی گردید؛ چنانکه در بالا نوشتیم کلیه آزادیخواهان ازهرطبقه واز هر صنف درانجمن‌حقیقت حاضر شده و برای بدست آوردن آزادی و حفظ آن بیش از اولی ابراز فداکاری میکردندو این موضوع از نقطه نظر روانشناسی جالب توجه بود که در میان کلیه رهبران و سر دسته های مشروطه خواهان در انجمن حقیقت امیر خیز و حدت نظر کامل تأمین گردید این آقایانیکه سابقاً حاضر نبودند اطاعت یکی از رهبران را بپذیرند در امیرخیز ریاست و رهبری یکمردساده وعامی وخوش‌محضر راپذیرفتند با وجود همه اینها مرحوم ستارخان هیچ وقت در صدد نبود که درکارهای سیاسی واجتماعی وحزبی افکار خودش‌را بدیگران تحمیل بکند وبرعکس مخصوصا در ماههای اول بنصایح بزرگان قوم‌ورهبران آزادی اطاعت‌میکرد. ولی‌پس‌از پیروزی بزرگ چاپلوسان در روش واخلاق حسنه او سکته وارد شد و بعضی ها ازسادگی او سوء استفاده میکردند.

گفتار هفتاد و یکم

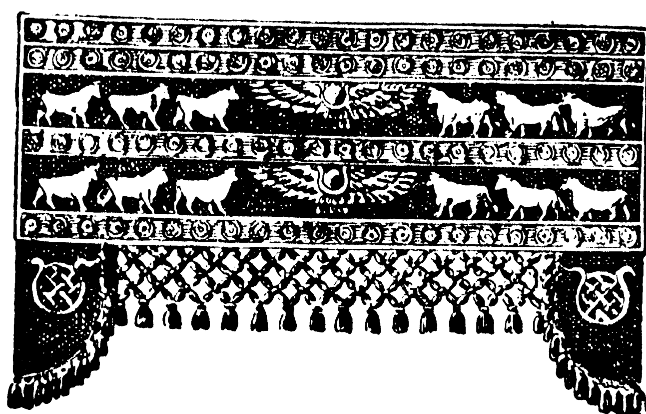
استمداد ستارخان از مجاهدین و فدائیان

چنانکه در بالا توضیح دادیم اشخاص متنفذ محلات نوبر و چرنداب ولیل آباد و اهراب و ویجویه و قره آغاج وراسته کوچه وغیره از رفتار وفجایع سواران رحیم خان وشجاع نظام وضرغام وسایر دولتیان بتنگ آمده واز رنجاندن مجاهدین سخت پشیمان شده بودند وعقب راهی میگشتند که بستار خان کمك بکنند مقاومت دلیرانه چند روز ستارخان هم آتش بخرمن صبروتحمل مردم زده وتخم امیدرا در مزرعه دلها کاشته بودولی درانتخاب راه وعمل مشغول تعمیق فکر بودند بنابراین، مثل این بود که زمینه برای دعوت واستمداد ستار خان ازمردم حاضرشده بوداز طرف دیگر دیروز که ستار خان دل بدریا زده باآن تهور وابراز رشادت باعده قلیلی سواره تامسجد خونی در محله چرنداب رفته بود نتایج بسیار گرانبهائی بدست آورده علاوه بـر فوائد روانشناسی آن موجب شد که عده ای از مجاهدین که در حال انتظار بودند شب همان روز خود را بامیرخیز رسانده و بستارخان پیوستند . سخن کوتاه بیباکی ودلاوری ستارخان مثل توپ در میان مردم ترکید و مجاهدین را در فدا کاری و جانبازی تهییج و تحریص کرد ؛ برای استفاده بیشتری از تهییج مردم مرحوم علی مسیو و حاج علی دوا فروش وحاجی میرزا علی نقی گنجه و آقا میرزا محمد علی چرندابی ومیر علی اکبر سراج وحاجی محمد علی بادامچی و حسین آقا فشنگچی و غیره این عمل را بایك طرز دیگری بموقع اجرا گذاشتند بدین معنی تصمیم گرفتند بعوض اینکه خود ستارخان بمحلات برود دسته هائی از داوطلبان مجاهد ترتیب داده بمحلات بفرستند واین تصمیم عملی شد . اولین روزی که این گروه از راه ارمنستان به طرف لیل آباد حرکت کردند دو نفر از جوانترین مجاهدین انتخاب شدند ؛ یکی از آنها بابا پسرابراهیم قورخانه چی بود این گروه هرجا که میرسیدند وقتی که مردم

اینهارا با لباس مجاهدی وفدائی مشاهده میکردند بی اختیار دعا میخواندند واشک شادی میریختند. هیچ فراموش نمیکنم بانوئی خودش را بپای مجاهدین انداخت و گریه کنان میگفت پس دیروز شما کجا بودید که خانه مارا غارت کردند و بچهٔ خردسال من زیرپای سواره ها جان داد وشوهر مراجلو چشم من تیر باران کردند و گوشهای زخمی خودش رانشان میداد میگفت گوشواره هارااز گوش من کشیدند و گوشهایم را پاره کردنداین قبیل شکوه ها و استمدادهافراوان بودو گاهی مردم ازمشاهدهٔ مجاهدین حیرت کرده میگفتند شماچطور ازسواره های رحیم خان نترسیده وتا اینجا آمده اید سپس باخوشحالی میگفتند خدا شمارا ازشر این خونخواران حفظ بکند. دراین روزها سواران دولتیان در بعضی چهار راه ها وسه راهها وقتیکه گروه مجاهدین را ازدور مشاهده میکردند دست باسلحه برده وشلیك میکردندو گاهی هم فرارمیکردند یکی از روزها در سمت بازارچه مسجد خونی (قانلی مسجد) سواره ها اقدام بتیر اندازی کردند ولی طولی نکشید عده‌ای کشته ویکی زخمی شده و بقیه گرفتار شدند تعجب دراینجا بود که اکثر گرفتار شدگان اظهار میکردند که آنان را با زور آورده‌اند.
دراین قبیل اقدامات مجاهدین گشتی هرجا که میرسیدند مجاهدین مرعوب را مخاطب قرار داده میگفتند ای هم‌مسلکان ، ای آزادیخواهان ، ای ساکنین بی پناه محلات چرا خودتان را باخته‌اید چرا ننگ تسلیم را بخودهموار کرده‌اید چرا بخود ترس راه داده اید ازمرگ شرافتمندانه نباید ترسیدمردی آهنین پنجه ورشید وشیردل مثل ستارخان نمیگذارد بیرق آزادی سرنگون بشودآیا خجلت آور نیست ازیکطرف یکعده قلیلی از آزادیخواهان درمیدان جنك مردانه درمقابل هجومهای وحشیانه و بی شمار دولتیان سینه سپر کرده واز حقوق حقهٔ ملت ایران دفاع کنند واز طرف دیگر شما بدون ابراز علاقه و فدا کاری ساکت و مرعوب از دور تماشا بکنید . چرا تکان نمیخورید. ای آقایان تجار، ای ثروتمندان شما که اهل جنك نیستید وما این را تصدیق داریم ولی چرا بآمال و خواسته فدائیان ملت کمك نمیکنید ؟ مگر نمی بینید که محاصره کنندگان به هرجا دست یافته اند از قتل وغارت و کشت و کشتار مضایقه نکرده اند مگر مطمئن هستید که دست تطاول به تمول شما نخواهند زد ؟ این گفتارها تولید شور و ولوله میکرد بعضی ازجوانان پاك دل بدون اینکه بمنزلشان

خبر بدهند باما بامیر خیز عزیمت میکردند .

انجمن وقتیکه تأثیراین نوع تبلیغ وتهییج را دید باینهم کفایت نکرده وشعار فوق را نوشته توسط قاصد های مخصوص بریش سفیدان ومتنفذین محلات فرستاده وآنهاهم مضمون نامه هارا در مجالس محرمانه باطلاع مردم میرساندند . این بود مجاهدین وسایر جوانان در اولین فرصت خودشان را بکمك ستارخان میرساندند . این قبیل اقدامات باندازه ای مؤثر افتاد که درمدت قلیلی نیروی محله امیر خیز را به‌چندین برابر رساند ازطرف دیگر باینکه ستارخان درس نخوانده بود ولی اصول اجتماعی‌راخوب بلد بود و تا چند روز تازه‌واردین را به سنگرها نمیفرستاد و حتی خواهش واصرار آنهارا رد میکرد وبدین وسیله داوطلبان‌را روحاً برای فداکاری آماده‌میکرد. چنانکه ازمشروحه بالاروشن‌میشودشدت فشار بیرحمانه انجمن اسلامیه و کثرت فجایع رحیمخان از یکطرف وتبلیغات‌مؤثررهبران آزادی ازطرف دیگر وسیله شد که‌مردم تبریز مجدداً آماده‌کار بشوند و طولی‌نکشید که بیرقهای سفید برداشته شد واگر درمنازل بعضی از نیمه‌مستبدین هنوز بیرقی برنگ سفید مشاهده میشد با فرار رحیمخان از باغ شمال بکلی ازبین رفت .



گفتار هفتاد و دوم

در مسجد صمصام‌خان چه خبر بود ؟

هیئتی که برای اتمام حجت پیش رحیم‌خان رفته و باعدم رضایت و آشفتگی ازآنجا برگشته بودند از روز مذکور ببعد در مسجد صمصام خان اجتماع کرده و ناطقین دراطراف اوضاع غیر قابل تحمل‌تبریز سخنرانیهائی میکردند و ازهمان شعاریکه انجمن‌امیرخیز شروع کرده بود اینهاهم پیروی کرده ومردم را به‌پایداری وفداکاری دعوت میکردند .

در این ایام که هنوز هم باقرخان سالار ملی و سایر مجاهدین محله خیابان بیرق سفید زده بودند هیئتی از روحانیون و اشخاص معروف وتجار ازآنها دیدن کرده و دعوت باشتراك مساعی نموده و پس ازگرفتن قول برگشتند . خیابانی ها هم پی باشتباه خود برده و دوباره آماده کارزار شدند .

ازتوضیحات‌بالا این‌نتیجه‌بدست میآید که‌سه نیروی‌مختلف درمقابل‌سواره‌نظام وتفنگداران انجمن اسلامیه‌آماده فداکاری بودند :

نیروی اول- نیروی جنگی‌ستارخان بود که جنك میکردند .

نیروی دوم- نیروی معنوی‌بود که اجتماع‌درمسجد صمصام خان بوجودآورده وشدیداً در راه تقویت روحیات مردم فعالیت مینمود .

نیروی سوم - مجاهدین محله خیابان بود که چندی حال انتظار بخودگرفته‌و درجنك شرکت نمیکردند. حالا لازم بود این سه نیرو ارتباط محکمی با هم پیدا کنند . باورود رحیم خان بباغ شمال موازنه بهم خورده وحلقه های زنجیر اتصال‌و رشته های مقاومت مجاهدین پاره‌شده وازهم پاشیده شده بود. اتصال‌حلقه‌های‌مزبور محتاج یك‌رخنه وفتح وپیروزی مجاهدین‌درنیروی رحیمخان بود نقشه این‌پیروزی دردست ترسیم بود که در گفتار زیرموضوع آشکار خواهد شد .

گفتار هفتاد و سوم

کشته شدن یوز باشی غلامعلی پیشکار رحیمخان

در گفتارهای بالا بطور اختصار یوز باشی غلامعلی ومامور یتهای او شرح داده شد . درهمان ایامی که مجاهدین مشغول ترسیم نقشه یك پیروزی بزرگی بوده اند بانجمن حقیقت خبر میرسد که یوز باشی غلامعلی از باغ شمال بمنزلش آمده است بدون فوت وقت صبح زود قبل از روشن شدن هوا اطراف منزل یوز باشی غلامعلی را محاصره و پس از دوساعت جنك اورا گرفتار کردند . دراین جنك پسرهای جوان او ونوکرها وغیره همگی فرار نمودند ولی این پیر مرد هفتاد ساله دو ساعت از خود دفاع میکرد وپس از تمام شدن فشنك گرفتار گردید .

اینجانب مشاهدات خودم را بطریق زیر مینگارم :

مطابق معمول، گروه گشتی فدائیان حرکت وپس از عبور از بازار چه صفی وقتیکه وارد خیابان راسته ارمنستان شدیم درمقابل خودصف تفنگچیها را دردوصف مشاهده کردیم که بما اخطار ایست دادند پس از اینکه این دودسته با دادن علامت همدیگررا شناختند ونزدیك شدند دیدم مجاهدین چهار قسمت تقسیم شده ویوز باشی غلامعلی در میان اینهاست هنوز قطارهای فشنگ را از او نگرفته بودند و از خالی بودن قطارها معلوم بود که این پیرمرد ازخود مدافعه کرده وجنگیده وتافشنك داشته است سرتسلیم فرود نیاورده است باوجود اینکه چهره وریش سفید او پر از گرد و غبار بود وبدون تردید میدانست که اورا با این تشریفات مرك آور ومواظبت وصف ناپذیر برسر میز مهمانی نمیبرند و مطلقا مرك در انتظاراوست ولی ابدا خم بابرو نیاورده مثل شیر نر در وسط مجاهدین راست راست راه میرفت . مجاهدین از ترس هجوم سواره های رحیم خان ونجات او از مسیر حرکت خود کسی را اجازه عبور نمیدادند واحتمال میدادند که خبر دستگیری رحیم خان عکس العمل شدیدی ایجاد

خواهد کرد و چون عدهٔ گشتیها کم بود لهذا ما را نگذاشتند بسمت چرنداب برویم. بنابراین گروه ماهم باگروه مذکور یکی شده و بطرف امیر خیز روان شدیم من مدتی که‌درحال حرکت بودیم کاملا مواظب یوز باشی غلامعلی بودم این مردطوری باعظمت و ابهت و کبر و غرور راه میرفت چنین مینمود که اورا برای اشغال‌صندلی فرمانفرمائی‌میبردند من‌یقین کردم درموقع دستگیر شدن‌هم به احدی التماس‌نکرده بود وقتیکه سرخیابان معروف (چست دوزان)رسیدم‌فرمان ایست دادند ، حسن‌نامی که مردی تنومند پردل و جنگجو بود و اورا همواره همراه ستار خان می‌دیدم به یوز باشی غلامعلی گفت ازاین دقیقه شما آزادید هرجا که میخواهید بروید .یوزباشی غلامعلی که سرد و گرم روزگار را دیده و دارای تجربیات فراوانی بود فهمید که معنای این آزادی چیست بدون اینکه‌خودش را ببازد باکمال‌وقار ومتانت گفت‌شما بمن قول دادید که مرا زنده نزد ستارخان ببرید وحالا قول خودتان را نشکنیدومرا دراینجا نکشید .

ولی حسن تکرار کرد که ما شما را نمیکشیم وکاری هم با شما نداریم اگر شما همانطور راست بروید بمنزل سردار ملی خواهید رسید . دراین اثنا عباسعلی معروف به دمیرچی(که بعدهاباتفاق عباسعلی دیگر مرتکب‌قتل مرحوم شریف‌زاده شدند) مرا کنار کشیده گفت این مرد را خواهند کشت ولی بیائید ما ازاینجا دور بشویم تا فردا ما"را قاتل معرفی نکنند .

توضیح اینکه ازچند سال باینطرف میان طایفه یوز باشی غلامعلی و عباسعلی هم چشمی و رقابت بوده و دائما مشاجرات و زد وخورد پیش میآمد بنا به پیشنهاد عباسعلی ما تاکناررود خانه میدان‌چائی رفته و درآنجا ایستاده بودیم که صدای‌تیرها شنیده شد ، این بود عاقبت یوزباشی غلامعلی که در واقع مؤثر ترین عضو اردوی رحیم خان چلبیانلو بود . با کشته شدن یوز باشی غلامعلی بنیان سازمان رحیم خان سست گردیده و بعداً خواهیم دید چگونه بسرعت متلاشی شد .

گفتار هفتاد و چهارم

رحیمخان را چگونه از باغ شمال بیرون کردند

ورود رحیمخان به تبریز هم از حیث نیروی جنگی و هم از حیث سیاسی برای آزادیخواهان مشئوم بود چنانکه تأثیر سیاسی ورود او بود که مجاهدین در چند محله اسلحه را زمین گذاشته و ساکت شدند.

رحیم خان اگر در عالم سیاست مهارتی داشت و با صبر و حوصله و تدبیر مقاصد مشئوم خود را بانجام میرساند آزادی و مشروطیت ایران از بین رفته بود ولی خوشبختانه در سیاست خیلی ناشی بود از یکطرف سواران او در خیابانهای تبریز دست بقتل و غارت زدند از طرف دیگر دستگیری نخبهٔ آزادیخواهان را شرط امنیت تبریز قرار داده بود. این بود که درمدت قلیلی افکار اورا تشخیص دادند و چون کلیهٔ کارهای سیاسی و اداری اورا یوزباشی غلامعلی اداره میکرد گرفتاری و تیرباران شدن او بزرگترین شکست برای او محسوب میشد.

یکی از سردسته های اردوی رحیمخان که گرفتار شده بود در بازرسی اظهار کرده بود که خبر تیرباران شدن یوزباشی غلامعلی، سردار نصرت (رحیمخان) را سخت متأثر کرده بود و دستها را بعلامت تأسف بهم سائیده و گفته بود حیف شد حیف شد.

رحیم خان از یکطرف خیلی مغرور و خود پسند و از طرف دیگر خیلی زمخت و بی سیاست بود فرضاً از یکطرف در اکثر سر گذرهای تبریز سوار گذاشته بود که اسلحه مردم را بگیرند از طرف دیگر برای اطراف باغ شمال که محل اردوگاه او بود پاسدار معین نکرده بود این بی تجربگیها جزو عوامل شکست رحیمخان بود. از طرف دیگر برگشت افکار عمومی علیه رحیمخان ودلجوئی بازماندگان و مالداران ازمجاهدین زمینه را برای مغلوبیت رحیمخان آماده کرده

بود در این میان بعضی از رهبران قوم جلساتی تشکیل دادند و برای بیرون کردن رحیمخان بشور ومطالعه پرداختند موضوعی کـه مجاهدین را دچار تردید کرده بود وضع ابهام آمیز مجاهدین خیابان بود اینها یك حال انتظار بخود گرفته بودند ودر اطراف او افکار ونظریات مختلفی موجود بود. بعضیهاعقیده داشتند که اگر درعمل تهییج وتشجیع مجاهدین خیابان غفلت بشود بعید نیست که گول دولتیان را بخورند و بآنها ملحق بشوند و برای جلوگیری از این موضوع هر روز عـده ای از مطلعین ازقبیل مرحوم میرعلی اکبر سراج ومیر کریم ومیرزا ابراهیم قند فروش وبعضی از نمایندگان انجمن ایالتی پیش باقرخان وسردسته مجاهدین او رفته وآنها را بکمك مجاهدین دعوت میکردند.

باقرخان از ایستادگی وابراز رشادت ستارخان تکان خورده و از کرده خود پشیمان شده بود. شور وهیجان عمومی علیه رحیمخان هم این پشیمانی راصد چندان کرده بود. وقتیکه نقشه هجوم بباغ شمال را با او در میان گذاشتند فوراً موافقت کرد وقول داد که درحمله شرکت بکنند. مجاهدین داوطلب اجتماع ودستورالعمل لازم را استماع کردند خلاصه این دستورالعمل بدین قرار بود.

فدائیان بهر وسیله که هست باید درسه سمت باغ شمال در محلهائی کـه نظر دقت سوارههای رحیمخان راجلب نکند پنهان شده ویکساعت بظهرمانده خودشانرا بپشت دیوارهای باغ رسانده وهجوم را آغاز بکنند مطابق این نقشه سمت جنوب باغ شمال که رو ببیابان بود آزاد میماند. آزاد ماندن این سمت بدین جهت پیش بینی شده بود که برحیمخان راه فرار بدهند این تدبیر بسیار عاقلانه بود زیرا تعداد سوارهای رحیمخان را هفت هزار نفرمی گفتند واین عده راه فراری نداشتند وناچار بایستادگی وجنك میشدند و بدون تردید فتح وظفر باآنها بود زیرا عده مجاهدین بیش ازصد نفر نبودند. حسن تصادف اکثرخیابانهای اطراف باغ شمال بلند تراز کف باغ بود وخود اینهم کمك بزرگی بمجاهدین بود زیرا مجاهدین درپناه دیوارها بودند ولـی سواره ها اکثر دروسط باغ بودند؛

سرساعت هجوم فرا رسید درحالی که اردوی رحیمخان با کمال فراغت واطمینان مشغول استراحت ویا تهیه نهار بودند که یکمرتبه ازسه طرف باغ تیراندازی شروع

شد . افراد رحیمخان در همان وهلهٔ اول طوری خودشان را گم کردند که فرصت مدافعه و جنگ را پیدا نکردند اینها نمی‌توانستند در پشت دیوارها تعداد مجاهدین را را ببینند چنانکه از بازپرسی اسیران معلوم گردید ، اینها تصور کرده بودند که کلیه مردان تبریز جهاد نموده و آنها را محاصره کرده اند این عده بطوری غافلگیر شده بودند که فرصت اینرا پیدا نکردند که اسب خودشانرا زین کرده و فرار بکنند عده زیادی تسلیم و اسیر شدند چندین هزار تفنگ و مقدار زیادی فشنگ و لوازم دیگر جنگ بدست آزادیخواهان افتاد یکی از مجاهدین که وارد باغ شده بود میگفت یکی از سواران از رفیقش پرسید که درب خروج کدام سمت است و رفیقش با خشم پاسخ داد که حالا وقت سئوال نیست وقت فرار است .

بنظر اینجانب این جنگ و همچنین جنگ باار دوی ماکو از نقطه نظر فنون جنگی قابل مطالعه و استفاده است. نگارنده نمی‌دانم نقشه حمله را چه اشخاصی تهیه کرده بودند ولی نتیجه آن نشان داد که هم نقشه صحیح بوده و هم خوب اجرا کردند .

ما می‌بینیم در نتیجه این تدبیر و ابراز رشادت خطر رحیمخان که خطر آزادی و مشروطیت بود ریشه کن شد ازمجاهدین چند نفر کشته و زخمی شدند ولی تلفات رحیمخان بعلت نداشتن پناهگاه در وسط باغ بچند صد نفر میرسید .

مغلوبیت رحیمخان بهترین تسلیت بازماندگان کسانی بود که در دست سواره‌های این مرد خشن و خونخوار شهید شده بودند .

این فتح و ظفر آزادیخواهان احساسات مشروطه خواهی مردم را تقویت کرد. مغلوبیت هفت هزار سواره و سرباز در دست عده قلیلی مجاهدین ثابت کرد که تشکیلات حکومت مستبد و خودخواه محمد علیشاه چقدر سست و بی‌اساس و بی‌بنیان بوده است . این بود خلاصه تفصیل فرار لشگر رحیم خان از باغ شمال تبریز.

گفتار هفتاد و پنجم

شهادت مرحوم شریف زاده

مرحوم شریف زاده یکی از دوستان آقای تقی زاده بود و قبل از جنبش مشروطه باهم تبادل نظر میکردند و بعد از انقلاب هم مرحوم یکی از بیرقداران انقلاب مشروطه در آذربایجان بود . اینجانب اولین نطق این مرحوم را درسربازخانه شنیدم این نطق راروزی ایراد نمود که درسربازخانه دفتری باز کرده واسامی داوطلبان راجهت اعزام بطهران مینوشت .

نطقهای مرحوم اکثر مهیج وتند بود وروزیکه در مسجد صمصام خان نطق کرد کلمات تندی نسبت بمجاهدین گفت اگرچه مقصود از این نطق تهییج وتشویق مجاهدین بود ولی دراحساسات پر جوش وخروش مجاهدین تاثیرنا مطلوبی بخشید بطوریکه مرحوم مشهدی محمد صادق خان رئیس مجاهدین چرنداب گفته های اورا بالحن تهدیدآمیزی رد کرد ومرحوم حاج محمد میراب رئیس مجاهدین لیلاباد نیز پاسخی داده وازلحن شریف زاده گله کرد،دراین بین رهبران آزادی سعی کردند که تاثیروعصبانیت مجاهدین را زایل بکنند ولی از حیث نتیجه معلوم شد که متاسفانه این اقدامات بنتیجه نرسیدباین معنی که روزی مرحوم شریف زاده ازسفارت فرانسه بیرون آمده گویا بطرف مسجد صمصام خان در حرکت بوده است . در این اثنا عباسعلی معروف به دمرچی با عباسعلی معروف بتاجر شاگرد که هر دو از ششلول بندهای معروف وازصف مجاهدین رشید بودند درحال مستی شریف زاده را دیده و در نتیجه تاثیریکه ازگفته های او برایشان تولید شده بود قادر بجلوگیری نشده مرحوم شریف زاده را هدف تیر قرار دادند بدینوسیله یك مرد آزادیخواه و میهن پرست وبا اطلاع بشهادت رسید . از طرف دیگر عباسعلی ها که این اقدام راخدمت پنداشته وانجام داده بودند بزودی باشتباه خود پی برده وازترس مجازات پنهان شدند .

اگرچه شایع شد که اینها را انجمن اسلامیه اغفال کرده و باینکار وادار کرده بودند و حتی گفتند پس از ارتکاب این قتل بمحله شتربان فرار کرده‌اند ولی چند روز دیگر اینها در زیر توپ مرحوم ستارخان پناهنده شده وازخطای خود اظهار ندامت کردندومعلوم شد که این شایعات صحیح نبوده‌است، ستارخان قضاوت را برای اعضای انجمن ایالتی ورهبران آزادی محول کرد، وآنان این عمل را قابل مجازات تشخیص داده و عقیده داشتند اگر قاتلین مجازات نشوند ممکن است حیات اشخاص مطلع و دانشمند و آزادیخواه دچار خطر بشود و مطابق رأی نمایندگان و رهبران هر دو عباسعلی را در همانساعت وهمانجا که شریف زاده را کشته بودند. تیر باران کردند و بدین‌ترتیب در نتیجه ادای چند لفظی از کلمات نارسا سه نفر از آزادیخواهان حقیقی ومفیداز بین رفتند درراس مامورین اجرای این حکم حسن آقا معروف بقفقازی که با عباسعلی دمرچی همسایه ودوست ورفیق بود، قرار گرفته بودوخود مرحوم حسن آقا نیز که‌یک آزادیخواه رشید وشیردل وجنگ آور بود با مرحوم باقرخان سالار ملی از طرف اکراد نامردانه شهید گردید.



فصل دهم

گفتار هفتاد و ششم

درب انجمن اسلامیه بسته شد

در تاریخ ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ این آشیانه فساد بطورابد برچیده شد

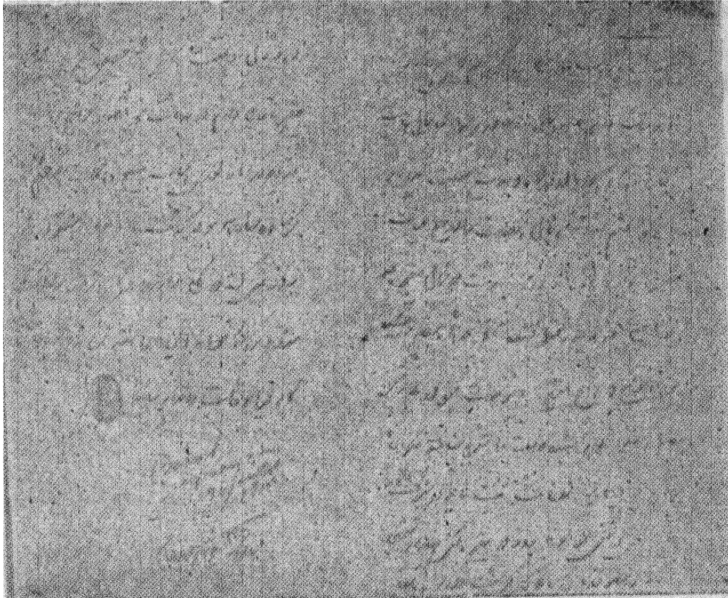
چنانکه در گفتار دیگر مذکور شد با ورود رحیم خان سردار نصرت بباغ شمال تبریز قسمتی از نقشه عین‌الدوله که ماهرانه ترسیم شده بود عملی شده ومیزان نیروی دولتی بحد اعلای خود رسیده بود ، عین‌الدوله میدانست که تبریزیان صمدخان شجاع الدوله و شکرالله خـان شجاع نظام و قزاقهای تهران و سربازان قزوین و تفنگچیهای محلات شتربان و سرخاب را خوب می‌شناسند و اهمیتی برای آنها قائل نیستند ولی سواره‌های رحیم‌خان همه وقت شهرتی داشته‌وممکنست باورود آنهابه باغ شمال ترس وواهمه در ارکان رشادت مجاهدین واردبشود، این پیش بینی او صحیح بوده‌است چنانکه دیدیم ورود رحیم خان بباغ شمال آزادی خواهان راسخت‌مرعوب کردولی خدا خواسته بود که یك نفرقره داغی‌دیگر بنام‌ستارخان در مقابل‌رحیم‌خان قره داغی قد علم کرده و حریف‌خودرا منکوب‌نمایداگرچه پس ازمغلوبیت‌رحیم‌خان دولتیـان سخت کوشیدند که این مغلوبیت را تلافی بکنند ولی هیچگونه موفقیتی حاصل نکردند .

در نتیجه همان عدم موفقیت متنفذین‌انجمن اسلامیه ازعدم‌پیشرفت خودنگران شده تلگرافاً شکایاتی ازفرماندهان قوای‌دولتی مخابره کردند،جهت نمونه‌تلگراف میرهاشم را بتهران عیناً نقل می کنیم .

تهران ـ توسط جناب مستطاب اکرام اعظم‌آقای سپهسارامیرجنك‌دام‌اجلاله العالی وضع شهر کمافی‌السابق اشرار ازسنگرهای خودشان و ارك در تیرو توپ اندازی

کوتاهی ندارند از این طرف هم معارضه بمثل میشود با این وضع بی ترتیب گویا تصفیه امور امکان ندارد نه حاکمی با کفایتی و نه وزیر لشکر یا سیاسی ازهمه بدتر اطوار نا ملایم این دو نفر آقایان میباشد که ابداً از اعمال غرض و نفسانیت دست برنمی دارند.

ساعتی نیست که فرقه از دوستان را مغرض کند هر کسی بخیال خود اقدام میکند نه مصرف تنخواه معین است و نه ترتیبی در کار است احدی چه دوست چه دشمن جای امیدواری از ایشان ندارند تمامی استمداد محلتین حتی نان سوار ها و عموم توقعات بعهده دعاگو افتاده اهالی سرخاب بکلی و اغلب ناشی بواسطه حرکت ایشان از اسلامیه اعراض نموده خود دعاگو هم چندان تردد ندارم ولی از



(عکس ۳۵) نمونه ای از نامه‌های علماء تبریز

خارج مردم را بهر وسیله جمع و امیدوار می نماید تنخواه حواله شده را مال خود فرق کرده بطور دلخواه صرف میکنند بشئونات ایشان برخوردن هم اقتضا ندارد تا حال سه مرتبه رشته کار را بکلی جمع کرده تمامی امور تصفیه شده بود که بی کفایتی حکومت و اقدامات ناملایم آقایان مجدداً تغییرداد حالیکه غیر ازاینکه حاکم کافی و اردوئی که درراه است برسند علاجی باین ترتیب بنظر نمیرسد لهذا اقامت دعاگو جز زحمت بی اثر و خون دل اثری نخواهد داشت استدعا ازدرگاه عالم پناه آنکه مرخص فرمایند چند روزی یا در نعمت آباد بدفع گله گله که در موضع مرزی مانده بپردازد و با آنکه عازم زیارت آستان مقدس بوده باشد (میرهاشم الموسوی)

ضمناً از مضمون تلگرافات و مکاتباتی که درزیر چاپ میشود دو مطلب استنباط میشود

اول - اسلامیه نشینان می‌خواهند از فرصت استفاده و از محمد علیشاه پولی وصول کنند.

دوم - در نتیجه نگرانی ازاوضاع پاشیده شده خود اختلاف نظر شدیدی بین خود استنباط می‌شود.

جناب مستطاب اجل اکرم آقای مشیر السلطنه و جناب مستطاب اجل اکرم آقای سپهسالار اعظم دامت شوکتهما اضطرار و سختی کار بجسارت وسوء ادب ناچار میکند کار



(عکس ۳۶) خانه امام جمعه تبریز که سنگر نیروی ضد مشروطیت بود

باین بزرگی راکه خونها در آن ریخته شده وخانها بغارت رفته ومعارف علماء ومحترمین از اهل و خانه بیخبر همه در معرض خطر در محله دیگر مانده بازیچه انگاشته میخواهید بیمایه بتعارف و تلگراف انجام بگیرد . تلگراف فرموده بودید اعلیحضرت‌همایونی تا یکروز خرج گذاشتن را حاضرندوعلاوه بر بیست هزارتومان حاجی ابراهیم‌ده هزارتومان حواله ببانك شده است حاجی‌ابراهیم بحواله دولت چیزی‌نداده‌است، در اول امرهشت هزار تومان بشاهزاده مقتدرالدوله ووقت ورود دوهزار تومان بسردار داده وحالا مطالبه میکند واقعه‌ایکه صدهزار تومان مخارج لازم دارد و در اینمدت ده هزار تومان از دولت رسیده است، عجب اینکه بجناب آقای میر هاشم تلگراف میشود ، ده هزار بمجتهد حواله شده این حواله کجا و کی است نداده چرا متهم میکنید ده هزاررا نیز مقتدرالدوله ندارد درد بیدرمان داده مجملا عرض میکند کارخیلی سخت واز بی‌پولی کار خبازخانه هم لنك وتفنك بی فشنك مانده ونوکر جواب داده وپی‌کار نمیرود اگر بفوریت معالجه نشود قوه خود داری نیز از دعاگویان ساقط وآنچه که نبایدبشود بدولت وشریعت وارد میشود وتلگراف بعرض راه‌بشودکه اردوی بین راه درحرکت سرعت‌نمایند مجتهد ـ مهر(محمد حسن ابن‌محمدباقر)

✩✩✩

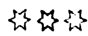
طهران

توسط حضرت مستطاب اشرف وزیر اعظم بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت‌قدر قدرت ظل الهی ارواح العالمین‌فداه۔ دستخط فشنك هم رسید از توجه حضرت‌حجت عجل‌اله فرجه و در اقبال بیزوال شهریاری ارواح العالمین فداه امیدوار است فردا عمل امیر خیز یکطرفی‌شود این اعیان‌که اینطور نمك بحرامی‌مینمایند تمامشان این دولت وزندگانی‌راز نمك خوارگی‌دولت جمع ابن خائنین ولامذهبان مستحق اینست که تمام‌مالجات اینها ضبط خالصه بشودغلام خانه زادشکراله(مهرشجاع نظام) .

✩✩✩

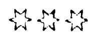
طهران نمره ۱۶۳ ـ ۱۱۵ ـ ۱٤ ج ۲ ـ ۱۳۲٦

خدمت‌جناب مستطاب اجل اکرم‌آقای سپهسالاراعظم دامت شوکته‌ـاستمداد صوری کاملا موجود سردار نصرت وشجاع‌نظام درکارخود مجدلکن از بی پولی دست بسته ولیك تفنك ندارندفشنك دارندسوار وسرباز جیره میخواهد پی کار نمیرود اعتماد الدوله باعسار اعتذار میکند حاجی ابراهیم ازاسلامیه کناروکاری از او ساخته نیست‌گمرك ازوزیرخودسند میخواهد وچیزی نمیدهد مبلغی داعی وجناب‌مستطاب‌امام‌جمعه‌از بانك‌قرض کرده و باسلامیه دادیم دیگر قدرت‌نداریم اگرتنخواه مستمد بفوریت رسید امیدواریم انشاءاله‌تعالی کاربخوبی ختم شود والا بفضیحت ورسوائی‌خواهد کشید . صلاح مملکت خویش خسروان دانند ـ خادم الشرع حسن ـ خادم الشرع عبدالکریم (مهرحاجی میرزا حسن‌وحاجی میرزاعبدالکریم) در حاشیه این‌نامه نوشته شده عین‌خط وخاتم‌جناب‌آقای حاجی‌میرزاحسن‌آقا مجتهد وخاتم جناب امام‌جمعه‌است حررەالداعی (مهر) که اینطور خوانده شد (بسالەالغنی الوثق سلیمان‌ابـن محمد عبدالرضا)



طهران

توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم وزیر جنگ مدظله بخاکپای مبارک بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداه ـ میرزا ابوالحسن حکیم نواده میرزا اسلمان حکیم رئیس ومدرس تمام بابی‌ها بود گرفته دادم تیرباران نمودند ـ غلام خانه‌زاد شکراله (مهر شجاع نظام)



طهران

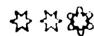
خاکپای مبارک ـ گویا امر ومقرر شده حاجی بخشعلیخان سر دهات رود بعد از تشکر از این مرحمت ملوکانه عرض میکند کار شهر ناتمام وحاجی‌خان در خدمتگذاری و جانفشانی طاق وجودش لازم است ودرهمه دهات آدم دارد دعاگویان بجهت اهمیت کار شهر نگاه داشته و استدعا میکنیم تا اتمام امر مرخص فرمایند در شهر مشغول خدمت باشد دعاگو حسن (مهر حاجی میرزا حسن)



طهران

خاکپای مهر اعتلای اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه از نمک خوارگی ودولتخواهی دیگر طاقت طاق شده ناچار است که همه چیز را بی پرده بعرض برساند تبریز واطراف بکلی خراب وتمام شد شجاع نظام سفیه مرندی را قبله عالم ارواحنا فداه کاملا میشناسند دونفر عالم بیچاره را که از مقتضیات سیاسی و مملکت دارای بی اطلاعند آلت اجرای مقاصد فاسده ومنافع شخصیه قرار داده آنچه بایست نشود کردند هزار مرتبه دادوفریاد کرده واز دامن حضرات گرفتم وحتی از نمایندگان دول خارجه التماس وتملق کردم که نشستن حضرات آقایان دراسلامیه ودخالت بامور سیاسیه صحیح ووظیفه ایشان نیست عرایض غلامانه موقع قبول نیافت ده کرور بلکه متجاوز ضرر وارده داخله وغیره است دیروز که تلگراف رافت امیز اعلیحضرت ظل‌الهی ارواحنا فداه را فرستاده و مراحم ملوکانه بهمه ابلاغ و قدغن کردم که برحسب امر قدر قدرت همایونی تفنگ اندازی موقوف شود تمام سوار و سر کرده ها قبول واطاعت کرده غیر از شجاع نظام دو شب اقلا دو هزار تیر هوائی سر بام و توی منزل خود خالی کرده و تمام تبریز را بوحشت انداخته و حتی گلوله هوائی به منزل سردار نصرة آمده بپایه دیوار خورده بنمک اعلیحضرت قبله عالم قسم است هرگاه خانه و جان واهل وعیال غلام در راه خدمت دولتی واستقلال سلطنت برود ابداً واهمه ندارد و قابل مذاکره نمیداند ولی خرابی و ویرانی مملکت از حد گذشت تمام این کارها (یك سطر در عکس اصلی قیچی شده است) باز بنمك مبارك یاد قسم میکند مخصوصاً سوء قصدی بجان غلام دارد که غفلتاً بوسیلهٔ ممکنه باقتل خانه‌زاد اشوب دیگری علاوه برانقلاب حاضره بیند از دانشاءاله بعد از چند روز دیگر که شاهزاده عین‌الدوله وارد میشود صدق عرایض غلام معلوم خواهد

شد تصریحاً عرض میکنم چه خانها چه مغازه ها وبازار ها بتاراج رفته ومیرود هروقت عرض باقایان کرده‌ام عوض اینکه عرایض مصلحانه را بمیزان عقل بسنجند وصلاح مملکت را درنظر بگیرند هزارگونه ناملایمات از خود آقایان ودیوانه مرندی شنیده‌ام روزی نیست که کاغذ های رسمی ازنمایندگان دول خارجه میرسد ولی حضرات هیچ ملتفت این نکات نیستند کسی که باخیالات غلام همراه است سردار نصرت وجناب آقامیرهاشم است استدعای غلامانه دارم توجه عاجل فوری بفرمائید که مملکت زیاده از این ویـران نشود خانه زاد منوچهر (مهرمنوچهر) .



تهران جواب

خدمت باشرافت جناب مستطاب اکرم اعظم آقای سپهسالار امیرجنك دام اجلاله العالی

اولا از مرحمت های جنابعالی نهایت امتنان داشته همواره ازدرگاه احدیت مسئلت مینماید که وجود مغتنم مستقل امثال انحضرت را از جمیع بلیات محفوظ دارد نمیدانید دراین مدت دوسال حقیر بچه بلاها مبتلا بوده وچه زحمتها کشیده تا کار بحمداله باین مقام رسیده ودراین موقع که هیچ محتاج باین زحمات نبود از بی ترتیبی بعضی ها اینقدر طول کشیده و دولت را مشغول ساخته جگر انسان خون میشود این موقع نفسانیت نیست باید در پیشرفت کار ها و اتمام عمل کوشش نمود گمان نرود که حقیر با کسی معارضه شخصی داشته وخصوصاً بایشان کمال گرمیت دارم واقعاً درددل وعلت کار را عرض کرده وگرنه حقیر تاجان دارم درخدمت خود قصور نخواهم داشت ازدیروز باز طوری اسباب اصلاح واسکات فراهم آورده که انشاءاله بخوبی گذشت والا دعوی بیشتر از سه روز نمیکشد که بکلی دمار ازروزگار اشرار برآورد مشروط بر اینکه محرمانه ایشان را متنبه فرمائید که بدون مشاوره کاری را دخالت و اقدام ننمایند (مهرهاشم الموسوی) (میرهاشم دوه‌چی)



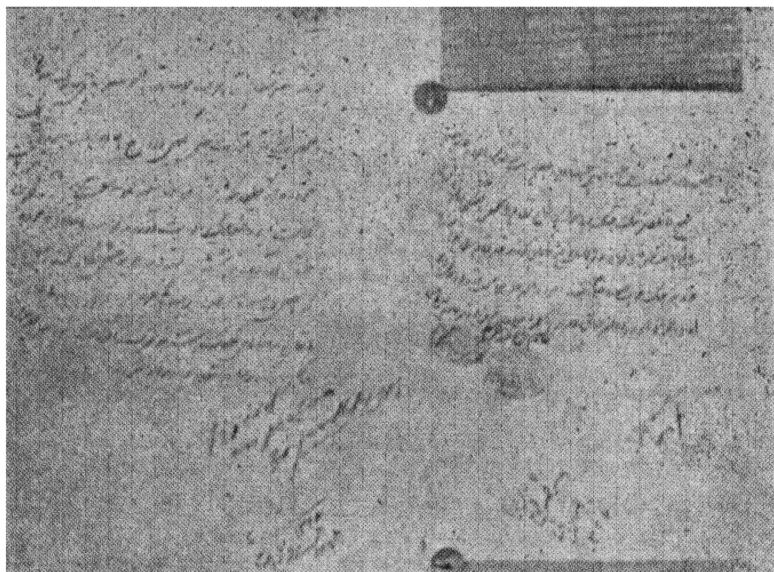
حضور مبارك بندگان اعلیحضرت شهریاری خلداله سلطانه .

متدرجاً جلسات معاندین بیشتر میشود چند توپ دولتی تصاحب نموده و جنك دولتی میکنند تمام مالداران در محلات ایشان طوعا و کرهـا تنخواه بفراوانی میرسانند سه روز علی‌التوالی جنك بود بعمارت شاهزاده مقتدرالدوله هجوم آورده و نزدیك بود تاراج نمایند اگرچه سواران قره‌داغی ومرندی وتفنگچیان محله ایستادگی کرده ومخالفین راعقب نشانیدند و بالفعل غلبه و قوت در این طرف است لیکن از بی تنخواهی کار خیلی سخت و لنگ است چنانکه مکرر بعرض رسید توجه مخصوص فوری لازم است دعاگو محمد حسن (مهرآقایان حاجی میرزا محسن وحاجی میرزا حسن مجتهد) .



خاکپای مبارك سلطانی دام سلطانه

آقایان حسینبگلو وکریم‌خان دراهر با نصرالممالك بنای جنك گذاشته واغتشاش میکنند



(عکس ۳۷) نمونه ای از نامه های علمای تبریز

سردار نصرت که در تبریز مشغول انجام خدمت بسیار مهم واز تکثیر سوار و سرباز ناچار است تقویت وآسوده کردن او ازهرجهت لازم است کار کریم‌خان و آقاجان در این موقع خیلی نامناسب وباعث جسارت اشرار تبریزوخیانت دولت است قدغن اکید وتهدید وسخت لازم است که مشارالیهما ترك هرزگی نمایند تاسردار نصرت باسودگی کار تبریز را صورت دهد. دعاگو عبدالکریم. دعاگوحسن

(مهرحاجی میرزا حسن وحاجی میرا کریم مجتهد)

☆☆☆

حضور جناب مستطاب اجل اکرم آقای سپهسالار اعظم داشت شوکته

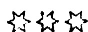
امروز روز شنبه صبح تا عصر تنك جنك بود سواران شجاع نظام با جمعی از تفنگچیان شتربان، نایب کاظم نایب حسن‌خان‌شتربانی‌جدکامل وفتح نمایان کردند ضرغام نظام باسواران خود نیز جنك خوب نمود و خیلی جلو رفتند امروز با میر خیز خیلی سخت روز بود حاجی موسی‌خان‌هجوانی امروز درهنرطاق ومرندیها عموماً خیلی جای تحسین بودند. خادم الشرع حسن.خادم‌الشرع عبدالکریم (مهرحاجی میرزاعبدالکریم وحاجی میرزا حسن‌مجتهد)

☆☆☆

تهران

توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم مدظله بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدرقدرت ظل‌الهی ارواح العالمین‌فداه.دیروزخیلی شکست خورده‌اند بطوریکه امروز که چهارشنبه دوساعت بغروب مانده مثل این است که نیست ونابود شده یك راپورت آوردند که ستارنا بکارهم مرده چون غسال آورده‌اند چشمش را بسته‌اندکه به نعش نگاه نکنند احتمال هست که اصل داشته باشد بعد از رسیدگی بعرض میرسانم از اقبال بی‌زوال‌تا

حال نه صدای تفنك هست نه توپ. راپورت امروز همین بود بعرض خاکپای مبارك میرساند.
غلام خان زاد شکراله (مهر شجاع نظام)



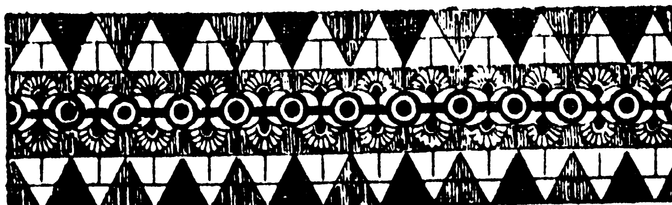
توسط حضر تمستطاب اشرف آقای وزیراعظم و سپهسالار اعظم مدظلها بخاکپای مبارك بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریار ظل الهی ارواح العالمین فداه
امروز سه‌شنبه باز از محله‌ها جمع‌شده بمغازه ها یورش آوردند سوار قراجه داغ و حشمت لشکرو فوج ایلات که در مغازه‌ها بودند اهالی محله‌ها بانهار واورده فوج وسوارها فرار کرده مغازه ها را تصاحب نموده بودند دیگر طاقت در غلام نمانده خود غلام بسنگر رفته که نزدیکی مغازه بود وحاجی موسی خان وعباس خان و مظفرسلطان باسوار بجنك آنها فرستاده و دلیرانه شلیك نمودیم فوراً شانزده نفر از اهالی آنها کشته و فـرار داده نیز مغازه ها را تصاحب نمودیم چهاروپنج نفر ازسرباز وسوار قراجه داغ هم آنها مقتول کردندلیکن آبروی دولت را بردند سوار قراجه داغ تمام مغازه ها را داغون نمودند بدیهی است راپورت امروز را خیر خواهان دولت صدقا بعرض خاکپای مبارك میرسانند غلام خانه زاد شکراله (مهر شجاع نظام)

این قبیل تلگرافات هم بنتیجه نرسیده و وقتیکه اسلامیه نشینها نقشه هـای خودرا برآب می بینند ازترس اینکه مبادا بدست مجاهدین بیفتند تصمیم به تخلیه انجمن اسلامیه و ترك تبریز میگیرند. میرهاشم بطرف تهران حرکت میکنند حاجی میرزا حسن و امام جمعه تبریز و حاجی میر منـاف و سایر پیشروان مستبد بطرف دهات یاسمنج حرکت کرده ومثل سابق در آنجاها ساکن میشوند. تفنگداران و جنگجویان محله های شتربان وسرخاب هم باستثنای عده قلیلی که به مجاهدین تسلیم شدند بقوای عین الدوله ملحق میشوند، در تاریخ ۱۷ ماه رمضان ۱۳۲۶ قمری نصف شب بود که خبر فرار اسلامیه نشینها به انجمن ایالتی وبه انجمن حقیقت وبه سردارملی رسید مژده فرار آنها باندازه مسرت بخش بود که مجاهدین دسته دسته در خیابانها صف بسته و شادمانی میکردند، در تمام خانه های مردم جشنی گرفته شد درعین حالیکه شکم مردم گرسنه بود بیکاری و فقرو بیچارگی آنـانرا بجان آورده بـود شکرخدا را بجا می‌آوردند. فرار صف اردوی استبداد از شهر بزرگترین فتح مجاهدین محسوب میشد ؛ در ایران جنگهای داخلی بسیار اتفاق افتاده ولی جنك تبریز در نحوه خود بی‌نظیر بوده است . اگر نقشه شهر تبریز رادر روزهای محاصره مرحوم ستارخان تماشا بکنیم می‌فهمیم کلیه محلات شهر در دست دولتیان افتاده بود فقط یك قسمت

کوچکی ازمحلهٔ امیرخیز دردست مجاهدین باقیمانده بود و هرساعت انتظارمیرفت آنجا هم بدست مستبدین بیفتد اگر تعداد نفرات راهم مقایسه کنیم می بینیم نسبت دولتیان بمجاهدین اقلا یك بر بیست بوده است . اگر حمایت روسها راهم بحساب بیاوریم آنوقت است که باید فتوحات مجاهدین را کار خارق العادهٔ بنامیم .

روانشناسان میگویند فرق مرده وزنده ، داشتن یأس ویا امید است ولی غالباً این فلسفه هم درست درنمیآید چنانکه در این جنك بـا اینکه دولتیان امید فراوان بفتح وفیروزی داشتند ولی آزادی خواهان فقط برای حفظ جان سکنهٔ محلاتی که سپردهٔ دست آنها بود میکوشیدند معهذا پیروزی با آزادیخواهان گردید .

وقتیکه انسان درست فکر میکند و در یکطرف افراد نیروی دولتی را از قبیل قزاق ها وسربازان ولوطیها وفراشها و نظایر آنها را مجسم میکند و صفوف مذکور راکه سالهای سال درجنك وقتل وغارت ورزیده شده بودند و میشود گفت برای آشوب وجنك وکار آزموده شده بودند بنظر می آورد ودر طرف دیگر در صف مقابل کسانی می بیند که نوددرصد ازطبقه کاسب کار وصنعتگر و کارگر وبرزگر وعده قلیلی هم جوانان تحصیل کرده ویا تاجر بوده اند واین گروه قبل از انقلاب مشروطه از دیدن تفنك وتماشای هیکل فراش بخود می لرزیدند علاوه برهمه اینها نیروی استبداد درمیان پول وناز ونعمت می غلطیدند درحالی که مجاهدین وآزادی خواهان با نداشتن اعتبارهزینه جنگی باتنگدستی وگرسنگی وبیچارگی وبی پناهی دست بگریبان بودند بااین مقایسه ها ودر نظر گرفتن سایراوضاع واحوال شایسته است که فتح آزادی خواهان را یکی ازشگفتی های انقلابات آزادی ایران محسوب کرد .



گفتار هفتاد و هفتم

آزادیخواهان تشکیلات میدهند

پس ازوصول این فتح و پیروزی لازم بود ادارات دولتی از روی تشکیلات صحیح تأسیس شود. اگرچه این ادارات قبل ازهجوم مستبدین به تبریز هم موجود بود ولی این دفعه این ادارات صحیح‌تر و کاملتر تشکیل شد از آن جمله شهرداری و شهربانی و دادگستری و ژاندارمری کاملتر تشکیل گردید در این تشکیلات برخلاف سابق از مجاهدین و فدائیان و رهبران آزادی استخدام شدند. مرحوم سالار مؤید برای ریاست وصاحب جم جهت معاونت شهربانی انتخاب شدند.

از سردسته های مجاهدین‌مرحوم محمد عمو اوغلی ، میرعلی اکبر، نایب محمدآقا، یوزباشی تقی، مشهدی محمد علی‌خان، کدخدا و یاسر کلانتر انتخاب شدند.معاونین وافسران هم به نسبت ابراز شایستگی ازمیان مجاهدین انتخاب شدند. واینجانب‌هم جزو افسران شهربانی بودم.

مرحوم محمد صادق خان که از زانو تیرخورده و درنتیجه متلاشی شدن کاسه زانو باچوبهای زیربغلی‌راه میرفت و بعبارت دیگر این مرد رشید و شیردل علیل و زمین‌گیر شد برای ریاست کل زندان انتخاب گردید.

مرحوم اسدآقا که یك چشمش را درجنك از دست داده بود با میر علی اکبر پسر میرنصیر با جودانی ریاست نظمیه انتخاب شده بودند.

درهمان ایام دروس شبانه برای کلیه افسران‌شهربانی‌مقرر گردید وتصدی‌این عمل بااینجانب بود.

این اقدام‌بسیار مهم بعضی‌ازسر دسته‌ها را عصبانی کرده‌ومدتها از کینه‌توزی نسبت بمتصدیان دست بردار نبودند با وصف این عده ای توانستند درس خوانده و با سواد شوند.



(عکس ۳۸) اجلال الملک نایب الحکومه با حاجی محتشم السلطنه و افسران روس

گفتار هفتاد و هشتم

پرده ها بالا میرود وازپشت پرده چهره خارجیها مشاهده میشود

پس ازاین فتح وپیروزی واظهارشادکامی مجاهدین، بار دیگر درافق سیاسی وجنگی ابرهای تیره وضخیمی مشاهده شد. باوجود کمی خوار بار جهت ساکنین تبریز، اتباع خارجی دچار مضیقه نبوده و همه گونه وسایل برای تهیه آذوقه برای آنها موجود بود باوصف این بارها میللر کنسول روس کمیابی خوار بار وعدم امنیت را نسبت باتباع روس در تبریز بهانه کرده ولزوم ورود سربازان را به تبریز تذکرداده بود و بالاخره درهمان ایام که بکلی از پیروزی دولتیان مأیوس شده بود طی نامه‌ای شرایط سنگینی پیشنهاد ونوشته بود اگر تا پانزده روز مواد و شرایط پیشنهادی را قبول نکنند سربازان روسی برای حفظ جان اتباع روسی به تبریز وارد شهر خواهند شد. این نامه آزادی خواهان راسخت متأثر کرد نمایندگان انجمن ایالتی که دررأس آنها آقای سید حسن تقی‌زاده بود با حضور مرحوم ستارخان و باقر خان و سایر زعمای قوم جلسه طولانی تشکیل داده وبشور پرداختند. بخاطر دارم آقای تقی‌زاده عقیده داشت که باید باین نامه پاسخ شایسته وحسابی داده شود تا مبادا در نتیجهٔ عدم دقت بدست روسها بهانه داده شود. ولی مرحوم باقر خان اخطار کنسول روس را قابل اهمیت ندانسته وپاسخ داد که روسهاسرباز وارد نخواهند کرد وصدور این نامه پولتوق است (یعنی پولتیك است) وجلسه بدون نتیجه خاتمه یافت. بعد از منقضی شدن موعد خبر رسید که سربازان روسی ازسرحدجلفا واردخاك ایران شده‌اند. بعد از آنهمه پیروزیهای مجاهدین با دخالت بیگانگان ورق بر گشت. برای اشخاص بصیر جای تردید نبود که ورود سربازان روس برای دستگیری رؤسای آزادی خواهان میباشد.

با ظهور این ادبار روز های سخت و ساعات هولناك مجدداً در تبریز شروع

شد . زعمای قوم برای جلوگیری از تماس بیگانه که مبادا موجب بهانه بشود در شهبندر خانه عثمانی بست نشستند از طرف دیگر سربازان بیگانه بدون رعایت قوانین بین‌المللی وارد تبریزشده ، سرود گویان وهلهله کنان که بیشتر برای‌مرعوب کردن‌مجاهدین بعمل میآمد گردش‌می کردند .

مردم تبریز که تا دیروز ازسواره ها وسربازان خودی زجر و شکنجه دیده بودند ، امروز با تجاوز سربازان خارجی مواجه شدند .

مردمان غیرتمندی که درخیابانها باسربازان بیگانه روبرو شدند دست جلوی چشمان خود گذاشته و از دیدن آنها ابراز تنفر می کردند . وقتی که صدای سرود آنها بلند میشد درو پنجره های ساختمانها بسته شده و مردم خیابان را ترك و بدین وسیله ازحضور سربازان بیگانه ابراز انزجار میکردند .

نیروی بیگانه هم وقاحت ووحشیگری را بیش ازحد تصور نمایش‌می‌دادند . در کوچه وخیابان دست خودشان را با آب دهن خیس کرده و بگردن ملاها زده و خنده کنان به زبان ترکی می گفتند (نجس دگل) . چادر زنها را ازسر گرفته و می‌خندیدند؛ خوردنی ها را ازطبق دستفروشان و ازدکان بقالها می‌قاپیدند. اسلحه مأمورینی که دارای لباس رسمی بودند از دست آنها می گرفتند و اولین کسی که‌در دست آنها گرفتار شد نگارنده بود و شرح واقعه بدین قرار است :

روزی ظرف غروب از شه بندرخانه بیرون آمده از بازارچه مستشار بطرف بازارچه میار میار روان شدم ناگهان با یك دسته سالدات مواجه و تـا خواستم راه چاره پیدا کنم چندین صد نفر سرباز اطراف ما را محاصره کرده و موضع گرفتند . باوجود اینکه دارای لباس رسمی و سردوشی بوده و ده نفر نظمیه (پـاسبان) پشت سرمن بودند وطبق دستورات محرمانه از زد و خورد با آنان اجتناب داشتیم معهذا ما را گرفتار و بکلوپ‌خودشان که در آن نزدیکی‌بود برده وپس ازچند ساعت براثر اقدامات مرحوم اجلال الملك ما را آزاد کردند .

خاطر دارم بعناوین مختلف مثلا سیم کشی تلفن وتلگراف ، بدون دادن خبر

قبلی بخانه وپشت بام منازل مردم وارد شده وتولید وحشت میکردند مسلم بود که این عملیات برای تولید عصبانیت و بالاخره تولید بهانه بود. بارها شخصاً مشاهده کردم گروهائی از سربازان بیگانه سرود گویان از خیابانی رد میشدند وقتیکه ستار خان باتفاق عده سواران نمایان می شدند صف سربازان روسی بهم خورده و سربازان با وحشت فوق التصور فرار کرده و در پس کوچه ها پنهان میشدند و در همچو پیش آمد هائی مرحوم سردار خنده اش می گرفت.



گفتار هفتاد و نهم

در کشتی نشسته چشم کشتیبان را کور میکنید

در این ایام نگارنده در کلانتری مهاد مهین بودم. اظهار انزجار مـردم و مخصوصا آه و ناله بعضی از زنها بآتش درونی مجاهدین دامن میزد. گاهی شدت تأثر وغیرتمندی جوانان را طوری مست میکرد که سر از پا نمی شناختند. از آن جمله بود اقدام بگرفتن تفنگ های سربازان بیگانه: نفرات نظمیه که از مجاهدین انتخاب شده و روحیات میهن پرستی آنها مشهور بود با دستور و راهنمائی یکی از افسران کلانتری ارمنستان که ازذکر نام اومعذورم دست باقدام عجیبی زدند. سربازان روسها که در گـذرگاهها گماشته شده بودند سه دسته بودند، گروهی از آنها در نصف شب خوابشان میبرد که چندان اشکالی نداشت و گروه دیگر گرسنه بودند وعلاقهٔ زیادی باجرای مأموریت خود نداشته وممکن بود درمقابل مقداری کشمش ویاخوردنی دیگر تسلیم بشوند ولی یکعده دیگرهم بودند که هیچگونه امیدی بگرفتاری آنها ملحوظ نبود. بهر صورت مطابق تعلیمات نصف شب شروع باجرای نقشه و جمـع آوری تفنگ های سربازان شد و در عرض چند ساعت انبار ذغال خانه قلعه بیگی که کلانتر مهاد مهین بود پر از تفنگ شد. شب پر آشوب وپرخطری بود. اگر در اجرای نقشه هول انگیز کمترین اشتباه رخ می داد، زد و خورد بین نیروی بیگانه و مجاهدین حتمی بود ولی نقشه با موفقیت انجام گرفت. صبح زود از اداره نظمیه تلفن شده و در اطراف واقعه پرسش کردند عامل نقشه خودش را معرفی کرد. مرحوم اجلال الملك در این ایام نایب الایاله بود افسرخاطی را احضار کرده طرز جمع آوری تفنگ هارا توضیح خواست وپاسخ کافی شنید. مرحوم اجلال الملك فوراً دستور توقیف صادر کرد چند ساعت طول نکشید افسرخاطی را بکنسولخانه روس روانه کردند دادگاه نظامی تشکیل شد میلار کنسول روس، مرحوم اجلال الملك وژنرال فرمانده قوای

روسی و چند نفر افسر دیگر و حاجی محمدخان رئیس بازرسی شهربانی حضور داشتند میللر که تا آن روز اکثر اوقات در سلام کردن بافسر متهم سبقت میکرد و همه وقت با مهربانی فوق العاده احوال پرسی میکرد امروز ابداً اظهار آشنائی نکرد. افسر متهم در بازپرسی بعمل خود اعتراف کرد اگرچه نمایندگان اداره نظمیه از کثرت تعجب وشاید ترس سرخ شده بودند ولی مرحوم اجلال الملك از شدت عصبانیت وعدم رضایت سیاه شده بود بازپرس از افسر ایرانی سؤال کرد که شما نمی شناختید که اینها سربازان دولت روس هستند. افسر ایرانی پاسخ داد که من دیدم اینها لباس نظامی بیگانه در بر دارند روی همان اصل هم اقدام باین امر کردم؛ زیرا طبق قوانین بین المللی اگر سرباز کشوری وارد خاك کشور دیگری بشوند باید خلع اسلحه بشوند من دیدم دولت ما اینکار را نکرد من بمسئولیت خودم اینکار را کردم.

باز پرس گفت شما که افسر شهربانی هستید مگر نشنیده اید که ما برای تأمین جان و مال اتباع خود سرباز وارد شهر کرده ایم.

افسر ایرانی پاسخ داد تا امروز سعی وافی شده است که بامنیت جانی و مالی خارجیها لطمه وارد نشود وشاهد موضوع هم اینست که بانکهای خارجی و مغازه و خانه های آنها سالم مانده و کوچکترین صدمه بآنها نرسیده است.

افسر ایرانی در این دقیقه شدیداً متأثر شده رقت گلویش را گرفت و باعصبانیت بدون فکر قبلی از دهنش خارج شد که شما در کشتی نشسته و چشم کشتیبان را کور میکنید. شما حق دخالت در کارهای داخلی کشور ما را ندارید. پس از شنیدن این گفتار همهمه وتشنج تولید شد. در نتیجه انتظام بهم خورد و مستنطق بقیه استنطاق را ببعد موکول کرد. اجلال الملك توقیف مجدد افسر را دستور داد. پس از یك ساعت اجلال الملك افسر را باداره ایالتی خواسته پس از نوازش گفت از امروز شما مثل پسر من هستید و پاسخ خوبی دادید من نمی گذارم کوچکترین صدمه بشما برسد. همین قدر میدانم که تفنگها را پس دادند ولی پاسداری سربازان روسیه موقوف شد و بازپرسی مجدد هم بعمل نیامد. طولی نکشید افسر مورد بحث را ازمحله ارمنستان بمرکز شهربانی منتقل وعنوان نایب اول باو اعطا وبطور کلی بنظارت امنیت شهر تبریز مأمور کردند.

فصل یازدهم

گفتار هشتادم

محاصره کامل شهر تبریز

آتش انقلاب زبانه میکشد

از مطالعه آثار قلمی نویسندگانی ازقبیل مرحوم سید احمد کسروی وحاجی ویجویه‌ای وروزنامه های دوران انقلاب تبریز آنطوریکه شایسته است دورنمای سنگربندی وجنگهای داخلی تبریز نمایان نمیشود، نگارنده که دراین انقلابات ناظر بوده‌ام می بینم صحنه های جنگ تبریز درپشت پرده های ضخیم ابهام پنهان شده است ودر نوشته ها بیك سلسله گفتارها پرداخته‌اند که ازمیدانهای نبرد بسیار دور بوده‌است اینك با قلم ناتوان سعی‌میکنم از دورنمای این میادین هولناك تابلوهائی تهیه کرده وبطور خیلی خلاصه وبقول مهندسین در مقیاس یکهزارم نقشهٔ ترسیم کرده باشم تا شاید ذهن خوانندگان را تا اندازه‌ای روشن کنم.

پرده انقلاب تبریز با مشاجرات سران آزادیخواهان مثل میرزا حسین واعظ ومیر هاشم شتربانی در مسجد صمصام خان بالا رفته وبا سردار رفتن شهدای آزادی (درتاریخ دهم محرم ۱۳۳۰ هجری قمری) پائین آمده است.

ولی جریانی که در بین‌دو تاریخ فوق‌الذکر انجام گردیده باندازه وسیع ومهم‌است که سیر تاریخ ایران‌را عوض‌وشکل‌اصول پوسیده و کهنه‌را بر گردانده‌وطومار منحوس خودکامگی ومذلت‌وادبار را در نوردیده وسندی بنام قانون‌اساسی که امروز اصل‌و اساس سازمان حکومت فعلی است بوجود آورده‌است. مدت یازده ماه محاصره تبریز طول کشیده ودراین مدت سکنه آن‌شهر بلا دیده درخواب و بیداری مناظر جنگ های هولناك را مشاهده و بهر طرف نگاه کرده‌اند بجزدریای خون و جنازه شهیدان و

ویرانی آبادیها چیز دیگری ندیده اند ، زنها روی جنازه های شوهران خود گریه نمیکردند زیرا اشك در چشمان آنان خشك شده بود وموج خون ازسرمردم گذشته ورعب مرگ از افکار آنان زایل شده بود، محصورین تبریز کلیه اشیاء را در رنگ خون میدیدند، گوش آنان به آوای توپ و تفنگ عادت کرده وزینت پیکر نحیف مردان آذربایجان قطار فشنگ و تفنگ بود ؛ وهر مردی که این آرایش را نداشت میان مردم منفور و ذلیل بود. اکثر اوقات راه پیشروی و عقب نشینی برای مجاهدین مسدود میگشت ؛ بارها فاصلهٔ متخاصمین یك دیوار بیش نبود ؛ دیوارها را سوراخ وبریختن خون همدیگرسعی میکردند ؛ وگاهی یکطرف پیشدستی کرده ودیوارها را بسر دشمن میخوابانبدند وگاهی نارنجکهای دستی را بآنطرف دیوار پرتاب و بناله زخمی ها گوش فرا میدادند ؛فراموش نمیکنم یوسف بیك مارالانی که نارنجك شکمش رادریده وروده هایش را بیرون ریخته بودفریاد میکشید ومیگفت ای نامردها از پشت دیوار مرا کشتید وندیدید ونفهمیدید من چه کسی و چکاره هستم وایکاش مرا میدیدید وآنوقت لرزه براندامتان میافتاد ؛ بارها دریك خانه از یکطرف مجاهدین دیوارها رامیشکافتند که بدشمن دست یابند ازطرف دیگر بفاصله ده متر آنطرف تر دشمن هم عمل مشابه انجام میداد ؛ ویا در نصف شب در نتیجه حملهٔ متقابله متخاصمین مخلوطشده وبدون تشخیص با سرنیزه وخنجر دست بکشتار میزدنداین بود وضعیت جنك آزادی.

آوای توپ و تفنگ فریادمهاجمین، صدای دلگدازز خمیها، فروریختن خانه ها ودیوارها وگردوغبار شدیدیکه جلو روشنائی آفتاب را میگرفت ؛ و روز را شب میکرد ؛ ضجه وناله های جگرخراش زخمی ها - بوی خون ودود توپ وتفنك مغز هر مرد دلیر را خسته وازحال طبیعی خارج وبحال جنون تبدیل میکرد .

حالا قدری به عقب برگردیم بـه بینیم این دریـای خون از کجا سر چشمه گرفته بود .

پس ازوصول فرمان مشروطه واجرای مراسم جشن و چراغانی میرهاشم شتربانی که یکی از بست نشینان کنسولگری انگلیس ودارای نفوذ فراوانی بود ناگهان خود را مافوق دیگران تصور کرده و در مجالس ومحافل بایکعده سادات شتربانی

مسلح آمدو رفت میکرداین رفتاراو تولید سوء ظن وانزجارو نفرت میکردومخصوصا روزیکه سوار اسب دم قرمزی شده بود این نفرت وسوء ظن تبدیل به یقین شده واورا اغفال شده نامیدند: توضیح آنکه در آن ایام اسبهای دم قرمز منحصر بدر بارمحمد علیمیرزا بود، مبدأ دودستگی از اینجا سرچشمه گرفته و بطور پنهانی صف آرائی شروع شد تا بالاخره روزی میرزا حسین واعظ که یکی از سخنوران نامی آزادی خواهان بود بالای منبر در مسجد صمصام خان آشکاراً گفت که کسیکه سوار اسب دم قرمز بشود دیگر طرف اعتماد آزادیخواهان نیست این قبیل اشخاص را اغفال شده می‌شناسیم، با ادای این جمله تشنج شدیدی ایجادشد ومیرز بیع برادرمیرهاشم و سایر همکاران او به میرزاحسین حمله نموده واگرمجاهدین مدافعه نمیکردند زندگی ناطق در خطر بود.

میرهاشم که هوای مسجد رانامساعددید وبخصوص پس ازافتتاح انجمن ایالتی مصمم شد وبا دستیاران خود وباکمك محرمانه محمد علیشاه که تازه بسلطنت رسیده بود انجمن اسلامیه را ایجاد کرد.

انجمن اسلامیه که محرمانه از طرف محمد علیشاه تقویت میشد محل اجتماع کلیه سران مستبدین آذربایجان بود و ورود اشخاص ناشناس به آن انجمن بخصوص از اهالی محلات نوبر وخیابان ولیلی آباد وچرنداب اکیداً غدغن بود.

اوضاع تبریز هرروز وخیمتر میشد

اگرچه مردم آذربایجان بجز عده معدودی ازسکنه تبریزاز جزئیات توپ بستن مجلس شورای ملی وبرچیده شدن اصول مشروطه درتهران بیخبر بودند ولی اجتماع نیروی دولتی درانجمن اسلامیه و احضار سران ایل ورؤسای سواران وقطع روابط بین محلات شتربان وسرخاب باسایر محلات تبریز کافی بود که مردم اوضاع راخیلی وخیم دانسته وسخت نگران باشند؛ تا روز ۱۳ ر ۵ ر ۱۳۲۶ جنك حسابی درتبریز نبود ودرتاریخ مذکور جنك آغازو آتش آن بعد ازیازده ماه بادخالت نیروی روسیه خاموش گردید.

*

گفتار هشتاد و یکم

اسلامیه نشینها مردم را چگونه با تبلیغ اغفال و سپس گلوله باران کردند

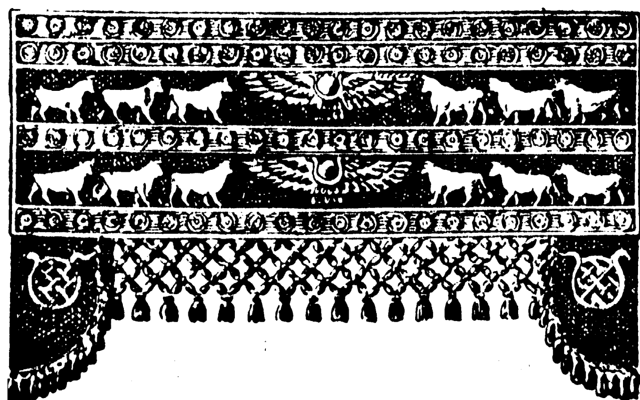
برای روشن شدن مطلب قدری به عقب بر میگردیم :

خبر توپ بستن مجلس شورای ملی در تبریز غوغائی بر پا کرد و طوفان احساسات را بشدت اشد خود رسانید، سیصد نفر از داوطلبان بعنوان نجات شورای ملی تا قریهٔ باسمنج رفتند ولی حمله عجولانه طرفداران میرهاشم به آزادیخواهان نقشه آنان را فاش کرد و نتیجه این شد که سران آزادیخواهان مجاهدین را از باسمنج بتبریز برگرداندند، از این تاریخ ببعد بین محلات شتربان و سرخاب از یکطرف وسایر محلات از طرف دیگر سنگربندی ایجاد وشهر تبریز بدوقسمت تقسیم شد وطرفین شب وروز باهم بزدوخورد پرداختند.

در این ایام که شورای ملی از بین رفته و محمد علیشاه با فراغت بال مشغول اعزام قوا وپول به سرنشینان انجمن اسلامیه بود هرروز نیروی ضد آزادی درازدیاد بود ، ولی برعکس نیروی مشروطه خواهان رو بضعف وتحلیل میرفت، اگر تبلیغات دامنه دار مستبدین راهم در نظر بگیریم خواهیم دید که اوضاع مجاهدین آذربایجان چقدر دشوار ووخیم بوده است ؛ در آن ایام هم ستون پنجم وجود داشت از آنجمله چند نفر روضه خوان دست بتبلیغات زده ودر بالای منبر میگفتند که سرنشینان انجمن اسلامیه هم مسلمانند ودر راس آنان از علمای طراز اول قرار گرفته‌اند ؛ وبسا کثین شهر هم نظر مساعدی دارند وما برویم بآنان متوسل شویم وبخواهیم تا ما را ازاین ذلت جنك نجات دهند. این تبلیغات طرفداران زیاد پیدا کرده و روزی عده زیادی سادات وملاها کلام اله را بالای سر گذاشته باتحریك مردم راجمع کرده وباسلام وصلوات رو بانجمن اسلامیه حرکت کردند وباوجوداینکه قبلا هم بانجمن اسلامیه خبر فرستاده و مقصود خود را گفته بودند باز وقتیکه جماعت بنزدیکی سنگر های محله شتربان

رسیدند ناگاه مورد حمله وحشیانه تفنگچیهای اسلامیه قرار گرفته وعده زیادی بقتل رسیده و بقیه با وحشت بر گشتند تعجب در اینجا است که خود روضه خوانها این کشتار وحشیانه را در کلیه محلات شهر با فریاد واشرایعتا بیان کردند و این اقدام که باسوء نیت آغاز شده بود بنفع آزادیخواهان تمام شد ، جبهه آزادیخواهان را تقویت کرد و مردم دانستند که در انجمن اسلامیه باصول اسلامیت اهمیت نمیدهند و آنان صرفاً با اصول آزادی مخالفند پس از این اتفاق جنگ شدت پیدا کرد و روز و شب از طرفین تیراندازی میشد اکثر اوقات شبها هم دست بردی میزدند و گاهی برای ابراز رشادت بسنگرهای یکدیگر شبیخون زده سردستگان را باسارت میبردند .

در این قبیل حملهها حسین خان باغبان - نایب خلیل (ایت خلیل) - نایب حسن (دلی) - استاد حسین بنا - محمد صادق خان - پاشابك - حسین کرد از طرف آزادیخواهان و نایب کاظم - نایب اصغر (قولاغی کسیك) - نایب حسن - محسن خان - شجاع نظام میرآقا از سمت دشمنان آزادی رل مهمی بازی میکردند چنانکه بالاخره حسین خان باغبان و پاشابك در اثنای حمله شهید شدند .



گفتار هشتاد ودوم

چگونه جنگ خانگی تبدیل بمحاصره کامل تبریز گردید ؟

سنگر بندی نخست میان انجمن ایالتی و محله شتربان شروع شد ولی بمرور زمان توسعه پیدا کرد ازمحلات امیرخیزوقبرستان سید ابراهیم و کوچه‌لکلر ومغازه های‌مجدالملك وششگلان ومحلات کلانتر ومارالان گرفته ودرسمت جنوبی باغ‌شمال وچرنداب وخطیب خاتمه پیدا میکرد.

دراین جنك خانگی طول مدت بر نفع دشمنان آزادی بود . ارکان مقاومت که عبارت از افکار عمومی ـ هزینه روزانه ـ خواربار و نفرات مدافع بود با طول جنك برای‌آزادیخواهان رو به ضعف میگذاشت ؛ درچنین ایامی رحیمخان چلبیانلو بعنوان ایجاد امنیت و رفاه حال مردم وارد باغ شمال شدو ریش سفیدان از ورود او عدم رضایت نکردند چون این موضوع را بطور جداگانه نوشته‌ام شرح‌بیشتری نمیدهم همینقدر اشاره میکنم پس از مغلوبیت و فرار رحیم‌خان از باغ شمال انجمن اسلامیه هم شکست خورد و شعله های‌آتش سوزی بنای‌آن چشمان آزادیخواهان راروشن کرد وطولی نکشید که کلیه‌محلات شهرتبریز بدست مجاهدین افتادولی کار خاتمه پیدا نکرد محمدعلیشاه که از روز اول از رشادت آذربایجانیها بیمناك بوداز این مغلوبیت سخت نگران شد ، عین‌الدوله را مورد سرزنش قرار داد و امر صادر نمود که تبریز را بطور کامل محاصره و نابود نمایند در آن ایام بود که رحیمخان شجاع نظام ـ ضرغام‌السلطنه ـ فرامرزخان ـ شجاع‌الدوله وبطور کلی‌اکثرسران سپاه با تمام قوای شخصی خود با نضمام سربازان وقزاقهای اعزامی‌از تهران تبریز را مثل نگین انگشتر از هر سمت محاصره نموده از ورود آب وآذوقه مانع‌شدند باوجود همه اینها ازفتح تبریز عاجز ماندند ودراین حیص و بیص دولت روسیه‌تزاری از پشت به‌آزادیخواهان خنجرزده باوارد کردن سربازعملا درکارهای داخلی‌ایران



(عکس۳۹) فرامرزخان رئیس ایل

دخالت نمودند. این صحنه تأثر آور باشهادت شهدای سال ۱۳۳۰ قمری صف مجاهدین را بهم زده صف مجاهدین و صمدخان شجاع الدوله آن پیرمرد خونخوار با کمال شقاوت و بیرحمی دستهای فرتوت ولرزان خود را باخون آزادیخواهان رنگین کرد ولی همین خونها نهال آزادی را آبیاری کرده وبرشد وثمر رساند.

فصل دوازدهم

گفتار هشتادو سوم

حزب دموکرات مورد توجه است

تشکیل گارد ملی در تبریز

با تشکیل فرقه انقلابی اجتماعیون عامیون تکیه گاهی برای آزادیخواهان ایجاد شد در ایامیکه این فرقه در تبریز بوجود آمد کلیه اختیارات مردم و تمام شئونات اداری وسیاسی ومالی در دست مامورین خودکامه بود و آنان بدون مانع ورادع بر طبق خواهشهای نفسانی خود با مردم رفتار میکردند ارکان این تسلط غیر محدودو منشاء بیدادگری با تشکیل فرقه اجتماعیون عامیون متزلزل شد .

در ماههای اول تشکیلات در نتیجه خدماتیکه فرقه انجام داد مورد احترام قاطبه آزادیخواهان گردید . خدمات ذیقیمت این فرقه بیش از آنست که در اذهان مردم باقیمانده است ومایه تاسف است که راجع بخدمات آن قلمفرسائی نشده وتاریخ مدونی تهیه نشده است، ولی طول نکشید این شهرت و نام نیك دچار تزلزل شد، علت تزنزل شهرت این فرقه را در دوموضوع میشود پیدا کرد . اول اینکه عده زیادی از مستبدین و افراد فاسد وارد صف فدائیان شده و با عملیات پست خود بنام نیك فرقه صدمات سختی وارد آوردند؛ علت دوم رادرسستی پی‌های روانشناسی مردم بایدجستجو کرد چنانکه هنوز این اصول جاری است در آن ایام هم مردم از سازمانهای جدید روز استقبال کرده وعضویت او رامی پذیرفتند حزب دموکرات تبریزشعبه‌ای ازحزب دموکرات تهران که بسرپرستی آقای سید حسن تقی‌زاده بود. اعضای هیئت فعاله آن میرزا رضا خان تربیت و کربلای علی حریری (بی‌رنك) ومیرزا اسماعیل خان یکانی وسایرین با کمال علاقه وشایستگی حزب را اداره میکردند قابل انکار نیست که مشی

سیاسی این حزب ازطرف آقای سید حسن تقی‌زاده مؤسس حقیقی حزب دموکرات در ایران تعیین میشد .

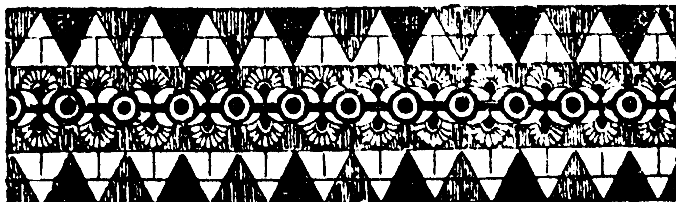
دراین ایام نام آقای تقی‌زاده درتبریز ورد زبانها بوده و دستورات او بدون کوچکترین اشکال بموقع اجرا گذاشته میشد .

ومن خاطردارم بعضی از مجاهدین وفدائیان در اثنای جنك وابراز فداکاری در حال وجداظهار میکردند (ایکاش آقای تقی‌زاده اینجا بود میدید که من با چه‌از جان گذشتگی میجنگم) و بعبارت دیگرمردم آقای تقی‌زاده را پدر آزادی مشروطیت میدانستند و بنابتوضیحات بالاجای‌تعجب نبود که با سرپرستی‌سیدحسن تقی‌زاده حزب دموکرات در تبریز پیشرفت بکند .

حوزه های این حزب مرتباً جلساتی تشکیل داده و با خواندن مرامنامه آن افکار را در محور سیاست حزب تمرکزمیدادند، هیئت فعاله حزب تشخیص دادند که حزب بدون سازمان دفاعی وجنگی بدردنمیخورد بنابراین اقدامی برای‌تشکیل گارد ملی بعمل‌آمد، در همان ایام که اینجانب درحدود صد نفر فدائی‌داشتم در نتیجه عدم رضایت ازرفتار بعضی‌ازسران‌فرقه اجتماعیون عامیون وعدم وجود انتظام و اطاعت کامل در میان افراد آنان از آن گروه مجزا شده و نفرات خود را در سازمان گارد ملی معرفی کرده و بدینوسیله عده مذکور عضویت گارد ملی را بدست آوردند . آنطوریکه درخاطر دارم نفرات گارد ملی بچند صد نفررسید . برای هر ده نفریك سرپرست و برای پنجاه نفر یك سر پرست ارشد معین کردند،وظیفه سر پرست کل را آقای میرزارضاخان تربیت عهده‌دار بودند (این عنوان غیررسمی وصرفاً اخلاقی بود نه جنگی ودفاعی) افراد گارد ملی که‌اکثراً ورزیده وجنك دیده‌بودند پس از اینکه مدتی مشق نظامی کرده واصول دیسیپلین نظامی را یادگرفتند بالباس متحدالشکل و کلاه های پوست گوسفندی شبیه بکلاههای قزاقها ملبس شده و در اثنای حرکت باکمال انتظام راه میرفتند، دفعه اول بود که جنگندگان آزادی خواهان با قدمهای بلند وباسینه های گشاده و با قامت راست و گردنهای افراشته بطرف سنگرهای جنك اعزام میشدند و درمیان سردستگان گارد ملی‌خدمات حسین آقا علی‌زاده (پسرحاجی علی قناد) وبالا بیك‌حسین زاده ومرحوم مشهدی محمدابراهیم ومرحوم ابراهیم آقا

معروف به قفقازی شایان تعریف و تمجید میباشد. اختیار این تشکیلات اخلاقاً دست حزب دموکرات بنمایندگی آقای تربیت بود و اسلحه را آقای میرزا اسماعیل خان یکانی بافراد میدادند.

درهمان روزهای پرخطر که عین‌الدوله برای تسخیر تبریز آخرین فشار خود را وارد میکرد در هر محله وهرقسمتیکه آزادی خواهان دچار اشکال میشدند از گارد ملی کمك میخواستند بنابراین اکثر اوقات افراد گارد ملی در خطرناکترین جبهه‌های جنك وارد میشدند، دراول تشکیلات سنگرهای بخصوصی نداشتند اما طولی نکشید یکقسمت از سنگرهای ساری داغ وسنگرهای شامقازان به دست اینها سپرده شد، قسمتهای دیگرسنگرهای ساری‌داغ دردست مجاهدین مرحوم یوزباشی تقی بوده و بقیه سنگرهای شامقازان همدردست مجاهدین ابراهیم بیك قفقازی بودومنصفانه باید نوشت که حفظ وحراست سنگرهای شامقازان دردست افراد گارد ملی بود زیرا عده ابراهیم بیك هیچوقت به بیست نفر نمیرسید توضیح آنکه ابراهیم بیك که یك مجاهد وسرپرست تجربه دیده وجنك آزموده بود برای حفظ افراد خود محلی مطمئن تر و سنگری محکمتر انتخاب کرده بود تا افراد گارد ملی، افراد گارد ملی هم عمده بدو قسمت منقسم شده بودند که سرپرستی واحد اول با مرحوم حسین آقا قنادی زاده بود



گفتار هشتاد و چهارم

اختلاف نظر بین مجاهدین و افراد گارد ملی

چنانکه در بالا شرح داده شد مردم اصلا از تشکیلات قدیم گریزان و به تشکیلات جدید اظهار تمایل میکردند روی این اصل گارد ملی در میان طبقات تجار و کسبه محترم‌تر و معتمدتر بود تا مجاهدین.

از طرف دیگر مجاهدین که همه‌وقت خودشانرا مدافع و حافظ آزادی مطلق میدانستند از مولود جدید ناراضی بودند ودر غیاب آنها از اطاله‌لسان کوتاهی نکرده واز بعضی افراد گارد ملی که از جوانان تحصیل کرده و تربیت شده انتخاب شده بودند خرده گیری کرده و آنها را شایسته میدان جنك ولایق سنگرهای رزم نمیدانستند بنابراین هروقتیکه عده‌ای از افراد گارد ملی بعنوان کمك وارد جبهه جنك میشدند روسای مجاهدین آنانرا در خطرناکترین سنگرها میگذاشتند، از طرف دیگر حزب دموکرات هم نسبت به فدائیان واعضای فرقه اجتماعیون و بطور کلی مجاهدین خوشبین نبودند آنانرا بدون انضباط مینامیدند و اعمال ناپسند بعضی فراشهای دیروزی را که واردجرگه مجاهدین شده بودند برخ آنان میکشیدند؛ بطور خلاصه باوجوداینکه هشتاد درصد از افراد همان مجاهدین دیروزی سازمان گارد ملی را تشکیل داده بود باز از مجاهدین گله میکردند ولی این همچشمی مانع نبود که در مقابل دشمن مشترك بجنگند، طولی نکشید این صحنه هم عوض شد. تلگرافی از تهران رسید و دولت به آزادیخواهان اخطار کرده بود چون دولت ایران مشروطه شده ودوره خدمات مجاهدین خاتمه پیدا کرده لازم است مجاهدین اسلحه را بزمین گذاشته وعقب کار خودشان بروند والا دولت آنانرا یاغی شناخته وشدیداً مجازات خواهد کرد و مضمون این تلگراف بهر شخص عاقلی الهام میکرد که در صورت ایستادگی مرك حتمی و بنام یاغیگری میباشد در حالیکه هنوز صمدخان دست از محاصره تبریز نکشیده بود این حساب

درست در نمیامد از یکطرف هجوم افراد صمدخان واز طرف دیگر ورود سربازان روسیه وایجاد اشکالات برای مجاهدین ووصول اخطار ترك اسلحه از طرف تهران نیز بار مجاهدین را سنگین کرد ؛ بنابراین هر فرد فداکار بغیراز حفظ جان خود جهت مجاهدت آینده چارهٔ دیگری نداشته است . (۱)



(۱) نگارنده پس از اطلاع ازمضمون تلگراف تهران دعوت برادرم آقای حسین طاهرزاده بهزاد را باستامبول پذیرفته ودو هفته قبل از ورود مجدد سربازان روس با تغییر لباس که تفصیل آن در گفتار دیگر نوشته شده است بطرف استامبول حرکت کردم چون بمرخصی میرفتم محل خدمت خود را بمرحوم رجب خان سرابی سپردم .

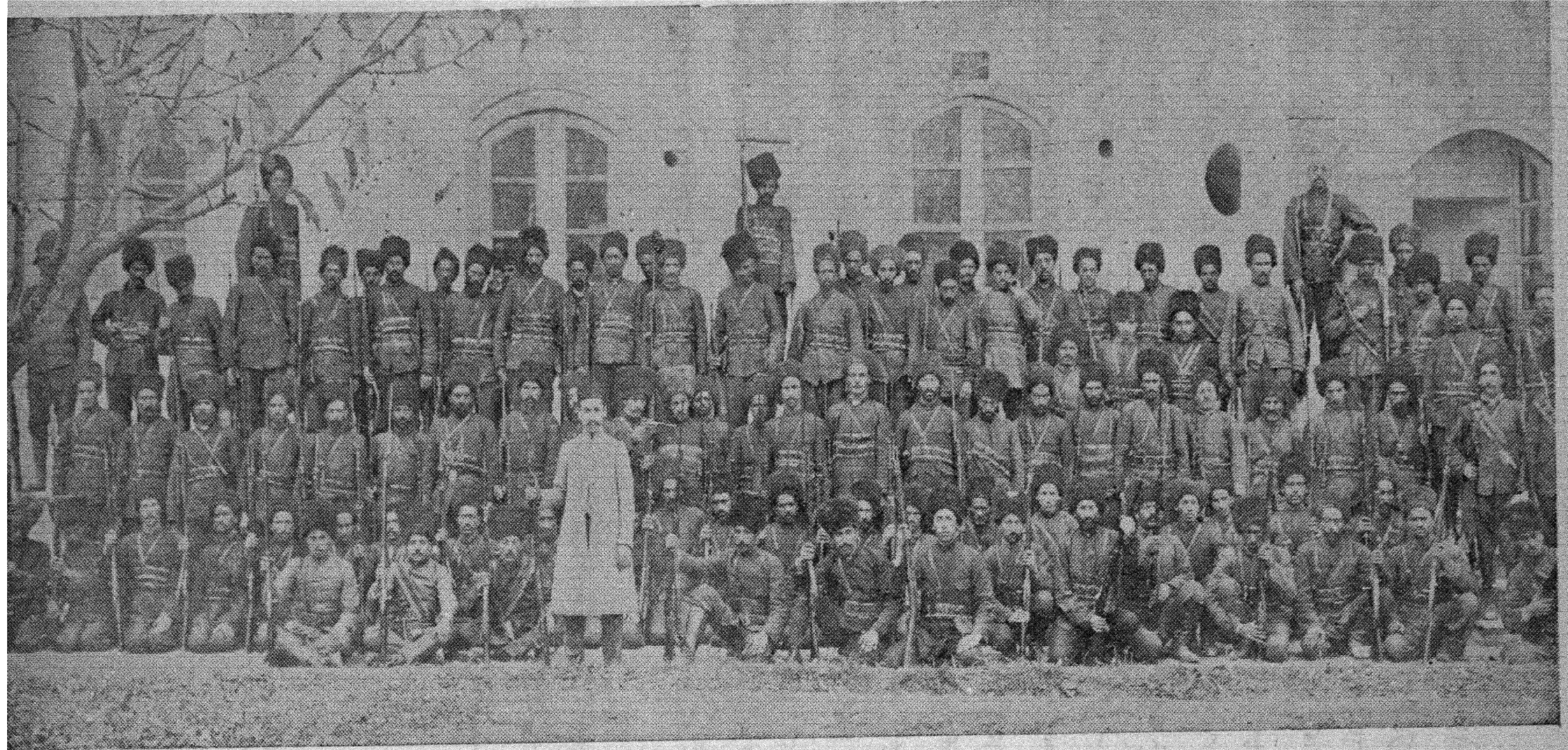
گفتار هشتاد و پنجم

خدمات گارد ملی

اگر چه مدت انجام وظیفه گارد ملی طولانی نشده و با ورود سربازان بیگانه و دخالت غیر قانونی آنان عدهٔ زیادی از افراد گارد ملی شربت شهادت نوشیده و سازمان آن از بین رفت باوصف این در مدت کمی خدمت قابل توجهی بصف آزادیخوهان انجام داد.

یکی از خدمات مهم این سازمان در سنگر های ساریداغ و شامقازان بود علاوه براین دوسنگر وظیفه نیروی احتیاط را انجام میدادند یعنی در هر جبههایکه دشمنان آزادی فشار میاوردند افراد گارد ملی فوراً جلو فشار آنان را میگرفتند. خدمت دوم ایجاد اعتماد دائمی مردم بگروه مدافعین بود. چنانکه در بالا ذکر شد مردم از بعضی مجاهدین ناراضی شده بودند و این عدم رضایت بجاهائی رسیده بود که ممکن بود مردم از پشتیبانی آنان عدول بکنند با ایجاد گارد ملی درمیان جامعه مجدداً اعتماد وحسن ظنی بوجود آمد از روی همان عقیده واعتماد بود که اشخاص معروف ومحترم ووجیه الملة لباسی شبیه گارد ملی پوشیده ووارد صف آنان شده‌اند از آنجمله باسکرویل آمریکائی ـ رضازاده شفق ـ مرحوم مشهدی ابراهیم و افراد عائله زهتاب وزین العابدین پسر مرحوم حاجی‌محمد بالا وحسین‌آقا پسر حاجی‌علی قناد و دیگران که ذکر نام همه آنان بدرازا میکشد ؛ خدمت سوم بنظر من همان تولید همچشمی ورقابت بود که در میان مجاهدین و گاردملی ایجاد شد ؛ این رقابت وسیله‌شده بود که هر دو دسته سعی بکنند با ابراز علاقه و فداکاری رضایت جامعه آزادیخواهانرا جلب بکنندمایه‌تاسف‌است که متصدیان‌وگردانندگان حزب‌دموکرات وبخصوص گارد ملی نخواسته اند ویا نتوانسته‌اند که جریان آنرا برشته تحریر بکشند تا نسل فعلی‌از فداکاری‌ها وخدمات نیاکان خودمستحضرشده وروش پسندیده‌آنانرا

*



(عکس ۴۰) افراد گادر ملی که شرح اسامی آنها در صفحه ۲۶۵ است

دنبال کنند ؛ ومن عدهٔ ازافراد مزبور را که دراعماق خاطرم نام آنان باقی مانده است وعکس آنها درصفحه ۲٦٤ چاپ شده بترتیب ذکر میکنم تا بازماندگان آنها ازاین افتخارات نصیب ببرند .

آنکه تنها ایستاده میرزا رضا خان تربیت

نشسته ردیف اول از راست بچپ : ۲ - حسن ٤ - میرحسین پسر میر جلال ٦ - مشهدی عباس ۷ - حسن آقا ۸ - کریم طاهرزاده ۹ - وکیل دفتر (میرزا علی خان مالك - کسی که عکس رابنگارنده داده است) ۱۰ - قنادی زاده ۱۱ - میرعلی اکبر ۱۲ - محمدعلی نقاشزاده (هیر بدفعلی) ۱۳ - حبیب اله خان

ردیف دوم نشسته: فرد اول- مشهدی هاشم ٤- عباس ۵- علی ۷- حسن پسر باقرخان ۱۰- محمد معروف پنبه دوز ۱۱ - جبار ۱٤ - اصغر

ایستاده ردیف اول — فرد دوم اسماعیل ٤ - پیرمردمشهدی رجب ۱۰ - عباس خان ۱۲ -مشهدی حسینعلی ۱۳- میرزا علی اکبرخان عطائی ۱٤- که ده تیر دستش هست میرجلیل ۱٦ - رجب

ردیف دوم ایستاده از راست بچپ ۳- محمد ٤- علی ۸- محمد ۹- قوچعلی ۱۰ - تقی پسر پولای آقا علی ۱۱- پسر دیگرخان باقر ۱۲- حسن- آنکه پشت سر ۱۲ است محمد ۱٤-داداش پسر بدرخان وسایرین

گفتار هشتادوششم

باسکرویل آمریکائی چگونه تحریک شد

یکنفر جوان آمریکائیکه در محیط آمریکا متولد و تربیت شده و تاسن ۲۵ با کمال آزادی و رفاه حال زندگی کرده و در عمرخود مزه ظلم و تعدی را نچشیده ولی یکمرتبه وارد محیطی بشود که نمایشگاه همه گونه ظلم و تعدی بوده وهیچکس مالك برجان ومال و ناموس خود نباشد؛ دراینصورت جای تعجب نبوده است که در روحیات او هیجان عظیمی بوجود آید که سر از پانشناسد. اوضاع پر از جوش و خروش تبریز دراندك زمانی باسکرویل را شیدا کرده و اورا مجنون وار بسنگرهای شام‌غازان کشاند وخون او درخاك ایران ریخته شده وکلمه ان الحق درآن منقوش گردید.

باسکرویل بعنوان آموزگاردرمدرسه آمریکائی وارد تبریزشده واین‌جوان آزاد منش بامشاهده مظلومیت‌جوانان تبریزمجذوب شده ونطقهای‌مرحوم‌شریفزاده ورضازاده شفق در احساسات اوتاثیر بسزا بخشیده وقتیکه رفتارناروای نمایندگان خارجی‌مثل کنسول روس وانگلیس رامخالف‌اصول‌آزادی‌مشاهده میکندحلاج‌وار قدم بمیدان جانبازی میگذارد.

درسال ۱۲۸۷ شمسی عده‌ای از جوانان تبریز را در اطراف خود جمع کرده ودر میدان مشق تعلیم نظامی میدهد.

پوشیدن لباس‌مجاهدی باسکرویل شهرت عجیبی در محیط تبریز برپا کرده و عده‌ای از جوانان تبریز ونیز تجاریکه تاآنروز دست باسلحه نبرده بودند با آرایش جنگی درمیدان مشق‌حضوریافته وباگردنهای کشیده دستورات باسکرویل را اجرا میکردند، اگرچه ناظرین دوراندیش‌عاقبت‌این‌اقدام‌را کم و بیش‌میدانستندومیدانستند که‌باسکرویل برموزجنك خانگی وایلات‌وعشایرواقف نبوده وزود تلف خواهدشد

وبا مرگ خود جوانان دیگررانیزمرعوب خواهد کرد ولی تا مدتیکه در میدان مشق مشغول تعلیم است فوایدزیادی از نقطه نظر روانشناسی در برخواهد داشت نویسنده میدیدم که در اثنای تعلیمات او هزارها تجار معروف وسرشناس در میدان حاضرشده وبا تحسین وتمجید باو نگاه میکردند؛ توجه بملاحظات فوق بوده است که هروقت او آمادگی خود را بستارخان اطلاع میداد ستارخان توضیه میکرد که مدتی هم تعلیمات خود را ادامه دهد تا جوانان تعلیمات بیشتری دیده باشند؛ و میگفت فعلا ما بکمك شما احتیاج نداریم.

از طرف دیگر اکثر مشق کنندگان هم اهل جنك نبوده بلکه میل داشتندلباس مخصوصی پوشیده و با قطار و فشنك و تفنك آرایش یافتهودرخیابانهای تبریز گردش بکنند؛ چنانکه پس از تیر خوردن باسکرویل یکنفر هم از آنان در مبادین جنك دیده نشدند.

چون تفصیل کشته شدن آن جوان پاکدل و شهید راه آزادی را مرحوم کسروی نوشته است لهذا از تکرار او صرفنظر میشود. (۱)



(عکس ٤١) باسکرویل امریکائی

(۱) مرحوم کسروی تعداد پیروان باسکرویل را سیصد نفر نوشته است ولی این تعداد مبالغه آمیز میباشد.

گفتار هشتاد و هفتم

اسرار کشته‌شدن نایب محمد اهرابی

اگر بتوان استعداد نوع بشر را با آب تشبیه کرد باید قبول کرد آموزش و پرورش بمنزله تصفیه خانه آن است، استعدادیکه از نعمت تعلیم و تربیت صحیح محروم شود برای جامعه و کشور مفید و ثمر بخش نخواهد بود.

در کشور ما در این باب مثالهای فراوانی موجود است شرح حال و کشته شدن نایب محمد اهرابی که مورد بحث این گفتار است شاهد زندهٔ برای عقیده فوق میباشد.

نگارنده آنطوریکه دیده و شنیده بودم نایب محمد معروف به اهرابی از حیث هوش و رشادت و رفتار مرد لایقی بوده و نمیتوان با یکنفر ششلول بند عادی مقایسه کرد، چه اگر در تعلیم و تربیت او همتی گماشته شده بود بدون تردید شخصیت ممتاز و فرد مفیدی برای ایران میگردید.

بموجب اطلاع اولین اقدام او که باعث معروفیتش گردید بد ینقرار است: در آن ایام در نتیجه ضعف دولت ایران و برقراری (کاپیتولاسیون) ملت ایران ناچار و بالاجبار رفتار ناهنجار و غیر انسانی بعضی از خارجیها را تحمل میکرد، جوانان و مردان غیرتمندی نیز بودند که توانائی تحمل را نداشتند و این مرد یکی از آنها بود روزی کنسول انگلیس که اکثر اوقات سوار اسب سرکشی شده و در کوچه و بازار بی مهابا اسب تازی میکرده پیر زن بیچاره ای را درزیردست و پای اسب خود میکشد نایب محمد که ناظر این منظره دلخراش بوده تاب تحمل را نیاورده و باششلول اسب و راکب او را بزمین میاندازد دراین ایام که کسی جرات نگاه کردن بخارجیها را نداشت این اقدام و تهور نایب محمد را اقدام جوانمردانه تلقی کرده و از او حمایت میکنند و بدینوسیله شهرتی پیدا میکند:

روز دیگر هم سه نفر از اتباع ششلول بند کنسولخانه روس یکنفر ایرانی را درمیدان هفت کچل لگدمال و با چوب و چماق سر و گردن او را میشکنند و کسی بخود جرأت نمی‌دهد که آن بیچاره را نجات بدهد. دراین حین نایب علی برادرنایب محمد پیدا شده ووقتی که دست بششلول میبرد خارجیها پا بفرار می گذارند و نایب علی هم مضروب را که مشرف بموت بوده بمنزل طبیبی برده ومعالجه میکنند و این اقدام هم درمیان مردم باحسن نظر استقبال شده و برشهرت آنان میافزاید.

می گفتند درسالهای اول شهرت این دو برادر اهرابی مثل حاجی الله یار و حلاج اوغلی از بیچارگان حمایت کرده وازمظالم ظلمه‌وعمال فسادجلوگیری میکردند. نگارنده هم تا قبل از انقلاب مشروطه از آنان رفتار بدی ندیده ونشنیده بودم.

همینقدر می‌دیدم که هرروز نفوذ آنان زیادتر میشود. در دوره انقلاب مشروطه ایران هم نفوذ نایب محمد صد چندان شد، باین معنی وقتیکه امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد و سایر اسلامیه نشینان را از تبریز تبعید کردند پیروان آنان نیز خودشان را در خطر دیدند شبانه بمحله اهراب روی آورده و درآنجا ساکن شدند ونایب محمد هم بآنان تامین داد.

آزادیخواهان هم صلاح نمی‌دانستند که فعلا با این دو برادر روبرو شوند زیرا اینها علاوه براینکه خیلی قوی ورشید بودند محبوبیت فوق العاده هم بهم رسانیده بودند. هرماهی که می گذشت بنفوذ وقدرت آنان افزوده میشد. سابقاً تنهاخانه‌های نایب محمد محل امن و بست نشین بود ولی دراین ایام کار بجائی رسیده بود که محله اهراب جزو قلمرو ونفوذ آنان محسوب شده وحتی مجاهدین هم نمی‌توانستند بااسلحه قدم بمحله مذکور بگذارند.

عقربه زمان درحرکت بود، تا روز فرار رحیمخان از باغ شمال فرا رسید و پس ازاین واقعه کلیه مجاهدین انجمن ستارخان که درزیر سرپرستی او جنگ میکردند بمحله های خود عودت کرده و مجدداً مشغول تشکیل دسته های آزادیخواهان و فدائیان گردیدند از طرف دیگر در ایام ورود وقتل وغارت سواران رحیم خان اقدامات نایب محمد خان بخصوص برادرش نایب علی برعلیه آزادیخواهان شدیدتر شده وهر وقت فرصت پیدا کرده بودند مجاهدین را گرفته و خلع اسلحه کرده و

گاهی هم مجاهدین معروف را زندانی و توقیف می کردند تا بالاخره روزی پنج نفر مجاهد با حال تأثر وارد انجمن ستارخان سردار ملی شده واظهار کردند که نایب علی بادستیاران خودما را گرفته وبابی احترامی خلع اسلحه کرد، اگر چه بارها مجاهدین ازستارخان سردارملی اجازه خواسته بودند که دفع شر بکنند ولی ایندفعه کلیه مجاهدین برآشفته و بستارخان گفتند اگر شما موافقت هم نکنید ما ریشه این درخت فساد را خواهیم کند.

مشاورین ستارخان صلاح دراین دیدند که بنایب محمد اتمام حجت بکنند این بود چند نفر اشخاص شایسته وعاقل را انتخاب وپیش نایب محمد فرستاده و از او خواستند که کلیهٔ بست نشینان را تسلیم آزادیخواهان کرده و من بعد هم دخالتی در کارهای آزادیخواهان و کارهای اداری وسیاسی نکرده و بیش ازاین اسباب زحمت مجاهدین را فراهم نکنند ولی این نصایح بجائی نرسید و حتی نایب محمد علاوه براینکه این تقاضاها را نپذیرفته بود نسبت بمشروطه و آزادیخواهان هم بد گفته و اخطار ستارخان را مورد تمسخر قرار داده بود، وقتیکه این خبر را بانجمن آوردند درمیان مجاهدین غوغا بلند شده ورشته صبروشکیبائی بکلی گسیخته گردیدوصلاح دراین دیدند که قبل ازاینکه رحیمخان دوباره نیرو تهیه کرده و بتبریز هجوم بکند نایب محمد را ازمیان بردارند، چراکه هیچ استبعادی نداشت نایب محمد هم بکمك رحیمخان دست بکار بشود گزارشات قبلی هم ارتباط اورا با اسلامیه نشینان و حتی محمد علیشاه تائید کرده بود بنابراین تصمیم قطعی گرفته شد.

ستارخان پرسید که برای کندن این ریشه فساد داوطلب کیست. این پرسش ایجاد سکوت کرده و هر کس بروی کس دیگر نگاه میکرد البته حق هم داشتند زیرا مردم آن رعب وهراسی که درایام گذشته از نایب محمد داشتند یکصدم اوراز پسر رحیمخان و از خود رحیمخان و ازضرغام و ازمحسن خان معروف به گوژپشت و از صمد خان شجاع الدوله و از شکراله خان شجاع نظام و خلاصه ازنایب کاظم معروف بدواتگر و نایب اصغر معروف بگوش بریده وامثال آنها نداشتند ومعروف است وقتیکه نایب خلیل معروف بهایت خلیل که رشید ترین وپر تهورترین لوطیان آن عصر بود مأموریت پیدا کرده بود که نایب علی را باداره نظمیه جلب بکند با

اورو برو شده بود بایك کشیده نایب علی از پا درآمده و بیهوش شده و وقتی چشمانش را باز کرده بود که خودش را در اداره نظمیه یافته بود این بود که همه از اسم این دو برادر می‌ترسیدند و درمقابل پرسش ستارخان همه مهرخاموشی برلب زدند.

دراین میان مرد خوش قیافه ای باقامت رشید آغاز سخن کرده و گفت: اگر بنا بود یك خلعتی بنایب محمد اهدا شود داوطلبان همه سر و دست همدیگر را میشکستند اما حالا همه انتظار دارند که بجنك نایب محمد کس دیگری برود. ما عادت کرده ایم همه وقت خطر را استقبال کرده وفدا کاری را برای آزادی ضروری پنداشته‌و از تظاهرات دوری کنیم. اینك من داوطلب این مأموریت هستم. این شخص محمد صادقخان چرندابی بود. حضار آفرین خواندند. این مرد فولادین گفت فردا محله اهراب را بشما تسلیم میکنم. با ادای این مطلب مذاکره خاتمه یافت.

شب مجاهدین لیلی آباد وچرنداب و اهراب آزاد و سایر کسانیکه داو طلبانه وارد این دسته شده بودند جمع شدند.

محمد صادق خان که سالهای سال در روسیه ساکن بود و بارها دچار خطرات استبداد حکومت تزاری شده بود دارای تجربیات فراوانی بوده و در پردلی و تهور کم نظیر بود وهمان مرد رشید بود که مدت مدیدی تلگرافخانه راحفظ کرده و بدین وسیله ارتباط تلگرافی تهران وتبریز پابرجامانده بود وبازهمان مجاهد با تدبیر بود که حفظ سنگرهای لیلی آباد تاباغ عین‌الدوله باوسپرده شده وهروقت هم‌درامیرخیز ویا خیابان ویاسایر میادین جنك دشمن بشدت خود می‌افزود اورا بکمك‌میطلبیدند نامبرده باکمال رشادت ومیهن پرستی بامجاهدین خود این تقاضا را اجابت ومردانه جلو دشمن را می گرفت.

اینك نقشه هجوم را تهیه کرده و مجاهدین را به دسته های معین قسمت و مأموریت هر قسمت را معین کرده و تصمیم اتخاذ شد تا هوا روشن نشده محاصره محله اهراب عملی شود وموقعیکه ده تیر او بطور اتصال ده بار صدا کرد هجوم از اطراف شروع بشود

خط محاصره کامل شده‌ومطابق نقشه هجوم آغاز گردید. صدای تیرمجاهدین دو برادر رشید ولی خالی از ذهن را ازخواب بیدار کرده هر دو با زیر دستان خود

مثل ببر خشمناك بمدافعه پرداختند. جنك چندین ساعت طول کشید و وقتیکه نامبردگان احساس کردند کلیه محله زیر نفوذ آنها محاصره شده است فهمیدند واپسین روز زندگی آنها است بنا براین بشدت ورشادت جنگیدند بهرطرف که حمله میکردند عده ای از مجاهدین تلف می شدند و از تفنك داران نایب محمد هم عده ای کشته شدند تاعده ای از پیش قراولان مجاهدین خود را بخانه نایب محمد رسانیده وارد خانه شدند در این دقایق دیگر جنك نبود بلکه کشتار بود.

نایب محمد دریك اطاق محصور شده بود. دومرد دلیر باهم رو برو شدند. محمد صادقخان با فریادبلند بنایب محمد اخطار کرد که ایستادگی فایده ندارد تسلیم شود، سپس وارد اطاق شد چند دقیقه دو حریف شیردل مثل دو پلنك درنده بهمدیگر نظر انداختند مثل اینست که با نگاه با هم از گذشته وحال مذاکره میکنند.

نایب محمد سکوت را شکسته و گفت مقدر بوده است که من دردست یکنفر رشید مثل شما اسیرشوم؛ خواستارم که شکیبائی داشته مرا نکشید و بمن قول بدهید که مرا زنده پیش ستارخان ببرند.

محمد صادقخان پاسخ داد که ما ماهها صبر و حوصله را پیشه خود کرده و انتظار داشتیم که شماتنبه حاصل کرده وازراه کج برگردید ولی غرور جلو چشمان شما را گرفته بود وحالا این درخواست خیلی دیر شده واگر وصیتی دارید بکنید. نایب محمد گفت خواستارم افراد عائله ما در امان باشند. محمد صادقخان گفت آنان مثل افراد عائله مجاهدین درامان خواهند بود واین بگفت وماشه ده تیرتکان خورد وسایر مجاهدین هم همانکار را کردند وآن مرد رشید مردانه بدون ناله وضجه جان داد. نایب علی در اطاق دیگری درهمان دقایق که میخواست فرار بکند کشته شد:

بدینوسیله محله اهراب مصونیت خودش را ازدست داد و کلیه بست نشینان که ازمعروف ترین مستبدین بودند دستگیر و چندین صد قبضه تفنك وسایر اسلحه های کمری که ازانجمن اسلامیه وازمجاهدین گرفته بودند بدست مجاهدین افتاد.

تفنك نایب محمد همه وقت دردست محمد صادقخان بود. وی درهمه جامیگفت که نایب محمد را کشته وتفنگش را گرفته ام و هر کس بتواند مرا بکشد میتواند این تفنك را بگیرد وحالا هردو زیرخاك خوابیده اند.

گفتار هشتاد و هشتم

نظام الملك به تبریز بر میگردد(۱)

نظام الملك یکی از عمال فعال دولت استبداد بود که دستورات ضد آزادی را دقیقاً انجام می داد . نامبرده از ترس مجاهدین تبریز را ترك کرده و بسمت تهران درحرکت بود ؛ ورفتن اواز تبریز صلاح محمد علیشاه نبود. بنابراین طرفداران استبداد خواستند که بنام مردم او را از تهران بر گردانند واینکار عملی شد وپس ازورود او بشهر اقدامات محمد علیشاه یکی پس از دیگری ظاهر میگردید. فرضاً اقبال السلطنه ماکوئی که مردم ازماکو بیرون کرده بودند ساده بنظر نمیرسید وموضوع مغلوبیت اوحیله بنظر میآمد وتصور میرفت که دو باره بشهرماکو برگشته وآزادیخواهان را دستگیر وتباه نماید .

نظام الملك که از اعزام حاکم کاردان ونیروی نظامی بماکو طفره میرفت و میگفت برای اینکار باید ازتهران اجازه برسد بیشتر مردم را ظنین میکرد بالاخره این موضوع در انجمن ملی عکس العمل شدیدی تولید کرده و مردم مجدداً عزل نظام الملك را خواستار شدند . نظام الملك هم که عادت کرده بود هی تبعید بشود و بر گردد تا قریه باسمنج رفت ولی اورا باز گردانیدند ونخواستند بدست طرفداران محمد علیشاه بهانه بدهند ولی دربار شاه استبداد سخت مشغول فعالیت بود وهرچند صباحی یکی ازنقشه های آن درتبریز ظاهر میگردید. خبر ورود اتابك بتهران و انتصاب او بنخست وزیری که در آذربایجان دارای حسن شهرت نبود تأثیرنامطلوبی کرد ودراین حیص وبیص که ساکنین تبریز ازاقدامات محمد علی میرزا ونظام الملك سخت ظنین بودند شایع شد که اتابك میخواهد قانون اساسی را تغییر دهد. این قبیل اخبار سوء ظن ونگرانی آزادیخواهان رانیز صد چندان کرد .

۱- درعکس شماره ۲۵

گفتار هشتاد و نهم

جنگ خونین لیل آباد

مدتی بود که ازتشکیل سپاه صمد خان اخبار گوناگونی میرسید و مجاهدین میدانستند که شجاع الدوله مشغول بسیج میباشدو نیز خبر رسید که چند روز است که پیش‌تازان نیروی مذکور دست بحمله زده و مشغول آزمایش هستند تا پس از تشخیص نقطهٔ ضعف هجوم اساسی خودرا آغاز نمایند.

روش جنگی همگی سردستگان استبداد یکسان نبود، فرضاً طرز حمله بیوك‌خان پسر رحیمخان این بود که از باغ صاحب‌دیوان یك‌راست ازجاده مستقیم محله خیابان بشهر حمله نمایدو حال آنکه شیوهٔ جنگی شجاع نظام این بود که‌در حمله امیرخیز دیوار های باغات وخانه‌ها را شکافته و بدون ظاهرشدن تفنگچیها انجمن حقیقت را بدست بیاورد، ولی شجاع الدوله روش دیگری داشت اوقبلا عده کمی را سمت شهر تبریز روانه و مجاهدین را تحریك بجنك میکرد وپس از مختصر زدو خورد پا بفرار می گذاشتند ومجاهدین خودشان را پیروز تصور کرده و آنان را تعقیب میکردند و بدین وسیله مجاهدین را ازشهر بیرون کشیده ودر میان سواره های فراری و گروه کمین کرده محاصره کرده ونابودمیکردند. جنك لیل آباد نمونه‌ای ازاین نوع جنك بود.

دروازهٔ محله های لیل آباد وچرنداب یکی بود که ازطرف مجاهدین محمد صادقخان حراست میشد.

درمحل مذکور ازسواره های صمدخان خبری نبود. ازطرف‌دیگر مجاهدین لیل آباد بسرپرستی حاج‌محمد میراب‌ومجاهدین کوچه حاتم بیك‌بسرپرستی نایب حسین یاپوشقانچی وعده ای هم مجاهدین نوبر بسر پرستی میرعلی اکبر پسر میر نصیر در سمت باغ مجتهد در مدخل آبادی لاله منتظر حمله نیروی صمد خان بودند.

۱۲ ذیقعده ۱۳۲۶ چهار بعد از ظهر آوای ضعیف تیراندازی آغاز گردید.



(عکس ٤١) نگهبانان ارك باسرپرست خود خلیل‌خان

ابتدا شلیك یواش یواش شدت پیدا کرد ولی مبدأ صدای تفنك رفته رفته یواش تر میشد ودلیل این بود که جنك از شهر دورتر میشد.

در این میان خبر رسید که سواره های شجاع الدوله حمله آوردند ولی چند نفر کشته داده رو بفرار گذاشته ومجاهدین آنانرا تا آبادی لاله تعقیب میکنند .

پس از وصول این خبر صدای شلیك ازدور شدت کرد و ازمجاهدین دروازه بیست نفر داوطلبانه بآن سمت روان شده وبا کمال تعجب مشاهده کردند که از پشت تپه ها و ازمجاری آب و از گودالها و از زیر تخته سنگها آتش میبارد ، آن وقت فهمیدند که چه دام خطرناکی گسترده شده وبا حیله ای مجاهدین را تاوسط بیابان کشیده ویك مرتبه با محاصره گاز انبری آنان را زیرآتش گرفته اند .

اگرچه این جنك تا چند ساعت از شب گذشته ادامه داشته و با فداکاری فوق العاده مجاهدین سواران صمد خان را از بعضی سنگر ها بیرون کرده و تلفات زیاد بآنها رساندند و بعضی از مجاهدین محاصره شده را نیز نجات داده و زخمی‌ها و کشته ها را بشهر آوردند ولی دست رسی بگمشدگان نداشته و ناچار برگشتند .

فردای آن روز خبرهای جانگدازی رسید ومعلوم گردید که نایب حسین و نایب حسین یاپوشقانچی برادر نایب حسن یاپوشقانچی را که از دوستان بسیارنزدیك بودبادونفردیگردرسرد رودفوراً تیرباران کرده و بحیات آنان خاتمه داده وعده زیادی هم مثل میر علی اکبر پسر میرنصیر وعلی جوان و باقروعظیم خان وعسکرمسکین و حضی (حضرت قلی) و عدۀ دیگر هم در زندان بـا کمال سختی و شکنجه بسر می برند .

پس از یکماه واندی درنتیجه اقدامات انجمن ایالتی و علمای تبریز آنان را با اسرای سواران مبادله کردند، ولی اسرا در وقت آزاد شدن شناخته نمـی شدند . رنگهای پریده وچشمها گود رفته وفقط ازآنها پوست و استخوان باقی مانده و در وضعیت رقت باری بسربرده بودند .

مرحوم نایب حسین یاپوشقانچی را نایب تقی توپچی که دشمنی دیرینه با هم داشتند بکشتن داده بود (نایب تقی عاقبت بخیر نشده وپس‌ازتسلط صمد خان‌بشهر و کشتار هاي بیحد و حصر نایب تقی مردم را بجـان آورده و بالاخره در یك شب

در محلهٔ معروف بدر ویشلر او را مست مشاهده کرده و با سنك و چوب و چماق تکه تکه‌اش کرده و بحیات پر از ننك او خاتمه می‌دهند).

یکی از نتایج شوم این جنك و غافل گیر شدن مجاهدین این بود که سپاه صمد خان جسورشده وچندی بعد درجنك خطیب نیز پیش رفته وخطر عظیمی ایجاد کرده بود و بعد از آن نیز در قره ملك و شامقازان ظاهر شده وحمله های سختی کرده وخسارات جانی و مالی زیادی بآزادیخواهان وارد کرد. باید دانست از این جنك وحیله، مجاهدین لیل آباد درس عبرت گرفته و پس از این همواره در سنگرها استوار تر شده وبیش از اولیها احتیاط را رعایت میکردند.



گفتار نودم

جنك یانق داغی

عین الدوله درباسمنج نشسته و دستورات حمله بشهر را صادر میکرد. هجوم نیروی محاصره کنندگان هر روز شدیدتر میشد ولی هرقدر فشار حمله مستبدین و گرسنگی و بی‌پولی و بیکاری بسکنه شهرتبریز بیشتروارد میشد بهمان نسبت روح مقاومت و ایستادگی وجانفشانی هم رو بافزایش میگذاشت.

شجاع الدوله هم آبادی سردرود را مرکزفرماندهی خود قرار داده وباایجاد اینفرماندهی محلات چرنداب ولیل آباد وخطیب واهراب سخت دچارخطر گردیده بود. محمد صادق خان رهبر مجاهدین چرنداب در سر خیابان لیل آباد و در دامنهٔ کوههائی بنام یانق داغی سنگرهای محکمی ساختمان کرده و دروازهٔ محکمی نیز ایجاد نموده بود وشب وروزازآن پاسداری میکرد. بمجاهدین دستور هشدار داده شد.با دوربین قافله های سواران را تماشا کنند.

گاهگاهی بعضی ازمجاهدین که از نشئهٔجوانی وغرور آزادیخواهی سرمست شد و جنك را یکنوع تفریح برای خودشان قرار داده اند ازسنگرها خارج و تـا بالای تپه ها پیش‌رفته وآمد و رفت‌سواره ها را بین باسمنج و سرد رود باچشم‌تماشا کرده وبلا فاصله درحفره هائیکه از استخراج سنك ایجاد شده است پنهان میشوند والا اسارت آنها بوسیلهٔ سواران کار مشکلی نبود. با این احتیاط بازچندبار اتفاق افتاد که عده‌ای ازمجاهدین درحفره های مذکورمحاصره شده وعده زخمی‌و کشته شدند وبقیه هم ازتاریکی شب استفاده کرده وتوانستند عقب نشینی نمایند. اگرچه این اقدامات بدون موافقت محمد صادق خان انجام میگرفت ولـی روح سر کش و تهور موج خیز او از این اقدامات ناراضی نبود. اومجاهدین جاه طلب‌رابمجاهدین درویش‌مآب وخاموش ترجیح می‌داد.

این احساسات پس از جنك بین محله لیل آباد و آبادی لاله که منتهی بمغلوبیت مجاهدین و اسارت عده از آنان در دست سواران صمدخان گردید بشدت خود رسیدو برای تلافی مغلوبیت لیل آباد نقشه ای تهیه شد که راه آمد ورفت نیروی دولتی را بطور غافلگیر قطع نمایندو بدینوسیله بین دوسپاه جدائی بینداز ند. گویا در ششم ماه صفر ۱۳۲۷ بود که مجاهدین چرنداب قبل ازطلوع آفتاب درحفره هائیکه ناظر راه عبور ومرورسواران بود مستقر شدند. کمین گاهها خیلی نزدیك بود واغلب صحبت سواره هائیکه عبور میکردند بگوش مجاهدین میرسید و در فاصله تیر رس قرار داشتند، اینقدر صبر کردند تانزدیك بیایند ناگاه صدای تفنگها آنان را هشیار کردو دراولین شلیك عده سواران واسبها تیرخورده و بزمین افتادند وعده ای هم زخمدار شده ولی باکمك دیگران توانستند ازمهلکه نجات یابند.

این کمین گاهها بعلت اینکه مرتفع وکاملا ناظر راه عبور ومرور بوداز نقطه



(عکس ٤٢) محمد صادقخان باعده‌ای ازمجاهدین

نظر جنگ برای سواران صمد خان قتلگاه بود .

عده ای از مجاهدین از این فتح مغرور شده و از تپه ها پائین تر رفته و در سنگرهای نامحکمتر جا گرفتند تا چندی این جنگ آرام بوده و آمد و رفت سواران قطع گردید. معلوم بود که قدری طول میکشد تا این خبر بعین الدوله و صمدخان برسد تا آنان دستور حمله متقابله را صادر نمایند. ولی زیاد طول نکشید از ظهر بآنطرف یکمرتبه مشاهده شد که دورا دور سنگرهای مجاهدین محاصره شده و شلیك از طرف دشمن آغاز گردید.

در وحله اول در نتیجه فاصله زیاد، تیراندازیها زیاد مؤثر نبود و اغلب تیرها در اطراف سنگرها بزمین میخورد ولی هرساعت تعداد سواران زیادتر میشد و محاصره مجاهدین تنگتر میگردید . از طرفی قطار فشنك مجاهدین بتدریج خالی میشد و منظره کشته ها و زخمیها که با اشکال بشهر برده میشد بی‌تأثیر در وضع نبود . اما ناچار بودند جنگ را ادامه بدهند زیرا عده دشمن زیاد و زنجیر محاصره کامل شده بود و فقط یك دره بیش نبود که در بین سنگرها و شهر از تیررس دشمنان محفوظ بود، ولی فاصله سنگرهای جنگ بحدی بهم نزدیك شده بود که طرفین صدای همدیگر را بخوبی میشنیدند و کار بجائی رسیده بود که در اطراف حفره‌ها سنگهائیکه چیده شده بود با تیرسواره ها خرد شده وسر وصورت مجاهدین را زخمی میکرد .

مرحوم محمد صادق خان در محور سنگرها جا گرفته گاهی با تفنك پنج تیر نایب محمد اهرابی و گاهی باده تیر خود دشمن را گلوله باران میکرد.

صدای ده تیر او کافی بود که مجاهدین را دلداری داده وجلو هجوم سواران را بگیرد. این جنگ تا ٦ بعد از ظهر ادامه داشت ساعت شش بعد از ظهر مشاهده گردید که یکنفر زخمی را عده زیادی مجاهدین از سنگر بیرون بردند . بزودی خبر رسید که محمد صادقخان زخمی شده است . در این موقع سواران هم که تیر خوردن یکنفر شخص ناشناس را فهمیده بودند از سنگرهای خود خارج و هلهله کنان دست بهجوم شدیدی زدند. اگرچه این تغییر نحوه جنگ برای تمام مجاهدین ایجاد نگرانی کرد ولی دلیرانه پاسداری کرده و تا شب زدو خورد ادامه پیدا کرد و با رسیدن تاریکی شب طرفین دست از جنگ کشیدند.

وقتیکه بشهر برگشتیم خبردادند که محمد صادقخان را بمریضخانه برده اند با کمال فرسودگی بسمت بیمارستان شتافته ودر کنار اوصف کشیده‌شنیدیم که‌محمد صادقخان بجراح ارمنی بزبان ترکی گفت : « دکتر ترا قسم بمذهبت اگر تشخیص می‌دهی که پای من قطع خواهد شد و یا من چلاق مانده نان گدائی خواهم خورد ، مرا تداوی نکن بگذار بمیرم» . این‌حرف اوهمه را متأثر کرد وحتی‌جراح‌هم‌متأثر شد. ولی دلداری داده قول داد که بهبودی پیدا خواهد کرد معهذا تشخیص‌مرده‌میهن پرست صحیح بود وتیر کاسه زانوی اورا متلاشی کرده وتداوی نتیجه ای نداد و این مردآهنین تا آخرعمر باچوب زیربغل راه میرفت وبعد ازاین واقعه تأثرآور هروقت صدای تیر اندازی شدت مییافت رنك او ازشدت تأثر و تهور سیاه شده و می‌دانست اگردشمن‌دست‌یابدزنده‌نخواهند گذاشت، بامرور زمان آن جوان رشید وخوش‌قیافه سلامتی را ازدست داده چهره‌زرد وچشمانی گود رفته وگونه های فرو رفته‌او نشانهٔ مرك او بود.

بزرگترین آرزوی او این بود که قبل‌از تسلط جلاد پیر (شجاع‌الدوله) که‌تشنهٔ خون او بود با اجل خود این دنیای فانی‌را وداع گویدوهمینطورهم شد (ومیگویند صمد خان پافشاری میکرده که مردهٔ اورا ازقبر بیرون آورده آتش بزنند) . چون دراین ایام من در تبریز نبودم نمیتوانم اظهار عقیده بکنم ، همینقدر می‌دانم از افراد عائله استاد احمد بنا که بنام استاد احمد دیو معروف بود (چون بیش از حد قوی و و تنومند بود این عنوان را باو داده بودند) پسران رشید او مثل محمد صادقخان و شاطر محمد حسین در راه مشروطیت شهید شدند وآنطوری که شنیده ام بقیه افراد این عائله پایمال شدند. این بود یکی ازجنگهای (یانق داغی) که درهیچ جا از او ذکری نشده است.

ازبعضی‌اشخاصی که‌دراین‌جنك شرکت داشتند درزیرنام میبریم تاباقیماندگان آنان ازافتخارات آن حصه مند شوند :

۱ـ شهیدمحمدآقا(۱) (پسر عموی‌نگارنده) ۲ـ مشهد عبدالرحمان ۳ـ داداش پسر بدرخان ۴ـ مشهدی عباسعلی پسراله مدد ۵ـ شاطرمحمد حسین ۶ـ بابا ۷ـ محمد

۱ـ عکس این مرحوم درعکس ۲۰ (درسمت‌راست صف سوم ازجلو نفر دوم‌است)

۸-علی که درجنك سمیتقوشهید شده است ۹-میرحسین که درجنك دیگراز بازویش زخم برداشت ۱۰- شاطر خلیل که در سنگر دیگر زخم برداشت ۱۱- محمد حسین ۱۲ - مشهدی رضا که شهید شد ۱۳ - کربلائی علی جوان ۱٤ -- اسماعیل ده ده . ۱۵- اصغر پینه دوز۱٦- حضی گوران ۱۷- محمدعلی حمال که در یك جنك دیگر تیر خورد وقلم پاهایش خرد شد وتا پایان عمر باچوب راه میرفت۱۸- کربلائی رحیم قهوه چی ۱۹- پسر فتح‌اله توپچی ۲۰ شاطر حسین پسرخان باقر وغیره.



فصل سیزدهم

گفتار نود و یکم

جنک اول با سپاه ماکو

سپاه ماکو دوبار در کنار شهر تبریز جای گرفته و پس از حمله های شدید مغلوب شده است. نویسنده در جنک دوم شرکت داشته وزخم برداشته بودم.

نخستین جنک از دهم شعبان ۱۳۲۶ آغاز شده و درچهاردهم ماه مذکور سپاه ماکو مغلوب وفراری شده است.

عزو ویا عزت الله خان خواهر زاده اقبال السلطنه که لباده پوشهای تبریز را جزو مردان جنگی بحساب نیاورده و با حرص و طمع و غارت ثروت بی پایان تبریزیان، شتاب زده بحمله پرداخته بود پس ازاینکه عدهٔ زیادی کشته و زخمی داد بی درنک دست از جنک کشیده وتاماکو بپشت سرش هم نگاه نکرد ولی اقبال السلطنه ازاین شکست سخت بی آبرو شد.

محمدعلیشاه ازمغلوبیت سپاه ماکو بسیار ناراضی شده ودستور اکید داد که پس ازتکمیل وسائل جنک دوباره بجبهه جنک بر گردد وما خود خواهیم دید پس از چند هفته استراحت وجمع آوری افراد وتکمیل وسایل جنک گویا درچهارم رمضان با وسایل کامل تری به آبادی (آنا خاتون) چند فرسخی تبریز رسیده و مشغول تهیه جنک گردیدند.

مغلوبیت اول سپاه ماکو تأثیر نامطلوبی هم دراردوی عین الدوله بخشید.
اگر چه رحیم خان و صمد خان وسایر سران نیروی دولتی از مغلوبیت سپاه ماکو برای خود استفاده تبلیغاتی کرده و حتی پیشرفتهای خیالی خود را بتهران تلگراف

کرده ووعده دادند که بزودی کارتبریز راخاتمه خواهندداد(۱) اما درواقع پیروزی تبریزیان آنان را دچارحیرت کرده واگر هم تا آنروز کار را سهل تصورمیکردند از آنروز ببعد دست بهجومهای جدی و خطرناك زده ومثل اینست که می‌خواستند پیروزیهائی بدست آورده وشهرت سپاه ماکو را از دست آنها بربایند این بود ازهر سمت حمله کرده وچنانکه در نقشهٔ تبریز مشاهده میشود از کلیه سنگرهائیکه طول آن بفرسخها بالغ بود آتش جنك را شعله‌ور کردند.

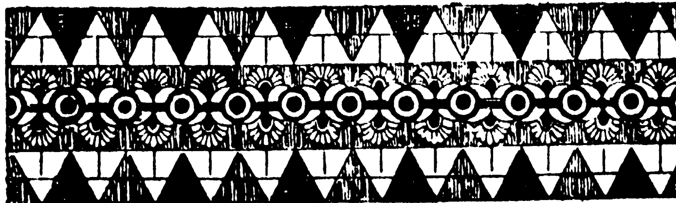
یادداشتهائیکه از نویسندگان مثل ویجویهٔو بعضی‌ازجراید وقت باقیمانده‌است تعداد نفرات دولتی را به سی‌هزار و تعداد مجاهدین را بنصف آنها تخمین زده اند ولی نکتهٔ قابل توجه اینست که افراد نیروی دولتی برای جنك تربیت شده بودنددر حالیکه مجاهدین تا یکسال قبل از آن ازمشاهدهٔ سواره وتفنك زهره چاك‌میشدند

مجاهدین‌محله چرنداب که اکثراً بکمك مجاهدین خیابان وامیرخیزمیرفتند اوضاع جنك را بیش از دیگران‌مشاهده نموده وبیش از دیگران هم کشته وزخمی می‌دادند، زیرا هروقت عرصه درسنگرهای سایرمحلات تنك میشد ازمحمد صادقخان رئیس مجاهدین چرنداب کمك میخواستند و مجاهدین محلی‌هم مجاهدین تازه وارد را بخطرناکترین سنگرها میفرستادند وبهانه میآوردند که ما خسته و کوفته‌شده‌ایم وشما تازه نفس هستید قدری هم شما فشار دشمن را تحمل کنید وراست‌هم میگفتند وگاهی اتفاق میافتاد که مارا فرضاً از سنگر های خیابان هم بسنگرهای امیر خیز میفرستادند چنانکه در روزجنك وپیروزی باسپاه ماکو یك شبانه روزدرسنگرهای خیابان مشغول جنك بوده وازآنجا منتقل بسنگرهای (آجی‌چائی) شدیم. دراین ایام مردم ازمشاهدهٔ کشته وزخمی وحشت نمیکردند وبمرور زمان باین اوضاع‌خو گرفته بودند. انسان تا وقتی میترسد که بآینده وامنیت جانی امیدوار باشدو اگراز همه اینها مأیوس باشد ترسی باقی نمیماند. دلهای مردم همه سنك شده و تاثر بخود راه نمی‌دادند.

۱- جناب جلالتمآب سردار نصرت دام مجده - تلگراف شما را خوانده خدای متعال‌میداند که ازمحاسن خدمات وبروز رشادت وغیرت‌شماچقدر مسرور شدم درحقیقت تمام چاکران‌وخانزادان دولت بایدمراسم جان نثاری‌ومردانگی را ازشما تعلیم بگیرند. انشاءاله بقدری مراحم کامل‌ملوکانه ارواحنا فداه شامل احوال شما خواهد شد که مافوق بر آن متصور نباشد. امضا سپهسالار اعظم (یعنی امیربهادر)

خاطر دارم درمیان مجاهدین من باب شوخی وقتی که همدیگر را می دیدند خندیده وبهم می گفتند بازنده برگشتید ؛ چقدر ترسو هستید که خودرا از محور جنك دور نگهمیدارید .

در روز جنگ اول ماکو با رفقای یازده نفری خود درمحل دیگریعنی در کوچه شربت اوغلی سنگر گرفته و بیست وچهار ساعت بدون خورد وخواب مشغول جنك بودیم وازدوازده نفرسه نفر کشته شدند که یکی از آنها نایب اکبرشربت اوغلی بود که ضمناً راهنمای ما هم بود وچند نفرهم زخم برداشتند از آنجمله میرحسین پسر میرجلال از بازو ومحمد هم از بازو زخم بر داشتند و خود اینجانب هم ازتر کیدن گلولهٔ (دم دم) زخمهای کم اهمیت برداشتم. با این گرفتاری فرصت نبود که ما در جنك اول سپاه ماکو شرکت کنیم.



گفتار نود ودوم

جنگ دوم باسپاه ماکو

چگونه اردوی ماکو به تبریز هجوم کرد وچطورزود مغلوب شد؟

تبریزیان در سیزدهم ماه رمضان ۱۳۲۷ تیره ترین و خطرناکترین روز ها را می گذراندند. شهر تبریز از هرطرف محاصره شده ومجاهدین درسنگرهامشغول دفاع هستند وپیرمردها هم شب وروز درپشت بامها اذان میگویند. اضطراب ووحشت افکارمردم را استیلا کرده وهیچکس وضع ۲۴ ساعت دیگررا پیش بینی نمیتوانند بکند. خطر منحصر بیك طبقه وگروه نیست تجربیات گذشته بمردم یادداده است که اگر مهاجمین دست یابند بهیچ فردی ازافراد ترحم نخواهند کرد. اگرچه رهبران قوم سعی میکنند فدائیان ومجاهدین از حضوردسته‌های مختلف دولتی مستحضرنشده واز تعداد نیروی آنها خبردار نشوند زیرا شنیدن این قبیل اطلاعات ممکنست سخت بروحیات آنها صدمه بزنند، باوجودهمه اینهاتوسط دهاتیها وسایر کسانیکه ازاطراف وارد تبریزمیشوندخبرهای وحشت آوری شنیده میشودنامهای سپهدار، شجاع الدوله شجاع نظام، ضرغام، رشید الملك شنیده شده و چند روزاست که اردوی ماکو هم بصوفیان رسیده است.

از یکهفته باین طرف ازسنگرهای محلات چرنداب ولیل آباد عبور سواره‌ها را هر روز مشاهده میکنیم. در مقابل تیر اندازی مجاهدین آنها بی‌اعتنائی کرده‌و پاسخ نمی‌دهند این عمل دلیل براین است که مشغول نقل وانتقال بوده وبرای هجوم تهیه هائی می‌بینند.

روحیات مردم بخصوص طبقه تجار وکسبه سخت متزلزل است وقتیکه دونفر بهم میرسند چند ثانیه بدون حرف بهمدیگر نگاه میکنند با این نگاهها مثل اینست که درد دل کرده وشدت خطر را بهمدیگر تلقین میکنند.



(عکس ۴۳) کشته شدن سواران ماکو

بطور کلی اوضاع تبریز شبیه افرادی است که در وسط آتش سوزی مانده و بدون داشتن راه فرار وامید بنجات بشعله های آتش تماشا بکنند. آری امروزه از کلیه جهات تبریز را محاصره کرده ومثل گرگان گرسنه وراهزنان خونخوار منتظر فرصت هستند که بجان ومال سکنه تبریز دست یابند. بطوریکه شایع است اردوی ماکوقبلا وسایل حمل ونقل اشیاء غارتی مردم تبریز راهم همراه آورده اند بنابراین اهالی تبریز حق داشتند که از اوضاع سخت نگران باشند ولی در عین حال همان وحشت ونگرانی مردم را بهمدیگر نزدیك کرده بود. وحدت نظریکه درمیان کلیه صنوف وطبقات موجود است کمتر نظیر داشته‌است.

این اوضاع دلخراش بشدت احساسات فداکاری مردم افزوده است مجاهدین وقتیکه از کوچه وبازار عبورمیکنند پیر وجوان، مرد و زن باینها بانظر محبت و ادای کلمات دعا خیره خیره نگاه میکنند. با ایماء واشاره باینها حالی میکنند که حفظ جان و مال‌وناموس اهالی بسته بمیزان فداکاری و رشادت شما است‌همان‌محبت وافکار عمومی یك نیروی خارق العاده ویك قوت قلب غیر قابل تصوری به‌مجاهدین بخشیده است اینها هم بانگاههای متقابله بازبان ایماء بآنها پاسخ‌میدهند که‌ما تاجان دربدن داریم نمی گذاریم قدمهای متجاوز سواران دولتی بحریم شما برسد.

بطورخلاصه‌مردم خورد وخواب ندارند اکثراوقات زن ومرد ازجاهای‌بلند‌با چشمهای‌نگران‌باطراف تبریز نگاه میکنند تاببینندآیا هجوم‌شروع شده است یا نه. بارهاشنیده میشود که مردم‌در خواب دچار کابوس‌شده وبا ناله وفریاد ازخواب‌بیدار میشوند. مجاهدین و کلیه افراد تبریز با عجله وشدت مشغول سنگرساختن هستند.

درچنین روزهائی یکباره هجوم ازمحلات خیابان ومارالان و نوبر وبازار و امیرخیز شروع شد.

روز دیگرجنك درسنگرهای چرنداب ولیل‌آباد هم آغاز گردید، مردم‌ازشدت ترس‌وواهمه حیرت‌زده شده وزنهابچه‌های‌خودرا بغل کرده و نمی‌دانند بکجا پناه‌ببرند ومثل اینست که فضای تبریز مسموم شده واستنشاق وهواخوری مشکل گردیده‌است امروز درمحله چرنداب شور وهیجان بشدت غیر قابل وصف رسیده است. مرحوم میرزا غفار روضه‌خوان ومیرزا علی‌واعظ کفن پوشیده باحمایل شمشیر درمیان‌مردم

حضور یافته و باسخنان خودآتش غیرت ومردانگی ورشادت مجاهدین را شعله‌ورتر و سوزانتر میکردند . باوجود اینکه اول وقت است از هر طرف صدای تیر تفنگ شنیده میشود.

ازطرف مرحوم باقرخان بوسیله تلفن ازمرحوم محمد صادقخان کمك خواسته‌اند امروز سنگرهای چرنداب را نمیشودخالی گذاشت . ولی باید بمحله خیابان‌هم کمك فرستاد. لهذا مجاهدین بمحله خیابان شتافته اند .

تا ظهرآن روز درسنگرهای خیابان‌درمیان آتش توپ وتفنك می‌جنگیدیم. قطارهای فشنك خالی شده بودو پو که ها را با فشنك عوض کردند. یکساعت بعد از ظهر خبر رسید که اردوی ماکو شدیداً هجوم کرده و تا نزدیکی انجمن حقیقت رسیده‌اند وستارخان کمك‌خواسته است باخواهش باقرخان مجاهدین چرنداب بطرف سنگرهای آجی‌چائی که محل حمله اردوی ماکو بود حرکت کردند.

آن روز که گویا دوازدهم ماه رمضان بود مجاهدین روزه بودند. بیخوابی وگرسنگی وجنك فدائیان را سخت میآزرد. ولی روحاً خیلی قوی وشجاع بودند چندین کیلومتر راه را باید گرسنه وخسته و پیاده طی بکنند . بهر ترتیبی بود تقریبا دو بعد ازظهر بمحل جنك رسیدیم. دراینجا سنگر ساخته نشده بود فقط دیوار های باغات را سوراخ کرده وسنگر قرار داده بودند.

مجاهدین میبایست ازوسط باغات که کاملا مسطح ودرتیررس دشمن بودعبور کرده وخودرا بپشت دیوار برسانند وبسا اتفاق میافتاد که ازمجاهدین درحال عبور ازوسط باغ زخمی میشدند. ازرفقای ماهم چند نفر زخم برداشتند. وقتیکه وارد شدیم مشاهده کردیم که نیروی آزادیخواهان روحیات خودرا ازدست داده و چند سنگر عقب نشسته اند و ازطرف اردوی ماکو گلوله مثل تگرك میبارید. هلهله و صدای سواره ها شنیده میشود ما که تازه وارد باغ اول شده بودیم همینقدر شنیدیم که گفتند سردارآمد . از دور پنج نفر سواره مشاهده کردیم که با تاخت می آمدند سوار جلوئی خود ستارخان بود(۱) کسانیکه مرحوم ستارخان را روی اسب دیده

۲- آقای یوسفخان نیکپور که ازمجاهدین دوره انقلاب بوده ودردستگاه ستارخان بودمیگفتند یکی ازآن چهار نفر من بودم

بودند می‌دانند که ستارخان در اسب‌سواری باندازه ای جلد و چابك ومسلط بود که تماشا کننده از دیدن او وحظ میکرد.

امروز تیراز طرف دشمن مثل تگرگی که دچاد طوفان‌شده و بطورمایل بزمین برسد بزمین خورده خاك را بهوا میپراند.

ستارخان برای حفظ جان خود روی اسب خم شده ووضعی بخود گرفته بود که شباهت بقرقی پیدا کرده ومتوجه سمت جلو بود ! حضور ستارخان در میدان جنك نیروی خارق العاده ای بمجاهدین بخشید. از طرف ستارخان دستوری داده نشدزیرا او باچهار نعل خودش را بپشت دیوار رسانید ولی حضور او تولید هیجان کرده و مجاهدین باجوش وخروش یکمرتبه یاعلی گویان بسمت دشمن تاخته و خودشان را به باغ جلوانداختند ودرهمان حال‌دیده شد که عده زیادی ازما کوئیها ازسنگرهای مقدم عقب نشسته و درسنگر دوم جاگرفتند.

مرحوم ستارخان چند دقیقه بیشتر در آنجا توقف نکرد ولی طوری ماهرانه برگشت که مجاهدین بر گشتن او را ندیدند و بامید حضور او بشدت می‌جنگیدند.

جنك با شدت ادامه داشت تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر رسیده بود در این اثنا که درپناه دیوارهای باغات قرار گرفته بودیم ستون مدافعین بشرح زیر بود :

امیرخیزیها بسر پرستی محمد خان در قلب مجاهدین. لیل‌آبادیها بسر پرستی مرحوم حسین خان باغبان درسمت چپ امیرخیزیها. مجاهدینی بنام قفقازیها در سمت چپ لیل‌آبادیها. عده مجاهدینی بسرپرستی مرحوم اسدآقا درسمت چپ قفقازیها. ویجویه‌ها درمنتهای سمت‌چپ‌امیرخیزیها. چرندابیها بسرپرستی مرحوم محمدصادقخان درسمت راست امیرخیزیها. اهرابیها بسرپرستی مشهدی هاشم حراجچی. مجاهدین محله قره‌آغاج بسرپرستی میر علی اکبر. منفردین هم در میان اینها قرار داشتند. فرمانده کل وجود نداشت ولی وحدت نظر کامل در میان مجاهدین فرمانده واقعی محسوب میشد. وضع ماکوئیها که فاصله زیادی با مجاهدین نداشتند باین قرار بود. مرکز نیرو در کاروانسرا بود جلو کاروانسرا بسمت شهر بفاصله نزدیك بصد متر دیوارهای طولانی بود که سنگر قرار داده بودند یکصد مترجلوتر از دیوار های مزبور دکه های کوچکی موجود بود که ماکوئیها آنها را سنگر قرار داده‌بودند

واینها را میشد سنگر پیش قراولان نامید.

وضع مجاهدین تعریفی نداشت اگر شکست می‌خوردند عقب نشینی برای آنان بقیمت جان آنهاتمام میشد زیرا میبایست‌ازوسط باغات‌عقب بنشینند دراینصورت تلف شدن آنان امرحتمی بود بنابراین ناچار بودند درآنجا بمانند. ازطرف دیگر ماکوئیها از حیث وسایل جنگ و تعداد نفرات بر مجاهدین برتری داشتند همه اینها اسب داشتند در صورت مغلوبیت می‌توانستند جان خودشان را نجات بدهند ولی مجاهدین باستثنای عده قلیلی اسب نداشتند. با وجود اینکه در جنگهای آن ایام کمتر اتفاق میافتاد که سر دسته ها باهمدیگر شوری بکنند و یا نقشه ای برای کار خودشان ترسیم بکنند دراین جنگ برخلاف آن عمل شدمعلوم نشد اینکار ازطرف چه کسی بود ولی مشاهده کردیم رؤساء وسرپرستان مدتی مشغول شور شدند وپس از مدتی بافراد توگوشی خبر دادند که وقتیکه اشاره شد همه متفقا دو دفعه یا علی بکشند و دردفعه سوم همه از دیوارها بپرند بالا وخود را به دکه ها برسانند ابلاغ این دستور نزدیك‌بغروب بود.

صدای یاعلی‌بلند شد واین‌صدا انعکاس عجیبی پیدا کرده در درجه اول‌شور وهیجان را درمجاهدین تقویت کرد و دردرجه دوم روحیات مهاجمین‌را متزلزل کرد صدای یاعلی سوم بلند شد یکعده از دیوارها بالاپریده وهجوم راآغاز کردند.محل مجاهدین چرنداب که در پهلوی امیرخیزیها و در محور عمل جنگی واقع شده بود (با درنظر گرفتن دیوارهای باغات دریك خط مستقیمی واقع شده بود) بنابراین‌یك فاصله کوتاه و بعبارت هندسی خط اقصری را بما کوئیها پیدا کرده بود با این وصف زودتر به دشمن میرسیدند.

از چرندابیها در وحله اول ۵ نفر پریدند خوشبختانه بین باغات وسنگرهای ماکوئیها جوی آبی موجود بود که ما ازآن خبری نداشتیم و همان جوی‌آب جان فدائیان را حفظ کرد. با وجود این شاطرخلیل ومحمد خلیل نامی از رفقای ما تیر خوردند ولی دراین هجوم عده زیادی شرکت نکردند وچون زمین صاف وبلامانع بود من همه طول خط را می دیدم و اگر روحیات ماکوئیها متزلزل نشده بود و هجوم متقابل میکردند کشته شدن مجاهدین قطعی بود. ولی گویا این فریاد های

یاعلی کار خودش را کرده و روحیات ماکوئیها متزلزل شده بود چون خود آنها یك فریادهای جنگی داشته و بارها از آن استفاده کرده بودند و می‌دانستند که آغاز فریاد دستور هجوم است سواره‌ها تاب مقاومت نیاورده دکه ها را رها کرده و پا بـفرار گذاشتند عده زیادی کشته داده بقیه‌خودشان را بسنگرعقب رساندند این فراردشمن بقیه مجاهدین را که هنوز ازسنگر قبلی تکان نخورده بودند بهجوم تشویق کرده‌و بالاخره آنها هم از دیوارها بیرون پریده همان جوی را سنگر قرار دادند. اگر چه آن وقتها خطر این حمله را نفهمیده بودم زیرا جوان بی‌تجربه و بی‌مطالعه ای بیش نبودم‌ولی بعداً فهمیدم که‌این‌قبیل هجومها‌خطرنا کترین هجومها بوده‌است زیرادر آن جوی ماندن‌وجنك کردن‌خطرناك‌بود دراینصورت یك هجوم متقابل دشمن کافی‌بود که‌همه مجاهدین‌یا کشته شوند ویا گرفتارشوندولی دراین اثناتعقل ازدست مجاهدین در رفته بود وپس ازچند دقیقه مجدداً صدای یاعلی بلند شده یکعده تهور کرده از جوی بلندشده وخودشان را بپشت دیوار سنگر دوم‌ما کوئیها رسانیدندعده‌ای‌دراین هجوم شهید وزخمی‌شدندولی‌وقتیکه‌پشت‌دیوارسنگرما کوئیها قرار گرفتیم‌بسهولت صحبت ما کوئیها را شنیدیم وتشخیص دادیم که بکلی‌خودشان راگم کرده ومشغول فرار هستند وطولی نکشید پشت دیوار خالی شد وهمه اینها بطرف کاروانسرا فرار کردندوچه مژده بزرگی بود وقتیکه مشاهده شد از آن طرف کاروانسرا سواران اسبها را شلاق کش کرده و بسمت صوفیان‌درحرکتند ، دیگر نتوانستیم خودداری بکنیم خودمان راآنطرف‌دیوارانداخته وشاهد اوضاع پریشان اردوی‌ما کوشدیم.

دراینجا مجبورم‌ذکر بکنم که مرحوم محمدآقا عموزاده من‌ومرحوم‌مشهدی علی جوان و یکنفر اصغر نام کـه کار سابق او پینه دوزی بود یك دقیقه مرا تنهـا نمی‌گذاشتند چنانکه در بالا ذکر کردم کسانیکه در محور واقع شده بودند زود تر بسنگرهای دشمن رسیدند و کسانیکه درطول خط دیوار ها واقع شده بودند و از حیث مسافت دورتر بودند دیرتر رسیدند و احتیاج بتوصیف نیست که مجاهدینی که زودتر بمحل می‌رسیدند کشته وزخمی می‌دادند وعده دیگری که علاقه بیشتری‌بجان خود داشتند دیرتر ازهمه رسیدند.

دورنمای مغلوبیت دلخراشترین خاطرات محسوب میشود ولو اینکه مغلوبیت

دشمن باشد ؛ مجاهدین عاطفه هموطنی‌را زیر پا می گذاشتند با هرتیر یکنفرما کوئی را برمین می انداختند زیرا فاصله بیش از بیست متر نبود. ولی بعضی‌ها اینکار را نکردند وجوانمردانه فرصت دارند که سواره ها فرار کنند. دراین حیص و بیص من تفنك رابدم در کاروانسرا گذاشته‌و بما کوئیها اخطار کردم که تسلیم شده وتفنك‌هارا بیرون بیاندازند تا در امان باشند ، بیش ازصد تفنك تسلیم کردند وخود آنـان هم باسارت در آمدند .

درهمین دقیقه مرحوم حسین خان باغبان از پشت سر مرا نوازش کرده گفت خودتان را بپائید. مرحوم اسدآقا ومشهد هاشم هم رسیدند مشهد محمد صادق خان ازما جدا شده از آنطرف کاروانسرا مشغول جنك بود در این شدت جنك و کشتار اسبی را مشاهده کردم که از کاروانسرا بیرون دوید. در نتیجه صدای توپ وتفنك وحشی شده وچشمانش ازحدقه خارج شده بود. بزحمت اسب را سوارشدم پایم در رکاب جا داده وهرچه بخودم فشارآوردم که بتوانم بالای اسب بپرم نیرویم‌مساعدت نکرده مثل اینست که پاهایم مال من نبود و بدستور اراده ام اطاعت نمیکرد معلوم شد که گرسنگی‌و کوفتگی کار خودش‌را کرده ورمقی دربدن من باقی‌نمانده بود.

مرحوم محمدآقاو دیگران بمن کمك کرده و من توانستم سوار اسب بشوم بتاخت عقب دشمن میرفتم ؛ همینقدر خاطردارم تا کنارجوئی رسیدم اسب من‌باندازهٔ وحشی شده بود که ازجوی آب رم خورده ونمیخواست وارد آب شود ؛ من فشـار آوردم وپرش اسب را بخاطر میآوردم ودیگر چیزی درخاطر نداشتم .

وقتی بهوش‌آمده وچشمم را باز کردم دیدم هوا تاریك است ، تعجب کردم خواستم تکان بخوردم‌دیدم پای چپ من‌هیچ تکان نمیخورد اطرافم را نگاه کرده‌پنج نفر را در اطراف خود مشاهده کرده و شنیدم مرحوم محمد آقا میگوید بخودتان جسارت بدهید حالا وقت این بیهوشی نیست ومی گویند دشمن بر گشته ودچارخطر هستیم. من باتعجب‌سئوال کردم که اینجا کجاست ومادراینجا چه کاره هستیم. آنوقت بمن گفتند که اسب ترازمین زد وازحال‌رفتید وما درآنجا این درشگه راپیدا کردیم که اسبهایش کشته شده بود و شما را توی درشگه گذاشته کشان کشان تا این جا آورده ایم.

در نیمه تاریکی دیدم گیوه پای چپ من خون آلود است وهرچه خواستم بلند بشوم مقدور نشد. بالاخره این فدائیان صدیق درشگه بی اسب را تا نزدیکی آبادی رسانیده و در آنجا بازحمات زیاد یك درشگه دیگر پیدا کرده ومرا سوار کرده مطابق خواهش من مرا بحمامی که درمحله گورانها بود بردند. دراین وقت تقریباً نصف شب شده بود و کسی درحمام نبود.

رفقا رفتند سکودار را آوردند سکودار حمام را باز کرد وقتیکه من لباس کندم وخون پایم را تمیز کردند مشاهده کردم که استخوان ساق پاومخصوصاقسمت قوزك ومچ پایم بکلی سیاه شده است ودر بازو وسروجاهای دیگرهم کوفتگی زیاد بود ومن حدس زدم که اسب مرا زمین زده پایم روی سنك افتاده وخرد شده است.

عقب طبیب فرستاده و پایم را بستند با همان حال مرا منزل آوردند قبل از اینکه دست مرحوم محمد آقا بچکش در برسد مرحوم وبیچاره مادرم دررا باز کرد تنها این شب نبود که مرحوم درپشت در بود بلکه در کلیه شبها که من منزل نبودم این بیچاره درحیاط قدم میزد وچنانکه بارها بمن میگفت هرصدای تیری اورامتوحش کرده وخیال میکرد که تیر بمن اصابت کرده است مثل همیشه برای اینکه اومتوحش نشود خندیدم ووقتیکه دید مرا گرفته‌اند، وپایم زمین نمی آید شیون کرد من فهمیدم فورا گفتم پایم لغزیده مثل اینست که دررفته است تداوی پایم دوهفته طول کشید، مشهد محمد صادق خان که شاهد این اوضاع بوده است ازمن تقدیر وتمجید کرد و پیشنهاد تشویق کرده بود بعدها یکقطعه مدال ستارخان ویکقطعه هم مدال باقرخان بمن دادند و همان اسبیکه مرا زمین زده بود و بعداً مجاهدین اهراب گرفته بودند چون عده‌ای شهادت داده بودند که همان اسب زیر پای من بوده وبالاخره مرابزمین انداخته بود لهذا مشهد محمد صادق خان اسب مذکور را از آنها پس گرفت.

این بود هجوم ومغلوبیت اردوی ماکو، لازمست توضیح بدهم که در چنین جنك خطرناکی که بدون وجود فرماندهی و رعایت اصول جنگی در طرفین انجام گرفته است و بدون تردید هر گروهی از مجاهدین بدون رعایت دیسیپلین جنگی مطابق میل خود جنك کرده است بهمان ترتیب مشاهدات آنها هم متفاوت بوده ووضعیت



(عکس ٤٤) عبدالله یکی از سردستگان مجاهدین قفقازی با تفاق تقی اف

جنك انتخاب کرده بود مشاهدات بخصوصی داشته است بنابراین اینجانب مشاهدات خودرا چنانکه دور بین عکـاسی هرچه در مقابل داشته باشد عکس آنرا می گیرد هرچه دیده وخاطرم مانده است بدون کم وزیاد وبطور خلاصه نوشته وبه نسل امروز تقدیم میکنم.

چنانکه در بالا شرح دادم عده‌ای ازما کوئیها فرصت فرار نداشته در کاروانسرا مانده تسلیم شدند(۱) واسلحه آنها هم گرفته شد واینها عده کمی نبوده شاید یکصد نفر بیشتر بودندوراجع بتعداد کشته وزخمی هم نمیشودبطورقطع اظهار عقیده کرد درخاطر دارم در باغات وزمینهای وسیع هرجا که نگاه میکردم کشته وزخمی بودو سازمان صحیحی هم نبود که توسط مأمورین مخصوص تعداد اینها را دقیقاً معین بکنند درحق تعیین میزان تفنك وسایر غنائم جنگی هم همان اشکالات موجود بود و اکثر تفنگهای کشته شده گان دولتیان را مجاهدین تصرف میکردند.



۱ـ لازم دانستم یك مطلب راتوضیح دهم تاخوانندگان گرامی افراد اردوی ماکوراجبون وترسو وبی‌عرضه تصور نکنند. چند نفری که مقدمتاً تسلیم‌شده ونگا ـ نده عجله عجله ازآنان سؤالاتی میکردم لکهٔ خونی در پیراهن سفیدش مشاهده و چگونگی آنرا پرسیدم باکمال خونسردی گفت تیر خورده‌ام . اول باور نکردم ووقتیکه پشت اونگاه‌کردم دیدم گلوله پنج‌تیر اززیرقلب اووارد و از پشت اوخارج شده است ولی‌زخمی‌خودش راکم نکرده وباکمال رشادت بپرسشها پاسخ میداد.

فصل چهاردهم

گفتار نود و سوم

ورود سربازان روسیه بتبریز

پس از مغلوب و منکوب شدن لشکر رحیمخان در باغ شمال و فرار کلیه سران انجمن اسلامیه و فرماندهان حکومت خودکامه تمام محلات شهر تبریز بدست آزادیخواهان افتاده و جشنها بر پا نموده و شادمانیها کردند و آن ایام پر افتخارترین و خوشترین روز های مجاهدین بوده و باقی‌ماندگان شهدا در سر قبور عزیزان خود اشك شادی ریخته و بامغلوبیت نیروی استبداد خون بهای آنان را تلافی شده انگاشته و بادلگرمی تمام مشغول اصلاحات شهر شده و در ایجاد ادارات دادگستری و شهربانی و شهرداری وغیره از هیچگونه کوشش و فداکاری فرو گذار نکردند.

ولی این روزهای پرسرور و شادی زیاددوام نکرد و مردم با ورود سالداتهای روسیه با هیکل استبداد مهیب تری روبرو شدند. در روزیکه سالداتها وارد تبریز شدند مردم بازار را بسته و عزای عمومی گرفته و در خانه ها نزد افراد عائله خود مانده آنان را دلداری می‌دادند و در خیابانها و کوچه ها فقط عدهٔ قلیلی که از روی ناچاری قدم از خانه خود بیرون گذاشته بودند مشاهده میشدند و قسمت اعظم آنان هم از ارامنه و طرفدار اصول خودکامه بودند.

صدای هلهله و سرود خوانی سالداتها زهره زنها و بچه های سکنه تبریز را آب میکرد.

منظره ورود سربازان روسیه بتبریز دردناکترین و غم انگیز ترین یاد ها را برای باقی ماندگان شهدای راه آزادی باقی گذاشت. آن بخت برگشتگان تادیروز امیدوار بودند که در نتیجه فتح مجاهدین آزادیخواهان از بچه های آنان نگهداری

خواهند کرد. ولی امروز می‌دیدند که شهر بدست سربازان بیگانه افتاده ومیترسیدند حالا بجرم باقیماندگان مجاهدین دردست آنان اسیر شوند. بسا اتفاق افتاد که در خیابانها مجاهدین پر دل که سالها جهت بدست آوردن اصول آزادی و مشروطه جنگیده بودند با سالداتهای بیگانه مصادف و در نتیجه کشمکش بدن آنان باسر نیزه های بیگانه سوراخ شد.

درد ناکترین بد بختی یك ملت این است که در میهن خود اسیر سر بازان بیگانه بشود.



گفتار نود و چهارم

سران آزادیخواهان در شهبندرخانه عثمانی

با ورود سربازان روسیه آزادیخواهان دچار اشکالات فراوانی شده وسربازان بیگانه برای بدست آوردن بهانه مجاهدین را آزار می‌دادند.

نگارنده باوجود اینکه لباس افسری داشته وچند نفر پاسبان پشت سرم بودند باز سربازان بیگانه دردهنه بازارچه مستشار الدوله ما را محاصره کرده و در میان دوصف سالدات بباشگاه افسران روسیه بـرده وپس ازمذاکرات تلفنی با مرحوم اجلال الملك که نایب الایاله ورئیس نظمیه بودند اسلحه را ازما گرفته وخودمان را آزاد کردند ودلیلشان این بود که اگر من افسر پلیس بودم درشهبندر خانه چکار داشتم. (من هرروز طبق دستور رئیس نظمیه بشهبندر خانه رفته بابست نشینان مذاکره میکردم.)

این ماجرا در اینجا خاتمه پیدا نکرده و بعدها میرزا آقا بالاخان مکتب دار وپس ازمدتی نایب یوسف حکم آبادی را گرفته وماهها درزندان نگهداشته وبالاخره باسایر شهدا درسردار بدرجه شهادت رساندند.

در این ایام که کلیه سران آزادیخواهان در شهبندر خانه پناهنده شده بودند گاهگاهی ستارخان بانجمن حقیقت آمد و رفت میکردند.

ازطرف دیگر سربازان روس مأموریت داشتند سردار ملی را دستگیر نمایند تصادف آنان با ستارخان بسیار تماشائی بود.

بارها تماشای این منظره جالب دقت نصیب من شده ومی‌دیدم ستارخان که با یکعده سواره چهار نعله در خیابانها عبور میکرد وقتیکه سر بازان بیگـانه جمله (ستارخان گلدی) را ازدهن مردم شنیده ومتوجه صدای سم اسب ستارخان میشدند وحشت زده صفوف سربازی را بهم زده و در کوچه ها وپس کوچه ها و گاهی در

خانه های مردم پنهان شده و پس از عبور ستارخان با حال پریشان و رنگهای پریده حاضر بصف شده و تفنگ بدست عقب ستار خان می‌دویدند: تا در نظر مردم حفظ ظاهر را کرده باشند ولی اکثر اوقات برای گرفتن آتش چشم اشخاص متفرقه را آزار می دادند.

این اوضاع ناگوار درنتیجه تلگراف متعدد و اقدامات سیاسی تبریزوتهران وتعهد کنسولگری روسیه که ارتش روسیه باسران آزادیخواهان ومجـاهدین کاری نداشته باشند برچیده شد ولی خطر مرتفع نشده آتش زیرخاکستر باقی‌ماند.



گفتار نود و پنجم

جنگهای شامقازان

لباس مجاهدین عوض میشود ولی هدف آنان یکی است آنان میخواهند بجای اشخاص قانون حکومت بکند و بس(۱)

سالها بالباس مجاهدی در سنگرها بودیم، پس از بیرون کردن نیروی استبداد از تبریز لباس افسری شهربانی پوشیدیم و حالا هم لباس کادر ملی در تن داریم، زیرا لباس جنگ و نبرد درراه مشروطیت بتن مجاهد حقیقی زیبنده تر از لباس برزرق و برق است.

در این ایام نیروی استبداد در دوقطب شهر تبریز تمرکز یافته اند یکی در اطراف محله خیابان و دیگری در اطراف امیرخیز است و ما گاهی در ساریداغ و گاهی در شامقازان می جنگیم.

رئیس کل مدافعین سنگرهای شامقازان ابراهیم آقای معروف از اهالی قارص است. این مرد خوش قیافه و با تدبیر سمت پدری دارد و هر دسته ای هم رئیس علیحده دارد.

گارد ملی سنگرهای معین مستمری در شامقازان داشت که سرپرستی آنان بانوبت با اینجانب و آقای قنادی زاده پسر حاجی علی قناد بود. شجاع الدوله بشدت مشغول هجوم است و ضرب شصت خودرا درلیل آباد و چرنداب نشان داده و حالا در مقابل سنگرهای شامقازان و آبادی آنا خاتون وقرا ملك مشغول تاخت و تاز است.

سنگرهای ساریداغ و شامقازان باسایر سنگرها فرق بسیاری دارد. این دو سنگر ازشهر فاصله زیادی دارد و اگر مدافعین مغلوب شوند راه فرار ونجات برای آنان محال است وقطع راه ارتباط برای دشمن بسیار سهل و آسان است، گویا ازاین جهت زبده ترین مجاهدین را باین دوسنگر اعزام میکردند.

۱- این آرزوی ملت هنوز هم عملی نشده است

*



(عکس ٤٥) کریم طاهرزاده بامجاهدین (شرح اسامی درصفحه ۳۰۳)

در جنگ های سنگرهای شامقازان علاوه بر اینکه باسکرویل تلف شد عده زیادی ازقبیل اکبر ازمارالان ومحمد آقا عموزاده نگارنده وحسین خان خیابانی و شاطر رضا چرندابی ومحمد رضای لیل آبادی وغیره شربت شهادت نوشیدند با وجود این علاوه براینکه این صحنه‌های خون آلود ازمقاومت مجاهدین نمیکاست برعکس برتهور ورشادت آنان می‌افزود وحمله بآبادی قراملك وآناخاتون شاهد گویای این گفتار میباشد.

درهمان جنك قراملك بود که شاطر محمد حسین برادرمحمدصادقخان چرندابی کشته شد، این مرد اگرچه رشادت برادر بزرگش محمد صادقخان را نداشت ولی چون خیلی خوش قیافه وبلند بالا وتناور بود حضور او درمیان مجاهدین امیدپرور بود، چون تفصیل جنك قراملك‌را مرحوم کسروی بطور تفصیل نوشته است لهذا از تکرار آن خودداری میکنیم.

شرح عکس مجاهدین صفحه ۳۰۲

صف اول ازچپ براست:

قنادی زاده - میرعلی اکبر-کریم طاهرزاده - علی اکبر- مشهدی جمال - کاظم آقا - میرحسین پسر میر جلال.

صف دوم ایستاده ازچپ براست:

محمدپسرشیرین- حسین آقا - فراموش شده - حسین سراج- فراموش شده - تقی ازمقصودیه-حسینعلی نام دونفر آخری فراموش شده

صف آخری:

محمدآقا- عموزادهٔ مشهدی عباسعلی قصاب - حسن پسر باقرخان - تقی پسر معروف بوللی آقاعلی- فراموش شده - محمد پینه دوز- داداش پسر بدرخان - اصغر پینه دوز (که فوق‌العاده جسوروکاری بود) حسینقلی اسکوئی- نام بقیه فراموش شده

گفتار نود و ششم

ازسنگرهای شامقازان - بسنگرهای ساریداغ

تصادف با امان‌الله میرزا جهانبانی والی آذربایجان

چند روز بود مرکز ثقل جنگ در محله شامقازان بوده و ما را با رفقا بآنجا فرستاده بودند .

بعنوان استراحت و تعویض پوکه ها به فشنگ مرخصی ۲۴ ساعته بما داده بودند، برای استفاده ازمرخصی باهمان نظم و ترتیب سپاهیگری وارد شهرشده‌اول خواستیم بمرکز فرماندهی گارد ملی که در عالی قاپو بود مراجعت کرده پوکه‌ها را تبدیل بفشنگ کنیم در این اثنا درشکهٔ ایستاد و امان الله میرزا که شنل آبی بـاسر دوشی و علائم درجات افسری برتن‌داشت ازدرشکه بیرون جسته و گفت‌سر پرست این افراد پیش‌بیاید، جلورفته سلام نظامی دادم گفت صدای این توپ وتفنگ به‌گوشتان‌میرسد یا نه؟آیا توجه دارید که ازسمت محله خیابان وساریداغ دشمن‌رو بشهرآورده و شهر را دچارخطر کرده است ؟آیا صحیح است که در همچو ساعتی یکعده مسلح بنام گارد ملی در وسط شهر راه میروند ؟گفتم همه اینها صحیح ولی اینها هم دروسط شهر راه نمیروند الان ازسنگرهای شامقازان بشهرآمده و دراین صدد هستند که پوکه‌های خود را عوض کرده و پس از ۲۴ ساعت استراحت دوباره بسنگرهای خود برگردند وشما اگرتوجه باین رنگهای پریده وچهره‌های پژمرده و گردآلود داشته باشید ملاحظه میفرمائید که اینها از میدان جنگ برگشته و چه خطرهای‌مرگ‌آوری را در پشت سرخود گذاشته‌اند!! گفت من‌منکر خدمات گارد ملی نبوده و نیستم روی همان اصل خـواهش میکنم پس از تعویض پوکه فشنگ بدون استراحت فوراً خودتانرا بفرماندهی سنگرهای ساریداغ معرفی و در جنگ شرکت نمائید .



(عکس ٤٦) سنگر داریداغ

من دفعه اول نبود که با امان‌الله میرزا صحبت میکردم بارها با او مذاکره کرده واز اخلاق و طرز تفکر واز احساسات شدید وطن پرستی او اطلاع داشتم. مرحوم جهانبانی یك افسر کامل‌العیار صفی بود نه دفتری در حالتیکه در آن ایام برای کارهای سیاسی، بردباری وشکیبائی در تعیین مقدرات کشور کمال ضرورت‌را داشته است. مرحوم عقیده داشت کـه کشور ایران هروقت دچار خطر شده‌است در اثر لیاقت افراد ایرانی نجات یافته‌است ولی درمقابل خطرات بزرك فداکاری بزرگتری را لازم میدانست ومثل این‌است که ازعاقبت وخیم اوضاع آذربایجان‌هم خبرداشت و بی‌اندازه نگران بود و چنانچه درعاقبت کار هم درخانه استونس بااسلحه کمری خود بحیات خود خاتمه داد !!(۱)

مذاکرات خود بامرحوم امان‌الله میرزا را بامقام سرپرستی کاردملی درمیان گذاشته و پس‌از تعویض پوکه ها بسمت محله خیابان وساریداغ راه افتادیم. دربین راه بعضی از رفقا من‌باب شوخی میگفتند که ماه صفر نحس‌است و امروز که سلخ ماه صفر ۱۳۲۷ است اگر جان بسلامت ببریم ازخطر رسته‌ایم.

گویا ساعت ده صبح بود کـه بمرکز شورای جنك سنگر های ساریداغ رسیدیم. منظره هولناکی بود، صدا و آوای تفنك گوشها را آزار میداد مجاهدین در پناه جاهائیکه تیر اصابت نمیکرد ایستاده دسته دسته با هـم گفتگو میکردند وازسختی جنك با اطلاع بوده ومی گفتند دشمنان مادر پشت سنگر ودر بالای کوه میباشند درحالتیکه ما در دامنهٔ کوه وبدون سنگر هستیم.

مرا باطاق سر دسته‌ها دلالت کردند تصورمیکنم این اشخاص درآنجابودند: یوزباشی تقی، نایب محمدخیابانی، نایب خلیل باغمیشه ای، محمد عمو اوغلی

۱- بموجب اطلاع مرحوم جهانبانی قبل ازخودکشی سه نامه نوشته اند یکی ازآنها برای دولت ایران، دومی بعنوان صمد خان شجاع الدوله و نامه سومی برای اولاد خود بوده است. نگارنده مضمون نامه خانواده را ازآقای سپهبد جهانبانی پرسیده‌ام گویا مضمون نامه این بوده‌است که این اقدام‌اضطراری راحمل براحساسات تندننمائید باید بدانند که یکفرمانده ملی‌از روی‌ناچاری مجبور بشود بخانه خارجی پناه ببرد دیگر ادامه زندگی برای اوحرامست وضمناً اظهار تأسف‌کرده بودکه آنها را بی‌سرپرست گذاشته است ولی اولادخو:را مطمئن کرده بودکه خدای بزرك‌سرپرست آنها خواهد بود وآنان وقتیکه بزرك شدنددرانجام وظایف ملی کوتاهی نکنند. ازمضمون نامه های دیگر اطلاعی پیدا نکردیم.

اسدآقا فشنگچی، غلام خان اهرابی، حاجی‌خان پسر علی‌مسیو، حاجی محمد میراب لیل‌آبادی.

اینها شفاهاً نقشه حمله راطرح وجای هردسته را معین کردند وقرار گذاشتند هروقت صدای یاعلی بلند شد حمله را آغاز بکنند دراین اثنا گلوله توپی از بالای اطاق گذشته ودر ۲۰ متری بالاخانه‌ای را ویران کرد، من تقاضا کردم که‌سنگرهای گارد ملی همه دریك جا باشد. یوزباشی تقی مخالفت کرد ولی نایب محمدآقاوغلامخان وحاجی محمد میراب وغیره این فکر را پسندیده وموافقت نمودند وپس ازتعیین‌محل برای سروصورت دادن وضع افراد گارد ملی‌ازقهوه خانه خارج شده ومنتظردستور حرکت شدیم. تمام افکار مجاهدین دراطراف این خطر متمرکز بود که آشیانه عقاب یعنی بلند ترین سنگرها دردست سواره هاست وآنان کوچکترین حرکات مجاهدین رامشاهده کرده وبآسانی هدف تیر قرار خواهند داد.

کشته شدن نایب فتح‌الله پهلوان معروف

وضعیت طبیعی ساریداغ شایان توجه است یکسمت آن جلگه مصفائی است که تا چشم کار میکند کشیده‌شده وبشهر میرسد ودرمقابل کوه مذکور کوهی بنام هاچاداغ (کوهی است دوشاخه) سر کشیده و بتمام اطراف و جوانب خود مشرف میباشد. درسمت دیگر آن دربند طولانی وجود دارد که راه تبریز را باآبادی بارنج (محل سردسته های سپاه عین‌الدوله) متصل میکند و در یك طرف دره مذکور قله کوهی است که چند روز قبل مجاهدین با یك حمله رشیدانه نایب فتح الله آسیابان پهلوان معروف ورئیس‌سواره‌ها را کشته وسنگرهای آنراازدست نیروی‌عین‌الدوله درآورده وهنوز هم‌دردست مجاهدین است واز چندروز باینطرف اردوی‌عین‌الدوله میکوشد که با گرفتن تپه های ساریداغ بتواند قله مذکور را مجدداً از مجاهدین پس بگیرد.

اتصال راه آبادی بارنج وهاچاداغ به‌باسمنج‌استحکامات سواره هارامحکمتر کرده است گویا نزدیك بظهر بود که دستور حرکت بمجاهدین داده شد وهردسته ازعوامل استتار ازقبیل تپه ها ومجاری آب و شیار هائی که درمعرض تیر سواره ها نبود استفاده کرده، بپیش‌رفتند. سواره ها که دربالای کوه مترصد فرصت بودندو

بادوربین از این جنبش و حرکت خبردار شدند، حمله کلی را آغاز نموده و مجاهدین راگلوله باران کردند. مجاهدین با نعره های یاعلی یا پیغمبر جلو میرفتند و اعتنائی بزخمیها و کشته ها نداشتند.

فتح قلهٔ ساریداغ

باید توجه داشت که مجاهدین مجبور بودند بروی سینه خوابیده و مثل خزندگان ببالای کوه بروند برای اینکه میزان بلندی سنگرهای سواره ها را آشکار سازیم یادآور میشوم که محمد نامی (یکی ازافراد گارد ملی) دراین اثنا از پشت گردنش تیرخورده و تیر بطور افقی ازسرتاسر پشت عبور کرده وازلگن خاصره خارج شد. (چون زخم زیاد عمیق نبود این جوان نمرد و درمان شد.)

مجاهدین هر پناهگاهی که بدست میآوردند قدری توقف نموده و مجدداً غرش کنان رو بسمت آشیانه عقاب حمله میکردند هر فردیکه در سینه مالها تیر میخورد معلق زنان تاپای کوه میغلطید با اینحال مشاهدهٔ این مناظر ازشدت حمله نمی کاست دراین جنگ مجاهدین کشته وزخمی فراوان دادند ولی باتهور و با رشادت فوق‌العاده بارسیدن بقله کوه و گرفتن سنگرهای دشمن زهرچشمی ازمستبدین گرفتند. حمله‌های رشیدانه ونعره های دل شکاف آنان دشمن را ازپا درآورده و پس ازسه روز جنگ و گریز دشمنان تاب مقاومت نیاورده وپا بفرار گذاشتند.

در این رزم بطور تخمین بیش از ده هزار نفر وارد جنگ بودند وشب وروز برسر یکدیگر گلوله میبارانیدند. تعداد کشته وزخمی هرچه گفته شود تقریبی است چون مجال شمارش نبود. ازحیث غنائم چادر قلندری واثاثیه وفشنگ وتفنگ وتوپ مقدار زیادی بدست مجاهدین افتاد ولی تعداد اسراء زیاد نبود علتش این بود که مجاهدین پیاده بوده ودشمنان آنها سواره، وسواره‌ها اکثر کشته وزخمیهای خودرا هم میبردند(۱)

۱- تفصیل این جنگ را مورخین آنطوری که باید ننوشته اند ومرحوم کسروی هم باتصدیق شدت واهمیت جنگ نتوانسته‌اند شرحی بدهند. مرحوم ویجویه ای هم درسلخ ذیحجه ۱۳۲۶ بسلسله مقاله خود خاتمه داده وبتاریخ وقوع این جنگ که در ۲۹ صفر ۱۳۲۷ واقع شده است نرسیده است درکتاب آبی هم با اشاره برگزار شده است

گفتار نود ونهم

آشیانه عقاب و یا قله ساریداغ

حمله متقابله دشمن

طولی نکشید سر دسته های سپاه استبداد در هاچاداغ و آبادی بارنج از مغلوبیت سپاه خود آگاه وفوراً دستوردادند که نیروی تازه نفس بکمك آنها حرکت نماید . قاصد هائی را که سواره بهر طرف اعزام میداشتند مجاهدین با دور بین میدیدند ولی این اقدام و آوردن کمك محتاج صرف وقت بود تا بتوانند در مقابل مجاهدین موضع بگیرند و این بهترین فرصتی بود که مجاهدین با فراغت خاطر سنگرهای خودرا مرمت وزخمیهای خودرا نیز بشهر روانه کنند ونیز تفنك هائیکه داغ شده سرد ومجدداً آماده کارزار بشوند. مدت زیادی طول نکشید که از طرف باسمنج گرد فضارا تیره وتار نموده‌ونیروی تازه‌نفس سپاه عین‌الدوله بحمله‌شدیدتری آغاز نمود از کلیه بلندیها وازپشت تخته سنگها وازشکافهای‌زمین‌واز کنار رودخانه شلیك تفنك آغاز گردیدو بلافاصله صدای توپ هم ارکستر جنك را تکمیل کردهر لحظه هزاران تیر خالی شده وآوای آن در دره‌ها و کوهها منعکس شده اوضاع جهنمی را ایجاد کرده بود.

عرصه بمجاهدین‌باندازهٔ تنك شد که بکلی‌ازنجات مأیوس شدند ومجاهدینی که درپناه حفره‌ها و گودال‌ها جاگرفته و مشغول تیرا ندازی بودند می دانستند که دشمن خون آشام آنها قصد ریختن خون آنان را دارند و کوچکترین غفلت‌یاسستی وسیله نابودی آنهاست.

سخن کوتاه ، دراثر آوای‌تفنك وصدای ترکیدن گلوله های توپ ودودباروت سرها گیج و جلو چشمها تیره و تار شده و دلها می‌طپید. در اثر کثرت تیر اندازی لوله های تفنك مجدداً داغ شده گاه گاهی میترکید وصاحبان آن دیوانه وار تفنك

ترکیده را بزمین میکوبند و از عصبانیت کف بدهن میآوردند و دست بشلمول میبرند . انفجار گلوله های توپ و تفنك هردم نزدیکتر وصدای آنها درمغز انسان منعکس میشد وایجاد سرگیجه میکرد.

هلهلههای سواره هاوصیحهاسبان تیرخورده بگوش‌میرسیدضجه های‌دلخراش زخمیها و وزوزتیرهای تفنك زهرههرمرد دلیر راآب میکرد. تنفس درنتیجه کثرت گرد وغبار ودود مشکل شده بود، کسی پیش پای خودرا نمی‌دید برادر از حیات‌و ممات برادر خود خبر نداشت ، هر کس آرزو میکرد که زمین بشکافد و او را پناه بدهدومیکوشید که دشمن‌رابه‌بیند ولی دیده نشود. بکشدولی کشته نشود، یکنوع مرض جنون‌فضا راگرفته‌بود وهزاران نفرهمکیش وهمزبان وهم تاریخ وهم کشور دیوانه وار همدیگر را میکشتند. سواران بسردسته های مشروطه خواهان یك‌بیك وبنام فحش میدادند و مجاهدین بسران سپاه بدو ناسرا تحویل میدادند. اسبان تیر خورده پاهای خودرا بزمین کوبیده وباصیحه های دلخراش صاحبان خودرا به‌زمین انداخته وپس ازچند ثانیه بزمین میغلطیدند.

جنك بشدت ادامه داشت ، رنگها پریده وچشمها ازحدقه خارج شده وجنگجویان بشکل حیوان درنده ای درآمده بودند فقط طبیعت بکمك متخاصمین رسیده وهوا راکم‌کم تاریك‌میکرد. گلوله بتدریج کمتر ومعلوم میشد که جنك تن بتن آغازشده ومجاهدین‌باسوارهها سینه بسینه میجنگند. صدای بگیر بگیروبزن وبزن ازهرطرف شنیده میشد.درتاریکی‌شب هرسیاهی ایکه مشاهده می گردد بدون ترحم هدف‌تیر قرار می گرفت. هر کس میدانست اگر درابراز رشادت وتهور کوچکترین غفلتی بورزد همان شکاف وگودالیکه پناهگاه اوست ممکنست قبر او شود.

عوامل‌جنك‌ایجاب کرده بود که مهربان ترین‌وشفیق‌ترین دوستان ضجه وناله رفیق خودرا درسنگر پهلو بشنود، اما ترتیب اثر ندهدوبفریاد او نرسد که‌می گوید هم مسلکان من تیرخوردم بمن کمك بکنید ، رفقا من سوختم ، زخم مرا به بندید.

ولی این التماسهای دلخراش درقلوب سنك شده مجاهدین مشغول جنك اثـر نمیکردزیرا گر ازسنگر خود دراین شب تیره تکان میخورد کشته میشد. این‌طرز جنك واین جوش وخروش خون ساعتها طول کشید تا اینکه طبیعت برحم آمد و

ازاین منظره دلگداز متنفر شد وشب بالهای سیاه خودرا بروی زمین گسترانیدولی وحشت وترس وخطر صد چندان شد تاهوا روشن بود تشخیص دوست ودشمن‌عمل سهلی بود ولی الان صدای تفنك ویا ضجه زخمیها معلوم نیست ازطرف دوست‌است یا دشمن .



(عکس۴۷)مرحوم‌میرهاشم خیابانی

اگر بنویسم بارها ستارگانی را در روی زمین مشاهده کرده‌ام مبالغه‌نکرده‌ام زیرا شبهای تاریك درخشیدن آتش تفنگها بی‌شباهت بستارگان نمی‌باشد. پس از ساعتها صدای تیرتفنك‌ساکت شد ولی‌مجاهدین درسنگرهای‌خود باقی‌مانده‌وتمام‌شب درمیان بیم‌وامید بسر برده و نتایج فداکاری‌خودرا پس‌ازطلوع آفتاب درك کردند.

نتایج فتح آشیانهٔ عقاب

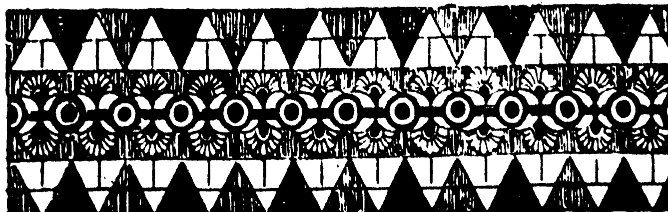
در تمام جنگها فتح و یا شکست یك نتیجه سوق الجیشی و یك نتیجه سیاسی دارد در اینجا فرصت تجزیه و تحلیل و بحث طولانی این دوموضوع را نداریم و شرح اهمیت بحث مذکور هم مستغنی از اقامهٔ دلیل است. در اینجا فقط موضوع را از حیث نتیجه بطور خلاصه متذکر میشویم.

درجنك ساریداغ عده زیادی ازمجاهدین کشته و یا زخمی شدند ولی بسپاهیان عین الدوله نشان دادند که تنها در داخل شهر رشید و جنك آور نیستند بلکه در قله کوهها هم چالاك و صف شکن هستند.

بعد از این جنك چند جنك دیگر هم درساریداغ روی داد ولی بشدت این جنك نبود زیرا سپاه عین الدوله دیگر امید فتح نداشت.

ازطرف دیگر خود مجاهدین هم دیدند که دردشت و بیابان هم میتوانند بجنگند اگر تاامروز سپاهیان آنان را روباه پشت دیوار می نامیدند از این ببعد مجاهدین، سپاهیان را روباه نام گذاشتند.

و نیز میللر کنسول روس که عین الدوله را تشویق میکرد که مجاهدین را ببیابانها کشیده نابود نمایند فهمید که حسابش درست نیست واین افرادیکه از کسبه وصنعتگر و کارگرو برزگر تشکیل شده ودرروزهای اول از ترکیدن ترقه میترسیدند امروز جلوی سی هزار سواره های ورزیده را می گیرند. نقشه خودرا تغییر داد و بعید نیست که درهمان ایام بپطرسبورك اطلاع داد که چاره ای جزوارد کردن سپاه مجدد واستیلای شهر تبریز نیست.



گفتار نود و هشتم

شاهزاده امان‌الله میرزا جهانبانی (ضیاءالدوله) حاکم تبریز

شاهزاده جهانبانی در تبریز جانشین والی بود و عنوان سرپرستی نیروی جنگی هم داشت . چون مرد غیرتمندی بود از روز نخست باآزادیخواهان گرم گرفت و با همگی پاکدلانه رفتار کرد . آزادیخواهان نیزاورا دوست داشتند واز خوددانستند و چون روز بیست و نهم آذر روسیان بکار برخاستند و بدانسان چیرگی نمودند شاهزاده همچون یکی ازمردم تبریز پاپیش گذاشت وخودرا کنار نگرفت . نخست باروسیان از در گفتگو درآمده کارگزار را نزد کنسول روس فرستاد ونامه نوشت وچون دید روسیان اندیشه دیگری‌را دنبال‌میکنند جلو مجاهدین‌را باز گذاشت که بجنك برخیزند وچون امیر حشمت نوشته میخواست از دادن آن نیز باز نایستاد .

اینها همه از راه میهن‌پرستی بود . اگر آن‌روزها بجای این نیك مرد ، یك والی جبان بودی ویا او رو بسوی روسیان داشتی جلو مجاهدین را گرفتی ودستور جنك‌ندادی و نتیجه‌آن‌شدی که روسیان بی‌آنکه جنگی کنند شهررابدست گرفتندی و آزادیخواهان همگی بی آنکه دلیری از خود نموده جانفشانی نشان داده باشند بچنك ایشان افتادندی که این خود ننك بزرگی بودی .

سپس نیز چون روسیان باآنکه پیشدستی‌را ایشان کرده بودند در تهران از در نیرنك درآمده چنین وا مینمودند که پیش دستی را مجاهدین کرده‌اند و ایشانند که‌دست از جنك‌برنمیدارند واز تهران بی‌آنکه چگونگی‌را بفهمند پیاپی‌تلگراف میفرستادند که مجاهدین جنك نکنند، اگرشاهزاده امان‌الله میرزا آن دستور ها را بکار بستی همه کوشش های مجاهدین را هدر گردانیدی وهمهٔ‌آنان را دست بسته بدست روسیان سپردی .

این غیرتمندیها و پاکدرونیها بر او بس گران‌آمد و جانش در این راه رفت.

لیکن یك نام نیك جاویدانی در تاریخ ایران از خود باز گذاشت .

چهار روز که جنك پیش میرفت شاهزاده در خانه خویش یا در عالی‌قاپو نشسته کارها را می پائید و چنانکه گفتیم بهمراهی ثقة‌الاسلام و دیگران و بمیانجیگری کنسول های انگلیس و فرانسه با روسیان بآشتی میکوشید از آن سو نیز روزانه چگونگی را بتهران آگاهی میفرستاد و پرده از روی نیرنك روسیان برمیداشت در یك تلگرافی چنین می گوید .

(.... تعجب در اینجاست که عرایض صدیقانه این بنده‌را باور نمی فرمائید از طرف اهالی اقدامات نشده . امروز با شدت شلیك کردند و هجوم آورده زن و بچه را از خانه کشیدند .... از وحشیگری ذره‌ای فروگذار نیستند آخر اهالی بیچاره که جنك کن نیستند حفظ ناموس خود میکنند والله بالله زن و طفل در کوچه‌ها کشتند کار ها میکنند که از تقریر و تحریر عاجزم و خود نمی گذارند تردد شود ولا محاله مذاکره بعمل آید... متصل هجوم وشلیك میکنند اینکه متصل سفارش میفرمائید ازطرف اقدامی نشود ابداً اقدام نیست روسها هرگز گوش نمیدهند ....)

این تلگرافهای شاهزاده برروسیان پس سخت میافتاد و پرده ازروی نیرنك‌های ایشان برمیداشت . وچون در یکی از آنها میگوید ، « عجالتاً آنچه راپورت رسید پانصد نفر بچه ومرد از اهالی بیچاره کشتند » ودولت این تلگرافهارا عنوان نموده بیدادهای روسیان را بنماینده سیاسی خود در لندن آگاهی میداد و او در آنجا با دولت انگلیس به بحث بر میخاست این داستان کشتار پانصدتن بچه ومرد انگلیسیان را تکان داد ودر آن باره پرسشی از نماینده سیاسی خودشان در تهران کردند و او پرسشی از کنسول تبریز کرد کنسول تبریز پاسخی داد که‌ما آنرادر کتاب آبی‌میبابیم . بدینسان :

«اینکه گفته اند روسیان کشتارمیکنند راست نیست وآنچه رخ داده جز آن میباشد . سپاهیان روس ۱۲ تا ۱۵ تن زن و بچه ایرانی را در ساعت ۱۲ بلشکرگاه خودآورده با ایشان بمهربانی رفتار کردند و موقعی که یك‌سر کرده روسی بآرامش وسنگینی ایشان‌را راه میاورد شورشیان بروشلیك کردند وویرا در همانجا کشتند چنین پیداست که دیگر خاندانهای ایرانی نیزاز روسیان خواستار چنان نگهداری

شده اند .این گفته شاهزاده امان‌اله میرزا « پانصد نفر بچه ومرد از اهالی بیچاره کشتند » شاید چندان راست نبوده زیرا اگر چه روسیان در روز اول و دوم جنگ در خانه‌های مارالان هر که را یافتند از بزرگ و کوچك بخون کشیدند و چه بسا کسانی را دوتن دوتن بهم بسته درتنور انداختند با این همه چون ما اطلاع درستی از آن داستانهای دل گداز نداریم نمیتوانیم بگوئیم کشتن پانصد نفر بچه و مرد در یکجا راست بوده . هرچه هست کشتن روسیان بی گناهان‌را درخور پنهان کردن نبوده‌ومادر شگفتیم که‌چگونه کنسول انگلیس بدانسان پرده‌پوشی کرده وچگونه روا دانسته که آن هواداری‌را نماید . داستان ۱۲ تا ۱۵ تن زن و بچه و بردن ایشان به لشکرگاه‌روسیان که‌در تلگراف میاورد همان داستان دل گداز خاندان‌ختائیست که مانگاشته‌ایم سالداتهاناگهان بخانه ایشان ریختند ودر یکدم نه تن‌را از بزرگ و کوچك واز زن و مرد بخاك وخون غلطانیدند وبازماندگان‌را اززخمی‌وتندرست بباغ شمال بردند و خانه هارا سراسر تاراج کرده وآتش زدند . چنین ستمگری و نامردی را مهربانی می‌نامد وآرامش وسنگینی میخوانند » .

این نمونه ایستکه در سیاست پروای هیچ چیز نیست . اگر دنبال کنیم هر جمله تلگراف در خور ایراد است .

مستر شیپلی‌نامی که این زمان کنسول انگلیس درتبریز بوده هواداری‌سختی از سیاست روسیان مینمود . آنهمه کسانی‌را که روسیان دار کشیدند ویا صمد خان کشت کتاب‌آبی را که ببینید بجز از داستان ثقة‌الاسلام و همراهان هفتگانه او از دیگران هیچ یادی نیست وچنین پیدا است که مسترشیپلی اطلاعی ندارد (۱) .

از روزهای نخست چون تلگرافهای امان اله میرزا بتهران میرسید و دولت آنها را بسفیر خود در لندن اطلاع میداد سفیر ایران گذشته از بحث با وزارت خارجه انگلیس آگهی‌هائی بروزنامه‌های لندن‌نیزداد وچون توده‌انگلیس چیرگی

---

(۱) یکسال و نیم بیشتر پس‌از این پیش‌آمدها چون کتاب براون بنام« فرمانروائی هراس در تبریز»چاپ شده ودرآن پیکره‌های کشته‌شدگان ودار رفتگان نشان داده شده دولت انگلیس در باره‌آنها پرسشی از مسیو شیپلی کرده واو که این زمان در اسلامبول بوده بار دیگر بیکرشته سخنان بی‌سر وانجام دیگری پرداخته است . از اینجا پیداست که پیش‌از چاپ‌شدن کتاب براون و پراکنده گردیدن آن پیکره‌ها دولت‌انگلیس از داستان آنها نیك آگاه نبوده است

روسیان را بایران نمیخواستند و با سیاست دولت خود در باره آزاد گذاردن روسیان همداستان نبودند و مردان آن ارجداری همچون مستر لنچ و لرد لامینگتون و پرفسور براون و دیگران همیشه بر سیاست دولت خود خرده می گرفتند از اینرو آگاهیهائی که روزنامه های لندن از پیش آمد تبریز و رشت نوشتند تکانی در میان انگلیسیان پدید آورد و پرفسور براون و دیگران گفتارهائی نوشتند. روسیان چون میخواستند سیاهکاریهایشان در پرده ماند ناگزیر شده بپاسخ برخاستند و در آنجا نیز چنین گفتند که پیشدستی از مجاهدان بوده و سپاهیان روسی جز از روی ناچاری و از بهر نگهداری جان خودشان دست باز نکرده‌اند و دروغهای بسیاری از دژرفتاریهای مجاهدان با سالداتهائیکه دستگیر میکرده اند و یا میکشته‌اند ساخته و پراکنده کردند. (۱)

سفیر ایران عنوان میکرد که اینکه روسیان در تبریز و رشت دریکروز بکار بر خاسته‌اند دلیل است که ایشان پیشدستی بجنگ کرده‌اند و از دیر زمان کاررا آماده ساخته بوده‌اند تادست آویز درست کرده به گیلان و آذربایجان چیره گردند.

روزنامه نوی‌ورمیا این‌دلیل‌را برگردانیده چنین مینوشت: اینکه مجاهدان‌در تبریز ورشت در یکروز بکار برخاسته اند دلیل است که نقشه کاررا از دیر باز کشیده و مجاهدان دوشهراز اندیشه همدیگر آگاه بوده‌اند.

این دلیل آوریها درمیان میبود که ناگهان خبرنگار رویتراز تبریز (که‌دانسته نیست که بود) آگهی فرستاد که داستان کشتار زن و بچه دروغ است و رویتراین‌را بهمه جا اطلاع داد و روزنامه‌های لندن نیز آنرا چاپ کردند. دنبال آن (گویاروز هفتم دیماه) تلگراف کنسول‌تبریز که بلندن رسیده بود (همان‌تلگرافی که ماآنرا آوردیم) بروزنامه‌هاداده شد و همگی آنرا بچاپ رسانیدند. پیداست که هردو اینها بزیان ایران بود وزبان سفیر ایران و هواداران انگلیسی‌اورا کوتاه گردانید و چون

۱ــ ازاینگونه‌که مجاهدان چون سالداتها رادستگیر می‌کردند آنها را شکنجه می‌دادندودر همان هنگام موسیقی‌شان بنوازش درمیآمد و بدینسان آنها‌را میکشتند. نیز دستگیران را اندام میبریدند و پس ازکشتن‌آنها را تکه تکه‌میکردند. میگفتند پیکرهائی ازتنهای تکه تکه‌واندامهای بریده کشتگان‌سالدات وقزاق دردست‌است. این شگفت ترکه شپلی درنگارشی‌که‌گفته‌ازاسلامبول فرستاده می‌گوید. آن‌پیکره ها را دیده است وما نمیدانیم چرا اینها را چاپ نکرده اندتادیگران نیز به‌بینند؟

از چگونگی آگاهی درستی نمیداشتند نتوانستند دروغ بودن آنهارا باز نمایند.

اینها کار هائی بود که در آشکار رخ میداد. در نهان نیز روسیان با زبان نمایندگان خود و بوزیران ودیگر کارکنان سیاسی انگلیس سخنانی‌می‌سرودند. سفیر ایران درتلگراف خود بوزارت‌خارجه چنین می گوید:

«روسها معلوم میشود خیلی حرفها بانگلیسها زده اند و درباب اینکه فدائیها اسباب خطرهستند واهل تبریز ازورود قشون روس خوشوقت شدند».

ولی می‌بایدما اینرا بهتر وروشنتر نمائیم: باید دانست دولتهای اروپاهیچگاه بجنبش‌غیرتمندانه ای‌درشرق‌روی‌خوش‌نشان‌نمی‌دهند. ازقرنها که‌اینان برآسیاچیره گردیده اند و گنجینه های خدا دادی این سر زمین را تاراج میکنند چنین تبلیغ میکنند که مردم آسیا شایستگی ندارند که سری بلند کنند و نظری بجهان نمایند و در پی آزادی و گردن‌فرازی باشند یا بقول خودشان بسیاست در آیند. همیشه میخواهند شرقیان بمبارزه های دینی پردازند و رشته فلسفه و شعر وصوفیگری را رها نکنند وسرپائین انداخته سر گرم این نادانیها باشند.

اینست همیشه با یکدست این نادانیها را در شرق هر چه فزونتر و بیشتر می گردانند و بایکدست برسرغیرتمندان میکوبند.

درآغاز جنبش مشروطه در ایران دولت انگلیس با آن یاری نمود و این از بهرآن بود که با روسیان سخت همچشمی داشتند وچون‌آنان هوادارمحمد علیمیرزا بودند اینان هم هوای مشروطه را داشتند لیکن دراین میان پیمان ۱۹۰۷ میان آندو دولت بسته گردیدوهمچشمی بسیار کم شد وازاین سوی جنبش‌آزادیخواهی‌درایران حال دیگری پیدا کرد.

ایستادگی یازده ماهه تبریز وجنبش گیلان واسپهان ووجود مردانی همچون ستارخان ویفرمخان وحیدر عمو اوغلی وآن غیرتمندیها و جانفشانیها که‌ازمجاهدین پدیدآمد چیزهائی بود که دودولت گمان نکرده بودند. اگر چه اینان کارکنانی در میان درباریان کهن (که این زمان بمیان مشروطه خواهان درآمده بودند) فراوان می داشتند و نیز کسانی را ازپیشروان‌آزادی بسوی خود کشیده بودند. ولی اینان نمی‌توانستند که جلوآن‌جوش وخروش‌مردانه راکه درمیان‌توده غیرتمند انبوه‌پدید

آمده بود بگیرند.

آن مردانگی و دلیری و پاکدلی که ازمجاهدان پدیدار بود اگر جلو گیری نشدی بجاهای بسیار بزرگی رسیدی. شاید پیش آمدهای شورش فرانسه بار دیگر در تاریخ دیده شدی. سپس نیز چون دسته دموکرات پدید آمد بیشتر آنان نیز مردان غیرتمندی می بودند لیکن کارکنان دولت پیشوایان آنان را زیر دست خودمیداشتند و اینست از آنان چندان بیمی نمیکردند، لیکن ازمجاهدین میبایست جلوگیری کنند ودر این باره هردو دولت همدست میبودند.

چنانکه کسانی بخواهند اندیشه کارکنان سیاسی این دودولت رادر بارهٔ ایران و جنبش ایرانیان رابشناسند به گفتگوی بس درازی که پیش درآمد مستر شوستر در پترسبورك میانه وزیرخارجه روس و نماینده انگلیس می گذشت وما اندکی از آن را در بخش سوم آوردیم(۱)توجه ودقت کنند.

پس پیداست که کارکنان سیاسی انگلیس بمجاهدین همان نظر راداشته اند که کارکنان سیاسی روس واینکه سفیر ایران درتلگراف خود می گوید:

«روسها معلوم میشود خیلی حرفها بانگلیسها زده اند در باب اینکه فدائیها اسباب خطرهستند...» گفته خامی است مگرانگلیسها خودشان اطلاعی از ایران و حال مجاهدین نمی داشتند؟ بیگمان می داشتند وبا روسیان هم اندیشه می بودند.

آنچه باید گفت اینست که درانگلیس این هنگام دو اندیشه در کارسیاست شرقی درمیان میبود: یکی اینکه با روسیان همدستی نمایند وجلو ایشان را درشمال ایران بازگذارند واین سیاستی بود که دولت دنبال میکرد واین از بهر آن بود که روز بروز آلمانیان بر نیرو می افزودندوهرزمان بیم درگیر شدن جنك بزرگی در اروپابیشتر میشد و انگلیسیان چون درآن جنك نیاز بیاری روس مـی داشتند در تحبیب آنها میکوشیدند وروشنتر بگویم بهره مندیهای خودرا درشرق فدای سیاست غربی خود می ساختند.

اندیشه دیگر اینکه باروسیان همچنان دشمنی نمایندو با ایرانیان در برابر آنان یاری کرده از نزدیك شدن آنان بهندوستان جلو گیری کنند.

۱- بخش سوم تاریخ مشروطیت کسروی صفحه های ۲۹۱ و ۲۹۲ دیده شود

پروفسور براون ومستر لنج و دیگران هوا داران این اندیشه میبودند. تودهٔ انگلیس نیز با اینان همراهی مینمود وبایرانیان همدردی نشان می‌داد و آن آواز ها از توده برمی‌خاست . روسیان نیزاگر ناگزیر می‌شدند که دلیلهائی آورند وپرده برروی سیاهکاریهای خود بکشند جز دربرابر توده انگلیس نمی بود. اینرا برای روشنی داستان نوشتیم واکنون برسر تاریخ میرویم.

اینها در دهه نخست دیماه پیش‌میرفت که هنوز داستان دار زدن ثقة الاسلام و دیگران رخ نداده و آگهی از آنها بلندن نرسیده بود و چون بدانسان هوا داران ایران کوتاه شد هواداران روسی بزبان درازی برخاستند وبرخی از روزنامه های انگلیسی که یکی از آنهاتایمس بود گفتارها درنکوهش‌ایرانیان نوشتند وروسیانرا براست گوئی ستودند.

سفیرایران (آقای میرزا مهدیخان) بدولت پیشنهاد کرد که کمیسیونی‌ازایرانی و اروپائی برپا کرده برای جستجو ازچگونگی وپیش‌آمد وادارد تا راست ودروغ روشن گردد. ولی دولت ایران در این هنگام توانائی اینکار را نداشت و مادر جای خود خواهیم نگاشت که چه گرفتاریها داشت. در اینجا سخن از شاهزاده امان اله میرزا می‌رانیم.

ازاین پیکارها ودلیل‌آوریها که درمیان میرفت روسیان‌دانستند که آگهی‌ها را بدولت ایران وآگهی کشتار پانصد تن بچه ومرد هم ازاوست و از اینرو سخت دشمن او گردیدند

شاهزاده چون روز پنجم دیماه بکنسولخانه انگلیس پناهنده شد کنسول‌اورا نیك پذیرفت وتا دو سه هفته سخنی درمیان نبود ولی چون انگلیسیان می خواستند اورا آسوده بخانه خود (درتهران) رسانند ومی‌خواستند او از راه قفقاز روانه‌شود این بود میانه لندن وپترسبورك تلگرافهائی مبادله شد . انگلیسان خواستار شدند که روسها در راه با اوخوشرفتاری نمایند و اورا بی گزند بتهران رسانند. روسیان چون کینه اورا در دل‌می‌داشتند خرسندی ندادند وآشکارا پاسخ‌دادند که‌نخواهند توانست‌اورا بی کیفر گذارند لیکن کشتن‌اورا نخواسته‌و پیشنهاد کردند که‌ضیاءالدوله چون بتهران رسد او را ازپایگاهی که در سپاه داشته پائین‌آورند و دیگر کاری از

دولت باو ندهند و ماهانه‌ای نپردازند و چنین می گفتند که او از کسانی‌است که آتش جنگ را در تبریز دامن زده. پس از این پاسخ از روسیان سر ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس براین شد که ضیاء الدوله همچنان در پناهندگی بماند و بیرون نیاید. لیکن وزیرمختار ایشان در تهران پیشنهاد کرد که دولت انگلیس باآن اندازه کیفری که روسیان می‌خواستند همداستان شود و شاهزاده را ببیرون آمدن از پناهندگی وادارند و چون ادوارد گری آنرا پذیرفت وزیر مختار روز دوم فوریه ۱۹۱۲ (سیزدهم بهمن) باتلگراف چگونگی‌را بکنسول تبریز دستورفرستاد لیکن همان روز روسیان بسخن دیگری برخاستند و آن اینکه امان الله میرزا نباید در تهران زیست کند و باید بجای بس‌دوری رانده شود. ازاین‌سخن انگلیسیان دوباره رمیدند ودستور به تبریز فرستادند که شاهزاده همچنان در بست نشینی بماند و پیشنهاد بیرون رفتن باو کرده نشود.

این گفتگوهائی بود که میان دودولت میرفت. اماخود شاهزاده امان‌الله‌میرزا ازروزیکه به کنسولگری پناهنده‌شده بود روبسوی تهران برگردانیده رهائی‌خود را از آنجا خواست و بارها تلگراف فرستاد لیکن ما میدانیم دولت در آن هنگام توانائی رهانیدن اورا نمیداشت واین بود هربار بنوید چندروزدیگر بسنده میکرد. دراین میان چنانکه گفتیم داستان گفتگوهای سفیرایران وهواداران ایرانی‌درلندن پیش میرفت و آن نگارش‌ها در روزنامه ها رخ میداد وچون مخبر رویترو کنسول تبریزداستان کشتارزن وبچه را که شاهزاده آگهی داده بود دروغ نشان دادند و زبان هواداران ایران کوتاه شد خود دولت ایران نیز بگمان افتاد تلگرافی بشاهزاده فرستاد که‌می گویند داستان کشتار گزافه آمیز بوده ودستورداد که‌جستجوی دیگری کرده و گزارش جنگ و کشتاررا بهتر وراستر آگهی دهد. شاهزاده پاسخ فرستاد که من آنچه شنیده بودم آگهی دادم واکنون‌هم چون نمیتوانم از کنسولخانه‌بیرون روم کاری ازمن دراین باره برنمیآید. او پیشنهاد تشکیل کمیسیونی را کرد.

گویا در روزهای آخر دیماه بود که روسیان خودشان یکسره باشاهزاده به گفتگو پرداختند ووزیر مختار روس (گویا بمیانجیگری کنسول انگلیس) ازاو بازخواست کرد که چرا آگهی داده سالداتها مردم بیگناه را کشتار کردند باآنکه

چنین کاری رخ نداده بود ؛ شاهزاده پاسخی نیز باو داد. لیکن روسیان دست برنداشتند ودوباره بازخواست کردند که آیا شاهزاده دستور جنك به مجاهدان داده و آیا نوشته بدست ایشان سپرده یانه ؟..

این پرسش بود که میدان زندگی‌را برمرد غیرتمند تنك ساخت واورا بخود-کشی واداشت. گویا می‌پنداشته که آن نوشته بدست روسیان افتاده ومیترسیده که آنرا دستاویز گیرند که هم آذربایجان را برای همیشگی دردست دارند وهم اورا زنده نگذارند.

در کتاب آبی درباره نگهداری اودر کنسولخانه و یابیرون فرستادنش بیشتر از آنچه آوردیم نیست. لیکن چنین پیداست که انگلیسیان به بیرون رفتن‌او خرسندی داده بودند وازاینراه بوده که شاهزاده برجان خویش نیز ایمنی نمیداشته است. اما چگونگی خودکشی: شاهزاده چون به کنسولگری رفت دو طپانچه جیبی کوچك همراه داشته. کنسول آنهارا گرفته بافشنگهایش باطاق خودبرده وپاره ازفشنگهای آنها درجامه‌دان شاهزاده بازمانده که کنسول آنهارا ندیده واین‌هنگام که شاهزاده آهنك خودکشی کرده نامه‌ای بکنسول نوشته بدینسان که چون حاج شجاع‌الدوله بامن مهربانی نموده وچندبار برای پرسیدن حالم فرستاده دراین هنگام که میخواهم به تهران بروم بهتراست نامه‌ای بنام سپاسگزاری بایشان بنویسم ومیخواهم‌آن دو طپانچه راهم بایشان ارمغان سازم شما آنها را بدهید بیاورند نزدمن. کنسول چون گمان دیگری نمیبرده این سخن را باور کرده و بااینهمه طپانچه را داده وفشنگها را نگهداشته.

شبانه شاهزاده تادیری ازشب بیدار میبوده ونامه مینوشته وچون آنها را به پایان رسانیده فشنگی ازجامه دان بیرون آورده و بیکی ازطپانچه ها انداخته ودر حالیکه روبسوی قبله دراز کشیده بود طپانچه را به پهلوی خود گذارده و تهی کرده وبدرود زندگی گفته است.

•

کنسول گزارش را بتهران چنین آگاهی داده :

((چون امروز ضیاء الدوله بساعت هرروزه بیرون نیامد من باطاق او رفتم استونس‌ویکی ازنوکرها نیزهمراه بودند. اورا دیدم مرده وبروی سینه خود بزمین

افتاده ویکسوی دلش را گلوله زخمی ساخته رختهاهمه در برش ودکمه‌های پیراهن ونیم تنه‌اش بازمیبود. افزار اطاق همه بجای خود بود. ازهر راهی پیدا بود که او خودکشی کرده .

من پی دکتر فرستاده ام و نماینده کارگزار راهم باینجا خوانده ام کـه در رسیدگی او نیز باشد. شاهزاده چند کاغذ نوشته آنکه بنام من است به هنگام گفتگو باز کرده خواهم خواند)) .

آن فرستاده صمدخان چنین می گوید : هنگام نیمروز برسر سفره صمدخان بودیم که آگهی‌دادند از کنسولگری تلفن کرده میگویند ضیاء الدوله خودرا کشته است. می گوید : صمدخان در اینجا نیزمرا برگزید و بنام نمایندگی ازسوی خـود فرستاد و چند کسی نیزهمراه گردانید. ما چون رفتیم نماینده کارگزاری و کسان دیگری نیز آمده بودند. چون دراطاق را باز کـردند دیدیم شاهزاده برروی زمین خوابیده وبر روی میز چهار کاغذ دیدیم. یکی از آنها را بنام سرپرست پسرش در پترسبورك نوشته که به تلگراف فـرستاده شود . چون پسرش در پترسبورك درس میخواند به سرپرست اونوشته بود : من ناگزیرشدم خودرا بکشم وچون این‌را در روزنامه‌ها خـواهند نوشت شما پسرم را پیش ازآن ازچگونگی آگاه گردانیده دلداری دهید.

دیگری بنام پدرش جهانسوز میرزا بود که در تهران میزیست . باونیزداستان را آگاهی داده وبدرود گفته بود . سومی‌را بنام همسرش نوشته وچون پاکترالاك کرده آنرا نتوانستیم خواند . چهارمی بنام حاج صمدخان بود باونیز سپاس گذارده وخواهش کرده‌بود کشته اورا خوار ندارند وباحترام بخاك سپارند .

میگوید : چون خواستند اورا ازروی زمین‌بلند کنند ترسیدند دوباره خون از زخمش بیرون‌آید . این‌بود پنبه برروی‌آن گذارده استوار بستند وسپس‌ازروی زمین بلند کردند . گذشته‌ازما کارکنان کارگذاری بودند . کنسول نیز چهارسپاهی هندی همراه ساخت که دوتن با بیرقها در دست جلو افتادند و دو تن‌دیگر از دنبال میآمدند . بدینسان جنازه‌را باشکوه بلند ساختیم و بآهنك بارگاه سید حمزه روانه گردیدیم وآنرا بآنجا رسانیدیم که‌شسته وکفن کرده بخاك سپردند .

این بود داستان دلسوز خودکشی ضیاء الدوله . این مردان که بدینسان درمی گذشتند اگر در آشکار سوگواری برای ایشان بر پا نمیشد لیکن در نهان در هزارها خانه‌ها سوگواری برایشان میکردند . این مرد چون درگذشت هزاران کسانی براو گریستند وشاید دلهای بدخواهان ودشمنان نیز براو سوخت .

من آنروز را از خانه بیرون نیامده بودم و از پیش آمد آگاهی نیافتم ولی شب چهار شنبه که درانجمنی آن‌را شنیدم اگرچه درآنجا خود داری نشان داده چیزی



(عکس ٤٨) شاهزاده امان‌الله میرزا جهانبانی (ضیاء الدوله)

نگفتم ولی چون بخانه باز گشتم تا نیمه شب نخوابیدم وهمه یاد او وغیرتش را کردم و آه ازدل کشیدم .

از تاریخچه زندگانی این نیک‌مرد آنچه دانسته‌ایم ودر اینجا می باید بنگاریم اینستکه پیش‌از جنبش مشروطه اویکی از سرکردگان قزاقخانه و درآنجا پایگاه امیر تومانی داشته است . ولی چون جنبش مشروطه خواهی پیش‌آمد وازآنسوی لیاخف رئیس قزاقخانه گردید و در نتیجه پیش آمد هائی چندتنی از سرکردگان قزاقخانه کناره جستند یکی‌ازآنان این شاهزاده‌بود که ازآنجا بریده‌بآزادیخواهان پیوست و این بود در اولین دورهٔ مجلس بنمایندگی انتخاب شد و سپس بدستیاری وزارت جنك رسید .

وقتی محمد علی میرزا مشروطه‌را برانداخت او در تهران بگوشه‌ای خزیده بود تا دوباره آزادیخواهان بتهران آمدند وآنجارا فتح کردند واو نیز باردیگر در کار بود تابآذربایجان آمد و کارها وداستان اورادر آذربایجان در پیشرفت تاریخ یکایك آوردیم .



فصل پانزدهم

گفتار نود و نهم

سردار و سالار بتهران احضار میشوند

از اسرار احضار ستارخان و باقرخان بطهران بیش از هر کس آقای حاجی مخبرالسلطنه مستحضر بود و انتظار میرفت که معظم له بطور تفصیل جریان احضار این دومرد تاریخی را بنویسد؛ ولی آقای هدایت این موضوع را هم مثل سایر مطالب مهم از آن جمله زخمی شدن مرحوم امیر حشمت نیساری در پرده ابهام و استتار باقی گذاشت؛ (۱)

با اذعان باینکه تحریر وقایع انقلاب آزادی در آذربایجان را که کلیه شهرهای دیگر ایران را تحت الشعاع گذاشته بود نمیتوان جامع و کامل شرح داد؛ ولی احضار ستارخان و باقرخان بطهران که جریان انقلاب را عوض کرد از مسائل کوچك محسوب نمیشود؛

آقای هدایت که خودش مبتکر این عمل بود خیلی بجا بود که شرح مبسوطی

---

(۱) ازکتاب خاطرات خطرات عیناً نقل میشود؛

در سفر قبل ستارخان که کدخدای امیرخیز و باقرخان کدخدای خیابان البته بمن معرفی شده بودند ولی من شناسائی باحوال آنها نداشتم؛ شهر تبریز درمقابل دولت مقاومت کرد ستارخان بدلاوری معروف شد ودلاورهم بود باقرخان بواسطه وسعت محله خیابان اهمیتی حاصل کرده بود. در نظر من همان عظم کدخدائی را داشتند؛ ستارخان طبعاً مرد شریفی بود باقرخان زحمتی چندان نمیدهد؛ ستار خان دعاوی بیشتردارد؛ وعادات بد اجزای او مزاحم اهل شهرند وآسایش باوجود این دو بزرگوار مشکل بنظر میآید؛ لازم بود آنهارا تااردو درشهراست روانه طهران کنیم؛ مجلس شورای ملی انجمن واردو به پند وتهدید آخر آنهارا راضی کردند که بطرف طهران حرکت کنند ظاهراً در تهران هم از طرف سفارت بدولت در خواستن ستارخان بتهران تأکیدی میشده است؛ بسردار بهادر گفتم بسردار اسعد بنویسد در تجلیل حضرات اندازه نگهدارند و چون ستارخان را دوست میداشتم بسیار نصیحت کردم و راه نمودم؛

در این باره در کتاب خود بنام خاطرات خطرات مینوشتند :

برای درك علل عدم رضایت مردم تبریز از رهبران بزرك جنگی خود که منتهی باحضار آنان بطهران گردید وستارخان آن‌مرد تاریخی در نتیجه فساد محیط طهران وازطرف متصدیانیکه در نظر آزادیخواهان مشکوك بودند تیر خورده و پس‌ازمدتی در نتیجه همان زخم باناکامی وتأثر دنیارا وداع گفت باید قدری از نظر زمان بعقب برگشت : چنانکه قبلا اشاره شد در اوایل انقلاب مشروطه ستارخان و باقرخان هنوز حسن شهرتی بدست نیاورده‌بودند وانقلاب بود که آنانرا به‌مقام‌شامخی که نصیب کمتر کسی شده است رسانید .

اگر بدست آوردن‌مقام شامخ‌وشهرت‌جهانی‌را هنربدانیم‌باید حفظ و نگهداری آنرا مافوق هنر بدانیم ولی متأسفانه تاریخ بما نشان میدهد که کمتر کسی درحفظ مقام ملی‌توفیق حاصل کرده واکثرآنان راه زوال‌را پیموده‌اند وستارخان و باقرخان هم جزو آنان محسوب میشوند .

باقرخان از حیث تدبیر و مردم داری ضعیف‌تر از ستارخان بود بهمین سبب زودتر از ستارخان محیط ناراضی ایجاد کرد :

ولی ستارخان اوایل ترقیات خود مثل یکنفر روانشناس بامردم رفتار میکرد ومیکوشید که‌یك محیط‌مساعدو آرام در انجمن‌حقیقت ایجاد کند واز پندهای‌ناصحان حقیقی استفاده‌میکرد .

در جریان روز دستورات سیاسیون را بکار میبست و در اقدامات مهم شتاب زدگی نداشت وباوجود بیسوادی وسادگی باقریحه وهوش خدادادی از روش‌ناروا واقدامات ناهنجار بعضی از سران مجاهدین جلوگیری‌میکرد : باید اذعان کرددریك انقلابیکه سی‌هزار نفر نیروی دولتی شهر تبریزرا محاصره کرده وازپانزده تا بیست هزار نفر مجاهدهم از شهر مدفعه میکنند : و این بیست هرار نفر هم فرشته‌نبودند و اداره کردن آنان یکی از بزرگترین هنر های ستارخان بود : فرضاً اگر در بارهٔ اشتباهات مجاهدین مسامحه میکرد تجار ومردم‌ناراضی‌شده وهزینهٔ جنك‌را نمیدادند واگرخیلی‌سخت میگرفتند مجاهدین ناراضی‌شده سنگرهارا ترك کرده‌وعلم‌مخالفت وطغیان میافراشتند راست‌است که دراین‌باره رهبران آزادی وسردسته‌ها وسیاسیون

وقت راهنمائی میکردند ولی گوش دادن بنصایح آنان خودش محتاج استعداد فوق العاده بود وستارخان دارای این شایستگی و لیاقت و صفات حسنه بود و با همان صفات و استعداد ذاتی ابتکار را ازمحله خیابان بمحاله امیرخیز کشانده بود اگر صفات پسندیده نداشت مجاهدین اورا بنام سرپرست مهربان و جنگجوی با عاطفه نمی نامیدند وعکس اورا بنام مدال جنك بسینه نمی زدند .

کلیه سکنهٔ تبریز به بی طمعی وبی نظری ستارخان ایمان داشتند. ستار خان بوعده های مقام و پول دولتیها لبخند مسخره میزد ، ستارخان خیلی مذهبی بود و بحضرت ابوالفضل قسم یاد میکرد وحفظ نوامیس مردم را وجههٔ همت خود قرارداده بود. روزی در انجمن حقیقت میخواستند یکی اززخمیهارا زخم بندی بکنند،مجروح اصرار میکرد که لباس اورا نکنند و بگذارند جان بدهد. تعجب کردند بالاخره ستارخان نصیحت کرد که موافقت بکند تا زخم اورا به بندند.

مجروح از روی ناچاری گفت من مردنیستم ودخترم ومیل ندارم لباس ازتن بکنم . ستارخان منقلب و چشمانش پر از اشك شده گفت (قزم من دیری اولا اولا سن نیه داویه گتدون) دخترمن منکه هنورزنده هستم توچرا بجنك رفتی. ستارخان راست گفت او جداً مثل پدر عائله ها بود وطوری رفتار میکرد که مثل اینست که خداوند اورا برای حفظ جان ومال مردم برانگیخته است .

ولی چکار باید کرد ، چنانکه در بالا نوشتم همه مجاهدین فرشته نبودند ، بلکه درسالهای اخیر عده زیادی ازفراشهای پست فطرت وقداره بند های دون همت وارد جرگه مجاهدین شده ومطابق خوی وحشی خود مردم را آزار می دادند.

گروهی طمعکار ونادرست هم با آنان همداستان شده واین مرد میهن پرست را اغفال کردند.

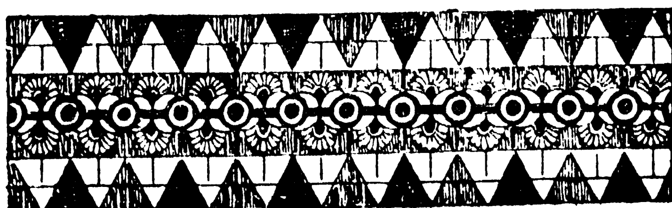
لهذا هرسال که میگذشت تغییرات کلی دراخلاق سردار وسالارمشاهده می شد وبالاخره کار بجائی رسید که اشخاص محترم ازآنان دوری جسته سعی میکردند که کمتر بحضور ستار خان وباقرخان بروند وبدین وسیله هرروز از محبوبیت فاتحین آزادی کاسته میشد.

بعضی از اطرافیان آنان شاید بدون اطلاع آنان درکارهای اداری وقضائی

وسیاسی دخالت کرده ودستورات ضد و نقیض صادر میکردند وهمه، اینها را بحساب دوشخصیت می گذاشتند. کار بجائی رسیده بود که بین مردم و آنان گودال عمیقی ایجاد شده بود حتی از این مرحله هم تجاوز کرده کم کم در شهر حریم نفوذ ایجاد شده واطرافیان دوشخصیت دریك اقلیم نمی گنجیدند واینها عواملی بود که زعمای قوم را وادار نمود که وسایل احضار آنان را با اطرافیان بسمت تهران تهیه نمایند.

حرکت دادن آنان هم بسمت تهران خالی از خطر نبود، چنانکه اوایل حاضر بحرکت نبودند.

آقای سرلشکردیبا که در آن ایام رئیس اداره نظمیه تبریز بود اظهارمیکرد وقتیکه دریك مجلسی بستارخان گفتم که هروقت اجازه فرمایند وسایل حرکت حضرت سردار را آماده نمایم، سردار برآشفته و گفت من نمیروم واگر اصرار بکنید میدهم اداره نظمیه را از بیخ و بن ویران کنند. پس از این مشاجره بالاخره در تاریخ ۱۳۲۸ بطرف تهران حرکت کردند.



گفتار صدم

اوضاع سیاسی تبریز تیره تر شده است

ورود سربازان روسیه در دفعه دوم به تبریز

روزهای شادی وسرور تبریز مبدل بغم واندوه شده است. فرار مستبدین از تبریز و پاك شدن محلات شتربان وسرخاب ازوجود خونخواران ودشمنان آزادی و آتش گرفتن انجمن اسلامیه که آشیانه فساد وخونریزی بود زخمهای دلستمدیده‌را التیام داده‌ومردم بنجات و بقای خود امیدوار شده بودند ولی دولت نیروهای‌تازه‌نفس آورده هجومهای‌سخت‌تر ووحشتناك‌تر رااز نوآغاز کرد. با وجود این در مقابل ابراز رشادت آزادیخواهان کاری از پیش نبرد. حالا نغمات غم انگیز تری شنیده میشود. کنسول روس عدم امنیت را بهانه قرارداده ومیخواهد سالدات وارد کند.

در ورود دفعه اول سر بازان روس بتبریز، لباس افسر شهربانی داشتم ولی دفعه بعد لباس گارد ملی‌پوشیده ام! خاطر دارم دراین ایام آقای سیدحسن‌تقی‌زاده در تبریز بودند. اخطار دولت روسیه تزاری در جلسه سران آزادیخواهـان مورد مطالعه و بحث قرارگرفت و سران مجـاهدین درجه دوم هم در کمیسیون مذکور مثل مستمع آزاد سرپا ایستاده بودند که منهم جزو آنان بودم. درضمن مذاکرات از آقای سید حسن تقی زاده رأی خواستند ایشان گفتند خواسته‌دولت روس عبارت از خاتمه جنك واعاده اوضاع عادی در تبریزاست‌و بهانهٔ آنان هم اینست که اتباع‌روسیه امنیت جانی‌ندارند وشرط کرده‌اند درغیراینصورت مجدداً سرباز واردخواهند کرد وآنچه که نوشته‌اند دراجرای آن اصرارخواهند کرد وباید با تعمیق فکر ومطالعهٔ کامل پاسخ داده شود، مبادا بدست آنها بهانه بیفتد.

پس ازخاتمه بیانات آقای تقی زاده مرحوم باقر خان گفت نـه اینطور نیست

اقدام روسها (پولتوغه) یعنی پولتیك است دراین جلسه مثل اکثر اوقات مرحوم ستار خان کمتر اظهار عقیده کرد ولی مرحوم شیخ سلیم و میرزا اسمعیل نوبری و علی‌مسیوومحمد صادقخان وغیره‌وغیره هر کدام نظریاتی داشتند وتوافق نظرقطعی بدست نیامد و نگارنده هرچه کوشش کردم که شاید درمطبوعات آنوقت‌مطلبی‌پیدا کرده‌وروشن کنم که هیئت‌مذکورچه جوابی داده‌است توفیق نیافتم همینقدرمیدانم که درسرموعد سالداتهای روسیه ازسمت ارس وارد خاك ایران شدند .



گفتار صد و یکم

فتح تهران از طرف آزادیخواهان

توپ بستن مجلس شورای ملی وفتح تهران دوقطب دوره انقلاب مشروطیت ایران محسوب میشود.

توپ بستن مجلس شورای ملی اخطار پایان اصول آزادی ومشروطیت بود وفتح تهران اخطار پایان اصول بربریت وخودکامگی وحکومت مطلقه.

فتح تهران سیر تاریخ ایران را عوض کرد وملت ایران در تعیین مقدرات خود سهیم وشریك گردید.



(عکس ٤٩) علیمحمد خان تربیت

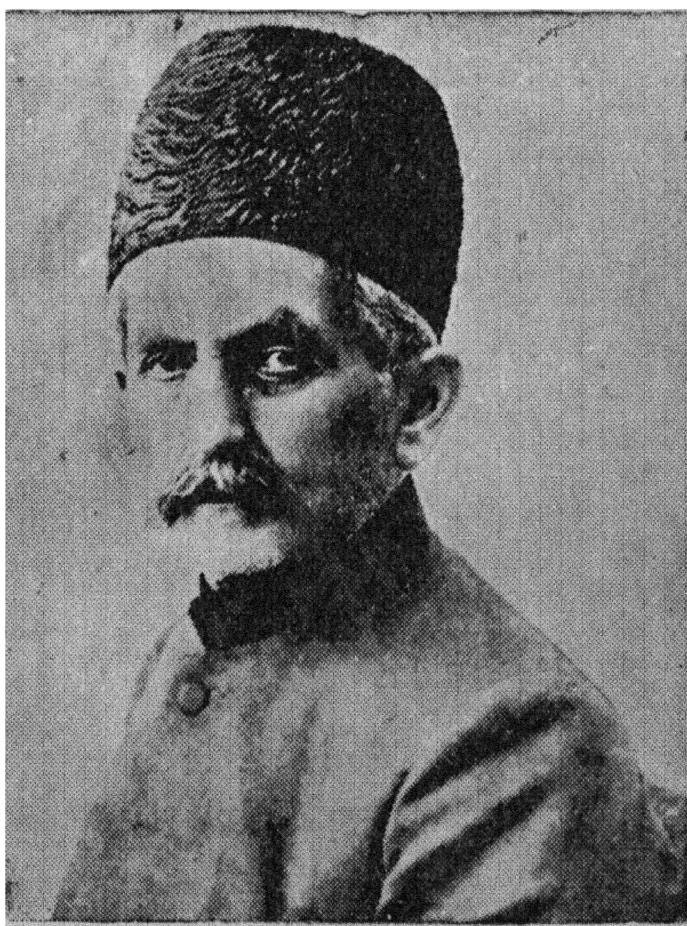
با توپ بستن مجلس شورای ملی نه تنها در تهران نور آزادی در دلها خاموش گردید بلکه کلیه شهرستان های ایران بجز تبریز اصول بیدادگری و استبداد سایه افکند و نفس های کلیه آزادیخواهان در سینه ها حبس و قلم نویسندگان شکسته و زبان گویندگان بسته شدو اسلحه فدائیان در نهانگاهها دچار زنگ زدگی گردید.

کار بجائی رسید که محمدعلیشاه کار را خاتمه یافته دانسته وباکبر وغرور بیانیه صادر

کرده و آزادیخواهان را آشوب طلب فرض نموده و آشوب طلبان را که شایستگی اصول آزادی و مشروطیت نداشتند تقویت کرده و مجلس شورایملی را محل آشوب طلبان نامیده و ویرانی آنرا با آب و تاب برخ خودی و بیگانه کشیده و وعده می‌داد که در موقع مقتضی خودش مجدداً مجلس شورای ملی را افتتاح و نمایندگان صالحی انتخاب خواهد کرد.

درهمان ایامیکه هنوز مرکب بیانیه پادشاه بیدادگر خشك نشده بود درسربازخانه تبریز بامرکب سرخ فام نام نامی داوطلبان فدائیان را دردفتر ثبت میکردند.

محمد علیشاه درایامیکه هنوز در تبریز ولیعهد بود پیش بینی هائی کرده وعده ای از واعظان و نظامیان و بازرگانان از قبیل میر هاشم شتربانی وحاجی میر مناف و میرربیع و شجاع نظام برای جلو گیری از اقدامات آزادیخواهان آماده کرده و بموفقیت آنان امیدوار بود چنانکه پس از اینکه سیصد نفر مجاهدین پیشقراول از تبریز بطرف تهران حرکت کردند فوراً صف مستبدین دست بآشوب زدند و شرح اقدامات آنان در گفتار های این کتاب آمده ودراینجا نباید تکرارشود.



(عکس ۵۰) علیقلیخان سردار اسعد (بختیاری)

همان ایام محمد علیشاه انتظار داشت درتبریز هم صحنه هائی شبیه صحنه‌های تهران بدست این عده برپا شود ولی توفیق حاصل نکرده وباقیام مردانه مردم کار بدرازا کشید وچنانکه درنقشه تبریز دیده میشود شهر تبریز بدومنطقه متخاصم تقسیم‌شده

بود وپس از چندین ماه جنك های خونین بالاخره طرفداران شاه مستبد مغلوب شده وشهر را ترك کردند.

این فتح آزادیخواهان تبریز درشهرهای ایران سر و صدای زیادی ایجاد کرد وبآزادیخواهان نوید داد که هنوز آزادی از بین نرفته است وتا دیر نشده باید قیام کنند. محمد علیشاه ازعدم پیروزی خود سخت عصبانی شد وفرمانفرما وعین الدوله را که بمنزله دست راست و دست چپ شاه مستبد بودند با نیروی شگرفی بآذربایجان فرستاد. اینها شهر را یازده ماه محاصره کرده از ورود يك حبه گندم ویکقطره آب جلوگیری کردند وتلگرافاً برحیم خان اجازه قتل و غارت تبریز را صادر نمودند وضمناً محمد علیشاه سپهدار را هم در محاصره تبریز شرکت داده روانه تبریز نمود. ولی سپهدار پس از حمله های زیاد وتشخیص استحکام تبریز وپایداری مردم این شهر پر افتخار انتباه حاصل کرده واز نیروی عین الدوله جدا شده نخست در پنهانی با سردار و سالار وسایر سردسته ها ارتباط پیدا کرده وتوسط قاصدین پیامهائی آشکارا فرستاد و پاسخهائی شنید. در نتیجه سپهدار بکلی منقلب شده و درافکار او تحولات مهمی ایجاد شد.



(عکس ۵۱) یفرم خان

درماه رمضان بود که توسط رشید الملك بشهر پیغام فرستاد که میخواهم با شما مذاکره بکنم سردسته های آزادیخواهان از این پیغام ظنین شده وپاسخ دادند

که خودشان نیایند و نماینده بفرستند تا به بینیم مطلبشان چیست بالاخره منتصرالدوله پیشکار او بهمراهی رشیدالملك بشهر آمده باسردار وسالار و بااعضای انجمن ملی وارد مذاکره شده و گفتند سپهدار میل دارد بشهر آمده بآزادیخواهان کمك کند و بانیروی خود بانیروی عین الدوله جهت وصول آزادی بجنگد.



(عکس ۵۲) سپهسالار اعظم (تنکابنی)

سران آزادی پاسخ دادند که ما احتیاج بکمك سپهدار نداریم و کوچك ترین بیمی هم از نیروی عین الدوله نداریم. سپهدار مطمئن باشند که بالاخره اردوی مهاجم مغلوب خواهد شد و اگر در واقع سپهدار آزادیخواه شده اند بدون درنك بتنکابن برگشته در آنجا بیرق آزادی را برافراشته و بطرف تهران که الان خالی از نیروی جنگی است یورش ببرد.

این پاسخها بسپهدار رسیده و اورا بیدار کرد و پس از مدت کوتاهی همان کار را کرد و حومه تبریز را ترك و بسمت تنکابن حرکت کرد.

در تاریخ ۲۲ صفر تلگرافی از طرف علمای نجف توسط انجمن سعادت استانبول بعنوان سپهدار و صمصام السلطنه مخابره شده و حمایت فوری محصورین تبریز را برای هرمسلم واجب دانستند (تلگراف مذکور بامضاهای مرحوم محمد کاظم خراسانی ومرحوم عبداله مازندرانی است)

در این ایام سپهدار در رشت و صمصام السلطنه دراصفهان بودند وما می بینیم هسته مرکزی تمام جنبش ها در تبریز بوده و با وجود این تشویقها هنوز سپهدار و

صمصام السلطنه هیچکدام آماده یورش نبودند.

استحکامات شکست ناپذیر تبریز و ایستادگی مردانهٔ آزادیخواهان تبریز علاوه براینکه نیروی شگرف محمد علیشاه را دچار حیرت کرد در عین حال آزادیخواهان سایر شهرها را بجنبش و قیام تشویق نمود.



(عکس ۵۳) سردار محیی (معز السلطان)

مخفی نماند که از تبریز هیئتهائی محرمانه برشت و سایر شهر ها اعزام شده و آنان را بقیام دعوت میکرد و در این جریانات خدمات مرحوم میرزا علی محمد خان تربیت و حیدر خان عمو اوغلی شایان ذکر است بنابراین مرحوم سپهدار اعظم که با تبریزیان محرمانه مکاتبه داشت باهمراهان خود از ضعف نیروی نظامی شاه رعیت کش استفاده کرده، با یك حمله رشیدانه تهران را فتح و ریشه ظلم و خود کامگی را از تهران بر کند. اگرچه باخلع محمد علیشاه از سلطنت کار تمام نشده و هنوز صدها پادشاهان کوچك نادان ظالم در هر گوشه ایران مشغول چپاول و قتل و غارت بودند ولی چنانکه ازمطالعه گفتارهای این کتاب تا اندازه‌ای روشن میشود هنوز محیط ایران آرام نشده و برای بدست آوردن اصول مشروطیت محتاج فداکاریهای بیشتری بود ولی بهرحال در تاریخ رجب ۱۳۲۷ قوای ملی بسرپرستی سپهدار اعظم و سردار اسعد بختیاری و صمصام السلطنه بختیاری و میرزا علی محمد خان تربیت و معزالسلطان (سردار محیی) و یفرم خان تهران را فتح و محمد علی شاه درزرگنده در کنسولگری روس متحصن شده از سلطنت خلع گردید.

گفتار یکصد ودوم

تهران بفدائیان ومجاهدین تبریز اخطار کرد که اسلحه را بزمین بگذارند

نقشه جدید کنسول روس

میللر کنسول روس عدم امنیت را در تبریز بهانه کرده کتباً تقاضا کرد که مجاهدین و افراد گارد ملی خلع اسلحه بشوند در صورت عدم قبول این شرط دولت روس مجبور است مجدداً قوای نظامی وارد کند.

نمایندگان انجمن ایالتی با حضور آقای سید حسن تقی زاده و سایر رهبران آزادی مشغول شور بودند از طرف دیگر هم سر پرستهای آزادیخواهان جلسات محرمانه تشکیل داده وعقب چاره جوئی بودند.

شبی در منزل محمد صادقخان جلسه پرشوری تشکیل شده بود درآنجاصحبت ازاین بود که عده ای ازمجاهدین بطرف جلفا حرکت کرده راه را بروی سربازان روس بگیرند وعدهٔ دیگر در ۲٤ ساعت سالداتهای آنها را درتبریز ازمیان بردارند وبناشد این موضوع را محرمانه با سردار وسالار و با آقای تقی‌زادهٔ و نمایندگان انجمن ایالتی مذاکره کنند. آنروزها روزهای بس تیره وتار وساعات ناگواری بود.

هنوز بین افراد شجاع الدوله وآزادیخواهان مخاصمه برپا بود ولی جنك واقع نمیشد مثل اینست که دوطرف درحال انتظار بودند. درچنین ایامی ازتهران تلگراف رسید حالا که دولت دولت مشروطه است واردوی دولت هم ازمحاصره تبریزدست کشیده ومتفرق شده است دیگر علت ندارد که مجاهدین اسلحه داشته باسندوبوصول این تلگراف لازمست اسلحه‌را ترك کرده پی کار خودشان بروند والا دولت آنهارا یاغی خواهد شناخت.

مفهوم این تلگراف در واقع حکم اعدام مجاهدین بود از یك طرف هنوز صمد خان شجاع الدوله حکومت مشروطه را نشناخته بود روسها او را برای انجام

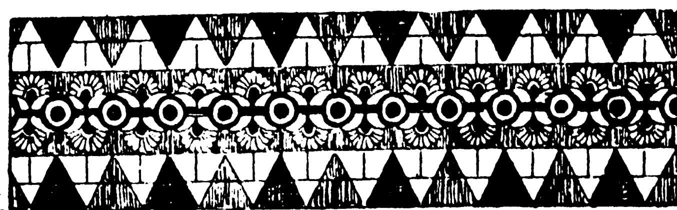
مقاصد خود نگهداشته بودند .

ازطرف دیگر روسها درصدد بودند نیروی دیگری وارد بکنند و همه اینها برای نابود کردن گروه آزادیخواهان بود.

بنا بتوضیحات بالا ماندن در تبریز بجز مرگی که آمیخته بـه ننگ باشد نتیجه دیگری نداشت.

ضمناً مدتی بود در نامه های اخوی (آقای حسین طاهر زاده بهزاد) و مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت که در آن ایام دراستانبول بودندبعلت کسالت شدیداخوی نگارنده باستانبول دعوت میشدم .

در اکثر نامه ها اصرار داشتند که اینجانب دو هفته مرخصی گرفته از برادرم در استامبول دیدن کنم . قبل ازوصول تلگراف تهران مبنی بر عدم دخالت مجاهدین در امور، ترک تبریز را ننگ می‌دانستم وهمانطور هم پاسخ می‌دادم ولی این دفعه با آقای میرزا رضا تربیت که سر پرست گارد ملی بودند مذاکره کرده و دو هفته مرخصی گرفته و رجب خان سرابی را بجای خود معرفی کردم.



گفتار یکصد و سوم

جدائی از مادر

بوسه‌ای که هیچوقت فراموشم نشده‌است

تصمیم بمسافرت موقت گرفتم خبر داشتم که مرند در دست پسر شجاع نظام میباشد و اوهم مثل شجاع الدوله هنوز دولت مشروطه را نشناخته و در دشمنی با آزادیخواهان باقیمانده است منهم‌میبایستی از آنجا عبور بکنم پس ناچارم تغییرلباس بدهم. لباده ویك دستار سبز تهیه کرده یك شال پهن سبزی هم بسته آماده حرکت شدیم.

درآن ایام چندکامیونی متعلق باتباع روس بین تبریز و جلفا کار میکرد و پهلوی شوفرها را بمردم واگذار میکردند. همراهان من یکی مرحوم محمودخان‌و دیگری کهنموئی نام داشت. مرحوم محمودخان کسی بود که بعداً سر لشکر امین نامیده شد وبشهادت رسید و کهنموئی هم ازتجار معروف تبریز بود. مادرم که‌مدت یازده ماه شبها درمنزل انتظار مرا کشیده ودر ایام زخمی بودنم پروانه وار دورمن میگشت وپرستاری میکرد برای‌نجاتم ازمرك حتمی اجازه مسافرت داده بودباوجود این‌ازمن‌جدا نمی‌شد وچندین مرتبه‌پس‌از ده قدم فاصله دوباره برگشته‌مرادرآغوش میگرفت چنین‌مینمود که‌میدانست دیگرمرا نخواهد دید. بالاخره یك‌بوسه طولانی واشکباری‌مرا براه انداخت ولی تامدتی که چشمش‌مرا می‌دید بانگاه خود بدرقه ام میکرد.

این تودیع خاطرات تلخی در احساسات من ایجاد کرده و تاکنون اثرآن در دلم بجای‌مانده‌است. میتوانم بگویم که تلخی‌همان جدائی تا مغز استخوانهایم‌رسیده و درمدت حیاتم مرا متأثر کرده بحدیکه ازشنیدن کلمهٔ مادر همه وقت متألم شده و وجودم میلرزد.

با این پریشانی سوار کامیون شده این شهر را که سه سال بیشتر در حفظ او بوسایل مختلف و بخصوص در سنگرهای خونین حضور داشته و بیش از جان خود اورا دوست می‌داشتم واین خاکی که استخوانهای نیاکان مرا در خود امانت داشته وحفظ و حراست او برای من یك وظیفهٔ ملی بود برای مدتی موقت ترك کردم، تصور این اندیشه برای من مشکل بود که دیگر روی مادرم را نمی‌بینم وسالها میهن من در دست بیگانگان خواهد ماند.

درمرند مرا شناختند

کامیون درمرند توقف کرد همسفرهای من پیاده شدند برای عدم جلب توجه منهم پیاده شدم سوارهای شجاع نظام که همه جارا پر کرده بودند توجه مراجلب کردند. منکه یازده ماه باآنهاجنگیده بودم ناگاه خودرا درمیان آنان یعنی دشمنان خونی و جلادان وحشی یافتم دراثر عادت دست باسلحه بردم ولی عوض اسلحه شال سبزی بیشتر نداشتم وبا پای خود بپای مرك آمده ام. با اینکه چندین سال بود بـا صاحبان کلاههای دنبکی ولباسهای سواره‌ها درسنگرها جنگیده بودم ولی‌از نزدیك با آنها روبرو نشده بودم، تکان خوردم باکمال احتیاط احساسات درونی خود را پنهان کرده‌وارد قهوه خانه شده هرسه نفردریکطرف نشستیم ومشغول صرف چائی شدیم. همسفرهای من که هردو سید حقیقی بودند مرا آقا خطاب میکردند. چون خود آنها هم هنوز مرا نشناخته بودند.

دراین اثنا تیمورخان پسرعظیم خان(۱)همسایه ما که اساساً مرندی‌و ازتبریز فرار کرده بود بمن‌نزدیك شده گفت‌شما را شناخته اند مواظب خودتان باشید. دراین اثنا نایب تقی‌خان توپچی که یکی ارسردستگان مستبدین بود (ودرایام گرفتاری از تیرباران‌شدنش‌جلوگیری کرده بودم) ازدرقهوه خانه مثل‌شیرغران وارد شده مرابا نام مخاطب قرارداده وشروع ببدگوئی کرد.

همسفرهای من‌وحشت زده خودرا درآستانهٔ خطر دیده وازپهلوی من فرار کردند. دراین دقیقه هول انگیز متوجه شدم که تمام چشمهای سواران شجاع نظام

۱ـ تیمورخان تاچند سال قبل پیشخدمت والی‌آذربایجان بود حالا نمیدانم بازدرآنجاست یا نه

که درقهوه خانه بودند بطرف من دوخته شده است منظره مرگ خیزی بود. مرغ بدام افتاده، ولی طولی نکشید الهام این دفعه هم مرا نجات داد و بی‌اختیار با کمال خونسردی نایب تقی را مخاطب قرارداده گفتم بیجهت جوش و خروش نکنید بیائید بنشینید تا به بینید من برای شما چه پیغام مهمی دارم. حرفم دراو اثر کرده و مرد وحشی یکمرتبه رام شد وحضار هم باهم نجوا کنان بمن نگاه میکردند با شنیدن حرفم تااندازه ای آرام گرفتند، فوراً چائی بدستش داده‌شد وصدای قلیان‌درقهوه‌خانه پیچید ملایمت را ازدست نداده با تدبیر مشغول صحبت شده و قدرت آزادیخواهان واوامر تهران‌واخطاردولت‌بسواره هاراشرح می‌دادم.

جالب‌توجه بود که آنها درراه بودن سربازان‌روسیه را خبرداشتندومیگفتند طولی نمیکشد که ما وارد تبریز خواهیم شد. ولی در اثنای صحبت در صدد پیدا کردن راه نجات بودم.

بالاخره شاگرد قهوه چی را صدا کرده گفتم آفتابه را .... باین عنوان‌از قهوه خانه خارج شده بعوض مستراح‌یکراست توی کامیون جای گرفتم. پس‌از چند دقیقه انتظار موضوع را فهمیده چندین صد نفرسواره اطراف کامیون را گرفته‌بمن اخطار میکردند که بیرون بیایم. دیدم وقت تشر زدن رسیده است. شوفر از ترس وارد کامیون نمیشد همسفرهای منهم از دور باوحشت بمن نگاه میکردند.

هلهلهٔ سواره ها زهرهٔ دلیران را آب میکرد. اگرخواست خدا نبود بیرون کشیدن من از ماشین‌کار دشواری نبود.

متهورانه بشوفر نهیب زدم که این‌کامیون مال تبعه روسیه است تو هم تبعهٔ دولت‌روسیه هستی هیچکس نمیتواند باین کامیون حمله بکند در اینصورت از چه میترسی؟ چرا پشت رل نمی‌نشینی!

این حرفهای من شوفر را سرغیرت‌آورد او هم چند کلمه روسی وترکی توپو تشر زده و دستها را تکان داده ودرپشت رل قرار گرفت وهمسفرهای من از ترس خشم سواره ها وارد کامیون شدند ولی نفرات شجاع نظام از جوش و خروش نمیایستادند.

چندین مرتبه تفنگها را بطرف من دراز کرده واخطار کردند که پائین بروم

والاآتش میکنند ولی ادای جمله (کامیون مال تبعه روس است) مثل تریاك اعصاب آنها را سست کرد وموضع گرفتن آنان نمایش مسخره ای بیش نبود. درهمان موقع بعنوان گرفتن پول چائی تیمورخان بمن نزدیك شده یواشی گفت تلفن کردند کهشما را درجلفا بهگیرند. کامیون حرکت کرد وسوارهها هنوزهم مشغول هتاکی وفحاشی بودند.

میرزا جوادخان رئیس گمرك

کامیون بجلفا رسید شوفر باگرفتن چند تومان انعام تشویقشده بوداز کامیون پیاده نشدیم یك کارت بمیرزا جواد خان رئیس گمرك نوشته خواهش کردم تفتیش کامیون درخود کامیون زودتر انجام بگیرد.

آزادیخواه نجیب شخصاً درمحل حاضر شده پس ازدیدن من با لباده و عمامه ولبخند زیرچشمی وشنیدنموضوع واظهارتأسف ازپیش آمد، خاتمه تفتیشرا اعلام کرد وشوفر هم که باگرفتن انعام سرحال بود باداشتن تابعیت روس توانست ازپل جلفا بدون مزاحمت رد شده درخاك روسیه ما را پیاده بکند.

دراینجا دیگر کسی مزاحم ما نبود خود اینموضوع برای اشخاص حساس یك درد بیدرمان بود که ایرانی در خاك ایران امنیت جانی نداشت ولیدرخـاك کشور بیگانه که درآن روزها دشمن خونی محسوب میشد درامن وامان بود.

احساسات ایرانیان ساکن تفلیس

درتفلیس گروهیازایرانیان ساکن روسیه وعدهای ازخودقفقازیها ازآنجمله میرزا جلیل مدیر روزنامه ملانصرالدین ازمن دیدن کردند ازاوضاع تبریزپرسشهای فراوانی کرده ازوضع مجاهدین سؤالاتی کردند ومعلوم بودسخت نگرانند. بستگان آقایان علی بالا و حاجی آقا که ازسردستگان مجاهدین قفقاز درتبریز بودهورشادت وفداکاری آنها ورد زبانها بود ازسلامتی آنان جویاشدند. منکه مثل ماهی توی آب بوده وازجریان سیاسی بیخبر بوده وازمیزان خطر اطلاعی نداشتم ازاوضاع تبریز اظهار نگرانی نمیکردم وپاسخهای امید بخشی میدادم.

ولی آنان جریان پشت پرده را بهتر ازمن میدانستند ویکی از حضـار صف سربازان روس را نشان داده و گفت می‌دانید که اینها بتبریز میروند.

میرزا جلیل در بارهٔ ورود سالداتها تهران رامقصر می‌دانست. فردای آن‌روز ازتفلیس‌حرکت کرده‌وارد باطوم شدیم. ایرانیان ساکن این شهر نیز ازوضع‌تبریز نگران بودند وازاعزام سالدات روسها بد میگفتند. سه روز در باطوم منتظر کشتی شده وروز چهارم بطرف استانبول حرکت نمودیم.

کهنموئی در آئینه ازعکس خود ترسیده پائین افتاد

ماهرسه نفر رفیق راه در عمر خود مسافرت نکرده و کشتی ندیده بودیـم مخصوصاً ازوضع‌سفر دریا کاملا بی‌اطلاع بودیم. باوصف این وقتیکه‌وارد کوپه‌های درجه‌اول شده مبل وصندلی آنجا را بغیر از وضع سنگرهای تبریز مشاهده کردیم با احتیاط در کشتی بجای خود نشستیم خدمتگذار اطاق ما تشخیص داد که با کشتی مسافرت نکرده‌ایم و کمرو ومحجوب هستیم با لبخند مارا دلالت کرد و میزان‌سهم واستفاده کردن از کوپه هارا بما گفت.

پس از چند ساعت کهنموئی محل مستراح را از گارسون سؤال کرد گارسون مستراح را نشان داد مرحوم محمودخان که ازمشاهده پیش‌آمد مرندمتوحش شده و کمتر بامن صحبت کرده مرا همسفرخطرناك خطاب میکرد تازه با احتیاط بنـای صحبت را گذاشته بود چند دقیقه طول نکشید که کهنموئی بایك وضع پریشان وارد کوپه شد ازپیشانیش خون جاری بود.

محمود خان ومن هریك حدسیاتی دیگر زدیم پیشانی کهنموئی را بستیم‌چون اینکار را درسنگرها یادگرفته بودیم. ماهرچه از کهنموئی علت دعوا کردن او را سؤال کردیم پاسخ حسابی نمیداد بـالاخره گارسون وارد شده و داستان را تعریف کرد ومعلوم شدآقا وارد مستراح‌میشود وچون تاآن روز لگن چوبی بلندمستراح ندیده بود بعوض اینکه روی او بنشیند باپاها روی لگن مینشیند و در آئینه قـدی عکس خودرا دیده واورا کس‌دیگرتصور کرده وازروی کرسی پرت شده‌پیشانیش بدیوار خورده ومجروح شده است.

چنانکه نوشتیم ما مسافرت نکرده وباصول وعادات آشنائی نداشتیم از آن جمله تا دوروز ما نفهمیدیم که حق داریم سرمیز حاضر شده وناهار وشام بخوریم. چند تا مرغ با یك قابلمه پلو وسایر غذاها که همراه داشتیم در آن دو روزه با هم خوردیم.

روزی گارسون سؤال کرد که چرا ناهار وشام نمیخورید؟ وبا خنده حالی کرد که شما باپرداخت پول بلیط پول ناهار وشام وصبحانه را داده اید واگر نخورید از ازجیبتان رفته است.

از آن روز ماسرمیز حاضر میشدیم. آقای کهنموئی ازهمان گارسون تحقیقات کرد که آیا این غذاها را آشپزهای مسلمان تهیه میکنند یاغیرمسلمان؟

گارسون تبسمی کرده واظهار کرد که مطمئن باشید آشپزهای ما مسلمانند وبعداً معلوم شد که خود گارسون یونانیست واسمش یورکی است، کشتی درطرابزون توقف کرد.

میر آقا حسینی آزادیخواه معروف

من سابقا نام مرحوم میرآقاحسینی آزادیخواه را شنیده بودم ولی اورا ندیده بوده. وقتیکه کشتی توقف کرد وپیاده شدیم مردی خوش قیافه ومهربان مارادعوت وبیش از حد معمول ازما پذیرائی کرد.

این مرد شریف همان میرآقا حسینی بود گویا این تشریفات منحصر بما نبود. وآن مرحوم اکثر اوقات تا پای اسکله میآمده و ازایرانیان مشروطه‌خواه پذیرائی میکرده است. میرآقا حسینی کنسول ایران درطرابزون بود.

آن مرحوم باکمال علاقه ازوضعیت آزادیخواهان و تعداد مدافعین تبریز و سالداتهای روس پرسشهای فراوان میکرد.

وقت زیاد نبود، لهذا ازآقای میرآقا حسینی خدا حافظی کرده سوار کشتی شدیم. کشتی خیلی یواش حرکت میکرد میگفتند کشتی یواچی است یعنی در هر شهر مسافر سوار و پیاده میکند. روی همین واسطه سفر ما از باطوم تا استانبول شش‌روز طول کشید.

بعد از شش روز کشتی وارد اسکله استانبول شد و از دور عده ای را با اخوی خود در اسکله مشاهده کردم و بعد معلوم شد مرحوم میرآقا حسینی ورود مرا با خوی تلگرافاً خبر داده است.

از کشتی پیاده شده پس از چند سال دوری اخوی مرا در آغوش کشیده مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت وقتیکه میرزا رضاخان تربیت برادر خودش را همراه من ندید سخت متأثر شد و از من گله کرد که چرا اورا نیاوردید منکه نوشته ام اورا هم بیاورید ولی میرزا رضاخان تربیت پیشنهاد مرا رد کرده و حاضر نشده بود که با من حرکت کند.



فصل شانزدهم

گفتار صد و چهارم

چگونه وارد استانبول شدم

استانبول مرکز فعالیت آزادیخواهان ایران

در تاریخ ۱۳۲۹/۱۱/۲۵ وارد استانبول شدم از مشاهده مساجد و منارههای اسلامبول که علامت اسلامیت بود خیلی خوشحال شدم بعلاوه زیارت اشخاصیکه مورد تعظیم و تکریم من بودند مثل آقای تقی‌زاده و محمد علیخان تربیت و رسول زاده مرا بسیار خوشحال کرد.

در این ایام انجمن سعادت که در قیام آزادی ایران خدمات مهمی انجام داده بود برپا بود و آقایان میرزا مرتضی امین و میرزا احمد امین و شیخ اسدالله ممقانی و میرزا حسن خان ارفع و حاجی حسین آقا معروف به قره و حاجی حسینقلی شبستری واخوی و حاجی رسول صدقیانی و مشهدی علی آقا ماهوتچی و سیدمحمد توفیق و سید حسن شمس و میرزا اسمعیل خان آصف الوزاره وغیره با کمال صداقت و دلگرمی در راه مشروطیت میکوشیدند بعلاوه مجله مصور شیدا بمدیریت مرحوم حسنخان مقدم و بهیئت تحریریه حسنخان ارفع و آصف الوزاره و حسین طاهرزاده بهزاد انتشار مییافت تصاویر و کاریکاتورهای او بقلم آقای حسین طاهر زاده بهزاد با امضای بینش ترسیم میشد. درهمین ایام روزنامه شمس هم باقلم مرحوم سید حسن شمس انتشار مییافت.

مرحوم احتشام السلطنه در این ایام سفیر کبیر بود چنانکه جناب آقای سید حسن تقی زاده همواره با نور ایمان و بینش راه را برای خدمتگذاران روشن کرده اندر این ایام هم برای مرکز افکار ایرانیان مهاجر جمعیتی بنام نشر معارف که در واقع همان حزب دموکرات بود تشکیل دادند.

اعضای سرشناس جمعیت مذکور که هرهفته جلسه تشکیل میدادند بدین نام بودند : سیدحسن تقی زاده ، میرزا محمدعلیخان تربیت ، رسول زاده، میرزا حسینخان طاهرزاده ، حاجی حسینقلی شبستری، آصف الوزاره، میرزا حسنخان ارفع، سیدزاده حاجی حسین قره ، علی آقا ماهوتچی، ولی طولی نکشید مجاهدینیکه فراراً از تبریز باسلامبول وارد میشدند وارد جمعیت میشدند.

در سخنرانیهای جمعیت عدهٔ از تجار وایرانیهای مقیم اسلامبول با طیب خاطر حاضر میشدند وهمه از اوضاع تبریز نگران بودند و نگارنده در صدد تهیه وسائل برگشت بتبریز بودم که توسط سفارت ایران خبر تأثر آور سردار رفتن مـرحوم ثقةالاسلام وشیخ سلیم وابراهیم قفقایچی و حسن و قدیر پسران علی مسیو و غیره بما رسید ؛ این خبر ناگوار ترین ودردناکترین خبری بود که تاآنوقت رسیده بود از شنیدن این خبر نه تنها آزادیخواهان متأثر و متألم شدند بلکه هر شنونـده بصیر و آزادیخواهان ترك از این خبر واز رفتار روسها اظهار انزجار ونفرت میکردند از طرف آزادیخواهان ساکن اسلامبول تلگرافات مفصلی مخابره کرده وبه این عمل غیرقانونی مأمورین مستبد دولت روسیه اعتراض کردند .

دراین روزها همه نگران اقدامات بیرحمانه وغیرقابل تحمل سربازان بیگانه بودند و صمد خان را آلت دست آنها میدانستند . آقای تقی زاده ومرحوم تربیت از طرف کلیه مشروطه خواهان بخصوص میرزا رضاخان تربیت ورضازاده شفق ومیرزا حسین واعظ ومیرزا علی ویجویهٔ وامثال آنها سخت نگران بودند و طولی نکشید نامه هائی رسید که تفصیلات جنك چهار روزه سربازان روس راباا مجاهدین در آن شرح داده بودند بطورکلی خورد و خواب و آرام روح از ایرانیان مقیم اسلامبول گرفته شده بود همه باچشمان اشکبار منتظر خبرهای بعدی بودند خبرهائیکه میرسید اغلب ضد ونقیض بود ولی مطلبیکه مسلم بود این بود که روسها بادست شجاع الدوله دست بکشتار زده جمعی مردان میهن پرست ورشید و عده‌ای از روحانیون و وعاظ پاك سرشت را بگناه آزادیخواهی واستقلال طلبی بطور وحشیانه اعدام کرده بودند پس از مدتی سر قافله فراریان باسلامبول رسید که بطور جداگانه خواهیم نوشت ؛

گفتار صدو پنجم

ای خاك آذربایجان

ای تبریز ، ای محبوب من ، سلام برتو . شنیدن نام تو برای من چقدر لذت بخش است ، نمی‌دانم چه سری درتو نهان‌است که هروقت نام تورا میشنوم دلم‌ازجا کنده میشود.

ای زاد وبوم من ، یزدان پاك مرا ازخاك پاك تو سرشته است ، ایام جوانیم‌با بهار روحبخش تو پرورش یافته است. هستی وجودم از آن توست ، تومحراب ومنبر من ، توقبله و کعبه آمال من توهستی.

من هیچوقت تورا فراموش نکرده ام. ای تبریز یاد غم وشادی تو برای من ازهر خاطره ای گرانبهاتر است. ای کوههای سهند وسبلان شما لنگر آذربایجان هستید. ای کوههای عینعلی و کوه زرد(ساریداغ) و کوه سوخته (یانخ داغی)شما شاهد فداکاریها وجانبازیهای جوانان غیورآذربایجان هستید. تاکی این اسرار را پنهان خواهید کرد. چرا با زبان حال رازها را فاش نمیکنید.

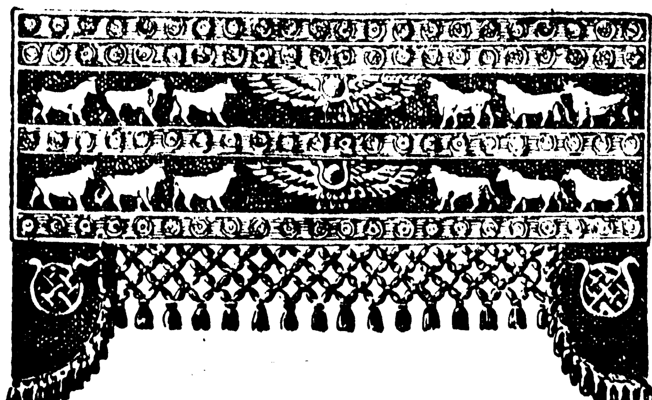
ای‌آذربایجان تومظهر لطف یزدان پـاك هستی! زردشت ، شمس تبریزی ، علیرضای عباسی، احمدبن شمس‌الدین ، تقی‌زاده ، شریف زاده ، علی‌مسیو، شیخ‌سلیم میرزا علی‌ناطق، ثقة‌الاسلام وصدها مفاخردیگرایران ازپرورش یافتگان توهستند.

ای تبریز، خاك تو مرد خیزاست. ستارخان دلاور مشهور جهانی درسینه‌تو پرورش یافته است. بهار تو مثل شباب جوانی با طراوت و شاداب و تـابستان تو مثل دلهای جوانان آذربایجان گرم وپرحرارت وپائیز تومثل‌آذربایجانیها با سخاوت وپربرکت وزمستان تو مثل متانت وبردباری مردان تربیت یافته تو سخت ومحکم است.

ای جوانان‌آذربایجانی، دراین فصل بهار این گلها وریاحین واینهمه شکوفه‌های رنگارنك ازخونهای شهدای‌راه‌آزادی پدران شما بوجود آمده است. اینهارا

ببوئید و ببوسید و گرامی بدارید. درهر کوی و برزنیکه جنگهای آزادی واقع‌شده است مقدس بشمارید. در آنجا ها یادگار بسازید وجشنها بگیرید وخطابه‌هابخوانید این مکانها مایه افتخار شما است. ای میهن عزیز، یاددارم پس ازسه سال جان در کف ویا درسنگر و سر در راه حفظ تو در اواخر سال ۱۳۲۹ در روز وداع تبریز قلب وجسم وجان‌خودرا بتو امانت سپردم. بگو به بینم امانت من کو. اینهمه‌مردان فداکارودانشمندان بزرك ودلاوران‌رشید که صفات‌مردانگی ومیهن پرستی‌وصداقت وامانت داری را ازتو بارث برده اند پس چگونه از امانت من نگهداری نکردی؟ چرا ساکت هستی؟ چرا پاسخ نمی‌دهی؟ سکوت تومثل دریای آرام قویترین دلها را بطپش می‌آورد. ای کوه عینعلی، مثل اینست که تو از کثرت خجلت سرخ‌شده‌ای. ای کوه زرد (ساریداغ) آیا زردی رنك تو از فزونی شرمندگی است ویا از شدت تهور؟ ای کوه سوخته (یانخ داغی) تو ازآتش انفعال سوخته وخاکستر شده ای ... دل منهم سوخته ولی هنوز آتش‌آن خاموش نشده است. اینك روح مادرم در جلو چشمم تجلی میکند ومیگوید خاك تو تقصیر ندارد.

درایامیکه مادر من جان خودرا فدای تو میکرد تو درمیدان تاخت و تاز و لگدکوب دشمنان خارجی شده بودی. ای معبود من تو پاینده بمان برای حفظ و حراست ایران جوانان رشید وفداکار تربیت کن. تا الهامات خودرا با بوئیدن خاك خون‌آلود آذربایجان بدست آورند.



گفتار صد و ششم

پایان غم انگیز انقلاب تبریز

اولتیماتوم روس اعلام خطری برای ملت ایران و بخصوص آزادیخواهان تبریز بود. سران آزادیخواهان می‌دانستند که مخالفین آنان در پناه خارجیان میباشند باینجهت ناچار سعی میکردند که بهانه ای بدست بیگانگان ندهند در کلیه اقدامات خود حفظ وحمایت اتباع دولت روسیه و یا هر بیگانه دیگر را رعایت میکردند خارجیها و بخصوص اتباع دولت روس هم این موضوع را فهمیده بودند و برای اینکه آزادیخواهان را بخشم وطغیان برانگیزند شرارتهامیکردند. خود نویسنده بارها باچشم خود دیدم که از افراد گمنام و بی شخصیت اتباع روس در کوچه و بازار حتی بمجاهدین و بمأمورین رسمی دولت وقت توهین وهتاکی میشد. این اقدامات تنها برای بدست آوردن بهانه بود تامقاصد شوم خویش را انجام دهند. با وصف این هرروز میللر کنسول روس ادعا میکرد که اتباع دولت روسیه در تبریز امنیت ندارند و بایددولت ایران امنیت را در تبریز بر قرار نماید. نتیجه این بهانه جوئیها وصول التیماتوم تأسف آور تاریخی روس بدولت ایران گردید. خبر وصول التیماتوم دردناك ترین و ناگوارترین اخبار آن روز بود.

مقارن این احوال احمد شاه بسلطنت رسیده ودولت برقراری رژیم مشروطه را اعلام کرد. دولت مزبوریك دولت نیم بند وپوشالی بیش نبود و درمقابل التیماتوم روسیه جز سر تسلیم چاره نداشت کاری انجام دهد ازسمت دیگرهنوزهم عین الدوله‌ها فرمانفرماها وشجاع الدوله ها وشجاع السلطنه ها وصد ها دوله وسلطنه دیگر در کمین بودند که بساط استبداد را از نو بگسترانند. روی همان اوضاعی بود که تلگرافاً بآزادیخواهان تبریز اخطار شد که اسلحه را بزمین گذاشته و در کارهای دولتی دخالت نکنند و اگر ادارات دولتی بوجود بعضی از مجاهدین احتیاج داشته

باشد آنها را استخدام میکند.

این تلگراف زنگ خطر بود و سران مجاهدین دریافتند که دیروز بایک دولت مستبد بدنام طرف بودند ولی امروز بایک دولت مشروطه ولی سست و بی‌اراده رو برو هستند. رفتار خلاف دستور دولت مشروطه تهمت یاغیگری را در بردارد و بخاطر آوردند که وقتیکه دولت مستبد باکلیه نیروی جنگی خود شهر تبریز رامثل نگین انگشتر درمیان گرفته واز ورود خواربار جلوگیری میکردند ملت آذربایجان باشکم گرسنه وجیب خالی مقاومت کرده وبا ابراز رشادت ودلیری پس ازیازده‌ماه‌محاصره را شکافته وبفتح بزرگی نائل آمدند وامیدوار بودند که بعد ازاین درمحیط ایران بعوض شخص، قانون حکومت خواهد کرد. ولی پس‌ازدریافت این تلگراف یکمرتبه دیدند دیگربار چهره مهیب خارجی‌ازپشت‌پرده نمایان گردید و بطوروضوح فهمیدند که درزیر نقاب صمدخانها وعین‌الدوله ها وفرمانفرماها وارشد الدوله‌ها ، خارجیها پنهان بوده‌اند. همچنین دریافتند که اگر دستور تهران را رد کنند قانوناً یاغی‌شناخته شده و آن‌همه فداکاریهاوافتخارات به یکبار از دست آنان بدرخواهد رفت‌واینددفعه با تهمت تمرد و یاغیگری بادست خارجی وداخلی بدیار عدم خواهند رفت ولی این مرگ توام باننگ خواهد شد!

این بود که‌عده‌ای تبریز را ترک کرده وعده ای دیگر درحال تردیدوانتظار باقی ماندند. گروه اخیر تاورود سربازان روس بتبریز در دو دلی باقی بودند ولی پس از ورودآنان حقایق‌را درك ومشاهده کردند که درزیرپنجه دیوهای‌خون آشام گرفتارآمده‌اند بدون گفتگو نقشه کارها قبلا تهیه شده جلادان انتخاب شده‌وروباه پیر درلباس شیر درآمده‌وبرای ترساندن چشم مردم تمام وسایل خون ریزی وظلم‌و ستم راآماده کرده بود.

آزادیخواهانیکه اغفال شده ودرمذبح روسها باسرگیجه روبطرف سلاخ‌های خونخوار صمد خان روان شده بودند بتصور اینکه شجاع الدوله ایرانی است و احساسات هموطنی دارد و آنان را از شر خارجیها نجات خواهد داد راه باسمنج را پیش گرفته با پای خود بقتلگاه‌میرفتند و دیو استبداد در باسمنج نشسته از تماشای این دور نما لذت میبرد.

صمد خان که مثل عین‌الدوله دل خونی از مجاهدین داشت برای انتقام با جان آنان بازی میکرد. اولین گروه شهدا که بزرگترین افتخارات شهادت تاریخی را درك کردند در روز ۱۰ ماه محرم ۱۳۳۰ قبل از ظهر در سربازخانه تبریز بسردار رفتند سربازخانه تبریز همان مکانی بود که در روز های توپ بستن مجلس شورای ملی مردان رشید آذربایجان در آن قسم یاد کردند که تا پیروزی نهائی لباس از تن بیرون نیاورند و اسلحه بزمین نگذارند و برای نگهداری مشروطه و آزادی ایران از هیچگونه فداکاری دریغ ننمایند. درهمان مکان بود که این آزاد مردان پس از پیروزی نهائی با دست بیگانگان وحشی شربت شهادت نوشیدند. نام پر افتخار آنان هیچوقت از صفحه قلب ایرانیان محو نخواهد شد. اینست نام آن آزاد مردان:

۱- شیخ‌سلیم ۲- ثقةالاسلام ۳- ضیاءالعلما ٤- صادق‌الملك ٥- محمدابراهیم تاجر ٦- حاجی‌محمد قلی‌خان ۷- حسن ۸- قدیر. (عکس ٥٤)

گروم دوم از سردار رفتگان که باتصدی مستقیم سربازان روسی شربت‌شهادت نوشیده اند بدینقرار است.

۱- رضاقلی مارالانی ۲- محمد تقی خان خیابانی ۳- نایب عبدالاحد بنابی.

گروه سوم: ۱ - حاجی علی دوا فروش آزادیخواه معروف ۲ - میرزا احمد سهیلی عضو انجمن چرنداب ۳- محمد خان و کریمخان برادرزادگان ستارخان.

گروه چهارم: ۱- میرزا علی واعظ و خطیب معروف ۲- حاجی صمد خیاط آزادیخواه معروف ۳- حاجی خان قفقازی ٤- مشهدی شکور تاجر خیرخواه.

گروه پنجم: ۱- میرزا محمود سلماسی ۲- حاجی احمد خان نقاش سر دستهٔ مجاهدین اجتماعیون ۳- حافظ افندی آزادیخواه ترك.

نام بعضی از شهدائیکه بدستور صمدخان بدست سربازان بسردار رفته و یا با هزارگونه شکنجه جان داده اند بدین قرار است:

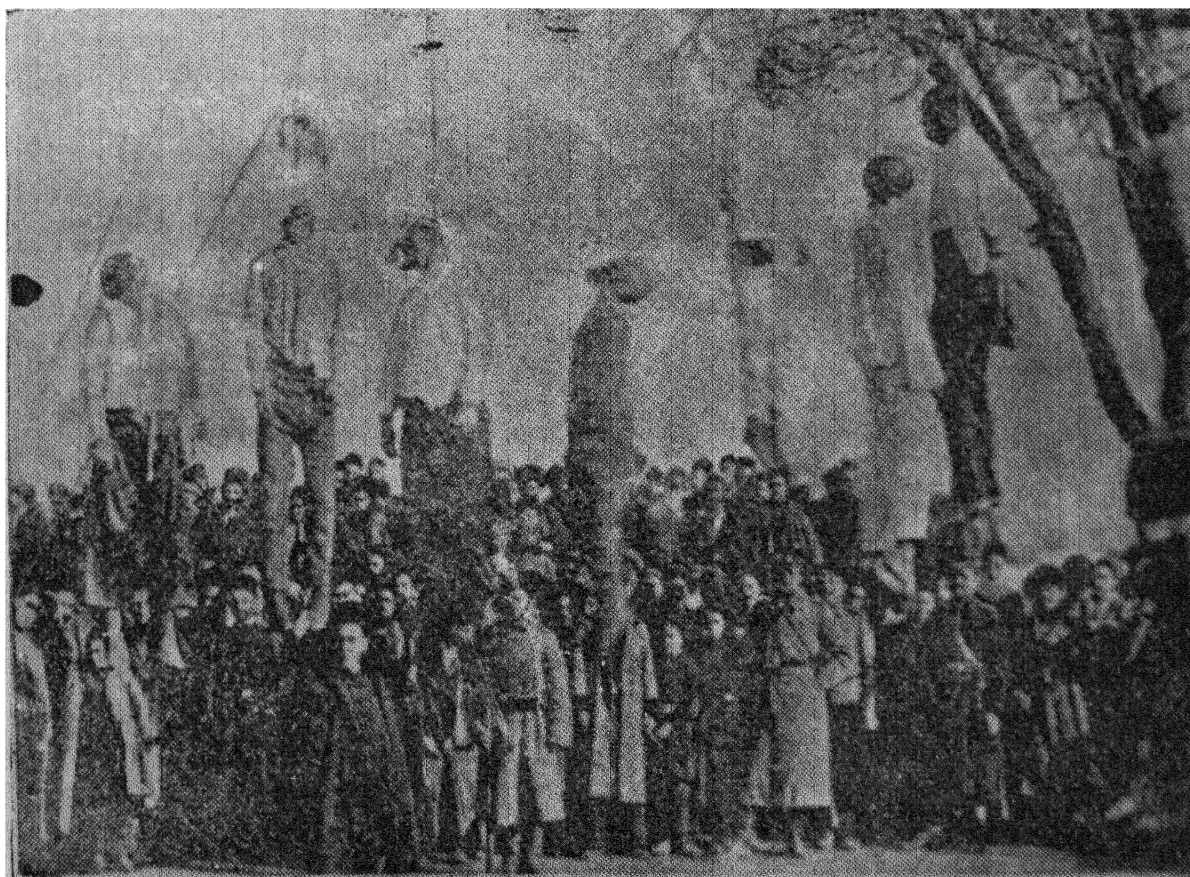
۱- ملاغفار واعظ و آزادیخواه معروف چرندابی. ۲- نایب حسین‌یاپوشقانچی. ۳- محمدسیلابی. ٤- نایب‌یوسف حکمابادی. ٥- میرزا آقابالاخیابانی‌معروف بمکتب‌دار ٦- استاد محمد جعفر. ۷- عباسعلی. ۸- علی. ۹- پطروسخان ارمنی سر دسته فدائیان ارمنی. ۱۰- غلام خان اهرابی یکی از رؤسای مجاهدین محله اهراب. ۱۱- نایب

محمد آقا خیابانی. ۱۲- مشهدی عباسعلی قندفروش آزادیخواه غیور. ۱۳- گرجی مسلمان شده (نام اوهنوز معلوم نشده بود). ۱٤- مشهدی غفار برادر ستارخان. ۱۵_ محمد قفقازی معروف به چاپوق. ۱٦_ محمد افسر ژاندارم. ۱۷- حاجی نقی با یکنفر گرجی و ده نفر کرد که نامشان بدست نیامده است. ۱۸_ مشهد هاشم حراج چی رئیس مجاهدین محله اهراب با یکنفر گرجی. ۱۹- تقی اوف معروف. ۲۰- امامعلی (فرستاده ستارخان) ۲۱_ یوزباشی تقی (معروف به بالاتقی).

این نامها را از صفحات کتب جمع آوری کردیم ولی بدون تردید تعداد کشته شدگان خیلی بیش ازاین بوده است.

باید توجه شود که اینان غیر از کسانی هستند که در جنگ باروسها وسربازها، یا در اثنای قتل وغارت ویا باشتباه تیر اسلحه مقتول شده اند.

روزنامه حکمت چاپ عصر تعداد کشته شدگان را که بادست صمدخان شربت شهادت نوشیده اند دویست وچهل وسه نفر نوشته است واین مبالغه نیست.



(عکس ۵٤) آزادیخواهانی که در ۱۰ محرم ازطرف روسها دارآویخته شدند

این کشتار تشریفات دیگری‌هم داشته‌است از آنجمله هر کس که با دست روسها شهید شده خانهٔ اورا هم غارت و ویران کرده‌اند از آنجمله خانهٔ - ۱- حاجی محمد بالا آزادیخواه‌معروف ۲- حاجی ابوالقاسم‌دلال ۳- نصرالله‌خسروشاهی ٤-ستارخان سردار ملی ٥- باقرخان‌سالار ملی ٦- حسین‌آقا فشنگچی ۷- خانه‌ظفرالسلطنه که انجمن ایالتی بوده است تاراج و خراب شد. علاوه براین، خانه هائی‌هم که متعلق بسرجنبانان وسردسته‌های آزادیخواهان بود از تعرض وغارت مصون نماند.

پس‌از ورود اینجانب باستانبول وچیره شدن روسها وصمدخان در تبریز‌مادر پیرم در نامه‌های خود که خیلی کم و با احتیاط مینوشت چنین ادای مطلب میکرد: اگرچه فراق شما ای‌پسران من برای‌من غیرقابل تحمل است باوصف این هر وقت در منزل زده شده وعده‌ای با اسلحه وچهره‌های وحشت‌آور وارد وعقب اسناد و اسلحه میگردند .... پس‌از رفتن آنان به‌خداوند شکرگذاری میکنم که شماها در اینجا نبوده. واین اوضاع جهنمی‌را ندیده! وبدست این دژخیمان نیافتاده‌اید!

مرحوم کسروی در بارهٔ‌طرز آدم کشی‌صمدخان‌مطالب‌جالب توجهی‌مینویسد از آنجمله مینویسد: صمدخان دستور داد حاجی احمد نقاش یکی از سر دسته های مجاهدین را طناب‌پیچ کرده وجلو سك وحشی انداختند! چون تکان نمیخورد‌سك صدمه‌ای‌باو نزد ولی‌یك‌دستش‌را باز کردند وحاجی‌احمد خواست بادست آزاد‌مدافعه بکند ولی‌سك‌اورا از هم درید ......

ونیز مینویسد: صمدخان بنایب محمد آقا دستور داد که پیش سالار مکرم پیشکار او برود تا باو کاری رجوع کند.

سالار مکرم هم بنایب محمد آقا دستور میدهد که بامشهدی عباس‌قندفروش در منزل خودش منتظر او باشد ودر ساعت معین پیشکار‌صمدخان وارد شده پس‌از صرف‌چای وشیرینی حضوراً دستور میدهد هردونفررا دستگیر کرده فردای آنروز اول وقت اعدام کنند اثاثیه‌خانه میزبان‌راهم با کمال‌آسودگی بمنزل‌خود انتقال‌داد.

موضوع زجر وشکنجه زندانیها ....

آزادیخواهانی که گرفتار میشدند‌تاهزار‌گونه‌زجر وشکنجه وعذاب‌نمیدیدند بپای‌دار نمیرسیدند در پای دار و جلو چشم مردم جلاد روسها با شمشیر بمرحوم

شیخ سلیم حمله کرده وضربتی سخت باو وارد آوردند.

وقتی که حاجی محمد بالا در زندان بود چند نفر تاجر بازحمت زیاددرزندان از او دیدن کردند حاجی محمد بالا که پایش در کند و گردنش زیر زنجیر بود با سادگی بانها گفته بود: (گچی قود و روپ قوردی یه یر) (بزهار شده گرگ را میخورد) ولی گرگ جان بسلامت نبرد!

موضوع بدبختی بازماندگان شهدا و افراد عائله مجاهدین.

باز ماندگان شهدا و افراد عائله مجاهدین پس از استیلای صمد خان وضع رقت باری پیدا کردند! هیچ جا، هیچکس بآنها روی خوش نشان نمیداد! شنیدم اکثر اینها از گرسنگی و بی پناهی مردند.

یکعده جوانمردانیکه سالها جان در کف در مقابل دژخیمان و خونخواران سینه سپر کرده وریشه حکومت خودکامه‌را برانداخته ونهال مشروطه و آزادی را بجای او کاشته و با خون خود آبیاری کردند چنانکه رشادت و فداکاریهای آنان موجب تعجب عالمیان قرار گرفت خودشان واولادآنان محو ونابود گردیدند.

صدمات سیاسی ورفتار وحشیانه شجاع الدوله بیش از صدمات آدم کشیهای او میباشد! مردم آذربایجان هرچندروزی بافاجعه جانگداز تازه‌ای روبرومیشدند! و میدیدند محترمان شهر وروحانیون وتجار و بنیاد گذاران آزادی ومشروطیت‌را که حکومت رسماً عملیات آنانرا پذیرفته بود وبا اصول مشروطه اداره میشد بدون تقصیر وبدون محاکمه وبازجوئی بادستور فردی به پای دار میبردند! ومشاهده این اوضاع برای آنان غیرقابل تحمل بود لهذا مجبور بجلای وطن شده دست بچه‌های خودشانرا گرفته وبتهران ورشت ومشهد یادیگر شهرها کوچ نمودند!

ودرنتیجه آن آذربایجانیکه مرکز سیاسی ایران شده بود رو باضمحلال گذاشته ورونقش بکلی از میان رفت!

نویسنده که یکی از فراریان آن ایام هستم پس از هیجده سال تحصیل واقامت در کشورهای مترقی ودعوت بمیهن خود تصورمیکردم که مثل سایر ملل در تبریز خانه سران آزادیخواهانرا در همان شکل طبیعی نگهداشته و در میان میدان شهر تاریخی مجسمه اکثر آزادیخواهان را تهیه‌ونصب کرده ودر روزهای معین شاگردان

مدارس را دراطراف پیکرهای دلاوران معروف و ناطقین مشهور انقلاب میبرند ولی پس از ورود بزادگاه خود علاوه بر اینکه اثری از یادگارهای مورد بحث ندیدم ملت آذربایجان را در پریشانی و بدبختی مشاهده کردم و اگر هیکل دیو استبداد از این خطه مهم ایران برانداخته شده است درجای آن پیکر بحران مالی وشبح مخوف فساد اخلاق و موریانهٔ بیکاری و بلا تکلیفی و از نظر افتادگی و بی توجهی بر قرار گردیده است ؛

بنظر نگارنده این سطور باخود آذربایجانیان است که با ابراز لیاقت صنعتی وهنری و کارو کوشش عظمت وشکوه سابق را بدست بیاورند .



گفتار صد و هفتم

فدائیان فراری از تبریز وارد استانبول میشوند

درسال ۱۳۳۰ اولین گروه فراریان تبریز با حال پریشان و روح افسرده و وضعیت رقت‌آور وارد استانبول شدند. اکثر واردین که در نتیجه فداکاری چندین ساله درجنگهای آزادیخواهی بمقاماتی رسیده ودارای شخصیت ممتازی شده بودند باورود سربازان روس‌وآغاز جنك و کشتار مغلوباً دست ازمیهن وعائله‌خود کشیده بیراهه و باکمال سختی و بیچارگی باپای پیاده طی‌طریق کرده‌ازیك ده بده دیگرراه پیموده و پس ازهفته ها جنك و گریز و گذراندن صدها خطر جانی باالباسهای پاره پاره وحال‌فرسوده ازسرحد خاك ترکیه عبور کرده وپس‌ازتحمل‌سختیهای فراوان باستانبول رسیدند(۱).

مردم از ظاهر آنان باور نمیکردند که این گروه خسته وبیتاب همان مردان جنگی میباشند که یازده ماه در مقـابل نیروی محمد علیشاه سینه سپر و مقاومت کرده اند.

قیافه مردانه امیرحشمت سخت افسرده وقامتش خمیده شده‌بود، مثل این‌بود

۱ـ آقای شیخ اسداله ممقانی رئیس انجمن سعادت زمان انقلاب مشروطه در استانبول که یکی ازشخصیتهای مهم طرفداران مشروطه ایران بود راجع بورود دسته اول فراریان آذربایجان بخاك دولت‌عثمانی آنوقت چنین تعریف‌کردند. وقتیکه مرحوم امیرحشمت با عده‌ای‌ازآزادیخواهان دیگر ازقبیل حاجی اسمعیل امیرخیزی واسدآقا ومشهدی محمد علی ناطق وهمراهان دیگرآنمرحوم بعنوان پناهنده بسرحد ترکیه‌میرسند سرحد داران ترك تلگرافاً ازدولت خودکسب تکلیف میکنند دولت عثمانی هم باتلقینات بعضی اشخاص مغرض دستور توقیف آنان راصادر مینماید.

چون‌این‌خبربمن رسیدومن بدون فوت‌وقت باتفاق آقای‌سید حسن‌تقی‌زاده پیش‌محمودشوکت‌پاشا وزیرجنك رفته ونتایج شوم این اقدام را شرح دادم ومحمود پاشا از این اقدام سخت متأثر شده و تلگرافاً دستور دادکه مجاهدین ایران را فوراً آزاد وباحترام بسمت استانبول روانه‌کنند.

گرفتاری مجاهدین را راقم‌این‌سطور ازخود ایشان شنیده بودم،گویا بعد ازصدور دستور وزیر جنك، سرحدداران دیگرمزاحم مهاجرین آذربایجان نمیشدند.

که این آزاد مرد هم اکنون از چنك روسها نجات یافته است.

نوراله خان یکانی سرش را پائین انداخته بود و چنین مینمود که فقط رمقی از او بجامانده است.

حاجی اسمعیل (امیرخیزی) که ناطقی زبردست بود مهر خموشی برلب نهاده بود. حال اسدآقای فشنگچی هم بهتر ازهمدستان وهمراهانش نبود.

مرحوم محمدعلی‌داروغه بالباسی کهنه وپاره پاره باریش‌بلندش شبیه‌درویش-های سرخرمن شده بود.

یوسف خان نیکپور وحسین بالا بیك ومشکوة برادر امیرحشمت و غیره با چکمه های فرسوده بشکل گاریچی های روسیه درآمده بودند.

اگر کسی با این‌مردان که روزی ازمشروطه خواهان بنام بودند روبرومیشد دچار حیرت میگردید.

تازه واردین حمله های ناجوانمردانه افسران روس را شرح داده مثال های زنده ای بربی تقصیری خود میآوردند ومیگفتند گناهی نکرده اند تا ببهانه آنها را مدرك قرار داده وساکنین تبریز را درمیهن خودگلوله باران نمایند. میگفتند ما هیچوقت مایل بجنك نبودیم ولی وحشی گریهای سربازان روس خونمان را بجوش آورده است ومرك هزار بار از تماشای اعمال‌ناشایسته آنان خوشتر بود (شرح‌مظالم سربازان بیگانه باندازه ای تأثرخیز بود که در مدت چهل و چهار سال فراموشم نشده است!)

این گفتارهای‌غم‌انگیز با ورود عده دیگری‌ازفراریان‌تبریزدرهر چندمدتی‌تجدید میشد هر تازه‌واردی‌ازشقاوتهای صمدخان داستانهای دلخراشی میگفت. خون ریزی وجلادی او موردتعجب وحیرت میگردید، مثل‌این بود که این پیرخون‌آشام مکتب آدم‌کشی‌را در پیش نرون امپراطور خون‌آشام روم تمام کرده و میخواهد دروس نظری‌خودرا آزمایش بکند ولی‌روش‌آدم کشی او صحیح بود ومعلمین او افسران روس‌تزاری بودند. اشخاص دنیا دیده تشخیص میدادند که این رفتاروحشیانه دنباله خواهد داشت. میرزا حسین واعظ، میرزا آقابالا. میرزارضا تربیت، میرزااسمعیل نوبری، رضا زاده شفق، حاجی میرزا آقا بلوری، میرزا محمود غنی‌زاده، میرزاتقی

رئیس انجمن . ویجویه ای وغیره وغیره یکی پس ازدیگری باوضع دلخراش وارد استانبول میشدند.

اگرچه ملت نجیب ترك دلیران آذربایجان را بگرمی می‌پذیرفتند واز آنها دلجوئی واستمالت میکردند اما این محبتهای زبانی، پریشانی‌ودرماندگی آنان راتخفیف نمیداد گاهگاهی صحبتهای بعضی اشخاص نادان نیز مزید بردلتنگی آنان میشد.

این آزاد مردان که چندین سال جان و هستی خود را در راه مشروطه ایران گذاشته بودند وتند باد استبداد وطوفان حوادث آنان را بیك کشور بیگانه پرتاب کرده ودر گرداب زندگی دست بگریبان کرده بود.

اکثر اینها دارای هیچگونه وسیله زندگی نبوده و ازحیث اختلاف لهجه و معانی زبان هم مشکلاتی‌داشتند.

اگرچه بعضی‌ایرانیان ساکن‌استانبول‌بقدر مقدور از همراهی مضایقه نداشتند ولی تعداد فراریان آنقدر زیاد بود که این همراهیها و کمك ها غالباً کم اثر بود.

اکثرافراد این گروه برای امرارمعاش خود ناچار بپذیرفتن کارهای کوچکی مجبورشدند که مناسب شان ومقام ایشان‌نبود. از آنجمله یکانی‌منشی گری‌تجارتخانه صدقیانی‌راپذیرفت. میرزاحسین واعظ دکان‌بقالی ومشهد محمد علی‌ناطق‌قهوه‌خانه صولت عطاری. میرزا عبداله کاغذ فروشی، احمد زاده کاغذ فروشی، اسد آقا قهوه خانه ومیرزا علی شبستری قهوه خانه باز کردند.

آقای حسین طاهرزادهٔ موفق شد با همراهی چند نفردیگر ده نفرازواردین را بمدرسه ژاندارم ترکها بطور شبانه روزی و مجانی بقبولانند از آنجمله بودند: یوسف نیکپور، حسین بالا بیك، میرزا علی شبستری، نوراله خان یکانی، تیمور برادر یوسف خان ...

محیط استانبول برای آزادیخواهان آذربایجان یك پناهگاه تسلی بخش‌وقابل استفاده بود.

ترکیه که وارد سیر ترقی شده و دارای مجامع علمی وفرهنگی بود درهای مؤسسات علوم سیاسی و اجتماعی آنان بروی مجاهدین ایرانی باز بود واکثر آنان جداً مشغول تحصیل وتتبع شدند چنانکه پس ازعودت بمیهن‌خودنتایج آن‌تحصیلات

وتجربیاتیکه در آن مدت بدست آورده بودند دراقدامات آنان مشهود گردید.

نفوذ معنوی آقای سید حسن تقی‌زاده

محضر آقای سید حسن تقی‌زاده دراسلامبول برای مجاهدین منبع فیض والهام بود و با ایجاد انجمن نشرمعارف‌افکار متشتت ایرانیان اسلامبول را دریکجاتمرکز داده ووسیله شد که اطلاعات جدیدی بدست آورند.

استانبول پل تجارتی ایران واروپا

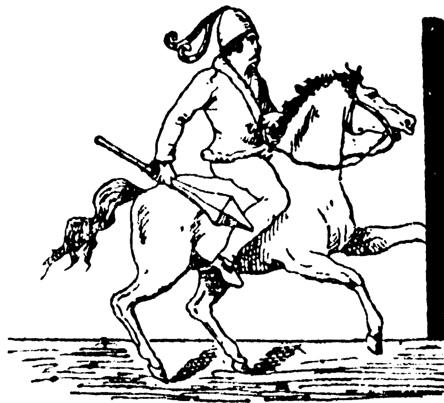
استانبول ازقرنها پیش مورد توجه ایرانیان بوده وتجار ایرانی درآنجا رحل اقامت انداخته و شهر مذکور را پل تجارتی ایران‌و اروپا انتخاب کرده اند.

اداره گمرك استانبول مثل تجارتخانه فرش ایران بود و تجار ایرانی فرش خود را در گمرك بمشتریها ارائه داده‌وپس ازانجام معامله تشریفات گمرکی‌را انجام میدادند.

استانبول ازلحاظ عتیقه فروشی نیز قابل توجه است ودرهیچیك ازشهرهای‌دنیا باندازه استامبول مغازه های عتیقه فروشی که مربوط بآثار ایران باشد وجود ندارد اغلب صاحبان مغازه ها هم ایرانی هستند، اگر چه والده خانی که محل سکونت بعضی ازتجار ایرانی بود شهرت‌خوبی نداشت ولی‌بطور کلی بعضی ازتجارتخانه‌های ایرانی با تجارتخانه های اروپائی برابری میکرد و درمیان تجار ایرانی شخصیتهائی بودند که ازحیث اعتماد واعتبار ومیزان ثروت مورد احترام قاطبه تجارمحلی بوده‌و نفوذ کلام وارزش‌امضای آنان‌شایان‌توجه‌بود. ازآنجمله بودند: حاجی‌رسول‌صدقیانی حاجی رضا جورابچی، حاجی حسین قره، امین زاده ها، قاسم‌زاده، کهنموئیها، مشهدعلی آقا ماهوتچی، احمد زاده (دهقان)، حاجی‌تقی شجاعی وغیره وغیره.

سکونت‌ممتد تجارو کسبه ایرانی‌دراستانبول‌یکنوع نفوذ معنوی ایجاد کرده‌و تأسیس‌مدرسه و بیمارستان آبرومندانه‌ایرانیان کسب‌وجاهت‌نموده‌وسفرای‌باشخصیت مثل‌مرحوم ارفع‌الدوله واحتشام‌السلطنه دراستحکام مناسبات‌حسنه بامل‌ت‌مهمان نواز تأثیرفراوانی داشت ایرانیانیکه بعنوان تجارت باستانبول وارد میشدندازشئون‌تجاری وفرهنگی واجتماعی وسیاسی ترکها استفاده‌مینمودند؛ وباید گفت که محیط‌استانبول

شخصیتهای فرهنگی‌وسیاسی وقلمی واجتماعی مثل حسین دانش ، حبیب اصفهانی ، شیخ اسدالله ممقانی ، عبدالرحیم هندی(شباهنك)، علی مسیو ، حسن ارفع(سرلشگر ارفع) ، سالار نظام ، سرلشکر کوپال ، کاظم خان سیاح و حسین طاهرزاده برای ایران تربیت میکرد . ووقتیکه آوازه مشروطه خواهی ایرانیان بگوش ایرانیان ساکـن استانبول رسید بدون فوت وقت بکومك بـرخاسته و علاوه بر اینکه چند روزنامه مثل شیدا وخاور وشمس .... انتشار دادند انجمنی بنام انجمن‌سعادت تشکیل داده وخدمات بسیار مهمی انجام دادند .



گفتار صدوهشتم

انجمن سعادت استانبول

خدمات انجمن سعادت دراستانبول درایام محاصره تبریز بحدی است که محتاج مقالهٔ جداگانه میباشد ولی مایه تأسف در اینجاست که اعضای انجمن سعادت اسناد تاریخی را نگه نداشته و بدست تاریخ نسپرده اند .

مرحوم کسروی ازانجمن مذکور با احترام نام برده ولی اسمی ازاعضای او ذکرنشده است . اینجانب از آقای اسداله ممقانی سناتور و آزادیخواه معروف تحقیقاتی کرده وخلاصه اظهارات ایشان را بشرح زیر مینویسم :

آقای ممقانی راجع بتاریخ تشکیل واسم انجمن اینطور اظهار کرده اندکه وقتیکه ایشان درنجف الاشرف ساکن بودند تلگرافاً باستامبول دعوت شده و این تلگراف بنام انجمن سعادت مخابره شده بوده است . عدهٔ اعضای انجمن مذکور بشرح زیر بوده اند :

رئیس، آقای شیخ اسداله ممقانی . اعضاء ، مرحوم مرتضی امین زاده ، آقای عبد الرحیم هندی (شباهنگ) ، حاجی حسینقلی (فرخنده پی) ، حاجی حسن عمو (قالپاقچی) ، اهرنجانی، سید حسن شمس شخصیت های مهمیکه با این انجمن همکاری میکرده اند بشرح زیر میباشد :

مرحوم معاضدالسلطنه، توفیق بك (مدیر روزنامه توفیق) ، دهخداوشیرازی نامی که مخبر روزنامه های انگلیسی وامریکائی بوده وبزبان انگلیسی آشنائی داشته قلماً در ترجمه تلگرافات کمك میکرده است . احمد آقا اوغلی (آقایوف) نویسندهٔ معروف قفقازی . آقای ممقانی راجع بهزینه مخابرات واقدامات دیگر اظهار کردند که تجار وایرانیهای ساکن استانبول با طیب خاطر هزینه‌ها را میپرداختند. چون بعضی ازتجار خیر دیگررا درمقاله دیگر معرفی کردیم دراینجا سخن کوتاه کردیم.

گفتار صد و نهم

وضعیت ترکها

وضعیت سیاسی ترکها در آن ایام که وارث اوضاع خراب سلطان عبدالحمید بودند تعریفی نداشت. پیهای امپراطوری عثمانی تکان خورده ودرحال انهدام بود کارهای سلطان عبدالحمید ظاهر فریبنده داشته ولی نتیجهٔ سیاست غلط او بود که ملت نجیب ترك را دچار انحطاط کرده بود. روزهائیکه من وارد استانبول شدم سلطان عبد الحمید را در یك بنای معظمی حبس کرده بودند و پنجره های سالون رو بخیابان دیوان یولی باز میشد که با طارمیهای آهنی پوشانیده شده بود. گاهی سلطان عبدالحمید درپشت همان طارمیها در داخل سالن مشاهده میشد دانشجویان و مردم از دور اورا تماشا میکردند.

ملل اروپا دربارهٔ دولت عثمانی نقشهٔ خطرناکی کشیده بودند. دولت‌عثمانی از جنك ایتالیا فراغت پیدا نکرده بود که‌وارد جنك بالکان شد ودرنتیجه پوسیدگی امپراطوری اش ارتش‌عثمانی بمحض روبرو شدن با سربازان بلغار بی‌آنکه اسلحه بکار ببرند فرار کردند.

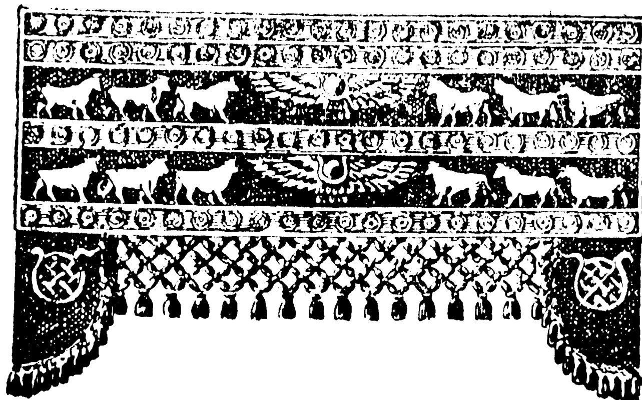
درهمان ایام‌فرقه اتحاد ترقی که دررأس آن طلعت بیك وانور بیك و نیازی‌بیك وجمال بیك قرار داشتند در سالونیك تشکیل شد و برای بدست گرفتن امور زمام خودرا آماده نمودند. این نکته قابل توجه است دانشجویانیکه با اجازهٔ مخصوص سلطان‌عبدالحمید به اروپااعزام‌شده بودند وپس‌ازاکمال‌تحصیل بوطن‌خودبرگشتند وقتی اوضاع میهن خودرا نابسامان و پریشان دیدند دوش بدوش وطنخواهان دیگر برای واژگون کردن سلطان عبدالحمید باین فرقه پیوستند.

خلاصه جریان اینست که اعضای این فرقه درتاریخ ۱۳۲۸ ازسالونیك‌حرکت وپس ازجنگهای مختلف که همه برنفع مجاهدین تمام شد وارد استانبول شدند.

دولت استبدادرا برانداخته وسلطان عبدالحمید را زندانی وسلطان محمدخان خامس را بجای اوانتخاب کردند :

فرقه اتحاد ترقی ظاهراً با ایرانیها دارای مناسبات حسنه بوده وشیخ اسداله ممقانی وحسن‌خان ارفع خواهرزاده ارفع‌الدوله رابط ایرانیان بافرقه مزبور بودند.

مطالعهٔ شرح حال طلعت بیك ، انور بیك وجمال بیك که بعدا همه آنها عنوان پاشائی پیدا کردند شایان حیرت وعبرت میباشد این مردان تاریخی بدون توجه بخطرات سیاسی بین‌المللی برای هموار کردن جاده ترقیات ملی خود کوششها و فداکاری ها میکردند. اگر چه درچند سال اول موفقیتهای مهمی نصیب آنها شد ولی در جنگ بین‌المللی مغلوب شده وهرچهار نفر رهبر بقتل رسیده و برای تفصیل قتل آنها بفصل هفتم و گفتار ۵۱ فرقهٔ اتحاد وترقی مراجعه شود .



گفتار صد و دهم

حرکت آقای سید حسن تقی‌زاده بامریکا

آقای سید حسن تقی‌زاده هنگام اقامت در اسلامبول منبع الهام و مرجع ایرانیان مقیم این شهر بود. هیچوقت از کار و فعالیت در راه ملت ایران باز نمیایستادند روش مطلوبی که ایشان داشتند این بود که کار های مهم و تاریخی را باید هسته و اساس کوچکی شروع و سپس تقویت و بزرگ میکردند. این قبیل اقدامات بدون تظاهر و ریا از سایر سیاسیون و رهبران آزادی خواهان ایران کمتر دیده میشد. از آن جمله تأسیس انجمن نشر معارف و یا حزب دموکرات در اسلامبول بود که بدون ایجاد سر و صدا تشکیل و خدمات ذیقیمتی انجام داد.

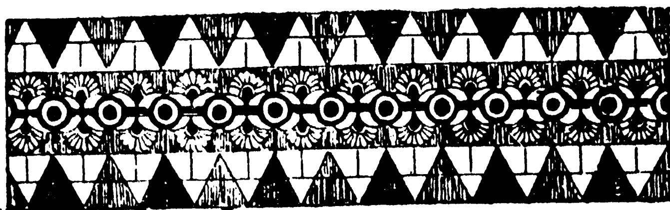
قبل از ورود من باستامبول این انجمن تشکیل شده بود از برادرم آقای حسین طاهرزاده شنیدم که جمعیت مزکور در شب اول با حضور ٥ - ٦ نفر تشکیل و بعد بمرور زمان عده زیادی عضویت این جمعیت را پذیرفتند. اگر درست مطالعه بکنیم خواهیم دید در این جمعیت علاوه بر مطالعه و استفاده از جزیانات سیاسی عالم هر هفته کنفرانسهای علمی و اجتماعی و تاریخی ترتیب میشد و اعضاء را بجهان علوم جدید و افکار تازه آشنا میکرد و در نتیجه همین راهنمائیها بعضی از اعضاء جوان جمعیت مورد بحث وارد دانشگاهها شده و پس از پایان تحصیل خدمات ذیقیمت و مهمی برای کشور ایران انجام دادند.

محضر آقای سید حسن تقی‌زاده قابل استفاده بود و پندهای حکیمانه ایشان غالبا مؤثر میافتاد. او از مدح گفتن و مدح شنیدن پرهیز میکرد و هر کسی را که بی‌پیرایه و بدون اغراق سخن میگفت دوست میداشت. در نوشتجات خود سخت ناراضی میشدند مثل آفتاب بیدریغ بهمه بهره میرساند. درست خاطر دارم عده از مجاهدین و فراریانیکه وارد استامبول شده و در نتیجه رنج های فراوان و تحمل فشار های سیاسی و مالی و

بلانکلیفی اعصابشان سخت ضعیف ومریض شده و بهر کس وبهر چیز بدبین شده و درمذاکرات ومحاورات با آقای تقی زاده اعتدال و گاهی حتی نزاکت را هم ازدست میدادند. ولی تقی‌زاده با پندهای پدرانه آنان را بتحمل و شکیبائی دعوت میکرد. تقی‌زاده با آقای رسول زاده هم منزل بودند. باوجود اینکه هردو دارای شخصیت ممتازی بودند زندگیشان بسختی میگذشت.

درچنین ایامی چندین نفر ازتجار معروف ایرانی در استانبول توسط برادرم حاضر شدند واصرار کردند که مبلغی بعنوان قرض بآقای تقی زاده بدهند امایشان ازگرفتن قرض امتناع نمودند.

نگارنده تصور میکنم آقای رضا تربیت که دراستانبول مغازه کتابفروشی باز کرده بودند کتابهای آقایان را فروخته ووجه ناچیزی بآقای تقی زاده میرساندند. بارها ازمرحوم احتشام السلطنه شنیدم که آقای تقی‌زاده ازاستفاده کمك مالی دولت ایران خودداری میکرد. بقول‌روسو نویسنده نامی فرانسوی نوابغ وژنیها کارهای سخت راآسان وازموانع عبورمیکنند وسرانجام روزگار رابمرادخود میگردانند. میتوان تصور کرد که آقای تقی‌زاده نیز برای راه‌حل جهت انجام خدمات بهتری‌و تغییرمحیط بطرف آمریکا ودوستان خودرا متأثر نمودند.



فصل هفدهم

گفتار صد و یازدهم

جنگ بین المللی اول شروع شد

کسانیکه ازعلوم طبیعی و عالم فلکی وجوی بهره ای داشته باشند وقتیکه حرکات غیر طبیعی ابرها را در کرانه عالم مشاهده بکنند از ایجاد طوفان و رعد و برق هوائی مستحضر میشوند .

سیاستمداران نیز از اوضاع سیاسی واجتماعی دنیا خطر جنگ و گاهی مدت آن را پیش بینی میکنند چنانکه بعضی ازشخصیت های سیاسی وقوع جنگ بین المللی اول‌را خبرداده‌بودند تا اینکه جنگ بزرگ ببهانه کشته شدن ولیعهد اطریش درشهر سراجوا آغاز گردید .

ترکیه که‌ازفشار سیاست‌روس وانگلیس‌صدمه دیده‌بودوازطرف‌دیگرا کثر افسران‌جوان ترکیه درآلمان تحصیلات خودرا بپایان رسانده وازحیث‌زبان‌وعادات بملت آلمان متمایل شده بودند بکمک ملت آلمان وارد جنگ شدند .

با شروع جنگ بین المللی در اوضاع ایران تغییرات ظاهری و قشری دیده میشد اینکه تغییرات قشری نوشتم باین دلیل است که ملت ایران تشکیلات حسابی نداشت که تغییرات اساسی بخود بدهد و رشته کار کشور با رأی عده معدودی میچرخید .

با اینحال عده ای از رهبران‌آزادی ومجاهدین ایران که دراستامبول توقف داشتند اوضاع‌ایران را موردمطالعه قرار داده وموج تحولات را با عینک‌تارمشاهده میکردند وتشخیص میدادند که ورود روسیه بجنگ بین المللی وسیله خواهدشد که سیاست روسیه درایران تعدیل بشود .

دراین ایام خبر ورود آقای تقی‌زاده به‌برلین شنیده شد وارتباط بین انجمن نشرمعارف و آقای تقی‌زاده برقرار گردید.

جمعیت پرشور جمعیت نشر معارف

اخبار جنك هر روز شنیده میشد وشعله های آتش سوزی آن یکی پس‌از دیگری در کشورها مشاهده میگردید.

کلیه ملل روی زمین ازاین‌جنك بیمناك بوده وبرای حفظ وحراست کشور خودسعی بلیغ میکردند و بعضی از کشورهائیکه درایام گذشته مورد تجاوزوتطاول دیگران واقع شده بودند میخواستند ازاین جنك بنفع خوداستفاده بکنند وعده ای از رهبران بصیر ملت ایران هم گویا همین خیال را داشتند.

دراین ایام انجمن نشرمعارف جلسه فوق العاده تشکیل داده وموضوع خیلی مهم را مطرح مذاکره قرارداد واصل طرح این بودآیا دولت ایران در ایـن جنك وارد میشود یا نه؛ چند ساعت مذاکرات بیحاصل ادامه داشت. گویا در این جلسه اشخاص ذیل حضور داشتند. میرزا محمود غنی‌زاده، رضا زاده شفق، میرزااسمعیل نوبری، حسین طاهر زاده بهزاد، میرزا محمد علیخان و میرزا رضا خان تربیت، حاجی حسینقلی شبستری، حسن خان ارفع، آصف الوزاره، حاجی اسمعیل قـره (امیرخیزی)، حاجی حسین قره، میرزا اسمعیل‌یکانی، میرزا آقا ناله ملت، احمدزاده (دهقان) سید زاده(۱) وغیره.

مذاکرات این جلسه چندین‌ساعت طول کشید رأی اکثریت لزوم قیام ملت را تأئید میکرد ولی درطرز اجرای آن اختلافات موجود بود.

بعضیها اوضاع جغرافیائی ایران را مورد بحث قرار داده وورود دولت‌ایران

۱- مرحوم سید زاده درتبریز متولد شده ودراستانبول دردانشکده طب ودرکلاس دندان پزشکی تحصیل میکرد مردی بسیار مرتب ومنزه وخوش محضر و لطیفه گو بود. باوجود اینکه هنوز دانشنامه نگرفته بود باز بدرد مردم میرسید و دندانهای ارباب رجوع را بدون دریافت دستمزد تداوی میکرد ترکها درشدت جنك یکعده ازایرایان استانبول را بعنوان نظـام وظیفه توقیف‌کرده وپس از یاددادن مشق نظامی بایران فرستادند ومرحوم سید زاده جزوآنها بود و لباس افسر ژاندارم پوشیده بود. مرحوم مذکورکه بجزلطیفه گوئی ومجلس آرائی ازفنون‌جنك و انقلاب بهره ای نداشت درکرمانشاه بدست انگلیسها بدارآویخته شد.

را در این جنك خطرناك میدانستند و نظرشان این بود که با حفظ بیطرفی میشود سرحدات ایران را از تجاوز بیگانگان حفظ کرد وخوبست که برای پیشرفت ایران کوشید. بعبارت دیگر باید اول ملت ایران را باعلم واطلاع مجهز کرده وسپس با تفنك مسلح کرد .

برادرم و آقای رضا زاده شفق وحسن‌خان ارفع و اینجانب وچند نفر دیگر طرفدار این‌نظر بودیم. عده‌ای دیگرحدوث این‌جنك را بهترین فرصت جهت تامین استقلال‌ایران‌قلمداد کرده لزوم وورود سریع دولت‌ایران‌را بجنك‌تذ کرمیدادندآقایان نوبری وحاجی میرزا آقا بلوری ومیرزا آقاناله وامیرخیزی وسید زاده‌ازاین گروه بودند. عده دیگرمعتقد بودند که باید مدتی صبر کرد تا اوضاع قدری روشن شود و شانس ملل بزرك دراین جنك مشخص گردد.

بهرصورت جلسه بدون اخذ تصمیم قطعی پایان یافت. طولی نکشید ترکها بعضی از آزادیخواهان ومجاهدین‌ایران‌را تشویق کردند که بایران بر گشته وباتفاق آنان‌باسربازان روس واردجنك شوند وبالاخره این نظرهم تأئید وعملی‌شدواولین گروه آزادیخواهان که دررأس‌آنها آقایان امیرحشمت وبلوری ویکانی ونوبری‌و امیرخیزی وسایرین بودند براه افتادند عده دیگر هم بنا بدعوت آقای تقی زاده از آن جمله آقایان میرزا محمد علیخان و میرزا رضا خان تربیت و محمود غنی زاده بطرف آلمان حرکت کردند.



گفتار صد و دوازدهم

فعالیت هیئت مرکزی ایرانیان در برلن

درزمان جنک جهانی اول عده‌ای ازدانشمندان ونویسندگان عالیمقام ومیهن پرستان ایرانیان در برلن درتحت سرپرستی وهدایت آقای سید حسن تقی‌زاده مجمعی تشکیل داده وبرای اصلاح اوضاع پریشان وبی‌سروسامان ایران بوسایل گوناگون میکوشیدند.

این رجال بنام ودانشمندان میهن پرست وسیاسیون مبرزدر بحبوبه جنک رشته کارهای سیاسی وارشاد دولتهای زودگذر ایران را دردست گرفته وسعی بلیغ داشتند تا این ماشینهای زنك زده وچرخهای بیمحوردولت ایران‌را تعمیر نمایند.

آقای سید حسن تقی زاده این ایام‌هم لزوم اصلاح فقرفرهنگی ایران را از نظردور نداشته وباتهیه وسایل تحصیل وتتبع ودردست داشتن سرپرستی دانشجویان وهدایت آنـان،در راه کسب علوم وفنون بهترین خدمات را بکشور خود انجام میدادند.

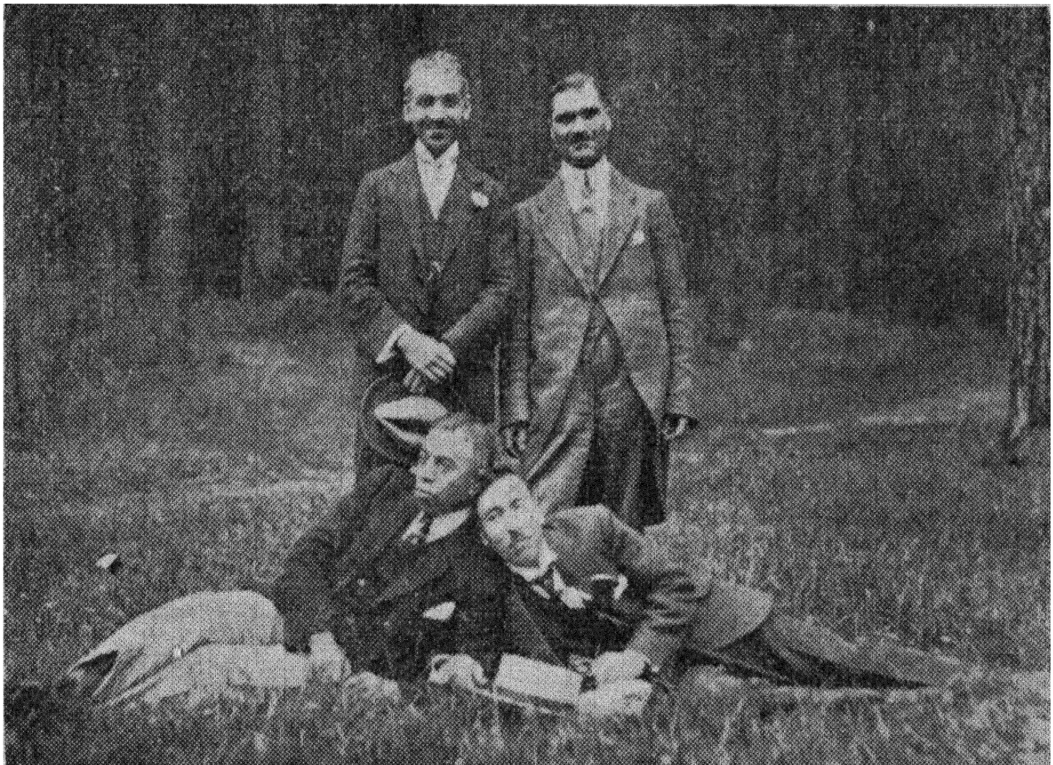
نام بعضی ازشخصیتهای مهم این هیئت بدین قرار بود:

آقایان سید حسن تقی‌زاده - شیخ محمد خان قزوینی - سید محمد علی جمال زاده - کاظم زاده ایرانشهر- ابراهیم پورداود - محمود غنی‌زاده - محمدعلی تربیت اشرف زاده - رضا تربیت - عزت‌الله هدایت - سرتیپ حبیب‌الله شیبانی.

اصولی که آقای تقی زاده برای فعالیت این هیئت تعیین کرده بود عبارت از این بود که هر کس درحدود استعداد شخصی وتحصیلاتی خودمشغول فعالیت باشد.

دراین تاریخ جنك بهرطرف دنیا کشیده شده بود کشورهای متخاصم بیطرفی دولتهای ضعیف را نقض وآنان را به‌آتش جنك میسوزاندند ایران نیزمورد تهاجم قرار گرفت.

کسانیکه در منطقه جنك حضور داشته وضعیت سکنه این چنین منطقه را مشاهده کرده اند میدانند که در این ایام وضع ایران باندازه پریشان و بی سروسامان بود که قلم از شرح آن ناتوان است دولت ایران که ازدفع یاغیانی مانند نایب حسین کاشی و رحیم خان چلیپانلو و رضا جوزانی درمانده بود در مقابل حمله های روس و انگلیس از تدبیر واخذ تصمیم عاجز ماند. مردم بدو گروه تقسیم، گروهی طرفدار متحدین و گروه دیگر طرفدار متفقین شده بودند.



(عکس ۵۵) کاظم زاده ایرانشهر - محمد نقی صادق اف
رضا تربیت - کریم طاهر زاده در برلن

طرفداران متحدین نظرشان این بود که یکقرن باینطرف سیاست متفقین را نسبت بایران میشناسند و آزمایش مجددی مورد ندارد ولی سیاست متحدین ممکن است برای ایران سودمند واقع شود این بود که بدون هیچگونه تردید این گروه که ازمیهن پرست ترین ودلسوزترین سیاسیون ایران تشکیل شده بودند جان خود را در کف گذاشته وخاك نیاکان خود یعنی ایران را ترك و پس ازفداکاریهای فراوان و تحمل مشقات بیحدوحصر باجنك و گریز بسمت استانبول روان شدند.

دراین روزگار تیره و تار نزدیك بچهل هزار نفر از هم‌میهنان ما از گرسنگی تلف شدند ودر یك‌چنین روزگاری توجه رجال سیاسی و دانشمندان نامی خواه از مهاجرین وخواه آنهائیکه درایران‌مانده بودند بطرف کمیته ایرانی‌در برلن معطوف بود ودستورات کمیته مزبوررا باجان ودل اجرا میکردند.

کمیته باوسایل زیرباسران ملیون درایران ارتباط پیدا میکرد :

۱ ـ اعزام اشخاص معین ومذاکرات شفاهی جهت تعیین مشی سیاسی ایران.

۲ ـ ارسال نامه های مقتضی باوسایل موجود.

۳ ـ انتشارمجله کاوه.

اشخاصی که ازطرف کمیته بایران اعزام میشدند اکثر بسرنوشتهای ناگواری دچار میشدندگویا اولین عده ای که بایران اعزام شدندآقایان پورداود وجمال زاده بودند که نویسنده دفعه اول در استانبول با این آقایان آشنا شدم. آقای جمال زاده شرح مفصل وجالب دقت ودرعین حال تأسف‌آوری ازمشاهدات وپیش‌آمدهای این مسافرت میداد.

یکی ازرقت‌آورترین سرنوشت این‌قبیل شخصیتهای میهن‌پرست وواقعه‌تأسف آورشهادت مرحوم محمود اشرف زاده میباشدکه خلاصه‌آن این است :

مرحوم اشرف زاده درخاك میهن خود دچار راهزنان گردید وپس از اینکه دزدان‌اورا لخت کردند وی‌ازسرقت رفتن اشیاء وحتی لباس‌خود گله نکرده وحرفی نزد فقط التماس کرد که کتابهای اورا نبرند وپس بدهند؛ وای‌دزدان باشلیك کردن چندتیرپاسخ این عاشق کتاب را داده وایران را ازیك شخصیت علمی‌وسیاسی محروم کردند این واقعه تأسف‌آور درسال ۱۳۰۳ دریك فرسخی صحنه کرمانشاه در اوایل شب اتفاق افتاد. این جوان غیرتمند درحدود سی‌سال بیشترنداشت ودرجوانی فدای جهالت ونادانی یکدسته راهزن گردید.

گفتار صدو سیزدهم

حسین کاظم زاده ایرانشهر درزندان رساله اخلاقی مینوشت !

واقعه زندانی شدن آقای کاظم زاده ایرانشهر هم یکی ازصحنه های تأسف آور بشمارمی آید.

در گفتار پیشین نوشتم که نخستین نمایندگان هیئت مرکزی ایرانیان در برلن آقایان ابراهیم پورداود ومحمد علی جمال‌زاده بودند ودومین هیئت اعزامی آقایان حسین کاظم زاده ایرانشهرومرحوم محمودخان اشرف زاده بودند.

آقای حسین کاظم‌زاده ایرانشهرپس ازورود بتهران بااعضای حکومت ملی تماس گرفت ودرروزنامه‌هاهم مقالاتی منتشرمیکرد ونشریه‌ای‌هم بعنوان‌راه کامیابی طبع کرد که شامل پندهای حکیمانه ونصایح مفیدی بود.

چون توقف ملیون‌درتهران غیرمقدورشد آقای کاظم‌زاده ایرانشهرهم باتفاق آنان تهران را ترک نمود.

خلاصه آن از این قرار است : ملیون که متفق آلمانها بوده و جریان او را مرحوم ملك‌الشعراء بهاردر کتاب‌خود بنام انقلاب مشروطه‌ایران انتشارداده وچندی قبل درهمان موضوع رساله‌ای بنام اولین قیام مقدس ملی باقلم جناب آقای حاجی عزالممالك اردلان منتشرشده جریان‌مهاجرت ملیون بطورمشروح تحریریافته وکار نگارنده را آسان کرده است.

چکیده‌مطلب اینکه‌ملیون‌تهران‌راترك وبشیوهٔ‌جنك وگریزخودراباستانبول میرسانند (۱) رئیس دولت ملیون مرحوم نظام‌السلطنه مافی بوده در بین راه (در

۱- نام عمده اشخاصیکه وارداستانبول شده بودند بقرارزیرین میباشد. نظام‌السلطنه مافی سید حسن مدرس - صوراسرافیل - میرزا سلیمان‌خان میکده - سیدمحمد صادق طباطبائی- ادیب - السلطنه - نظم‌السلطنه میرپنج - سید جلیل اردبیلی - محمدعلی‌خان خاله اوغلی- عارف‌قزوینی

بقیه‌درصفحه بعد

باش قلعه) بعضی از اشخاص فاسد وغرض ورز بمرحوم نظام السلطنه وجود یك توطئه خیالی را گزارش میدهند و آقایان کاظم زاده ایرانشهر وسید جلیل اردبیلی ومحمد علیخان خاله اوغلی وحسن آقا مجاهد معروف را (۲) مؤسس این کمیته معرفی می کنند ، روی این گزارش غلط بدون کوچکترین بررسی ومطالعه چهار نفرمزبور را گرفته در زیر زمینهای تاریك و غیرقابل سکونت زندانی کرده ودر اثنای حرکت هم آنان را سوار چهارپا کرده وپاهای آنان را مثل راهزنان درزیرشکم چارپایان میبندند این اوضاع مدت مدیدی بطول میانجامد.

نکته جالب دقت وتوجه این صحنه عمل خلاف انتظار کاظم زاده ایرانشهر در زندان میباشد. مرحوم خاله اوغلی باینجانب حکایت میکرد که مامشاهده کردیم که آقای کاظم زاده مشغول نوشتن موضوعی هستند وتصور میکردیم که ایشان راجع به بیگناهی ما نامه‌ای به آقای نظام السلطنه مینویسند و گویا از بیرون هم نگارش او را مشاهده کرده وحدس میزنند که این نوشته ها ارتباط با اصل توطئه داشته باشد روزی مشاهده کردیم که مأمورین غلاظ وشداد بزندان هجوم آورده واین نوشته‌ها

دکتر یحیی شکوه - عشقی - حاجی میرزا یحیی دولت آبادی - حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی سیف الممالك - برادرش سردار ناصر - دکتر قوام - حبیب اله شیبانی - سالار پسر نظام السلطنه مافی حاجی عزالممالك اردلان - مشارالدوله - حسین کاظم زاده ایرانشهر - حسن آقا قفقازی - استرابادی شرف الملك - شیخ حسین تهرانی - مساوات - سید حسین کزازی - ابوالقاسم وثوق وعده دیگر دولت عثمانی ازمهاجرین ایرانی پذیرائی میکرد ومدتیکه دراستانبول بودند بدنمیگذشت. بعضی ازآنان که علاقه بکسب اطلاع وتحصیل علوم داشتند عده ای در دارالفنون وعده دیگر بطور خصوصی درس میخواندند فرضاً مرحوم عشقی ومحمد علیخان خاله اوغلی وارد دارالفنون شدند ومرحوم ادیب السلطنه سمیعی باتفاق آقای حاجی عزالممالك اردلان هم ازآقای اخوی درس نقاشی داشتند ومرحوم فرزین وسید جلیل اردبیلی هم با نگارنده ریاضیات مطالعه میکردند و مرحوم سردار ناصر بایکنفر افسری که نامش را فراموش کرده ام مشغول یادگرفتن فنون جغرافیا بودند - شادروان سردار ناصر کتب زیادی خریداری وهمراه بایران آورد گویا در نتیجه این علاقه بودکه بآن مرحوم کار رجوع نکردند وباکمال سختی تنگدستی جان سپرد ! خداوند روح اورا شاد فرماید.

۲- حسن آقا معروف بقفقازی که قفقازی نبوده وازمحله چرنداب تبریز وبا ماآشنا بود یکی ازمجاهدین رشید ومیهن پرست ودرعین حال پرهیزکار بود درتهران و تبریز درانقلابات رشادتها وفداکاریها از خود بروز داده که محتاج نوشتن مقاله علیحده است. این مرد رشید از جنگ آورانی بودکه میشد همطراز فدائیان درجه اول بشمارآورد وعاقبت این مرد رشید هم تأسف آور بوده چنانکه با باقرخان سالار ملی درمأموریت مهم کردستان نصف شب موردخیانت واقع شده وکشته گردید !

را ازدست آقای کاظم‌زاده با کمال خشونت و بیرحمی گرفته پیش آقای نظام‌السلطنه بردند؛ ماهم ازاین پیش آمد سخت نگران شدیم و حدس زدیم که ازدست این زندگی مرگ آور با تیر باران شدن آزاد خواهیم شد ولی با کمال تعجب دیدیم که خبری نشد ووقتی که از کاظم‌زاده مضمون نوشته‌هارا سؤال کردیم ایشان بایك تبسم پرمعنائی اظهار کردند که من مدتی بود درنظرداشتم یك رساله راجع باصلاح اخلاق نوع بشر بنویسم ودراینجا که بیکار بودم خواستم ازاین بیکاری استفاده نموده واین رساله را تدوین بکنم.



گفتار صدوچهاردهم

مجله پرمایهٔ کاوه یاتراوش افکارسید حسن تقی‌زاده

نسخه اول مجله کاوه در تاریخ ۱۵ شهریور ماه ۱۲۸۵ - مطابق ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ منتشرشده و تاریخ آخرین نسخه آن ۲۳ تیرماه ۱۲۹۰ مطابق اول دسامبر ۱۹۲۱ میباشد.

مجموعه کاوه گنجینه‌ای ازمدارك سیاسی وعلمی وتاریخی ایران است.

چنانکه دربالا ذکرشد پس ازشکست متحدین وخاتمه جنك و تغییر سیاست دنیا وناپیدا بودن کرانه آن وایجاد حکومتهای فاشیستی وبالشویکی تعقیب سیاست انتظار وتحریرمقالات علمی وتاریخی واجتماعی بجای مقالات سیاسی یکی‌از بهترین سیاستها بوده است که آقای تقی‌زاده درمجله کاوه تعقیب کرده اند.

مجله کاوه باتغییرسبك وسلیقه وباانتشار مقالات علمی وتاریخی بجای مقالات سیاسی خدمات پربهای خود را بایران ادامه داده و باید اذعان کرد که مقالات کاوه تحولات عظیمی درمطبوعات ایران بوجود آورد.

سرپرستی محصلین ایرانی دربرلن

یکی دیگر ازافکار و اقدامات آقای تقی‌زاده تسهیل وسایل تحصیل جوانان ایرانی‌درآلمان بود؛ مدتهاهزینه تحصیل دانشجویان‌راسازمان‌مجله کاوه بعهده داشت ولی‌پس ازخاتمه‌جنك وتغییر اوضاع سیاسی هزینه مذکوررا اولیای دانشجویان‌تقبل کردند وفقط سرپرستی ونظارت در طرز تحصیل آنان باهیئت سرپرستی محصلین ایرانی درآلمان بود.

آقای تقی زاده در باره دانشجویان روش مخصوصی داشت و جوانانی که از محیط تیره وتارایران‌آنروزی بمحیط آزاد آلمان میرسیدند ودرمیان خانواده های محترم‌آلمانی‌جاپیدامیکردند وی‌پدرانه‌ودقیقاًزندگی‌وکوشش روزانه آنانرابررسی

میکردند؛ و برای سرپرستی آنان کمیته ای بنام هیئت سرپرستی محصلین ایرانی در آلمان تشکیل داده واعضای آنرا ازاشخاص دانشمند ایرانی و آلمانی انتخاب کرده بودند.

پروفسور مت فوخ یکی از اعضای انجمن فرهنگی ایران و آلمان که درعین حال عضوسرپرستی بود یکی از نوعپرورترین ومهربانترین وفداکارترین اعضاء هیئت بشمارمیرفت؛

وبسا دانشجویان محرمانه باومراجعه نموده وکمك نقدی میگرفتند؛ واینمرد شریف بدون مضایقه وجوهی بلاعوض میداد درنتیجه حسن نیت ومواظبت او کسانیکه در آن ایام درآلمان تحصیل کرده اند خدمات قابل توجهی درایران انجام داده اند از آنجمله آقایان دکترهنجن ـ مهندس میکده ـ مهندس میر هادی ـ دکتر فرهاد غلامحسین فروهر ـ دکتراردلان وغیره ازتحصیل کرده گان آن دوره میباشند.

علاوه براینها عده زیادی از دکترهای طب و مهندسین عالیمقام و استادان دانشگاه باتشویق وراهنمائی جناب آقای سید حسن تقی زاده درآلمان تحصیل کرده وازحیث اخلاق وصفات پسندیده ممتاز گردیده و بمقامات اداری قابل اعتمادی رسیده اند مطلبی که دراینجا قابل ذکراست این است که ملت ایران بمقام علمی و وطنپرستی و پرهیزکاری آقای تقی زاده عقیده‌مند بود و بااطمینان بمواظبت معظم‌له اولادخودشان را برای تحصیل بآلمان میفرستادند.

تشکیل مجلس دوستان

پس ازخاتمه جنك وتغییر سیاست دردنباله ادامه سیاست زمان جنك غیرمقدور بود بنابراین کمیته سابق منحل شد و آقای سید حسن تقی زاده شخصاً انتشار مجله کاوه را بعهده گرفت ازطرف دیگر کسانیکه در کمیته فعالیت میکردند ونام بعضی ازاین اشخاص جزو لیست سیاه انگلیسیها وارد شده بوده از ورود بکشور ایران ممنوع شده بودند این بود عاقبت فداکاری وانجام خدمات ملی.

پس ازمدتی که‌درحال انتظار بودند آقای محمد خان قزوینی بطرف پاریس حرکت کرد وآقایان جمال زاده و هدایت هم در سفارت ایران وارد خدمت شدند

آقای کاظم زاده ایرانشهر مغازه کتابفروشی باز کرده و پس از مدتی هم چاپخانهٔ ایرانشهر را ایجاد کردند. آقای رضا تربیت هم مغازهٔ بنام پرسپلیس باز کردند مرحوم محمدعلی تربیت و مرحوم غنی زاده بتبریز عودت کردند و آقای پورداود مشغول مطالعه و تتبع علمی و تاریخی شدند و طولی نکشید که آقای تقی‌زاده از تهران بنمایندگی شورای ملی انتخاب شدند فعالیت اجتماعی بهم خورد ولی چنانکه می‌بینیم آتش میهن پرستی در کانون دلهای این رجال خاموش نشد و هر کدام یکی بنحو دیگری خدمات را ادامه‌دادند از طرف دیگر در این ایام آقای پورداود و جمال‌زاده و کاظم زاده و کلنل کاظم سیاح و رضا تربیت و نویسندهٔ این سطور بکومك هم مجمعی برای اصلاحات تشکیل داده و مشغول مطالعه و تدوین یك نقشه دامنه داری جهت آینده ایران شدیم این مجمع با سرجنبانانیکه در پایتخت و شهرهای بزرگ ایران پراکنده بودند مشغول مکاتبه شده و طولی نکشید که با آنان رابطه پیدا کرده باین ترتیب یك مرکزیت طرف توجه و اعتماد در برلن تشکیل گردید.

تشکیل این مجمع خیلی بموقع بود و تأثیر فراوانی داشت.

مقارن این احوال آقای سید ضیاءالدین طباطبائی به برلن آمد و با اعضای این جمعیت ملاقات کرد.

یکی از اثرات فعالیت این مجمع این شد که در تهران مجدداً احزاب دمکرات و اعتدالی تشکیلی شد و فعالیت از نو آغاز گردید.

ولی متأسفانه مجمع برلن با مسافرت بعضی از مؤسسین او ضعیف و بالاخره یك قسمت از وظایف آن بمؤسسهٔ ایرانشهر منتقل گردید و چنانکه میدانیم آقای کاظم زاده در ایرانشهر به تنهائی انتشار مجله ایرانشهر و سایر نشریات را با همت بلند و کوشش بی‌مانندی انجام میداد.

گفتار صد و پانزدهم

انتشار جلد پنجم تاریخ مشروطیت

جناب آقای دکتر ملک‌زاده باهمت بلند و باقلمی شیرین در جلد پنجم کتاب تاریخ مشروطیت ایران راجع بانقلاب آذربایجان گفتارهائی منتشر کرده‌اند .

جای بسی مسرت و قدردانی است که دریك چنین روزگاری که کمتر کسی زحمت تتبع و تفحص علمی و تاریخی را بخود هموار میکند ایشان که آزادی‌خواهی را از پدر شهید خود مرحوم ملك‌المتکلمین بارث برده‌اند دست بنگارش و چاپ چنین کتاب عظیم و پرارج زده‌اند .

تقاضای مخصوص

جناب آقای دکتر ملك زاده در مقدمه کتاب تقاضا فرموده‌اند اشخاص مطلع نظریات خودشانرا بنویسند تادر تجدید چاپ تألیفات خود مورد استفاده قراردهند .

اگرچه بابودن خدمتگذار بی‌نظیر مشروطه ایران وعلامه شهیر جناب آقای سیدحسن تقی‌زاده که تاریخ مجسم مشروطه ایران هستند واسرار فراوانی‌از پیشرفت اقدامات آزادیخواهان آذربایجان درنزد معظم‌له محفوظ‌است وازطرف دیگر آقایان دکتر رضازاده شفق وشیخ‌اسدالله ممقانی‌واسمعیل یکانی‌ومیرزا حسین‌واعظ که‌زحمات فراوانی در راه مشروطیت ایران متحمل‌شده باخاطرات واطلاعات ذیقیمتی که دارند نظریات اینجانب ناچیزاست وقابل نیست که حق انقلاب تاریخ آذربایجان را بطور کامل ادا بکند با وصف این بامید عفو و اغماض دانشمندان معظم با عدم بضاعت قلمی وفرصت و وقت کافی جهت مطالعه ومطابقه با یادداشت های خودنظر باهمیت موضوع باتقدیر ازاین اقدام جناب آقای دکتر ملك زاده نکاتی چند ذیلا مینویسم شاید مفید واقع شود .

۱- مؤلف محترم آذربایجان را ندیده اند.

۲- جریان وقایع بطور مربوط ومنظم تحریر نیافته است.

۳- در شرح وقایع تاریخ و تعداد و محل واقعه مورد توجه وتفحص قرار نگرفته است.

۴- حق رهبران انقلاب با انتشار عکس و با ذکر نام آنان در ضمن گفتار ها بطور شایسته ادا نشده است!

درباره این چهارموضوع بیشتر تفصیل میدهیم.

۱- هنر مؤلف دراینست باوجود اینکه در ایام انقلاب در آذربایجان نبوده‌اند مطالب شیرین وخواندنی را بطور تفصیل تنظیم وترتیب داده اند. این یك موهبتی است عظیم که خداوند تبارك وتعالی ببعضی ازبندگان خود ارزانی فرموده است. اما نباید از نظر دور داشت که تاریخ نویسی آنگاه پسند اهل نظر و مورد قبول بزرگان خواهد بود که مستند بدلائل قوی ومطالعهٔ کافی باشد. مخصوصاً باید باین نکته توجه داشت اگر مورخ برای پر مایه ودرست بودن اثر خود از نزدیك ناظر وقایع باشد و مشهودات را بر مسموعات ترجیح دهد بی شك تاریخ اومعتبر وحجت خواهد بود. ولی مؤلف محترم، آذربایجان مهد آزادگان و دلیران را ندیده اند و درایام سنگربندی و کشت و کشتار ناظر جنگهای هول انگیز نبوده ، آوای رعد مانند توپ وتفنگ گوش‌ایشان‌را نیازرده وضجه وفریاد زن ومرد وپیر وجوان زخمی ومشرف بموت را نشنیده وبیکاری وگرسنگی وبی‌پناهی وبیچارگی مردم‌راندیده وچهره های‌وحشت خیز وابدان لاغر وچشمان گودرفته ولباس پاره پاره‌و گردنهای کشیده‌وآستین‌های‌بالازده وپیکرهای فولادین‌جوانان آذربایجان راندیده‌اند واگر می دیدند حتماً صحنه های جنك را محکمتر و تابلو های نبرد را پر رنگتر نقاشی میفرمودند.

اگرمؤلف محترم پس‌ازمشاهده میادین‌مقالات سه روز بیخبری یا اولین‌حمله یاحمله رحیم‌خان ویاهجوم اردوی ماکوویاتوپ بستن‌شهر ازطرف نیروی‌عین‌الدوله وغیره وغیره را مینوشتند دراینصورت ازنوك قلم ایشان آتش میبارید. با مهارتیکه درنگارش وتدوین مطالب دارندسخنانش اثردیگر داشت.

۲ـ عدم نظم و ترتیب در گفتارها.

اصولا تاریخ نویس باید ابواب کتاب خودرا چنان بیاراید وفصول ومطالب آنرا از نظرتاریخ چنان مطابقت دهد که خواننده برای فهم مطـالب و درك زمان سرگردان ودرمانده نگردد فی‌المثل هنگام توصیف یك جنك باید چگونگی میدان عده افراد متخاصم ، سلاح هر سپاه ، مشخصات روحی هر طرف و دقایق دیگر را استادانه شرح دهد وگرنه تاریخ او گویا و زباندار نخواهد بود ، همچنانکه تماشا کننده از تماشای فیلمیکه اول و آخر نداشته باشد یا خواننده از مطالعهٔ کتابیکه صفحه های آن جابجا افتاده یا نادرست صحافی شده باشد بدلخواه استفاده نمیبرد . بنظر اینجانب خوبست درتجدید چاپ در تنظیم گفتارها تجدید نظر بشود .

۳ـ تاریخ وتعدادومحل واقعه مورد توجه وتفحص قرار نگرفته استدرنتیجه عدم ثبت تاریخ وتعدادومحل واقعه ونام شخصیت‌های انقلاب مطالب غالباً بهم آمیخته وخواننده را دچار مشکل وناراحت وعصبی میکند.

مثلا راجع بشهادت مرحوم شریف زاده نام قاتلین ومحل قتل وتاریخ قتل و نام مجازات کنندگان قاتلین ازقلم افتاده است بنا براین حق تاریخ ادا نشده ونسل آینده خادم را ازخائن تشخیص نخواهد داد.

خلاصه جریان بدین قرار بود :

مرحوم شریف زاده میان مجاهدین معروفیت زیادی نداشت وگاه و بیگاهو در بعضی مجالس سخن میگفت ودرمسجد صمصام خان هم درتاریخ ۱۷ رجب۱۳۲۷ سخن تلخ وبیموقع گفت زیرا مقصود ازآن اجتماع تشویق وترغیب مجاهدین بودتا بهتر بجنگند نه سرزنش آنان . در انقلابات پند و نصیحت باید محرمانه داده شود نه درمجالس عمومی، ولی رشته سخن از دست مرحوم شریف زاده در رفت و مجلس متشنج شد .

مرحوم محمدصادق‌خان‌رهبر مجاهدین چرنداب وحاجی محمدمیراب‌لیل‌آبادی وغیره اعتراض کردندمیرزا حسین واعظ ویکی دونفر دیگر که وضع راچنین‌دیدند سخنان مرحوم شریف زاده را تفسیر وتعدیل کردند ودل رنجیده مجاهدین را التیام دادند وموضوع بهمینجا خاتمه یافت.

مرحوم شریف زاده را درتاریخ همان روز ودر راه منزل شخصی نزدند بلکه چهار یا پنج روزدیگر درنزدیکی بازارچه مستشار الدوله ونزدیك بسفارت فرانسه که درهمانجا پناهنده بود دو نفر مجاهد که هردو عباسعلی نام داشته و از مجاهدین رشیدومعروف تبریز بودند درعالم مستی زدند ومخفی شدند. این دو نفر پس ازمدتی باشتباه خود پی برده و برای نجات خویش در زیر توپ ستار خان پناهنده شدند (نه درطویله) .

مرحوم ستار خان هم خیال تسلیم آنان را نداشت ولی رهبران انقلاب برای جلوگیری از تجدید وقوع چنین حوادث ناگوار ، بجد مجازات آنان را خواستار شدند . ستارخان ناچار مجرمین را بآنان تسلیم نمود و مرحوم حسن آقا معروف بقفقازی که مثل اکثرمجاهدین قفقازی تبریزی بودطبق دستور کمیته آن دو نفررا بمحل قتل برده و جای تیرها را که بدیوار خورده بود بآنان نشان داده و جنایت آنان را یکی یکی بیان وهردو را تیرباران کرد. حیدر برادر کوچك عباسعلی (دمیرچی) که درحادثهٔ قتل حضور داشت چون درعمل شرکت نداشت آزاد شد.

وهمچنین درمقاله یارمحمد خان چون تاریخ ازقلم افتاده و(۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ تاریخ توپ بستن مجلس) درتحریر اشتباه رخ داده بدینقرار است :

مرقوم رفته است که یارمحمدخان از کرمانشاه بقم وارد شد چون شنیدمجلس را توپ بسته اند درقم توقف کرده وچون قیام ستارخان بگوشش رسید بسمت تبریز حرکت کرد و با وجود اینکه تبریز در محاصره بود با زحمات توانست به تبریز وارد بشود.

اولا پنج روز قبل ازتوپ بستن مجلس تبریزی ها درتلگرافخانه اجتماع کرده وتلگراف حضوری میکردند. پس ازخطرمجلس آگاه بودند.

ثانیاً نه تنهادراین ایام تبریزدرمحاصره نبود بلکه درحدود سیصد نفر داوطلب هم تا شهر باسمنج نقل مکان داده وعازم تهران بودند واگر تبریز در محاصره بود این اقدام مقدور نمیشد.

ثالثاً درآن ایام مرحوم ستارخان شهرتی نداشت کلمه (مجاهدین) برتمام شئون تبریز سایه انداخته بودوخود رشیدالملك که رئیس اردو انتخاب شده بودوستارخان

و باقرخان و دیگران در تحت ریاست او قرار گرفته بودند بنمایندگی مجاهدین معرفی شده بودند.

مرحوم یارمحمد خان و برادرش حسین خان رشادتهای فراوان از خود بروز دادند و نام نامی آن مرحوم در کتابی که تألیف و آماده چاپ کرده‌ام و بزودی منتشر خواهد شد(۱) ثبت است.

درسایر مقالات هم نظایر این نکات موجود است این لغزشها درمقالات فراوان است اگر درتجدیدتألیف، تاریخ وقایع نوشته شود همه آنها اصلاح خواهد شد.

۴ـ حق رهبران انقلاب بطور کامل ادا نشده است.

گرچه آقای دکتر ملك زاده ایراداتی بنوشته های مرحوم کسروی گرفته و یادآور شده‌اند که نوشته های آن مرحوم دور از حب و بغض نبوده است و این انتقاد شاید بنظر بعضیها درست باشد ولی در کتاب تاریخ این موضوع جبران نشده است بلکه درنظر رهبران انقلاب آذربایجان که صدها نفر بودند و در رأس همه آنها یکنفرسیدجوانیکه از ناصیه‌اش هوش ساطع بودقرار گرفته بود، اصفهانی، کرمانشاهی زنجانی، تهرانی، قفقازی، ارمنی، گرجی، کرد، سرابی، اردبیلی و غیره و غیره همه یکسان همه محترم و معزز بود. مناسبتر بود جناب آقای ملك زاده بعوض اینکه بنویسند مردی برخاست مینوشتند مردانی در آذربایجان برخاسته نهال مشروطه را باخون خویش آبیاری کردند. چون قیام آذربایجان عمومی بود.

نویسنده از روی مشاهدات عینی ارادت و احترامیکه بمرحوم ستارخان دارم بسیار عمیق وغیرقابل نقصان است. ولی این حقشناسی نباید حقوق دیگران راضایع بکند. ستارخان بیرقدار یك اردوی جوانمردان بود ولی بدون اردو از بیرقدار کاری ساخته نیست.

نویسنده این سطور که ماهها درسنگرهای امیرخیز دقایق خطرناکی گذرانده وهنوز هم جای زخم تیر درشقیقه خود دارم وهرروز ستارخان را از نزدیك میدیدم ومی‌دانم آن مرحوم مثل سایر آزاد مردان بود وخصایل قابل تمجید داشت ولی معجز نمیکرد. اینجانب که گاهگاهی برای تعویض رخت بمنزل میرفتم درمحله ماطراف

۱ـ توضیح اینکه گفتارشماره (۱۱۵) بالاسابقاً درانتقاد ازجلد پنجم تاریخ‌مشروطیت تألیف آقای دکتر ملك‌زاده درروزنامه ستاره چاپ شده بود.

ما را گرفته وهزار سؤال راجع بستارخان ازمن میکردند از آن جمله میپرسیدند که آیا راست است که تیرتفنك ببدن ستارخان کارگر نیست ؟ ومشارالیه درهرچند ساعت کمرخودرا باز کرده و گلوله‌ها را که دروسط لباس وبدن او جمع شده بزمین میریزد ؟ وگاهی میگفتند ستار خان در هرسنگری که حاضر میشود نفرات اردوی عین‌الدوله در بالای سر او ذوالفقار حضرت عباس (ع) را مشاهده کرده و پا بفرار میگذارند . البته این قبیل شایعات برای تقویت افکار عمومی مؤثر بود ولی تاریخ باید مطابق باواقع نوشته شود.

سید حسن تقی‌زاده وسید رضا مساوات

مرحوم کسروی درنگارش کتاب خود از یادداشتهای مرحوم مشهد محمدعلی ناطق استفاده کرده‌چه‌این موضوع بطور وضوح درصفحات‌تاریخ هجده ساله‌خوانده میشود. دراینجا یك توضیح مختصر ضرورت دارد تاعلت العلل‌موضوع روشن‌شود پند واندرز آقای سیدحسن تقی زاده توسط اشخاص طرف اعتماد مثل میرزا رضا و میرزا محمد علی‌تربیت وغیره ازتهران ولندن واستانبول‌بسران مجاهدین ورهبران می رسید.

بعضیها مثل محمد صادق خان‌چرندابی وحسین خان باغبان وحسن‌آقا قفقازی وامیرحشمت نیساری ومحمد عمواوغلی وغیره دستورات وارده را باجان ودل‌اطاعت میکردند ولی‌برخی مثل محمدعلی‌خان‌ناطق‌ویوز باشی تقی ونایب محمد مارالانی و غیره قلباازاندرزهای‌آقای‌تقی‌زاده ناراضی‌بودند ونیش قلم مرحوم‌سید رضامساوات نیز بآن‌آتش دامن میزد وایرادات را ازچشم تقی‌زاده می‌دیدند.

عدم رضایت واختلاف نظرهابجائی رسیده‌بود که تقریبا کار بزدوخوردکشیده بود ونایب محمدآقا مارالانی که در دره ساریداغ ازطرف مجاهدین ناشناس کشته شد روی همان اختلاف بود ونیزتیرخوردن نایب حسن خان یاپوشقانچی از طرف نایب حسنخان عیسی بکلو ازروی همان اختلاف بود

این اختلاف نظر وقتی بشدت خود رسید که ما با مجاهدین خود وارد گارد ملی دمکراتها شدیم.

مشهدی محمد علی ناطق درباره آقای تقی‌زاده سوء قصد داشت

ورود فراریان مجاهدین آذربایجان باستانبول یك صحنه رقت انگیز تاریخ انقلاب مشروطیت آذربایجان را دارا میباشد .

اینجانب قبل‌ازهمه وارداستانبول شدم . مرحوم‌مشهدی‌محمدعلی‌دیرتر آمد . یك روز جمعه که مرحوم اسدآقا و یوسف خان نیکپور و میرزا نور اله خان یکانی و حسین بالا و غیره که توسط برادرم وارد مدرسه ژاندارم استانبول‌شده ومشغول تحصیل بودند بطور معمول برای‌صرف ناهار درمنزل ما بودند مرحوم اسدآقا ضمن صحبت کلمه از ناطق کرده و آهسته بگوش من گفت که گویا ناطق سوء قصد نسبت بآقای تقی‌زاده دارد . . .

ناطق از آقای تقی‌زاده خواسته‌وقت بود و درروزمقرر باتفاق چندنفرمثل‌میرزا علی‌سلماسی خواهرزاده اسد آقا در منزل آقای تقی‌زاده وارد شدند. من و برادرم ومحمد امین رسول زاده هم آنجا بودیم مرحوم ناطق با لحن خشن از عاقبت‌بدکار صحبت کرده وتقصیررا بگردن‌رهبران و نویسندگان انداخت (همانطور که‌مرحوم کسروی نوشته اند).

آقای‌تقی‌زاده پاسخ دادند نویسندگان چه تقصیردارند بجزاینکه‌رفتارناروای بعضی ازمجاهد نمایان را انتقاد کنند کار بدی‌نکرده اند دراین حیص و بیص اینجانب لبه ژاکت خودرا عقب زده دسته رولور را آشکار ساختم . ناطق دید اقدام برنفع او تمام نخواهدشد و بلندشد ورفت . ولی بعداً زدوخورد واقع‌شد ومن زخم برداشتم وناطق مورد تعقیب قرار گرفته و از استانبول فرار کرد تصور میکنم از مطالعات این مثالها خوانندگان محترم متوجه شوند که مرحوم کسروی برای چه نسبت‌بآقای تقی‌زاده اشتباه کرده و گویا آقای تقی‌زاده ازجریان فوق‌الذکر مطلع نباشند.

قرائنی موجوداست که رهبران‌مجاهدین‌الهامات خودرا‌عمده‌ازآقای سیدحسن تقی زاده میگرفته اند اگر بگوئیم سخنوران زمان انقلاب در آذربایجان اشخاص مطلع وعالم وفاضل بوده تاریخ انقلاب سایر کشورها نیز مطالعه کرده بودندمبالغه گفته ایم بلکه خود آنان را شبها برای سخن گفتن آماده میکردند . بدون تردید

ناطقین مشروطیت از قبیل شادروان شیخ سلیم ومیرزا علی ویجویه ای ، میرزا غفار چرندابی، میرزا جواد ناطق، حاجی علی اصغر لیل آبادی ، یوسف خزدوز، ملاحمزه خیابانی، میرزا حسین واعظ ، الهامات خودرا در طرز بیان مطلب و گفتار مناسب و مفید ازرهبران عالیقدر ومطلع تری اخذ میکردند چنانکه قرائت اشعار ترکی آقای میرزا حسین واعظ در بالای منبر که تأثیرشور انگیزی درافکارمردم داشت ومطلعش این بود :

ایرانلی لروخ باش ویره روخ نام آلاروخ بیز

دعواده رشادتله هامی کام آلا روخ بیز . . .

واصل این اشعار مال توفیق فکرت بوده وعثمانلی لروخ را ایرانلی لروخ کرده و بآقای میرزا حسین واعظ یاد داده بودند.

ازطرف دیگر اگر کسی ازسخنوران سخنان ناپخته میزد مؤاخذه میشدومن درست خاطردارم چند باردرمنزل مرحوم حاجی میرزاعبدالامیرشیخ الاسلام درششگلان پدر زن مرحوم شیخ سلیم آن مرحوم را استیضاح میکرد که چرا حرف ناپخته و بدون مأخذ در بالای منبر گفته وناچارش کردند که روز دیگر در بالای منبر آنرا تفسیر واصلاح کند.

یك نطق دوپهلوی میرهاشم درمسجد صمصام خان که اصول مشروطیت را منحصر ومحدود بنظریات وافکار خود قلمداد کرده وضمناً ازمحمد علی میرزا باادای الفاظی جانب‌داری کرد افکارعمومی رابرعلیه‌خود شورانید.

میر ربیع برادر او نیز دربالای منبر گفت : ما درتمام شبها با مطالعه کتب و تواریخ وقت گذرانده ونور چشمان خودرا دراین راه‌ازدست داده وحالا وظیفه‌ماست که راه‌حقیقی‌را بملت نشان‌بدهیم واجازه نخواهیم داد که‌هر کسی‌صاحب‌رأی باشد در این اثنا غریوی ازسادات محله شتربان که دراطراف منبر جمع شده بودند بلند شده وگفتار میرهاشم ومیر ربیع را تائید کردندواین مانور بدخواهانه و تظاهرات خلاف انتظار آزادیخواهان حقیقی‌را بیدار کرد وطولی نکشید سید هاشم که قطب رهبران مجاهدین محسوب میشد درعرض چند روز بی‌آبرو شده وبالاخره روزی آقای میرزا حسین واعظ دربالای منبرمسجد صمصام خان باحضور خود اوخطاهای

اورا یکی یکی شمرد و باکمال فصاحت گفت که کسی که اسب دم قـرمز که متعلق بدربار ولیعهد است سوار شود شدیداً مورد سوء ظن ملیون میباشد.

میرهاشم تاب مقاومت نیاورده ومسجد را ترك کرد. پس ازاین تاریخ انجمن اسلامیه را با دستیاری حاجی میرمناف وحاجی میرزا کریم امام جمعه تأسیس کرد

چنانکه شرح دادیم جان مرحوم شریف‌زاده هم درراه ادای حرف بیمطالعه و بیمورد بهدر رفت. همچنین تیرباران شدن یوسف خزدوز که یکی ازمبرزترین و رشیدترین و بی باکترین و باهوشترین وفداکارترین مجاهدین وسخنوران زمان خود بود روی عدم اطاعت ازنظم وترتیب و گفتارهای خودسرانه بود.

یوسف خزدوز میرابوی تبریز بود. آنمرحوم برای انقلاب خلق شده وطرز بیان اوسحر میکرد روزی نبود که درحیاط انجمن ایالتی باسخنان آتشین خوددیك احساسات مردم را نجوشاند.

یوسف خزدوز بانطق و بیان سحرآمیز قادر بود در چند دقیقه مردم‌را بگریاند وبخنداند ودر گرداب‌تحیر غرق بکند ودردریای نا امیدغوطه ورسازد ودر آسمان‌های فتح وظفر بتماشا سیردهد.

یوسف خزدوز در اثنای نطق و بیان قادر بود هر نامه ایکه بدستش بدهند با مهارت حیرت انگیز مضمون آنرا بدلخواه خود تفسیر و بیان کند.

یوسف خزدوز کلیه مخابرات و مکاتبات مستبدین را قبضه کرده و بوسائلی بدست آورده ودرانجمن ایالتی برای مردم میخواند.

اگرنطق و بیان سخن گویان انقلاب مثل دکتررضا زاده شفق ومیرزا غفـار زنوزی، وحیدرخان‌عمواوغلی،میرزا حسین کمال مدیرمدرسه کمال و کربلای علی حریری شنونده گان‌خودرابشور وهیجان میاوردند. یوسف‌خزدوزشنونده گان خودرا با سحر بیان منقلب‌وآشفته وآنان‌را بسنگرهای‌مقدم جنك روانه میکرد. مثل‌اینکه اعصاب مردم با اعصاب خود یوسف‌خزدوز اتصال پیدا کرده تبسم او مایه تبسم‌خلق وتحیر اومایه‌تحیرخلق میگردید وفریاد های اوکافی بود که شور وولوله بجان‌مردم بیندازد .

بخاطر دارم روزی درنتیجهٔ نطق‌آتشین او یکی ازحضار بلند شده قمه اشرا

ازغلاف کشید ومحکم بسر خودزد و گفت مستبدین بدانند ما از جان گذشته ایم. آیا این عمل را بجز مانیتیزم شدن نام دیگری میتوان گذاشت ؟ ووصف آن خصایل در نتیجه حس غرور وخودپسندی که خودش را ازرهبران ارشد تر ازخود مثل علی مسیو حاجی علی دوافروش، حاجی علی نقی گنجه ای ، محمد صادق خان ، علی اکبر خان برادر میرزا جلیل ملانصرالدین. . . بالاتر دانسته ودست باقدامات خودسرانه زد و چند دفعه شفاها و کتبا از طرف ریش سفیدان و مرکزغیبی اخطارشد وقتیکه آنمرحوم باقدامات خودسرانه خود ادامه داد درمیدان هفت کچل کشته شد.

نفوذ سید حسن تقی زاده در روحیات مدافعین تبریز

مردم تبریز ازسال ۱۳۲۵ هجری درتمام میادین ومحلات مشغول مشق نظامی وتیر اندازی وجنك و گریز میکردند بیجهت نبود که سخنوران مشروطیت هر روز در بالای منبر باذکر احادیث واخبار داشتن اسلحه را واجب دانسته وبمردم تهیه آنرا توصیه میکردند. لابد اینان الهامات خودرا از یك منبعی میگرفتند و این منبع بجز ارشاد رهبران مطلع انقلاب که در راس عده معدود آنان سید حسن تقی زاده قرار داشت منشاء دیگری نبوده است.

من درست درخاطر دارم درسنگرها مجاهدین بنام تقی زاده وبعشق تقی زاده تیراندازی میکردند و نیز دفعات شنیدم که دراثنای جنك بعضی از مجاهدین فریاد میکشیدند ومیگفتند ایکاش تقی زاده اینجا بود ومی دید من در راه آزادی ومشروطه چگونه با جان ودل میجنگم. هنوزهم صدای کریم که در بازارچه عالی قاپو تیرخورده وجان بجان آفرین تسلیم کرد در گوشم صدا میکند که بمن گفت وصیتم این است که سلام مرا به تقی زاده برسانید وپس ازادای این جمله نورچشمانش بآسمان پرواز کرد.

سنگرهای تبریز راصدها نفررهبران جنگی وسیاسی واجتماعی اداره میکردند واکثر آنها ارتباط روحی با سید حسن تقی زاده داشتند وخط مشی آنان را تقی زاده توسط پیکهای خود معین میکرد. سخن کوتاه خود ستارخان وباقرخان سر سپرده سید حسن تقی زاده بودند ومن شاهد بودم که سالهای اول سفارش ودستورات تقی زاده را موبمو اجرا میکردند.

سه روز بیخبری

آقای دکتر ملك زاده مینویسد: مردم تبریز از خبر توپ بستن مجلس شورایملی طوری مرعوب شده بودند که درظرف چند ساعت یکربع شهر ازاین امر اطاعت کرده و بیرق سفید برافراشتند.

اولا در آن تاریخ که ۲۳ جمادالاول ۱۳۲۶ بود موضوع بیرق سفید وسرخ نبود واین موضوع یعنی نصب بیرق گویا یکسال بعد معمول گردید.

ثانیاً در همان ایام در اکثر میادین تبریز جوانان ازجان گذشته مشق نظامی میکردندو ثالثاً اگرمشروطه خواهان تبریز مرعوب شده بودند پس چه کسانی آماده حرکت بسمت تهران بودند؟ سکنه تبریز روزیکه نمایندگان شورایملی خودرا بسمت تهران مشایعت میکردند آنان را از زیرقرآن مجید عبور داده و قسم یاد میکردند که یکمو ازسرآنان کم شود تاتهران خواهندآمد بنابراین از روز اول خطر کاررا درنظر گرفته بودند وترس نداشتند.

نویسنده که در روز نام نویسی درسربازخانه جهت حرکت بتهران وارد صف آزادگان شدم مشاهده شور و غلیان وجوش و خروش مردم تبریز مرا تشویق بورود در ردیف جانبازان کرد. مردم تبریز باندازه ای بهیجان آمده بودند که سر ازپا نمیشناختند ومن درهمان ایام شنیدم بعضی از مجاهدین زنهایشانرا طلاق داده که آزادانه درراه مشروطیت بجنگند وهر فردی از فدائیان وقتیکه ازخانه خود بیرون میرفت با افراد خانواده تودیع میکرد و امید دیدار مجدد نداشت. اگر با شنیدن خبر توپ بستن مجلس شورایملی مرعوب شده بودند چگونه ازسال ۱۳۲۶ تا سال ۱۳۳۰ درمقابل نهیب آرتش دولت خونخوارسینه سپر کرده و(الدیلرودنمه دیلر) مردند ولی پشت بدشمن نکردند. سی هزار نفر زبده ترین قشون ایران یازده ماه تبریز را محاصره کرده وتا پای جان وباتمام وسایل ممکنه کوشیدند که تبریزرافتح کنند ولی مفتوح شدند وباکمال ننك وسر افکندگی مقدرات تبریزیان را بدست سربازان وحشی روسیه تزاری سپردند. اگر درانقلاب فرانسه مردم موش میخوردند سکنه تبریز بعوض نان خوراکی یونجه ویکنوع علف که شنك (شنگی) و پای غاز (غازایاغی) میخوردند ودست ازآزادی نمیکشیدند.

گفتگو در سنگرها

گفتگو درسنگرها یکی از باریکترین رموز جنگی محسوب میشد. چه‌شبهای پرهراسی که پس از گفتگو وتشخیص حدود سنگرها وخانه ها وسایر استحکامات یکمرتبه سیل سواره های خون آشام سرازیر شده وبا هلهله وفریاد وشیپور وتوپ وتفنك حمله کرده ومحشری برپا کرده وچه خونها که ریخته میشد وچه خانه ها که بغارت‌میرفت. وقتیکه مقاله مربوط‌بفعالیت متحصنین‌قلهك‌را بعنوان‌شرکت‌در آزادی ایران میخوانم وسپس آن جهنم سوزان تبریز را بخاطر میآورم ازاین مقایسه سخت متأثر میشوم زیرا نود درصد مجاهدین تبریز شربت شهادت نوشیدند وارواح آنها هنوز هم انتظار قدر دانی دارند . تنها قلم روان مرحوم کسروی است که ارواح مذکور را شاد وباقیماندگان آنان را باذکر نام عده قلیلی ازشهدا سرافراز نموده است .



فصل هجدهم

شرح احوال عده ای از سران انقلاب درآذربایجان

مقصود نگارنده از نگارش این کتاب اینست که حتی الامکان از جریاناتیکه در اثنای انقلاب واقع شده وتاکنون بطور شایسته مورد توجه مؤلفان کتب تاریخ مشروطه واقع نگردیده روشن کنم.

چون شرح حال کسانیکه رهبری انقلاب مشروطه ایران در آذربایجان را خواه ازنقطه نظرجنگی وخواه از نقطه نظر سیاسی ویا حزبی و اجتماعی بعهده داشته اند باجریان انقلاب آزادی مربوط است لذا نگارش حال بعضی از شخصیتهای خدمتگذار رابرای تکمیل این تاریخ ضروری میدانم وبطوراختصار واجمال بترتیب الفباء عده ای از آنها رایاد میکنم.

شادروان حاجی میرزا ابراهیم آقا

شهید راه آزادی حاجی میرزا ابراهیم آقا فرزند حاجی شیخ علی ازروحانیون روشن فکر تبریز بشمار بود وچون فضایل اخلاقی ومحبوبیت فراوان داشت پس از اعلان مشروطیت، از طرف اصناف تبریز بنمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب گردید.

وی پس از ورود به تهران طولی نکشید که در مجلس شورایملی شخصیتی بدست آورد.

حاجی میرزا ابراهیم درقالب کوچك خود روحی بزرك وپرمایه داشت چنانکه در مقابل زورگوئیهای محمد علیشاه سخت ایستادگی و باکمال رشادت از اصول مشروطیت دفاع کرد.

در تصویب متمم قانون اساسی یکی از طرفداران جدی تقی‌زاده بود و از تهدیدات درباریان و مخالفان هراسی نداشت.

اگر توجه شود درمبادله تلگرافات بین تبریز و تهران چند امضا از نمایندگان دیده میشود که یکی از آنها امضای آنمرحوم میباشد.

در جلسات شورایملی در قضایای اقبال السلطنهٔ ماکوئی اتابك را استیضاح و کارهای اورا سخت انتقاد کرد.

مرحوم حاجی میرزا ابراهیم آقا آنطوریکه درتبریز روزمشایعت قسم‌یاد کرده بود تا جان در بدن داشت از اصول آزادی ومشروطیت دفاع نمود وسرانجام درواقعهٔ تأثرآور توپ بستن مجلس شورایملی ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ در باغ امین‌الدوله بشهادت رسید.

او مرد ولی صفات پسندیده وخدمات ملی او نمرده وتا ایران هست ذکر خیر او باقی خواهد بود.

بلبل اگر نه‌مست گل است این ترانه چیست

ور نیست عشق زمزمهٔ عاشقانه چیست

ابراهیم آقا وایدین پاشا

ابراهیم آقا معروف بقفقازی که ازمتولدین قارص بود دو برادر دیگر داشت ایدین پاشا وحسن بیك.

ابراهیم بیك برادر ارشد دراکثر جنك‌های تبریز شرکت داشته و بخصوص‌در شام غازان ریاست کلی سنگرها را بعهده داشت نامبرده مرد مسلمان و پرهیز کار و ایران دوست ویکی از معتقدین‌پابرجای اصول آزادی ومشروطه بود. روانشناسان می گویند: چهره مرد آینه قلب اوست.

صفوت وصداقت ابراهیم آقا را ازمشاهده او میشد تشخیص داد.

ابراهیم آقا جزو فراریان مجاهدین آذربایجان وارد استانبول گردید و پس‌از مدتی ترکها اورا برای فرمانداری قارص انتخاب کردند.

فاجعه مرك ایدین پاشا بسیار دلخراش است وی مثل ابراهیم آقا شجاع و خوش قیافه و بلند بالا بود و با عده‌ای مجاهد سواره برای مقابله با استبداد بشهرهای خوی وسلماس وارومیه میرفت و با فتح وظفر قرین میشد.

در آخرین سفر بدست استبدادطلبان بدرجه شهادت رسید توضیح اینکه سواران وسران قشون محمد علیشاه از برگشتن او مطلع شده و در راه او کمین کردند و وقتیکه آن مرحوم با کلیه همراهان خود خالی از ذهن وارد دره شدند یکمرتبه از اطراف باران گلوله برسرشان باریدن گرفت. آنان در ته دره ودشمنان در بالای تپه‌ها. عده آنان که حتما ازصد نفر کمتر نبوده است پس ازمدت کوتاهی کشته شدند.

حسن بیك برادر دیگر ابراهیم آقا درجنگها حاضر نمیشد و اواخر هم با دختر مجدالسلطنه عروسی کرد وگویا با ابراهیم آقا بقارص رفت.

ابوالحسن خان امیرحشمت (نیساری)

مرحوم ابوالحسن خان امیرحشمت نیساری که اول لقب سعید الممالك داشت. درتبریز متولد شده نام پدرش حاجی محمد علی بیك بود.

نیساری نام طبقه لشکریان عهد قدیم است وچون او سپاهیگری را دوست میداشت این نام خانوادگی را برای خود برگزیده بود.

وی قبل ازمشروطیت ریاست افواج ایلات قراجه داغ را داشت و پس ازاعلان مشروطیت ازمشروطیت طرفداری کرد و در روز توپ بستن مجلس درصف مدافعین درآمد. درجریان مبارزه چون عده مدافعین نسبت بقوای دولتی کم بود تاب مقاومت نیاورده ومجلس شورایملی بدست استبدادیان افتاد. نیساری هم مثل بعضی ازسران آزادیخواهان بسفارت انگلیس پناهنده شد.

نیساری درقیام آذربایجان بتبریز رفته و درنزدیکی میدان هفت کچل منزل کرد. چون سابقاً در دستگاه محمد علیشاه سمتی داشت بنا بر این ورود او بتبریز درمرکز غیبی سوء تعبیر شد وامر بتوقیف اوصادر گردید بنابراین شبی عده ای از مجاهدان منزل اورا محاصره کرده پس ازدخول درخانه او بیست وهفت قبضه تفنك

پنج تیر و سلاح کمری دیگر بیرون آوردند. سرانجام پس از مذاکراتی سوء تفاهم بر طرف شده و اسلحه های او را پس دادند و نیساری مورد احترام مجاهدین قرار گرفت.

موضوع تیراندازی ازمنزل میرزا علی اکبرخان منشی کنسول روس که منتهی باستعفای سالار مؤید شد (در گفتار دیگر نوشته ایم) بعد از سالار مؤید مرحوم امیرحشمت رئیس نظمیه تبریز انتخاب شد و مدتی هم این شغل را داشت و با کمال قدرت و نفوذ امنیت تبریز را اداره کرد اما طولی نکشید حسودان روابط مخبرالسلطنه واورا تیره کردند و نیساری ناچار ازریاست نظمیه استعفا داد.

رئیس جدید بجز اجرای نظریات سردسته های مجاهدین که لباس رسمی پوشیده بودند کار دیگری نداشت. بعبارت روشن‌تر قدرت و نفوذی برای اداره کردن اداره نظمیه بهم نرساند و بشارت الدوله پیشکار آقای مخبرالسلطنه هم مشغول تظاهر بدین داری و نماز گذاری وروضه گرفتن بود.

بعضی اشخاص ذینفع ازاین فرصت بنفع خود استفاده کرده و نیساری را تحریك نموده جلساتی درمنزل ظفرالسلطنه تشکیل دادند ومذاکراتی میکردند. این اقدام والی را نگران کرد وبا القاآت اشخاص فاسد ودستور والی نایب محمد آقا کدخدای محله مارالان با حیله وبنام پیام دوستانه در وقت سحر وارد منزل شده و نیساری را زخمی و دستگیر کردند و این اقدام هم بحساب والی محسوب شده و از محبوبیت او کاست.

والی مدتی امیر حشمت را در زندان نگهداشت و پاسبانان اطراف زندان را سخت پاسداری میکردند زیرا ازطرفداران او احتیاط داشتند وبالاخره پس ازمدتی ناچار آزادش کردند.

بعد ازاین واقعه امیرحشمت در کارهای سیاسی دخالت نمیکرد تا درغائله سربازان روس که چون احساسات میهن پرستانه او درنتیجهٔ اعمال ناروای روسها برانگیخته شده بود قدمردانگی برافراشت وبمبارزه برخاست.

در این جنك امیرحشمت باهمراهان مجاهدخود مردانه از ساکنین تبریز مدافعه کرد ولی نظر بکثرت تعدادسربازان روس مغلوب شده با جنگ و گریز واز بیراهه

تبریز را ترك کرده وخودش را بسرحد دولت عثمانی رساند.(۱)

وی وارد استانبول شده و چون تفصیل آن را در گفتار ورود مهاجرین ایرانی باستانبول نوشته ام دراینجا ازشرح بیشتری صرفنظر میکنم.

مرحوم نیساری مردی بلند همت ومیهن پرست ورشید وباتصمیم بود. بادوستان خود خیلی باصداقت و با مهربانی رفتار میکرد. مردخوش محضر وباشخصیت بود.

آقای عباسعلی نیساری پسر مرحوم نیساری صفات پسندده را ازپدر بزرگوار خود بارث برده وعلاوه براینکه دارای تحصیلات عالیه است یکی ازشخصیتهای مهم مالی محسوب شده وهمه وقت مشاغل بزرك داشته است.

آقای شیخ اسداله مامقانی

آقای شیخ اسداله ممقانی درمامقان ازمحال تبریز درمیان یك خانواده محترمی متولد و تحصیلات مقدماتی را در تبریز بپایان رسانده بعد برای تکمیل تحصیلات عالی بنجف رفته ودر آنجا پس ازطی مراحل تحصیلات بدرجه اجتهاد نایل شده است در ایام انقلاب مشروطه ایران مامقانی بنمایندگی علمای نجف باستانبول عزیمت کرد وپس ازمدتی اقامت دراستانبول با جلب توجه ایرانیان مقیم این شهر به ریاست انجمن سعادت انتخاب شد وتاهنگامیکه این انجمن وجود داشت بهمین سمت باقی بود.

انجمن سعادت ضمن انجام خدمات دیگر باکمال علاقمندی اخبار و فتوحات آزادی خواهان تبریز را ازتبریز گرفته بکشورهای آزاد مخابره میکرد و از این راه کمکهای شایان تقدیری بمحصورین تبریز انجام میداد.

بنظر نگارنده درتاریخ مشروطیت ایران نام انجمن سعادت استانبول را بایدبا خطوط برجسته ای ثبت نمود.

آقای مامقانی دراستانبول هم حسن شهرتی داشت و بخصوص در نزد وزرای

۱- آقای حاجی شیخ اسداله مامقانی چنین میگوید. بمن خبررسید که درسرحد ایران وعثمانی امیرحشمت وهمراهان اورا گرفته اند ومیخواهند بروسها تسلیم نمایند. من باهمراهی آقاسید حسن تقی‌زاده پیش محمود شوکت پاشا وزیر جنك دولت عثمانی رفته وموضوع را درمیان گذاشتم واو بما قول داد وتلگرافا دستور آزادی آنان را صادر کرد. باین وسیله نیساری وهمراهان او از مرگ حتمی نجات یافتند.

اتحاد ترقی شخصیت ممتازی محسوب وتقاضا های ایشان همواره مورد توجه قـرار می گرفت .

منزل آقای مامقانی مرجع ایرانیان استانبول بود واین مرد بزرگوار با کمال صمیمیت وخلوص نیت جهت رفع مشکلات ایرانیان ساکن استانبول تلاش و کوشش میکرده وتا کار را انجام نمی‌داد راحت نمی نشست .



(عکس ٥٦) آقای شیخ اسدالله مامقانی

آقای مامقانی در کارهای سیاسی و اجتماعی هم خدمات مهمی انجام میداد. (درجای دیگر شرح دادیم که چگونه باتفاق آقای سید حسن تقی زاده برای استخلاص مهاجرین آذربایجانی از زندان سر حد اقدام فوری بعمل آوردو مرحوم امیرحشمت وعده دیگر ازهموطنان مارا نجات داد .)

بنظر اینجانب آقای مامقانی محبوبیت را باسادگی و صداقت و فروتنی بدست آوره بود و با دارا بودن شخصیت ممتاز از تحصیل حقوق صرفنظر نکرده‌ودر کلاسهای درس حقوق حاضر میشد .

نگارنده فراموش نمی کنم وقتیکه در دارالفنون استانبول وارد کلاس درس فرانسه‌شدم با کمال تعجب دیدم شیخ مادر صف دانشجویان بدرس مسیو کلاو معلم فرانسه گوش میداد .

آقای ممقانی مسافرتی هم ببرلن کرد ودر آنجا هم از آموختن دمی غافل نبود. ایشان پس‌ازعودت بمیهن‌خود چند دوره بنمایندگی مجلس شورایملی ویکدوره‌هم بنمایندگی مجلس سنا انتخاب ودر کابینه آقای ساعد مراغه‌ای نیز بوزارت‌داد گستری

منصوب شد .

آقای مامقانی خوش محضر و بذله گو بوده ، مطالب مهم سیاسی را همواره با جملات شیرین و عمیق ادامیکرد باوصف این در موقع خود سخت یکدنده و جدی هستند چنانکه در موضوع محاکمه نصرت الدوله در دیوان کشور ایشان و مرحوم شرف الملك متهم را مجرم نشناختند و مدتی دچار اشکالات شده و پس از رفع سوء تفاهم چون اعلیحضرت فقید تشخیص دادند که قضاوت آنان مبنی بر غرض نبوده و صرفا از روی عقیده بوده است دستور دادند که مجدداً مشغول کار شوند.

درخاتمه همراهیهای آقای مامقانی بدانشجویان ایرانی دراستانبول شایان تقدیر بوده و بنظر نگارنده جزو بهترین خدمات ایشان محسوب میشود.

اسد آقا فشنگچی

مرحوم اسد آقا پسر یوزباشی عیوض درمحله (مسجد امام زاده) چرنداب شهر تبریز بدنیا آمده ودرهمانجا بزرك شده بود .

قبل ازانقلاب مشروطیت اسد آقا دکان اسلحه فروشی داشته وازاوان جوانی و باقتضای شغل خود با تفنك و فشنك و ششلول آشنا شده بود . در تشکیلات اول اجتماعیون عامیون، حزب مزبور از پذیرفتن او برای عضویت عذرخواست ولی نامبرده مأیوس نشد تا بالاخره در مشقهای نظامی ملی شرکت ودرتیراندازیها و ورزشها گوی سبقت ازهمگنان خود ربود .

اسد آقا در جنك مغازه های مجدالملك زخمی شد وعجب اینکه تیر تفنك پنج تیر ازچشم راستش وارد وازپشت گوشش خارج شد ولی نمرد . این حادثه اورا معروف کرده و بعداً بآجودانی رئیس نظمیه (سالار مؤید ، سرلشکر دیبای فعلی) انتخاب گردید .

چون اسد آقا با برادر نگارنده آشنائی نزدیك داشت پیش ازانقلاب بمنزل ما رفت وآمد میکرد . بنابراین شاهد بعضی ازصفات او بودم وآن آشنائی درجنگهای چند ساله هم تقویت شده و بهمدیگر نزدیکتر شده بودیم. نامبرده با وجود اینکه

ازحیث جثه لاغر اندام وازحیث سیما خوشرو بود درمبادین جنك سخت و محکم و پایدار بودو با اینکه چشم راست خودرا از دست داده بود با چشم چپ خود خوب نشانه می‌زد .

مرحوم محمد علی معروف بناطق (شوهر خواهر اسدآقا) در نتیجه شجاعت و دلیری اسدآقا با مخالفین خود مقابله میکرد . هرجا جنك شعله ور میشد اسدآقا در آنجا بود . مرحوم کسروی هم از دلیری های او تمجید کرده است .

اسدآقا پس ار باز گشت ازمهاجرت استانبول در تبریز بود و درجنك سمیتقو شهید شد .

دراین جنك خانمان برانداز صدها نفرازمجاهدینی که ازسنگرهای تبریز نجات یافته بودند و عده ای ازآن راد مـردان در عکس شماره ٤٥ دیده میشوند شربت شهادت نوشیدند .

میرزا اسمعیل نوبری

مرحوم میرزا اسمعیل نوبری فرزند حاجی محسن تاجر تبریزی که در بعضی از گفتارها نام اورا برده ایم یکی از کوشندگان مشروطه خواهان تبریز بود .

نوبری درخطرناکترین روزها از کوشش وفعالیت مضایقه نکرده ودرابراز علاقه واظهار نظر بی‌پروا بود .

مرحوم میرزا اسمعیل نوبری یکی از دوازده نفرنماینده انجمن ایالتی‌وشخصی با جربزه وباهوش وسریع الانتقال بود .

گفته اند درقتل شجاع نظام مرندی و فرستادن بمب برای او شرکت داشته ولی شرحی که آقای اسمعیل یکانی درتألیفات مرحوم کسروی داده ایـن گفتار را تأیید نکرده اند .

مرحوم نوبری روحاً و جسماً انقلابی بود هنگام سخنرانی با هیجان صحبت میکرد وچهره سرخش سرخ تر ومستمعین را منقلب میساخت .

نوبری دارای استعداد نطق وبیان بود ولی اکثر اوقات آن استعداد رابنفع اصول آزادی بکار نمیبرد .

مرحوم پس از ورود روسها بتبریز باسایر آزادیخواهان مهاجرت کرده ووارد استانبول شد. وی درشهر مذکور از طرف ایرانیان ساکن استانبول مورد استقبال زیادواقع نگردید ونامبرده هم بهوای تبریز اطلاعات خودرا کافی دانسته ومثل نظایر خود عقب کسب اطلاع وعلم ودانش نرفت.

پس از آغاز جنك جهانی باعده‌ای ازقبیل مرحوم امیر حشمت نیساری وحاجی اسمعیل امیرخیزی وحاجی میرزا آقابلوری بایران برگشت ومجدداً مشغول نطقهای آتشین گردید. نظر به زحماتیکه متحمل شده بود جادارد تاریخ مشروطه ایران خدمات اورا ضبط کند.

شادروان باقرخان سردار ملی

مشق نظامی وتیراندازی وهدف گیری درمیان افرادملت قبل از ویرانی مجلس شورایملی وحتی قبل از نیرومند شدن حزب اجتماعیون عامیون آغاز شده بود در محله چرنداب مرحوم علی جوان پسر اسمعیل خان قورخانچی مثل نگارنده از سن جوانی بتفنك وشکار وبالاخره مشق نظامی علاقه پیدا کرده و در ورزشهای نظامی ازقبیل پرش وقلعه گیری وغیره پیشرفت عجیبی کرده وبرای تماشای مشق نظامی و تیراندازی باهمدیگر بمحلات لیلاباد واهراب ونوبر رفته ودر نشانه زدن شرکت و ضرب شست نشان میدادیم.

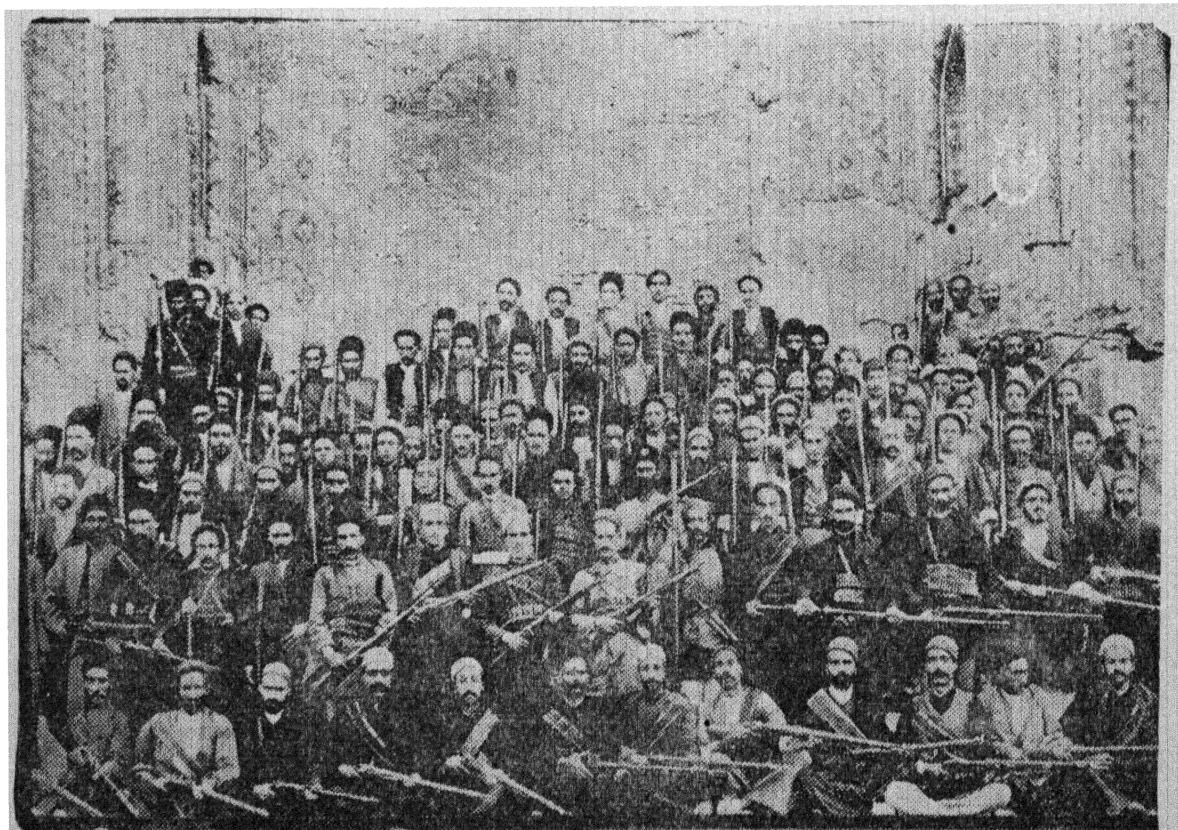
روی همان عادت روزی بمحله خیابان رفتیم. درپهلوی خرابه مسجد کبود، در میدانی که گویا قبرستان بودعدهٔ زیادی مشغول تمرین تیر اندازی بودند در آنجا مشاهده کردیم مردی کشیده‌قدواخمو بامردی که‌قد کوتاه‌وچشمان درشت ونافذداشت باتفاق چند نفردیگر مشغول تیراندازی بودند وعده زیادی‌هم آنها راتماشا میکردند منکه آن‌روز جوان وبی‌تجربه بودم جلو رفته سرپا نشانه‌ای را زدم متوقع بودم که حاضران‌مهارت مرا در تیراندازی بستایند اما نه تنها کسی باستادی من آفرین‌نگفت بلکه‌سخت مورد اعتراض وتجاوز تغیر قرار گرفتم‌وبسختی جان‌بدربردم. بعد فهمیدم که‌مرد بلندقد مرحوم باقرخان وقد کوتاه یوز باشی تقی بوده وآن شخص‌سیدی که درنجات من اهتمام ورزیده مرحوم میرهاشم خباز بوده است (شخص اخیر درجنك

ساریداغ شهید شد) از آن تاریخ باقرخان را شناختم.

محله خیابان وسعت وجمعیت ، تفنگچی ومجاهد زیاد داشت لهذا اوایل جنگ مرکز ثقل قوای ملی شناخته شد وتمام محلات ازمحله خیابان حساب میبردند . این نفوذ واعتبار تاآخر جنگ بدون کاهش پایدار ماند.

درمحله خیابان شخصیتهای جنگی زیاد بود ازقبیل میرهاشم ، یوزباشی تقی، نایب حسن معروف بدلی (که در شب حمله آزادیخواهان باردوی عین‌الدوله مست کرده وبدون‌رعایت نقشه اقدام فردی‌راآغاز وخودش کشته شد وحمله‌راهم‌بی‌نتیجه کرد) ونایب محمد آقا ومیرزاآقا بالا مکتبدار وعده دیگر که همه بی میل نبودند که سر دسته مجاهدین بشوند ولی بر تری باقرخان قابل انکار نبود لهذا همه‌آنان بمعاونت غیررسمی باقرخان کفایت کرده وبعدها هر کدام در تشکیلات اداراتدارای مقامی شدند.

باقرخان‌درمحافظت محله‌خیابان وبعددریك‌قسمت ساری داغ بارهاشایستگی ودلیری وبی‌باکی خودرا نمایان ساخت ویکی ازکار های برجسته او مغلوب کردن



(عکس۵۷) شادروان باقرخان سالارملی باعدهٔ ازمجاهدین محله خیابان

بیوك خان پسر رحیم خان بود. تفصیل این واقعه بدینقرار است:

(بیوك‌خان وارد باغ صاحب‌دیوان شد چند روز توقف کرد ومشاهده کرد که شهر ساکت است بتصور اینکه‌ساکنین از ورود او باخبر شده وتسلیم شده‌اند. ابی‌پروا با شکوه وجلال بطرف تبریز حرکت کرده ووارد حومه محله خیابان کردید.

باقرخان ومجاهدین‌او درپشت سنگرها بیصدا نشسته بودند آنقدر صبر کردند که سواره ها بصدمتری سنگرها رسیدند دراین هنگام باقرخان دستور تیراندازی داد وسوارهای بیوك خان مثل برگهای خزانی به زمین ریختند و گروهی نیز فرار کردند.

باقرخان روز دیگر که قشون عین‌الدوله ازمحله ششگلان وارد تبریز شدو باغارت کردن خانه ها وقتل مردم روبشهر گذارده بود بایك حمله آنان را شکست دادورعب عجیبی در دل آنان افکند.)

باقرخان‌هیچ مایل‌نبود قوای او بکمك محلات‌دیگر برود فقط درجنك‌اردوی ماکو یکعده قلیلی با ما که در روز مذکور بکمك‌آنان و از آنجا بکمك امیر خیز رفتیم همراه بودند.

در نتیجه مراقبت باقرخان‌درطول مدت جنك‌محله خیابان‌تقریبا ازدستبرددشمن مصون ماند.

باقرخان مدتی گول تاجر باشی روس را خورده ودست از مدافعه کشید ودر حال انتظار ماند. اگرچنین فریبی را نخورده بود وضع تبریز بغیرآن بود که‌دیدیم ولی خوشبختانه نصایح ستارخان وسردسته‌های مجاهدین مؤثر افتاده ودست ازحال سکوت برداشته وبدفاع پرداخت.

باقرخان مردی میهن‌پرست وشجاع بود ولی درسخن گفتن آهستگی و مدارا نمیکردو زود عصبی میشد و خاطر احباب ویاران رارنجه میکرد. این‌دلیر مرد مثل ستارخان ازنمایندگان وشخصیتهای‌سیاسی اطاعت نمیکرد، بطور کلی مرد سیاسی نبود و کلیه جریان جنك وانقلاب مشروطه را از دریچه جنك مینگریست البته‌مردم هم از او انتظار مدافعه ازشهر داشتند نه تنظیم نامه های سیاسی واین خدمت راهم بهرحال انجام داد.

مرحوم باقرخان در ایام ورود سربازان روس مثل ستارخان و کلیه سران آزادیخواهان درشهبندر خانه عثمانی مدتی بست نشست. درآن ایام تقریبا خدمات ستارخان و باقرخان و سایر مدافعان تبریز خاتمه یافته بود زیرا کار از مرحله جنك خارج شده و بمرحله سیاسی رسیده بود. لهذا بوساطت ومصلحت دانی آقـای حاجی مخبرالسلطنه والی آذربایجان ازطرف دولت بتهران احضار شد.

ورود قهرمانان تبریز بتهران با استقبال شایانی مواجه شده و مردم با شعف زایدالوصفی مجاهدین تبریز را استقبال کردند و برای دیدن آنان بریکدیگر پیشی میجستند. ولی حسادت کار خودش را کرد وطولی نکشید دامی گسترده شد وغائله پارك اتابك تولید گشت (چون شرح این غائله در کتابها بتفصیل درج شده است تکرار آن را روا نمیداریم).

بعدازواقعه ناگوار پارك اتابك مرحوم باقرخان چندسال در تهران ظاهراً آسوده می‌زیست ولی بعضی‌از بدخواهان مشروطه که‌وارد کارهای‌دولتی‌شده‌بودند و باطرح نقشه های‌شیطانی درصدد آزارو بدنامی آزادیخواهان‌واقعی‌بودند. وسائل‌مأموریت باقرخان وحسن‌آقا را که ازسران مجاهدین بودند، بکرمانشاه فراهم کردند.

باقرخان با همراهان خود یك شب در دهی از دهات کرمانشاه توقف کردند صاحب‌خانه که از کرد های صاحب نفوذ بود بطمع اسلحه و نقدینه همان‌شب‌سر همه را برید.

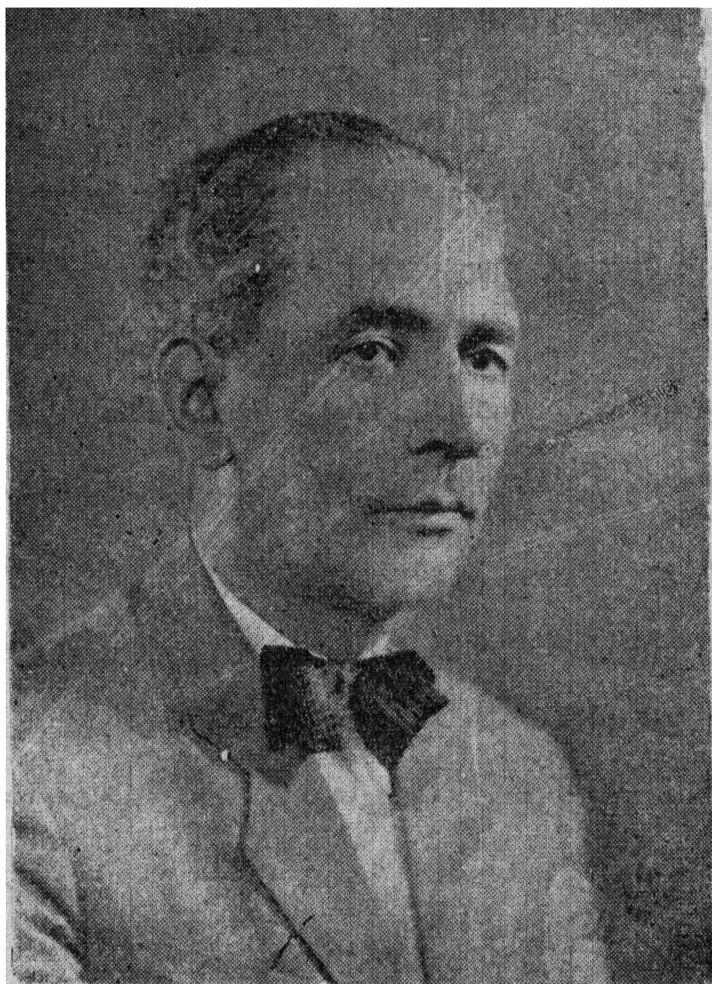
پس‌ازچندی که اسلحه مرحوم‌باقرخان وحسن‌آقا دردست اکراد مشاهده‌شد موضوع کشف گردیده وتیرباران میشوند.

این بود عاقبت اشخاصی مثل مرحوم باقرخان سالار ملی وحسن آقا که یك عمر در راه آزادی مشروطیت متحمل زحمات فراوان وخطرات بیشمار شدند چنان ناگاه رفتند که بقول‌حکیم نامور فردوسی : چنان‌مینمود که اصلا ازمادر نزاده‌اند.

آیا نسل‌آینده باساختن ونصب پیکره های این قبیل‌آزاد مردان‌حق‌آنان‌را ادا خواهد کرد؟

میرزا حاجی آقا رضازاده (دکتر شفق)

آقای دکتر رضا زاده شفق در تبریز در حدود ۱۳۱۰ هجری قمری میان یك خانواده محترم دیده بدنیا گشوده و پدر دکتر شفق مرحوم مشهدی رضا صراف مرد بسیار نیك نفس وخیر وقابل احترام بوده است.



(عکس ۵۸) آقای دکتر شفق

شفق تحصیلات ابتدائی و متوسطه وعلوم اسلامی و زبان انگلیسی را در مدرسهٔ امریکائیها ومقدمات زبان روسی وفرانسه را در تبریز انجام داده است.

وی درهمان ابتدای جوانی پیوسته بوسیلهٔ نطق و بیان بآزادی خدمتهای گرانبها کرده است.

در حدود تاریخ ۱۳۲۸ هجری قمری بمنظور خدمت وفعالیت وطرفداری از اصول مشروطیت اتحادیهٔ تشکیل شد که اعضای فعال آن عبارت بودند از: رضا زاده شفق، حسن علیزاده (رادپور)، ابراهیم قفقایچی، حاجی عبدالخالق صمد زاده، سلماسی ومیرزا محمود غنی زاده.

ازطرف اتحادیه مذکور نیز درتاریخ ۱۳۲۹-۱۳۳۰ روزنامه شفق منتشرشد که عمده مقالات اورا رضا زاده شفق مینوشت.

نفس گرم وبیان شیرین رضا زاده شفق احساسات آزادیخواهی جوان امریکائی

بنام باسکرویل را بجوش آورده وطولی نکشید عده ای جوانان تاجر پیشه با لباس مخصوص ملبس ومشغول مشق نظامی شدند ولی متأسفانه باکشته شدن باسکرویل صف این گروه متلاشی گردید .

درسال ۱۳۳۰ که سربازان روس بتبریز وارد شدند وعده ای از آزادیخواهان بنام را بدار زند اگر دکترشفق را هم پیدا میکردند بچوبه دار میاویختند .

این جوان آزادیخواه چهار ماه درمحلی مخفی شد وباکمال سختی زندگی کرد بالاخره بالباس مبدل بترکیه مسافرت نمود ودر آنجا بتکمیل تحصیلات پرداخت ودر ضمن تحقیق وتتبع در مدرسه نیز مشغول تدریس گردید ودر همانجا از کالج امریکائی لیسانس گرفت .

ضمن غلیان احساسات وطن پرستی دل آقای دکتر شفق برای زیارت پدر و افراد خانواده بیتاب شده بوددرسال ۱۹۲۲ بتهران آمده مدتی درجراید مقالاتی منتشر کرد وخطابه هائی نیزدرمجامع علمی واجتماعی ایراد نمود پس ازمدتی چون تشخیص داد که برای خدمات بزرك تحصیلات عالیتری لازم است بکشور آلمان رفت وپس از شش سال تحصیل درسال ۱۹۲۸ مسیحی باخذ دکترا درفلسفه نائل گشت .

دکترشفق درمدت اقامت خود در برلن درمیان ایرانیان ساکن آن کشور و دانشمندان آلمانی احترام قابل تمجیدی بدست آورد و گاهگاهی در مجله ایرانشهر مقالاتی مینوشت .

پس ازاتمام تحصیلات با ارمغان علمی واجتماعی بمیهن برگشت ودردارالمعلمین عالی قدیم بتدریس پرداخت واکنون نیز استاد دانشگاه تهران است .

در آن ایام عنوای دکترا منحصر بدکتر های طب بود و مثل امروز عنوان مذکور در رشته های مهندسی وفلسفی و اقتصادی و شیمی و علوم اجتماعی معمول نبود ودکتر بذله گوی ما حکایت میکرد که روزی عده ای مریض پیش من آمده اصرار نمودند که آنان را معاینه کنم هر چه قسم خوردم که من دکتر در طب نیستم باور نکردند وتا ده‌ها گواه آوردم واز دست ایشان رها شدم .

دکترشفق درمحیط تهران محبوبیت دارد و این محبوبیت در سر کلاسهاهم مشاهده میشود .

دکتر شفق دارای بیانی شیرین ومنطقی قوی است ، دو دوره درمجلس شورایملی ویکدوره بعضویت مجلس سنا انتخاب شده است .

دکتر شفق به نمایندگی ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو نیز انتخاب شد واین مأموریت را بشایستگی انجام داد .

درایام نخست وزیری آقای قوام السلطنه باتفاق هیئتی جهت مذاکره درموضوع نفت بمسکو رفت . معروف است دراین مسافرت که بجزاو همه اعضای هیئت پالتو خز داشته‌اند درایستگاه مسکو مولوتف وزیرامورخارجه روسیه بدکتر گفته است که شما پالتو خز ندارید وسرماخواهید خورد . دکتر پاسخ داده است قلب من گرم است ومرا ازسرما خوردگی مصون میدارد .

درزمان حاضرشهرت دکتر ازحدود ایران تجاوز کرده و بکشورهای دیگر رسیده است. چنانکه درتاریخ ۱۹٤٦ میلادی ازطرف ملل متحد بعضویت سو کمیسیون حقوق بشر انتخاب شد . وتا سال ۱۹۵۲ درآن عضویت داشته است .

درسال ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰ که نماینده مجلس شورای ملی بود بعضویت کمیسیون مختلط نفت ایران انتخاب شد ومعروف است که لایحه نفت دولت قوام السلطنه را دکترشفق تهیه کرده بود. مطلعین میگویند که دکتر در تنظیم آن مهارت فراوان بخرج داده بود .

دکترشفق مورد توجه مخصوص اعلیحضرت همایونی است و در تهیه برنامه تقسیم املاک اختصاصی هم شرکت داشته‌اند .

درتاریخ ۱۹٤۷ دکترشفق را درسویس درجلسات ملل متحد می بینیم . در سال ۱۹٤۹ که اعلیحضرت همایونی دعوت رئیس جمهور آمریکا را اجابت و از شهرهای مشهور آمریکا دیدن فرمودند ودراین مسافرت جهت شناسائی کشورایران بهترین قدمها برداشته شد دکترشفق جزو ملتزمین رکاب بوده ومورد توجه ومشاوره شاهنشاه ایران قرار گرفته بود .

دکترشفق بنا بردعوتی درسال ۱۹۵۰ برای دفعه سوم مسافرتی بآمریکا کرده وبرای شرکت در سازمان ملل متحد وتدریس دردانشگاه کلمبیا ومیشیگان و کانادا کنفرانسهائی داده وبعنوان یکنفردانشمند ایرانی مایه سربلندی وسرافرازی ملت ایران

گردیده است . و اگر افتخاراتی که دکترشفق در آمریکا بدست آورده با رفتار ناهنجاری که بعضی‌ازایرانیهای بی‌مایه درممالك خارجه میکنند مقایسه کنیم بهتر بمقام علمی اوپی میبریم .

دکترشفق درمیان گویندگان و سخنوران ایرانی غیرمعمم از همه بیشترنطق کرده وسخن رانده است .

نطق و بیان دکترشفق درمیان ملت ایران طالب فراوانی دارد ومردم باطیب خاطر بگفتارهای او گوش داده واستفاده می کنند . او مستمعین خود را هیچگاه خسته نمیکند و گاهگاهی شنوندگان را با لطیفه های شیرین میخنداند و آنان را آماده شنیدن میکند .

تألیفات دکترشفق

دکترشفق آنچه بنام نطق و بیان گفته است اگر روی کاغذآورد شایدباندازه آثار ابن‌سینا یعنی یکصد و سی و شش جلد کتاب شده باشد . ولی آنچه را که گفته ننوشته . نام تألیفات دکترشفق بقرار زیراست:

١ - تاریخ مختصرادبیات ایران .

٢ - تاریخ مفصل ادبیات ایران .

٣ - تاریخ مختصرایران .

٤ - فرهنگ شاهنامه .

٥ - یکروز زندگانی داریوش .

٦ - مبارزه با خرافات .

٧ - یادگارمسافرت سویس .

٨ - رسالات اقتصادی وسیاسی واجتماعی .

دکترشفق یکی ازاستادان دانشگاه ایران است که این مقام رابطور شایسته بدست آورده است .

وی‌مشغول تألیفات میباشد وخدا بکند که قدری‌از گفتار کم کرده و به‌تحریر بیفزاید . ولی او را راحت نمیگذارند ودراین اواخر گویا بعضویت جمعیت‌اسلامی وعیسوی هم‌انتخاب شده است .

نگارنده از تاریخ ۱۳۲۶ قمری با رضا زاده آنروز آشنا شده‌ام . در آن ایام وی با قلم و نگارنده با تفنگ هر دو مسلح بوده وهدفمان یکی بود ، هردوجان سپار آزادی و مشروطیت بودیم سپس دراستانبول و برلین آشنائی‌مان مبدل بدوستی شده و از مصاحبت همدیگر لذت میبردیم . وقتیکه او از ادبیات صحبت میکرد منهم از هنرهای زیبا صحبت میکردم چون این رشته‌ها مثل برادر و خواهر هستند صحبت همدیگر را میفهمیدیم ولی هنرهای زیبا احتیاج بگفتار و تحریر دارد اگر چه خودش زبان دارد ولی زبان هنرهای زیبارا کمتر کسی میداند. بهرصورت بحثهای‌مان بیك نقطه منتهی میشد ؛ و آن خدمت بفرهنگ ایران بود اگر تاریخ حیات دکتر شفق را آنطوریکه بوده بنویسم رمان مفصلی میشود .

رضازاده شفق با داشتن زندگانی مرفه‌وارد صف آزادیخواهان شده‌وحیاتش را دچارخطر کرد ، اگر حرفه پدر یعنی تجارت را پیشه خود قرارداده بود زندگی آسوده‌ای داشت .

در ره منزل‌لیلی که خطرها است در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

شفق آن شرط اول را قبول کرده وقدم بخطرات راه مشروطیت گذاشت و دقایق پرخطریکه گذرانده درتاریخ ایران دارای ارزش میباشد .

این قبیل شخصیتها را نباید جزواشخاصیکه با نیرنگ ودسیسه بازی بمقاماتی صعود میکنند بشمار آورد .

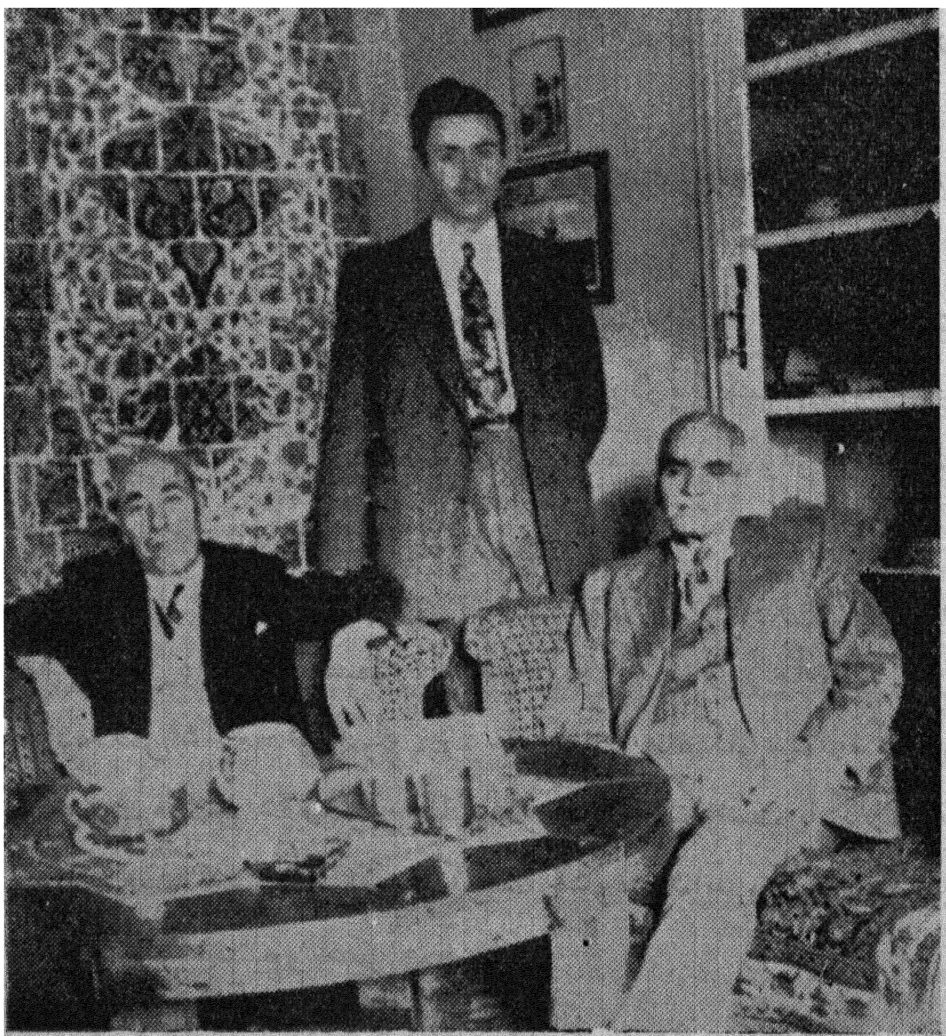
دکترشفق ازصدها خطر گذشته تا به‌مقام نمایندگی شورای ملی وسنار سیده است . پنجاه سال تحمل زحمات وتزکیه نفس وخدمت در راه آزادی ومشروطیت و نشرفرهنگ وآموزش وپرورش جوانان توسط نطق وبیان وقلم کارهر کس نیست من خیلی متاسفم که برنامه این کتاب بیش ازاین اجازه بحث نمیدهد والا خدمات این مرد بزرگوار رابانقلاب مشروطیت ایران بتفصیل بیان میکردم .

جناب آقای سید حسین تقی زاده را انتقاد کردن
آسان ولی تقی زاده شدن بسیار مشکل است

جناب آقای سید حسن تقی زاده

جناب آقای سید حسن تقی زاده بسال ۱۲۹۶ هجری قمری در تبریز میان خانواده‌ای روحانی ومحترم بدنیا آمده است .

پدرش مرحوم سید تقی پیشنماز بود ، پدر مرحوم سید تقی میرا براهیم نام داشته ومیرابراهیم نیز پسر میرهاشم بوده است. از برادر مرحومم میرزا عبدالاحد شنیده‌ام که مرحوم سید تقی یکی از علمای پاك سرشت وپرهیزکار و شایان احترام بوده و در



(عکس ۵۹) جناب آقای سید حسن تقی‌زاده

مسجد بازارچه خیابان نماز میگذاشته ومردم قلباً باًنمرحوم عقیده و ایمان داشته و بوی اقتدا میکرده‌اند .

مرحوم سید تقی بغیرازسید حسن تقی‌زاده سه پسرویکدختر داشته که بترتیب سن نامشان سید مرتضی سید باقر سید جواد بوده است .

درهنگام تولد تقی زاده قرن ۱۳ هجری که برای ایران قرن بسیارشومی بود در شرف انقضا بود . معدودی روشن فکردر انتظار حلول قرن جدید و عصر نوین بودند. عالم شرق بطورغیرمحسوس برای‌تکانهای اجتماعی و نهضتهای سیاسی مستعد میگردید . درچنین ایام تاریکی طبیعت سید حسن را برای قرن ۱۴ تربیت میکرد.

مردم شهر تبریز بواسطه مجاورت باروسیه وعثمانی ومسافرت بشهرهای قفقاز واستانبول وازسیر وتجارت بامماللك اروپا زودتر ازساکنین سایرشهرهای ایران با تمدن غرب آشنا شده بودند. چنانکه مطبعه اول بار دراین شهر دایر شد وروز نامه نیز اول دفعه درهمین شهرانتشار یافت ،

آن ایام درمدرسه لقمانیه ومعلم‌خانه (مدرسه بطرز جدید علوم جدیده‌اروپائی را تدریس‌میکرد.

درسایر شهرها ازتمدن جدید اثر مهمی وجود نداشت . تهران پایتخت کشور اگرچه با اصول تمدن جدید تاحدی‌آشنا بود ولی دردریای فساد غوطه میخورد.

تهران شهری بود کوچك که بطفیل دربار فاسدو پرطول وعرض ناصرالدین‌شاه ومظفرالدین شاه نامش بزبانها افتاده بود.

پدر تقی‌زاده از روحانیون‌بود وی درمحیط روحانی نشو ونمایافت‌وروحانیت آنموقع خیلی رونق داشت درمحیط روحانیت برای اعمال زور مامورین دولت‌حتی برای استبداد شخص شاه مجالی نبود . روحانیت تنها پناهگاه ستمدیدگان و ملجاء مظلومان محسوب میشد. حقیر ترین طلبه علوم دینی میتوانست با کلانتر محل با صراحت لهجه صحبت کند ویابافراش حکومت خشونت نماید وآزاروگزندی‌نبیند. درمنزل علماء بست مینشستند وتحصن میجستند.

خلاصه در دوران استبداد اگر ازآزادی اثری بود بیقین انجا بود. تقی‌زاده درشهر مردپرور تبریز تولد یافته بود که از ابتدای کودکی ابواب‌علم ومعرفت را

باندازه ای که درایران آنروز میسر بود بروی خود مفتوح و گشوده دید.

وی دراین محیط علم متداوله را خواند وتمام کرد سپس توسط برادر بزرك خود با اشخاص روشنفکر که تا درجه ای طرفدار علوم جدیده بودند تماس یافت.

تقی‌زاده دراین دوره ازعمرخود ضمن‌مطالعهٔ آثار قدیم وتحصیل مقدمات‌علوم متداوله ازجریان دنیا وازشخصیتهای سیاسی واجتماعی وعلمی اروپا بی اطلاع وبی خبرنبود اخبار دنیا رادر روزنامه اخترچاپ استانبول میخواند واز کتب و مجلات بیروت وقاهره واستانبول وقفقاز استفاده میکرد. کتابهای طالب‌اوف وآخونداوف را که درقفقاز منتشر میشد مطالعه میکرد.

کمی قبل ازمشروطیت،میرزا محمد علیخان تربیت وبرادراومیرزا علیمحمدخان تربیت درتبریز کتابخانه‌ای‌داشتند وعهده‌دار توزیع رورنامه نیز بودند تقی‌زاده باآن دو برادر قرابت داشت ساعتهادر کنج این کتاب خانه می‌نشست کتب‌وجرائدرامطالعه می کرد.

دراین کتابخانه اشخاص دیگر نیز جمع میشدند ودرآنجا در خصوص مسائـل سیاسی وعلمی وادبی‌صحبت میکردند. این جمع پس‌ازمدتی تصمیم گرفتند مجله‌ای بنام گنجینه فنون تأسیس کنند.

درتاریخ غره ذیقعده ۱۳۳۰ مطابق ۳۰ ژانویه ۱۹۰۳ مجله مذکورمنتشر شد. مؤسسان آن تقی‌زاده ومحمد علیخان تربیت ومیرزا یوسف خان اعتصام‌الملك‌بودند و کتاب سفید غواصه که ازطرف تقی‌زاده ترجمه شد دراین مجله منتشر گردید.

پس از گذشت سالها، تقی‌زاده‌بایکعده روشنفکردرمنزل سیدحسینخان‌عدالت مدیر روز نامه الحدید وعدالت درسیاست بحث میکردند دراین مجلس سید حسن شریف زاده وابوالضیاء وصفر اوف ومیرزا محمد علیخان تربیت و چند نفر دیگـر حضور داشتند.

این جمعیت بعد ها در جریان مشروطیت در شهر تبریز کار های مهم کرد و نتایج خوبی بدست آورد.

تقی زاده پس از چندی بمصررفت ودر این سفربود که رساله ای‌تحت عنوان تحقیق‌حالات کنونی‌ایران‌یامحاکمات تاریخی نوشت ومنتشرنمود. این رساله کوچك

وپرمعنی از بهترین کتب قبل ازمشروطیت محسوب میشود.

در این کتاب تقی‌زاده ثابت میکند که نژاد ایرانی فقط در سه دوره از تاریخ خود توانسته آثار قابل توجه و اعتنا ازخود باقی گذارد و این سه دوره عبارت از هخامنشی، ساسانی وصفوی میباشد[1].

انتشار این کتاب و چند مقاله دیگر بیش از پیش اسباب شهرت ومعروفیت تقی‌زاده درمحافل علمی تبریز گردید چنانکه درموقع اعلان مشروطیت مردم آذربایجان کم و بیش تقی زاده را میشناختند.

مرحله دوم معروفیت تقی‌زاده

نگذارید این سیل استبداد شما را ببرد
بکوشید تاساحل نجات برگردید ماکه در
آغوش زمان زیست میکنیم باید بازمان هم
پیش برویم وگرنه اوما رابزور میکشد و
میبرد.هرمس الهرامسه

تاریخ زندگی تقی‌زاده باتاریخ مشروطیت ایران ارتباط کامل دارد. وی فعالیت سیاسی خودرا مقارن این نهضت مهم آغاز کرد وخدمات سیاسی خودرا نسبت بکشور وجامعه بکاملترین وجهی انجام داد.

فرمان مشروطیت درتاریخ ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ هجری قمری صادر گردید. پس ازمدتی انتخابات آغاز وتقی‌زاده ازتبریز بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب و واردزندگی سیاسی شد.

مجلس اول در۱۷ شعبان ۱۳۲۴ افتتاح یافت و دراینددوره وظایف نمایندگان بس خطیر بود.

چنانکه ذکرشد زندگی سیاسی تقی‌زاده از روز ورود او بمجلس آغازمیشود وی با ایمان راسخ بصحت عقیده ومرام خود باقلبی مملو از هزاران عزم‌وامیدوارد تالار مجلس گردید. چندی نگذشت که اول ناطق مجلس گردید ومورد توجه کامل قرار گرفت.

تقی‌زاده همواره سعی داشت که قانون اساسی کامل باشد و در کشور بعوض

اشخاص قانون دستور بدهدواهتمام ورزید که با تصویب متمم قانون اساسی از طرف هیئت نتیجه قانون اساسی تکمیل‌شود . برای پیش بردن این فکر اکثر نمایندگان آذربایجان‌و نمایندگان سایرایالات‌را باخود همفکر نمود و باوسایل ممکنه‌نمایندگان انجمن ایالتی‌آذربایجان وسایر سران‌آن ایالت را هم باعقاید خود همداستان نمود و آنچه که مقدور بود دراجرای نیت خودپافشاری کرد. درنتیجه همین اقدامات‌جدی بود که درتاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ قانون مزبور تصویب گردید.

نماینده جوان ما درتصویب متمم قانون اساسی و مخالفت با اصل دوم آن که مداخله علمای اربعه مجلس‌رادرتشخیص‌مخالفت یاموافقت قوانین موضوعه باموازین شرعیه مقرر میداشت ودراعلام تساوی حقوق کلیه اتباع ایران اعم‌از مسلمان و غیر مسلمان پافشاری کرد که مردم اورا بیدین(۱)خواندند و کار بجائی رسید که‌مرحوم سید محمد طباطبائی در مجلس ازتقی‌زاده دفاع کرد.

چند ماهی از تشکیل مجلس نگذشته بود که محمد علیشاه با اینکه قبلا در تبریز حفظ‌مشروطیت‌را تعهد کرده بود وبعداً درهنگام‌جلوس بقرآن مجیدسوگند یاد کرده بود که مخالف قانون اساسی رفتار نکند بنای ناسازگاری با مجلس و مشروطیت راگذاشت.

محمد علیشاه مجلس‌را عدالت خانه ای میدانست. امامجلس‌میخواست‌استبداد شاه را محدودکند. اصلاح ذات البین تقریبا امکان نداشت بنابراین اختلاف‌هرروز شدید تر میشد وطرفین بمنظور اجرای مقاصد خود بهروسیله متوسل میشدند.

تقی‌زاده بی‌پرده درمجلس ازمحمد علیشاه وعمال او انتقاد کرد.

چنانکه‌درجلسه۲۲صفر۱۳۲۵و۲۹ همان ماه‌باتابك میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان حمله نمود واورا خائن مشروطیت خواند.

نفوذ تقی‌زاده درتهران بجائی‌رسید که مردم اورا درهمه‌کارهای مهم صاحب

۱- تقی‌زاده میگفت با وجود اصل۲۷ قانون اساسی که استقرار قوانین را موقوف بعدم مخالفت باموازین شرعیه‌کرده احتیاجی باصل دوم متمم قانون اساسی نیست نظارت درقوانین‌از این حیث مخصوص قاطبه علمای شیعه خواهد بودتخصیص این حق بچند نفر ازعلما منطقی‌نیست این اصل باوجود مخالفت تقی‌زاده تصویب شد ولی درعمل اجرا نگردید دراعلام تساوی حقوق اتباع ایران تقی‌زاده باوجود مخالفت شدید عده‌ای ازنمایندگان پیش برد دراثر پافشاری اوتمام اتباع ایران متساوی الحقوق شناخته شدند.

نظر میدانستند و یگانه مدافع ملتش میخواندند. تقی زاده با اینکه مخالف جدی محمد علیشاه بود مصلحت نمیدانست که تمام رشته های بین دولت و مجلس گسیخته شود چنانکه پس ازشنیدن پیغام سفرای روس وانگلیس توسط مشیر الدوله ، دایر باینکه مجلس حدود خودرا مراعات کندودرهنگام نزاع شاه با مجلس دولتین ازشاه حمایت خواهند کرد گفته بود که شخصاً حتی المقدور سعی خواهم کرد که آتش اختلاف بالا نگیرد چه یك توده بیمار بهتر ازیك توده مرده است.

ازطرف دیگرچون خطر راحتمی میدید کمیسیونی بنام نظام پدیدآورد تا در روزمبادا ازمجلس دفاع کند.

ولی محمدعلیشاه علاوه براینکه حسن نیت نداشت درتشخیص اوضاع واحوال هم کند ذهن بود چنانکه درنتیجه عدم مآل اندیشی او کار بنزاع و کشمکش بین مجلس ودولت منتهی شدوشاه بیفکردرتاریخ ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ مجلس رابتوپ بست وبساط مشروطیت را برچید.

مجلس اول که درروز بمباران ازبین رفت خدمات گرانبهائی برای ایران انجام داد وتقی زاده ازو کیلان بانفوذ ومؤثر این مجلس بود.

مرحله سوم ویافعالیت تقی زاده بعد از ویرانی مجلس

اگرچه بعضیها واقعه بمباران مجلس شورایملی را غیرمنتظره نوشته اندولی اگرباوضاع آن ایام عمیق بشویم وخود خواهی پادشاهان کوچك ایران رابیاد بیاوریم خواهیم دید که عمل مذکور زیاد هم غیرمنتظره نبوده است(۱).

۱- ازشخص موثق ومطلع شنیدم که کامران میرزا عموی شاه که صدراعظم او هم بوده هرچه شاه را به برانداختن اصول مشروطیت تشویق میکرده شاه جبون بافکر او موافقت نمیکرد تا بالاخره نقشه باغ شاه را تهیه کرده وبتصویب شاه رساند.

روزیکه محمد علیشاه باآن جلال و دبدبه ازقصر بسمت باغشاه حرکت میکرد سردار بهادر وشاپشال باشمشیرهای آخته دردست راست وچپ شاه درحرکت بودند وقزاقها وافسران ارشد باوضع وحشت خیز وهلهله وتظاهر بحمله وبا ایجاد رعب ووحشت حرکت کرده واین تظاهرات شاه ساده وترسو رافریب داده وبقدرت عمال غلاظوشداد خود مطمئن کردودست بآن اقدام جنون آمیز زد بعدها کامران میرزا گفته است که من دیدم این شاه بیحال دست باقدام جدی نمیزند وباایجاد این نقشه آن بی ارادگی وجبن ووحشت شاه را ازبین برده وموفق شدم که دستور توپ بستن مجلس شورای ملی را به امضا برسانم.

صبح ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ وقتی مردم تهران بیدارشدند مجلس‌رامحصور دیدند. تقی‌زاده با حال کسالت بمجلس‌رفت و خواست وارد مجلس‌شود قراول‌های کلنل لیاخوف که اورا نشناختندمانع ورود اوشدند وناچار بمنزل‌مراجعت نمود.

عده ای از آزادیخواهان درمجلس ومناره های مسجد سپه سالار آماده دفاع بودند وباکمال علاقه وفداکاری جنگیده وعدهٔ هم شربت شهادت نوشیدندولی عده قلیلی باوسائل جنگی‌ناقص‌درمقابل‌عده کثیر باوسائل جنگی کامل تاب مقامت‌نیاورده ومغلوب شدند ومجلس آنطوریکه در کتب و تواریخ مذکور است ویران گردید،

پس‌از بمباران مجلس تقی‌زاده بسفارت انگلیس پیام فرستاده وتقاضای تحصن کرد. مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت کلاه شاپو بسر گذاشته تقی‌زاده را با چند نفر دیگر منجمله میرزا علی اکبرخان دهخدا ویکی از نویسندگان مبرز روزنامه صوراسرافیل با درشکه بسفارت انگلیس برد.

باید توجه داشت که بنابامرصریح شاه درجستجوی نمایندگان معروف‌مجلس بخصوص تقی‌زاده بودنددرخیابانها وحتی منازل‌پی‌آنان‌میگشتند واگرعنایت‌ومشیت الهی‌حافظ تقی‌زاده نبود شناختن او درتوی درشکه‌کار دشواری نبود. ولی تقدیر چنین بوده که تقی‌زاده برای‌آینده ملت ایران زنده بماند(۱).

تحصن‌تقی‌زاده وهمراهان او درسفارت‌انگلیس‌اسباب مناقشه شدید بین‌دولتین ایران وانگلیس شد.

شاه‌بسفارت ایرادمیگرفت که‌چراتقی‌زاده راپناه داده است وسفارت‌انگلیس درجواب میگفت که تحصن از قدیم‌درایران مرسوم بوده است. بالاخره قرار براین شد که تقی‌زاده یکسال ونیم ودیگران یکسال ازایران تبعید شوند و شاه خرج راه تاسرحدایران جهت پناهندگان‌بپردازد وغیر ازتقی‌زاده‌سایرین ازخزانه‌محمدعلیشاه خرج راه‌گرفتند و باکالسکه‌های دولتی ازراه رشت روانه قفقاز شدند.

بابمباران مجلس چنانکه محمد علیشاه تصور میکرد مشروطیت ازبین‌نرفت وطولی نکشید که آتش‌غیرت وآزادیخواهی در آذربایجان شعله ور گردید.

۲- ماژور استوکس‌آتاشه نظامی سفارت انگلیس ضمن‌گزارش بدولت متبوعه مینویسد: اگر ما تقی‌زاده را باهمراهان اوپناه نمیدادیم بدون شك دستگیر شده و بدون محاکمه بقتل میرسیدند.

قیام آذربایجان بدون حضور تقی‌زاده ناقص بود لهذا ایشان بایران مراجعت کرده ووارد تبریز گردید.

چنانکه در گفتار ۱۰۱ بتفصیل نوشته شده است پس از یازده ماه ایستادگی آذربایجان، تهران بدست آزادیخواهان فتح ومحمد علیشاه از سلطنت خلع و دولت ایران مجدداً ورسماً مشروطه گردید.

پس ازخلع محمد علیشاه انتخابات شروع گردید. تقی زاده هم از تهران‌وهم ازتبریز بوکالت انتخاب شدووکالت تبریز را قبول کرد.

تقی‌زاده مجدداً وارد مجلس‌شد

خصایلیکه مرد را بفتح و ظفر میرساند
عبارت است از اعصابیکه هرگز سست
نمیشود چشمیکه خسته نمیگردد وفکری‌که
هرگز راه‌کج نمیرود (یورك)

مجلس دوم در دوم ذیقعده ۱۳۲۷ درمیان شوق وشعف زاید الوصف‌مفتوح گردید.

ملیون پس از تحمل زحمات بالاخره توانستند مشروطیت را مستقر سازند. ولی آزادیخواهان تنها با استبداد داخلی طرف نبودندبلکه سیاست حکومت تزاری هم بشدت با اصول مشروطیت درهمسایگی خود مخالف بود.

تقی زاده با تشکیل جمعیتی بنشر معارف که در واقع همان حزب دموکرات بود خدمات مهم‌خودراادامه داده و تامسافرت‌بامریکامنشاء الهامات ایرانیان ساکنین استانبول بود.

دوره سوم مجلس شورای ملی

بکسل ز بی اصولان، مشنوفریب غولان
که توازشریف اصلی،که توازبلند جائی

مجلس سوم درتاریخ محرم۱۳۳۳ تشکیل یافت درآنموقع تقی‌زاده درخارج ایران بود ولی ازطرف اهالی تهران‌بسمت نمایندگی دورهٔ سوم انتخاب گردید ولی

تقی‌زاده بایران نیامده ووارد مجلس نگردید. چون وی آسمان عالم سیاسی راتیره وتار میدید ویقین داشت که درخارج ازایران بطریق بهتری میتواند خدمت کندطولی نکشید آتش‌جنگ ١٩١٤-١٩١٨در اروپا مشتعل شد.

این‌جنگ غیرمنتظره‌نبود زیرا قبل‌ازآن دنیا آرام نبود وبخصوص نایره‌جنگ دربالکان روشن بود.

تقی‌زاده میخواست دراین گیر ودار دولت‌ایران‌ازجنگ‌جهانی‌استفاده کرده و استقلال‌خودرا که عملا ازدست‌رفته‌بود دوباره‌پس بگیرد. با این‌نیت‌ازامریکا باروپا مراجعت کرده و درآلمان اقامت گزید. طولی نکشید یکعده از شخصیتهای علمی‌و سیاسی‌ورجال میهن‌پرست دراطراف تقی‌زاده جمع شده وباانتشارمجله‌کاوه واعزام نمایندگانی بایران زمام‌راه نمائی‌وارشاد ملت ایران را اصولا دردست گرفته‌خدمات ذیقیمتی انجام دادند.

محور حوزه ایران‌مقیم برلین سید حسن‌تقی‌زاده‌بود وحوزه مذکورباوسائل ممکنه وارتباط با علمای درجه‌اول دنیا که نشریات اداره‌کاوه گواه آنست‌توجه‌ملل دنیا را بمظلومیت ایران جلب کرده ببهترین وجهی ازحقوق‌آن مدافعه نمود(١).

انتشار مجله کاوه

کسی کوهـوای فریدون کند
سر از بند ضحاك بیرون‌کند

اصول تحریر وانتشار مجله‌کاوه یك مکتب روزنامه نویسی برای ایران بود. هیئت تحریریه مجله ازشخصیتهای علمی دانشمندان زبر دست ونویسندگان بلندپایه چون مرحوم میرزا محمد خان قزوینی وسید محمد علی‌جمال زاده وحسین‌کاظم‌زاده ایرانشهر ومرحوم میرزا محمود غنی‌زاده تشکیل یافته بود.

سرمقالات‌مجله کاوه‌باقدرت‌قلم وفکررسا نوشته‌میشد وانتقادات‌مجله‌مذکور باندازه ای قوی ومستدل ومنطقی بود که خواننده را بسرعت قانع میکرد.

قلم تقی زاده درتحریر مقالات مثل قلم موئی کمال‌الدین بهزاد ورفائل‌ودرر

٢- قبل ازاین واقعه روسها میخواستند تقی‌زاده را توقیف‌کنند ولی تقی زاده زود تر ناستانبول حرکت کرد.

اعجاز میکرد رنگ آمیزیهای مقالات تقی‌زاده چون تابلوهای نقاشان زبردست هیچوقت کهنه نخواهد شد. تقی‌زاده درزیرعنوان نکات وملاحظات وباحکم از روی تجربه او دقیق ترین ومشکلترین موضوعات را باقلم شیرین وعبارات ادبی شرح وتوصیف مینمود. یکی دیگر ازخدمات تقی‌زاده معرفی ایران بدانشمندان و معرفی دانشمندان بایران میباشد. پرفسور کرستنسن و پرفسور میتوخ و پرفسور هرتسفلد و پرفسور زاره وپرفسور نولده اکه وپرفسور مار کوارت واستاد براندس وغیره بمقام علمی تقی‌زاده اذعان داشتند واورا یکی‌از بلند پایه ترین دانشمندان دنیامیشمردند. خدمات فرهنگی تقی زاده بحدی است کـه محتاج تحریر رساله علیحده میباشد و مجموعه کاوه قسمتی ازاین‌خدمات محسوب میشود. بنظر نگارنده ازاعتبار وتازگی مندرجات کاوه هیچوقت کاسته نمیشود.

فعالیت سیاسی تقی‌زاده در برلین

مجلس دانشمندان محل فیض است
(سید حسین خان عدالت)

درك مطلب وسرعت انتقال تقی‌زاده بحدی بود که قلم من ازوصف آن عاجز است در این باب صدها شاهد دارم ولی این موضوع را بوقت دیگر موکول کرده فقط یکی از آنها را یادآورمیشوم آن اینست که تشخیص وحرکت فوری تقی‌زاده از امریکا بآلمان وتأسیس مرکزیت درآن کشور سیر تاریخ ایران را عوض کرد.

وی درمجامع سیاسی اروپا ازآنجمله در کنفرانس صلح استکهلم پایتخت سوئد مظلومیت ایران را بگوش سیاسیون رسانید ازآن ببعد سیاست مداران، ایران‌را با عینك دیگر مینگریستند.

دوره چهارم تقنینیه تقی زاده انتخاب شد ولی بایران نیامد

راست گفتا آن شه شیرین زبان
چشم گرد و مو بموی عارفان

تقی‌زاده برای نمایندگی دوره چهارم‌شورای ملی انتخاب شد ولی میدانست که ایران آبستن حوادث است ونیامد و کودتای سوم حوت افق ایران را روشن کرد

پس‌از کودتا بامرور زمان اختیارات بدست اعلیحضرت فقید افتاد.

تقی‌زاده دردوره پنجم شورای‌ملی انتخاب شد واینده‌فعه بتهران مراجعت ودر جلسات مجلس‌شرکت کرد .

سرعت انتقال تقی‌زاده دراینجاهم کارخودش‌را کرد و وی تشخیص‌داد که باید باوضعیت فعلی ساخت تاملت ایران مدتی بدون انقلاب وستیز زندگی کند . ولی یك عده اشخاص ابن‌الوقت اوضاع راآشفته میخواستند تا مقاصد خود را انجام دهند و بعناوین گوناگون رضاشاه کبیررا نسبت باو بدبین میکردند.

نمایندگان مجلس‌پنجم درتاریخ‌نهم آبان ۱۳۰۴ ماده واحده را تصویب کرده وسلطان احمدشاه را ازسلطنت خلع نمودند و دنباله آن در ۳۱ آذر همان سال از طرف مجلس مؤسسان اعلیحضرت فقید بسلطنت ایران انتخاب شد.

مجلس پنجم تا بهمن۱۳۰۴ دوام داشت وتقی‌زاده همچنان درمجلس‌باقی‌بود . وی‌در کابینه مستوفی‌الممالك که‌بعداز سقوط کابینه فروغی(۱۵ خرداد ۱۳۰۵)تشکیل شده بود سمت وزارت امور خارجه یافت ولی بلافاصله در۲۳ خرداد ۱۳۰۵دراولین جلسه کابینه استعفا داد .

تقی زاده مقارن این احوال بسمت وکالت دوره ششم تقنینیه از طرف اهالی طهران انتخاب شد .

وی در تاریخ ۱۴ تیرماه ۱۳۰۵ بریاست غرفه ایران در نمایشگاه بین‌المللی فیلادلفی درآمریکای شمالی تعیین شد پس‌از بازگشت ازآمریکا درمجلس ششم‌بود و دراین دوره هم مثل ایام گذشته مورد احترام کلیه نمایندگان شورای ملی وقاطبه ملت ایران بود . (۱)

درسال۱۳۰۷ والی‌خراسان شد وازطرف اهالی خراسان بخصوص دانشمندان و گروه آزادیخواهان مورد احترام فوق العاده قرار گرفت نگارنده در آن ایام مشغول ساختمان آرامگاه فردوسی وبناهای بیمارستان شاه‌رضا وشاهد عینی‌خدمات وی بودم .

درتاریخ تیرماه ۱۳۰۸ بوزیرمختاری‌لندن‌منصوب شد ودر ۲۹ همان‌ماه‌بصوب

(۱) - تقی‌زاده در ۱۸ تیرماه ۱۳۰۶ به نیابت ریاست مجلس انتخاب شد .

انگلستان عزیمت کرد .

ولی مدت اقامت وی در لندن طول نکشید بایران احضار شده و بوزارت رسید.

اعلیحضرت فقید در این ایام سعی داشت از نیروی فکری شخصیتهای سیاسی و علمی ایران در کابینه استفاده کند و در همان ایام بود که مرحوم فروغی وداور در کابینه شرکت داشتند و تقی‌زاده علاوه بر کفالت وزارت طرق بوزارت دارائی نیز منصوب و مشغول کار شد.

انتصاب تقی‌زاده بوزارت دارائی ارادتمندان او را نگران کرد زیرا انتظار نداشتند که یکنفر شخصیت علمی و سیاسی در وزارت دارائی هم بتواند ابراز لیاقت کند ؛ ولی طول نکشید که آن وزارتخانه بی‌سرو سامان منظم گردید و برای اولین دفعه حقوق کارمندان در آخر هرماه پرداخت میشد .

تقی‌زاده ضمن کار وزارت مردمان بااستعداد ولایق را هم بجامعه معرفی میکرد از آنجمله نجم الملك و کاظمی را بکار دعوت نمود و طول نکشید که آنان در صف رجال خدمتگذار ومیهن پرست قرار گرفتند.

برکناری تقی‌زاده از وزارت دارائی

جهان راچنین دست بازی بسی است
زهر رنگ و نیرنك سازی بسی است
(فردوسی)

ادامه خدمت تقی زاده در وزارت مالیه محال بود زیرا دولت وقت هر سال میزان بودجه را بالا میبرد و حفره هائی جهت در آمد ایجاد میکرد و این حفره ها میبایست با اخذ مالیاتهای غیر مستقیم پر بشود و تقی‌زاده بااین روش موافق نبود . و میان وزراء تنها وزیری که رای خود را صریحا باشاه فقید درمیان میگذاشت تقی‌زاده بود ؛ این موضوع برای شاه مقتدر سنگین میآمد ؛ نگارنده بارهاشنیدم که مرحوم تیمورتاش وزیردربار مقتدر وزراء را بااسم کوچك صدامیکرد در حضور تقی‌زاده باادب سخن میگفت .

در تاریخ ۲۱ شهریور ماه ۱۳۱۲ دولت جدید بریاست مخبرالسلطنه هدایت

تشکیل شد ولی تقی‌زاده در آن شرکت نداشت پس از مدتی وی بسمت وزیرمختاری ایران در پاریس معین شد . در این ایام مثل همیشه روزنامه‌نگاران فرانسه بدون پروا کاریکاتور رؤسای دول را باشکال مختلف ترسیم میکردند و گاه و بیگاه ایران را نیز بی نصیب نمیگذاشتند و وزارت خارجه ایران از تقی زاده خواست که جلو این تندروی‌ها را بگیرد ؛ تقی‌زاده پاسخ داد که فرانسه تهران نیست که بشود قلم را شکست وروزنامه‌را توقیف کرد در اینجا کاریکاتور رئیس جمهور را در قیافه‌ها مضحك میکشند ودولت فرانسه ماده قانونی ندارد که جلوگیری کند .

مقارن همین احوال در وزارت جنك شورائی بنام اصلاح فرهنك ایران تشکیل شده ولغات جدیدی بنام اصلاح زبان وضع میکرد واین موضوع شخصیتهای علمی و فرهنگی را مثل مرحوم محمد علی فروغی وتقی‌زاده و محمد خان قزوینی ناراحت کرده بود و بالاخرد تقی‌زاده شکیبائی را از دست داد ومقاله‌ای درمجله تعلیم وتربیت منتشر نمود و سخت باین‌عمل انتقاد کرد واگراشتباه نکرده باشم این‌طور نوشته‌بود که چند نفرجفنگ بازورتفنك میخواهند زبان‌فارسی‌را اصلاح کنند این‌انتقادرا در نظرشاه مقتدر بزرگ کردند و بتهران هم احضار گردید ؛ تقی‌زاده‌خطررا احساس وازمراجعت ابا کرد . مدتی در کشورهای اروپا بود تا باپیشنهاد یکی ازدانشمندان معروف جهان دردانشکده کمبریج مشغول تدریس شد و سالها بدین‌کار مهم اشتغال داشت .

پس‌از حادثه شوم شهریور ۱۳۲۰ که میهن عزیز مورد هجوم نا جوانمردانه بیگانگان شددولت و ملت ایران عقب شخصیت های سیاسی وعلمی چون محمدعلی فروغی وتقی‌زاده سفیر کبیر ایران درانگلستان شد ودر دوره ۱۵ ازتبریز بنمایندگی شورای ملی و در سال ۱۳۲۸ از تهران بنمایندگی دوره اول مجلس سنا ودر دوره دوم مجلس سناهم از تبریز انتخاب شده ودرانتخابات هیئت‌رئیسه بریاست‌مجلس‌سنا برگزیده شد .

تشکیل مجلس سنا مصادف باوضاع متشنج ایران‌بود در این‌تاریخ مجلسین تقنینیه ایران یکی‌ازپرهیاهوترین دوره‌های قانون گذاری محسوب میشود در چنین ایام آشفتگی بحد اعلا رسیده بود مجلس‌سنا در مقدرات‌ایران تأثیر داشت‌وتقی‌زاده

باکمال شایستگی و متانت مجلس را بطور احسن اداره کرده و کار بجائی رسید که مخالفین تقی‌زاده هم از حسن تدبیر و ادارهٔ او قدردانی کردند.

تألیفات تقی‌زاده

هر آنکس که دانش بیابی برش
مکن رهگذر تا کنی بر درش
(فردوسی)

شرح مجملی از خدمات فرهنگی تقی‌زاده از آنجمله ازمجله وانتشارات کاوه نوشتیم و حالا هم مختصراً از تألیفات دیگر او ذکر کنم.

۱- تحقیق حالات کنون ایران و یا محاکمات تاریخی، این کتاب بعنوان مقاله مختصر درمصر چاپ شده است.

۲- کتاب از پرویز تا چنگیز : این کتاب با تقاضای شورای معارف تألیف و منتشر شده است.

۳- کشف الغطاء.

۴- سفینه غواصه یا سیاحت تحت البحر. این کتاب ترجمه‌ایست از ژول ورن فرانسوی که درمجله گنجینه فنون انتشار یافته

۵- کارشماری در ایران قدیم.

۶- مختصر تاریخ مجلس ملی ایران

۷- مقدمه دیوان ناصرخسرو.

۸- ایران وجنك فرنگستان.

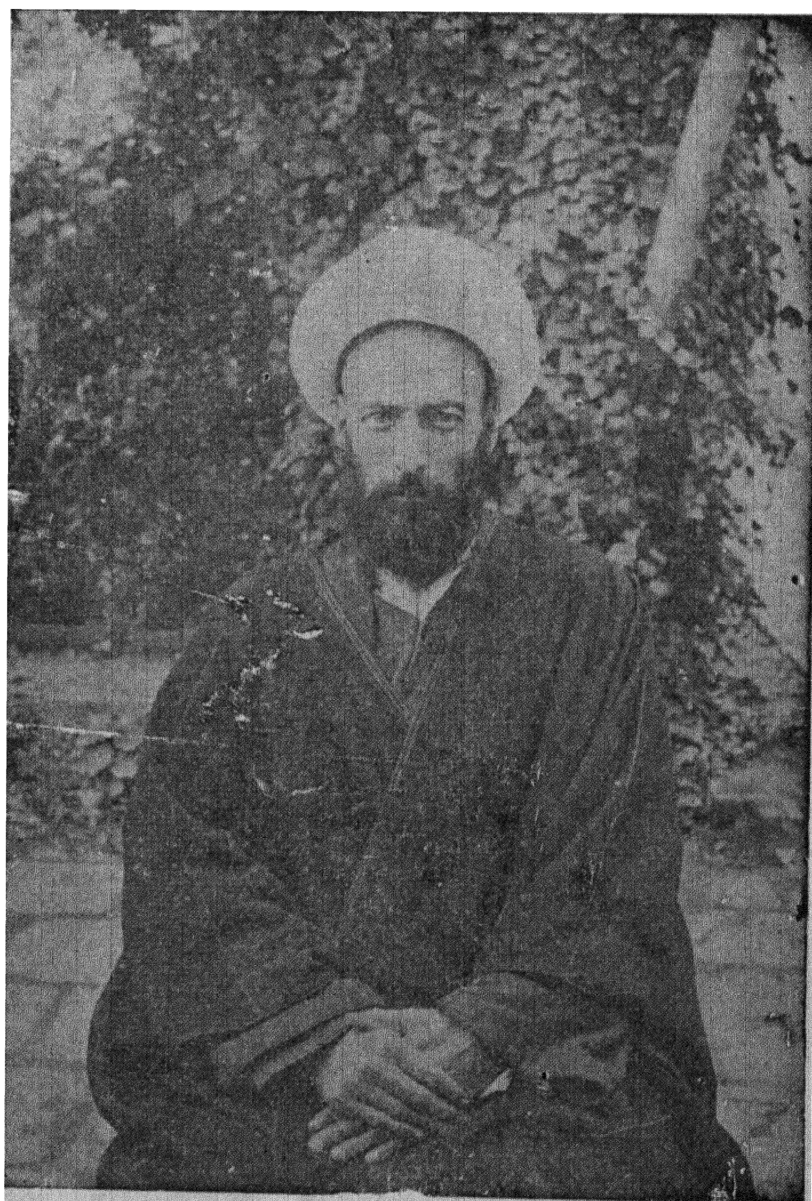
۹- جنبش ملی ادبی.

۱۰- مقدمه تعلیم عمومی یایکی ازسرفصلهای تمدن.

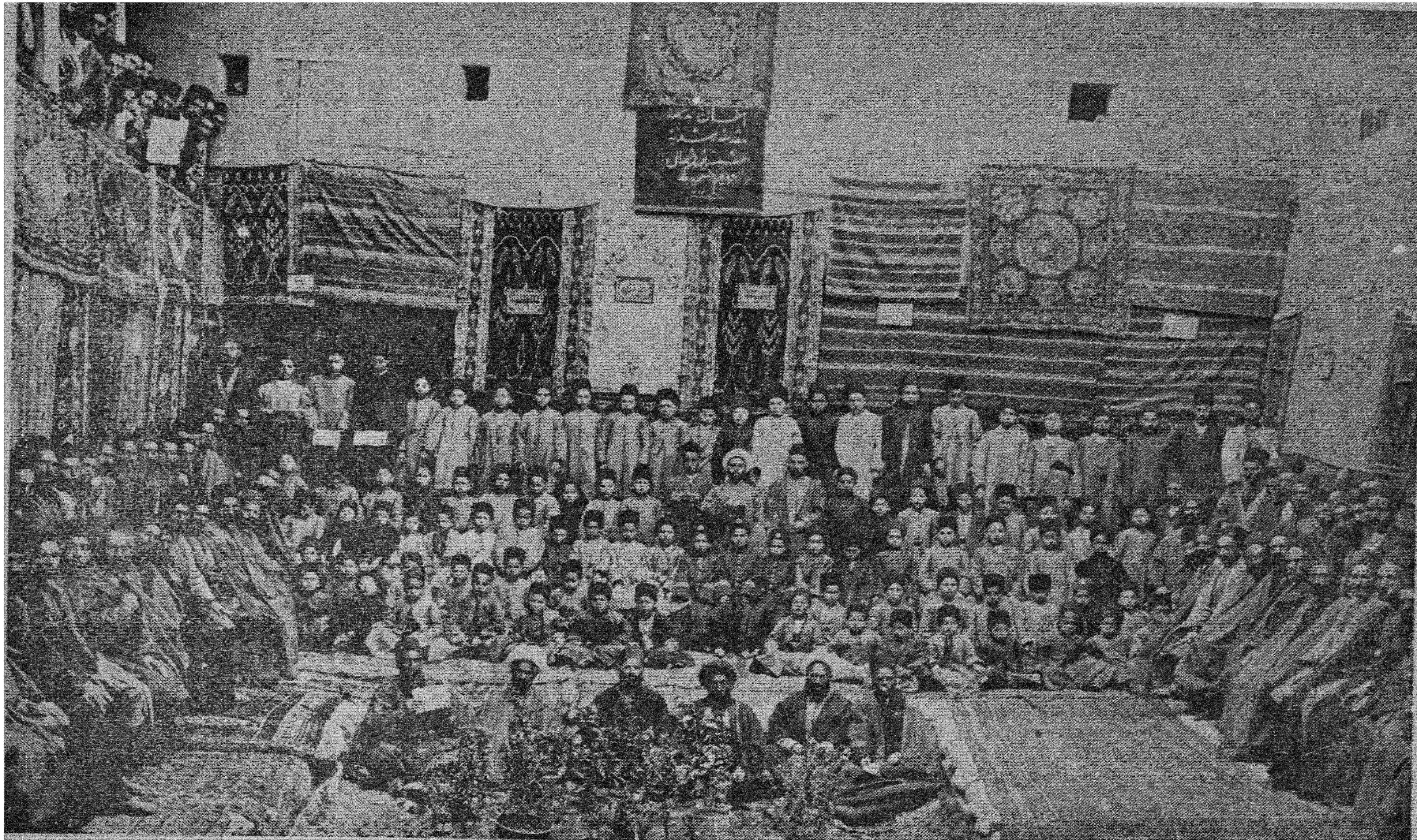
۱۱ مانی.

حاج میرزا حسن رشدیه

بنظر دانشمندان آسانترین طرز حکومت استبدادی ومشگلترین طرز حکومت هم حکومت دموکراسی است در حکومت خود کامه احتیاج بمراجعه بمواد قانونی نیست همه امرودستور است خیلی سهل و آسان. ولی در حکومت دموکراسی کلیه جریان امور باید مطابق مواد قانون و مقررات باشد پس قبل از اینکه حکومت دموکراسی برقرار شود بایستی وسایل آن تهیه شود یعنی افراد کشور را تربیت کرد



(عکس ٦٠) مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه



(عکس ٦١) مدرسهٔ رشدیه (اولین مدرسه با اصول در ایران)

که ازقانون ومقررات چیزی بفهمند چنانچه درسالهای اول مشروطه اکثریت ملت ایران ازمشروطه چیز زیادی نمیفهمیدند ،

رشدیه یکی از پی گذاران مدارس اصولی که یك نمونه کوچکی از مدارس کشورهای مترقی‌دنیا بود بوجود آورد ودر فرهنك‌را بروی ملت ایران باز کرد .

قبل‌ازرشدیه میرزاحسین‌خان کمال‌مدرسه‌ای‌بااصول‌جدید‌بعنوان‌مدرسه کمال در تبریز تأسیس کرده بود ولی‌طولی نکشید که تعطیل شد .

بعداز رشدیه‌هم میرزا ابراهیم‌خان‌شمس آوری‌مدرسه ای‌باسم سعادت‌تأسیس کرد ومدتی مشغول تعلیم و تربیت جوانان آذربایجان با اصول جدید بود ولی این دفعه‌هم متأسفانه طلاب نادان میز و نیمکت و اثاثیهٔ آنرا خرد کردند ومؤسس وی‌از ترس بتهران گریخت .

در شرح خدمات مرحوم رشدیه کتاب بزرگی میتوان نوشت ، اما چون این کتاب گنجایش ندارد‌تعهد وانجام این کاررا بکسانی میسپاریم که وظیفه وشایستگی دارند. وفقط عکس اورا زینت این کتاب مینمائیم .

....

حسینخان باغبان یا لنگر صف مجاهدین

حسینخان باغبان باغبان باغ مرحوم حاجی میرزا آقا فرشی بود.

او برادر دیگری هم بنام حسن داشت وتا تبریز بودم اورا میدیدم ومثل برادر مرحومش‌صمیمی و باصطلاح تودل برو بود.

حسین‌خان مرد عامی وخوش قلب وخوش طینت بود همواره ازنفوذ اربابش حاجی میرزا آقا فرشی ، بنفع بیچارگان استفاده میکرد و حتی الامکان از تعدیات فراشها ومحکمه شاگردها(۱) جلوگیری میکرد.

باغبان‌قبل‌ازمشروطیت جزوششلول‌بندها بودولی‌پس‌ازاعلان آن‌درمیدان‌مشق لیلاباد‌مشق‌و‌درتیراندازیهاشایستگی‌نشان‌میداد وسایرمجاهدین‌اورا دوست میداشتند.

۱ــ درآن ایام وکلای عدلیه را محکمه شاگرد مینامیدند ، ظلم وستم وتجاوز این گروه برضعفاوگروه بی‌دست وپاکمتر ازفراشها نبود . حالا نمیدانم !

در روزیکه مجاهدین تمام محلات دست از جنگ کشیدند وستارخان تنها مانده بود، باغبان خودش را بمحله امیرخیز رسانده و کمکهای ذیقیمتی باو کرد. درنتیجه ابراز درستی وپایداری وامانت، حفظ وحراست بازار تبریز نیز باوسپرده شد و مدتها این مأموریت را بطور قابل تمجیدی انجام داد.

شبی با عده ای از همراهان خود بمحله شتربان حمله کرده و پس از اینکه چندین سنگررا ازدشمن گرفت درآخرین سنگر که نزدیك بانجمن اسلامیه بودمحاصره شد وپس ازپایداری زیاد درساعت دو بعد از نصف شب تیر بمغزش اصابت کرد وآناً جان سپرد.

خبرتیرخوردن باغبان درمیان مجاهدین غوغائی بپا کرد و طولی نکشید که حمله متقابله شروع شد وحتی تاقتلگاه آنمرحوم هم جلورفتند ولی وقتیکه فوت‌او مسلم شد با یأس ونومیدی برگشتند.

نایب اصغر که ازسردستگان مستبدین بود درپاسخ نامه مرحوم مشهدی‌محمدعلی ناطق صریحاً نوشت که حسین خان ازطرف‌سوارهای شجاع نظام به قتل رسید وما هم بااحترام جنازه اورا بخاك سپردیم.

باغبان درمیان‌مجاهدین ومردم وتجار وبازاریها محبوبیت فراوان داشت‌اوشهید شد ولی‌اونام درتاریخ آزادی ومشروطیت ایران زنده وجاوید خواهد ماند.

دل چوآسوده شد از قید غم بود نبود

ای وطن تا بابد راه تو خواهم پیمود

....

میرزا حسین واعظ خطیب معروف انقلاب مشروطه‌ایران

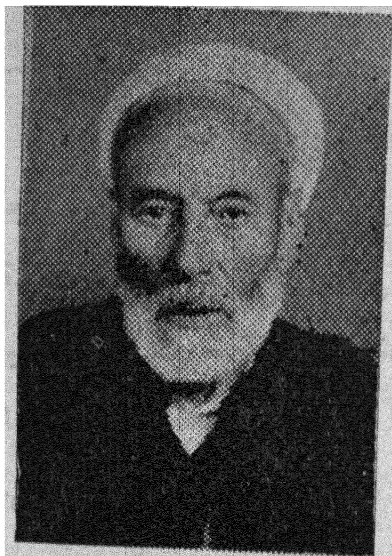
میرزا حسین واعظ معروفترین و خوش بیان ترین و پرشور ترین و صاحب نفوذ ترین خطبای قیام آذربایجان درمشروطیت ایران بود.

نامبرده درمحله چرنداب ساکن بود وقبل ازشعله ورشدن‌آتش انقلاب بمنبر رفت وبا بیان مؤثرخود شنوندگانرا براه دینداری وعدالت دعوت میکرد. محبوب

مردمان بود وشهرت بسزائی داشت.

برای خطابه، حافظه قوی، صدای رسا، چهره جذاب ومناسب گوئی ضرور است ومیرزا حسین صاحب هرچهار صفت بود.

با اینکه خطبای ایام مشروطه آذربایجای مثل مرحوم میرزا علی ویجویه‌ای، میرزا جواد ناطق، رضا زاده شفق (دکترشفق) میرزا غفار واعظ چرندابی، میرزا غفار زنوزی، شیخ سلیم، یوسف خزدوز همه درفن خطابت و سخنرانی استاد بودند بـا وجود این نفوذ کـلام هیچیك بپایهٔ میرزا حسین نمیرسید.



(عکس ۶۲) میرزا حسین واعظ

میرزا حسین بیش ازهمه منبر میرفت بعد از او شیخ سلیم وبعد از شیخ سلیم. میرزا علی ویجویه ای وعظ میکردند. ناگزیرم بنویسم که در آن ایام کسی با کلاه حق نداشت بالای منبر برود (۱) بنابراین خطبای کلاهی ما در اجتماعات خارج ازمسجد نطق میکردند.

تأثیر نطقهای میرزاحسین واعظ بحدی بود که بدخواهان مشروطه شب‌وروز میکوشیدند که واعظ را بکشند(۲) کار بجائی رسیده بود که همه وقت مجاهدین از

۱- درسال ۱۳۲۷ درشدت محاصره تبریز عزاداری ماه محرم باشکوه‌تر وپرحرارت‌تر ازسالهای قبل برگذار شد. وعاظ بالای منبرضمن بیان مظلومیت شهدای کربلا وظلم وستم‌قشون یزید، اشاره بروش وحشیانه عمال خودکامه نیز میکردند وبـا این اقدام باطل بودن اتهامات مستبدین راکه آزادیخواهان را به بابی گری متهم میکردند باثبات میرساندند.

(در روز هشتم ماه محرم درمحله ششگلان دریك محل آزادکه بیش ازچند هزار نفرمشغول عزا داری بودند ناگاه یکنفر کلاهی بسرعت بالای منبر رفته وگفت ای مردم، ای شیعیان، ای کسانیکه با این شور وحضور قلب بمظلومیت حضرت سیدالشهدا گریه‌وزاری میکنید بدانیدو آگاه باشیدآن ظلم نبودکه بحضرت سیدالشهداکردند وآن ظلم نبودکه بازوهای حضرت عباس راقلم نمودند وآن ظلم نبودکه حرمله علی اصغر را درقنداق شهیدکرد ظلم اینست که فلان السلطنه‌از دکان من روغن وبرنج وحبوبات گرفته‌وپولش را نمیدهد! اگرچه این گفتار باخنده‌حضارمواجه گردید ولی‌مردم رانسبت ببی‌عدالتیهای روزمتوجه کرده وچند روز دیگر فلان السلطنه را بادای دین خود وادار کردند).

۲- بصفحه ۱۳۸ بموضوع گرفتاری اسدخان درتلگرافخانه رجوع شود.

واعظ پاسداری میکردند.

واعظ را تنها بقتل تهدیدنمیکردند بلکه بهزار دسیسه بفنای اواقدام میکردند وحتی سعی میکردند با ارسال پول وقالیچه اورا رام کنند ولی وی باهوش تر ازاین بود که گول آنها رابخورد وتحفه‌ای از کسی بپذیرد.

واعظ با نیروی بیان مردم را با اسلحه رشادت واراده قوی وعزم خلل ناپذیر مسلح میکرد.

دربحبوحه جنك و فشار قشون عین الدوله و فرمانفرما که گاه گاهی روحیات مجاهدین ضعیف میشد یك وعظ و بیان آتشین واعظ حس مقاومت و ایستادگی را تقویت وآتش عشق آزادیخواهی ومشروطیت را درسینه جوانان آزادیخواه شعله‌ور مینمود و اگر شکافی در سنگر های مجاهدین پیدا شده بود مردم دراثر ارشاداو با شجاعتی قابل تقدیر دشمنان آزادی و غارتگران و مخالفین قانون و عدالت را عقب می زدند.

مجاهدین بواعظ عقیده وایمان مخصوصی داشته واورا با جان و دل پاسداری میکردند. اوهیچگاه درنطق های خود وعده های غیرقابل عمل نمیداد ومثل بعضی ازناطقین (کباب بوانده) (یعنی کباب باین پهنا) نمیگفت.

اگرچه حیات میرزاحسین همه‌وقت درخطربودولی بعد ازورودسربازان بیگانه بتبریز وتسلط قشون صمد خان خون‌آشام خطرصد چندان شد واورا بآستانه مرك سوق‌میداد. چنانکه ویرا هم‌جزوسایر سران‌آزادیخواهان توقیف وبازپرسی کردند اما چگونه هنر نمائی کرده واستنطاق داده وبافضل خدا ازمرك نجات یافت جـای شکر باقیست. اما بسحر بیان ازمرك رهائی یافت.

واعظ پس ازنجات از دست دژخیمان روس مثل سایر آزادیخواهان فـراری باستانبول‌آمد ومدتی‌آنجا توقف کرد وسپس بتبریز برگشت.

میرزا حسین در ایام انقلاب هم از روی ایمان مسلمان و نماز خان وطرفدار قانون واصول مشروطیت بود ولی پس از اینهمه فداکاری و جانفشانی او و سایـر آزادیخواهان وواژگون کردن‌اساس واصول بربریت وخودکامگی‌وانتظاراوضاع بهتری امیدشان مبدل بیأس‌شدوآنطوریکه انتظار همگی‌بود قانون جای‌بی‌قانونی

را نگرفت سهل است که اجرای قانون ظاهری‌هم بدست اولاد بدخواهان‌مشروطه افتاده وواعظ را سخت متأثر کرد.

میرزا حسین اهل تظاهر نیست و حاضر نمیباشد که در کتب وجراید از او نام برند یا عکسش راچاپ کنند. با وجود این درمقابل اصرارما یك‌قطعه عکس‌خودرا فرستاد که با کمال منت آنرا زیب تاریخ خود میکنیم.

....

آقای حسین‌آقا فشنگچی (تبریزی)

آقای‌حسین‌آقا تبریزی در تبریز متولد شده ودرهمین شهر تحصیل کرده است در دوران انقلاب مشروطه ایران در تبریز در راسته بازار دکان صرافـی داشته و چون در آن ایام بعضی از صرافان اسلحه کمری وفشنك هم خرید و فروش میکردند باین جهت حسین‌آقا تبریزی مثل مرحوم اسدآقا فشنگچی بنام فشنگچی معروف شد.



(عکس ۶۳) آقای حسین آقا فشنگچی

آقای‌حسین‌آقا تبریزی‌یکی‌ازطرفداران جدی اصول مشروطه بود وی چنانکـه خودش بار ها گفته با حزب اجتماعیون عـامیون رابطه داشته و بجد برای رسیدن بآزادی و مشروطیت میکوشیده است.

آقای تبریزی خدمات مطبوعاتی‌مهم وممتدی داشته چنانچه خودش هم‌نوشته امتیاز روزنامه تبریز بنام اوصادرشده بعداًهم‌باهمت بلندی تا کنون انتشارش راادامه داده است. اگر بنا باشد زحمات وصدماتی راکه درراه‌آزادی ومشروطیت بگروه مجاهدین رسیده است بنسبت کوشش وفعالیت هرکس‌درجه بندی نمائیم آقای‌تبریزی درتحمل این‌صدمات جانی‌ومالی‌وغیره حصه شایان توجهی‌خواهد داشت و بدون‌تردید مقام خدمتگزاری این عنصر فداکار درتاریخ ثبت ومورد قدردانی خواهد بود.

آقای حسین طاهرزاده بهزاد

آقای حسین طاهرزاده بهزاد درسال ۱۲۶۶ خورشیدی در تبریز دریك خانواده روحانی متولد شده است. مرحوم ملاطاهر پدر آقای طاهرزاده درجوانی بجانشینی پدر خود عباس بیك که رئیس نیروی دولتی درسراب آذربایجان بوده تعیین شدولی دراواخر عمر از کارهای دولتی دست کشیده باتغییر لباس در سلك روحانیون تبریز درآمد وپس ازمدتی حوزه علمی وادبی اومعروفیت قابل توجهی پیدا کرد.

مرحوم ملاطاهر پنج پسر داشته بدینقرار:

میرزا عبدالعلی،میرزا عبدالمحمد ، میرزا عبدالاحد ، میرزا عبدالحسین، میرزا عبدالکریم وهرپنج نفر هم ازهنر بهره ای داشته اند.

حسین طاهرزاده بهزاد مؤسس ورئیس سابق ادارهٔ هنرهای زیبا که یکی از خدمتگذاران پر ارزش فرهنك ایرانست. از کودکی بترسیمات نقاشی ذوق سرشار و علاقـه قلبی داشته ولی درخانواده روحانی که نقاشی‌را غیرمجاز میدانستند ،علاوه براینکه مورد تشویق قرار نمیگرفت ، غالباً ملامتها میشنید. باوصف این فشارها و سختگیریهای خانواده راضی نبود که استعداد ذاتی خود را بکشد. روی هر ورق کاغذیکه بدستش میافتاد اشکال و تصاویر درهم و برهمی رسم میکرد وبدین وسیله برشد میرسید.

ازطرف دیگر دانشمندان ومخصوصاً مؤلفین کتب بحوزه علمی پدر و برادر خودش آمد ورفت داشتند کم وبیش باستعداد این جوان پی‌برده و وقتی که عمرش به پانزده سال رسیده بود ترسیم تصاویر کتاب احمد یا سفینه طالبی (مرحوم میرزا عبدالرحیم طالبوف) را باو واگذار نمودند که در کمال شایستگی و هنرمندی از عهده انجام آن برآمد.

حسین طاهرزاده‌بهزاد درشباب جوانی‌وضمن تحصیل تصاویرچند مجلد کتاب تحصیلی را ترسیم وشهرتی بدست آورد وطولی نکشید که ترسیم نقشه های قـالی کارگاه قالی بافی (استونس) نیز بنقاش‌جوان رجوع شدو دراینقسمت نیزموفقیتهائی بدست آورد.

سالهای اول انقلاب مشروطیت

تحولات مشروطه و آزادی فرصت تازهٔ بدست حسین طاهرزاده داد که نیروی فکری خودش را بظهور برساند کاریکاتور هائیکه با قلم وی در روز نامه های آذربایجان و «حشرات الارض» ظاهر گردید مخصوصاً کاریکاتورهائیکه برای مقالات (ولیعهد درچه حال است) ترسیم میشد درمیان مردم زیاد استقبال میشد. دراین ایام بود که طاهرزاده ازطرف اهالی چرنداب بعضویت انجمن محلی انتخاب گردید.

پس از ورود رحیم خان و تقاضای تسلیم سران آزادیخواهان آذربایجان که طاهرزاده هم یکی ازآنان بود ناچار میهن خودرا ترك ودر تفلیس در دانشکده نقاشی مشغول تحصیل گردید ولی در آنجا روی آسودگی ندید و پس از مدتی از طرف پلیس روسیه دستگیر وزندانی شد واین اشخاص دراین گرفتاری همراه او بودند:

محمدتقی صادق‌اف، سید جوادتقی زاده، مشهدی‌محمود خیاط، غلام آخونداف میرزا یوسف علیقلی زاده.

اینها را باتهام اعضای کمیته آزادی ایران دستگیر کرده بودند وبنا بودطبق دستور محمد علیشاه تحویل مأمورین سرحدی استبداد بشوند ولی فتح تهران ازطرف آزادیخواهان وخلع محمد علیشاه آنان را از مرك نجات داده بعوض اینکه بتهران اعزام شوند به‌تبریز فرستاده شدند وورود این پنج نفر به تبریز با استقبال باشکوهی مواجه گردید.

آقای حاج مخبرالسلطنه که دراین ایام والی آذربایجان بود نظر به توجهی که آذربایجان باین پنج نفرابراز میداشتند بآنان خدمات مهم وحساس رجوع کرده ولی طاهر زاده بهزاد تقاضا کرد که برای تکمیل تحصیل اعزام باروپا شود و این تقاضا پذیرفته شد.

در اسلامبول

طاهرزاده بهزاد دراسلامبول وارد مدرسه صنایع نفیسه شده وپس ازچهارسال

تحصیل دررشتهٔ نقاشی رنك وروغنی بادانشنامهٔ درجهٔ اول فارغ التحصیل شد. اگرچه والی آذربایجان درهرماه پانزده تومان هزینهٔ تحصیل برای نقاش جوان مقرر کرده بودند ولی این خیلی کم وبیش از سه ماه باو نرسید و باورود معتمدالدوله پیشکار دارائی آذربایجان بتبریز (پدر آقای قوام السلطنه) مقرری مذکور قطع گردیدولی نقاش جوان مأیوس نشده با ترسیم نقشجات قالی وتذهیب کاری وغیره معیشت خودرا با دسترنج خود تأمین نمود و تحصیل را ترك نکرد و در همان ایام باستادی در مدرسهٔ الخطاطین استانبول پذیرفته شد.

طاهرزاده بهزاد در اسلامبول هم خدمات فرهنگی را در رشته های مختلف بطریق کاملتری انجام میداد یکی ازخدمات مذکور تدریس درمدرسهٔ ایرانیان بوده است. ازطرف دیگر درهمان ایام که انجمن سعادت و بعداً جمعیت نشرمعارف مشغول خدمت اصول آزادی ایران بود تشریك مساعی میکرد.

کاریکاتوری که درهمان ایام راجع باخراج مورگان شوستر آمریکائی ازایران در روزنامهٔ شیدا ترسیم کرده بود درمحیط ایران واسلامبول مورد توجه قرار گرفت. درجریان مدت تحصیل ترسیم تصاویر کتاب عمرخیام نیشابوری که بقلم مرحوم حسین دانش ورضا فیلسوف تحریر یافته بود جزوخدمات فرهنگی اومحسوب میشود ویك اثر دیگر جمع آوری وترسیم سلاطین ایران بوده است. علاوه برهمهٔ اینها در کلیهٔ مجالس ایرانیان اسلامبول دارای شخصیت ممتاز و مورد توجه بوده است.

مسافرت برلین

درمقدمهٔ این شرح حال نام اینجانب هم بمیان آمد.

نگارنده درسال ۱۹۱۸ مسیحی برای تکمیل تحصیل مهندسی ببرلین سفر کرده درسال ۱۹۲۳ برادرم را ببرلین دعوت نمودم این مسافرت وتوقف درآن محیط علم وهنرنتایج قابل توجهی دربرداشته است که بعداً باواشاره خواهیم کرد. یکسال ونیم مشاهده وتتبع درآثار جاوید موزه های برلین ومذاکرات با پروفسورهای معروف ونقاشان زبردست آلمانی تحولات عظیمی درافکار آقای طاهرزاده بوجود آورد.

ازطرف دیگر درمسابقه ترسیم تصاویر کتاب الف واللیل توفیق حاصل کرده وهفتاد وپنج مجلس ترسیم نمود که ازحیث فکر ورنك آمیزی مورد توجه آلمانیها قرار گرفت وتصاویر مزبور رادرسالنهای علمی با پروژکتور نشان داده درگفتارها نام برادران طاهرزاده را با احترام یاد میکردند اگر چه از چاپ این کتب بواسطهٔ تحولات درآلمان خبری نشد ولی مقالاتیکه درجراید آلمان درتعریف این تصاویر انتشار یافته بجاست(۱).

آغاز کار

درسال ۱۳۰۹ آقای حسین طاهرزاده بهزاد واردتهران شده وپس ازتحمل ناگواریهای

۱- عهد و پیمان دو برادر

ما دو برادر دوست دربرلین عهد و پیمان بسته بودیم که بمیهن خود برگشته دررشته هنرهای زیبا که دررأس آنها نقاشی ومعماری قرار دارد و تحولات شایسته ایکه متناسب با شئون پر افتخار هنرهای زیبای ایران باشد باپیوند رموزهنرهای زیبای عصرحاضر اروپائی بوجود بیاوریم. حسین طاهرزاده بهزاد باستانبول برگشته ومنتظر اقدام اینجانب شد.

نگارنده ازطرف اعلیحضرت رضاشاه فقید بتهران احضار شدم

تاریخ بما نشان میدهد که پادشاهان بزرك تاریخی با اشتغالات مهم سیاسی ونظامی اکثر بهنرهای زیبا هم علاقه نشان میدادند فریدریك بزرك وناپلئون وغیره این صفت را داشتند.

اعلیحضرت رضاشاه فقید هم باآن گرفتاریها علاقه شایان تقدیری بهنرهای زیبا بخصوص بفنون ساختمانی داشتند.

مرتبهٔ اول که احضارشدم وچند قطعه نقشجات ساختمانی عرضه داشتم نور مسرت و شادی را درچشمان آن شاهنشاه صنعت دوست مشاهده کردم. درسعدآباد مدتی راجع بمزایای هنرهای زیبا وتاریخ آن سؤالات میفرمودند وازشنیدن عرایض من خسته نمیشدند وهرموضوع بفرنجی که محتاج شرح بیشتری بود توضیح میخواستند.

درست خاطر دارم وقتیکه پیشنهاد ایجاد کارخانه سیمان وآهن ذوب کنی وتأسیس دانشکده مهندسی وهنرهای زیبا را حضوراً بعرض میرساندم ازشنیدن این قبیل پیشنهادات لذت برده وباخوشحالی نظر مرحوم تیمورتاش را میپرسیدند وتیمورتاش هم ازاین قبیل افکاریکه موجد تحولات فکری واقتصادی وروحی بود استقبال میکرد.

اعلیحضرت فقید علاقه مفرطی بسرعت انجام کار داشت و روزی بعرض رساندم که به تنهائی ازعهده انجام کارها برنمیآیم اگر برادرم احضار شود ...... فوراً دستور مقتضی صادر فرمودند.

پس ازورود برادرم اعلیحضرت فقید علاقه عجیبی بکارهای او پیدا کرده وبخصوص پس از مسافرت اینجانب بمشهد برادرم فوق العاده مورد توجه شاهنشاه بود وکلیه پیشنهادات او پذیرفته میشد ودرنتیجه توجه همان شاهنشاه بود که درچندسال آنهمه آثار ساختمانی وهنرهای زیبا بوجود آمد.

غیرقابل وصف موفق شد سنگ بنای هنرهای زیبا را دررشته نقاشی ومینیاتورسازی وتذهیبکاری نصب نماید. نام این هنر کده درقدم اول ترسیم نقشه های قالی گذاشته شد واولین شاگردانی که داوطلب یادگرفتن هنرمزبور شدند آنهائی هستند که امروز درراس هنرمندان شایسته این کشور قرار دارند.

ماههای اول شاگردانیکه داوطلبانه در این کلاس ثبت نام نموده و بتحصیل



(عکس ٦٤) آقای حسین طاهرزاده بهزاد

وتعلیم پرداختند کوچکترین توجه وعقیده باستاد بزرگوار ابراز نمی داشتند چون تا آنوقت اکثراستادان واجدشرایطودارای هنرنبودند ولی بهزاد به بی‌همتی شاگرد و یا اخلاگری کسانی که بعناوین مختلف حقوقهای غیرقابل تصوری از مدرسه

صنایع ظریفه سابق دریافت می‌داشتند و کاری نمی کردند اعتنا ننمود و با کمال مهربانی وصداقت مشغول کار شد و با کمال اطمینان در محیط نامساعد دست بایجاد محیط مساعد زد.

استاد اسلیمی

پس از مدتی چند نفر از مخالفین سرسخت، روزی درهنرکده جدید حاضر شده از استاد معظم پرسیدند که اسلیمی چیست.

طاهرزاده بهزاد با کمال خوشروئی مداد را روی کاغذ بحرکت در آورده اساس وحدود اسلیمی را ترسیم ونشان داد و نیز نقشه های قالی فراوانی را که قبلا ترسیم کرده بود نشان داد. در آنجا اسلیمی ویا گل شاه عباسی ویا نقشه ماهی درهم ویانقشه قالی بنام لچك ترنج و امثال آنها را بطور مشروح توضیح داد. حضار که بنیت تخویف بآنجا رفته بودند حیرت‌زده شده و بی‌اختیار گفتند شما استاد اسلیمی هستید وپس ازاین ایام مدتی نام حسین طاهرزاده بهزاد خدای اسلیمی ماند.

توجه شاهنشاه وسیلهٔ توسعه هنرهای زیباست

آقای طاهرزاده بهزاد باتوجه مخصوص شاهنشاه هرسال قدمهای پر ارزشی درراه توسعه اداره هنرهای زیبا برمی‌داشت چنانکه بامرور زمان رشته‌های تذهیب ومینیاتورسازی ومنبتکاری وخاتمکاری وزری بافی و کاشی‌سازی وامثال آنها ایجاد و برقرار گردید. ازطرف دیگر قصور سلطنتی وساختمان‌های مهمی که توسط اینجانب ایجاد میشد و احتیاج مبرمی بنقشه های قالی و کاشیهای منقش ودرو پنجره مزین و غیره داشت بآقای طاهرزاده بهزاد مراجعه میشد واعلیحضرت فقید توجه‌مخصوصی باین مؤسسه آبرومند ومؤسس آن مبذول می‌داشتند وهمان توجه بهترین وسیله‌ترقیات آثار صنعتی ایران بود.

تأسیس موزه وتشویق وقدردانی از معلمین وشاگردان

آقای طاهر زاده بهزاد باچاپ و انتشار کتـاب نقشه های قالی و آثار قدیمهٔ

هنرهای زیبا درعالی‌قاپوی اصفهان یادگاری ازخود گذاشته که تند باد حوادث‌قادر بنابودی‌آن نخواهد بود. این کتاب پرارج گنجینهٔ هنری ایران بشمار میرود.

ازطرف دیگر برای تشویق معلمین وشاگردان اصولی برقرار کرد بدینقرار که محلی برای موزه ایجاد کرده وباحراست کارهای دستی آنان وسائل‌تشویق‌را بوجود آورد. همان مجموعه ایکه ظاهراً کوچك ومعناً پرارزش میباشد درزمان طاهرزاده باوج شهرت خود رسید بطوریکه دولتهای وقت در برنامه های تنظیمی بازدید آنرا برای مهمانان خارجی وعالیمقام درردیف اول‌قرار می دادند «وبا کمال تأسف آن شهرت امروزه از بین رفته وبیم‌آن میرود که اگر توجه عمیقی نشود این مؤسسهٔ آبرومند بکلی ازرونق بیفتد». ومهمانان خارجی از تماشای‌آنها لذت برده وباستعداد ذاتی ملت ایران آفرین می‌خواندند.

ازطرف نگارنده اقدامی برای توسعه وتکمیل‌ادارهٔ مذکور بعمل‌آمدوشعبهٔ معماری ومهندس ساختمانی ایجادگردید که گویا پس از دو سال بهنرسرایعالی و از آنجا هم بوزارت فرهنك‌منتقل وبالاخره بنام هنرکده امروز تغییرشکل داد و این دفعه دوم بود که اقدامات اینجانب درایجاد دانشکدهٔ فنی وساختمانی به نتیجه ورشد رسیده بود.

هرکاری عکس‌العملی دارد

وقتیکه شعله های جنك عالمگیر دوم جهانی بمیهن ما سرایت کرد و درکلیهٔ شئون عکس‌العملهائی‌ظاهر گردید. تحولاتیکه دراصول اجتماعی واخلاقی ماایجاد شد بکلی طرز فکر مارا ازمجرای سابق بر گرداند واین‌تحولات در شئون‌مختلف تأثیر گوناگون‌داشته ازآن‌جمله اوضاعی درادارهٔهنرهای زیبا ایجاد کرد که‌شیرازهٔ آن ازهم پاشید ورئیس ادارهٔ هنرهای زیبا بتهمت وجرم اینکه مورد توجه‌شاهنشاه ایران بود مورد بغض‌وکینه وحمله بعضی از معلمین وشاگردان واقع گردید و در نتیجه ورود سیاستهای مختلف اوضاع دگرگون شد وجای مقام استعداد وهنر را زور بازو وبی پروائی گرفت و بی احترامی وحمله باشخاص محترم معمول و رایج گردید.

شاگردان دیروزی بفکر اشغال مقام استادان خود افتاده و ازهیچگونه بی پروائی وپرروئی کوتاهی نکردند و کار بجائی رسید که استاد هنرمند بکلی دلسرد شده دست از کار کشید و مدتها خانه نشین گردید در نتیجه زجر و شکنجه روحی سلامتی و تندرستی را ازدست داده ودرسال ۱۳۲۶ ایجاد غرفه نمایشگاه ازمیر را باو واگذار کردند. پس از خاتمه نمایشگاه با ارسال حکم انتظار خدمت بدون حقوق، عدم رعایت تشویق وقدردانی بشدت اشد خود رسید و پس ازدریافت آن نامه بی ارزش کامل به بی ارزشی خدمات فرهنگی درمیهن خود پی برده وتصمیم گرفت در اسلامبول در گوشه انزوا زندگی نماید و بعد از آن تاریخ دراسلامبول اقامت گزید.

آقای حسین طاهرزاده بهزاد با دختر آقای عبدالرحیم شباهنگ وصلت کرده و دارای دو پسر میباشد. پسر ارشدش آقای مهندس پرویز طاهرزاده بهزاد دراسلامبول در سر کنسولگری ایران مشغول خدمت میباشد و پسر دیگرش مهندس فریدون طاهرزاده بهزاد درامریکا مشغول تکمیل تحصیل مهندسی ساختمان است واین دو نفر جوان با استعداد مایه امیدواری کامل میباشند.

خود آقای طاهر زاده بهزاد فعلا در آکادمی هنرهای زیبای دولت دوست ما ترکیه کرسی استادی ودرس دارد واعضای آکادمی ودانشجویان مقام استادی او را بسیار محترم ومعظم میشمارند.

....

شادروان حیدرخان عمواغلی

مرحوم حیدرخان عمو اغلی در الکساندروپول پا بدنیا گذاشته بود (دراین شهر درحدود ۲۰۰ خانوار مسلمان سکنی داشتند وبقیه ارمنی بودند.)

وی پسر مشهدی علی اکبر تاری وردیوف بود و برادری هم بنام عباس آقا داشت که بعد، ازاوهم صحبت میداریم.

حیدرخان عمو اغلی که تابعیت دولت روس را داشت تحصیلات خود را در شهرهای قفقازیه باتمام رسانیده ودرحین فرا گرفتن اصول سوسیالیسم، نسبت باسلام

هم علاقه وافری پیدا کرده بود.

بعد از اتمام تحصیل در کارخانه برق وارد شده ودرعین حال در کلیه شورشهای انقلابی مشروطیت شرکت داشت و نسبت ببدخواهان مشروطیت و آزادی بدبین بود. و بدوستان هم توصیه میکرد که در اینکار با او تأسی جویند.

معروف است حیدرخان وقتیکه یکی از مجاهدان را برای انجام امر خطرناکی



(عکس ٦٥) شادروان حیدرخان عمواغلی

میفرستاد پس ازاینکه حرفش تمام شد دست راستش را بروی شانه مجاهد گذاشت وبا لحن مؤثری گفت آیا میترسی؟ این جمله را طوری باصمیمیت و محکم ادا کرد که بمأمور دل و جرئت بخشید.

قتل اتابك هم که با دست عباس آقای مجاهد انجام گرفت باشیوه مذکور مطابقت داشته است.

حیدر خان نفوذ روحی فوق‌العاده داشت تاآنجا که هر کس را با ادای چند جمله مجذوب ومنقلب مینمود.

برخلاف‌شرح مرحوم کسروی، روابط مرحوم ستارخان سردار ملی بامرحوم حیدرخان عمواغلی خیلی خوب وصمیمانه بود.

بطوریکه قبلا هم اشاره کرده‌ایم منبع اطلاعات مرحوم کسروی از گفته هاو نوشته های مرحوم مشهدی محمد علیخان ناطق بود، بعید نیست که این موضوع را هم ناطق گفته باشد. چرا که در روزهای شدت جنك درتبریز (سال۱۳۲۷)مجاهدین قفقازی دوتیره شده‌وحتی دوسه روز میان آنان جنك وتیراندازی واقع شدوعده‌ای از قبیل صادق عمواغلی واسد خان وعده دیگر که لباس قفقازی پوشیده بودند و بنام مجاهدین قفقازی نامیده میشدند کشته شدند(۱) تا بالاخره با زحمات زیاد میان آنان آشتی داده شد وعمده این اختلاف باتمهید مقدمه مرحوم ناطق ایجاد شده‌بود بنابراین هیچ بعید نیست که این‌حدس هم با نموضوع ارتباط داشته باشد. چرا که مرحوم حیدرخان ابداً درصدد احراز مقام ظاهری نبود و با وجود اینکه در طرح نقشه بعضی ازجنگها شرکت داشته ولی‌ابداً مایل‌نبود نامش سرزبانها بیفتد.

موضوع دیگری که قابل فحص و بحث است توطئه قتل اتابك میباشد.

بعضی تصور کرده اند که حیدرخان با اطلاع وصلاح دید تقی‌زاده دست‌باین عمل زده است. درحالتیکه تقی‌زاده پس ازوقوع این‌حادثه برماجرا وقوف‌یافت.

درست است که آقای‌تقی‌زاده‌یکی ازبزرگترین مخالفین اتابك بود وبرضای اوآزادیخواهان بمخالفت بااتابك برخاستند اما دراین قتل‌شرکت نداشت‌حیدرخان

۱ــ درعکس شماره ٤٤ نشسته ردیف اول دست راست نفراول‌وایستاده ردیف‌اول دست راست نفر دوم‌که دو برادر وهردو ازساکنین محله سرخاب بودند ومفقود الاثر شدندکه نام‌آنان فراموش شده است.

هم ازعدم رضایت تقی‌زاده کاملا مستحضر بود وروی همان اصل هم نفرت و انزجار خود را از اتابك پنهان نمیکرد و بعید هم نیست که در اقدام بتوطئه برعلیه اتابك نفرت وانزجار تقی‌زاده درغلیان احساسات مجاهدین بی‌اثر نباشد چنانکه شنیده‌شد ایشان آنشب براهنمائی مرحوم شرف الدوله‌وکیل آذربایجان برای ملاقات سعدالدوله که در آن‌هنگام بااتابك مخالفت میورزید و بهمراهی مرحوم حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا نماینده دیگر آذربایجان وبنابرتقاضای سعدالدوله رفته بودند ومیعادگاه آنان درخانه میرزا حسین منشی سفارت اطریش بود ودر بازگشت ازاین ملاقات سیاسی و ورود بمنزل میرزا قاسمخان صوراسرافیل ازقتل اتابك اطلاع حاصل کرد اما دخالت آقای تقی‌زاده همان روزها هم میان مردم شایع بود بطوری که دریك مجلس صرف ناهار ناصرالملك آهسته بایشان گفته بود که احتیاط کنید میگویند بدستور شما بوده .

داستان بمب انداختن بکالسکه محمد علیشاه هم بنام حیدرخان معروف شد. مرحوم کسروی این موضوع را مشروحا نوشته است.

میگویند حیدرخان نیروئی بالغ برهفتصد داوطلب گرجی برای جنك‌وکمك بمحصورین تبریز فراهم کرده بود. (گرجیها را که‌درصف مجاهدین تبریزمیجنگیدند کسی ویا کسانی باینکار تشویق میکردند. عده زیادی گرجی بتبریز آمده و با کمال صداقت وفداکاری درجنگها شرکت کرده و گروهی از آنان کشته شدند همه ماها گواه‌آن هستیم وبرای‌مثال درشبی که مجاهدین باردوی عین‌الدوله در باسمنج حمله بردند و گرجیها وظیفه بمب اندازی را بعهده داشتند وزبان محلی‌هم بلد نبودندعدهٔ ازآنان برنگشته وتلف شدند باوصف این عده هفتصدنفر مبالغه بنظرمیرسد.)

مرحوم عمواغلی گذشته ازاعزام گرجیها ازشهرت آقای تقی زاده و ارتباط با ایشان استفاده کرده وبمنظورجلب کمکهای بیشتری نزد ثروتمندان مسلمان ایرانی آن حدود رفته ومتمولین را وادار میکرد که کمکهائی بکنند و توفیق هم یافت و بخصوص در بادکوبه پیش ثروتمند معروف حاجی زین العابدین تقـی اوف که بجوانمردی‌وخیرخواهی‌معروف‌بودرفته‌اورا دعوت بکمك کرد. آنمرحوم نیزعلاوه بر کمکهای مؤثر دیگر بطور دائم چند صد نسخه ازروزنامه حبل‌المتین را خریده ومرتبابنجف میفرستاد وتأثیر همین گونه کارها بود که‌بزرگانی‌چون‌آخوندملاکاظم

خراسانی و ملا عبداله مازندرانی وحاجی میرزا حسین با نهضت مشروطه و افکار مجدانه آزادیخواهان موافقت کردندو تردیدی نیست که تلگرافات تائید علمای نجف در روحیات مجاهدین تأثیر سحرانگیزی داشت.

(تقی اوف این مرد روشنفکر در آن زمان دست بایجاد مدرسه دخترانه زد که در بیداری مردم بسیار مؤثرافتاد)و نیزمختار اوف نامی که یکی دیگرازمتمولین بود هفتصد تا هشتصد ماوزر (ده تیر) فراهم کرد و بتبریز فرستاد.

نگارنده شاهد بودم که کلیه تفنگهای پنج تیر درجه اول و ماوزر و فشنك آنها که بدست مجاهدین بود ازقفقاز میرسیدچون درارك تبریز که بتصرف مجاهدین درآمده بود تفنك پنج تیر وجود نداشت وفقط دو نوع ورندل بود. در ایامی که آقای تقی‌زاده از راه قفقاز باروپا میرفتند حیدر خان که تشنه انقلاب و مبارزه با استبداد بود بتبریز آمد و بزودی ازارکان انقلاب آذربایجان گردید.

چنانکه آقای اسمعیل یکانی که یکی ازخدمتگذاران شایان تقدیر مشروطیت وآزادی ایران میباشد بمرحوم کسروی نوشته‌اند بمبی که درتاریخ ماه شوال ۱۳۲۶ به زندگی ننك‌آور شجاع نظام مرندی خاتمه داد بادست عمو اغلی ساخته‌شده بود.

حیدرخان در فتح مرند و در جنك با اقبال السلطنه ماکوئی هم دست داشته است. درفتح تهران هم حیدرخان شرکت داشته و این موضوع را آقای فریدون بازرگان درمجله یادگار نوشته اند.

درپایان این مقال لازم دانستم موضوعی را که ازدهن برادر مرحوم حیدرخان شنیده ام بدون اظهار نظر بنویسم وآن بدینقرار است:

شهرت حیدرخان درتبریز پیچیده ومجاهدین از دیدن اوخوشحال میشدند و درجای دیگرنطق اورا دریك سالن تاریك شرح داده ام و گاهگاهی هم در موارد خیلی نادر اورا درتبریز میدیدم.

دراستامبول تجدید عهد کرده ومخصوصاً برای دیدن آثار نقاشی آقای اخوی بمنزل ما میآمد دراین دیدو بازدیدها از ایام گذشته هم صحبت میشد. دراین روزگار سخت متأثر بودومیگفت بنیان اصول مشروطیت متزلزل شده ومحتاج قیام مجدداست دربرلین نیز گاهگاهی بین من وآقای کاظم زاده میآمدند.

گویا درسالهای ۱۹۲۱ویا ۱۹۲۲ بود که آقای عباسخان افشار برادر بزرگتر حیدر خان وارد برلین شده وچون برادر حیدرخان بود مقدمش را گرامی شمردیم. عباسخان مطابق معمول روزی وارد منزل شد و پس از احوال پرسی از حرکت حیدر خان ما را مطلع کرده و گفت این مسافرت برای حیدرخان خطرجانی دارد ومن هرچه سعی کردم که او را مانع شوم نشد وبصحبت خود چنین ادامه داد:

حیدرخان مدتها از اوضاع تهران نگران بود و خیال داشت با تهیه وسایل ریشه یکعده مفتخوار را کنده وراه را برای ترقی ملت ایران هموار نماید و برای این اقدام احتیاج باسلحه و پول داشت اما هرچه بیشتر کوشید کمتر نتیجه گرفت.

این موضوع بگوش روسها رسید و آنها حاضر شدند که وسائل کار را در اختیار حیدرخان بگذارند.

حیدرخان از روی ناچاری پیشنهاد روسها را پذیرفت وحرکت کرد ولی نقشه محرمانه حیدرخان بغیرازاینست اوپس ازاحراز موفقیت سعی خواهد کرد که ایران قوی ومستقل ومتکی بتاریخ گذشته خود بوجودآورد.

عباسخان دراینجا قدری مکث واشك چشمانش را پاك کرد و گفت این اقدام خطرناك است واگر حیدرخان پیروز هم بشود چون میل ندارد سیاست روسها رادر ایران تائید کند لهذا جانش درخطرخواهد بود....

گفتار عباسخان دراینجا خاتمه پیدا کردولی ما بگفتار عباسخان اعتمادنداشتیم ونمیتوانستیم باور کنیم که حیدرخان بانیروی بیگانه دست باقدام بزندومنتظرخبر بودیم تا اینکه ورودحیدرخان به باکو وتشکیل حزب عدالت درآن شهرشنیده شد.

پس ازمدتی روزنامه ها ورود اورا بگیلان خبردادند. نقشه های حیدرخان برق آسا پیشرفت میکرد وسران آزادیخواهان مثل میرزا کوچك خان وغیره بحیدرخان ملحق شدند وپیروزیهای اوتهران را تکان داد. ولی یکمرتبه ورق برگشت وخبر ایجاد اختلاف بین حیدر خان و میرزا کوچك خان بگوشها رسید. این خبر ها هر شخص بصیر را دچار حیرت میکرد که چگونه دونفر قهرمان آزادی که تا دیروز همقدم وهمفکر بودند امروز دشمن یکدیگر شده اند حتما بایدسیاست خارجی در کار باشد.

این خبر گفته های عباسخان را بخاطرمیآورد و برای هـر کس ایجاد تصور میکرد که آیا حیدرخان درتغییر سیاست نسبت بروسها عجله کرده وروسها از نقشهٔ پنهانی او خبردار شده ومیرزا کوچك خان را اغفال کرده و برعلیه اوشورانده اند.

دراین حیص و بیص مرحوم حیدرخان ازطرف یکنفرروس بقتل رسید. گفتند چون حیدرخان دانسته که یکنفر روس از افراد میرزا کوچك خان قصد جان او را دارد برای رفع سوء تفاهم و آشتی پیش او رفته و گفته ما که با هم دشمنی نداریم و من آمدم خودم را معرفی کنم.

چون حیدرخان دفعات چنین اقدامی کرده و نتیجه خوبی گرفته بود واین‌شیوه یکی ازخصایل‌مخصوص حیدرخان‌بود و تصور میکند ایندفعه هم با این‌اقدام‌میتواند اختلاف را از بین ببرد. ولی حریف ناجوانمردانه ازفرصت استفاده کرده سینهٔ آزاد مردی را هدف تیرماوزر قرارداد و بحیات مرد خدمتگذار تاریخی خاتمه میدهد.

پس‌ازاین واقعه گویا میرزا کوچك خان بزودی پی باشتباه خود برده ولی‌تیر ازکمان خارج شده بود ودیگر قادر نبوده است که حیدرخان را زنده کند وطولی نمیکشد بادست مرموزی افراد اوپرا کنده شده وخودش تنها مانده وشب وروز در جنگلهای پرازبرف ویخ متواری شده ودرحالیکه سراپای بدن او ازسرما بی‌حس شده بود وقادر بدفاع ازخود نبود گرفتار شده وبهلاکت میرسد و بدینوسیله طومار اسرار نقشه حیدر خان نوردیده شده و افکار حقیقی او در میان وهم و خیال باقی می ماند.

چنانکه‌در بالا ذکر کردیم چون گفتارعباسخان افشار باتاریخ انقلاب‌مشروطه ایران ارتباط داشت عینا نقل گردید تا شاید در آینده این‌موضوع روشن شود.

حیدرخان مرد صریح‌اللهجه ورشید ومیهن پرست بود وحافظه قوی و هوش سرشار وبیانی سحرآمیز داشت ، عزم واراده حیدرخان ورد زبانها بود وهر کس‌نام اورا می‌شنیدلرزه براندامش میافتاد. ولی‌وقتیکه با او روبرو میشد یکمرد متواضع و بذله‌گو و شیرین صحبت و خوش سیما را مشاهده میکرد و نسبت به او ارادت می‌رساند.

حیدرخان بپول ومقام اعتنا نداشت و دنیا را از دریچه‌استغنا مینگریست تنها

ایده آل او اصلاح اوضاع تأسف آور ایران بود.

حیدرخان با آن قدرت وشهرت ثروتی پس انداز نکرده و آنچه که بدست می آورد خرج میکرد وپس ازشهادت اومعلوم شد که دارائی نداشته وفقط مقداری لیره و چند عدد جواهر که گویا توی دستمال گذاشته و گره زده بوده نزد آقای سید حسن تقی زاده امانت گذاشته بود و بروایت آقای کاظم زاده ایرانشهر آقای تقی زاده عین آنها را باحضور چند نفر از آنجمله آقای ایرانشهر بآقای عباسخان افشار برادر حیدرخان که یگانه وارث او بود تحویل داده اند.

ولی حیدر خان ارثیه مهمی از خود باقی گذاشته و آن نام نیکی است که در تاریخ مشروطیت ایران ثبت گردیده است.

....

ستارخان سردار ملی

ستار خان سردار ملی در قراجه داغ بدنیا آمده و از تاریخ تولد او اطلاع صحیحی در دست نیست.

پدرش حاجی حسن نام داشت وساکن قراجه داغ بود. برادری هم بنام حاجی عظیم داشت اما در جنگها شرکت نمیکرد.

برادرزادگان او بنام محمد خان و کریم خان در سنگرها بامجاهدین مجاهدت میکردند محمد خان ازیك پا تیرخورد ودرنتیجه نبودن جراح ویا بیمارستان حسابی مثل اکثر زخمیهای مجاهدین تداوی نشده وپایش را بریدند.

(این دو برادرزاده که در عکس شماره ۱۷۵ صفحه ۱۲۸ دیده میشوند بعداً ازطرف سالداتهای روس بدرجه شهادت رسیدند).

ستارخان پس از وصول خبر توپ بستن مجلس شورای ملی در صف فدائیان داوطلب قرار گرفته جزو سیصد نفر سواره تاباسمنج رفت ولی بادرخواست سران قوم جهت پاسداری تبریز ازمیان راه برگشت.

ستارخان در اوایل کار چندان محبوبیتی نداشت چون سابقاً او را با اسب و

تفنگ دیده بودند و. بخصوص از قراجه داغ بود جزو ظلمه محسوب میشد و مورد اطمینان مردم نبود و حتی در اثنای مشق، مجاهدین اورا درصف مشق کنندگان هم نمی‌پذیرفتند ولی آزمایشی که وی در اثنای محاصره تبریز داد محبوبیتی بدست آورد که نصیب کمتر کسی گردیده است.

ستارخان درمدت یازده ماه محاصره تبریز سرپرست جمیع مجاهدین وفدائیان تبریز و ارامنه وقفقازیها بود ومقاومت طاقت فرسای اهالی تبریز درمقابل سی و پنج الی چهل‌هزار نفر قشون دولتی فقط ومنحصراً درتحت راهنمائی وسرپرستی شخص او اداره میشد متدرجا شهرت او از داخل بخارج ایران سرایت کرد و شجاعت و مردانگیش در تمام دنیا انتشار یافت ودرغالب جراید اروپا وامریکا هر روز باخط درشت اسم ستارخان درصفحه اول جراید با تفصیل جنگها ومقاومتهای سخت او در مقابل قشون دولتی چاپ میشد و خوانندگان آن جراید را دچار اعجاب و تحسین مینمود. ازعدهٔ جراید اروپاو آمریکا وقایع‌نگارهای مخصوصی بتبریز فرستاده بودند تا اخبار را دقیقا واز نزدیك مطالعه نموده ومخابره نمایند.

اعمال حیرت‌آور ستارخان روی ملت ایران را دراوایل قرن چهاردهم قمری درتمام کشورها سفید گردانید وفی الحقیقة میتوان اورا بارز ترین نمونه شجاعت و دلاوری ومردی ومردانگی ووطن پرستی نژاد ایرانی محسوب نمود. (راستی مقاومت شدید این شخص که ازطبقه سوم برخاسته بود درمدت یازده ماه تمام درمقابل چهل هزار نفر قشون بیرحم با فرماندهان بیرحمتر وخونخوارتر دولتی ایستادگی کرده و تولید یك حس احترام واعجاب و تحسین برای او و برای عموم ایرانیان در تمام دنیا نمود که نظیرش را درتاریخ ایران در دوسه قرن اخیر مشاهده نمیکنیم.

در اواخر چون کاراهل تبریز بواسطه محاصره شدن راهها سخت شده بود پس ازمذاکره کنسولگری های روس وانگلیس وتصویب خود دولتین قرار بر این شد که عدهٔ قشون روس بتبریز آمده وراه جلفا را باز کنند لهذا درروز یکشنبه هشتم ربیع الثانی سال ۱۳۲۷ مطابق ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ میلادی عده قشون روس تحت سرکردگی ژنرال (ارنارسکی) بتبریز وارد شدند و راه جلفا را باز کردند و راه ورود آذوقه برای اهالی تبریز بازشد.

درعین حال چون بواسطه حضور قشون روس در تبریز موقعیت خطرناکی برای ایشان ایجاد شده بود لهذا ستار خان و باقر خان و جمعی دیگر از رؤسای آزادیخواهان دراواخر جمادی‌الاخر ۱۳۲۷ مطابق اواخرماه مه سال ۱۹۰۹ میلادی به کنسولخانه عثمانی در تبریز پناهنده شدند .

در روز هشت ربیع الاول ۱۳۲۸ مطابق بیستم مارس سال ۱۹۱۰ میلادی ستارخان و باقرخان تحت فشار روسها تبریز را ترک گفته بتهران آمدند. وروزسی‌ام رجب همان سال یعنی ۱۳۲۸ مطابق ۷ ماه اوت سال ۱۹۱۰ میلادی در پارک اتابك در طهران که منزلگاه ستارخان و باقرخان ومجاهدین ایشان بود جنگ سختی مابین قشون دولتی که‌میخواستند مجاهدین را خلع سلاح نمایند ومجاهدین که این تقاضا را نمی‌پذیرفتند روی داد . و وساطت وزیر مختار آلمان و بارون کوات وسفیر کبیر عثمانی برای ترك مخاصمه مفید نیفتاد و بالاخره قشون دولتی غالب آمده قریب سی نفر از مجاهدین کشته و سیصدنفر اسیرشدند. ومرحوم ستارخان مجروح و باقرخان اسیر گردید .

پس‌از ختم غائله دولت در حق ستارخان و باقرخان شهریه مناسب‌شأن‌ومقام ایشان‌برقرار کرد چهار سال بعداز این واقعه‌ستارخان بر اثر عواقب این جراحت از قراریکه برادر آنمرحوم تقریر میکرده دارفانی‌را بدرود گفت .

وفات آنمرحوم‌درروز بیست‌وهشتم ذیحجه سنه هزار و سیصدوسی دو مطابق ۱۶ نوامبر۱۹۱٤ یعنی در اوایل جنگ جهانگیراول روی داد . درطهران ودرجوار بقعهٔ حضرت عبدالعظیم درشش کیلومتری طهران مدفون شد وسن‌او دروقت وفات در حدود پنجاه سال یاشاید قدری‌هم زیادتر بوده است .

صفات و خصائل ستارخان

ستارخان مثل اکثر مردان تاریخی‌دارای صفات ممتاز بود برای او میشوددو شخصیت قائل شد شخصیت اول از تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول۱۳۲۶ تا هشت‌ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ وشخصیت دوم او از این تاریخ به بعد آغاز میشود .

ستار خان قبل از محاصره تبریز یعنی از نهم شوال ۱۳۲۵ به بعد بمجاهدین

بانظر تمسخر نگریسته ومشق کردن آنان‌را بازیچه تصور میکرد و گاهگاهی ضرب شستی بآنان نشان میداد ازآنجمله شبی ستار خان قلعه بان باشی را که یکی از سردسته‌گان بود وشبها در بازارچه شیشه‌گرخانه کشیك داشت از محل پاسداریش به عنف برده چندروز زندانی وبعد رها کرد . وچند دفعه کارهائی مشابه آن انجام داد ، حتی در آغاز شهرت حسین خان باغبان هم شبی ستارخان برای بردن او بمحله لیلاباد آمده ودر نصف شب با حسین‌خان مصادف و با هم گلاویز شدند . چه مدتی زد و خورد آنان طول کشید معلوم نیست همینقدر میدانم که بدن هر دو سوراخ شده ودر نتیجه مدتها هردو سخت بستری شدند .

همیشه جای زخم خطرناکی در صورت حسین خان باقی مانده بود . ولی هیچکدام یکی بدیگری فائق نیامده وازهم جدا شده بودند (١)

و بهمین علت در ایام شدت جنك قدر همدیگر را میدانستند و ستار خان از روی عقیده و ایمان بشجاعت حسین خان پاسداری بازار را باو و مشهدی محمد علیخان واگذار کرده بود .

ستارخان باوجود اینکه بی‌سواد وازفنون جنگی بی‌اطلاع بود ولی مثل یك

١ــ ستارخان بعد از ٨ ربیع الثانی ١٣٢٧ درنتیجه پیروزیهای متوالی عوض شده و آن مردم داری وصبر وحوصله و بردباری و اطاعت از شخصیتهای سیاسی را ازدست داد . خیلی تند وعصبانی شده وازدرك عمق مطالب عاجز شده و ناصحان حقیقی وهادیان واقعی راازخود دور کرده ویك عده شیادواستفاده جو اطراف اورا گرفته وبنام اواستفاده های نامشروع میکردند. اطرافیان اوغلوکرده وگاهگاهی رفتار خلاف هم از آنان بظهور میرسید. برای‌مثال روزی محمد خان برادر زاده اوگفته بود بوالی بگوئید من اگر پایم را بزمین بزنم زمین‌میشکافد. درحالیکه محمد خان یك پا بیشتر نداشت .

بارهااسرای جنگی را آزاد میکرد واسرا اول باور نمیکردند و تصور میکردندکه‌ستارخان آنانرا مسخره میکند ووقتیکه اطمینان بآزادی خود پیدا میکردند دامن ستار خان را بوسیده و اشك ریزان تقاضا میکردندکه دربهلوی ستارخان بمانند وفدائی آن مرد بخشنده باشند و عده‌ای هم همانکارکردند حسن‌کرد وعده‌دیگر ازهمان قبیل بودند .وآنها هم‌که باردوی دولتی برمیگشتند از رفتاروصفات جوانمردی ستارخان تعریف هامیکردندگوینده وشنونده قلباً بستارخان ارادت‌رسانده ودر نزدیکترین فرصت بصف مجاهدین ملحق‌میشدند .

در خاتمه باید اذعان داشت‌که در ایام محاصره تبریز باستثنای بدخواهان مشروطیت کلیه سکنه تبریز ازپیر و جوان ، زن ومرد ستار خان را ازصمیم قلب دوست میداشتند و اورا پدر ملت می‌نامیدند .

فرمانده تحصیل کرده به‌تمام سنگرهای تبریز رسیدگی و در هر نقطه ای که صف مجاهدین‌را ضعیف میدید فوراً باتفاق چند نفر سواره خودش‌را بمیدان جنگ‌رسانده و باحضور خود روحیات مدافعین را تقویت میکرد .

نگارنده که ناظر اوضاع جنگ بودم میدیدم که ستار خان کلیه سنگرهارا با یك‌چشم مینگریست فرضا حضور او در محله خطیب شانس جنگ را عوض کرد . در حالتیکه فرضا باقرخان بمحله خطیب نزدیکتر بود تا ستار خان .

درجنگ با اردوی ماکو نیز ورود او بصحنه جنگ علاوه‌براینکه صف‌پریشان حال مجاهدین را تشویق وترغیب به‌حمله متقابله کرد صفوف مهاجمین با شنیدن نام ستارخان تاب مقاومت نیاورده ورو بانهزام گذاشتند .

ستارخان بایك مهارتی ازیك منظره عمومی مجاهدین وارد میدان جنگ‌شده ولی‌طوری برمیگشت که عودت اورا کسی نمیدید و مجاهدین تصور میکردند که ستارخان درجبههٔ جنگ است و بااین امید پایداری میکردند قلب ستارخان مثل‌فولاد محکم بود ونگارنده هیچوقت در روحیات او تزلزل ندیده بودم . فرضا شبی که ما در پاسداری تلگرافخانه بودیم یادداشتی به محمد صادق خان رسید که دشمن از هر طرف بانجمن حقیقت هجوم آورده وفشنك مجاهدین نزدیك باتمام است اگر فشنك نرسد دچارخطر هستیم فوراً سه‌نفر بارك رفته وبیست صندوق فشنك توسط‌باربرها باخطرات بیشمار بانجمن رسانیدیم وقتی‌بانجمن‌رسیدیم که ساعت دوبعداز نصف‌شب بود باکمال تعجب دیدیم‌ستارخان تك‌وتنها درانجمن نشسته وبفراغت قلیان میکشد ! و وقتی که خبرآوردن فشنك را باو دادیم‌با تبسمی ازماقدردانی کرد گفت حضرت عباس یار شما باشد و ما ابداً تشویش و اضطرابی در او ندیدیم ! یا مثلا چنانچه در گفتار دیگر هم ورود خودم‌را بانجمن حقیقت نوشته‌ام تا چند روز بعداز ورود من عده ای ازرفقای محله ما همه‌رسیدند تا یکهفته ستارخان نگذاشت که مابسنگرها برویم . بالاخره یك دوهفته درسنگرهای کم اهمیت پاسداری میکردیم(۱)

۱ــ محمد خان برادر زاده ستارخان روزی مارا بکوچه (لکلر) برده و در سنگر مقدم جا داد وما دوازده نفر بودیم . ازبد شانسی ما روز مذکور حمله باندازه‌ای شدید بودکه هــوای آسمان ازکثرت دود وگرد وغبار مثل شب تاریك شده بود ولبهای چند نفر از رفقای ماکه جنك

بقیه در صفحه ٤٤٧

درهمان روزها دشمن شاید صدها خانه را شکافته و خانه بخانه تصرف کرده بود وهرساعت بانجمن حقیقت نزدیکتر میشد وعزم داشت که کارستارخان را یکسره بکند؛ ولی ستارخان مثل فولاد درجای خود نشسته بود.

کسانیکه درتیره ترین روزگار برای مصاحبه اووارد انجمن حقیقت میشدند وارا ملاقات میکردند باکمال تعجب مشاهده میکردند یکنفرمرد متوسط القامه با چشمانی میشی وچهره ای گیرا وبا روحیات خلل ناپذیر باکمال آرامی نشسته وقلیان میکشد

گاهی که در انجمن یك آب گوشت با نان جوین بما میدادند در اثنای صرف آن چند تیرتفنك بدرودیوار اصابت میکرد. ولی ستارخان اعتنائی باین قبیل گلوله‌ها نداشت وتکیه کلامش این بود که حضرت عباس مارا حفظ میکند.

درجنگها ستارخان چند دفعه زخم کم اهمیت برداشت ولی نمیخوابید و حتی ابراز ناراحتی هم نمیکرد تاروحیه مجاهدین ضعیف نشود. ستارخان باآنهمه رشادت وشجاعت انتقام جوهم نبود.

بقیه ازصفحه ٤٤٦

سخت ندیده بودند ازترس ترکیده وخون جاری شده بود. ازکثرت تیر اندازی تفنگها مثل آتش بدست انسان میچسبید. سنگر ماسه حیات توی هم داشت ازهرطرف نفرات دشمن دیوارهارا میشکافت وصدای کلنك وتفنك بهم مخلوط شده بود وازشدت ترس وگرما مغزها میجوشید درخانه بکوچه‌ای باز میشدکه درتیررس دشمن بود وچندین نفر از رفقای سنگر ما دراثنای فرار تیرخورده و بزمین افتاده بودند وفرار ازآنجا بامرك مواجه میگردید. طولی نکشید یکی از دیوارهای حیات شکافته شد وسواره هابا هلهله وفریاد و دهل وارد حیات شده و چند نفر از رفقای ما بدست دشمن افتاد ما ازروی ناچاری خودمان را بپشت بام رسانده وجنك کنان عقب می نشستیم. نایب علی شربت اوغلی باعده ای برای نجات ماميآمد ودرپناه یك پشت بام بلندتری مشغول تیراندازی بودکه دشمن را مشغول کند تامانجات پیداکنیم. ناگاه تیری ازحلقومش واردشده وازگردنش خارج شد و بشهادت رسیدو یك کلمه هم نتوانست حرف بزند مثل شمعی بودکه ناگهان اورا خاموش کنند. مقدر بود که راقم اینطور جان بسلامت ببرم. باآن وضع رقت بار بارنك پریده، روح پژمرده، لباس پاره‌پاره وقطارهای خالی، خودم رابانجمن رسانده و بادهن خشك بستارخان حالی کردم که کوچه لکلرسخت دچارخطراست اگر بآنجا توپ نیاورند جلوگیری ازدشمن محال است ستارخان باحال عادی وبدون تشویش وضعیت را ازمن پرسید وکوچه لکلر را خوب میشناخت و فاصله زیادی به انجمن ستارخان نداشت و محل توپ را خودش معین کرد وتوپ‌را بمحل تعیین شده‌آوردند صدای توپ بلند شد. ولی تیراول بخطا رفت اما تیردوم یك سنگردشمن را ویران کرد ودشمن عقب نشست وتیرسوم خانه دیگری را خراب کرد دشمن روبفرارگذاشت مجاهدین یاعلی گویان بحمله پرداختند ودشمن را دنبال کردند تا نصف شب جنگ ادامه داشت وبالاخره طرفین دست ازجنگ کشیدند.

شادروان سعید سلماسی

مرحوم سعید سلماسی یکی از توانگران آذربایجان بود در ایامیکه جنبش مشروطه برخاست یکی از هواداران پرشور آن گردید . چون پس از بمباران مجلس جنگ بین آزادیخواهان تبریز وسپاهیان محمد علیمیرزا درگرفت و کم کم تبریزیان فیروز گردیده و کار بجائی رسید که گذشته از تبریز درخوی نیز کانون آزادیخواهی بنیان یافت باینمعنی که مجاهدین آن شهر را نیز گرفته و حیدرخان عمواغلی ودیگران در آنجا دسته‌هائی پدید آورده و باگردانیکه محمد علیمیرزا بر سر آزادیخواهان می فرستاد بجنگهای سختی پرداختند . این جوان در آن هنگام بیك کار شگفتی برخاست .

توضیح آنکه چون بانقلاب ایران وعلی الخصوص به تبریز بسیاری از آزادیخواهان جهان را از جمله کمیتهٔ (اجتماعیون عامیون) ایرانیان قفقاز و کمیتهٔ (سوسیال دموکرات) ملت روس و کمیتهٔ (داشناکسیون) ارامنه مردانه کمك میفرستادند .

(جمعیت اتحاد ترقی) عثمانی نیز که هنوز در کشور خودشان مشروطه نگرفته بودند (گویا هنوز در سالونیك بودند) دلسوزیهائی بمشروطیت ایران نشان میدادند دراین هنگام شادروان سعید سلماسی یکدسته از آنان را بفرماندهی خلیل بیك(عموی انورپاشا که سپس ملقب بخلیل پاشا گردید) با خود همراه گردانیده بیاری مجاهدین خوی آمد .

ایشان درجنگهای خونینی که با کردان میرفت شرکت مینمودند . خودسعید نیز تفنك بدوش در سنگرها میجنگید . وباشوروشگفتی که مایه تحسین همگی بود کوششها میکرد .

جای افسوس ودریغ است که این جوان ناکام دریکی از جنگها کشته شد .

میرزا صادقخان مستشارالدوله

میرزا صادقخان مستشارالدوله یکی از نمایندگان ۱۲ گانه دورهٔ اول مجلس

شورایملی آذربایجان بود .

مستشار الدوله نسبت بمشروطه و آزادیخواهی بسیار علاقمند و در ایام توپ بستن مجلس شورایملی یکی از کوشندگان جدی نمایندگان آذربایجان در تهران بود.

امضای آن مرحوم را در تلگرافاتیکه بین تبریز و تهران مبادله شده است می بینیم . برای پی بردن بمیزان خدمات صادقانه آن صادق خوب است که خوانندگان گرامی بمشروحه آقای سیدحسن تقی زاده درمجلس یادبود وفات آن مرحوم درمجلات تهران مرجعه بکنند

مرحوم مستشارالدوله بارها بمقام وزارت وسفارت رسید و درطول عمر خود با کمال صفوت و صداقت بمیهن خود خدمت کرد

متأسفیم که عکس آنمرحوم را بدست نیاوردیم .

....

شادروان حاجی علی دوا فروش

مرحوم حاجی علی سابقاً مغازهٔ دوا فروشی داشته و در آتش بازیهای جشنها از حیث ترکیبات مواد شیمیائی وبدست آوردن رنگهای نوظهور اطلاعاتی داشته و مورد توجه دستگاه دولتی بوده است .

گویا نظر بحرفهٔ خود که باخارجیها در تماس بود از اصول کشورداری ملل دیگر با اطلاع گردید از روز نخست وارد جرگه آزادیخواهان شد ودر تشکیلات حزب اجتماعیون عامیون شرکت کرد وبامرور زمان دارای شخصیتی ممتاز شد .

مرحوم حاجی علی مردی نیك نفس و بی طمع و میهن پرست وباعزم بود . مخصوصاً تعلیم وتربیت جوانان راجهت تمشیت مشروطیت لازم میدانست ودراینباب اهتمام میورزید بطورکلی مرحوم حاجی علی دوافروش درراه آزادیخواهی ابدا اقدام افراطی نداشت وشهادت اویکی از تأثرآورترین صحنه‌های مظالم بیگانگان بشمار میاید .

بطوریکه مجاهدین فراری در استامبول میگفتند شادروان حاجی علی دوافروش با اینکه در قیام مجاهدین علیه تجاوزات سربازان بیگانه دست نداشته فقط گویا نظر بشهرتیکه در آزادیخواهی داشته در دهم محرم سال ۱۳۳۰ باشادروان میرزا احمد سهیلی نماینده انجمن ششگلان و مرحوم محمد خان و کریمخان برادرزادگان ستار خان بدار آویخته شد.

(مرگ محمدخان که در جنگ یکپایش را ازدست داده و با چوب بغلی راه میرفت دل هر بیننده را آتش میزد.)

....

حاجی شیخ علی اصغر لیل آبادی

مرحوم حاج شیخ علی اصغر قبل از جنبش مشروطیت مثل شادروان میرزا علی واعظ بمنبر میرفت و مردم را درراه خدا ومذهب هدایت میکرد.

پس از قیام آزادیخواهی چون اصول مشروطیت را باشرع مبین اسلام موافق دید لهذا باجان ودل در راه آزادیخواهی قدم گذاشت ودر روزهای پرجوش وخروش مردم بالای منبر رفته و در اطراف فوائد مشروطیت سخن می گفت.

مرحوم حاجی شیخ علی اصغر ومیر کریم بزاز اکثرا در مسجد صمصام خان بالای منبر رفته ومجلس را گرم میکردند و در گرماگرم مجلس میرزا حسین واعظ که حقاً باید او را میرابوی مشروطه ایران نام گذاشت بالای منبر رفته داد سخن میدادند.

عاقبت مرحوم واعظ لیل آبادی مثل همهٔ آزادیخواهان تأثرآور است: پس از ورود سربازان روسیه بتبریز درهمان ایامی که سران آزادیخواهان را بناحق و بر خلاف قوانین بین المللی بدیار عدم میفرستادند مرحوم واعظ را گرفته بعنوان اینکه اصلش قره باغی است بقفقاز بردند و کسی از عاقبت کارش باخبر نشد.

شادروان میرزا علی آقا ثقة‌الاسلام

مرحوم میرزا علی آقا ثقة الاسلام ازعلمای بنام آذربایجان واز شهدای شهیر آزادی ومشروطیت ایران است.

مرحوم ثقـة الاسلام در شب جمعه ۷ رجب ۱۲۷۷ قمری‌در تبریز چشم بدنیـا گشوده است. در جوانی بعتبات رفته و پس ازاکمال تحصیل‌بتبریز مراجعت و پس از فوت پدرش (مرحوم حاجی میرزا موسی) عنوان پـدر را گرفته و بر مسند او نشسته است.

ثقة الاسلام پس‌ازاعلان مشروطیت مانندبعضی ازعلمای تبریزازآن جانبداری می کرد.

مرحوم ثقة الاسلام در نظم ونثر فارسی مهارت داشت ومشهور ترین تألیفات او کتابیست بنام (مرآت الکتب) که در آن اسامی کتب و رجال شیعه را معـرفی کرده است.

مرحوم ثقة الاسلام که درك فیض‌حضور او نصیب اینجانب شده است‌شخصیتی ممتاز وبیانی شیوا داشت. یکی ازصفات برجسته شادروان صراحت لهجه او بود.

روزی درحضور علماء گفته بود که من با شما یك فرق دارم. من میدانم کـه نمیدانم ولی شما نمیدانید که نمیدانید.

در اتخاذ تصمیم شتاب زدگی نداشت وباوجود اینکه درجریان آزادی‌خواهی دخیل بود بازدر مطالب جزئی و کوچك شرکت نکرده وتاحدی کناره میگرفت. آنطوریکه‌حافظه اینجانب اجازه میدهد مرحوم ثقةالاسلام در جریان‌آزادیخواهی بیشتر درموضوعاتی شرکت میکرد که با اصول شرع مطابقت داشته باشد و هـر پیش آمدیکه صرفاً جنبهٔ سیاسی داشت حل و فصل او را بمردان سیاسی واگـذار می کرد.

مرحوم ثقة الاسلام اخلاق‌حمیده داشت وخیلی‌جسور وبردبار بودوازشنیدن اتلاف نفس سخت متأثر میشد وهنگامیکه سربازان روس وارد تبریزشدند درصدد چاره جوئی برآمد ومیکوشید که خون مسلمانان بناحق ریخته نشود واین اقدام‌را

شرعا جایز میدانست. باوجود اینکه یادهای تلخی ازخشونت روسها داشت ودرایام گذشته بعنوان تشرف یکنفر سرباز روسی بدین مبین اسلام خانه اورا بدون مقدمه جستجو کردند وافرادخانه اورا بوحشت انداختند بازاقدام بنجات مسلمانان راجزو فرایض دینی میدانست ودراین باره بنام پیشوای مذهبی مداخله نمود. وی باین ابیات مولوی عقیده داشت .

از محبت نـار نوری میشود   وز محبت دیو حوری میشود
ازمحبت خار ها گل میشود   وزمحبت سر که هامل میشود

چون سابقاً ثقة الاسلام که با کمال تقوی وپرهیز کاری و شرافت وروحانیت عمر کرده بود واین موضوع برای خود و بیگانه مسلم وروشن بودهیچکس تصور نمیکرد که سربازان بیگانه مصلحین صلاح اندیش را هم با کمال وحشیگری ووقاحت بپای دار بکشند.

برخلاف همه این اندیشه ها دردهم محرم ۱۳۳۰ هجری قمری آنمرحوم رابا سایرشهدای آزادی بدار زدند. این دو شعرمولوی مناسب این حال واین مقال است:

گشته انداز باده حیرت دراین شهرخراب
سعدی و فردوسی و خاقانی و عطار مست
شمس تبریزی چه گوئی حال مستان(تزار)(۱)
با چلیپا و بت و ناقوس و با زنـار مست

....

کربلائی علی معروف بمسیو

کربلائی علی مسیو درتبریز ساکن محله نوبر و ازتجار روشنفکر و باهوش آذربایجان ومردی سفر کرده وتجربه دیده وبردبار ومتین بودو چون زبان فرانسه را میدانست لهذا مسیو لقب گرفته بود.

قبل ازانقلاب مشروطه کارخانه چینی سازی ایجاد کردهودراین راه خیلی زحمت

۱ــ اصلش گویا نزار بوده است

کشیده وسرمایه خرج کرده بود.

علی‌مسیو دراستانبول هم بوده واز وضعیت عثمانی بی‌اطلاع نبود ونیز تاریخ انقلاب فرانسه را ازبرداشت وهمه وقت ازاو مثالهائی میآورد.

مرحوم یکی ازبست نشینان کنسولخانه‌انگلیس بود وپس ازاعلان مشروطیت حزب‌اجتماعیون‌عامیون را تشکیل وتاآخرعمرخود ریاست حزب مذکور راداشت.

علی مسیو چهار پسر داشت. حاجی خان و حسن وحسین وقدیر (این دو نفر اخیرالذکر درروز ۱۰ محرم ۱۳۳۰ بادست جلادان روس بشهادت رسیدند.

علی مسیو مرد فولادینی بوده واعصاب او ازهیچ پیش‌آمد متأثر نمیشد. نام کمیته حرب اجتماعیون عامیون رامرکز غیبی گذاشته بود تاکسی بآسانی‌دسترسی نداشته باشد.

درسالهای نخست که امنیت شهر را مجاهدین بعهده گرفته بودند وشبی نبود که دسته های مجاهدین با فراشهای قلعه بیگی ها تصادفـات خونینی نداشته باشند معهذا وصول این قبیل اخبار ابداً اورا ناراحت نمیکرد!

علی‌مسیو باسه گروه بازی سیاسی داشت:

۱- تشکیلات جابری دولت سابق.

۲- سیاستهای نمایندگیهای خارجی.

۳- اداره کردن خود مجاهدین(۱).

بدیهی است اداره کردن این سه‌رشته کارهای مختلف محتاج استعداد فوق‌العاده بود. علی‌مسیو نه از تهدید میترسید نه تطمیع اورا رام میکرد. شبی نبود که چندین واقعه خونینی اتفاق نیفتد وبرای حل‌موضوع نصف شب درمنزل اورا نکوبند ولی اوخواب نداشت ومعضلات را حل میکرد.

یکی ازاعضای کمیتهٔ مرکزی که در میان اعضای حزب و مردم نفوذ عجیبی بهمرسانیده بود وداشت علی‌مسیو را تحت الشعاع قرارمیداد(۲) با دستور و درروز روشن در میدان هفت کچل کشته شد.

۱- برای مطالعه سازمان حزب بگفتار ۲ و۱۵ و۱۶ رجوع شود.

۲- شاید مرتکب جرمی هم شده بود چون من نمیدانم.

قاتلین فردای آنروز در چلو کبابی راسته بازار ناهار خوردند ولی کسی مزاحم آنها نشد.

علی مسیو با کشتن یوسف خز دوز آتش خشم مردمرا گرفت و دیگر کسی جرأت مخالفت با اورا نداشت.

طوری شده بود که حاجی مخبرالسلطنه والی آذربایجان هم از علی مسیو حساب می برد.

مثال: نایب خلیل معروف بایت خلیل در نتیجه حمایت علی مسیو دارای نفوذ فوق العاده شده بود. علی مسیو هم از نایب خلیل استفاده های سیاسی میکرد از آن جمله گزارش رسیده بود که اصغرخان نامی از تهران وارد شده درمحله اهراب منزل کرده ومأموریت او اینست که با دستیاران خود چند نفرازسران مجاهدین رااز بین ببرد. درنتیجه تحقیقات این گزارش درست درآمد و نایب خلیل مأموریت پیدا کرد که با دو نفر مجاهد شر اورا بکنند.

نایب خلیل شبی بسراغ اصغرخان رفته وازپشت بام وارد اطاق اوشد و او را از زیر کرسی بیرون کشید وبحیات اوخاتمه داد و گوش اورا هم بعنوان گواه انجام عمل درتوی قوطی سیگار گذاشته وبا نشان دادن آن بعضی از رجال مستبد را مثل ساعدالملك وغیره ترساند وقول گرفت که دست ازفشار بردارند.

ووقتیکه حاجی مخبرالسلطنه ازعلی مسیو گله کرد وعلت حمایت اورا پرسید علی مسیو پاسخ داد که مشروطیت ایت خلیل را هم لازم دارد تا پاسخ نایب اصغرها را بدهد.

شرارت نایب خلیل روز افزون بود تا یك روز در روز روشن مست کرده و کسی را کشت. او را گرفته و بزندان انداختند. در بازپرسی با کمال بی پروائی بتمام کشتارهای خود اعتراف کرد وبامید اینکه علی مسیو از اوحمایت خواهد کرد ولی ایندفعه علی مسیو دیگربوجود اواحتیاج نداشت وحتی خود اوهم از نایب خلیل میترسید بوالی جواب داد طبق قانون رفتار کنید. مرك او رسیده بود. نایب خلیل را درحالیکه پایش درکند و گردنش درزنجیر بود دستمال ابریشمی را خیس کرده

وبگلویش تپانده وبحیات او خاتمه دادند.

بعضی مرگ ها هست که زندگی دیگران را تأمین میکند مرگ نایب خلیل از آن مرگها بود.

مدتی نفوذ علی‌مسیو در تبریز غیر محدود بود جان و مال سکنه تبریز سپرده دست او بود شبها که‌در تمام خیابانهای تبریز مجاهدین گردش میکردند وازهرطرف صدای تیر بگوش میرسید کوچکترین اشاره او کافی بود که حیات عدهٔ دچار خطر شود. ولی علی‌مسیو باداشتن چنین‌قدرتی قدمی برخلاف اصول مشروطیت برنمیداشت و باکمال جدیت مواظب رفتار مجاهدین بود.

نگارنده مأمور بودم که از بصیرالسلطنه حواله گندم بگیرم. مالك خواست مراتطمیع کندوسیصد تومان‌دردستمالی گذاشته وپیش‌من‌فرستاده من‌نگرفتم فردای آنروز علی مسیو مرا خواسته و از من قدردانی کرد و معلوم شد که در همان شب حسین‌آقا فشنگچی ازجریان آن مستحضر شده و موضوع را با علی مسیو در میان گذاشته است.

یکی دیگر ازموضوعاتیکه قابل ذکراست اختلاف نظر مجاهدین قفقازی و غیرقفقازی بود. دربدو تاریخ تشکیل حزب‌اجتماعیون‌عامیون درتبریز مجاهدینی‌باین عنوان وجود نداشت اول کسانیکه بنام مجاهد از قفقاز بتبریز وارد شدند حسن‌آقا واسمعیل (کشنده شجاع نظام) بودند.

دفعه دوم مشهدی حسن خیاط و مشهدی حاجی وارد شدند بعد مشهدی محمد صادق خان ومشهدی محمد علی‌داروغه با عدهٔ دیگر وارد شدند سپس دسته‌اسدخان وصادق عمو اغلی و همراهان آنان در محله قبرستان لله بیك منزل کردند. بعد از آن عده‌ای گرجی با تقی‌اوف‌وغیره واردشدندوعلی‌اکبر برادر ملانصرالدین‌اواخر وارد شد ولی مجاهدین گرجی وارمنی بامسلمانان هرماه وارد میشدند.

اختلاف از اینجا پیدا شد که مجاهدین قفقازی ادعا میکردند که آنان تابع مرکز تفلیس هستند نه تابع مرکز غیبی واگر در این نظریه پیش میبردند کسی نمیتوانست مجرمین آنان را مجازات بکنند ورشته انتظام ازدست خارج میشد. ولی تدبیر علی‌مسیو این اختلاف را هم ازبین برد واگرچه کاسه و کوزه برسر اسدخان

(با اسدآقا فشنگچی اشتباه نشود) وصادق عمو اغلی شکسته وهردوی آنان باعده دیگر کشته شدند وبالاخره مجاهدین ققفازی که اکثراً اهل ومتولدین تبریز بودند خودشانرا تابع مرکز غیبی یعنی علی مسیو دانسته و عائله را خوابانیدند و در این بلوا هم علی مسیو جان بسلامت بدر برد.

علی‌مسیو رشته‌انقلاب‌را در دست داشت وبا تدبیروکاردانی بسیاری‌ازمعضلات را حل میکرد.

وی هستی وحیات خودو پسرهای خود را دراین راه گذاشته بود . چنانکه باستثنای یك پسرش همه درراه‌آزادی جان سپردند.

علی مسیو قبل ازجنك باسربازان روس فوت کرد و پس از فوت او بدبختی نصیب عائله اوشد.

پسر ارشد اوحاجی‌خان کشته شد وخانه او ازطرف سالداتها غارت وویران گردیدو بالاخره در تاریخ ۱۰ محرم ۱۳۳۰ دوپسر او حسن و قدیر باسایر شهدای آزادی ومشروطیت درجوانی بالای دار رفتند.

روحت شاد ای مرد فدائی و ایران پرست. تو کلیه حیات و لذایذ دنیوی و خوشیهای بشری را درراه آزادی فدا کردی و باعلا ترین مقام ومنزلت فداکاری و رشادت وشجاعت ومجاهدت رسیدی.

تاریخ آزادی ایران خدمات ترا با خط درشت خواهد نوشت ونگارنده که یکی‌از اجزای کوچك وناقابل حزب اجتماعیون عامیون بودم وخدمات تراازنزدیك میدیدم ازخداوند متعال مسئلت مینمایم که درمقابل‌مصائبیکه بافراد خانواده‌تووارد آمده است روح پرفتوح تورا شاد فرمایند.

شادروان میرزا علی واعظ ویجویه‌ای

مرحوم میرزاعلی واعظ یکی ازسه نفر وعاظی بودکه دربالای منبر ازاصول مشروطیت طرفداری وبابیان فصیح ونفس گرم مردم را بحمایت آن دعوت میکرد.

این نیك مرد با اینکه ازروز اول میدانست که در میدان مبارزه آزادی و مشروطیت قدم گذاشتن عاقبت خطرناکی دارد با وجود این حیات خود را بخدمت نوع خود وقف وبدون واهمه وترس‌درارشاد مردم پافشاری میکرد.

مستبدین بیش از تیر تفنك مجاهدین، از بیانات ناطقین میترسیدند و هر هفته برای نابودی آنان نقشه‌نوی طرح‌میکردند تا باکشتن آنان زبان مردم‌را ببندندولی مجاهدین هیچوقت ناطقین را تنها نگذاشته و همه وقت برای حفظ آنان پاسداری میکردند .این مرد شریف‌سرانجام در دهم محرم سال ۱۳۳۰ قمری‌باسه‌تن دیگر بنام حاجی‌خان‌قفقازی و شاد روان حاجی صمد خیاط و شاد روان مشهدی شکور بجرم آزادیخواهی بدست بیگانگان شهید شد .





(عکس۶۶) مرحوم سید احمد کسروی

درازاء خدماتی که مرحوم کسروی در تدوین وانتشار تاریخ مشروطیت ایران انجام داده اند عکس او را بعنوان قدردانی چاپ کردیم

مشهدی محمدصادقخان (مردی که هیچ خنده نداشت)

مرحوم محمد صادقخان در تبریز و محله آق‌مسجد در میان یك خانواده متوسط متولد شده و در سن جوانی بقفقاز رفته بود.

پدر وی استاد احمد بنا بود این‌مرد بس که تنومند و قوی بوده استاد احمد دیو لقب گرفته بود. برادران محمد صادقخان ـ محمد تقی‌خان و شاطر محمد حسین نام داشتند.

در پیشانی محمد صادقخان جای زخمی نمایان بود ومیگفتند در روسیه سالها درزندان حکومت تزار بسر برده وبقول معروف بسرش داغ زده‌اند.

محمد صادقخان درشدت جنك آزادی وارد تبریز شده ومقداری بمب واسلحه باخود آورده بود. اگرچه قبل‌ازورود او بمحلهٔ ما بضمانت برادر نگارنده ونجف بیك از ارك دولتی تفنك گرفته و بمجاهدین داده بودند ولی باورودا و بمحله چرنداب گروه مجاهدین جان تازه‌ای گرفته سازمان آن باانضباط‌تر وبهتر شد.

چون از طرز جنك وابراز رشادت او در گفتارها ذکرشده است لهذاتکرار نمیکنم.

محمد صادقخان‌شجاع‌ودست‌ودل باز ومیهن‌پرست وبا انضباط بود. باوجود اینکه خوش محضر بود در حضور او کسی جرات نداشت که حرکات نامطلوبی از خود نشان دهد. وبعبارت دیگر بمجاهدین زیر دست خود کاملاتسلط داشت.

وی با داشتن فرصتهای فراوانی‌جهت سوء استفاده اندوخته ای نداشت وحتی قادر نبود که زخم پای خودش را علاج بکند و در نتیجه‌عدم تداوی هم دنیارا وداع گفت. برادر او مرحوم شاطر محمد حسین هم در جنك شنب غازان شربت شهادت نوشید خانواده استاد احمد مثل هزاران خانواده آزادیخواهان دیگر، درراه آزادی ومشروطیت بکلی محو ونابود شدند.

روانت شاد ای‌مرد رشیدیکه هستی وجان خودت را در راه‌مشروطیت ایران فدا کرده و با چشم انتظار باقدامات نسل‌آینده در قبرستان چرنداب خفتی!

حاجی‌میرزا آقا فرشی

مرحوم حاجی میرزا آقا فرشی از روز اول در جریان اقدامات آزادیخواهی دخالت داشت یکی ازشخصیتهای بنام آذربایجان بود که در دوره اول قانونگذاری ازتبریز انتخاب و باتفاق سایر نمایندگان وارد مجلس‌شورای‌ملی گردید حاجی‌میرزا آقافرشی‌تاجر فرش بوده درمحله لیلابادسکنی داشته وشخصی‌موقر ومتین وباهوش بود ودر راه مشروطیت ازصرف نقدینه مضایقه نداشته است آثار و علائم زیادی از آنمرحوم در بایگانی شورای ملی موجود است از آنجمله در تلگرافاتیکه میان نمایندگان آذربایجان‌در تهران وسران آزادیخواهان تبریز در شدت محاصره‌تبریز مخابره شده امضای وی نیز مشاهده میشود .

مرحوم‌فرشی‌مسلك اعتدالی‌را انتخاب کرده بود وهمواره میانه‌روی‌را دوست میداشت چنانکه خودآنمرحوم برای نگارنده تعریف کرد که هنگام‌تشریف‌فرمائی اعلیحضرت فقید به تبریز گروهی بنام‌حزب دموکرات و گروه دیگر بنام انقلابی و گروه سوم بنام بیطرف ازشاهنشاه کبیر استفاده نمودند ؛ اعلیحضرت فقید فرمودند مفهوم این‌دوحزب معلوم ومسلم است ولی‌حزب بیطرف یعنی‌چه ؟

مرحوم حاجی‌میرزاآقا پاسخ داد که‌وظیفه بی‌طرفهاهم اینستکه میان این‌دو گروه را آشتی بدهند این‌حاضر جوابی شاهنشاه را که ناراضی شده بود خوشحال کرد. حاجی میرزاآقا خیلی‌باهوش‌وسریع‌الانتقال‌بود . وی‌چندین‌دوره از آذربایجان بنمایندگی‌انتخاب‌شده ودرمیان دیگر نمایندگان دارای احترام بود .

....

حاجی‌مهدی کوزه‌کنانی

مرحوم حاجی مهدی کوزه‌کنانی تاجر تبریزی بانقلاب مشروطیت ایران کومکها کرد . در انجمن ایالتی وخارج آن درکلیه جلسات استشاره شرکت نموده و بقدر میسر ازاصول‌مشروطیت و آزادی‌جانبداری کرده‌است.

مرحوم کوزه کنانی متدین، متین، بردبار و با هوش بود و هر وقت میدید بحرفهای او اعتنا نمیکنند کلاه پوستی بلندش را بزمین میزد و باحال تاثر فریاد میکشید و بدینوسیله نظر خودرا پیش میبرد. این موضوع باندازه‌ای تکرار شده بود که هر وقت کوزه کنانی با کلاه کهنهٔ ظاهر میشد مردم حدس میزدند که کوزه کنانی میخواهد ازاین اسلحه استفاده کند.

کوزه کنانی بدون پروا نظریات خودرا میگفت و مردم هم عقاید اورا باطیب خاطر می پذیرفتند.

قبلا گفتیم که صمدخان شجاع الدوله بمنزل او پناهنده شده و از خطر مرگ نجات یافت. گویا بخاطر همان عمل او بوده است که پس ازورود روسها بتبریز و تسلط صمدخان بمجاهدین و باصول مشروطیت و کشتار دسته جمعی حاجی مهدی گزندی ندیده و بدون خطر ودخالت در کارها زندگی میکرده است تا دنیای فانی را وداع گفته است.

خدمات کوزه کنانی در آزادی ومشروطیت دارای ارزش فراوان بوده بنظر نگارنده آنمرحوم با طیب خاطر وازصمیم قلب سالها با بذل جان ومال درراه پرخطر آزادیخواهی با کمال جوانمردی خدمت کرد و نام نیکی در تاریخ آزادی باقی گذاشت.

....

میرزا محمود غنی‌زاده

میرزا محمود غنی‌زاده در ارومیه متولد شد و تحصیلات مقدماتی را در همین شهر بپایان رساند.

در آغاز انقلاب مشروطه ایران وارد تبریز شد ودر صف آزادیخواهان قرار گرفت. مرحوم غنی زاده پس از اعلان مشروطیت ایران وارد جرگه ارادتمندان آقای سیدحسن تقی‌زاده شد وبا مرحوم میرزا محمّد علیخان تربیت ومیرزا رضاخان وسید محمد ابوالضیاء ومیرزا حسین خان عدالت و شریف زاده و میرزا محمودخان اشرف زاده دوست ودستیار بود. مدتی روزنامه انجمن ارگان انجمن ایالتی را اداره

میکرد درسال ۱۳۲۷ قمری روزنامه‌ای بنام بوقلمون باچاپ سر بی‌منتشرنمود درسال ۱۳۲۸ روزنامه هفتگی محاکمات‌را دایر کرد ومدتی هم درارومیه بهمراهی آقازاده ارومیه‌ای‌روزنامه فریادرا منتشر میساخت .

مرحوم‌غنی‌زاده آزادیخواه‌میانه‌رو بوده‌و بااقدامات وروش تند وانقلابی‌شدیداً مخالف بود پس‌از ورود قشون روس بتبریز بهمراهی امیرحشمت و حاجی اسماعیل امیرخیزی‌ودیگران باستانبول رفت ودنبال مطالعات وتحقیقات‌علمی‌وادبی‌را گرفت. درهمان‌شهر در جمعیت نشر معارف عضویت پیدا کرد ودرسخنرانیها شرکت‌داشت پس‌از آغاز جنگ جهانی ازطرف آقای سید حسن تقی‌زاده در جزو اشخاص دیگر به‌برلن احضار ودر اداره مجله کاوه مشغول‌کار شد .

اداره‌کاوه که بسرپرستی آقای تقی‌زاده تأسیس شده بود ودارای کتب علمی‌و تاریخی فراوانی بود جای دارالعلم‌را گرفته بود و هر کس که طالعش یاری میکرد وبدانجا راه‌می‌یافت همه قسم وسایل‌تکمیل اطلاعات نصیب اومیگردید . غنی‌زاده‌هم جزو همان خوش‌شانسها بحساب میآید و بعبارت دیگر در برلین‌هم غنی‌زاده‌درمکتب تقی زاده مشغول تحقیق وتتبع بود .

غنی زاده پس از عودت بمیهن خود روز نامه سهند را تأسیس و منتشر ساخت .

نگارنده بامرحوم غنی زاده در تبریز واستانبول و برلین معاشرت نزدیک داشته وباخلاق حسنه وی کاملاپی‌برده بودم آنمرحوم میهن پرست وپرهیزکار ومتین وبردبار بود .

غنی زاده گاهی شعر میسرود و بهترین اشعار او اشعاری است که در برلین سروده است واین چند بیت نمونه ایست ازآن :

گم شد رهم بدشت نشان قدم کجاست
فرسوده شدقدم ز تکا پو حرم کجاست
آنرا که خیمه در طلب او برون زدیم
بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست

بال و پرم بساحت بیگانه پاك سوخت

آن شاخسار انس که سویش پرم کجاست

ﷴﷴﷴ



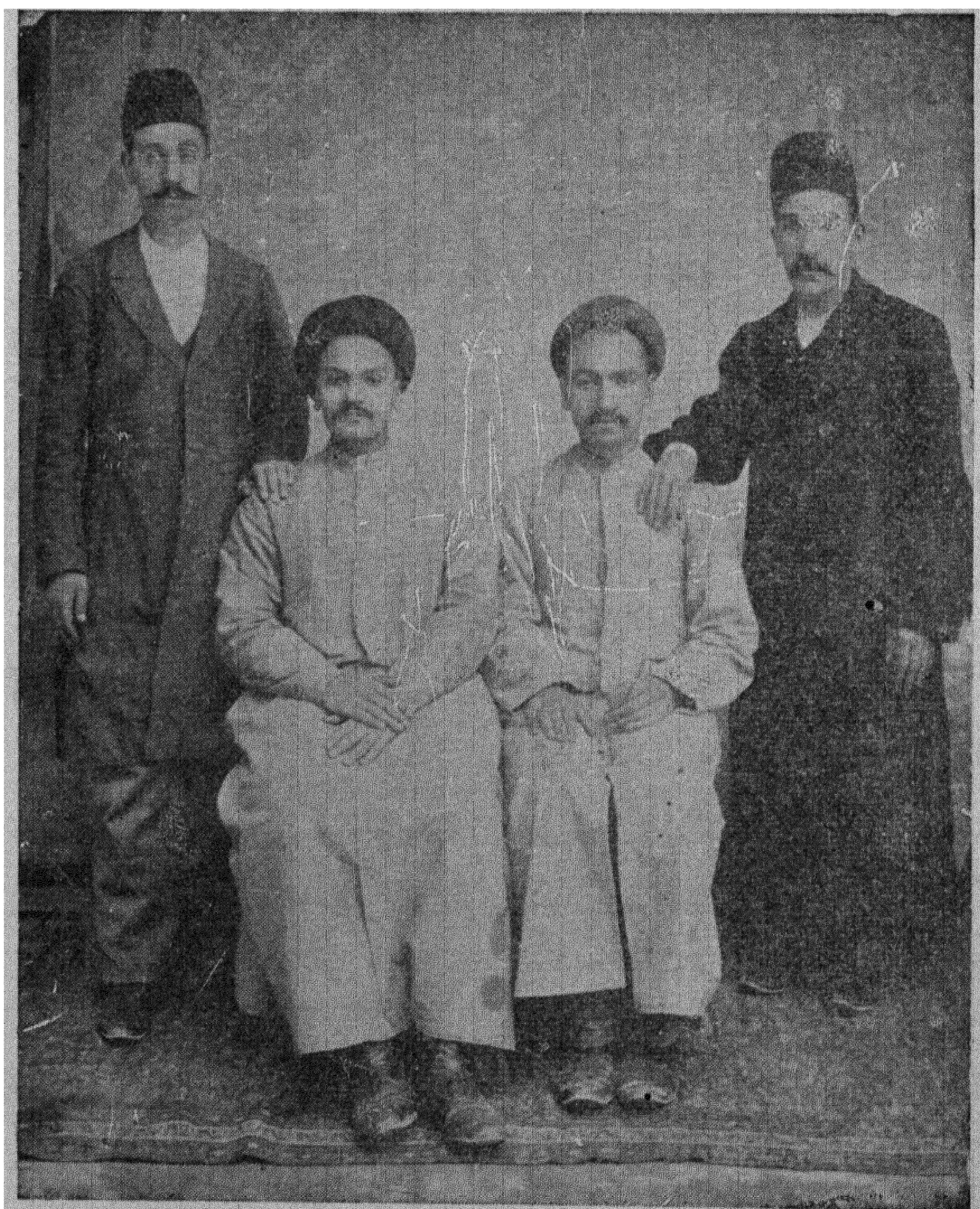
(عکس ٦٧) ابراهیم آقا اهل قارص که شرح حال آن در صفحه ۲۹۱ چاپ شده

میرزا محمد علی‌خان تربیت

میرزا محمدعلیخان تربیت فرزند میرزا صادق ودرتبریز متولد شده است.

او چهار برادر داشته : میرزا علیمحمد خان ،میرزا رضاخان ، غلامعلی‌خان و یکی دیگر.

مرحوم تربیت ازآزادیخواهان بنام آذربایجان است. درجوانی وقتی کتاب ـ فروشی داشت با آقای سید حسن تقی‌زاده آشنا گردید و بامرور زمان باهم همفکر



(عکس ٦٨) آقای تقی‌زاده ـ مرحوم شریف‌زاده ـ مرحوم تربیت وحکاکباشی)

و همقدم شدند و در سال ۱۳۲۰ هجری قمری مجله ای بنام گنجینه فنون را منتشر کردند.

مرحوم تربیت چندی نیز مغازه دوافروشی نیز تأسیس و در آنجا روشنفکران تبریز با هم ملاقات کرده و تبادل نظر میکردند. پس از اعلان مشروطیت تربیت از کوشندگان آن بود و در کلیه مشورتهای آزادی شرکت داشت.

تربیت در دوره دوم قانونگزاری از تبریز بنمایندگی انتخاب شد و در جلسات شورای ملی شرکت کرد و از جمله نمایندگان مطلع و روشنفکر محسوب میشد. در حزب دمکرات که لیدر آن آقای سیدحسن تقی‌زاده برادرزن تربیت بود وی از اعضای ثابت قدم آن بود.

تربیت در استانبول و برلین با آقای تقی‌زاده باهم بوده و دوستی این دو نفر بی‌ریا و از روی کمال صمیمیت بود. رفتار تربیت با تقی زاده مثل مرید بامرشد بود.

تربیت بسیار کتاب دوست بوده و در برلن اوقات عمده خودرا در کتابخانه‌های معروف برلن میگذرانده.

یکی از خدمات تربیت جمع آوری و ارسال مطبوعات ایران بمرحوم پروفسور ادوارد براون میباشد که جزو تألیفات براون چاپ شده است. کتاب مزبور امروز یکی از بهترین و پر ارجترین ملاک و مدرک تاریخ نویسان میباشد.

مرحوم تربیت بجمع آوری ومطالعه کتاب علاقه مفرطی داشت و مهمترین آثار قلمی آنمرحوم کتابی بنام دانشمندان آذربایجان میباشد(۱).

مرحوم باتمام معنی یکفرد مفیدی بود و در مجامع، از ادبا و هنرمندان هنرهای زیبا تشویق میکرد و نفس گرم وحضور قابل احترامی داشت. با وجود اینکه مثل اکثر آذربایجانیها قدری عصبانی بود ولی کینه توز و انتقام جو نبود.

تربیت در ایامیکه رئیس بلدیه تبریز بود خدمات گرانبهائی در تبریز انجام و باغ

۱- با مرحوم تربیت در استانبول و برلن انس گرفته (به عکس صفحه ۲۲ مراجعه شود) و مخصوصاً در کتابخانه های برلن باهم بودیم و در اثنای تألیف کتاب سرآمدان هنر خود آن مرحوم شاهد تحمل زحمات اینجانب بوده وهمه وقت کوشش اینجانب را میستود و در اثنای انتشار کتاب مزبور رئیس اداره معارف آذربایجان بوده و نامه مفصلی در تمجید و تعریف آن بنگارنده نوشته و موجود میباشد با وجود این در کتاب خود نامی ازمؤلف کتاب سرآمدان نبرده است. ازطرف دیگر در کتاب تألیف کرده خود از کسانی نام برده است که آثار قلمی آنان دارای هیچگونه ارزش علمی و

دلستان وخیابان تربیت و کتابخانه وقرائتخانه ازآثارآن مرحوم است.

وی درایام ریاست معارف رشت خدمات شایان تقدیری انجام داد و در همان اوقات اینجانب از اروپا برگشته ودررشت ازنزدیك خدمات اورا برایالعینمشاهده کردم . تربیت پس‌از ریاست بلدیه مجدداً بنمایندگی شورایملیانتخاب شدوریاست کمیسیون معارف بعهده وی بود .

تربیت باوجود اینکه همواره مواظبت سلامتیخود بود و کسالتمهمی نداشت در نتیجه عدم وجود طبیب حاذق با مختصر کسالتی در ۲۶ دی ۱۳۱۸ در گذشت و دوستان خودرا داغدار نمود .

مرحوم تربیت از مصاحبت آقای تقی زاده برخوردار شده و دارای فضایل اخلاقی بود .

هر که با پاکدلان صبح‌ومسائیدارد دلش از پرتو اسرار صفائی دارد

زهد بانیت پاك است نه با جامه پاك ای بس‌آلوده که پاکیزه‌ردائیدارد

مرحوم تربیت (دوپسر بنام مهندس اردشیر و مهندس بهمن) و دو دختر از خواهرآقای تقیزاده دارد ودوپسرهم بنام پرویز وفیروز ازبانو هاجر تربیت دارد دخترهای آنمرحوم‌به آقایاناسماعیل مهندس و دکتر بهرامی شوهر کرده‌اند .

....

حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوئی

مرحوم حاجیمیرزا یحیی امام‌جمعه خوئی یکی از منتخبین آذربایجان برای نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی میباشد نامبرده پسر حاجی میرزا اسدالله امام جمعه است که پدروجد ایشان هم ازروحانیون معروف زمان‌خود بوده‌اند .

تلگرافاتیکه بین آزادیخواهان و انجمن ملـی آذربایجان از یکطـرف و نمایندگان آذربایجان درمجلس‌شورایملی ازطرف دیگرمبادله شده ودرگفتارهای سابق‌آنها را آورده‌ایم و در بین امضاها باسم یحییمیخوریم که امضای مرحوم امام جمعه خوئی است

درواقعه توپ بستن مجلس شورای ملی مرحوم امام جمعه خوئی‌هم دستگیرو
بباغشاه برده‌شدوساعات پر خطری گذرانده‌وی در دوره دوم نیز درردیف پنج نفر
منتخبه نجف بعنوان طراز اول ازطرف علماء انتخاب‌شد ودرمجلس شرکت کرد .
در دوره سوم نیز ازچندین نقطه کشور انتخاب و بنمایندگی تهران درمجلس



(عکس٦٩)مرحوم حاجی میرزا یحیی امام جمعه خوئی

شورای ملی شرکت ودر تدوین قانون محاکمات حقوقی تشریك مساعی نمود.

مرحوم حاجی میرزایحیی امام جمعه خوئی که یکی از علمای معروف ایران بود در حل و فصل معضلات سیاسی کشور اظهار نظر کرده ومقام روحانی وی همواره مورد توجه علماء و شخصیتهای ایران بوده است ودر اولتیماتوم روسها هم خدماتی نموده که مرگان شوستر در کتاب خود شرح داده واورا عالم ربانی نامیده‌اند،

میرزایحیی در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۲٤ بسن هشتادو پنج سالگی دارفانی راوداع و بخانه ابدی شتافته واز خود پسرانی باقی گذارده که از آنجمله‌اند آقایان نظام‌الدین وجمال‌الدین ونورالدین امامی.

....

آقای حاجی اسمعیل امیرخیزی

آقای حاجی اسمعیل امیر خیزی که یکی از شخصیتهای قابل احترام و از پیشقدمان زمان انقلاب مشروطیت ایران بوده ومشاهداتشان برای روشن شدن زوایای تاریخ آزادی و مشروطیت ارزش فراوانی دارد تقاضای نگارنده را اجابت وشرح حال ومشاهدات خودرا برای درج در کتاب ارسال فرموده‌اند اینك ما مشروحهٔ ایشان را با کمال تشکر درج و بصفحات تاریخ تودیع مینمائیم. (۱)



(عکس ۷۰) آقای حاجی اسمعیل امیرخیزی

۱- از آقای اسمعیل یکانی هم تقاضای ارسال شرح حال و مشاهدات خودشده بودولی متأسفانه در نتیجه گرفتاری گویا نتوانسته‌اند خواهش مارا اجابت فرمایند.

آقای یکانی که خود نگارنده شاهد خدمات پر ارزش ایشان بودم یکی از خدمت گذاران حقیقی راه آزادی ومشروطیت ایران هستند و امیدواریم برای تکمیل تاریخ مشروطیت مشاهدات خودرا بنویسند تا در تجدید چاپ از آن استفاده شود.

دانشمند محترم جناب آقای مهندس طاهرزاده بهزاد دامت توفیقاته

چندی قبل رقیمه شریفه که از قید تاریخ آزاد بود زیارت شد مژده داده بودید که کتابی بنام قیام آذربایجان تالیف فرموده ودر صدد چاپ و نشر آن میباشید و از ارادتمند نیز خواسته بودید که شرح حال خود را نوشته تقدیم دارم متأسفانه درآنموقع سخت مریض بودم وتوانائی آن نداشتم که قلم بدست گرفته شرحی راجع بسرگذشت خود بنگارم تااینکه یکماه پیش اندك تخفیفی در مرض روی داد قلم برداشتم و بتسوید این سطور پرداختم چون از مسوده آن فارغ شدم درآن صدد برآمدم که بپاك نویس آن پردازم بدبختانه باردیگر مبتلی بمرض شدم و نتوانستم که مقصود خود را انجام دهم چنانکه اکنون هم قلم درمیان انگشتانم میلرزد اینستکه ناگزیر امتثالا لامرالعالی بهمان مسوده قناعت ورزیدم واینك همان مسوده راکه دربیست ویك صفحه بوده بادوقطعه عکس که یکی متعلق بمرحوم حیدرخان عمواغلی ودیگری ازآن بنده استلفا تقدیم میدارم ومحض استحضار خاطر شریف معروض میدارد که شرح زندگانی بندهآن اندازه باحوادث آمیخته وتوأم است که اگرمیخواستم بنگارش دهیك آن بپردازم مثنوی هفتادمن کاغذمیشد که نهوضع کنونی بنده مساعدت میکردو نهحوصله کتاب قیام آنرا برخود میپذیرفت اینستکه درتفصیل باجمال پرداختم واز اغلب قسمتهای آن صرفنظر کردم و حضرتعالی باز درتلخیص آن مختارید و اگر بنده بپاك نویس آن مقتدر میشدم خودم همین کار را میکردم بیش از این بتصدیع نپرداخته عریضه را بآرزوی کامیابی عالی خاتمه میدهم.

ارادتمند اسمعیل امیرخیزی ۲ر۳ر۲٤

اینك سرگذشت زندگانی خودرا بشرح زیرخلاصه میکنم.

قسمت اول از تاریخ سال ۱۲۹۴ تاسال ۱۳۲۴ قمری

این بنده اسمعیل ابن محمد تقی تبریزی معروف بامیرخیزی درسال ۱۲۹٤ در اوایل ماه ذیحجه درمحله امیرخیز متولد شدم. در هفت سالگی وارد مکتب شده و درچهارده سالگی آنرا ترك کرده در حجرهٔ تجارت پدرم مشغول کسب شدم و در تاریخ ۱۳۲۱ قمری عازم زیارت مکه معظمه شدم وتا این تاریخ بنده اسمی ازمشروطه نشنیده بودم. چون باستانبول رسیدم جراید آنجا ازمشروطه بودن دولت ژاپون کم وبیش سخن میراندند.

پس ازمراجعت ازمکه بازمشغول کسب بودم و گاهگاه بیانیه هائی ازروسیه به پارهٔ اشخاص میرسید و چند تا ازآنها هم بتوسط مرحوم حاجی مهدی آقای کوزه کنانی بدست بنده رسید ولی ازخواندن آنها بجز تأثر ثمری حاصل نمیشد.

قسمت دوم ازسال۱۳۲۴ تاسال۱۳۳۰ قمری

در اوائل سال ۱۳۲٤ روزی مرحوم شیخ اسمعیل هشترودی که ازاجله علمای تبریز بود از بنده دعوتی فرمودند و منهم درساعت مقرر بخدمتشان رسیدم در اطاق پذیرائی ده پانزده نفر ازاشخاص محترم حضور داشتند اسامی آنهائیکه فعلا در نظر دارم از این قرار بود :

شیخ سلیم ، میرهاشم ، حاجی رسول صدقیانی ، آقا نقی شجاعی ، علی مسیو ، میرزا علی‌اصغر خوئی، آقای حسین آقا فشنگچی که‌امروز به تبریزی معروف است (مدیر روزنامه کهن سال تبریز) و با نهایت حرارت مشغول مذاکره بودند. منهم‌در گوشه ای نشسته با دقت بمذاکرات ایشان گوش میدادم.

بیش ازهمه مرحوم علی مسیو حرارت بخرج میداد از بدبختی ملت و مملکت هم جسته جسته چیزهائی‌میگفت‌اشخاص مزبور ظاهراً بنام ترویج امتعه وطنی گرد آمده بودند ولی درمعنی غرض ومقصود دیگری داشتند ومیخواستند همان راهی را بروند که قائدین تهران میرفتند.

این جلسات هرهفته مکرر میشد واخبار تهران هم مرتباً بایشان میرسید . در جلسات بعد آقا سید هاشم حضور نمییافت ولی سایرین مرتباً حاضر میشدند. علاوه براشخاص مذکور درفوق کسان دیگری نیز درخارج با این جمعیت همدست‌بودند مانند مرحوم شریف زاده ، میرزا جواد ناطق ومیرجلیل که بعداً درهمین جلسات‌نیز حاضر میشد ، حاجی محمد صادق علیزاده ، حاجی علی دواچی و آقای تقی زاده و مرحوم تربیت هم که ازتشکیل دهندگان این جمعیت بودند در آن وقت در تبریز نبودند.

حال بدین منوال میگذشت وجلسات پشت سرهم تشکیل مییافت ولی بنده از جریانات تهران کاملا مطلع نبودم.

دراین بین مسافرتی برای بنده پیش آمد وروزی از این سفر باز گشتم که در تبریز بازار را بسته بودند و مردم بکنسولخانه انگلیس رفته از دولت مشروطه میخواستند. بنده هم فردای آن روزپیروی از یاران کرده بکنسولخانه رفتم ومرحوم میرزا جواد ناطق را دیدم که در درگاه پنجره ایستاده واین بیت را میخواند:

آه ای آزادگان از دست استبداد داد

خانمان شش هزاران ساله را برباد داد

مردم هم با میل طبیعی و با شوق مفرط بکنسولخانه میآمدند و با نهایت دقت بسخنان سخن‌سرایان گوش میدادند ولی‌یك در صد حاضرین نمیدانستند که‌مشروطه چیست. ولی فریاد میزدند که ما مشروطه میخواهیم.

بالجمله مردم در کنسولخانه بودند و هر روز مرتباً آقایان ناطقین سخنرانی میکردند ومردمرا بآتیه امیدوار میکردند چون ده روز از تحصن گذشت در هشتم شعبان دستخط تلگرافی همایونی راجع باعطای مجلس‌شورای ملی وعفو عمومی‌از متحصنین توسط ولیعهد رسید ومردم بشادی برخاستندواز کنسولخانه بیرون آمدند.

انجمن ایالتی تشکیل یافت جمعی ازسران قوم ورؤسای اصناف در آنجا گرد آمدند و برسیدگی‌امور عامه‌پرداختند دراین بین حزب اجتماعیون عامیون در تبریز تشکیل یافت که کمیته‌مرکزی آن بنام مرکز غیبی معروف بود بنده‌هم با تشویق و راهنمائی آقای‌تبریزی‌وارد این حزب شدم.

اشخاص حوزه مردمان خوب بودند و غالباً از اشخاصی بودند که با ایشان آشنائی داشتم و مدتی در آن‌حزب بودم و بعد آقایان مؤسسین را که بنام مرکز غیبی ازانظارمخفی بودندشناختیم‌ودیدیم آن اشخاصی‌هستند که باهم کارمیکردیم.

در این اثنا بیماری شاه شدیدترشد ولیعهد بتهران احضار گردید وشاه شب ۲۴ ذیقعده ۱۳۲۴ چشم اززندگانی پوشید ومحمد علیمیرزا بتخت‌سلطنت جلوس کردو درچهار ذیحجه‌تاجگذاری نمود بدون آنکه ازمجلسیان کسی‌حضورداشته باشد، این بی‌اعتنائی‌شاه باعث رنجش مجلسیان گردید ورفته رفته شاه بربی‌اعتنائی‌خودمیافزود ومقررات مجلس را اهمیتی نمیداد وازتهران پارهٔ اطلاعات بتبریز میرسید که‌موجب نگرانی میشد لذا مجدداًبازار بسته‌شد اعضای‌انجمن ومجاهدین واهالی‌بتلگرافخانه

رفته باب مخابرات حضوری باتهران بازشد و کلای آذربایجان را بتلگرافخانه احضار کردند وهنوز و کلائی که ازتبریز رفته بودند در قزوین بودند و بعد آنان نیز در تلگرافخانه حضور یافتند انجمن درخواست های خودرا که هفت چیز بود به و کلا اطلاع دادند.

درتلگرافخانه تبریز ازطرف مرکز غیبی چندنفر معین شده بود که تلگرافات صادره وواصله بایستی بنظر ایشان برسد وازجمله آنان یکی مرحوم حاجی میرزا ابراهیم ودیگری آقای تبریزی ودو سه نفر دیگر که اسامی ایشان را بخاطرندارم ویکی هم بنده بودم ، اجتماعات روز بروز در تلگرافخانه رو بتزاید میرفت تاآنکه در اواخر ذیحجه سواد دستخط شاه که بعنوان صدر اعظم صادر شده ودرآن خودرا از طرفداران قانون اساسی ومجلس شورا معرفی کرده ودولت ایران را در عداددول مشروطه صاحب کنستیتوسیون قلمدادنموده بود رسید هرچند در این تلگراف راه گریزی برای خودگذارده بود وآن عبارت ازاین بود :

که ملاحظهٔ دولت برای این بود که قوانین لازمه مطابق شرع محمدی نوشته شده بموقع اجرا گذارده شود.

بعضی ازآقایان دراین خصوص بیاناتی کردندولی سرآمدان قوم صلاح درآن دیدندکه بیش از این نباید ایستادگی کرد . بدین ترتیب تعطیلات واجتماعات خاتمه یافت وسال پرهیجان ۱۳۲۴ بپایان رسید.

در سال ۱۳۲۵ (هرچند تاریخ صحیح آنرا درست نمیدانم که کدامین ماه بود اما همینقدر میدانم که شاید یکی از ماههای نیمه اول سال بود) که بنده در معیت شیخ اسماعیل هشترودی برای رفع اختلاف در بین پاره ای از محترمین مراغـه و تشکیل انجمن آنجا بمراغه رفتم موضوع اختلاف بکلی از بین نرفت واعضای انجمن انتخاب شده مشغول انجام وظایف شدند یکی از اعضای منتخبه انجمن مرحوم میرزا محمد حسن مقدس مراغهٔ بود این مرد بتمام معنی مردپاکدامن وصحیح العمل ومقدسی بود مردم مراغه نسبت به شخص ایشان ارادت خالصانه داشتند در اینموقع صمد خان در تهران بود پس از مراجعت از تهران بااینکه فصل زمستان بود بنوکران دژخیم سیرت خود امرداد که آن بیچاره را لخت کرده بحوض بیندازند ونگذارند که ازحوض

بیرون آید آن میرغضبان نیز امر اورا اجرا کردند و آنقدر توی حوض چوب خورد که بمرد و بعد جنازهٔ اورا از شاخهٔ درختی آویزان کردند.

وهم در این سال شورش عظیمی در اردبیل برپا شده بود چنانچه تعدادی از شاهسونها بشهر آمده وشرکت درشورش کرده بودند روزی از انجمن بنده را اطلاع دادند که در فلان ساعت در انجمن حضور بهمرسانید در ساعت مقرر بانجمن رفتم واشخاص مفصلة الاسامی زیر نیز حضور داشتند: شیخ اسمعیل هشترودی، شریف‌العلماء، حاجی سطوة السلطنه، معتمد همایون، پس از مختصر مذاکره با رئیس انجمن گفتند وضع اردبیل بسیار وخیم شده هر چه زودتر باید باردبیل بروید و این غائله‌را رفع کنید وراجع بانجمن آنجاهم اقدام مقتضی بنمائید ما فردای آنروز عازم اردبیل شدیم وضع اردبیل بسیار آشفته بود دونفر از زعمای آنجا یکی مرحوم میرزا علی‌اکبر مجتهد ودیگری حاجی میرزا ابراهیم باهمدیگر بنزاع ومخاصمه برخاسته وجنگ حیدری و نعمتی برپا کرده بودند پس‌از شور دربین خود بدان قرار دادیم که اولا از این دو نفر آقایان محترم تقاضا کنیم که هر دو از شهر خارج شوند و ثانیاً رشیدالملک که بحکومت اردبیل منصوب شده بتبریز اطلاع دهیم که‌تسریع دراعزام وی نمایندودر هردو نظریه خودموفق شدیم هم‌آقایان رفتند و هم رشیدالملک وارد شد.

انجمنی که دراردبیل دایر شده‌بود تقریبا یکطرفی بود و رئیس آن میرمحمود شخصی بودساده ولی سخت خودپسند واز مریدان‌مرحوم میرزا علی‌اکبرو ابداًحرف حسابی بگوششفرونمیرفت وما دراین‌صدد بودیم که‌بدون ایجاد تشنج برفع‌اختلاف پرداخته واعضای انجمن برطبق مقررات انتخاب شوند.

دراین حیص‌و بیص روزی خبرآوردند که رشیدالملک میخواهد ازشهرخارج شود این خبر بسیار حیرت‌آور بود ما هرپنج نفر بدارالحکومه رفتیم وآنچه شنیده بودیم برای‌العین دیدیم. رشیدالملک خودرا خیلی عصبانی نشان میداد ولی‌ازوجنات حالش معلوم بود که تدبیری اندیشیده و میخواهد آنرا بموقع عمل بیاورد، شیخ اسمعیل گفت مگر حادثه‌ای رخ داده که تصمیم حرکت فرموده‌اید بنای داد و فریاد گذاشت و تندی آغاز کرد بالاخره پس‌از مختصر گفت و شنود مافی‌الضمیر خود را

آشکار ساخت که من با وضع حاضر نمیتوانم دراردبیل بوظایف خود عمل کنم چند روز پیش کنسول روس نامهٔ شدیدالحنی بمن نوشته بود وصریحا اظهار کرده بود که درشهر امنیت نیست اگر ایجاد امنیت بتمام معنی نشود من اقدامات لازمه بعمل آورده و برای حفظ حقوق تبعه دولت روس و کنسونخانه از دولت روس تقاضاخواهم کرد که مقداری قوهٔ مسلحه باردبیل اعزام دارد .

حالا اگر آقایان بمن کتبا اختیارات تامه داده منهم در اردبیل مانده مشغول انجام وظیفه خواهم بود والا فلا . من گفتم ماحق آنرا نداریم که بشما اختیارات تامه بدهیم مملکت قانونی دارد وحکومت مقرراتی ، شما باید طبق آن رفتار نمائید .

ازسخن بنده سخت برافروخته شد و فریاد بر آورد که این حرفها چیست کار مملکت شوخی نیست بنده خواستم جواب بدهم رفقا مانع شدند و پس ازمکالمه زیاد صلاح در آن دیدند که تقاضای رشیدالملک را پذیرفته ولی بنده امضا نکردم رشیدالملک گفت عیب ندارد اکثریت که امضا کرد کافی است ولی حقیقت امر غیراز این بود ایشان بمن وامضای من اهمیت نمیدادند ونتیجه این جلسه بزودی در شهر منتشر گردید مسلماً خود رشیدالملک میخواست مردم بدانند که ایشان صاحب اختیار کل شدند چون این خبر بگوش میرمحمود و یارانش میرسد متوحش میشوند و محرمانه قرار براین میگذارند که شبانه از اردبیل خارج شده و باستارا بروند از این تصمیم ایشان رشیدالملک مستحضر میشود قبلا چندنفر سوار میفرستد که دررهگذار ایشان کمین میکنند وهمه آنان را دستگیر وبشهر آورده و زندانی میکنند .

پس از چندروز آفتاب تازه سرزده بود که رشیدالملک بمنزل هیئت آمد واز سیمایش معلوم بود که پریشان حال و مشوش است آقای هشترودی گفتند که آقای سردار شمارا قدری اندیشناك می بینم گفت صحیح است زیرا دیشب نامه‌ای از کنسول رسیده که مایه پریشانی شده است اینرا گفت ونامه را از بغل درآورده خواند. تقریباً مضمون نامه چنین بود که باوجود آنکه من بشما کتباً وشفاها اطلاع داده بودم که میرمحمود داماد آکنت روس است و باید نسبت بایشان مهربانی کرده واحترام اورا منظور دارید شما درمقابل توصیه های من او را دستگیر کرده و زندانی نموده‌اید فورا استرضای خاطر اورا بعمل آورده وآزادش کنید. آقایان بروی همدیگر نگاه

کردند و نمیدانستند چه جوابی بدهند من گفتم شما روزیکه اختیارات میخواستید چنین اظهار کردید که کنسول روس مرا تهدید کرد که در شهر امنیت نیست و من مجبور بپارهٔ اقدامات خواهم شد ، صحیح بود یانه ؟ گفت بلی صحیح است گفتم ممکن است آقایان آن نامه را ببینند گفت آری گماشته خود را صدا کرد و چیزی نوشته بدست او داد بفاصله چند دقیقه گماشته باز گشت و پاکتی آورد رشیدالملك نامهٔ از پاکت در آورد بآقایان داد خواندند معلوم شد که راست بوده است . من گفتم بااین ترتیب جای نگرانی نیست شما جواب دهید که خودتان در نامهٔ که در فلان تاریخ نوشته‌اید و صریحا اظهار کرده‌اید که درشهر امنیت موجود نیست اگر ایجاد امنیت نشود من چنین و چنان خواهم کرد . و من امنیت شهر را دردستگیری میرمحمود و یارانش دیدم و بدان عمل کردم . قدری بفکر فرو رفته گفت میترسم اسباب زحمت فراهم آید گفتم هیچ جای اندیشه نیست من کـه آنروز اختیارات را امضا نکردم حاضرم مسئولیت این کاررا بعهده گیرم آقایان رفقا همه گفتهٔ بنده‌را تصدیق کردند و جواب نامه کنسول بطور مذکور داده شد . بعداً رشیدالملك هر وقت مرا میدید اظهار امتنان میکرد . عاقبة‌الامر کارها صورت اصلاح بخود گرفت انتخابات انجمن برطبق مقررات خانمه‌یافت و مانیز به‌تبریز مراجعت کردیم . این مسافرت درچه‌تاریخ بوده درنظر ندارم الااینکه میتوانم بگویم که در ماه جمادی‌الثانیه یامردادماه بوده است برای آنکه در موقع کشته شدن اتابك ۲۱ رجب ما در اردبیل بودیم . وپس‌از مدتی از طرف اهالی اردبیل این بنده بنمایندگی منتخب شدم و انجمن ایالتی بنده‌را بدین سمت شناخته و بانجمن دعوت کرد .

در اینموقع شاهزاده فرمانفرما والی آذربایجان بودو با انجمن گرم میگرفت ومرحوم بصیرالسلطنه ریاست انجمن راعهده‌دار بود این شخص مرد بصیر وپخته‌ای بودولی بامجاهدین و آزادیخواهان تندرو در باطن بدبود و گاهی هم درموقع عصبانیت باطن خود را بروز میداد چنانچه غالباً حاجی مهدی کوزه کنانی از حرفهای وی متاثر شده و از انجمن قهرمیکردو در خا نه خود میششست آنگاه آزادیخواهان بخانه او رفته و بهر نحوی بود رضایت خاطر او را فراهم آورده باجار و جمعیت بانجمن میآوردند .

مدتی بدین بگذشت انجمن مشغول انجام وظایف خود بود که آقای مخبرالسلطنه بوالیگری آذربایجان منصوب شدو درتاریخ ۸ ربیع الاول وارد تبریز شد واز گرد راه بانجمن آمد و از آنجا بعمارت حکومتی (شمس‌العماره) رفت. قبل از ورود مخبرالسلطنه، رحیم‌خان از تهران فرار کرد و بآذربایجان آمد باعده سوار بقریه سهلان که در چند فرسخی تبریز است آمده و کسی بانجمن فرستاد که مراتامین بدهید مشغول خدمت بملت باشم وانجمن نیز فریب اورا خورده بشهر آوردندو پس ازورود مخبرالسلطنه رحیم‌خان حاضر شد که والی برای او اسلحه لازم بدهدو اورا باسکات شاهسونها مامور نماید تادر راه ملت جانفشانی نموده دمار از روزگار شاهسونهادر آورد. بنده رحیم خان را بخوبی میشناختم ومظالم بی‌پایان اورا بچشم نیز دیده بودم و میدانستم که هیچوقت او پابند عهدوسوگند نیست وهرچه بزبان میاورد دلش از آن آگاه نمیباشد، اطلاعات خود را در بساره خودسری و بی‌باکی او بآقایان رفقا مشروحاً گفتم افسوس که آتش گرم نفس من درقلوب افسرده ایشان تاثیری نکردو کردندآنچه نبایستی بکنند، هیجده هزارتومان پول وهشتصد قبضه تفنگ ودوعراده توپ و مقدار لازم فشنگ تحویل رحیمخان دادند بنده از بس متاثر بودم روزی بسا حضور چندنفر ازاعضای انجمن بآقای مخبرالسلطنه گفتم این کار را نکنید شمااین مرد قلدر و یغماگسر را نمیشناسید و از قساوت و شقاوت وی‌باخبر نیستید درجواب انجمنیان آیهٔ عفاالله عماسلف خواندند. وآقای مخبر السلطنه هم گفت من ازایشان مطمئنم بمن دست داده وقول ایلاتی داده‌اند. باز تکرار کرده و باز همان‌جوابها را شنیدم. گفتم حالا که من دراقلیت هستم وکسی‌عرایض‌مرا بسمع‌قبول‌نمیشنود بدانید گلوله‌های‌این تفنگهادراسکات‌شاهسونهابکار نخواهد رفت درقلوب این مجاهدین بدبخت جای‌خواهد گرفت.

وضع تهران رفته‌رفته بدتر میشد وشاه دست ازلجاجت برنمیداشت نمایندگان از عواقب‌وخیم دسایس شاه اندیشناک نبودند تاپرده یواش‌یواش ازروی کار میافتاد و صحنه تاریکی درجلو چشمها نمودار میشد لذا بفکر تجهیز قوا افتادند ولی وقت وفرصت از دست رفته‌بود وشاه ازتهران خارج‌شده درباغ‌شاه مشغول تکمیل نقائص کارهای خودبوددرتبریز چادری برپا کردند وبجمع‌آوری قوا پرداختندورشیدالملك

راهم برای تهیه قشون ملی معین کردند (۱) و نطقهای آتشین بکار افتاد در حدود سیصدنفر داوطلب بشمار آمد ستارخان و باقرخان هر کدام باپنجاه‌نفر سوار به باسمنج رهسپار شدند و دیگران نیز هرروز کم و بیش بایشان ملحق میشد در بحبوحه این حرکت مذبوح در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ مجلس شورایملی در زیر گلوله توپهای قزاقان هستی خودرا از دست داده و جمعی از نمایندگان گرفتار گردیدند و مابقی یارخت بگوشه اختفا بردند یا درسفارتخانه‌ها تحصن جستند .

چون این خبر به تبریز رسید بجسارت مخالفین افزود دست تعدی باز کردند و بنای قتل وغارت گذاشتند رشته انتظام انجمن ایالتی نیز از هم بگسیخت ولی مجاهدین که از روز اول از جانبازان میدان صدق وصفا وراه نوردان طریق عهدو وفا بودند مردانه بمبارزت برخاستند و آقایان ستارخان و باقرخان وسایرین به‌تبریز احضارشدندبازار گیر ودار گرم شد. روزاول جمادی‌الاولی بیوك‌خان پسررحیمخان بدستورپدرخود باهفتصدسوار به‌تبریز واردشد وبقتل وغارت‌پرداخت چون‌نتوانست کاری ازپیش ببرد رحیمخان خودش به‌تبریز آمد تاگلوله‌های همان تفنگهارا برعلیه آزادیخواهان بکار برد .

پس ازورود رحیم‌خان درقلوب بعضی از مجاهدین اندك تزلزلی‌روی داد و اهالی محله خیابان باقرخان را مجبور کردند که بمقاومت برنخیزد,و سایر مجاهدین دست از جنك بردارند و دربرخی از محلات مردم بالای درخانه خود بیرق سفید که علامت تسلیم است زده بودند ستارخان که در واقع دل شیر و زهره پلنك داشت با شانزده یاهفده‌نفر ازکسان خود تفنك برداشت وهرچه بیدق سفید بود پائین آوردو رحیمخان که درباغ شمال بود دراثر اقدامات پاره‌ای از مجاهدین خیابان وغیره‌فرار کرد و برجسارت مجاهدین افزود ستارخان به‌باقرخان پیام فرستاد باید دامن همت بکمربزنید و مردانه بکوشید و دشمن دیوسیرت راازپای درآورید. مرحوم‌باقرخان که در اثر تلقینات ریش‌سفیدان محله خیابان دست ازمجاهدت برداشته و در خانه

۱- آقای امیرخیزی تاریخ وقایع وجریان پیش‌آمدها را فراموش فرموده وبعضاً دیده میشودکه مطالب مقدم ومؤخر نوشته شده است . ازآنجمله نیروی ملی بعدازتوپ بستن مجلس شورایملی در سربازخانه تشکیل شده ورشیدالملك بریاست نیروی مذکور انتخاب شد نه قبل از آن . خوانندگان‌گرامی بگفتار مربوطه درمتن مراجعه فرمایند

نشسته بود از پیغام ستارخان دوباره بجوش وخروش درآمد وبمجاهدت پرداخت بار دیگر خیابان میدان کارزار شد .

در بحبوحه جنك اتفاق غریبی برای بنده‌روی دادوتفصیل این اجمال بدینقرار است از آنروزیکه جنك آغاز شد نظر باینکه منزل بنده درمحلی واقع شده بود که دیوار غربی آن امیرخیز بود ودیوار شرقیش دوه‌چی و تقریباهم درتصرف دوه چیان بود روزها بمنزل نمیرفتم و غالبا در منزل مرحوم حاجی علی اصغر کمپانی که مرد عالیقدری بودمهمان بودم روزی یکی‌از همسایگان‌ما پاکتی برای من آورد و گفت این پاکت دیروز رسیده بود حاجی (حاجی مقصودش پدر بنده بود) امروز بمن‌داد که‌برای شماآوردم. من‌پاکت راباز کردم وخواندم تعجب کردم مکتوب ازسیدهاشم بود و قریب بدین مضمون شرح مبسوطی نوشته وگله کرده بود که شما عهد قدیم‌از یادبرده‌ایدو حق دوستی بجای نیاورده‌اید. من تیرخوردم‌و مدتی بستری بودم‌عیادتم نکردید وحالم نپرسیدید خواهشمندم هرچه زودتر به‌بنده منزل بیائید هم‌تجدیدی‌در عهد بشودوهم در باره امری مذاکره بنمائیم شاید بواسطه شما مشکلی‌حل شود .
چون مرحوم ستارخان مرکز فعالیت خودرا درمحل انجمن حقیقت‌قرار داده بودمن نامه سید را برداشته‌بانجمن حقیقت بردم وقضیه را بسردار گفتم . گفت بلی‌من‌میدانم که شما را برای چه مقصودی میخواهند البته زود تر بروید ، گفتم چه مقصود دارد گفت‌دیروز حاجی شیخ علی‌اصغر بمن گفت که سیدهاشم بمن‌نوشته است‌اگرریاست انجمن را بمن واگذارید من دست از انقلاب و اختلاف بر میدارم ومثل سابق دست اتحاد بهمدیگر میدهیم. حالا شما بروید و از طرف من هم قول بدهید که ریاست انجمن بدون چون وچرا بعهده ایشان واگذارخواهد شد.

هرچند که بجهات چند همچو درخواستی از سید هاشم نبایستی روی بدهدولی نخواستم باب مباحثه باز کنم ، گفتم چشم فردا میروم.

فردا ساعت هشت صبح مکتوب سید را در بغل گذاشته بسوی منزل ایشان رهسپار شدم چون نزدیکی منزل رسیدم دیدم جماعت زیادی درآنجا گرد آمده و رشیدالملك هم درطرفی ایستاده است پرسیدم چرا اینجا ایستاده اید گفت هنوز اذن دخول داده نشده من بحاجب اسم خود را گفتم گفت بفرمائید. چون وارد اطاق

پذیرائی شدم چند نفر ازعلماء و کسبه آنجا بودند.

سید چون مرا دید ازجای خود بلند شده روی مرا بوسید واحترامات لازم بجای آورد.

گفتم رشیدالملك گویا مدتی است دم درایستاده منتظر اجازه هستند که خدمت برسند. پیشخدمت راصدا کرد و گفت برشیدالملك بگوئید وارد شود. رشیدالملك آمد ولی سید چندان اعتنائی بوی نکرد. پس از چند دقیقه تلگرافی بایشان ارائه داد ووی هم خیلی اظهار تشکر کرد.

چون حاضرین همه رفتند ناگاه الواط و تفنگچیان دوه چی آمدند و سلام دادند وسرپا ایستادند.

سید گفت اگر حرفی دارید بگوئید، ولی ایشان چیزی نگفتند. سید باز تکرار کرد باز جوابی نشنید. گفت چرا حرف نمیزنید اگر برای حضور حاجی اسمعیل است اندیشه نکنید از خودمان است.

گفتند فشنك میخواهیم گفت فردا. عجالتا این چند منات را در بین خود قسمت کنید انشاء اله فشنك هم میرسد و آسوده میشوید. ده بیست تا پنج مناتی طلا بایشان داد و آنان هم رفتند. آنگاه روی بمن کرده گفت چرا بدیدن من نیامدید. گفتم راه را مسدود میدیدم. گفت هرگز دری بروی شما بسته نمیشود. سپس تلگرافی را که برشیدالملك ارائه داده ومایه تشکر اوشده بود بمن داد. تلگراف ازمحمدعلیشاه بود تقریبا بدین مضمون:

جناب مستطاب شریعتمدار آقای سید هاشم سلمه اله تعالی هرچند گناه رشیدالملك غیر قابل عفو بود ولی چون جنابعالی شفاعت کرده بودید اورا بخشیدم. سپس تلگرافی ازیکی ازاشخاص متنفذ شهرستانها ارائه داد که تلگراف کرده بود با پنجاه هزار سوار وپیاده حاضرخدمت هستم بهرجا که امرومقرر فرمائید حرکت کنم. گفتم عین این تلگراف را همین شخص درچندی پیش بانجمن مخابره کرده بود چون تلگرافخانه دراختیار شماست میتوانید بخواهید وملاحظه فرمائید.

گفت بلی حال این مردم اینطور است طرفدار قوه وقدرت هستند هنوز خیالات پوچ درمغز این آقایان جای گیراست به بینید حاج شیخ علی اصغر بمن چه مینویسد

چقدر از حقیقت دور افتاده است. بعد پاکتی بمن داددیدم حاجی شیخ‌علی اصغر بایشان نوشته است که شما درراه مشروطیت رنج فراوان برده و بزحمات زیاد تن درداده‌اید حیف است که آنهمه زحمات گرانبها را بمفت از دست بدهید اگر شما دست از انقلاب واختلاف بردارید و بطرف آزادیخواهان باز آئید ماحاضریم که شمارا رئیس خودمان قرارداده وریاست انجمن را بعهده شما واگذاریم.

این آقایان هنوز توجه ندارند که آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت. روزیکه من قدم بمیدان مبارزه بادولت گذاشتم آنروز وقت وزمان مساعد بود و دولت آن قدرت نداشت و ملت متحدالقول و متحدالکلمه بودند. امروز باید این سنگها را از دامن بریخت ودردامن مسالمت آویخت. مگراین آقایان نمیدانند که امروز دولت تا چه اندازه دارای قدرت وسلطه است دولتیکه دارالشورائی باآن عظمت را بتوب بست وتوده خاکستر کرد ازچندتن مجاهدین بی دست و پا، چه‌اندیشه‌ئی خواهد داشت. بنده حساب خودرا کردم ودیدم که خودرا بی‌جهت بخطر انداخته‌ام جوابی ندادم و سکوت اختیار کردم. چون دید که من جوابی ندادم و بیانات ایشان‌را تصدیق نکردم. گفت میدانید چرا موجبات زحمت شما را فراهم آوردم گفتم نه، گفت من میدانم ستارخان از شما حرف میشنود خواستم بایشان بگوئید بیهوده مشت بر سندان نزند ودست ازجنك بردارد اگرچنانچه بگفته من کاربست وازدر اطاعت وانقیاد درآمد من‌تعهد میکنم که هم از اعلیحضرت خواهش کنم که از جسارتهای گذشته‌او اغماض نمایند وهم‌بشغل شایستهٔ ویرا سرافراز فرمایند وشما باید بهر نحوی است ستارخان‌را متقاعد کنید که بیش‌از این بخصومت وتمرد نگراید و طریق اطاعت و انقیاد پیش گیرد. گفتم جنابعالی بهترمیدانید که ستارخان از آن اشخاص نیست که من و امثال من بتوانیم اورامتقاعد کنیم مشارالیه‌شخصی‌است جسور و بی‌پروا بنده اینقدرمیدانم که‌فرمایش‌جنابعالی‌را بطوریکه فرمودید بایشان‌بگویم گفت مشروط براینکه‌جواب ایشان را هرچه زودتر برای من بفرستید. گفتم چشم همین‌کار را میکنم و ضمناً اجازه میخواهم که بیش‌از این‌اسباب مزاحمت نشده مرخص شوم برخاست تا دم در اطاق مشایعتم کرد،سیدی در دهلیز بود وباو دستور داد که مرابخانه برساند واوهم تا سر کوچه بامن‌آمد وچهارتومان‌هم باو دادم. عصر بانجمن حقیقت که‌مرکزفعالیت

سردار بود رفتم مجاهدین زیاد اطراف ایشان‌را احاطه کرده بودند چون مرا دید گفت بآنجا که بایستی بروید رفتید ؟ گفتم شما فعلا که مشغولیت زیاد دارید وقتیکه فارغ شدید تفصیل‌را معروض میدارم. ملتفت شد که نمیخواهم در حضور مجاهدین جریان امر را بلوبیم .

چون اندك فراغتی پیدا کرد گفت برویم بآن اطاق دیگر گفتم بسیار خوب چون باطاق وارد شدیم پرسید که هان بگو ببینم شام غریبانتان چطور گذشت ؟ گفتم خیلی بد ، فرمود چرا، گفتم مگر از جان‌من سیر شده‌بودید که بچنین‌ماموریت خطرناکی فرستادید . کجا سید هاشم بحاجی شیخ علی اصغر نامه نوشته که مرا رئیس‌انجمن کنید که باشما تشریك مساعی بکنم .

این حاجی شیخ علی‌اصغر بوده که بایشان نوشته است که شما دست ازمخالفت بردارید و باما عهد موافقت ببندید وماهم شمارا بریاست انجمن پذیرفته وبا هم کار میکنیم . آنگاه تمام تفصیل‌را که سیدهاشم گفته بود من‌البد والی‌الختم بدون کم‌و زیاد بسردار گفتم دست بهم زد وبا قهقهه خندید گفت یقین ترسیده‌اید گفتم عجالتا که سلامت هستم اعم از اینکه ترسیده باشم یانه . و اینرا نیز بگویم سردار وقتیکه شنید تفنگچیان دوه‌چی فشنك ندارند گفت دانستن این برای من بسیار لازم‌بود .

پس از آنکه ما وقع را بسردار گفتم شرحی بسید نوشتم که با ستار خان ملاقات کردم و آنچه فرموده بودند بایشان عرض کردم بشدت خنده کردند و جواب ندادند .

جنك همچنان مداومت داشت و هرروز هم شدیدتر میشد در روز شانزدهم رمضان جنك عظیمی روی داد و استبدادیان سخت شکست خوردند چنانکه دیگر یارای مقاومت نداشتند و شب هفدهم دیگر بساط استبداد برچیده شد آقایان علماء بباسمنج رفتند در روزهفدهم که روز سه‌شنبه بود تمام شهر بتصرف آزادیخواهان درآمد وملت بآرزوی خودنایل گردید دریغ که مرد نامدار وهنرمندیکه درفیروزی ملت قدمهای بلندی‌برداشته بود ودرتمام مدت جنك مردانه‌مقاومت ورزیده و حتی‌در چند موقع که عرصه برای مجاهدین امیرخیز تنك شده بود این شخص بادسته خود بیاری ایشان میشتافتند دوروز قبل ازفتح شهر پس از شکست دادن دشمن کشته شد

وفتح شهررا ندید واومرحوم کربلائی حسین‌خان باغبان بود .

عین‌الدوله از باسمنج بقزلجه میدان رفت تزلزلی سخت درارکان استقامت وامید هواخواهان استبداد اعم ازعالم وعامی افتاددیگرصدای مرک آور تفنك شجاع نظام بگوش نمیرسید بازاریان دست‌از تعطیل برداشته مشغول کاسبی شدند .

چندروزی بیش‌از این فتح نگذشته بود که روزی مرحوم سردار ببنده گفت که میدانید من‌سوادندارم وکارمن‌از اول جوانی تا امروز همه تیراندازی واسب‌تازی بود واز پارهٔ جریانات ورسوم بی‌اطلاع‌م‌من‌از شماخواهش میکنم که شمابمن‌مساعدت بنمائید که در پارهٔ امور محتاج بمشورت، ازشما استشاره کنم گفتم اگرچه آقای‌حسین آقا فشنگچی غالبا باشما هستند ودرهمچو مواردی میتوانند یارشاطر باشند باوجود این ممکن است که بنده چنانچه فرمودید روزی یکی دو ساعت برای مشورت در مسائل‌محتاج شور بخدمت برسم و همین گفته خود را درآتیه بموقع عمل گذاشتم .

جنك که مدتی چهره خود را پنهان کرده بود بار دیگر سر از پرده بیرون آورد ولی بداخل‌شهر نتوانست وارد شود دولتیان بامرشاه اطراف تبریزرا گرفتند وراه آمدوشد بکاروانیان‌بستند ودر حقیقت تبریز محصور شد ورفته‌رفته مسئله نان اهمیت پیدا کرد کار بجائی‌رسید که کونسولهای‌روس وانگلیس‌توسط سفارتخانه‌های خود در تهران بمیانجیگری بر خاستند که چند روزی راه آذوقه باز شود سودی نداد .

روسها درآن‌صدد شدند که بقوه قهریه راه‌باز کنندچون سران آزادیخواهان آگاهی یافتند بتلگرافخانه کمپانی‌رفته بشاه تلگراف کردند که شما بهروسیله‌است از ورود قشون روس جلوگیری کنید که خاك مقدس ایران زیر پای لشکر اجانب فرسوده نگردد و تلگراف را جناب‌آقای تقی زاده که درآن موقع در تبریز بودند مسوده کردوآن اندازه‌جملات مؤثره‌درآن‌بکار برده بود که شاه‌درموقع‌خواندن‌آن میگویند گریه‌میکرد ولی نتیجهٔ‌نداد سالدات وقزاق روس قدم بخاك ایران گذاشتند وراه‌آذوقه‌هم بازشد . بالاخره مجاهدین وآزادیخواهان رشت ودلاوران بختیاری تهران رامتصرف شدند و شاه بسفارت روس پناهنده شد . آذربایجان هم مظفر و منصور شد .

پس‌از خاتمه انقلاب هرروز بستار خان تلگراف و نامه‌های تبریك میرسید و ایشان‌هم جواب مقتضی میداد . تا آنکه سلطان احمدشاه وارث تخت‌وتاج گردید و عضدالملك قاجار به نیابت سلطنت انتخاب شد و هیئت وزرا برتق وفتق امور آغاز کرد .

بنا بدرخواست اهالی آذربایجان مخصوصاً سردار ، آقای مخبرالسلطنه بایالت آذربایجان معین شد علت اینکه مردم ومخصوصا سردار طالب بودند که مخبرالسلطنه والی شود غالبا برای این بود که ایشان درموقع حرکت از تبریز ارك دولتی را که تمامت مهمات دولتی در آنجا بود در اختیار ملیون گذاشت و استفاده کاملی از آن مهمات شد .

مخبرالسلطنه تا آنروز که بتبریز بازگشت در اروپا بود و از راه روسیه به‌تبریز آمد چند نفر از آزادیخواهان تا جلفا اورا استقبال کردند و بنده‌هم با ایشان بودم مرحوم ستارخان تا نزدیکی یك آجی ایشانرا استقبال کردند .

پس‌از مدتی اختلافاتی در اردبیل روی‌داد دسته حسین محمدزاده که در آنجا بودند تند روی میکردند آقای مخبر السلطنه بستارخان گفت که شما باید باردبیل بروید و برفع اختلافات بپردازید سردارهم قبول کرده‌بود ببنده‌هم گفت که من‌رفتن اردبیل‌را قبول کردم بایدشماهم بامن بیائید مخالفت نکردم روزی آقای مخبرالسلطنه مرا احضار کرد و گفت من یك انتظاری ازشما دارم و آن اینستکه بهرنحوی‌ممکن باشد رشیدالملك را که در کنسولخانه روس متحصن‌است اورا اطمینان داده ازآنجا بیرون آورید گفتم‌شاید بتوانم این کار را بکنم .

پس‌از پنج‌شش روز بامقداری سوار باردبیل‌حرکت کردیم من‌ازاین مسافرت چیزی‌نخواهم گفت وصلاح‌هم‌در آنست که‌نگویم زیراسفر شایسته‌ای نبود الا اینکه روزی در اردبیل سردار بمن گفت مخبرالسلطنه از من خواهش کرده است که رشیدالملك‌را متقاعد کنم که از کنسولخانه‌روس بیرون‌آید. ومن‌هم با فتح‌السلطان (حاکم اردبیل) بکنسولخانه رفتیم و نتوانستیم او را متقاعد کنیم. گفتم شاید من بتوانم . شب با یکنفر ازگماشتگان سردار بکنسولخانه رفتم رشید الملك اطاق مجللی داشت و با نهایت احترام مرا پذیرفت و همدیگر را بوسیدیم .

پس‌ازصرف چائی‌وقلیان گفتم من‌متاسفم ازاینکه‌یك‌سردار ایرانی بکنسولخانه روس پناهنده‌شود گفت ناچاری ایجاب کرد گفتم بحمدالله که موجبات ناچاری‌از بین رفته‌من‌صلاح‌درآن‌می بینم که‌باهم برویم به‌بنده‌منزل البته‌سردار هم آنجاتشریف‌میاورد با ایشان‌ملاقات کنید و فردا تشریف ببرید‌خانه آقای‌وکیل که ایشان‌هم باید از تحصن خلاص بشوند گفت دوسه‌روز پیش‌سردار بافتح‌السلطان اینجا تشریف آوردند وهمین تقاضارا کردند‌من‌نپذیرفتم حالا چطور باشما بروم بدیدن سردار ، گفتم شاید‌مطمئن نشده‌اید، بقول‌من اعتماددارید یانه؟ گفت کاملا، گفتم‌پس برخیزید برویم، پیشخدمت‌را صدا زد و گفت آقای وکیل رابگوئید باطاق من تشریف بیاورند چون‌وکیل‌وارد شد ومرا دید دست داد ونشست .

رشید الملك گفت من میروم سردار را به بینم و فردا هم باید بمنزل جنابعالی برویم گفت‌نهایت بی‌احتیاطی است گفت جای تأمل‌نیست باید رفت سپس رشیدالملك عبای خودرا پوشیده وباهم بمنزل رفتیم و سردار را اطلاع دادم تشریف آوردندو درنهایت گرمی بوسه‌ازروی‌همدیگر برداشتند. پس از یکساعت مصاحبه من خود با رشید الملك تا کنسولخانه رفتم ایشان باطاق رفتند وبنده باز گشتم وصبح‌همان شب وکیل ورشید الملك‌هردو از کنسولخانه بیرون آمدند چند روزی رشیدالملك درخانه وکیل بود سپس بتبریز رفت.

بطوری که نوشته‌شد از چگونگی مسافرت اردبیل بیش از این چیزی نخواهم نوشت .

مدتی بر این سپری شد ازطرف دولت سردار بهادر فرزند سردار اسعدوزیر داخله ویپرم خان با عدهٔ سوار مأمور قلع وقمع اشرار اردبیل وقره جه داغ شدند وبمقصود خود هم رسیدند هنوز قوای دولتی درتبریز بود و بسمت اردبیل حرکت نکرده بود که روزی سردار کسی ازپی من فرستاد که بزودی باید بمنزل من بیائید بنده هم فوری رفتم دیدم سرداردرایوان قدم میزند اما سخت بر افروخته وخشمناك است چون مرادید گفت بیا این تلگراف را بخوان و ببین چه تقاضای ناموجه ازمن کرده اند تلگراف ازعضدالملك نائب‌السلطنه‌بود قریب بدین مضمون :

جناب جلالتماب ستارخان سردار ملی وجود شما در تهران لازمست چاپاری

حرکت کنید. خود سردار مایل بود بتهران برود نه اینکه باو امر کنند چاپاری حرکت کنید قدری با او صحبت کردم تا اندازه ای از نائره خشمش کاسته شد.

یکروز قبل سردار برئیس‌الوزراء تلگراف کرده بود که فردا هیئت وزراء در تلگرافخانه حضور بهم رسانند تا حضوراً مطالب لازمه مذاکره شود. از سردار پرسیدم میخواهید باوزراء از چه قبیل مطالب مذاکره کنید گفت درفلان موضوع. گفتم هرگز در آن خصوص چیزی نگوئید گفت پس چه بگویم گفتم راجع به بانك ملی صحبت کنید واین اقدام دولت را تبریك گفته مجاهدت خودرا در ترویج این امر اظهار دارید قبول کردند و درساعت مقرر بتلگرافخانه رفتیم اعضای انجمن و آقای مخبر السلطنه و سالار نیز حضور داشتند. سردار تصور میکرد که احضار ایشان بتهران در اثر تلقینات مخبرالسلطنه روی داده است لذا همینکه چشمش به روی مخبرالسلطنه افتاد عنان اختیار ازدست داد رو بآقای میرزا حسین‌واعظ کردو گفت خواهشمندم دیگر برای آذربایجان ازدولت، حاکم قانونی نخواهید، دنباله سخن را رها نکرد و رفته رفته برغیظ وشدت خود افزود سپس بمرحوم حاجی مهدی کوزه کنانی تاخت آورد که‌تو صمدخان را بخانه‌خودآورده واز او پذیرائی کردی وبعد روی بحاجی سیدالمحققین کرد وحمله شدیدی بوی کرد یواش یواش هریك‌از گوشهٔ فرا رفتندتنها آقای واعظ‌ماند ومرحوم‌بادامچی بعد مرحوم سالار رامخاطب قرار داده گفت اینها میخواهند ما را بکشتن بدهند و قبر ما را هم امامزاده بکنند دقیقه بدقیقه‌بحرارتش افزوده‌میشد وفریاد میزد چنانکه مجاهدین وتفنگچیان‌سردار وارد اطاق‌شده وسر پاایستادند مخبرالسلطنه گفت اگرمقصودتان احضار شمابتهران است بمن مربوط نیست خودتان بسردار بهادر گفته بودید که ایشان بتهران اطلاع دهند که شمارا بخواهند آنهم اقدام کرده و شما را خواسته اند این مسئله بعالم من چه ربط دارد سردار گفت تورا بحضرت عباس سپردم آنهم گفت راضی‌هستم. من‌در پهلوی مخبرالسلطنه نشسته بودم نامه مینوشت چون تمام کرد توی پاکت گذاشت وبطرف پیشخدمت که آنجا ایستاده بود انداخت من دیدم روی پاکت بسردار بهادر نوشته شده با خود خیال کردم اگرسردار بهادر بیاید و مذاکره اطاله یابد با این حرارتیکه درسردار تولیدشده ممکن‌است قضیهٔ نامطلوبی پیش‌آید اشارتی بسردار

کردم که برویم گفت چرا گفتم ما که اینجا کاری نداریم آقایان وزرا هم بتلگرافخانه تشریف نیاوردند. بهتر است که بطور خلاصه علت مخابره حضوری را که برای بانك ملی بود نوشته‌وامضا کنید تا تلگرافخانه مخابره کند وضمناً یادآور شوید که چون تشریف آوردن آقایان بتاخیرافتاد من وسالار مرخص‌شدیم ومسئله بدین گونه‌خاتمه یافت خداحافظی نکرده بیرون آمدیم ودرخارج بسردار گفتم خیلی تند رفتید چرا با همه دعوا میکنید بیچاره حاجی مهدی وسیدالمحققین چه تقصیر دارند که بآنان حمله میکردید همینطورتوی درشگه صحبت‌میکردیم تاروی‌پل‌قاری‌رسیدیم‌آنوقت دیدیم که سردار بهادر ویپرم باعدهٔ سوار دیده شدند. سردار گفت اینها کجامیروند گفتم شاید بتلگرافخانه گفت بهتراست که ما هم برگردیم گفتم صلاح نیست شاید حرفهائی دارند که میخواهند بهیئت وزراء بگویند ما نباید داخل مذاکره ایشان بشویم. رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت .

از فردای آن روز برخی‌ازاشخاص محترم ومخصوصاً آقایان وکلای‌انجمن برآن شدند که بهر وسیلهٔ باشد سردار را متقاعد کنند که بتهران برود.

روزی سردار ازمن پرسید اگر کار بجائی منتهی شود که من بخواهم بتهران بروم شما هم خواهید رفت عرض کردم اگرجنابعالی رفتنی شدید بنده هم تا باسمنج بمشایعت شما میآیم وبهیچوجه حاضر نیستم بتهران بروم فرمودند چرا عرض کردم علت‌آنرا خودتان بهترازمن‌می‌دانید فرمود شما این‌سفر را بسفر اردبیل قیاس‌نکنید گفتم خیلی معذرت میخواهم مرا ازرفتن بتهران معذور بدارید که برای بنده‌مقدور نیست اصلا اگربنده در تبریز نباشم رشته‌کسب ما ازهم گسیخته میشود والا مسئلهٔ اردبیل در بین نیست.

آنروز گذشت وفردای آنروز قریب بیست سی‌نفر ازوکلا و غیره به منزل ستارخان آمدند واز هردری سخن راندند آخر حرفشان این بود که باید سردار بتهران تشریف ببرد . سردار اول پارهٔ ایرادات کرد و باظهارگله پرداخت آقایان دست بردار نشدند چون اصرار ازحد گذراندند وبرمبالغه افزودند سردار یك مرتبه گفت حقیقت امر اینست که من بیانات آقایان ونصایح ایشان را ازته دل میپذیرم و از رفتن بتهران سرباز نمی‌زنم اما حاجی اسمعیل نمی‌خواهد برود اگر اونرودمحققاً

منهم نخواهم رفت. این حرف سردار مانند بمب ترکید واز هرطرف روی بسوی من آوردند و داد و بیداد راه انداختند و آقای واعظ با حرارت زیاد گفتند مگر نمی‌دانید که تاخیر سردار درحرکت چه محظورات سیاسی در پیش دارد گفتم برای خدا این کاسه کوزه را درسرمن نشکنید حالا که این اندازه اصرار دارید یك امروز بمن مهلت دهید که درکار خود بیندیشم و فردا جواب بدهم نپذیرفتند باز بشمشیر زبان بیامیختند و بر سرمن بیچاره تاختند عاقبت ناچار شده سر تسلیم پیش آوردم. چون ایشان برفتند سردار گفت آخر چرا اینقدر پافشاری میکنید گفتم شما خودتان بهتر میدانید که من چرا نمیخواهم دراین سفر درخدمت شما باشم گفت کاملا قدغن میکنم که ازسوارها کسی اسباب مزاحمت بکسی فراهم نیاورند حتی خود من نیز ازصوابدید شما تخلف نکنم.

بالجمله روز اول فروردین از تبریز حرکت کردیم وعید را در باسمنج مبارك باد گفتیم دراین مسافرت آقای اسمعیل یکانی ومرحوم نایب حسن خان هم بودند و ما سه نفر بایکدیگر هم منزل بودیم وسواران هم حقاً خوب رفتارمی کردند وبکسی آزار واذیت نمیرساندندومرحوم سالار نیز باسواران خود رفیق راه بودند درزنجان مرحوم خیابانی ومرحوم نوبری که هردو نماینده آذربایجان بودند باستقبال آمدند درقزوین عده مستقبلین از حد شماره خارج بود درورود بتهران چنان مراسم استقبالی فراهم آورده بودند که اهالی میگفتند که درهیچ دوره نظیر آن دیده نشده بود.

سردار وسالار بحضورشاه شرفیاب شدند خانه مرحوم صاحب اختیار تایکماه دراختیار سردار بود وهمگان مهمان دولت بودند. بنده بمحض ورود ازطرف سردار چیزی نوشته بروزنامه ایران نو فرستادم که مضمون آن عبارت بود ازاینکه من بغیر ازقانون خویش و پیوند ندارم و کسان من مثل سایر اهالی این مملکت بوده اگر قصور ازایشان روی بدهد باید برطبق قانون مجازات شوند.

دراین موقع درتهران نان کمیاب بود ومردم ازاین بابت شکایت داشتند روزی سردار مرا خواست چون باطاق ایشان وارد شدم دیدم مرحوم سردارمحیی ومرحوم حیدرخان عمو اوغلی هردو آنجا هستند. سردار گفت امروز رفته بودم بدیدن وزیر داخله صحبت ازمسئله نان پیش آمد اصلاح امر نانرا بعهده من واگذاشتند و منهم

قبول کردم بگوئید چیزی بنام میرجعفر سید اسلامی بنویسند که از امروز بعمل نان رسیدگی کند. گفتم خیلی تبریك میگویم گفت کارخوبی کردم گفتم البته باید پس از سردار ملی‌شدن، آدم جانشین میر حسن باشد گفت کدام میر حسن گفتم میر حسن خباز باشی سردار سخت متحیر شد گفت مقصودتان چیست گفتم مقصودم این است کسانی که مسئولیت اینکار بعهده ایشان است آنان باید فکرنان را بکنند مگر میخواهند شما را با زنان بیوه ومردان بیچاره مملکت طرف کنند که فردا جلوشما را گرفته نان بخواهند و بعد رو بمرحوم سردارمحیی کردم و گفتم سردار مهمان‌شما است آیا ازمهمان اینطور پذیرائی میکنند ؟ سردار محیی خیلی سراسیمه شد گفت واله باله من‌خبر ندارم‌صحبت اینطور پیش‌آمد خود سردار داوطلب شد. حیدرخان هم حرف مرا تصدیق کرد ومسئله خاتمه یافت.

تفصیل وقایع چند ماهه اقامت تهران آنقدر مفصل است که اگر بخواهم‌ولو باختصار بیان کنم باز لااقل یکصد صفحه بلکه بیشتر میشود لذا بنده ازتمامت آنها صرف نظر کرده تنها بقضیهٔ اسف انگیز پارك می‌پردازم.

قبلا باید این حقیقت تلخ‌را بعرض برسانم که از چندی پیش درتهران بین‌سران وبزرگان آزادی، باطنا اختلافی موجود بود وسرسلسله آنها سپهدار بودوسردار اسعد وهر کدام ازاینان میخواستند بر عدهٔ طرفداران خود بیفزایند. پس از ورود سردار وسالار هریکی ازاین دودسته میخواستند ایشانرا بطرف خود متمایل‌سازند و دائم در کش و مکش بودند. چون این قضیه معلوم شد حالا شروع به مطلب می کنیم.

روزی طرف عصربود که شنیدیم مرحوم میرزا علیمحمدخان تربیت را با یك نفر دیگر در ملاء عام کشتند این قضیه اسف آور موجب قال و قیل عظیمی شد بالاخره ده تن از سرداران مشروطه بمجلس دعوت شدند که سردار وسالار نیز در اعداد آنان بودند پس ازمذاکرات زیاد قرار براین‌دادند که باید اسلحه ازمردم غیر نظامی مخصوصا مجاهدین گرفته شود و هر ده نفر بقرآن سوگند خوردند که در اجرای این قرارداد بکوشند حوالی غروب بود که مرحوم سردار بپارك آمد (در اینموقع منزل سردار درپارك اتابك بود) بکسان خود ازمجاهد وغیره گفت بروید

اسلحه خودتان را بزمین بگذارید که برای ماموجبات زحمت فراهم نیاورند وخودش درمهرآباد مهمان بود بآنجا رفت. از طرف دولت (١) هم اعلامیه صادر شد که تاچهل وهشت ساعت هر کس اسلحه دارد باید تحویل دولت داده وقیمت آنرا دریافت دارد واگراین صاحبان اسلحه دریك محلی اجتماع کنند واز تسلیم اسلحه خودداری کنند محل مزبور بمباران خواهد شد. صبح تازه آفتاب برآمده بود که مردم بسیاری از مجاهد وغیر مجاهد بپارك آمدند تاسردار را ملاقات کنند. گفته شد که سردار نیستند. و رفته رفته برعده جماعت افزوده میشد من بهمعتمد الایاله نایب حسن خان گفتم بمهرآباد بروید و از قول بنده بسردار تفصیل را بگوئید وتاکید کنید که این دوروز را بشهر نیآید ودر مهرآباد بگذرانند پس از چند ساعت معتمدالایاله برگشت وگفت تفصیل را کما هو حقه بسردار عرض کردم، فرمودند بامیر خیزی بگوئید خاطر جمع باشد که من نخواهم آمد اندکی نگذشته بود صدای حرکت سوار و درشگه بگوشم خورد چون سراز پنجره بیرون کردم دیدم سردار است که باسواران خود میآید قدری باپارهٔ اشخاص که درپارك جمع شده بودند مذاکره کرد وبالاآمد گفتم چرا آمدید گفت خدا انصاف دهد فلان وفلان را که آمدند مهرآباد و آنقدر وراجی کردند که مجبور شدم بیایم من سخت دلتنك شدم و چیزی نگفتم زیرا که کار از کار گذشته بود دراینموقع برخی از نمایندگان مخصوصا مرحوم شیخ اسمعیل هشترودی بپارك آمدند و بسردار تذکر دادند که این اجتماع و هیاهو در پارك احتمال دارد هم اسباب زحمت ایشان و هم دردسری برای شما تولید کند سردار بین المحظورین مانده بود نه میتوانست مردم را جواب سخت بدهد ونه میتوانست بسوگند خود وفادار نشود آنروز گذشت و پند و اندرز بر آقایان کارگر نشد و بیکدیگر تلقین میکردند که میخواهند تفنك از دست مابگیرند وآنوقت مارا بحبس بیندازند یاتبعید کنند فردایش هم بهمین منوال بود روز دوم صبح درموقع طلوع آفتاب پیشکار سردار محتشم با سردار جنك بپارك آمد بسردار گفت که سردار سلام میرساند و میگوید که برای مطلب بسیار ضروری لازم است که باشما قدری صحبت کنم اگر میل دارید تشریف بیاورید منزل بنده تاملاقاتی بشود سردار بمن گفت بروم یانه گفتم

---

١ ـ من درست در نظر ندارم که این اعلامیه از طرف دولت بود یا نظمیه

البته‌تشریف ببرید ومقصود من‌این بود که ایشان داخل این کش‌مکش نشوند گفت شماهم میائید گفتم میآیم چون‌سردار خواست بطرف دربرود فریاد مردم بلندشد که میبرند شما را بکشند و در این اثنا دو نفر فرنگی وارد شدند که هردو سفیر بودند یکی سفیر ایتالیا بود دیگری یادم نیست که سفیر آلمان بود یا آمریکا و با کمال صراحت بسردار گفتند مایقین داریم اگر این‌مردم تاساعت فرارسیدن التیماتوم‌دولت متفرق نشوند اینجا را بمباران خواهند کرد .

سردار بمن گفت شما بمنزل سردار .... بروید وبگوئید که من مصمم‌حرکت بودم که آقایان سفیران آمدند مجبور از پذیرائی ایشان شدم هرمطلبی دارند بشما بگویند . من بمنزل سردار رفتم وسفارش سردار را بطوریکه گفته بود گفتم . گفت من مطلبی نداشتم الا اینکه میخواستم ایشان در پارك نمانند و ترسیدم که خدای نخواسته جنگی واقع شود و برای ایشان درد سری تولید شود گفتم بیائید بپارك شاید بتوانید سردار راقانع کنید قبول نکرد گفتم پس بیائید باهم برویم بمنزل آقای سردار اسعد اگرایشان صلاح دانستند باهم برویم پارك چون خانه سردار اسعدمتصل بخانه‌ایشان بود باتفاق بآنجا رفتیم وتفصیل راگفتیم. سردار اسعد روبمن کرده گفت بسردار بگوئید شما پریروز قسم خوردید که درخلع سلاح کوشش کنید باید بقسم خود وفادار باشید واز عواقب وخیم این کار که مردم درمنزل شما اجتماع کرده و هیاهو راه انداخته‌اند بپرهیزید امادرباره رفتن سردار ... بپارك شماقبلا باسردار صحبت کنید دراین‌موقع پیشخدمت آمد وخبر آورد که‌سردار محیی بسفارت عثمانی رفت و ضرغام السلطنه‌هم با سواران خود میخواهد از شهر خارج شود گفت عیب ندارد برود باز بصحبت خود ادامه داد که اگر یقین کردید که رفتن سردار... بپارك مثمرثمری خواهد بودبمن تلفون کنید من ایشان رامیگویم که برود درپارك باسردار صحبت کند. من خداحافظی کرده بپارك آمدم وضع‌را بسیار مشوش دیدم وسردار هم قدری حالش بهم‌خورده بودبانداز‌ۀ از مشاهد وضع متاثر شدم که مزیدی برآن بتصور نمیرسدناچار در کنجی نشسته‌سر بزانوی فکرت نهادم‌اندیشه‌ره بجائی نمیتوانست برد دراینوقت سالارهم‌آمد قدری بامردم صحبت کرد وبعد باسردار مشغول مذاکره شدند چون دیدم که هنوز در فکر آن نیستند که پس از چندساعتی جنك شروع

خواهد شد یکمرتبه دیوانه‌وار بطرف سردار و سالار که در ایوان قدم میزدند رفتم دستهای خود را بسینه ایشان نهادم و باصدای متزلزل از عصبانیت گفتم آخر مقصودتان چیست میخواهید پس از آنکه دوسال شب وروز رنج بردید و استراحت را برخود حرام کردید وعزیزان خود را ازدست دادید مملکت را از چنك استبداد رها کردید حالا بادولتی که خودتان باهزاران خون جگر تشکیل داده‌اید جنك کنید؟ این حرف درسالار وسردار مؤثر افتاد سالار گفت من اختیار خود را بدست شمادادم هرطور که صلاح میدانید اقدام کنید گفتم دوسه نفر از روسای این آقایان‌را بخواهید و باایشان مذاکره کنید ببینید چه‌میخواهند و مقصودشان چیست دوسه نفر از رؤسایشان آمدند و درخواست خود رانوشته و دادند . درخواست آنان عبارت بود از دو چیز یکی آنکه حقوق عقب افتاده‌را بدهند ودیگر قیمتی که برای تفنك‌وده تیرمعین کرده‌اند کم است مبلغی بر آن بیفزایند ... فوراً بهیئت وزراء تلفون کردم و شاهزاده شهاب الدوله را که آنوقت وزیر پست‌وتلگراف بود بپای تلفون‌خواستم و گفتم من‌میخواهم خدمت آقایان‌وزراء شرفیاب‌شده‌عرایض خودرا بعرض برسانم ایشان فرمودند آقایان وزراء همه‌تشریف دارند بیائید بباغ گلستان‌رفتم وزراء در کنار حوض روی صندلی نشسته بودند مرحوم فرمانفرما وزیرداخله بودچون مرا دید گفت الحمدالله امیرخیزی آمد وانشاءاله کارهادرست خواهد شد گفتم انشاءاله وروی یکی از صندلیها نشستم مرحوم مستوفی‌الممالك که سمت نخست وزیری‌راداشتند به‌بنده‌فرمودندچه‌خبرخوش آورده اید گفتم خوش خبری بسته بتوجهات آقایان وزرا و حضرت اشرف است امیدوارم باحسن نیتی که درامور مملکتی دارید این مشکل نیزحل شود اولا خاطر شریف مستحضر است که این اجتماع درپارك بخلاف میل و رضایت سردار و سالار بوده ومستدعیات‌مجتمعین هم بنظر بنده چیزمهم وغیرقابل قبول نیست اینان دوفقره درخواست دارند یکی‌پرداخت حقوق عقب‌افتاده ودیگری قیمتی را که برای اسلحه معین شده است عادلانه نیست فرمودند شما یاخودسردار ضمانت کنید که تاچهارروز دیگرحقوق عقب‌افتاده ایشان تادینار آخرآن پرداخت‌شود وبهرقبضه ازتفنك وده‌تیر ده تومان علاوه میکنیم. گفتم یك استدعا هم بنده‌دارم وآن هم‌عبارت ازاینست که سواران سردار وسالار رادراعداد سواران‌دولتی‌منظور داشته واجازه حمل اسلحه

بایشان داده شود فرمودند آنرا هم‌قبول داریم ودرواقع سواران‌ایشان جزوسواران دولتی‌است. آنگاه بآقای قوام‌السلطنه که وزیرجنك‌بوددستورداد که‌شرحی بسردار بنویسد وازخدمات ایشان وسالار تمجید کرده و سپس این سه فقره که مذاکره شد درآن درج کنید. آقای قوام السلطنه هم‌بطوریکه دلخواه بنده بود نوشتندوآقای مستوفی هم امضا کرده به بنده دادند و آن دستخط تا سال ۱۳۳۰ قمری در پیش بنده بود. منهم باتلفون مراتب را بسالاراطلاع دادم‌مرا دعا کردند بمستوفی‌هم گفتم که جریان را بسالار اطلاع دادم اظهار امتنان کردند.

بمرآة السلطان ومیرزا غفارخان زنوزی امرشد که با من بپارك رفته تفنك ها را تحویل گیرند چون بنده بپارك رسیدم سردار وسالار منتظرمن بودند جریان امر را مشروحاً گفتم اطاقی را هم معین کردند که آقایان مأمورین دولت وآقای یکانی اسلحه مجاهدین راگرفته نام صاحب اسلحه و نمره اسلحه را نیز در دفتر مخصوصی ثبت نمایند. هنوز سه یاچهار تفنك تحویل نگرفته بودند کسی از شهبندری ترکیه آمد و داخل درجرگه مجاهدین شد یکمرتبه داد و بیدادی روی داد بنده نزدیك تر رفتم که ببینم چه خبر است اورا دیدم که بامجاهدین حرف میزند وآنها رابمخالفت تحریص میکند یکمرتبه گفت دولت چرا تفنگهای سه تیر را قیمت معین نکرده‌است گیرم که تفنك مال دولت بوده ولی‌شمازحمت کشیده اید و کشته داده‌اید. مجاهدین فریاد برآورده «زنده باد گفتند.

دراین اثناصدای تیربلندشد که مرآة‌السلطان ومیرزاغفارخان سوار درشگه شده بتاخت رفتند وتمام زحمات بهدر رفت. باوجود این من مأیوس نشدم با تلفون بآقای‌شهاب الدوله گفتم دولت تا یکساعت دیگر اقدام نکند شاید قضیه بنحوی خاتمه یابد یکساعت هم منقضی شدو کاری ازما ساخته نشد ازطرف دولتیان شروع بتیراندازی شد مرحوم سردار تفنك دردست آمد و گفت باز هم تلفنی بکنید شاید نتیجه بدهد من باطاق تلفون رفتم تلفون دیگر کار نمیکرد عجب اینست که بنده بآقایان مجاهدین هرچه میگفتم که آقایان شما در پارك محصورید آخر اقلا این را متوجه باشید که اگر دوروز در اینجا بمانید از گرسنگی هلاك میشوید تصدیق میکردند ولی عمل نمیکردند.

باری بنده چون دیدم دیگر ازدست من چیزی برنمی آید درپارك سردابـی بزرك بود با آقای یکانی آنجا رفتیم کمی نگذشت که مردم بآنجا راه یافتند یکی بعد از دیگری می آمدند تاسرداب پر ازجمعیت شد. یکنفر از مجاهدین که بسیار میترسید و تفنك وفشنك خودرا باصطخر انداخته بود اتصالا بمن میگفت آخرمن چکنم منهم گفتم دیگرجزصبر چاره نیست بازهم میرفت و برمیگشت ومیگفت که من چکنم ازبس این کلمه را مکرر کرد که ازحال طبیعی خارج شدم گفتم فقط یك چاره دارید آن عبارت ازاین است که دست بدامن ستارگان زده بآسمان بروید. دیگرساکت شد وچیزی نگفت.

تقریبا سه ساعت ازشب رفته بود که پیشخدمت سردار وارد سرداب شد ومرا پیدا کرد و گفت سردار میفرماید که هرچه زودتر باطاق من بیائید. من پاشدم واز سرداب خارج شدم دیدم که ازهرطرف تیر میآید وصدای شصت تیر وتوپ فضا را پر کرده. بهر ترتیب که بود رفتم چون وارد اطاق مخصوص سردار شدم دیدم علاوه برسردار وسالار چند نفر دیگرهم آنجا هستند. سلام دادم ونشستم سردار فرمود حالا چاره چیست گفتم فعلا بغیر ازمقاومت چارهٔ بنظر نمیرسد. فرمود کار ازمقاومت گذشته اغلب مجاهدین اسلحه خودرا باستخر انداخته اند میترسم آخر کار بشکست منتهی شود گفتم من راه چاره را مسدود می بینم باز اصرار کردند و گفتند باز راه چاره ای شما باید پیدا کنید (مرحوم سردار چون در بعضی موارد بنده پارهٔ پیش بینی‌ها میکردم که درست درمیآمد تصور میکرد که من راه هرچاره را می دانم) و اصرارشان هم ازاین جهت بود.

قدری فکر کردم گفتم چاره منحصر به فرد اینست که شرحی بسردار اسعد یا صمصام السلطنه بنویسید که ما مجاهدین را با پند واندرز قانع کردیم که اسلحه خودشان را تحویل دهند قدغن کنید که تیراندازی موقوف شود وچند نفر را معین کرده معرفی نمائید تابااستحضار این جانبان اسلحه مجاهدین تحویل داده شود.

سردار وحاضرین همه تصدیق کردند سالار گفت بهتراست که بصمصام السلطنه بنویسید. شرحی بدان مضمون بصمصام السلطنه نوشته شد وسردار وسالارهم امضا کردند گفتند حالا چطور نامه را ممکنست که بصمصام السلطنه برسانیم. گفتم باید

کسی داوطلب باشد که اینکار را انجام دهد یکی از حاضرین گفت من میرسانم این شخص از بسکه میترسید این نامه را وسیله نجات خود دانست نامه را گرفت و بیکی از دیوار های پارك نزدیك شد و فریاد زد تیر نیندازید من نامه از طرف سردار بصمصام السلطنه دارم باید هرچه زود تر برسانم وموفق شد.

من بسرداب باز گشتم دیدم هوای سرداب بی اندازه کثیف است ولی جز تحمل چاره ای نبود تایکی دوساعت گذشت دیدم نفسم تنك شده گفتم بهروسیله‌است باید ازسرداب خارج شده هوای تازه ای استنشاق کنم در آخرین پله سرداب بودم دیدم پسری از بالا پائین میآیدو داد می‌زند که بختیاری‌ها ریختند سالون، من‌از بیرون‌رفتن صرف نظر کردم وراه سالون پیش گرفتم چند پله که بالا رفتم دیدم کریدور پر از بختیاریها است بفوریت بر گشتم ویواشکی بآقای یکانی گفتم قضیه ازاین‌قراراست. کمی نگذشت که سرداب هم در محاصره افتاد اول خبری که ما را متوحش کرد این بود که گفتند میخواهند اینجا بمب بیندازند دراین بین چند نفر واردسرداب‌شده ولی درمیان آنها بختیاری دیده نمیشدو گفتند هر کس سلاحی دارد تحویل دهدبعد از آن گفتند ازسرداب‌خارج شوید ماازسرداب بیرون آمدیم ودرجلو یکی ازدرهای باغ نگاه داشتند وچند نفر نظمیه هم مارا احاطه کردند ونام ونشان هر کس را یك بیك می‌پرسیدند وقتیکه‌نوبت ببنده‌رسید واسمم‌راپرسیدند گفتم‌حاجی‌اسمعیل گفتند حاجی اسمعیل‌صراف گفتم‌آری. بالجمله پس از آنکه باسامی همه رسیدگی کردند در را باز کردند ما از باغ بیرون‌آمدیم من دیدم نایب حسن‌خان نیست‌قدری منتظر شدیم‌نتوانستیم ایشان را پیدا کنیم وشنیدیم که میگویند سردار وسالارسوار اسب شده بیرون رفته اند. چون ازنایب حسنخان اثری پیدا نشد ماهم باجمعیت‌براه افتادیم‌ونمی‌دانستیم که ما را بنظمیه می‌برند وخیال میکردیم که آزاد هستیم بآقای یکانی شور کردیم که شب کجا برویم گفت بهتراست برویم خانه برادر ساعدالملك که در این نزدیکی است چون بنزدیکی خانه ایشان رسیدیم از جمعیت جدا شدیم کسی ازما ممانعت نکرد شب درآنجا بصبح آوردیم وبنوکرصاحب منزل گفتم که خبرصحیحی برای‌ما بیاورد که سردار وسالار کجا رفته اند گماشته جوان زرنگی بود بعد از ساعتی بازگشت وخبر تأسف انگیزی‌آورد که سردار ازپای تیرخورده

درخانه صمصام السلطنه هستند بجز از دوسه نفر ازکسان سردار و یداله خان پسر سردار که درخانه صمصام السلطنه است باقی ماندگان همه درنظمیه محبوس هستند. ما شتاب زده بمنزل صمصام السلطنه رفتیم سردار در رختخواب بود چون مرا دید گفت چرا دیر آمدی من ازشما خیلی نگران بودم. گفتم من نمی‌دانستم که شما منزل آقای صمصام‌السلطنه هستید ومیگفتند که شما باسالار سوار اسب شده تشریف برده اید وامیدوارم که انشاءاله بزودی زخمتان خوب شود غصه نخورید. گفت من چندین بار زخم خورده ام واهمیت نداده ام ولی این زخم مهلك است فوری دلداری و تسلی دادم. بعد گفت حالا میخواهید کجا بروید گفتم بجائی نمیروم در خدمت شما هستم.

پس از چند روز درمنزل صمصام‌السلطنه پای سرداررا عمل کردند واستخوانهای چندی ازپایش درآوردند رفته رفته قدری زحمت پا کم شد ولی قادر بحرکت نبود قریب دوماه بنده در تهران ماندم و هر روز هم نزد سردار میرفتم و منزل دیگری برای ایشان تهیه شد ازمنزل صمصام السلطنه بمنزل خود رفت از آنجائیکه دولت درصورت ظاهر چیزی نمیگفت ولی درمعنی نمی‌خواست واجازه نمی‌داد که سردار وسالار ازتهران‌خارج شوند بنده دیگر ماندن خودرا درتهران بیمورد دیده بااجازه وتصویب سردار بتبریز مراجعت کردم.

درتبریز بتازگی حزبی تأسیس‌شده بود بنام‌دموکرات وگویابدستوروتصویب جناب آقای سید حسن تقی زاده بوده وخودشان نیز درتبریز بودند بنده نیزعضویت این حزب را پذیرفتم ودر پیشرفت حزب کوشش بیشتری بکار بردم ودرموقع‌انتخاب شش نفرعضو انجمن ایالتی هرشش نفر از این حزب انتخاب شدند که یکی هم بنده بودم و در انجمن مشغول انجام وظیفه بودیم که قضیه جنك مجاهدین با روسها پیش آمد و این خود داستانی بسیار مفصلی است و روسها قریب چهار پنجهزار سرباز و قزاق بتبریز آوردند شاهزاده یداله میرزای(۱) مرحوم وغفران مآب ثقة الاسلام مجاهدت زیادی کردند که بلکه‌قشون روس‌مجدداً بایران نیاید ممکن نشد وبالاخره شب پنجم رمضان ۱۳۳۰ (۲) پیشروان آزادی درمنزل ثقة الاسلام جمع شده مشغول

۱-امان‌اله‌میرزا جهانبانی بوده (مؤلف) ۲- اواخرسال۱۳۲۹ قمری بوده است(مؤلف)

شور شدند، ثقةالاسلام چنین گفتند که هر کس قدرت خارج شدن از شهر دارد حتماً باید برود وهر کس از آن اشخاصیکه معروفیت دارد و نمیتواند خارج شود باید در جائی مخفی شود مرحوم ناله ملت گفت شما چه خواهید کرد فرمود :

افوض امری الی‌اله. از آنجا بمنزل‌مرحوم امیرحشمت رفتیم ومجاهدین‌اغاب آنجا بودند درآنجا نیز پس از گفت وشنود قرارشد که باید ازشهر خارج شویم .

تقریبا یکساعت و نیم بطلیعه صبح مانده ازشهرخارج شدیم ویکی دو روز در اطراف شهر بودیم تا فدائیان ارامنه هم بما پیوستند بسلماس رفتیم و درآنجا چون دیدیم توقف ما درسلماس سبب ناراحتی اهالی آنجا میشود صلاح در آن دیدیم که بترکیه برویم

قسمت‌سوم ازسال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۳۷ قمری

درایام توقف سلماس مرحوم بلوری و ناله ملت را بچهریق فرستادیم (ترکها درآن سال‌بواسطه اختلاف مرزی چهریق‌و قلعه سررا اشغال کرده بودند) که‌اگر مابخواهیم‌بترکیه ملتجی شویم دولت شماقبول میکند یانه؟جواب مساعد داده بودند ما ازسلماس بیرون آمدیم وشبی هم درکهنه شهر ماندیم من تفنگ و ده تیرخودرا درآنجا به بیست‌وسه لیره فروختم. آقای امیرحشمت حاضر نشد که بترکیه برودو گفت بطرف رضائیه رفته وازآنجا بتهران میروم فردای آنروزعموم مهاجرین‌بجز مرحوم‌امیرحشمت وجمعی‌ازمجاهدین قریب‌به بیست وچندنفربچهریق رفتیم‌وترکها باکمال محبت مـا را استقبال کردند. یك یا دو روز آنجا مانده وحرکت کردیم ودرباش قلعه برای مهاجرین قبلامنازل مخصوص معین کرده‌بودند بنده وآقایان ناله ملت ویکانی وبلوری وچندنفردیگردرمنزل مظهرافندی پذیرائی‌شدیم مظهرافندی خود مردی بسیارخوب بود وپدرمریضی داشت که در طبقه فوقانی عمارت مینشست روزی بدیدن این پیر روشن‌ضمیررفتیم کنار کرسی نشسته بود پس از خوش‌آمد و واحوال‌پرسی گفت :

(روبترك آوردن‌ایرانیان بی‌وجه‌نیست   روزگارآئینه‌رامحتاج‌خاکستر کند)

و بعد علاوه کرد روسها بایران آمدند شما باینجـا آمدید اگـر باینجا بیایند

ما بکجا خواهیم رفت ؟ شنیدم در موقع جنك عمومی ، روسها وقتیکه بآن نواحی دست میبابند تمام اهل قصبه را بقتل میرسانند وازخانواده مظهرافندی گفتند کسی زنده جان بدر نبرده بود .

دروان‌هم چندروزی‌توقف کردیم ومصلوب‌شدن مرحوم ثقة‌الاسلام‌رادر آنجا شنیدیم من اسب‌خود ویکانی را در آنجابه بیست‌وچهارلیره فروختم ودرارزنة‌الروم یا ارزی‌الروم چندروزی توقف کردیم همشهریان پذیرائی خوبی ازما کردندروزی بدیدن والی : امین بیك رئیس ترك اجاقی رفتیم چون ما را سخت متاثردید گفت : آقایان غصه نخورید کشوری که فردوسی ها و سعدی ها و حافظ ها آفریده است درزیر چکمه روسها فرسوده نخواهد شد این بیان آهنگدار وی درروحیات‌ما تأثیر عظیمی بخشید .

از آنجا بطرابزون و از آنجا باسلامبول رفتیم جناب آقای تقی‌زاده و مرحوم تربیت هر دو در اسلامبول بودند بهمت آقای تقی‌زاده انجمنی در آنجا تشکیل شد بنام نشر معارف هفته‌ئی یکروزیکی ازاعضای انجمن بایستی در آنجا نطق کندبنده چندماهی که درآنجا بیکاربودم بتحصیل زبان فرانسه مشغول‌شدم و هر چه از وجه تفنك واسب وپانزده لیره قرض باقی مانده بودتمام شد بفکرتأمین معیشت افتادم‌چهل لیره‌از آقای حیدرزاده قرض کردم وهفتادلیره هم حاجی‌غفار مرحوم که‌با بنده‌نسبت سببی داشت بطرف خود حاجی اسمعیل شبستری نوشته‌بود به بنده بدهد داد بااین سرمایه باشتراك مرحوم نوبری ومرحوم‌میرزا آقا شبستری که‌هر کدام ازآنان نیز یکصدوده لیره سرمایه گذاشته بودند مغازه‌ای باز کرده مشغول کسب‌شدیم وازقضا روز بروز برونق کسب ما افزوده چنانکه هم معیشت ما تأمین شد و هم چیزی به سرمایه افزوده چهل‌لیره آقای حیدرزاده را خودم دادم و هفتادلیره مرحوم حاجی غفار را مرحوم پدرم تأدیه کرده بود بالجمله بانهایت شوق مشغول کسب بودیم که مسافرت‌برلین پیش‌آمد ودر بازگشت مجبورشدیم‌مغازه را ازدست بدهیم وبازبرای خدمت بایران بوطن خود معاودت کنیم از استانبول باتفاق‌آقایان نوبری‌وپورداود ومیرزا رضاخان افشار ازراه حلب عازم بغداد شدیم .

مدتی دربغداد بودیم برای آنکه حسین رئوف هنوزدرپای طاق و مانع از

عبور ومرور بود آقای میرزا رضاخان رفت ولی چون اجازه ندادند بازگشت پس از
مدتی که در بغداد مانده بودیم بنده و آقای جمال زاده تصمیم گرفتیم بکرمانشاهان
برویم هنوز حسین رئوف بیك در پای طاق بود ولی ازما ممانعت نکردند وشبی هم در
کنار اردوی وی بسر بردیم وبا ابراهیم آقا که مدتها با هم روزگار گذرانده بودیم
ملاقات کردیم وساعتی چند برازونیاز پرداختیم وصبح بجانب مقصد رهسپار شدیم و
درمیان طاق بیدق ایران را ازدوردیدیم که ژاندارمهای جوان درسایه‌اوقد برافراشته
بودند ازدیدار این منظره شوری در دل پدیدار شد که بی اختیار تا چند دقیقه دست
میزدیم شاهزاده فتح‌الله میرزای دولتشاهی سمت ریاست ژاندارمها را داشت بمنزل
ایشان رفتیم بانهایت مهربانی ازما پذیرائی کرد متأسفانه خبرشومی درآنجا شنیدیم
کـه فوق‌العاده مایه تأثر گردید و آن کشته شدن مرحوم اشرف زاده بود مرحوم
اشرف زاده یکی ازجوانان تحصیل کرده وپاکدامن ووطندوست ورشید ودارای
فکر تند و زبان آتشین بود با نهایت تأسف از شاهزاده خدا حافظی کرده بطرف
کرمانشاهان روانه شدیم .

در کرمانشاهان اول با قوام‌العلمای مرحوم که تقریباً سمت ریاست دموکراتهارا
داشت ملاقات کردیم وبا سایر آزادیخواهان نیز آشنا شدیم که سرآمدان آنان عبارت
بودند از مرحوم شاهزاده محمدباقرمیرزا که شخص شریف وفاضل وشاعر و وطندوست
و حقیقت پرست بود ومرحوم محمدعلی خاله‌اوغلی که فوق‌العاده جدی وفداکار بود
ومرحوم عماد وتمرخان قناد و دیگران. آقایان سعدالله‌خان درویش وراوندی هم در
کرمانشاهان بودند وازحسن اتفاق مرحوم شیخ حسین تهرانی نیز در کرمانشاهان
بود و ازمساعدت وی بهره‌مند شدیم .

مردی بزرگوار که بیش ازدیگران مساعدت برمقصود ما کرد مرحوم سردار
مقتدر بود که ریاست ایل سنجابی را داشت این رادمرد بلندهمت کاملا فدائی بی‌نظیر
وطن بود و جناب آقای میرزا حسین واعظ نیز با مـا همکاری میکرد و از وجود
ایشان استفاده‌ها کردیم ازجمله کارهای مهمی که بدستیاری این مرد موفق بانجام آن
شدیم رفع اختلاف وخصومتی بود که درمیان رؤسای ایلات غرب روی داده بود کلیه
رؤسای ایلات‌را برای روزمعینی بماهیدشت چهارفرسخی کرمانشاهان دعوت کردیم

و آنروز درماهیدشت چندین چادر بزرك و كوچك افراشته‌شده بود و پشت‌بام رباط شاه عباس را فرش كرده بودند و قریب چهل تن از رؤسای ایلات در آنجا حضور داشتند وشاید قریب پنج شش هزار سوار در دشت ماهیدشت گردآمده بودند وقت عصر همه درپشت بامها حضوریافتند و راجع برفع نقارو كدورت صحبت زیادی‌شد بالاخره بنده نطقی كردم كه تقریباً مهیج افتاد مرحوم شیخ‌حسین بنا كرد بهای های گریستن در نتیجه همهٔ رؤساباهم‌آشتی كردند وتلگراف مفصل بشاه كردند وحاضر بودن خودرا در اطاعت اوامردولت و جانفشانی درراه وطن مقدس با ایمان مغلظه تاكید وتائید كردند و تلگراف رابنده مسوده كردم و آقایان نصرالسلطنه‌وشاهزاده اكبر میرزا كه اولی رئیس ژاندارم و دومی رئیس نظمیه بود تا آنجا كه توانستند از مساعدت دریغ نكردند و یك فوج كه عبارت از هشتصد نفر بودند از جوانان كرما نشاهان باسم فوج نادری درست كردیم وریاست آنرا باكبرمیرزا دادیم .

آقایان پورداود ونوبری هم بكرمانشاه آمدند وآقای پورداود روزنامه ای بنام رستخیزنشر میكردند كه درآنزمان خیلی‌نافع بودوهركدام ازآقایان درویش و جمال‌زاده و راوندی باكمال جدیت مشغول انجام وظیفه بودند پس از مدتی بنده مجدداً به بغداد رفتیم برای‌آنكه اغلب علمای نجف بكاظمین آمده بودند تا با آنها رابطهٔ پیدا كنیم و بعدازحركت بنده‌آقایان مهاجرین و مرحوم نظام‌السلطنه نیز به كرمانشاهان‌آمدند ولی دیری نگذشت كه بواسطه پیشرفت روسها درایران آقایان از كرمانشاهان بقصرآمدند ومرحوم امیرحشمت‌هم با اردوی خود بقصر آمده بود من نیز بقصرآمدم وباآقایان ملاقات كرده باز به بغداد رفتم بعدكلیه‌آقایان اعم از نظام‌السلطنه وامیرحشمت ومهاجرین تهران همه به بغداد وكاظمین آمدند مدتی‌در بغداد وكاظمین بودند كه مجدداً رفع محظور شد بكرمانشاهان بازگشتیم‌ودرآنجا مرحوم‌نظام‌السلطنه‌بنام‌ریاست‌قوامشغول كار بودندوهیئت دولتی نیز بنام‌اعلیحضرت احمدشاه تشكیل داده بودند .

روزی‌شنیدیم كه چندتن ازآزادیخواهان سرجنبان از قبیل آقا سیدجلیل و خاله‌اوغلی وكاظم‌زاده ایرانشهر ازطرف نظمیه توقیف شده اند بعدآقای یكانی را نیز توقیف كردند چندروز بعد ازطرف نظمیه كه درتحت ریاست مرحوم محمودخان

پولادی بود مرا نیز احضار کردند .

من وقتیکه وارد اطاق رئیس شدم دیدم رئیس بامعاونش مشغول صحبت هستند چون مرا دیدند پس ازبجا آوردن تعارفات معمولی آقایان باز مشغول صحبت شدند ولی بزبان فرانسه صحبت میکردند راجع به توقیف شدگان . من گفتم اگر مقصودتان اینستکه بنده ملتفت صحبت شما نشوم بنده فرانسه را کم و بیش میفهمم خندیدند و عذرخواستند بعد فوزی بیك آمد این شخص ازطرف دولت عثمانی مأمور بود که در معیت نظام‌السلطنه باشد آنگاه بنا کردند باستنطاق بنده ، موضوع استنطاق عبارت بود از اینکه میگفتند من یك قبضه‌ده‌تیر داده‌ام بخاله‌اوغلی برای کشتن نظام‌السلطنه درصورتیکه خودمرحوم نظام‌السلطنه بخوبی میدانستکه من از روی حقیقت طرفدار ایشان هستم باوجود این باصطلاح خودشان برای تکمیل پرونده میخواستند نامی هم ازمن برده شود .

از استنطاقیکه فوزی بیك از من نمود چند قسمت آنرا در اینجا میآورم اول سئوالیکه ازمن کرد این بود :

س ـ شما در کرمانشاهان باکی‌ها محشور هستید ؟

ج ـ با نظام‌السلطنه با مدرس با کلوب با صوراسرافیل با ادیب‌السلطنه (این اشخاص وزرای نظام‌السلطنه بودند).

س ـ باز پرسید که شما شنیدم در استانبول بودید چرا بکرمانشاهان آمدید ؟

ج ـ تعجب دارم ازسئوال شما برای آنکه باستانبول رفتن من جای سئوال بود نه بایران آمدن من .

س ـ با خاله اوغلی مسلکاً ومشیاً موافق هستید ؟

ج ـ ایشان هم دموکرات هستند من هم دموکرات شاید ایشان قدری از من تند تر باشند .

س ـ شما بخاله‌اوغلی طپانچه داده ایدکه نظام‌السلطنه را بکشد ؟

ج ـ من هیچوقت به آدم‌کشی رأی نداده‌ام وحتی بکشتن مرغی‌هم‌دست نیالوده‌ام .

س ـ خاله اوغلی هم اول انکارمیکرد بعدکه زنجیر وداغ رادید اقرار کرد

ج ـ درصورتیکه آلت استنطاقیه شماآهن وآتش باشد هر شخص بیگناه ناچار به جرم ناکرده اعتراف میکند .

فوزی بیك دراینجا بخبط خود متوجه شد زیرا سئوال و جواب هر دو کتبی

بود و امضا میشد بعد بعضی سئوالات بی سروته کرد که بی اختیار خندیدم گفت چرا میخندی گفتم برای آنکه میبینم شما در سئوال خود خطا کردید و جواب من شما را متنبه کرد حالا بیجهت سئوالات بیمورد میکنید گفت صحیح است بیائید موافقت کنید این صفحه را ابطال کنیم و از سر نو آغاز کنیم گفتم بیخود خودرا معطل نکنید خود آقای نظام‌السلطنه هم میداند که من از روی عقیده طرفدار ایشانم بالاخره قضیه دوستانه تمام شد و آقایان از استنطاق من بهره‌ئیکه بردند این بود که قدری از غرور خودشان کاستند.

خاله‌اوغلی ویکانی وسیدجلیل و کاظم زاده را بحلب تبعید کردند جای تعجب اینجا بود که کاظم‌زاده اصلا مرد متقی ومبری از این گونه خیالات بود ویکانی هم از طرفداران نظام‌السلطنه بود.

باری باز ورق برگشت متاسفانه بغداد سقوط کرد راه از هر طرف برای ما بسته شد نا چار همه با هم بقصر رفتیم در قصر نظام‌السلطنه اطلاع داد چون هیئت وزراء آنقدر استطاعت مالی ندارند که همه را باستانبول ببرند لذا اشخاصیکه چندان معروف نیستند بهتر است که در کرمانشاهان وحوالی آن بمانند و در موقع فرصت هر کس بخانه خود برود.

در اینموقع سردار مقتدر در دوسه فرسخی قصر بود یعنی جائیکه محل مرتع ایل سنجابی بود ومدتها بایستی در آنجا بماند چون این خبر را شنید بوسایل مقتضی بمردم رسانید که خانه من خانه ملت است هر کس بیاید با کمال ممنونیت میپذیرم روزی هم یکی از آدمهای خودرا با اسبی بقصر فرستاد و برای من نوشته بود که بیائید اینجا باهم قدری صحبت کنیم منهم رفتم چند تا چادر بزرك زده بود که یکی خیلی بزرك ووسیع بود صدنفر بلکه بیشتر راهم استیعاب میکرد نشستیم قدری صحبت کردیم گفت من تمام اختیارهستی خودرا بشما وامیگذارم بیائید شما در اینجا بمانید هر کس را هم که میخواهید بیاورید گفتم فعلا که اینجا قریب دویست نفر را شماجا داده و متحمل هر گونه زحمات ایشان هستید و شاید مقداری بـآن علاوه شود این بزرگترین صفت مردی ومردمی است ومنهم دوست میدارم که با شما باشم ولی بنده وظیفه‌را بگردن گرفته‌ام که باید آنرا بآخر برسانم وقت عصر از آقای سردار مقتدر

خدا حافظی کرده بقصر آمدم پس از چند روزی بالاتفاق اعم از مهاجر و غیره به کرکوك رفتیم ومدتی آنجا ماندیم واز آنجا بموصل رفتیم هنوزدر کرکوك بودیم که روزی شنیدم مرحوم باقرخان بکرکوك آمده است منزل اوراسراغ گرفتم که بروم ببینم چکارمیکند دربین راه مرحوم مساوات‌را دیدم گفت کجا میروی گفتم شنیده‌ام باقرخان سالار بکرکوك آمده است بهتر است که شماهم بیائید بدید وی برویم چون وارد منزل ایشان شدیم بدون مبالغه دود ازسرم برخاست این مرد محترم دریك خانه محقری منزل کرده بود ودرتمام اطاق یك گلیم کوچکی انداخته بودند قطع نظراز اینکه بکلی مندرس بود وربع اطاق را هم کفایت نمیکرد یك نفرآدمی داشت که آنهم دراسوءحال بود ازتفصیل حالانش پرسیدم گفت خلاصه اش اینستکه فعلاسیصد تومان قرض دارم و بشام شب هم محتاجم بآقای مساوات گفتم برویم منزل آقای ادیب‌السلطنه .مرحوم ادیب‌السلطنه آنوقت هم وزیرداخله بود وهم خزانه‌دار پانصد تومان ازایشان گرفتیم که‌سیصدتومان‌قرض‌خودرا بدهد ودویست‌تومان هم‌بمصارف یومیه برساند و هرماه‌دویست تومان‌حقوق برای‌ایشان داده شود چون پولها رابردم وتفصیل راگفتم مرا بسیاردعا کرد. تا آنروز رسید که‌میخواستیم از کرکوك برویم بموصل ایشانرا در بازار دیدم گفتم اینجاچه کارمیکنید گفت برای گردش آمدم گفتم مگرنمیخواهی بروی گفت نه‌پرسیدم چرا گفت بمن درخواب گفته اند که شما بایددر حوالی مرز ایران باشید هرچه‌اصرار کردم نپذیرفت .

ما از کرکوك بموصل رفتیم مدتی درآنجا ماندیم و ازآنجا بحلب رفتیم دو ماه ویا بیشتر درحلب بودیم تاآنکه بامرحوم مدرس وشرف‌الملك ومیرزااحمدخان خمارلو و ناظم مجلس و آقای سید یعقوب شیرازی عازم استانبول شدیم . در آنجا مستحضرشدیم که آقایان رفقا که بحلب تبعید شده بودند ازآنجا باستانبول رفته وبه مساعدت‌آقای حاج شیخ اسداله مستخلص شده اند .

در استانبول نامهٔ از سالار باقرخان رسید که من بی جهت بحرف شماگوش ندادم اکنون در کمال عسرت هستم پولی برای من بفرستید تا باستانبول بیآیم بنده آقای نظام‌السلطنه را ملاقات کردم و قرار شد که پانصد تومان برای او بفرستند فردای آنروزخبررسید که سالاررا دردهی کشته اند .

تقریباً دوسال نیز دراستانبول ماندم که شرح آنهم خیلی مفصل است در سال ۱۳۳۷ که ترکیه با متفقین صلح کرد ومقداری ازقشون ایشان وارد استانبول شدند و بنده شنیدم که پدرم برحمت ایزدی واصل شده در صدد آن برآمدم که به تبریز برگردم دولت عثمانی کشتی گل جمال را مخصوص حرکت‌مهاجرین کرد و بااولین کشتی از استانبول حرکت کردیم مرحوم مشاورالدوله ومیرزاعباس وکیل یزد و آقای اسمعیل بهادر وجمعی دیگر که کلیه قریب سی نفر بودیم با همان کشتی وارد بندر باطوم شدیم و همان روز که ما بباطوم رسیدیم عثمانیها باطوم را بانگلیسها تحویل میدادند.

از باطوم بباکو رفتیم در باکو دولت مساوات هنوزسقوط نکرده بود آقای محمدامین رسول زاده ازما دعوتی کرد چند ساعتی با ایشان مشغول صحبت شدیم و اززمان گذشته یادی کردیم.

در باکو بنده بطرف آذربایجان میخواستم بروم آقای یکانی و مرحوم‌شیخ حسین تهرانی میخواستند بتهران بروند من تازه بکشتی سوارشده‌بودم که‌چهارنفر ازاهل سلماس بکشتی آمدند که دوروزاست درپی شما میگردیم باید ماها را باخود ببری گفتم خیلی ممنونم فوری رفتند بلیط تهیه کرده وآمدند. دریا طوفانی بود و کشتی پیوسته درتلاطم بازحمت زیاد به‌آستارا رسیدیم وقتیکه کشتی لنگرانداخت آفتاب درشرف غروب بود.

از آستارا باردبیل رفتیم مرحوم سید جلیل آنجا بود بمنزل ایشان وارد شدیم در اردبیل معلوم شد که بواسطه جنك بین یورتچی و یك ایل دیگر راه سراب بسته است نصرت‌اله خان سه یا چهارتا سوار همراه ما کرد تا ازبیراهه مارا بسراب بردند و ازآنجا هم بفاصله دو روزپس ازهفت سال دربدری بمسکن‌مألوف تبریز رسیدیم.

قسمت چهارم ازتاریخ ۱۳۳۷ قمری ۱۳۳۴ شمسی مطابق ۱۳۷۴ قمری

پس از ورود به تبریزوفراغت ازدید و بازدید معلوم شد پس‌از رحلت پدر بزرگوارم که درسال ۱۳۳٤ قمری‌روی داده بودبواسطه خشك سالی‌وجهات دیگری

کسب ما ازرونق افتاده وبنده هم دیگرحوصله آنرا ندارم که ازصبح تا غروب‌در حجره‌ئی که ابداً روی آفتاب نمیبینند مشغول کسب شوم درکارخود متردد بودم که آقای تبریزی بمنزل آمدو گفت آیا حاضر هستید که سرمقاله‌های روزنامهٔ تبریز را بنویسید ؟

گفتم بشرطیکه دیگران درآن مداخله نکنند قبول کرد پس‌ازمدتی جناب آقای فیوضات به بنده‌فرمودندآیا مایل‌هستید که درمدرسه متوسطه (فردوسی‌فعلی) ادبیات فارسی‌تدریس کنید گفتم با کمال‌امتنان‌حاضر هستم درتاریخ سال۱۲۹۸ شمسی تدریس ادبیات ازطرف فرهنك بعهده بنده واگذار شدمن از آقای فیوضات نهایت تشکر را دارم که سبب شدند بنده بمحیط فرهنك قدم گذاشتم وپس از اندك مدتی مدیریت مدرسه ضمیمه معلمی شد با نهایت اشتیاق تا آنجاکه می توانستم در انجـام وظیفه میکوشیدم ودرحزب دمو کرات نیز از بذل مجاهدت دریغ نمیکردم متأسفانه درمیان سرشناسان حزب اختلافی روی داده بود بنده حتی المقدور سعی کردم کـه بلکه بتوانم برفع اختلاف موفق شوم متأسفانه نتوانستم تا قضیه قیام مرحوم‌خیابانی پیش‌آمد .

قیام خیابانی مرحوم

مرحوم شیخ محمد خیابانی شخصی بود دانشمند و پاك دامن طلیق السان و فصیح البیان وطن دوست وحقیقت پرست ولیدر حزب دمو کرات.

درموقع جنك عمومی که قشون ترك بتبریز وارد شد بتحریك پارهٔ اشخاص سه نفر ازپیش تازان حزب دمو کرات را تحت الحفظ بقفقاز تبعید کردند که عبارت بودند از : مرحومان شیخ محمد خیابانی و میرزا اسمعیل نوبری وحاجی محمد علی بادامچی.

شیخ محمد مرحوم ازاین‌پیش آمد سخت آزرده خاطر میشود وتصمیم‌میگیرد اگر روزی آزاد شود مقدرات خودش را خود بدست گیرد و پیوسته این خیال را درمغزخود می‌پرورانید ومنتظر بود تا اینکه روزی یکی از دمو کراتها را دریکی از کلانتری ها توقیف کرده بودند چون‌شیخ ازاین قضیه مطلع می‌شود یکی دونفر

از افراد حزب را برای تحقیق می‌فرستد بالاخره قیل‌وقالی روی می‌دهد (فو کول کلو) رئیس نظمیه هم تصادفاً گذارش بآنجا می‌افتد درصدد تحقیق برمیآید وقدری تندی میکنند دراین بین سردار انتصار که نایب الحکومه وقت بود آن هم بمحل مشاجره میرسد و برئیس نظمیه میگوید شما وارد مشاجره نشوید من خودم رسیدگی میکنم. چون افراد حزب برمیگردند وشخص توقیف شده را هم با خود می آورند در آن روز بنای قیام گذاشته میشود و روز بروزهم برعدهٔ قیامیون افزوده میشود نظمیه‌و ژاندارم‌هم بموافقت‌ومساعدت برمیخیزند شیخ مرحوم تمام مقصود خودرا دراین دو کلمه مقصور می‌داشتند :

تأمین آتیه ـ اجرای قانون اساسی

بنده با آنکه یکی ازاعضای هیئت مدیره قیام بودم و از جریان امور نسبتاً اطلاع داشتم‌ولی‌نمی‌خواهم‌در آن باب‌بتفصیل بپردازم وعلل عدم‌موفقیت رامشروحاً بنگارم و گناه را بگردن این و آن بگذارم . بآوردن دو وسه فقره قناعت‌میورزم.

قیام در روز سه شنبه ١٦ رجب ١٣٣٨ قمری مطابق ١٧ حمل١٢٩٩ آغاز شد درعمارت تجدد که مرکز فعالیت حزب دموکرات بود.

برای اداره امور جاریه حزب ورسیدگی بپارهٔ وظایف محوله هیئتی‌بنام‌هیئت مدیره انتخاب شد که اسامی اشخاصی‌را که درنظر دارم اینجا می‌آورم.

١ـ شیخ محمد خیابانی. ٢ـ حاجی سیدالمحققین. ٣ـ میرزا تقی خان رفعت.
٤ـ حاجی‌میرزا علی‌نقی گنجهٔ. ٥ـ حاجی‌محمدعلی بادامچی. ٦ـ ابوالقاسم فیوضات.
٧ـ علی اصغر سرتیپ زاده. ٨ـ آقازاده مدیر روزنامه شاهین. ٩ ـ ناظم الدوله .
١٠ـ اسمعیل امیرخیزی.

روزیکه مرحوم شیخ ببنده گفت که شما باید در هیئت مدیره باشید گفتم بیك شرط قبول میکنم وآن عبارت از اینستکه من بایدآن قدرآزاد باشم که نظریات خودرا آزادانه بگویم ولوبرخلاف میل شما هم‌بوده باشد فرمودند بهمین‌جهت‌است که میگویم شما باید درهیئت مدیره باشید ومن خیلی خوشوقت خواهم بود که‌شما ازروی حق‌ازمن انتقاد کنید.

روزها پشت سر یکدیگر سپری میشد و پیشرفتی درکارها تا اندازهٔ نمایان

بود روزی بنده بطور خصوصی بشیخ مرحوم عرض کردم که تنها بانطق نمی توان هرکاری را ازپیش برد باید درفکرایجاد قوه‌ای باشید فرمودند من نیز دراین خیال هستم بنظرشما چه میرسد وچطور باید ایجاد قدرت وقوت کرد گفتم دستهٔ قوی بنام گارد ملی باید تشکیل داد حرفی نزدند ومکالمه تمام شد.

روزی شنیدم که مرحوم شیخ درنظر دارند درحدود دویست نفر ازمجاهدین به اهر گسیل دارند باتوپ وتوپخانه ، چون ازشیخ تحقیق کردم فرمودند بلی صحیح است گفتم من دراین خصوص نظری دارم که باید با جنابعالی بتنهائی در آن باب مذاکره کنم ومخصوصاً تذکر دادم که فلان شخص هم باید مسبوق نباشد منزل آقای سعید رضا نوررا تعیین فرمودند شب درساعت مقررمن چون وارد منزل آقای سعیدآقا شدم دیدم همان شخص که من گفته بودم نباید مطلع باشد در اطاق نشسته است ازسعیدآقا پرسیدم جناب شیخ تشریف نیاورده گفت چرا درآن اطاق دیگر منتظر شما است چون وارد اطاق شدم پس از مختصر عرض ارادت گفتم چرا به اهر قوه می‌فرستید.

فرمود مقداری ازشاهسونها بنام مساعدت بقیام به اهـر آمده اند و با ارشد (سردار ارشد برادر ضرغام) مشغول جنك هستند باید ما هم قوه ای بکمك ایشـان بفرستیم تا بخوبی بتوانند کار از پیش ببرند.

عرض کردم جنابعالی خودتان بهترمی‌دانید که منهم از روحیات سواران ارشد بی‌خبر نیستم وکاملاً آنها رامیشناسم هم ازروحیات شاهسونها اطلاع دارم شاهسونها درآغازجنك باکمال رشادت حمله میکنند اگر درآن حمله بحریف غالب شدندفبها والا دست ازجنك برداشته میان ایل وطایفه خود میروند ولی سواران قرجه داغی که تابع ارشد هستند بزودی خسته نمی‌شوند وبعلاوه تا پای مرك ایستادگی خواهند کرد زیرا دشمن بخانه ایشان حمله میکنند وکسی تا قدرت دارد نمی گذارد کسی بخانه او وارد شود وگذشته ازاین هیچ قزاق خانه را در نظر نمی‌آورید که قزاقها هرساعت دراین خیال هستند که دست تسلط شما را کوتاه کنند فرمودند پس چه باید کرد گفتم آن دویست نفر که می‌خواهید به اهر بفرستید گل سرسبد شما هستند بعد ازرفتن ایشان بدون چون وچرا قوه جنگی شما متلاشی خواهد شد بهتر است که

این اردو را در کنار پل آجی قرار دهید و آوازه درافکنید که به آبخواره (آبخواره نشیمن گاه ارشد بود) خواهند رفت و گاهی پنجاه شصت سوار رو بطرف آبخواره بروند و بازگردند ارشد وقتیکه شنید ازطرف تبریز هم اردوئی درصدد حرکت است ناچار نصف قوه خودرا از طرف اهر برداشته برای محافظت خود بآبخواره می‌آورد و اگرخدای نخواسته قزاقها بمامحمله بیاورند بدانند که با یك اردوی مجهز باید مقابله کنند.

ازاین مقوله سخن زیاد رفت شیخ قانع شد و گفت نظرشما صحیح است و دیگر کسی به اهر فرستاده نخواهد شد بنده هم با خاطر آسوده بمنزل خود رفتم صبح که بعالی قاپو (چندی بود که از تجدد دست برداشته مرکز فعالیت را عالی قاپو قرارداده بودیم) رفتم دیدم آقای آقا زاده پول تحویل می گیرد گفتم چه پولی است گفت برای مخارج اردو مگر پول لازم نیست گفتم مگر بازخیال دارید که به اهر بروید گفت بله اردو طلیعه صبح حرکت کرد ومنهم حالا میروم . معلوم شد که آن شخص که ابداً ازاین عوالم اطلاع نداشت کار خودرا کرده است.

این اردو رفت وهیچ کاری نتوانست بکند بالاخره بکلی متلاشی گشت مرحوم شیخ پس ازمدتی از بنده معذرت خواست که مشتبه کردند. چون از اردو وشاهسون کاری ساخته نشد مرحوم شیخ بسیار دلتنك شد و ارشد هم مشغول رتق وفتق بود روزی درباره ارشد مرحوم شیخ بابنده شور میکرد عرض کردم شما چرا باین خیال افتاده اید که باید تار وپودزندگی ارشد را ازهم گسیخت فرمود بالاخره این شخص مانع ازپیشرفت کار ما است گفتم می‌خواهید ارشد از دراطاعت بیاید ؟ فرمود البته، گفتم من هر اقدامی اگربکنم مختارم ؟ فرمود بلی.

برادر ارشد ضرغام درنظمیه توقیف بود رفتم بنظمیه گفتم میخواهم با ضرغام ملاقات کنم اطاق او را بمن نشان دهید مرا باطاق وی راهنمائی کردند وارد شدم پس از احوال پرسی گفتم بارشد بنویسید که هیئتی بآبخواره میآید صلاح دیدهیئت را کاملا قبول کنید قدری تأمل کرد گفتم جای چون وچرا نیست زودباش بنویس ایشان هم نوشتند. بشیخ هم گفتم دو نفر ازهیئت مدیره انتخاب کنید بامن بآبخواره ... حقیقی ... گنجه‌ئی را انتخاب فرمودند فردای آنروز

عازم آبخواره‌شدیم. امیر ارشد را خبرداده بودند که هیئتی از تبریز خواهد آمد ولی نمی‌دانست که اشخاص آن کیستند.

چون بآبخواره رسیدیم و باامیر ارشد مصافحه کردیم نهایت احترام رادرباره هیئت مرعی داشتند نامه ضرغام را بایشان دادم گفت محتاج توصیه ضرغام نبود شما هرچه بفرمائید من اطاعت دارم پس ازمختصر مذاکره حاضر شدند که سوگند یاد کنند و قرآن مهر کنند که من نه اینکه با قیامیون مخالف نیستم یکی از فدائیان ایشان هستم قرآنی آوردند درظهرقرآن موافقت و متابعت خودرا باقید قسم نوشت و تسلیم هیئت کرد. امیر ارشد نه تنها مخالفت نورزید پس از شهادت مرحوم شیخ نسبت بآزادیخواهان مساعدتها ومهربانیها نیز کرد.

روزی مرحوم شیخ ببنده فرمودند که یادداری درگذشته راجع بگارد ملی باشما مذاکره ای کردم؟ گفتم بله، فرمودند من اکنون تصمیم گرفته ام که جداً در آن‌خصوص‌اقدام کنم بنظرشما چه کسی را باید بریاست انتخاب کنم گفتم بنظر بنده بهتر از هر کس کلنل محمد تقی خان است (کلنل مرحوم آنوقت در تهران بود) فرمودند خوب است شرحی بایشان بنویسید اگرحاضر بقبول ریاست می‌باشندبتبریز بیایند من شرحی بایشان نوشتم‌جواب‌داد من‌حاضر بخدمتگذاری هستم ولی بایدخود آقای خیابانی چیزی بنویسند من نامه کلنل را بخدمت شیخ رساندم جوابی ندادندبار دیگری تجدید‌مطلع کردم جواب کافی‌نشنیدم تاآنکه‌روزی‌فرمودندآن‌مقصود شما عملی شد‌گارد ملی‌تشکیل داده شد گفتم بریاست‌چه کسی فرمودند تحت نظرآقای سید مرتضی دیبابی اختیار گفتم علی الاسلام سلام فرمودند چرا عرض کردم آقای دیبا جوان پاك‌دامنی‌است‌ولی ازعهده اوخارج است که لشکری بیارایدکه در روز مبادا بکارآید وبیش ازاین چیزی نگفتم البته ازآن گارد نتیجهٔ حاصل نشد.

بنده این دوسه فقره را ازآن جهت آوردم که باید دانست هر کسی شایستهٔ شور نیست وهرمشاوری نباید ازحقیقت گوئی سرباز زند ولو که بخلاف میل مشیر باشد وپند سعدی را نباید دراین مورد بگوش جان شنید بلکه لازم‌است‌پشت گوش انداخت که گوید:

اگرخودروزرا گویدشب‌است‌این   ببـاید گفت اینك ماه و پروین

رادمردی مانند مرحوم شیخ محمد خیابانی و ناطق بلیغی چون ایشان را نه تنها آذربایجان بلکه ایران نیز کمتر دیده است در عهد وفادار و در عزم استوار بود سخنان حکمت آیاتش برای سالکان مسالك حقیقت چراغ هدایت بود افسوس که دیر نپائید و آن درخت برومند با تیشه بد اندیشان از پای در آمد. خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

در روز های اخیر ذیحجه ۱۳۲۹ دست قضا و قدر طومار زندگی بزرك مردی را که از هر حیث در خور تمجید بود در نوشت و دوستان او را مادام الحیواة داغدار کرد.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند

چون شیخ چشم از جهان پوشید در همان روز قزاقان غارتگر دست بغارت گشودند و از هیچگونه بیدادگری باز نایستادند از جمله خانه‌های بتاراج رفته خانه بنده بود که جز یك لحاف کرسی بی رویه و آستر جاروئی هم باقی نگذاشتند آقای مخبر۔السلطنه خواست که بجبران مافات بپردازد بنده قبول نکردم.

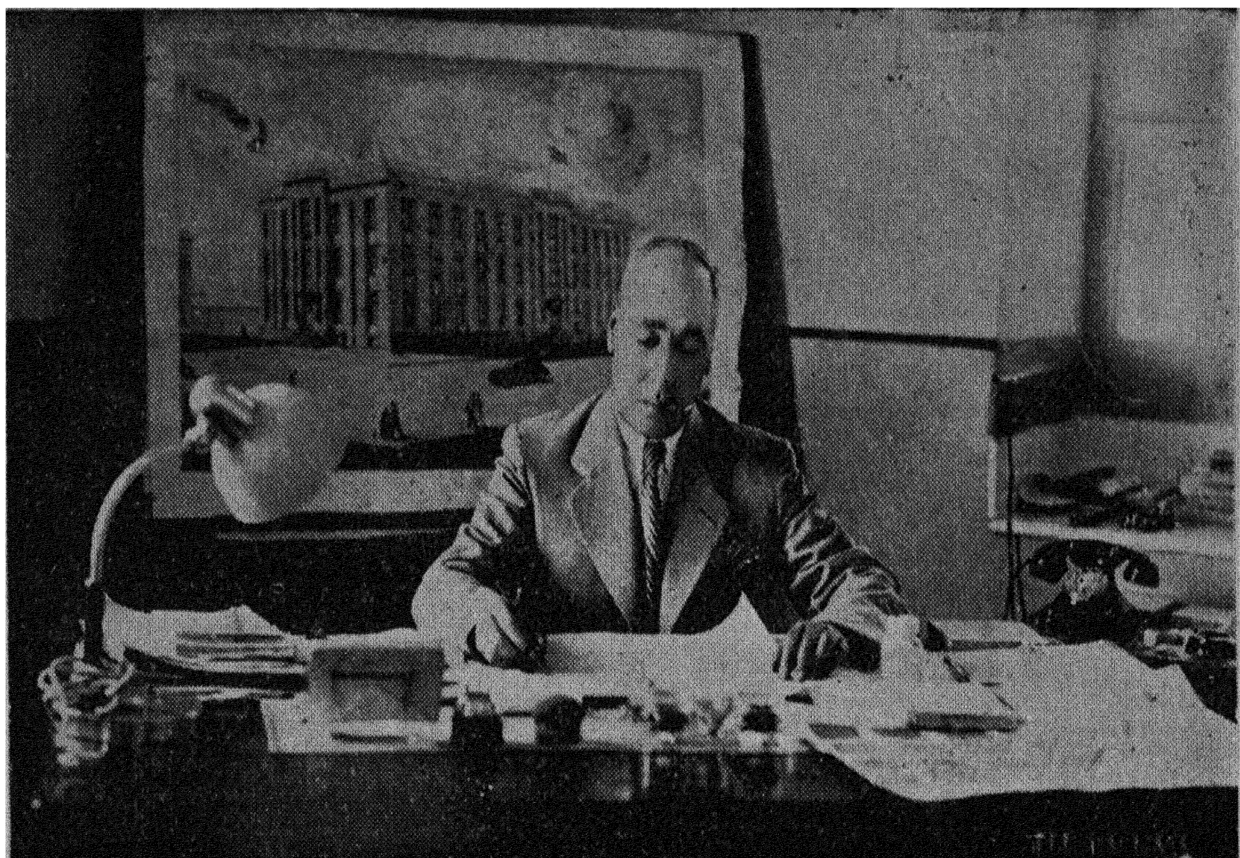


(عکس شماره ۸۷۰)
صاحب عکس اسمعیل‌خان بهادر یکی از مجاهدین رشید تبریز بوده و در حملهٔ آزادیخواهان بطهران از قزوین شرکت داشته و نیز در قیام کلنل محمد تقی‌خان یکی از افسران صدیق و لایق آنمرحوم بوده است. ما برای قدر دانی، عکس نامبرده را را چاپ کردیم لباسی که بتن دارد بعد از فتح تهران برای گروه فاتحین انتخاب شده بود۔مؤلف

هنوز مدتی زیاد از این حادثه نگذشته بود قضیه لاهوتی پیش آمد باز بازار قتل و غارت رواج یافت در این واقعه نیز مجدداً خانه بنده بغارت رفت . تاسال ۱۳۱۳

شمسی بنده دردبیرستان فردوسی بسمت ریاست مشغول خدمتگذاری بودم در آن سال بتهران منتقل و بریاست دارالفنون گماشته شدم در سال ۱۳۲۱ بریاست فرهنك آذربایجان منصوب گشتم پس از بیست ماه بنابدرخواست خود بتهران منتقل شدم ودرسال ۱۳۲۵ بالاجبار مجدداً بسمت ریاست دارالفنون گماشته شدم درسال ۱۳۲۶ بسمت بازرس عالی فرهنك مشغول انجام وظیفه شدم ودر تیرماه ۱۳۲۸ برحسب قانون، نوبت بازنشستگی فرارسید.

شکر خدارا که درتمام مدت خدمتگزاری در فرهنك پیوسته خدماتم موردتوجه وزارت فرهنك بود اکنون که برف پیری بسرم باریده ودر کنج خانه ام جای داده است با وجود کسالتی که پیوسته همراه بنده است دست ازمطالعه برنداشته واز یاد یاران غفلت ندارم ودراینجا بشرح حال خود خاتمه میدهم. ۱۳۳۴/۲/۳



(عکس۸۸)مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

فهرست نامهای که درمتن آورده شده باشماره صفحه

حرف «الف»

حرف «ب»

حرف « ش »

حرف «ص»

حرف «ض»

حرف «غ»

حرف «ف»

حرف «ق»

حرف «ن»

حرف «و»

حرف «ه»

حرف «ی»

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پ	۵	شهدای	وشهدای
۳	۲۶	آقامحمد	محمدآقا
۸	۸	حس‌و تفوق	حس تفوق
۹	۱۳	ولایتعهدی	ولایتعهدی
۱۱	۲۳	چهار نفر پروایت	چهارصد نفر پروایت
۱۲	۱۴	محمدتقی	محمد نقی
۱۴	۸	چه	چو
۱۷	۷	پنجسال	سه سال
۱۹	زیرعکس	تفی‌زاده	تقی‌زاده
۲۵	۱۷	میافتند	میبافتند
۲۵	۲۰	غلغه	غلغله
۲۷	۱۳	جنت‌مکان	حبل‌المتین
۲۹	۱۴	مذبور	مزبور
۳۰	۲۳	مرحرم	مرحوم
۳۱	۵	مرکز فعالیت ستارخان زائداست	
۳۶	۲۶	بوده	نبوده
۳۷	۳	شرح	شرع
۴۱	۱۷	ننمانند	ننمایند
۴۹	۳تا۵	مربوط به بعدازسطر ۱۸ ازص ۴۸ است	
۵۲	۶	بخشیده	نبخشیده
۵۸	۹	مینشت	مینشست
۵۸	۱۵	عده‌ای	عدهٔ
۶۵	۱۸	حضری	حضی (حضرتقلی)
۶۵	۲۱	بامروزمان	بامرورزمان
۶۵	۲۲	میر	ومیر
۸۵	۲۰	آنارعائله	آنار غائله
۸۶	۱۳	آن‌قویونلو	آق‌قویونلو
۸۷	۹	روبان	رویان
۹۱	۴	بعوج	باوج
۹۶	۱۱	۱۳۰۷	۱۰۰۷
۱۰۲	۱۳	خرشرفتاری	خوشرفتاری
۱۰۷	۳	در بندر	در بند
۱۰۷	۷	پیان	پیمان
۱۰۹	۱۱	مقاومت	مقاومت کرد
۱۱۲	۵	سراحدات	سرحدات
۱۱۵	۲۵	دبار	دیار
۱۱۶	۱	انتفال	انتقال
۱۱۷	۸	هچ	هیچ
۱۲۹	۱	عمروزید	عمرو وزید
۱۳۰	۹	یرانی	ایرانی
۱۳۱	۶	قره‌یاپاق	قره‌پاپاق
۱۳۳	زیرعکس	کلمه تبریز زیاداست	
۱۳۴	۲۲	او	و
۱۳۵	۵	کشته گان	کشتگان
۱۳۶	۸	اطفاء و بغض	اطفاء بغض
۱۴۲	۱۶	تلگلرافخانهٔ	تلگرافخانه
۱۴۳	۵	مجاهدین	دشمنان
۱۵۰	۱۵	محدودی	معدودی
۱۵۱	۷	عزم‌وارده	عزم‌واراده
۱۵۱	۹	ایستاکی	ایستادگی
۱۵۹	۱۷و۲۰	هزار	هزاران
۱۵۹	۱۷	ساله	ساله‌را
۱۶۳	۵	اتقاء	ارتقاء
۱۶۳	۱۹	چنان	چناق
۱۷۶	۱۶	دداده‌اند	داده‌اند
۱۷۸	۵	ستارخان که	ستارخان
۱۸۳	۱۴	رحمته‌اله	رحمة‌اله
۱۸۳	۱۴	۱۳۲۹	۱۳۳۰
۱۸۴	۲	مراصله	مراسله
۱۸۸	۴	منتطر	منتظر
۱۸۸	۶	نیافتاده	نیفتاده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	۶	بیرویه‌له	بی‌رویه‌که
۱۹۲	۷	انفاق	اتفاق
۱۹۲	۷	بیافتند	بیفتند
۱۹۷	۲۰	وزراتی	وزارتی
۱۹۸	۶	سلطلنت	سلطنت
۲۰۶	۱۹	مردانه‌گی	مردانگی
۲۱۲	زیرعکس	سردار	سالار
۲۱۵	۳	انفاق	اتفاق
۲۱۷	۱۰و۱۳و۱۶	تقی خان	نقی خان
۲۱۷	۱۶	پیرق	بیرق
۲۲۲	۸	صف	صفت
۲۲۳	۲۲	چاپلوسان	توسط چاپلوسان
۲۲۸	۲۲	رحیمخان	وی،رحیمخان
۲۲۸	۲۲	خبر	باخبر
۲۳۶	۱۸	فرف	فرض
۲۳۶	۲۰	مجدرا	مجدداً
۲۴۲	۵	وحشمت	حشمت
۲۵۱	۱۶	وومهم	ومهم
۲۵۷	۳	صف مجاهدین زیاد است	حذف شود
۲۵۸	۱۴	تزنزل	تزلزل
۲۵۸	۱۸	روز	روز اول
۲۶۵	۶	میرزاعلیخان	میرزاحبیب‌الله‌خان
۲۶۷	۵	توضیه	توصیه
۲۶۸	۱۸	مهابا	محابا
۲۷۳	۶	ازتهران	ازراه تهران
۲۷۳	۱۶	استبداد	مستبد
۲۷۸	۱۰	شد	شده
۲۸۰	۸	وحله	وهله
۲۸۲	۱۶	حسین	حسن
۲۹۱	۲۱	وحله	وهله
۲۹۳	۳	دارند	دادند
۲۹۳	۱۱	سوارشدم	گرفتم
۲۹۶	۱۱	شده‌گان	شدگان
۳۰۱	۶	کادر	کارد
۳۰۱	۱۳	علیهده	علیحده
۳۰۱	۱۶	شعت	شست
۳۰۵	زیرعکس	داریداغ	ساریداغ
۳۰۸	۲	گلونه	گلوله
۳۰۹	۱	نهم	هفتم
۳۱۰	۱۸	میگردد	می شد
۳۱۴	۱۴	پسب	بس
۳۲۰	۲۱	راستر	راست تر
۳۲۳	۲و۳	سوکواری	سوکواری
۳۲۶	۲۲	مدفعه	مدافعه
۳۳۰	زیر عکس	علیمحمد خان	میرزاعلی‌محمدخان
۳۴۲	۵	روسها	از روسها
۳۴۳	۱۵	بوده	بودم
۳۴۶	۱۲	ترک از	ترک هم‌از
۳۴۸	۴	ویا	وپا
۳۵۲	۱۱	چاپ عصر	چاپ مصر
۳۵۴	۸	خوس	خوش
۳۵۴	۲۳	هیجده	هجده
۳۵۵	۷	این سطور	مفهوم‌این‌سطور
۳۶۲	۶	من زیاد است	حذف شود
۲۶۴	۱۱	مزکور	مذکور
۳۶۴	۲۰	در	از
۳۶۴	۲۰	خود	مبالغه آمیز
۳۶۷	۳	جمعیت پرشور	جلسه پرشور
۳۶۷	۱۵	قره زائد است	حذف شود
۳۶۷	۲۶	لطینه	لطیفه
۳۶۹	۷	بجبوبه	بحبوحه
۳۷۶	۱۸	مجلس	مجمع
۳۷۹	۱۹	خیر	خیز
۳۸۴	۸	کله	گله
۳۸۴	۱۰	خواسته وقت	وقت خواسته
۳۸۵	۱۸	برعلیه	علیه
۳۸۶	۱۳	نا امید	نومیدی
۳۸۸	۱۱	یکمو	اگریکمو
۳۸۸	۲۳	مفتوح	مغلوب
۳۹۸	۲۳	تغیر	وتغیر
۴۰۰	۳	ابی	بی
۴۰۳	۵	زند	زدند
۴۰۳	۲۴	وتا دهها	تا دهها
۴۱۹	۱۱	بالاخرد	بالاخره
۴۲۰	۱۶	کارشماری	گاه شماری
۴۲۴	۱۶	اونام	نام او
۴۲۵	[illegible]	حسین واعظ	آقای‌حسین‌واعظ
۴۳۱	۱	الف اللیل	الف‌الیلة‌والیل
۴۳۱	۶	بجاست	موجود است
۴۳۲	زیر عکس	بهزدا	بهزاد
۴۳۳	۱۰	تخویف	تخفیف‌استاد
۴۳۷	۱	گذاشت	گذاشته
۴۳۷	۲	گفت	میگفت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٣٧	٣	کرد	میکرد
٤٣٩	٢٦	بین من	بمنزل من
٤٤٠	١٤	مکت	مکث کرد
٤٤٢	١٥	زاده گان	زادگان
٤٤٥	٣	سردسته گان	سر دستگان
٤٤٥	١١	جتنگ	جنگ
٤٤٧	٤	وارا	واورا
٤٥٢	١٥	خاقافی	خاقانی
٤٥٢	سطر آخر	گویا	چشم
٤٥٣	٢٣	ودر	اودر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٥٤	٣	خشم	چشم
٤٧٢	٩١	نشنج	تشنج
٤٧٩	١٠	بتوب	بتوپ
٤٧٢	٦	اشخاش	اشخاص
٤٨٢	١٢	پك	پل
٤٩٤	٧	فوری	قدری
٥٠٣	١٦	السان	اللسان
٥٠٨	زیر عکس	٨٧	٧١
٥١٠	»	٨٨	٧٢
٥١١	١	نامهای	نامهائی

توضیحات و ملاحظات

۱ـ از خوانندگان گرامی تقاضا میشود قبل از مطالعه کتاب اغلاط مهمه را طبق غلطنامه فوق اصلاح نمایند .

۲ـ عبارت زیر را بآخر پاورقی صفحه ٤٦٤ که درچاپ ازقلم افتاده علاوه فرمایند.

«ادبی نمیباشد . این قبیل نسیان حافظه منحصر به آنمرحوم نبوده و نظایر زیاد دارد از آنجمله برادر ارجمندم آقای حسین طاهر زاده بهزاد مدنیت عظیم هنری بوجود آورده ولی امروز آن مدنیت فراموش و تعریف و تمجید نصیب دیگران میشود » .

۳ـ درچند مورد شمارهٔ زیرعکسها تکرار شده . توضیح اینکه تعداد عکسهای چاپ شده ۷۵ است .

٤ـ این کتاب در (شرکت چاپ رنگین) چاپ وگراورهای آن درمؤسسات گراورسازی : زانیچ‌خواه ، گیتی ، ملك‌الکلامی و اسفرجانی ساخته شده است .

٤ـسعی زیاد بعمل آمد که چاپ و گراورهای کتاب به نفاست کتاب **سرآمدان هنر** که در برلن از طرف مؤلف منتشر شده بود گردد ولی چون هنوز وسائل چاپ و گراورسازی در ایران تکامل نیافته و در دسترس نیست نتوانستیم صد در صد بمقصود نائل گردیم ولی امیدواریم بتدریج فنون چاپ وگراورسازی درایران نیز تکمیل ودر چاپهای بعدی نقائص موجوده از بین برود

مآخذ کتاب

قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران

۱ ـ مشهودات ومسموعات وتحقیقات نویسنده
۲ـ تاریخ مشروطه ایران وتاریخ هجده ساله آذربایجان: تألیف مرحوم سید ـ احمد کسروی
۳ـ مجموعه مجله کاوه
٤ ـ تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز تالیف ویجویه‌ای
٥ ـ تاریخ بیداری ایران
٦ ـ مجلدات (کتاب آبی)
۷ ـ جغرافیای تاریخی ایران: تألیف وبارتولد
۸ ـ کتب تاریخی پروفسور براون
۹ ـ کتاب مورگن شوستر
۱۰ـ تاریخ مختصر احزاب سیاسی تألیف ملك الشعراء بهار
۱۱ ـ روزنامه های ایام انقلاب مشروطه ایران
۱۲ ـ خاطرات وخطرات ـ تألیف حاج مخبرالسلطنه هدایت
۱۳ـ مونومان مودرن دولا پرس ـ تألیف پاسکال دوکست
١٤ ـ جلد پنجم از تألیفات دکتر ملکزاده
١٥ ـ سیاحت نامه تاورنیه
١٦ ـ استفاده از عکسهای ایام انقلاب در آذربایجان
۱۷ ـ کتاب رجال آذربایجان درعصر مشروطیت تألیف مهدی مجتهدی
۱۸ ـ مجله یادگار ـ مقالات مرحوم میرزامحمدخان قزوینی
۱۹ ـ کتاب ارمنیها تألیف پاول روورداخ
۲۰ ـ کتاب ترکیه تألیف فرانس کارل آندرس

سایر تالیفات مؤلف

کتاب سر آمدان هنر — چاپ برلن

رسالهٔ سر آمدان هنر — چاپ تهران

تالیفاتی که آمادهٔ چاپ است :

نهضت هنری درعصر رضا شاه پهلوی

سرگذشت من درخراسان یاشش سال و نیم در مشهد